رباعیات حکیم عمر خیام

به پنج زبان

بکوشش: محسن رمضانی



محسن رمضانی مؤسس انتشارات پدیده در خانواده ناشرین کتاب چشم بجهان گشود. وی بنیان گذار شرکت کتابهای دکان در ایران بوده و متجاوز از یکهزار و دویست جلد کتاب محصول چندین سال زحمت و مهارت دست اندرکاران از دو دهه قبل تاکنون افزون بر تصحیح، گردآوری و انتشار کتب و مآخذ بسیار در راستای تجلیل و شناساندن آثار بزرگ بیشتر نام آوران فرهنگ ایران زبان فارسی و همچنین برای گسترش برون مرزی و شناساندن هرچه بیشتر فرهنگ ایران به جهانیان تاکنون آثار زیر را نیز به زبانهای دیگر منتشر ساخته است:

رباعیات حکیم عمر خیام به دو زبان: فارسی و انگلیسی ۱۳۳۶

رباعیات حکیم عمر خیام به دو زبان: فارسی انگلیسی (با پنج ترجمه از فیتزجرالد) ۱۳۵۵

رباعیات حکیم عمر خیام به چهار زبان: فارسی و انگلیسی فرانسه آلمانی ۱۳۵٦

رباعیات حکیم عمر خیام به پنج زبان: فارسی انگلیسی آلمانی. فرانسه. اردو ۱۳۳۸

رباعیات حکیم عمر خیام به پنج زبان: فارسی انگلیسی آلمانی. فرانسه. عربی ۱۳۶۰

رباعیات حکیم عمر خیام به شش زبان: فارسی انگلیسی فرانسه. ژاپونی اردو عربی ۱۳۵٦

رباعیات حکیم عمر خیام به شش زبان: فارسی انگلیسی فرانسه. آلمانی عربی ایتالیائی ۱۳۵٦

رباعیات حکیم عمر خیام به نه زبان: فارسی. انگلیسی آلمانی فرانسه. عربی. ایتالیائی -

بمناسبت

اولین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران

بسم الله

الرحمن الرحيم

رباعیات حکیم عمر خیام

به ۳۰ زبان

بکوشش: محسن رمضانی

رباعیات خیام

تصویر خیام : استاد بیوک احمری

حاشیه و رکش : استاد صادق صندوقی

خط نسخ : استاد سیف الله یزدانی

خط شکسته : استاد محمد سلحشور

خط زبان اردو و ترکی : استاد جواد شریفی

خط مقدمه و چلیپا : آرش میتین نژاد

حروف لاتین : تکتریال سرویس

تهیه فیلم و زینک چاپ : چاپخو گرافیک

تهیه فیلم و زینک تصاویر رنگی : شاهین گرافیک

تهیه فیلم و زینک رکش : پارت گرافیک

فیلم سیاه و سفید : لیتوگرافی بزرگمهر

چاپ داخل کتاب : چاپ پویا

چاپ رکش : چاپ پویا

صحافی : زرین

قطع کتاب : ۲۵×۱۷٫۵

تاریخ چاپ : چاپ دوم ۱۳۷۳

تعداد : ۵۰۰۰ جلد

ناشر : انتشارات پدیده

فارسی		ترکی آذربایجانی
انگلیسی		ژاپنی
فرانسوی		هندی
آلمانی		انگلیسی فیتزجرالد
ایتالیانی		مراتی
اسپانیائی		گجراتی
سوئدی		سندی
روسی		یوگسلاوی
ارمنی		لهستانی
فارسی بخط لاتین		هلندی
ترکی بخط لاتین		چک اسلواکی
عربی		ارمنی ـ ارمنستان شوروی
ترکی بخط فارسی		تاشکندی
اردو	دسیندهرام	اسپرانتو
سانسکریت	آرژانتینی ـ اسپانیائی	تامیلی

بنام خدا

این ادعا گزاف نیست اگر بگوئیم خیام از نظر طبقات مختلف ملل اگر معروفیتش بیشتر از فلاسفه و حکما و شعرای عالم مانند سقراط و ارشمیدس و شکسپیر و شوپنهاور و اپیکور و هوگو و تولستوی و مولیر و انشتین و صدها دانشمند و مخترع دنیای غرب نباشد یقیناً کمتر از آنها نیست .

خیام سخنور بی نظیر و شاعر نامدار و فیلسوف عالیقدر ایران بنا بر آنچه در تواریخ ذکر شده در عالم نجوم و اخترشناسی و ریاضی منصبی والا داشته است خیام در زمانی پا بعرصه جهان گذارده که شعر یک مقوله تجملی و وسیله ای برای مدیحه سرائی بود و هنر شعر در خدمت خداوندان زر و زور و اغراق گوئی اشراف و نظام نابسامان واپس خفته اشراف و حکام بود اما خیام با روح عصیانگر خود راهی را انتخاب کرد که برای همه ناباورانه بود .

خیام ـ علیه دریوزگی، مداحی بی نظام انتظام روزگار خویش علیه خرافات و جهل و بیدانشی و سنن و پیرایه هائی که برای تضعیف مذهب بدعت و خانی نیایان دروضین بنام مذهب بسته شده بود و از جهاتی دیگر بطور کلی پوچی حیات تنها تکیه

بسیاری اندیشه و خرد به کمک قدرت کلمات به نبرد برخاسته و با اندیشه های عالی و شگفت آور خود بدون شائبه و خودفریبی در زیباترین و عالیترین شکلی که تصور آن ممکن بود بیان کرد.

خیام با دید شگفت آور و جهان بینی خارق العاده نظام خلقت را محکوم میکند و با ریشخندی دردناک فانتزیهای ذهنی آدمیان را که فریبی بیش نیست بباد میگیرد و در حالی که ایمان دارد هیچ موجودی قادر به حل رمز حیات نیست با تردید و شک از دنیای دیگر یاد میکند.

خیام از سرابی تیره که حیات نام دارد بهشتی روشن میسازد و از زیبائی لطف و کمال، پرده از دیبای زرین بر دنیای خفقان آور میکشد.

کلام خیام محتوای عظیمی از فلسفه را در بر دارد و با لطافت خیال و زیبائی ادغام شده و درخششی عجیب یافته است و همین راز عظمت و زندگی جاودان وی در قلوب میلیونها انسان در سراسر گیتی پرتو افکنده است.

خیام در فلسفه و حکمت و طب و لغت و فقه و تاریخ سرآمد اقران خود بوده و

معروفست که در علم تفسیر قرآن هم غزالی مجتهد بزرگ آن عصر از او الهام میگرفته است

خیام در علم ریاضی و نجوم بآن درجه از اجتهاد رسیده بود که ۹۰۰ سال قبل تقویم جلالی را برای هفتصد هزار سال بشر تنظیم کرده که بقول دانشمندان این علم در این مدت فقط یک دقیقه اختلاف دارد و تقویم او پایه و اساس برای اغلب کشورهای جهان شده است.

خیام براستی و درستی و صداقت و خدمت بخلق بر اعصاره دین میدانسته و جزای بدکار اینکه ظلم و ستمشان گریبانگیر فرد یا جامعه می شده بوی اصول صحیح بخود عامل عمل یا بازماندگانش معتقد بوده است.

در دنیای امروز یکی از علائم حیات عشق و توجه به مفاخر گذشته میباشد و کمتر کسیست که در تجلیل و تکریم و تعظیم آنها قصور ورزد چه یکی از مشخصات بشری فقط آثار گذشتگان است که با وجود گذشت روزگار و سیر زمان و انواع حوادث برای آیندگان بیادگار مانده است.

در پیرامون خیام این شخصیت بزرگ و فنا ناپذیر و آثار و اندیشه جاوید و جاودانی

او با جمال سخن نمیتوان گفت هرچند که دهها کتاب نیز نمی تواند سیمای تابناک و روشن کسیرا که روز بروز نورانی تر و فیاض و متلولو می شود نشان داد.

اگر گفته شود که بیش از دو هزار کتاب و رساله و مقاله درباره خیام نوشته شده گزافه گوئی نشده است.

آقای مجتبی مینوی دانشمند ارجمند که درباره خیام مطالعاتی عمیق داشته اند تعداد رسالاتی که درباره خیام نوشته شده تا سال ۱۹۲۹ میلادی بالغ بر ۱۵۰۰ میدانسته، البته فقط در اروپا و امریکای شمالی.

محقق معروف استاد سعید نفیسی در خطابه ای گفته اند آنچه تاکنون تحقیق کرده ام خیام ۳۲ بار بزبان انگلیسی ۱۶ بار بزبان فرانسه ۱۱ بار بزبان اردو و ۱۲ بار بزبان آلمانی و ۸ بار بزبان عربی و ۵ بار بزبان ایتالیائی و ۴ بار بزبان ترکی و روسی و ۲ بار بزبان دانمارکی و سوئدی و ارمنی ترجمه شده و ترجمه فیتزجرالد تا سال ۱۹۲۵ یکصد و سی و نه مرتبه بچاپ رسیده است.

پیر پاسکال مینویسد تقریبا ممتنع است که فهرست کاملی را از تمام ترجمه هائی که

از خیام صورت گرفته اعم از ترجمه کامل و یا ترجمه قسمتی از رباعیات را تنظیم کرده کافیست بدانید که در فهرست کتابخانه عمومی نیویورک متجاوز از پانصد عنوان گوناگون راجع به این موضوع دیده می‌شود ۱۹۵۸.

دیگر اینکه آقای سعید نفیسی در خطابه که در کتابخانه ملی ایراد کردند اظهار داشتند ۱۱۹ چاپ مختلف از متن رباعیات خیام را دیده‌اند که مفصل‌ترین آنها چاپ لکهنو مشتمل بر ۷۷۲ رباعی است و خود ایشان از روی ۱۶۲ کتاب مجموعه ۱۲۲۴ رباعی استخراج کرده‌اند. یکی از نویسندگان چیره‌دست ایران درباره ترجمه رباعیات خیام بوسیله فیتزجرالد چنین نوشته‌اند.

بی شبهه هنگامی که از کار اروپائیان راجع به خیام سخن میرود فیتزجرالد در صدر آنها قرار میگیرد او نخستین کسی نیست که به ترجمه خیام پرداخته ولی نخستین کسی است که او را کشف کرده به جهانیان نشان داده است این هنرمند انگلیسی با منظومه فصیح و ارزنده خویش هم نام خود را جاوید ساخت و هم باعث شهرت جهانی خیام گردید.

ولی امر مهمی که باید بدان توجه داشت اینست که او نه درباب خیام تحقیقی کرده

ونه در موضوع پیدا کردن رباعیات اصیل او کاری صورت داده است او از یک عده
رباعی های خیام الهام گرفته و مستقلاً شاهکاری آفریده است آقای مسعود فرزاد
محقق ارجمند نیز چنین نگاشته اند نکته اساسی راجع بکار فیتز جرالد آنست که طرح
اشتقاقی این منظومه از ابتکارات خود اوست و فیتز جرالد هیچگاه در پی آن نبوده است
که رباعی برباعی ترجمه کند رباعیات مستقل و متفرق فارسی که ضمناً انتساب بسیاری
از آنها بخیام مشکوک است هر کدام را که خود میخواست و در این قالب میگنجید انتخاب
کرد و باز با پیروی از همین نقشه ادبی توالی خاصی به آنها بخشید و از هر کدام از آنها
به عنوان مایه فکری برای بندهای ادبی منظومهٔ انگلیسی خود استفاده کرد، هر جا که یک
بند منظوم انگلیسی از روی یک رباعی فارسی شناخته شده است ترجمه بکلی آزاد
است ولی فیتز جرالد تصریح کرده است که در بسیاری از موارد چند رباعی فارسی
را با یکدیگر مخلوط کرده و بر اساس مجموع آنها یک بند از منظومه خود را ساخته است
و این مشهورترین ترجمه ایست که از یک اثر شرقی به عمل آمده است و پس از ترجمه کتاب
مقدس که نمونه فصاحت در زبان انگلیسی شمرده می شود این زیباترین و مشهورترین

ترجمه در زبان انگلیسی است.

نظر به علاقمندی ادبا و فضلای انگلستان و شیفتگان افکار این حکیم شرق بر آن شدند که کلوبی بنام عمر خیام تأسیس و اعضای این جمعیت همه از ادبا و دانشمندان آن دیار تشکیل شده اند و در سال ۱۸۹٤ نمایندگانی از گروه بمزار حکیم عمر خیام در نیشابور رفته و دو بوته گل سرخ از مزارش برگرفتند و با زحمات زیاد آنها را به انگلستان برده و بر سر قبر فیتزجرالد نشاندند و چند سال قبل نیز عده ای از مشاهیر انگلستان بشهر نیشابور آمده و در سر قبر خیام تشریفاتی بعمل آوردند.

شهرت خیام در اروپا و امریکا بجائی رسیده است که اگر یک ایرانی در کشورهای خارج نتواند ملیت خود را بمردم عادی آنجا بشناساند ولی اگر بگوید که از کشور خیام هستم اکثر او را خواهند شناخت و مردم دنیا ایران را بوسیله این شاعر زودتر میشناسند تا دیگر بزرگان این مملکت خلاصه آنکه نبوغی تا بدین حد خلاقه با چنین مبانی شگفت آور و استغنائی تا بدین حد همه در وجود یک مخلوق، در وجود یک انسان در تصور مشکل آید.

هر زبانی ویژگی خاص خود و تعابیر ویژه ای را دارد و بندرت مطالبی با تعبیری
مشابه در زبانهای مختلف ارائه می گردد. اما خیام این شاعر ادیب
و بزرگ کشور ما به فارسی شعر گفته لیکن زبانش زبان تمامی ملل دنیاست و همان
برداشتی را که ما از اشعار او داریم دیگران نیز دارند و به همان تعابیر در زبانهای دیگر
نیز ارائه شده است.

و این موجب نهایت خرسندی و دلگرمی این بنده است که اینبار نیز خیام را
به سی زبان تهیه و منتشر نمایم البته کار بس دشوار بود که مدتهای مدید وقت خود
را صرف آن کرده ام لیکن این زحمت دلپذیری بود زیرا هر بار که خیام را مرور
کردم دیدم نسبت باین حکیم بزرگ عوض شده و هر بار ارادت من نسبت باو بیشتر
گردید. بدیهیست که مطالبی نیز راجع به کتاب نگاشته شود. اول اینکه شانزده
زبان آن با هم تطبیق داده شده است و بقیه زبانها نیز بعد از آن به ترتیب در کتاب
جایگزین شده است در اواخر کتاب ۷۵ رباعی فیتزجرالد بوسیله یکی از اساتید
هند هر رباعی آن با اشعار فارسی تطبیق شده و دارای اعراب بوده و ضمن به

هندی و زبان سانسکریت و مطالب فارسی آن با حروف لاتین بچاپ رسیده است
و تصاویر سیاه و سفید آن توسط دو نقاش برجسته انگلیسی بنام های .گردون رز
ادموند سولیوان کشیده است و تصاویر رنگی کتاب نیز از نقاشان هنرمند قدیم
ایران انتخاب و زینت بخش صفحات کتاب گردیده است در این کتاب نیز مانند کتابهای
گذشته ام از یاوریهای دوستان و هنرمندان برخوردار بوده ام که وظیفه خود
میدانم اولاً از جناب آقای صباح زنگنه معاونت محترم فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد
اسلامی که برای چاپ کتاب تسهیلاتی را برای اینجانب فراهم آوردند صمیمانه تشکر
نمایم و همچنین از برادر عزیزم آقای هرمز هوشمندراد ریاست محترم اداره
امور مولفان و ناشران که کمال لطف را نسبت باینجانب مبذول داشته اند
و از دوست ادیب و دانشمندم جناب آقای احمد طاهری که سالهاست در جمع آوری
نسخ خیام سعی و اهتمام بلیغ فرموده اند و شاید بتوان ادعا کرد که گنجینه بی نظیری
را گردآوری کرده اند و با گشاده روئی زبانهائی را در اختیار اینجانب قرار داده اند
تشکر نموده و امید است که همیشه موفق و مؤید باشند.

و در قسمت خوشنویسی از دوست عزیز و هنرمند گرامیم آقای آرش میتین زاد که خطوط مقدمه و فارسی کتاب را برشته تحریر درآورده اند و همچنین از دوست هنرمند ارجمندم آقای صادق صندوقی که حاشیه کتاب و روی پشت جلد را نقاشی کرده اند و همچنین از هنرمند جوان آقای عباس شیرازی که طرح روی جلد را ترسیم کرده اند و از آقای جوهری مدیر محترم چاپخانه گرافیک که کارهای فیلم و زینک حاشیه را در کارگاه خود ساخته اند و همچنین جناب آقای نیازی مدیر محترم شاهین گرافیک که تصاویر داخل کتاب از ساخته های مؤسسه ایشان میباشد و همچنین آقایان عبدالعلی تیموری، احمد ایلچی و مصطفی صمیمی که کلیه کارهای سیاه و سفید کتاب را در اسرع وقت بپایان رسانیده اند

چاپ دوم کتاب خیام سی زبانه بسرپرستی دوست عزیزم آقای ناصر محمدی پویا مدیر چاپ پویا و آقای عباس رحیمی سرپرست ماشینهای چاپ و سایر کارکنان آن موسسه و همچنین صحافی کتاب نیز زیر نظر آقای پرویز تهامی مدیر صحافی زرین با نهایت دقت و هنرمندی بانجام رسیده است.

ترجمه مقدمه بزبان اسپرانتو : دکتر ناصرالدین صاحب الزمانی

" عربی دکتر محمد خاور

" انگلیسی سید محمد حسن حائری نیا

بسم الله الرحمن الرحيم

عمر الخيام عالم ايرانى اشتغل بالطب والرياضيات والفلك والفلسفه والشعر، له من الكتب «مشكلات الحساب» و«الجبر والمقابله» ومن الشعر «الرباعيات» التى جمع فيها بين دقة الحكمه ورقة الأحساس وبسبب هذه الرباعيات اشتهر الخيام لدى اكثر شعوب العالم فى الأقطار المختلفة، وعرفه جميع المثقفون معرفةً تامةً بالغةً بحيث لوعُدّ اشهر مشاهير الفلاسفة والأدباء والشعراء امثال سقراط وارخميدس وشكسبير وشوبنهاور وابيقور وهوغو وتولستوى ومولير وغيرهم لكان الخيام احدهم إن لم يكن اشهرهم.

عُرف الخيام واشتهر بسبب رباعياته الحكيمة الرقيقة ولاشك ان هذه الرباعيات من الدقة والرقة والرشاقة بمكان رفيع يستحق قائلها ان يقف فى الرعيل الأول بين اقرانه من الفلاسفة والشعراء ولكن كتب السيرة والتاريخ تخبرنا انه كان فيلسوفاً نبيهاً وعالماً فلكياً متضلعاً فى الدرجة الأولى وقرضه للشعر لم يكن من صميم حياته العلميه بل كان وسيلةً لبيان افكاره الفلسفيه وقالباً لتبيين نظراته الخاصة الى الحياة، والعجب انه عُرف واشتهر بسبب رباعياته ولم يعرف العالم بعد مقامه الفلسفى والعلمى حق المعرفة.

فمن ناحية علم الفلك والرياضيات ساهم الخيام مساهمةً مرقومةً فى تنظيم الحساب السنوى الأيرانى والأسلامى، ووضع «التقويم الجلالى» وهوتقويم هجرى شمسى مستعمل حتى اليوم فى ايران وافغانستان وهو اساس الحساب السنوى لدى اكثر شعوب العالم. فالتقويم الجلالى يقرن بدء السنة بحلول الأعتدال الربيعى حيث يتساوى النهار والليل، وتجدد الطبيعه نشاطها وحياتها بعد السبات الشتوى وفى الهند تبتدأ السنة حسب هذا التقويم مع اختلاف يوم واحد فقط. نظم الخيام الحساب السنوى لمدة طويلةٍ جداً (زهاء سبعمائة الف سنه) ولم يجد الفلكيون فى هذه المحاسبات الاخطأ بسيطاً جداً وهو، كما يقال، اختلاف دقيقة واحدة فقط حتى الآن.

ومن ناحية العلوم الدينيه الأسلاميه، المعروف ان حجة الأسلام الغزالى كان يستوحى من الخيام عند قيامه بتفسير القرآن المجيد. وللخيام مآثر وكشفيات خاصة به فى الحساب والجبر لسنا بصدد بيانها هنا، وكلما اردنا بيانه هوان الخيام لم يكن شاعراً فحسب ولم يكن شاعراً فى الدرجة الأولى.

ومعذلك فقد اثبت الخيام مقدرته الشعرية فى رباعياته الفلسفيه فهو رقيق الأحساس، رشيق البيان يملاء قلوب قارئيه دفئاً وحناناً الى جانب القاء مواقفه الفلسفية الخاصة من الحياة وتسخير مشاعرهم مرةً واحدةً وبصورة دائمة. ولكنه لم يتخذ الشعر مهنةً يرتزق بها كما كان هو المألوف عند الشعراء فى زمانه، ما نظم قصيدةً فى مدح ملك او امير وما تغزل فى حُبّ كاعب حسناء فلذلك لم يصلنا منه الا مجموعةٌ من الرباعيات مشحونةٌ بالنكت الفلسفيه، فالخيام اذاً كان فيلسوفاً شاعراً لا شاعراً متفلسفاً ومزيته الخاصة به هى مقدرته فى تذليل اصعب المسائل الفلسفية العويصة ودرجها فى اقصر قالب شعرى وبيانها بصورة ممتعة مطلوبة للجميع يتفكر فيها العالم البصير ويستمتع منها العامى الساذج وهذا هو سرّ شيوعها لدىٰ جميع شعوب العالم وتكرر ترجمتها الى اكثر اللغات الحيّه.

قال الأستاذ المرحوم مجتبى مينوى، وهو اديب محقق معروف ان مجموع المؤلفات التى تعرضت لحياة عمر الخيام وآثاره خاصةً وطبعت فى اروبا وامريكا الشماليه حتى سنة ١٩٢٩ ميلادية بلغت ١٥٠٠ كتاب ورسالة، وقال الأستاذ المرحوم سعيد نفيسى، وهو كاتب محقق واسع الأطلاع وكثير التأليف فى خطابة له عن الخيام ان رباعيات الخيام تُرجمت بصورة مكررة الى اكثر لغات العالم فلها ٣٣ ترجمة مختلفة الى اللغة الأنجليزيه، و ١٦ ترجمة الى اللغه الفرانسيه، و ١١ ترجمة الى لغة الأردو الشائعة فى الهند وباكستان، و ١٢ ترجمة الى اللغة الآلمانيه، و ٨ ترجمات الى اللغة العربيه، و ٥ ترجمات الى اللغة الأيطاليه، و ٤ ترجمات الى اللغة التركيه، ومثلها الى اللغة الروسيه، وترجمتان الى اللغة الدانماركيه، ومثلها الى اللغة السويدية واللغة الأرمنيه، وترجمة فيتز جيرالد الأنجليزية فقط قد تكرر طبعها ١٢٩ مرة حتى سنة ١٩٢٥ ميلاديه.

وكتب پییر باسکال عن رباعيات الخيام وترجماتها فقال انه من الممتنع تقريباً احصاء عدد ترجمات رباعيات الخيام لكثرتها وتفرقها فى بلدان العالم المختلفة وتكفينا الأشارة الى فهرست مكتبة نيويورك العامة فانها حتى سنة ١٩٥٨ ميلاديه كانت تحتوى على خمسأئة عنوان عن الخيام ورباعياته.

وافا د الأستاذ سعيد نفيسى فى خطابة اخرى القاها فى المكتبة الوطنيه الأيرانيه فى طهران انه قد شاهد بنفسه ١١٩ طبعة مختلفه من هذه الرباعيات اوسعها نطاقاً مطبوعة فى لكنهو وعدد الرباعيات المنسوبة الى عمر الخيام فى هذه الطبعة يبلغ ٧٧٢ رباعية. والأستاذ سعيد نفيسى تصدى لمعرفة عدد الرباعيات المنسوبة الى الخيام بغض النظر عن صحة انتسابها اليه اوسقمه وراجع ١٦٢ كتاب ورسالة فاحصى ١٢٢٤ رباعيه والمعلوم ان اكثرها منحولة.

وعند البحث عن ترجمة رباعيات الخيام الى اللغات الأروبيه يجدر بنا أن نخص الشاعر الأنجليزى فيتزجيرالد بعناية خاصة لائقة، فهو كما قال عنه كاتب ايرانى معروف يقف فى صدر قائمة المترجمين وله حق كبير فى تعريف الخيام ورباعياته الى قرآء اللغة الأنجليزيه فى انحاء العالم، وفى نفس الوقت لمآ اقترن اسمه بأسم الخيام صار شاعراً عالمياً خالداً يعرفه ويحترمه كل الذين عرفوا الخيام واستمتعوا من رباعياته.

نظم فيتز جيرالد منظومته الفصيحة القيمه على اساس رباعيات الخيام واقتدى بافكاره الفلسفيه من دون ان يلتزم ترجمة الرباعيات حرفياً، فالمنظومة الأنجليزية التى انشدها فيتزجيرالد اصيلة فى تركيبها ونظمها ولكنها مستوحاة من افكار الخيام الفلسفيه وتابعة لنظرات الخيام الى الحياة من جميع نواحيها. غير ان فيتزجيرالد لم يمحص الرباعيات من حيث صحة انتسابها الى الخيام واصالتها بل اختار منها ماشاء وادخلها فى منظومته بصورة تلائم فكره وقصده من انشاد تلك المنظومة، ولم يلتزم فيتز جيرالد ترجمة الرباعية المختارة بصورة حرفية بل استفاد من مضمونها بحرية الشاعر المتفكر، يستوعب المعنى والمضمون ولا يتقيد بالشكل والقالب. وهويصرح مثلاً انه قد مزج رباعيتان او ثلاث ونظم من مزيجها قطعةً من منظومته التى تعد من اشهر

الترجمات لرباعيات الخيام، وهى بعد هذا اشهر ترجمة لأثر شرقى الى اللغات الأروبيه اولاً، وافصح اثر فى اللغة الأنجليزية بعد الكتاب المقدس ثانياً.

ومن حسن تأثير هذه المنظومة عند الأدباء الأنجليز تأسيس نادى عمر الخيام فى انجلترا يضم الصفوة من الشعراء والكتاب و المتفكرين وقد بلغ من شدة اهتمام هؤلاء الشعراء و الأدباء بافكار الخيام و رباعياته ان سافر جماعةٌ منهم فى سنة ١٨٩٤ ميلاديه الى ايران فطافوا بمزار الخيام فى نيسابور و اخذوا معهم باقتان من الورد الأحمر الى انجلترا حيث زرعوهما على مزار فيتزجيرالد، واخيراً تكررت زيارة الأدباء الأنجليز الى ايران وادائهم مراسم خاصة حول مرقد الخيام فى نيسابور.

هذا واهتمام ادباء سائر الشعوب الأروبيه وامريكا بالخيام ورباعياته يضارع ما قلناه عن ادباء الأنجليز، وتخصيص الذكر عن فيتزجيرالد يرجع الى فضله فى التقدم على اقرانه فى تعريف الخيام الى العالم الأروبي و الأمريكى وعمق تأثيره فى الأوساط الأدبيه فيهما.

ونعيد الكلام فى سرّ شيوع رباعيات الخيام فى اكثر بلدان العالم وتلّقيها بحسن القبول لدى جميع الشعوب الراقية فنقول ان هذه الرباعيات ليست الا شعلة حياة، وجودة فكر، وسهولة بيان لمسائل عويصة فلسفيه تمس صميم حياة افراد البشر من غير تمايز بين الأبيض و الأسود، اوبين العالم و العامى، اوبين الثرى و الفقير. فالجميع يهّمهم الحياة، ويفتشون عن مسائلها، ويشتاقون الى معرفة حلول هذه المسائل. ولولا هذه النكتة لكان من الصعب ترجمتها عن اللغة الفارسية الى اكثر اللغات الأجنبيه اذ المشهود ان لكل لغة خصائصها وكناياتها واستعاراتها و المعروف الشائع عدم تطابق هذه الكنايات و الأستعارات فى اللغات المختلفة. فما هو السبب لترجمة رباعيات الخيام وتكرر ترجمتها الى اكثر اللغات وتكرر طبع هذه الترجمات؟ الجواب هوان مغزى هذه الرباعيات ليس الا شعلةُ الحياة ورمزها، والحياة عند جميع افراد البشر سواء، ولغة الخيام فى رباعياته هى لغة افراد البشر اجمع و ان اكتست لباس اللغة الفارسية اولاً.

طبعت رباعيات الخيام فى ايران و باللغة الفارسية كراراً و مراراً، و بصور مختلفة، مصورة وبدون تصوير، مقرونةً باللغات الأجنبيه تارةً و مختصرةً تارةً اخرى. ويسعدنى ان اقدم رباعيات الخيام الى القراء مرةً اخرى فى ثلاثين لغة ومصورة بالألوان، و لقد كلفتنى هذه الطبعة جهداً بليغاً لمدة مديدة و لكنى كوفئت منها بها اذ انى مهما كرر ت قرائة الرباعيات وتطبيقها باللغات الأخرى ازدادت متعتى منها وازداد اخلاصى لقائلها الحكيم عمر الخيام. و امّا ترتيب الكتاب فقد طبعت ١٦ لغة منه بصورة تطبيقية فى محل واحد معاً ثم اردفت بعدها بقية اللغات، و فى آخر الكتاب ادرجت ٧٥ قطعة من منظومة فيتز جيرالد مقرونة بأصلها الفارسى من رباعيات الخيام حسب استخراج احد ادباء الهند. وزيّنت الكتاب بتصاوير ملونة اختيرت بدقة و امعان من آثار الفنانين الأيرانيين القدماء. وقد ساعدنى فى اداء هذه المهمة الشاقة المتشعبة اصدقاءٌ ادباءٌ و مترجون و فنانون اشكرهم و اسأل‌الله ان يحفظهم ذخراً للعلم و الأدب ويكافئوهم بالخير و السلامة، و اخصّ منهم بالذكر الأخ صاحب السعادة صباح زنگنه معاون وزير المعارف، و الأخ هرمز هوشمند راد رئيس ادارة المؤلفين والناشرين فى وزارة المعارف والأخ الأديب احمد طاهرى صاحب مجموعة ممتازة من رباعيات الخيام باللغة الفارسية واللغات الأجنبيه المختلفة وتعد مجموعته هذه كنزاً عديم النظير، استعنت بها فى تكميل الكتاب من حيث اللغات حتى بلغت الثلاثين فاسأل‌الله ان يحفظه ويؤيده ابداً.

وما قصدت من تقديم هذه الطبعة من الرباعيات الا تعريف الخيام مرةً اخرى، و استمتاع القرآء بصورة اوسع، و ما توفيقى الا بالله العلى العظيم.



حکیم عمر خیام

حکیم ابوالفتح عمر بن ابراهیم خیام یکی از درخشان‌ترین ستارگانی است که از افق تمدن ایران طلوع نموده و صفحهٔ تاریخ تمدن وطن خویش را با نام خود مزین ساخته است، در خصوص زندگانی و زمان و مکان تولد وی اخبار معتبری در دست نیست، بعضی گویند که در نیشابور و یا اطراف آن تولد یافته و برخی مولدش را خراسان ذکر می‌کنند و همچنین تاریخ وفات وی مشکوک است واحتمال داده که در سنه ۵۱۷ هجری و یا نزدیک باین سنه باشد و چون عمر طولانی داشته گویا، بین سالهای ۴۱۷ و ۴۴۰ تولد یافته است.

دربارهٔ زندگانی وی روایات زیادی منقول است. بعضی او را پسر خیمه دوزی میشناسند و می‌گویند که خیام بواسطهٔ فقر مجبور شده است که پیشهٔ پدری خود را ادامه دهد ولی شاید این روایت بمناسبت تخلص وی باشد و احتمال میرود که خیام نام خانوادهٔ شاعر بوده باشد زیرا در برخی از کتب قدیمه مانند کامل التواریخ و همچنین در مقدمهٔ جبر و مقابلهٔ خود حکیم نام وی «الخیامی» ذکر شده است.

در هر صورت او این اسم را تخلص شاعری خود قرار داده است.

گویند که خیام در نیشابور با حسن طوسی خواجه نظام الملک وزیر و حسن صباح همدرس بوده و معلم ایشان که امام موفق نام داشت معروف بود باینکه پرورش یافتگانش بمقامات بلند میرسند آن سه جوان بامید اینکه یکی از ایشان برتبهٔ عالی خواهد رسید با یکدیگر پیمان می‌کنند که هر یک توانا شد همقدم خود را در رسیدن بمال و جاه یاری کند از قضا حسن طوسی بوزارت رسیده او خواجه نظام الملک وزیر مشهور سلجوقیان است و بعهد خود وفا کرد و حسن صباح را بخدمت سلطان برد و داستان او دراز است واما چون خیام اهل علم بود و خدمت سلطان را خوش نداشت بنابراین از خواجه تقاضا نمود معاش مختصری برای او مقرر دارد

وبهمین اندازه اکتفا کرده از علم بکار دیگر پرداخت ولی بعضی از مستشرقین این مطلب را رد می کنند و ایام جوانی آنها را مقارن هم نمی دانند . خیام علوم زمان خود را از هیئت و نجوم ، فقه ، اصول علوم فصاحت و بلاغت ، فلسفه ، طب ، ریاضیات وغیره فرا گرفته و گویا ابوطاهر نامی وسائل تحصیلی وی را آسان نموده است .

در اول کار بعنوان یک ریاضی دان و منجم درجه اول زمان خود اشتهار یافته است و در سال ۴۶۷ بامر ملکشاه سلجوقی با هفت نفر منجم دیگر باصلاح تقویم پرداخته و این هشت نفر ماموریت خود را در نهایت خوبی انجام داده اند و تقویم جلالی از کاملترین تقویم ها می باشد .

یکی از تغییرات این هیئت منجمین تعیین آغاز و نو شدن سال یعنی عید نوروز است که آنرا موقع تحویل آفتاب به برج حمل قرار داده اند در حالیکه سابقاً نوروز در وسط برج حوت قرار داشت .

حکیم عمر خیام یکی از بزرگترین علمای هیئت و نجوم است و رصدخانه بحکم ملکشاه سلجوقی بنا کرده که متأسفانه پس از وفات ملکشاه خراب شده و از بین رفته است .

پیشگوئی های خیام :

پیشگوئی های زیر بخیام نسبت می دهند که یکی اینست ،

در زمستان سنه ثمان و خمسمائه به شهر مرو سلطان کس فرستاد به خواجه بزرگ صدرالدین محمد بن المظفر رحمه الله که خواجه امام عمر را بگوی تا اختیاری کند که بشکار رویم که اندر آن چند روز برف و باران نیاید و خواجه امام عمر در صحبت خواجه بود ، و در سرای او فرود آمدی . خواجه کس فرستاد و او را بخواند ، و ماجرا بازو بگفت ، برفت و دو روز در آن کرد و اختیاری نیکو کرد و خود برفت و باختیار سلطان را برنشاند . و چون سلطان برنشست و یک بانگ زمین برفت ، ابر درکشید و باد برخاست و برف و مه در ایستاد .

خنده ناکرده سلطان خواست که بازگردد. خواجه امام گفت پادشاه دل فارغ دارد که همین ساعت ابر باز شود و در این پنج روز هیچ نم نباشد. سلطان براند و ابر باز شد و در آن پنج روز هیچ نم نبود و کسی ندید. احکام نجوم اگرچه صنعتی معروف است اعتماد را نشاید و باید که منجم در آن اعتماد نکند، و هر حکم که کند حواله با قضا کند.

پیشگوئی دوم شاعر درباره مدفن خویش است که نظامی عروضی در کتاب چهار مقاله خود نقل کرده است.

در سنهٔ ست و خمسمائه بشهر بلخ در کوی برده فروشان در سرای امیر بوسعد جره خواجه امام عمر خیامی و خواجه امام مظفر اسفزاری نزول کرده بودند و من بدان خدمت پیوسته بوده و در میان مجلس عشرت از حجة الحق عمر شنیدم که او گفت: «گور من در موضعی باشد که هر بهاری شمال بر من گل افشان می‌کند.» مرا این سخن او مستحیل نمود و دانستم که چیزی گزاف نگوید چون در سنهٔ ثلثین به نیشابور رسیدم چهار (چند) سال بود که آن بزرگ روی در نقاب خاک کشیده بود و عالم سفلی از او یتیم مانده و او را بر من حق استادی بود. آدینه به زیارت او رفتم و یکی را با خود ببردم که خاک او بمن نماید. مرا به گورستان حیره بیرون آورد و بر دست چپ گشتم. در پایین دیوار باغی خاک او دیدم نهاده و درختان امرود و زردآلو سر از باغ بیرون کرده و چندان برگ شکوفه بر خاک او ریخته بود که خاک او در زیر گل پنهان شده بود و مرا یاد آمد آن حکایت که بشهر بلخ از او شنیده بودم گریه بر من افتاد که در بسیط عالم و اقطار ربع مسکون او را هیچ جای نظیری نمی‌دیدم ایزد تبارک و تعالی جای او در جنان کناد بمنه و کرمه.

ولی با اینحال نظامی اظهار می‌کند که دانشمند خود عقیده به پیشگوئی نداشته.

آثار خیام

۱- رباعیات خیام که شیوهٔ مستقل و معانی عالی فلسفی آنها را ممتاز و مقبول خاص و عام نموده.

۲- رسالهٔ در جبر و مقابله که یک عالم آلمانی «وپکه» متن عربی آنرا با ترجمهٔ فرانسوی در سنهٔ ۱۸۵۱ در پاریس بچاپ رسانده. در این کتاب خیام صحت استعمال طریقه‌های هندسی را برای حل معادلات جذر و کعب نشان داده است.

۳ کتاب رساله فی شرح ما اشکل من مصادرات کتاب اقلیدس که در کتابخانه لیدن در هلاند محفوظ است.

۴. زیج ملکشاهی که خیام یکی از مؤلفین آنست.

۵. مختصری در طبیعیات. (تاریخ شهرزوری از آن اسم میبرد).

۶ رساله بزبان فارسی در وجود که بنام فخر الملک بن مؤید تألیف نموده که در موزه بریتانی در شهر لندن محفوظ است.

۷. رساله در کون و تکلیف (شهرزوری بخیام نسبت میدهد).

۸ رساله فی الاحتیال لمعرفة مقداری الذهب و الفضة فی جسم مرکب منهما که در کتابخانه گوته در آلمان محفوظ است.

۹ رساله مسمی بلوازم الامکنه در تغییرات فصول و شرائط تبدیل آب و هوا در ممالک و شهرهای مختلفه.

۱۰. اشعار عربی که چند قطعه بیشتر از آنها باقی نمانده.

۱۱ قسمت خطی مجموعه روضة القلوب (کریستین سن آنرا کشف کرده است).

ومتأسفانه آثار فلسفی او باستثنای مقدار جزئی از بین رفته است.

خیام و مردم

خیام علاوه بر دوستان و هواخواهان دشمنان و معاندان زیادی هم داشته است.

پس از فوت ملکشاه زیجیکه او درست کرده بود خراب شد و کار رصد از رونق افتاد و گویا رساله جبر و مقابله خود را در همین اوقات بزحمت تألیف کرده و چنانچه در مقدمه آن بزبان عربی میگوید:

ما شاهد بوده‌ایم که اهل علم منقرض شده بدسته‌ای که عده شان کم و محنتشان زیاد بود منحصر گردیدند و این عده مختصر نیز در طی زندگانی سخت خود همتشان را صرف تحقیقات و اکتشافات علمی نمودند. ولی اغلب دانشمندان زمان ما حق را بباطل میپوشانند، از

حد تزویر و ظاهرداری تجاوز می‌کنند، آن مقدار معرفی را نیز که دارند برای اغراض پست مادی بکار می‌برند و لاجرم کسانی را طالب حق و ایثار کسنند صدق و سعی در مرد باطنی و ترک تزویر ببینند تمسخر و استخفاف می‌کنند. و بنظر می‌رسد که علت این شکایتها نامساعدتی روزگار در زندگی نگارنده باشد.

مرگ خیام

خیام هرگز نتوانست کسی را بخشیده مانند سایر شعرای معاصر خود مداح امرا و بزرگان نبوده و بلکه برخلاف با واسطهٔ آزادی فکر و زبان آنچه می‌خواسته می‌گفته است و از مخالفت ایشان اندیشه نداشته.

خیام بعزم حج بمکه مسافرت کرده و در بغداد در برگشتن بملاقات او آمده بودند و پس از مراجعت، گاه در بلخ و زمانی در نیشابور بسر می‌برده و بالاخره در سنهٔ ۵۱۷ هجری در شهر اخیر وفات یافته است و مدفنش در کنار امامزاده محروق ۳ کیلومتری نیشابور است.

در موضوع وفات و دورهٔ اخیر زندگانی وی در کتاب «نزهة الارواح و روضة الافراح فی تواریخ الحکماء المتقدمین» شمس الدین محمد بن محمد شهرزوری چنین نویسد.

«... وکان ملکشاه ینزله منزلة الندماء، والخاقان شمس الملوک بخارا یعظمه غایة التعظیم ویجلسه معه علی سریره. وحکی انه کان یتخلل بخلال من ذهب وکان یتأمل الالهیات من الشفاء فلما وصل الی فصل الواحد والکثرة وضع الخلال بین الورقتین وقام وصلی واوصی ولم یأکل ولم یشرب فلما صلی العشاء الاخیرة سجد وکان یقول فی سجوده اللهم انی عرفتک علی مبلغ امکانی فاغفر لی فان معرفتی ایاک وسیلتی الیک ومات رحمه الله.»

عقاید فلسفی

در تعیین عقاید فلسفی خیام گفته‌ها مختلف است و با آنچه او خود می گوید ،

من ز آن خودم هر آنچه هستم هستم ، دیگران از تحقیق عقاید وی خودداری کرده‌اند و تا اندازه‌ای افکار او را از یک قسمت کتاب روضة القلوب که در حکمت وی نوشته است می توان فهمید . چنانچه گوید . فصل آخر بدانکه بیشک طالبان شناخت خداوند سبحانه و تعالی از چهار گروه‌اند اول متکلمانند که ایشان بجدل و حجتهای اقناعی راضی شده‌اند و بدان قدر بسنده کرده در معرفت خداوند . دوم فلاسفه و حکمااند که ایشان بادلهٔ عقلی شریف ؟ ، در قوانین منطقی طلب شناخت کرده‌اند و هیچگونه بادلهٔ اقناعی قناعت نکرده‌اند لیکن ایشان نیز به شرائط منطقی وفا نتوانستند بودن از آن عاجز آمدند . سیم اسماعیلیان‌اند که ایشان گفتند که طریق معرفت جز اخبار مخبر صادق نیست چه در ادلهٔ معرفت صانع و ذات و صفات وی اشکالات زیاد است و ادلهٔ متعارض و عقول در آن متحیر و عاجز پس اولیتر باشد که از قول صادق طلبند .

چهارم اهل تصوف‌اند که ایشان نه بفکر و اندیشه طلب معرفت کنند بلکه بتصفیهٔ باطن و تهذیب اخلاق نفس ناطقه را از کدورت طبیعت و هیأت بدنی منزه کنند و چون این جوهر صافی گشت و در مقابلهٔ ملکوت افتاد صورتهای این تحقیقات در آن جایگاه پیدا شود بی هیچ شکی و شبهتی ، و این طریق از همه بهتر است چه معلوم شده است که هیچ کمالی از حضرت خداوند دریغ نیست و آن جایگه منع و حجاب نیست مگر هر آنچه هست آدمی را از جهت کدورت طبیعت باشد چه اگر حجاب زائل شود و حائل و مانع دور گردد حقایق چیزها چنانچه باشد پیدا شود و سید علیه السلام بدین اشارت کرده است ؛ ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها نعم الرساله بحمدالله و حسن توفیقه .

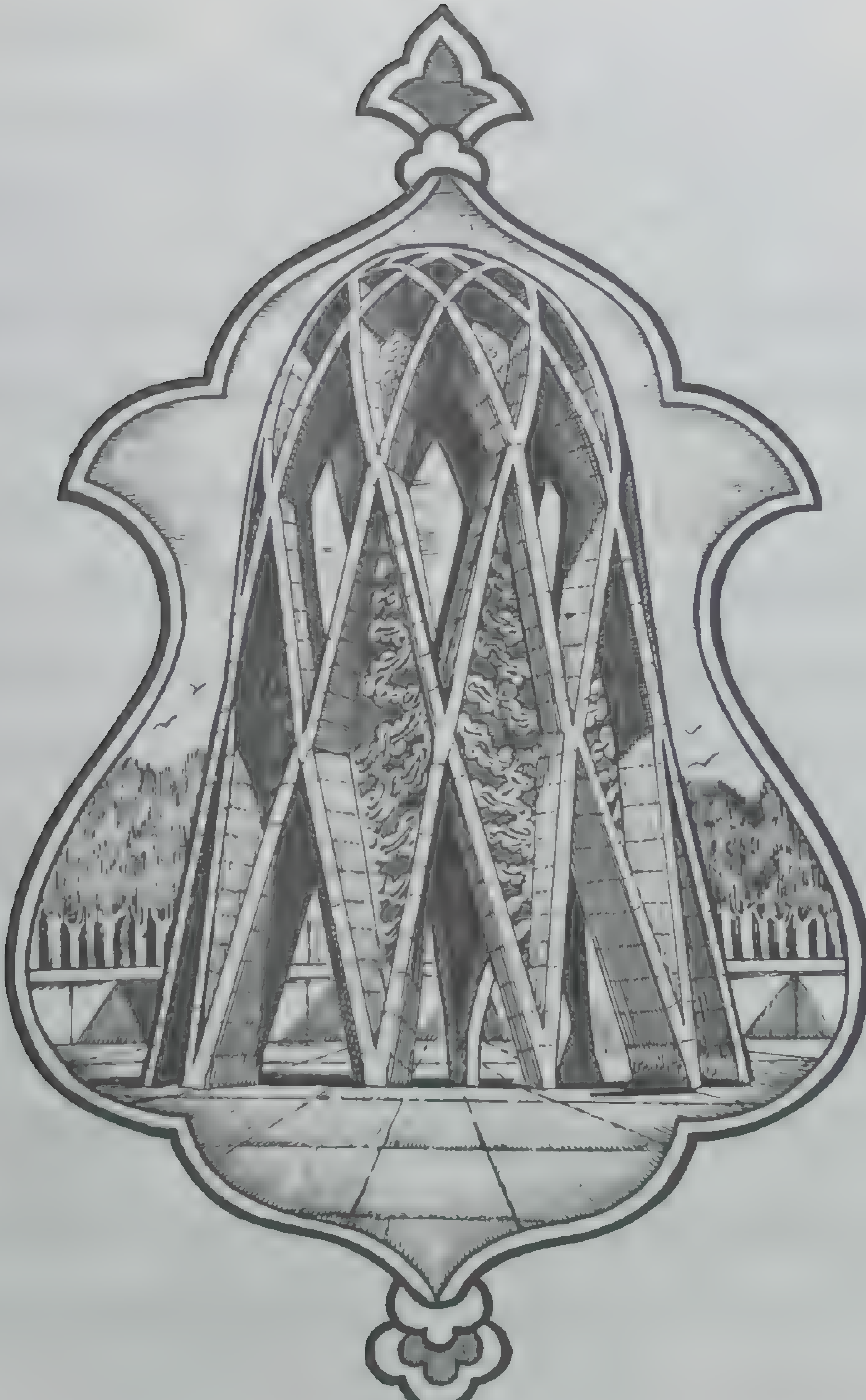
چنانچه از مطالعه سطور فوق نتیجه می شود خیام کاملا هم عقیده با چهار گروه فوق الذکر نبوده معذلک مذهب تصوف را بر دیگران ترجیح داده و تهذیب اخلاق و تصفیه باطن را برای نیل بکمال مطلوب بشر لازم و ضروری میداند .

رباعیات خیام

رباعیات خیام از دیرگاهی مرغوب و پسند آمده و حکیم نیشابور سرآمد رباعی‌سرایان شناخته شده بود و گاهی می‌گفتند چنانکه فردوسی در رزم‌سازی و سعدی در غزلسرائی در نخستین پایه‌اند خیام هم در سرودن رباعی این مقام را دارد اما حق اینست که آن بزرگوار شهرت عظیم خود را در این اواخر مدیون اروپائیان است و این گوهر گرانبها نیز چون بسیاری از نفایس ادبی و علمی و صنعتی ما را داشت که در گوشهٔ فراموشی افتاده و قدر ارزش آنها معلوم نشده بود مگر پس از آنکه اروپائیان و امریکائیان پی بآنها بردند و جلب توجه نمودند .

پس مقام علمی خیام وقتی معلوم شد که کتاب جبر و مقابله او نخستین بار در پاریس بچاپ رسید و بزبان فرانسه ترجمه شد و مکشوف گردید که حکیم نیشابور از کسانی است که فن جبر و مقابله را رونق بخشیده و حل معادلات جبری را مبلغی ترقی داده و قدرت ریاضیون را بر محاسبه بسی افزوده ساخته است ، بازار رباعیات خیام هم وقتی گرم شد که یکنفر شاعر باذوق انگلیسی فیتزجرالد نام تعدادی از آنها را بشعر انگلیسی درآورد با توجه که معانی و افکار رباعیات خیام را گرفت و موضوع یک منظومهٔ انگلیسی قرار داد و آن را بتی شاهکاری گرانبها ساخت که هر انگلیسی زبانی میخواند و لذت میبرد و گرامی میدارد .

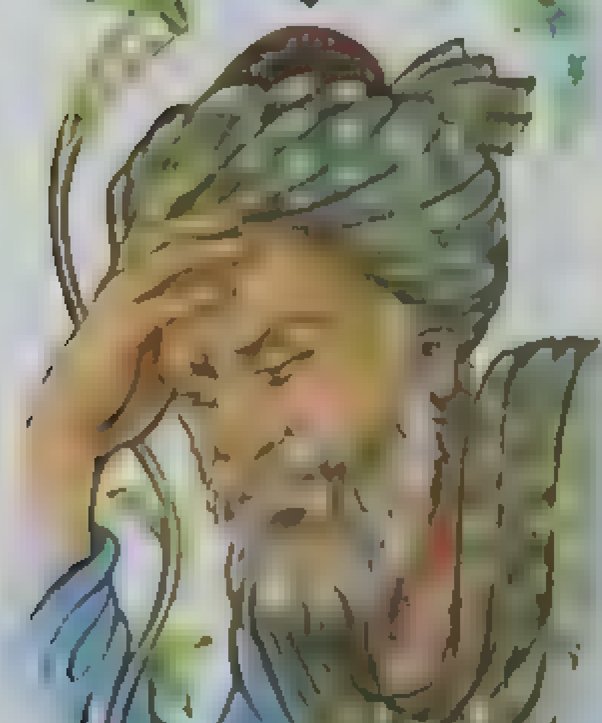
باری چون منظومهٔ فیتزجرالد رباعیات خیام را محل توجه ساخت بزودی اهل ذوق همه کشورها و ملل خارجه بآنها سرگرم گردیدند و بجمیع زبانها ترجمه شد و هزارها بار بانواع و اقسام کوچک و بزرگ و مصور و غیر مصور و ساده و مزین بچاپ رسید چنانکه شمان توان گفت امروز هیچ صاحب خبری در دنیا نیست که از رباعیات خیام بیخبر باشد بنابراین فیتزجرالد را ایرانیان باید بسیار گرامی بدارند و هیچ موقعی از سپاسگزاری و قدردانی او فرو نگذارند .





Khayyam ;
Naisabur



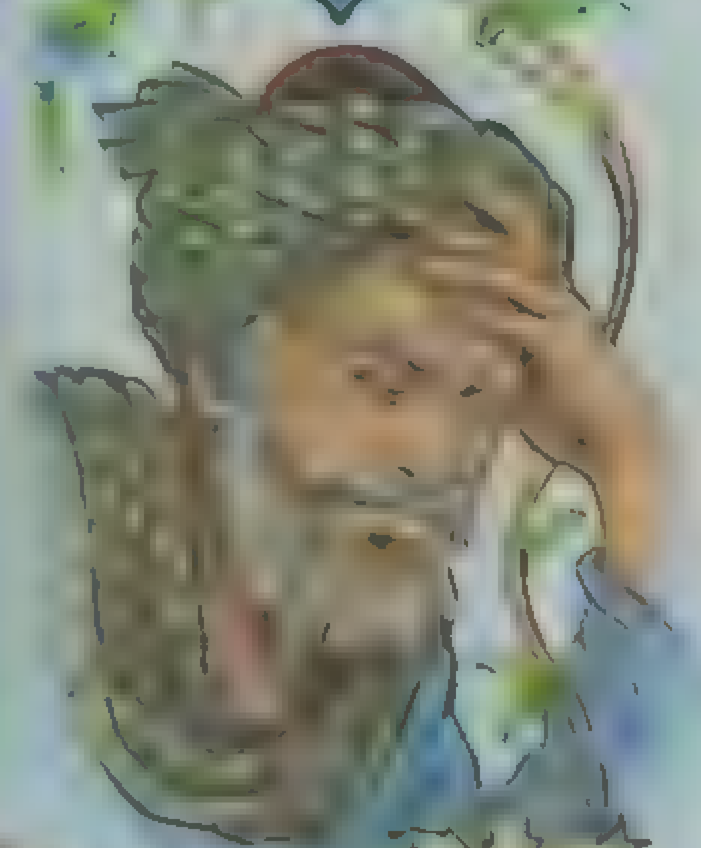


رباعیات حکیم عمر خیام

بکوشش: محسن رمضانی

آن قصر که جمشید در او جام گرفت
آهو بچه کرد و روبه آرام گرفت

بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر
دیدی که چگونه گور بهرام گرفت





English

They say the Lion and the Lizard keep
The Courts Where Jamshýd gloried and drank deep:
And Bahrám, that great Hunter—the Wild Ass
Stamps o'er his Head, but cannot break his Sleep.

French

Le Lion et le Lézard hantent, dit-on,
les Parvis où Jamshyd fut glorieux et but avec ivresse ;
quant à Bahram — le grand Chasseur — L'Ane Sauvage
piaffe sur sa Tête, sans pouvoir interrompre son Sommeil.

German

Wo Dschemschid trank und herrscht' und hielt Gericht,
liegt Leu und Eidechs still im Sonnenlicht.
Der Jäger Bahram – wilde Esel stampfen
grad über seinem Haupt–er hört es nicht.

Italian

E quel castello antico splendente rivale del cielo,
Alla cui soglia i Re prostravano china la fronte,
Sui suoi bastioni in rovina la tortora ora si vede
Posarsi, e triste chiamare: Dove, dove, dove?

Spanish

Allá en el ruinoso palacio que se elevó antanó hasta
el cielo
y cuyos umbrales besaron los reyes,
un cuclillo, sobre sus ruinas, preguntaba:
kú? kú? kú? kú? (Doude están? dónde? dónde? dónde?)



Swedish

Där förr Djamshid sin bägare drack ur,
där hålls nu endast hov av öknens djur.'
Och nu den vilda åsnans tramp ej väcker
den store åsnejägarn Bahram-Gur.

Russian

Увидел я птицу, сидевшую на стене Туса,
Положив перед собой череп Кей-Кавуса.
Она говорила черепу: «Увы! Увы!
Где звон колокольчиков! Что стало с громом
литавр?»

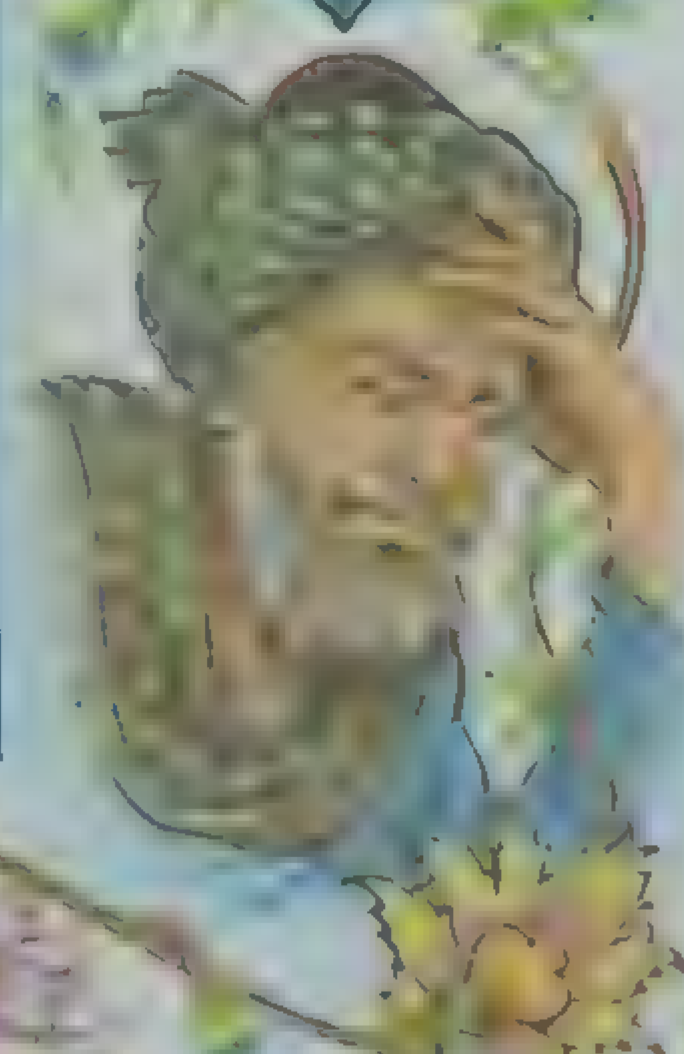


Armenian

Այն պալատում, ուր բազմում էր Ջամշիդ արքան,
Եղնիկ ծնեց. ինձ ու առիւծ հանգիստ առան.
Բահրամ արքան գիռ էր որսում անապատում,
Տեսա՞ր ինչպե՞ս անապատը որսաց նրան.

Persian

An kasr ki Behram der an câm girift,
Ahû beççe kerd-ü rubeh arâm girift;
Behram ki gûr (°) migirifti hem ömr
Didi ki çigûne gûr(°) Behram girift.



Turkish

(Bir zamanlar, içinde Behramın şarap içtığı sarayın bâhne bak, ceylânlar orada yavrulamış; tılkı orada kalıyor. Hayatında hep yabani merkep avlayan Behramı en sonunda mezar avladı. kabir onu içine çekti aldı.)

Arabic

إِنَّ ذَالِكَ ٱلْقَصْرَ ٱلَّذِي زَاحَمَ ٱلْأُ　　فُقَ وَخَرَّتْ لَهُ ٱلْمُلُوكُ سُجُودَا

هَتَفَ ٱلْوُرْقُ فِي ذُرَاهُ يُنَادِي　　أَيْنَ مَنْ صَيَّرُوا ٱلْمُلُوكَ عَبِيدَا

Urdu

جس قصر میں بہرام نے تھا رنگ رچا　　اب شیر کا بھٹ ہی وہ ہرن کا باسا

بہرام جو کرتا تھا سدا گور شکار　　آب دیکھ۔ اُسے گور نے کھا یا کیسا

Turkish

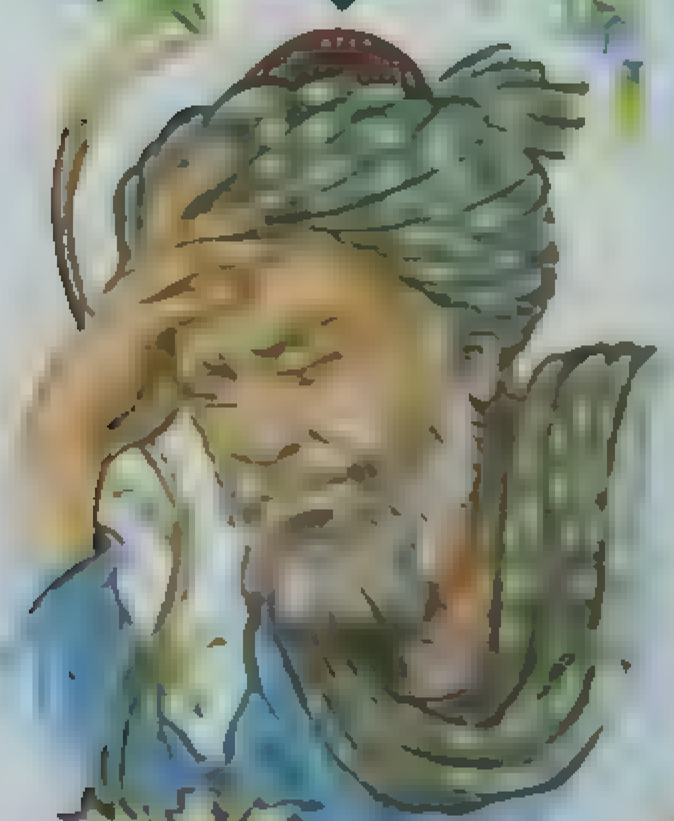
جمشید شراب ایچدیکی سرای ایچرہ بوآن　　جیران بالادوغدو، تولکودہ اندی مکان

بہرام کہ یابان اشتکی اولاردی، باخین　　دہشتلی مزار ایچرہ بوگون اولدی نہان!

Turkish

اول قصر که می ایچردی بهرام اورادا
جیران بالا قویدو تولکولر ئه‌تدی یووا
بهرام بتون عمرینی گور آولار کن
گوردون نیجه آولادی اونو گور امّا ؟





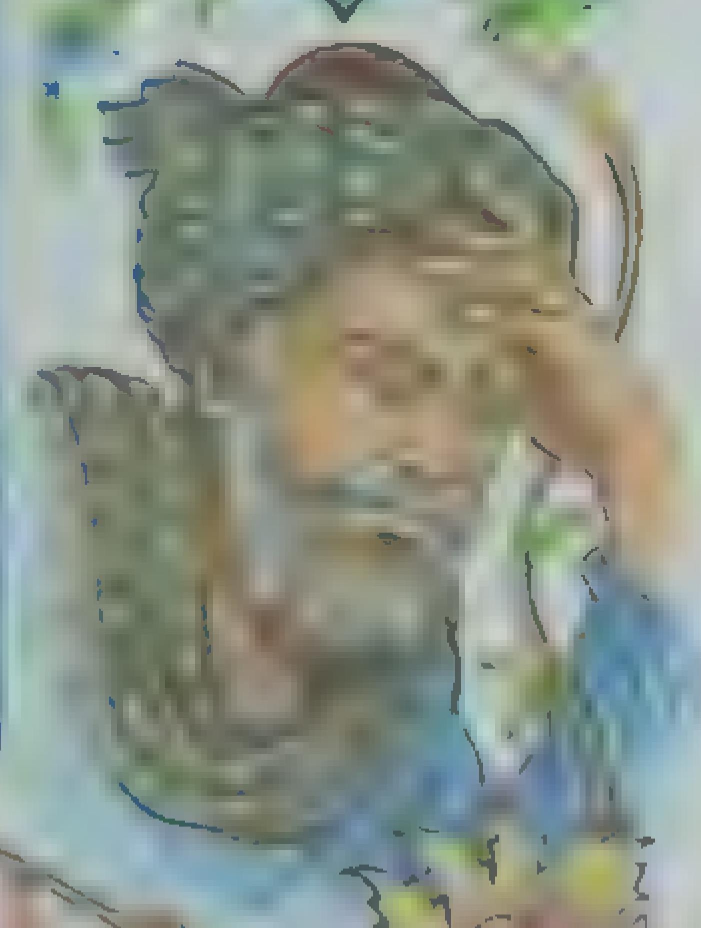
Japanese

夜々の宴に華やぎし　ジャムシッドの宮居とて
現在荒れはてて獅子蜥蜴　棲家となしぬ
雄々し狩人バーラムの　頭のあたり野馬ありて
足蹴にすれど大王の　眠りは深く覚むるなし。



Indian

जम्शीद तर्र हो ज्या मधु-रङ्ग-महालीं
तेथेच आज वनराज आणखी पाली !
बहिराम शिकारी घोर पडे झोपेंत—
शिर त्याचें वनखर तुडवी टापांखालीं !





آن قصر که جمشید در او جام گرفت



آنان که محیط فضل و آداب شدند
در جمع کمال شمع اصحاب شدند

ره زین شب تاریک نبردند برون
گفتند فسانه‌ای و در خواب شدند



English

The Revelations of Devout and Learn'd
Who rose before us, and as Prophets burn'd,
Are all but Stories, which, awoke from Sleep
They told their fellows, and to Sleep return'd.

French

Les révélations des Dévots et des Savants,
qui vécurent avant nous et firent les Prophètes,
sont de ces Histoires que des gens mal réveillés,
racontent à leurs compagnons avant de se rendormir.

German

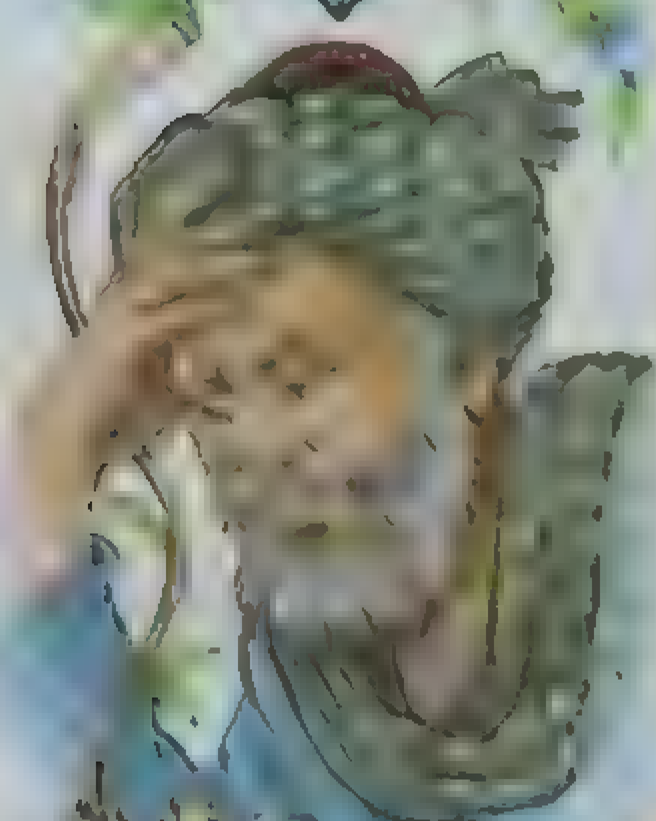
Die Edelsten, die je die Welt gelehrt,
die man noch jetzt als leuchtend Licht verehrt,
sie blieben in der Finsternis. Nur Märchen
erzählten sie und sind dann heimgekehrt.



Italian

Coloro che furono oceani di perfezione e di scienza
E per virtú rilucenti divennero Lampade al mondo,
Non fecero un passo nemmeno fuori di questa notte scura;
Narrarono fiabe, e poi ricadder nel sonno .

Spanish



Los que fueron las cumbres de la ciencia, y aquellos
que en doctas asambleas como soles brillaron,
no supieron hallar su sendero en la noche,
Balbuciendo un embuste, se echaron torpemente.

Swedish

Och alla uppenbarelser, vi fått
av lärde och profeter — drömmar blott,
som, väckta nyss ur sömnen, de berättat
kort innan de till sömns ha återgått.

Russian

Те, что украсили познанья небосклон,
Взойдя светилами для мира и времен,
Не расточили тьму глубокой этой ночи,
Сказали сказку нам и погрузились в сон.

Armenian

Նրանք, որ ուսման եւ իմաստութեան բարձունքին հասան—
Գիտութիւնների յայտնութեան գործում ջահակիր դարձան,
Անկարող եղան այս գիշերային խաւարից դուրս գալ—
Պատմեցին մի շարք առասպելներ ու հանգիստ քուն մտան.

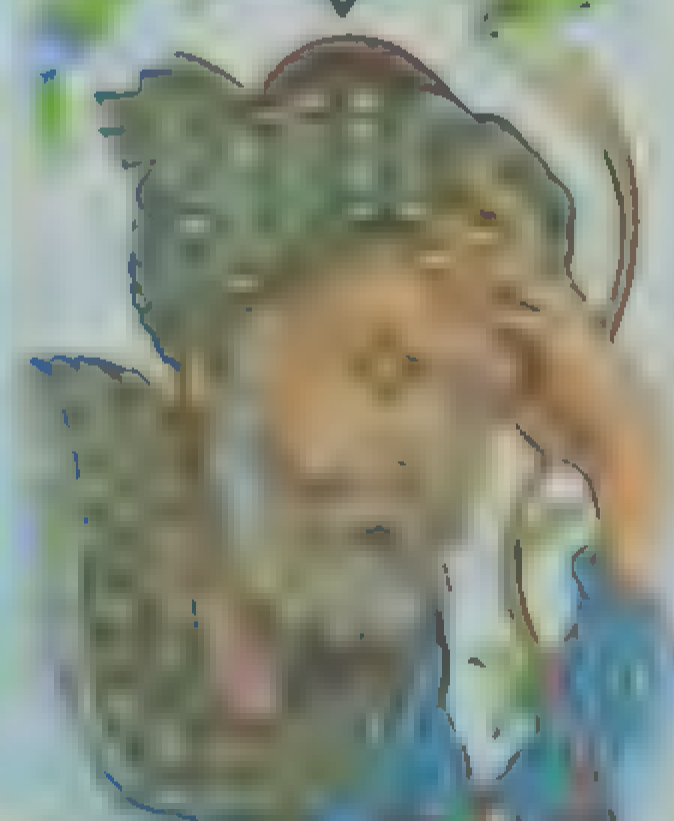
Persian

Anan ki muhit-i fazl-ü âdâb şüdend,
Vez cem'-i Kemâl şem'-i ashâb şüdend
Reh zin şeb-i târik nebürdend brûn,
Güftend fisane vü derhâb şüdend.

Turkish

(Fazl-ü edebe tam ma'nasile sâhib olanlar, bir cok kemalât da elde ederek meclis ve mahfilleri bir ışık gibi aydınlattılar ama bu karalnık gecenin içinden bir yol bulup çıkamadılar. Peki ne yaptılar? Ne yapacaklar, masal okur gibi bir şeyler söyleyip uykuya daldılar.)





Arabic

إِنَّ الأُلى بَلَغُوا الكَمَالَ وَأَصْبَحُوا   مَا بَيْنَ صَحْبِهِمُ سِرَاجَ النَّادِي

لَمْ يَكْشِفُوا حَلَكَ الدَّيَاجِي بَلْ حَكَوْا   أُسْطُورَةً ثُمَّ انْثَنَوْا لِلرُّقَادِ

Urdu

وہ جو کہ محیط فضل و آداب ہوئے   پڑھ پڑھ کے علوم شمع احباب ہوئے

تاریکی شب سے وہ نہ نکلے باہر   اِک قصہ سا کہ کے محو صد خواب ہوئے

Turkish

فضل و هنرین محیطی، بر نچه کبار،   اونلار که نفیجا قدا چراغ تکث یارلار،

یول تاپماد یلار، حیف، قارانلیق گیجه ده   اوزاوزلرینه ناغیل ده ییپ، یوخلادیلار

Turkish

فضل وادبه محیط اولان عالملر
اطرافی که روشن ئه‌تد یلر مثل قمر
یول بولما دیلار بولیله‌ی مظلمده
افسانه دیوبده یا تدیلار الك آخر .





Japanese

われらに先んじ世に[illegible]
聖人賢者の啓示こ[illegible]
起き出でし 彼等[illegible]
語り〳〵てやがて[illegible]

Indian

मी प्रश्न टाकिला अन्तीं भ्रान्त नभास,
" दे कवण दीपिका मार्गदर्शिका खास
टेचाळतात जीं मुलें तमीं त्यां नियती ? "
"अन्धळी बुद्धि ! " हें उत्तर दे आकाश.







آنانکه محیط فضل و آداب شدند



این کهنه رباط را که عالم نام است
وآرامگه ابلق صبح و شام است

بزمیست که وامانده صد جمشید است
قصریست که تکیه گاه صد بهرام است







English

Think, in this batter'd Caravanserai
Whose Portals are alternate Night and Day,
How Sultán after Sultán with his Pomp
Abode his destined Hour, and went his way.

French

Dans ce Caravansérail délabré, dont les Portails
sont alternativement la Nuit et le Jour, songe
combien de Sultans, au milieu de leur pompe vécurent
l'Heure de leur destinée, puis passèrent leur chemin.

German

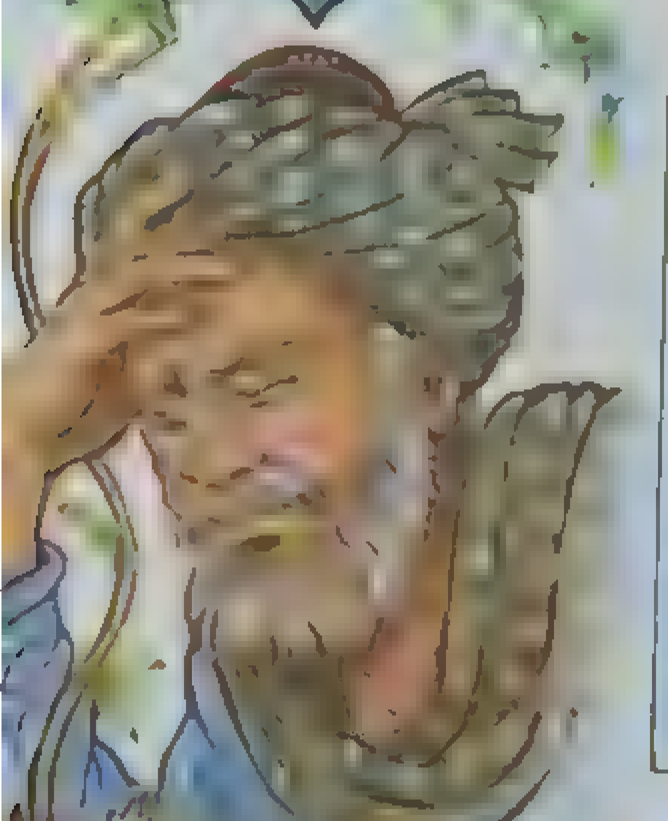
Man sagt, dass „Tag-und-Nacht“ die Türe sei
in dieser alten Karawanserei.
Es kommt herein ein Sultan nach dem andern
und bleibt ein Stündchen etwa oder zwei.

Italian

Questa antica Locanda cui diedero il nome di Mondo
(Stalla dei pezzati destrieri della Sera e dell'Alba)
È un banchetto festoso che abbandonarono stanchi cento
Giamscìd
È un Castello, dove cento Bahram riposano in sonno
di morte.

Spanish

por el destartalado mesón que es este mundo,
cuyas únicas puertas son la noche y el día,
¡qué de altivos sultanes fastuosos y opulentos
pasaron un instante y luego se marcharon!



Swedish

Vårt karavanseraj, det gamla, grå,
dit Dag och Natt i tur som portar stå,
har sett en furste följa på den andra
med pomp och ståt — bli kvar en stund – och gå.

Russian

Наш мир — подобье старого рабата,
Ночлежный дом рассвета и заката,
Остатки пира после ста Джамшидов,
Пещеры ста Бахрамов свод заклятый.

Armenian

Այս հնօրեայ իջեւանը, որ «Աշխարհ» անունն ունի,
Մի երփներանգ գերեզման է բազմահազար օրերի—
Դամբարան է, ուր հանգչում են հարիւրաւոր Բահրամներ,
Մի խնջոյք է աւելցուկով հարիւրաւոր Ջամերի.



Persian

In köhne saray ki âlem ûra namest.
Varamgeh-i eblak-ı subh-ü şâmest.
Bezmist ki va mande-yi sad cemşidest
Kasrist ki tekyegâh-i sad Behramest.

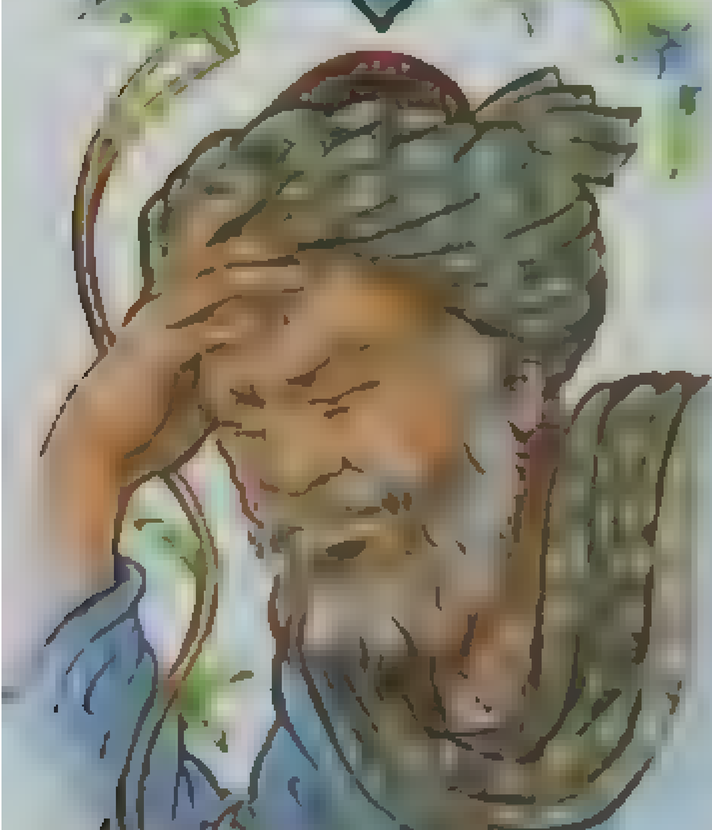
Turkish

(Bu eski hana Âlem dıye ad takmışlar. Burası sabah, akşam alaca atın bır duragı ve sığınagıdır. Bu, yüzlerce Cemşıd'den arta kalan bır sofradır Burası oyle bır saraydır kı, vaktile Behramlar orada dayanıp yan gelırlerdi)









Arabic

أَمَنِّيَ دِيوَانَ شِعْرٍ وَنِصْفًا　　مِنْ رَغِيفٍ وَكُوزَ صَهْبَاءَ حَانِ

وَجُلُوسًا مَعَ الْحَبِيبِ بِقَفْرٍ　　ذَاكَ خَيْرٌ مِنْ مُلْكِ ذِي سُلْطَانِ

Urdu

یہ ٹوٹا کھنڈر جس کا عالم ہے نام　　آسودہ جہاں ہے ابلقِ صبح و شام

اِک بزم ہے جس میں مست ہیں سو جمشید　　اِک قصر ہے جس میں غش ہیں صد بہرام

Turkish

بو کوهنه بحق رباط که عالم دیلیر،　　آخشاملا سحر کروانی نین منزلی در.

جمشیدلره بر زمان سرایمش بو راسی،　　ایندی که اولوب بهراما بر گیزلی قبر...

Turkish

بو کهنه سرا که آد قویوبلار دنیا،

شامین، سحرین آتینا اولموش مأوا

بیر بزمدی یادگاری یوز جمشیدین

بیرا یودی یاتوب یوزیله بهرام اورادا

Japanese

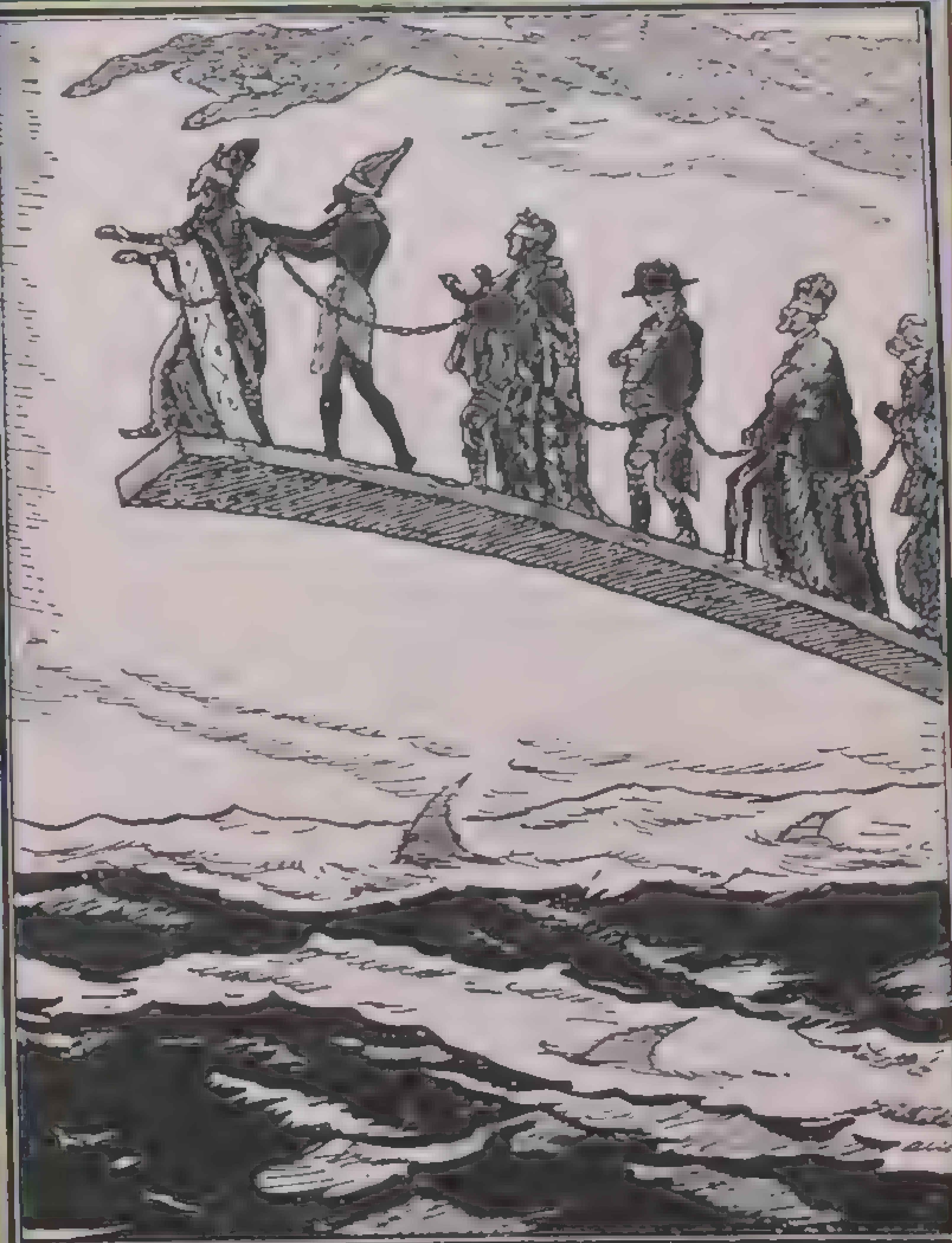
汝思へかし　この荒れし　旅籠屋にして
夜と昼　扉互に　移ろひて
代々華麗なるサルタン等　「定命」の暫時をすごし
あひつぎて　空しき旅に　いでたちぬ。

Indian

बघ तू या पडक्या पडशाळेंत जुनाट,
जिस असती दारें दोनच हीं— दिन-रात,
सम्राटामागुन सम्राट् किति थाटांत
घडि दों घडि राहुन धरिती अपुली वाट !

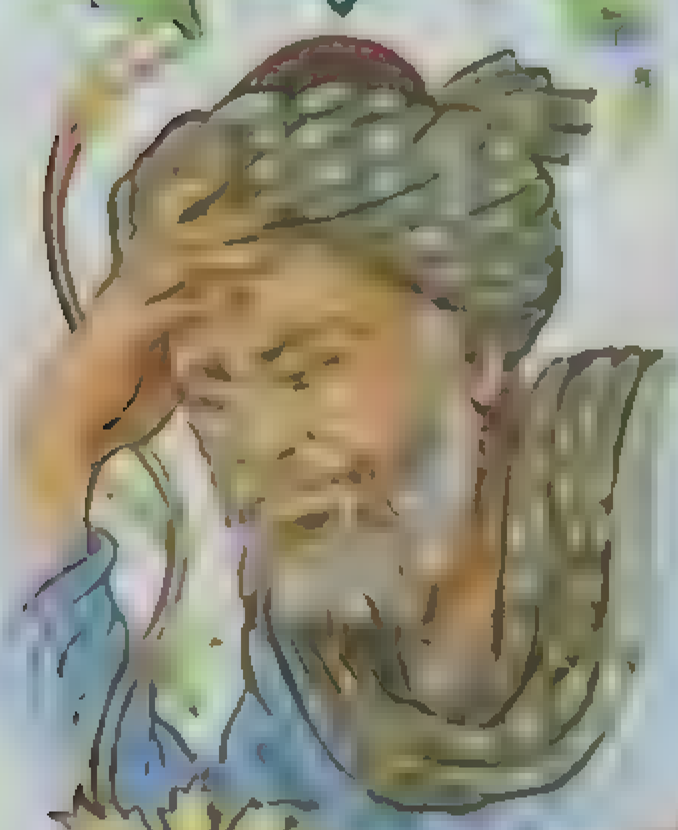
१६ पडशाळा = धर्मशाळा, सराई.







این کهنه رباط را که عالم نام است



آن قصر که با چرخ همی زد پهلو
بر درگه آن شهان نهادندی رو



دیدیم که بر کنگره‌اش فاخته‌ای
بنشسته همی گفت که کوکو کوکو





English

The Palace that to Heav'n his pillars threw,
And Kings the forehead on his threshold drew—
I saw the solitary Ringdove there,
And "Coo, coo, coo," she cried; and "Coo,coo,coo."

French

Et le Palais qui lançait aux Cieux ses piliers,
et au seuil duquel les Rois traînaient leurs fronts,
j'y ai vu le Ramier solitaire :
« Coo, coo, coo, criait-il, coo, coo, coo ! »

German

War einst ein Schloss, das bis zum Himmel ragte,
Vor dessen Mauern Königsstolz verzagte,
Auf dessen Trümmern klagt jetzt des Täubchens Ruf
Der klingt, als obs nur wo, wo? wo wo ? fragte.

Italian

Quel castello antico ove Giamscid mirava la limpida Coppa
Vi figliano ora le gazzelle e le volpi v'hanno la tana.
Bahràm che per tutta la vita cacciò gli onagri selvaggi,
Vedi: ha divorato lui alfine l'onagro della Tomba .



Spanish

Solamente el lagarto recorre los alcazares
donde gozó Djemschid de la gloria y del vino.
Y el onagro pasea sobre Bahram el grande
sin que puedan sus pasos arrancarle del sueno.

Swedish

Men när vi spelat ut vår korta scen,
hur ändlöst länge skall ej rulla hän
det allt, som bryr sig lika mycket om oss,
som havet bryr sig om en kastad sten!

Russian

В чертоге том, где пировал Бахрам,
Теперь прибежище пустынным львам.
Бахрам, ловивший каждый день онагров,
Был, как онагр, пещерой пойман сам.

Armenian

Այս դղեակը երկնքի հետ էր մրցում,—
Նրա շեմին շահեր էին խոնարհւում.
Հիմի նրա աշտարակից մի կուկու
Տխուր ձայնով «կու-կո՞ւ, կու-կո՞ւ» է կանչում։

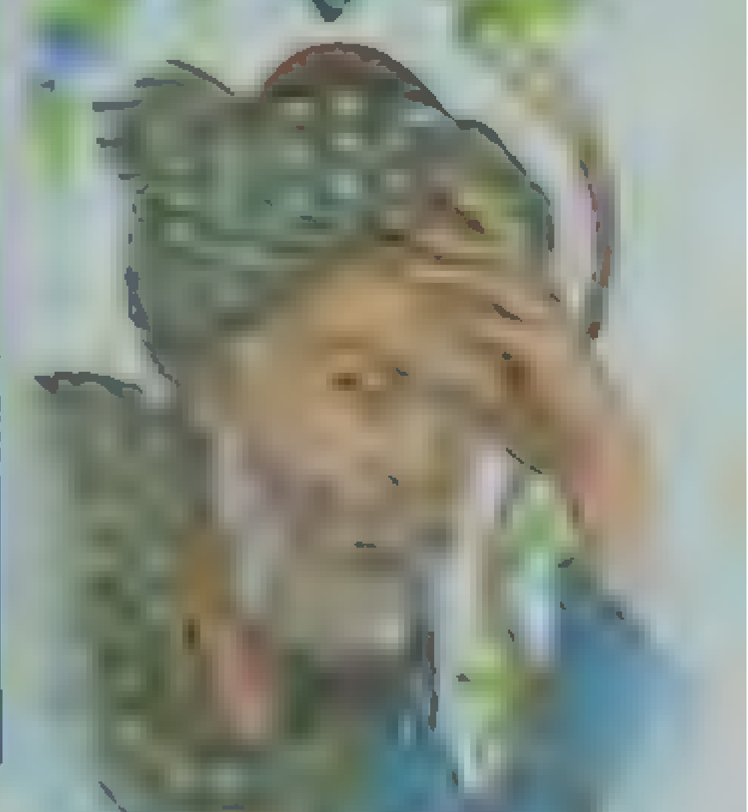


Persian

An kasr ki ber çarh hemized pehlû;
Ber dergeh-i û şehan nihadendi rû
Didim ki ber künküreeş fahtei
Binişeste hemi güft ki kû, kû, kû (*).

Turkish

(Bir saray vardı; o kadar muazzam ve yüksekti ki çarhla omuz omuzaydı, göklere dayanmış ve onun eşiğine Hükümdarlar yüzlerini sürerlerdi. Bir de baktım ki ne göreyim? O sarayın kubbesine, kemerine fahte denilen eti lezzetli ve sesi güzel bir kuş konmuş haniya ne oldu, nerede kaldı o günler? dıyordu)





Arabic

إنَّ ذَاكَ القَصرَ الَّذِي ضَمَّ جَمْشِـ   ـدُ وَفِيهِ تَنَاوَلَ الأَقدَاحَا
وَلَدَتْ ظَبْيَةُ الفَلَا خِشْفَهَا فِيـ   ـهِ وَأَمْسَى إِلَى ابْنِ آوَى مَرَاحَا
يَا لَبَهْرَامَ كَيْفَ كَانَ يَصِيدُ الْـ   ـوَحْشَ مِنْ قَبْلُ غُدْوَةً وَرَوَاحَا
فَانْظُرِ الآنَ كَيْفَ قَدْ صَادَهُ الْقَبْـ   ـرُ وَأَمْسَى لَا يَسْتَطِيعُ بَرَاحَا

Urdu

وہ قصر کہ جو چرخ تھا ہم پہلو   دہلیز پہ جس کی شاہ رکھتے تھے رو
اِک فاختہ آج اُسی کے کنگورے پر   بیٹھی ہوئی کہتی تھی کہ کوکو ۔ کوکو۔

Turkish

بر قصر رخام، که گوکیره طعنه ووران،   هر کون ایشیکین اوپوردیلر بر نیجه خان.
بر قمرو نو گوردم که قونوب دیوارینا   سلطانهانی ؟ هاردادر، دیر، پرده آچان؟

Turkish

بو قصر که باش چکمیشیدی افلاکه
شهلر دوشه نیردی در کهینده خاکه
گوردوم که اوتورموش باشینا بیر قمری
باقدیقجا اوتور بو عالم غمناکه



Japanese

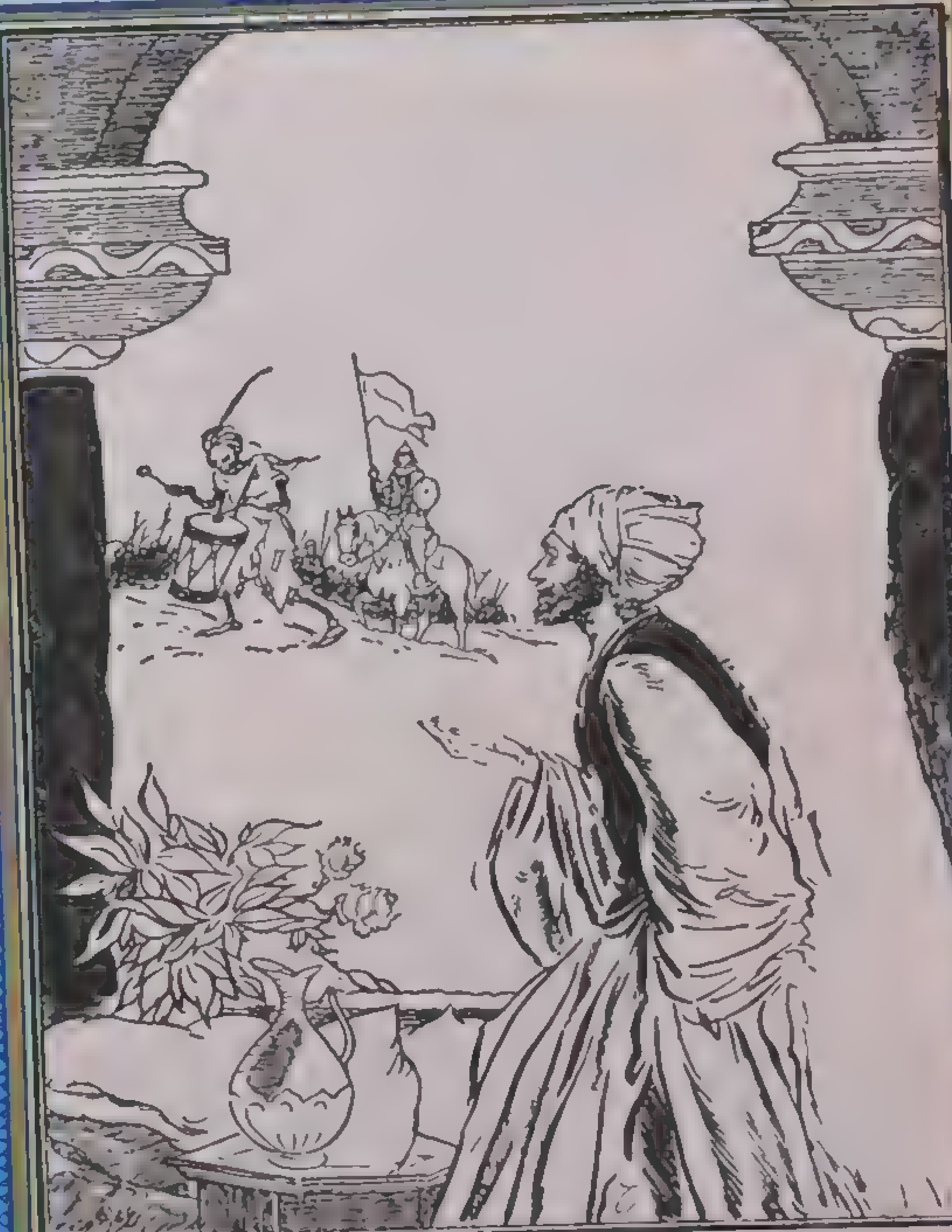
夜々の宴に華やぎし　ジャムシッドの宮居とて
現在荒れはてて獅子蜥蜴　棲家となしぬ
雄々し狩人バーラムの　頭のあたり野馬ありて
足蹴にすれど大王の　眠りは深く覚むるなし。



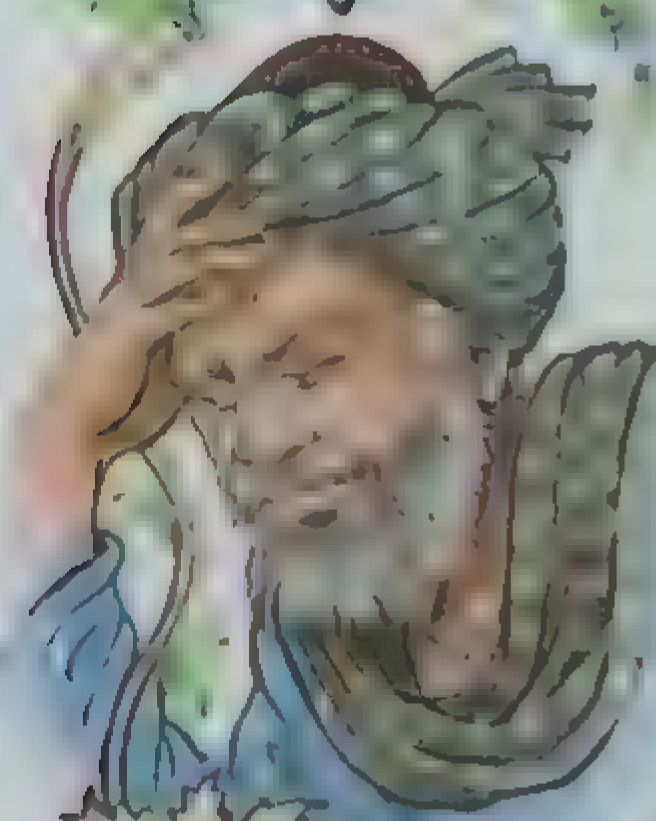
Indian

लाडके, आज तो भर प्याला गुल्जार
घालवी भावि-भय भूत-शोक जो पार--
का उद्या? उद्या मी पडेन जेथे गेलीं
गर्तेत कालच्या वर्षे सात हजार.





آن قصر که بر چرخ همی زد پهلو



از جرم گل سیاه تا اوج زحل
کردم همه مشکلات کلی را حل
بگشادم بندهای مشکل به حیل
هر بند گشاده شد بجز بند اجل







English

Up from Earth's Centre through the Seventh Gate
I rose, and on the Throne of Saturn sate;
And many Knots unravel'd by the Road;
But not the Master-Knot of Human Fate.

French

Je m'élevai du centre de la Terre par la Septième Porte,
et m'assis sur le Trône de Saturne;
en route je résolus bien des problèmes célestes,
mais non le grand Problème de la Destinée humaine.

German

Vom Erdenland durch sieben Tore trug
mich auf Saturnus Thron der Geisterflug.
Und manches Rätsel lõst' ich unterwegs,
Bis ich umsonst nach Tod und Schicksal frug.

Italian

Da questo opaco pianeta di terra fino al culminar
di Saturno
Spiegati e risolti ho tutti i problemi del Cosmo.
Con aguzzo ingegno disciolsi i piú difficili nodi.
Ed ogni nodo è ora aperto: ma non il Nodo di Morte.

Spanish

Me marché de este mundo por la séptima puerta
y me fuí a reposar al trono de Saturno.
Rehuí trampas, celadas, y logré con frecuencia
deshacer muchos nudos, menos el del Destino.

Swedish

Min tanke känner mången fjärran ort.
Den svävat genom himlens sjunde port,
den på Saturni gyllne tron har vilat
och tusen stjärnor har om svar den sport.

Russian

От бездны мрачного Надира до кульминации Кейвана
Я разрешил загадки мира, трудясь над ними неустанно.
Труднейшие узлы вселенной распутал я проникновенно,
И лишь узла простого — смерти — не развязал я, — вот
что странно.

Armenian

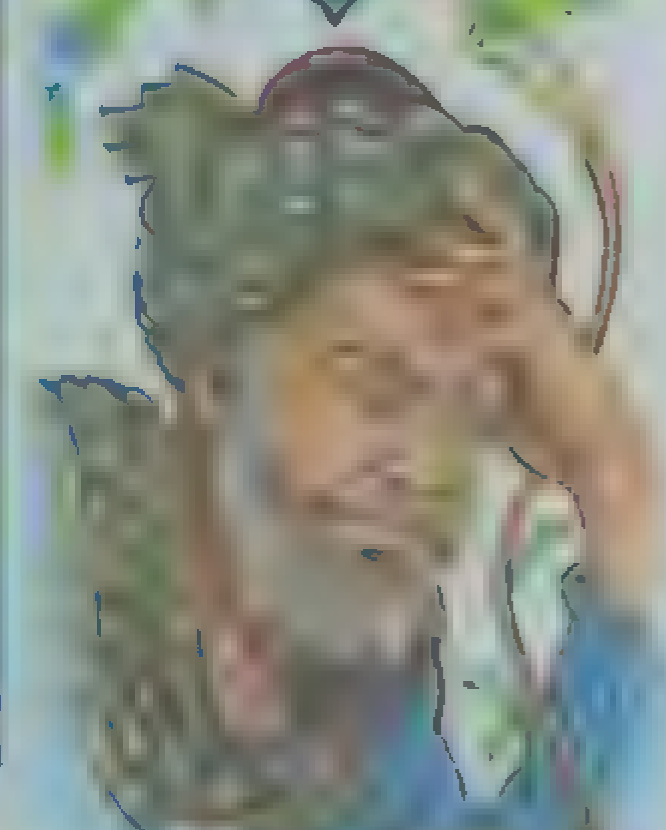
Երկրի խորքից մինչ աստղերը երկնքի,
Որքա՜ն դժվար առեղծվածներ լուծեցի.
Ամեն կապանք արձակեցի մի հնարքով.
Բայց կանգ առայ ընդդէմ մահուան հանգոյցի.

Persian

Ez cirm-i haziz-i hâk ta evci Zuhal,
Kerdem heme müşkilât-ı gerdunra hall;
Birun cestem zi bend-i her mekr-ü hiyel;
Her bend güşade şüd meğer bend-i ecel (*).

Turkish

(Yeryuzunün alçak sathından Zuhal'in üstüne kadar Kâinatın butün muşkullerini çözdüm. Her çeşit hile tuzağından kaçıp kurtuldum Her zor problem halloldu Yalnız ölüm ukdesi çözülmedi)



Arabic

حَلَّ فِكْرِي فِي ٱلْكَوْنِ كُلَّ مُعَمًّى   مِن حَضِيضِ ٱلثَّرَى لِأَوْجِ ٱلنُّجُومِ

قَدْ تَبَيَّنْتُ كُلَّ مَكْرٍ وَسِرٍّ   فِيهِ إِلَّا سِرَّ ٱلرَّدَى ٱلْمَحْتُومِ

Urdu

اِس خاکِ سیہ لیکے۔ تا اوجِ زحل   جتنی پڑیں مشکلیں وہ کرڈالیں حل

ہر حیلہ و مکر کا گُل آیا توڑ   سب عقدے کھلے۔ پر نہ کھلا بندِ اجل



Turkish

بو خاک سیاه دان، زحل اوجنا ده کن   دنیاد اولان چتین ایکی حل ایده ...

زنجیرینی قیردیم حیله نین، قورتولدوم   موتون دویو موآچیلمادی ...

Turkish

یردن زحله قادار اولان هر مشکل

چیقدی اوگومه، من ایلدیم هپسینی حلّ

ویردیم ئوزیمه نجات من هرتله دن

هر بند آچیلمش اولدو، جز بند اجل!

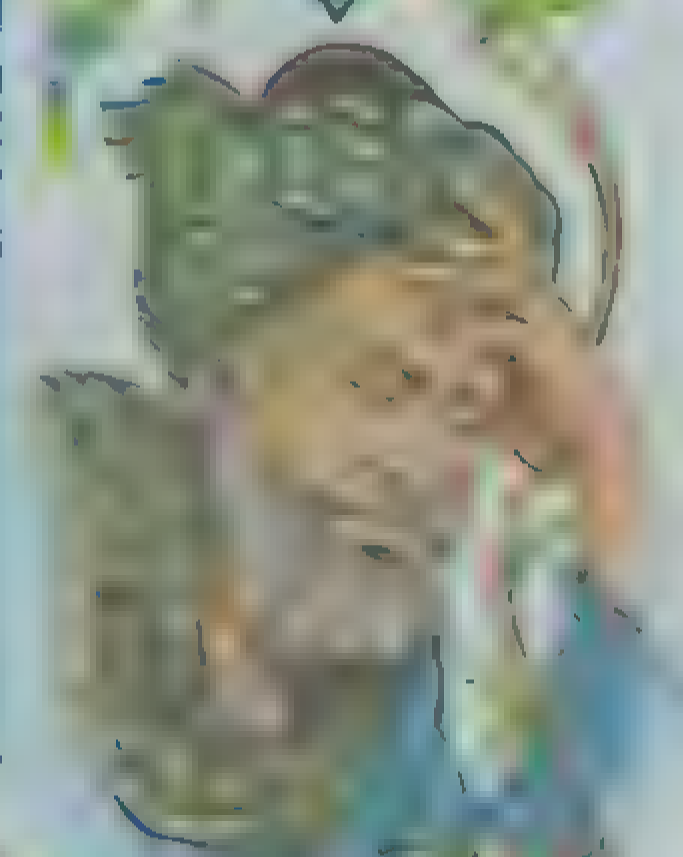


Japanese

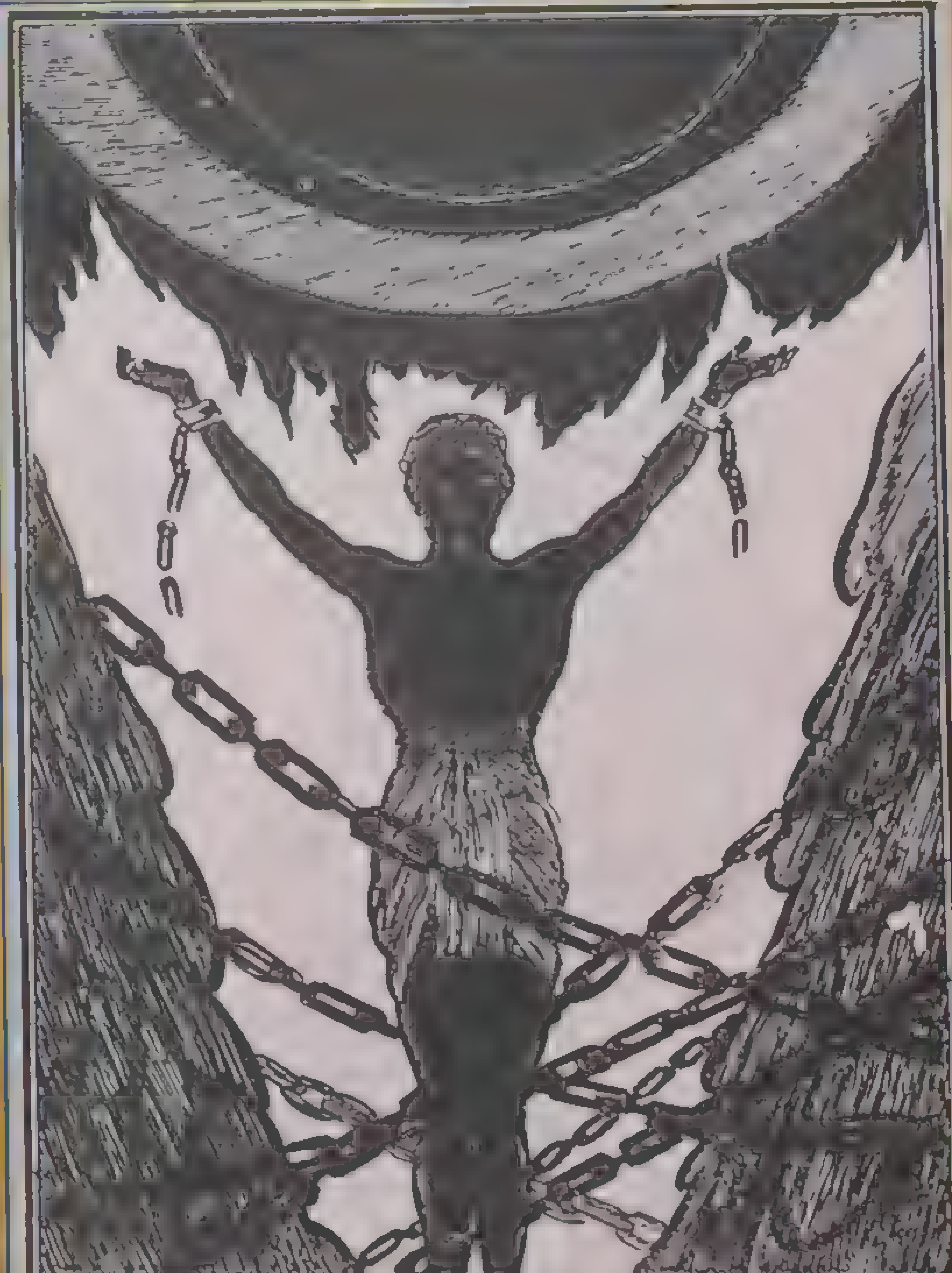
地の中心より昇りゆき　第七門を早や過ぎて
土星の御座に　われ即きぬ
道すがらなる結び目の　数多は易く　とき得しも
人の運命の大いなる　結び目　あはれ　ほどき得ず。

Indian

भूमध्यापासुन भेदुन वेशी सात
मी चढलों शनिच्या तख्तावर थाटांत;
बहु कूट ग्रन्थी सोडविल्या वाटेने,
अदृष्ट काल हा— याची न सुटे गाठ.





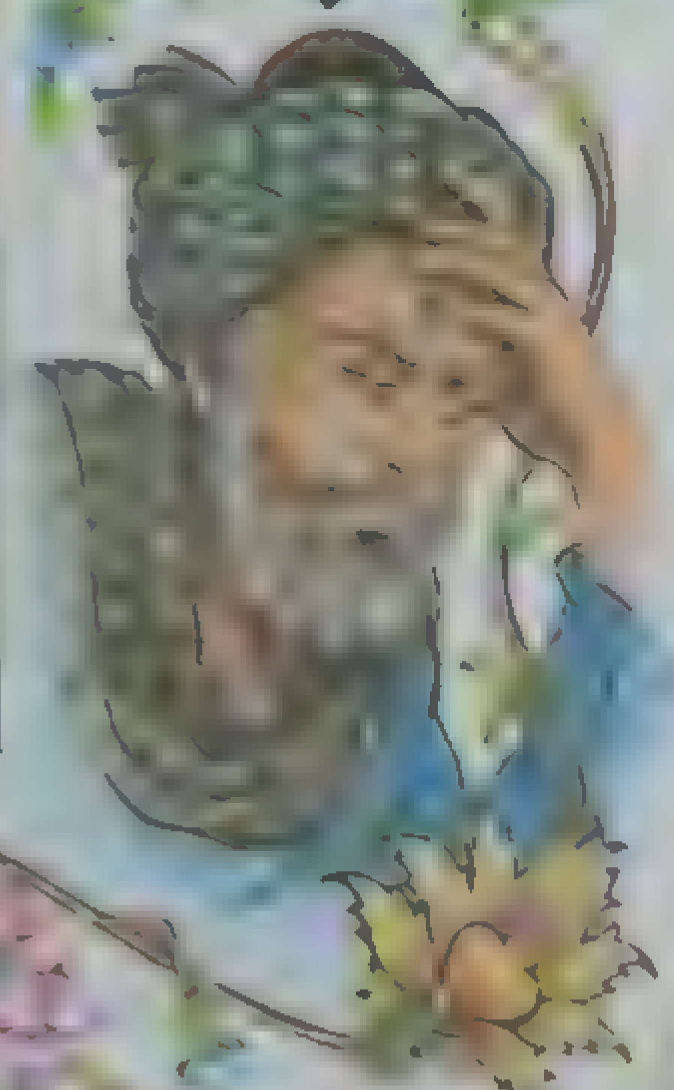


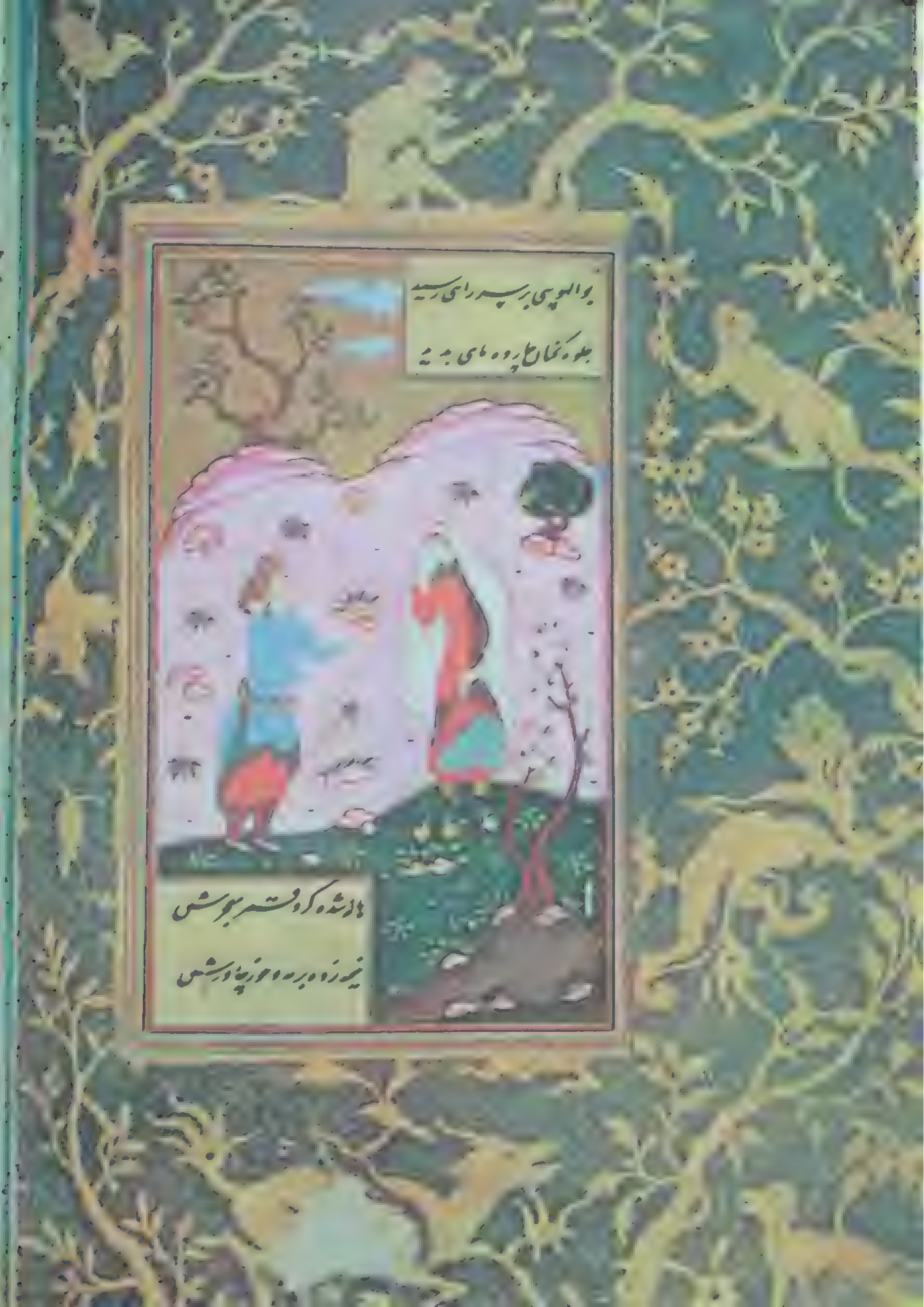
از جرم گل سیاه تا اوج زحل



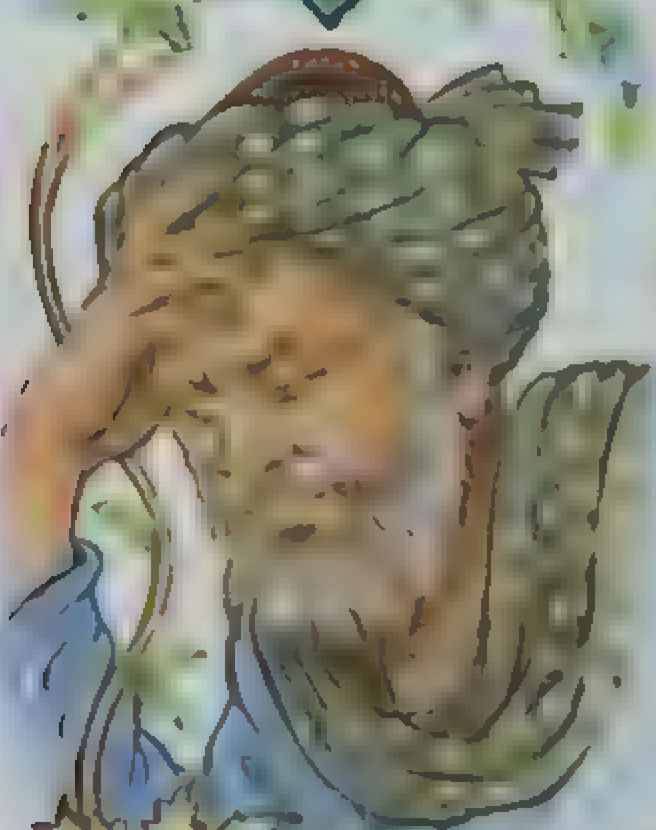
امشب می جام یک منی خواهم کرد
خود را بدو جام می غنی خواهم کرد

اول سه طلاق عقل و دین خواهم گفت
پس دختر رز را به زنی خواهم کرد




بوالهوسی بر سر راهی رسید





English

You know, my Friends, how bravely in my House
For a new Marriage I did make Carouse;
Divorced old barren Reason from my Bed,
And took the Daughter of the Vine to Spouse

French

Vous savez tous, mes amis, quelle splendide fête
je célébrai dans ma Maison, pour mon nouveau Mariage:
lorsque, répudiant de mon Lit la vieille Raison stérile,
je pris la Fille du Vin pour Épouse.

German

Ihr Freunde kommtzum Hochzeitsfest und schaut:
ich hab ein neues Weib mir angetraut.
Ich liess mich von der dürren Weisheit scheiden
und nahm der Rebe Töchterlein zur Braut.

Italian

Affogherò il dolore in un'anfora colma di vino,
Ed io con due grossi bicchieri mi farò ricco e felice:
Prima divorzierò tre volte la ragione e la fede,
E poi per ultima moglie la Figlia torrò della Vigna

Spanish

Necesito esta noche vaciar una panzuda tinaja, y beber luego alguna que otra copa de buen vino. He resuelto desposar a la Hija de la Vid, repudiando a la Razón primero.

Swedish

I vänner, skynden! Festen är beredd
och själv står jag på nytt till brudgum klädd.
Ty jag mig skilt från käringen "förnuft",
nu delar druvans mö som brud min bädd.

Russian

Мы чашей весом в ман печаль сердец убьем.
Обогатим себя кувшинами с вином.
Трикраты дав развод сознанью, знанью, вере,
На дочери лозы мы женимся потом.

Armenian

Ես այս գիշեր մի հսկայ թաս կը գտնեմ
Եւ երկու փարչ գինի մէջտեղ կը բերեմ.
Արձակման թուղթ կը տամ խելք ու հաւատքին
Եւ խաղողի դուստր կնութեան կառնեմ.

Persian

İmşeb mey-i câm-ı yek meni hahem kerd.
Hudra be dü câm-ı mey gani hahem kerd.
Evvel se talak-ı akl-u-din hahem güft,
Pes duhter-i rezra be zen-i hahem kerd.

Turkish

(**Ne olursa olsun bu gece bir batmanlık kadehle şarap icece**ğım. Kendımi iki bardak şarapla zengin edeceğım. İlk once akıl ıle dını bosayacağım. Sonra da uzum suyu ıle evleneceğım.)





Arabic

لَا يَرُوقُ الْوُجُودُ مِنْ دُونِ سَاقِي   وَمُدَامٍ وَصَوْتِ نَايٍ عِرَاقِي

لَا أَرَى الْعَيْشَ مَا تَفَكَّرْتُ فِيهِ   غَيْرَ نَيْلِ السُّرُورِ بَيْنَ الرِّفَاقِ

Urdu

اِس رات پیونگا جام مے اودھ سیرا   دو جام میں آپ کو غنی کرلوں گا

پہلے تو برائے عقل و دیں تین طلاق   پھر دختر رز سے عقد میں کرلوں گا

Turkish

بو شب دولو قاب باده گتیرسه ده اُله .   زنگین لشه دک . بر ایکی جام ایچمک ایله .

اول بوشایب عقلی وایمانی . سوراه   همسرا ولارام اوزوم قیزی کوبچک ایله .

Turkish

من بو گیجه باتمان قابی ایله ایچه جم

روحیم ایکی قاب میله غنی ایلیه جم!

عقلین ، دینین طلاقین اوچ یول ویره جم ،

هم سو گرا میوین قیزیله من ایولنه جم!





Japanese

友どちよ　君知るならむ　わが家に
華やぐ宴　くりひろげ　われ再婚と妻得しを
老ひさらばひし石女の　「理性」をわれの閨床より
はらひし後に娶りしは　これぞ「葡萄の娘」なれ。

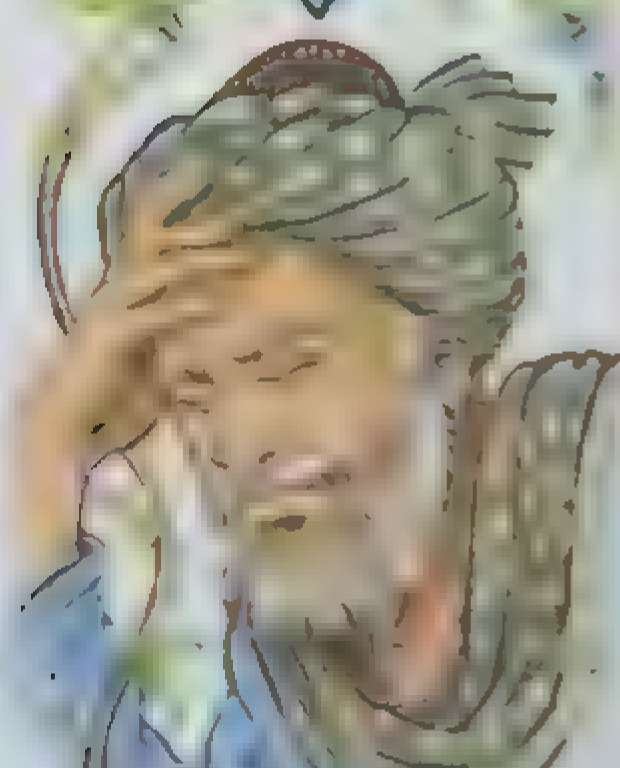


Indian

जाणतां मित्र हो, काळ लोटला फार
जइं पुनर्विवाहीं गृहीं होय मधु-वार,
जइं टाकुन देउन बुद्धि—वान्झ ती वृद्धा !
मी द्राक्षसुतेशीं करीं सुरू सव्सार.

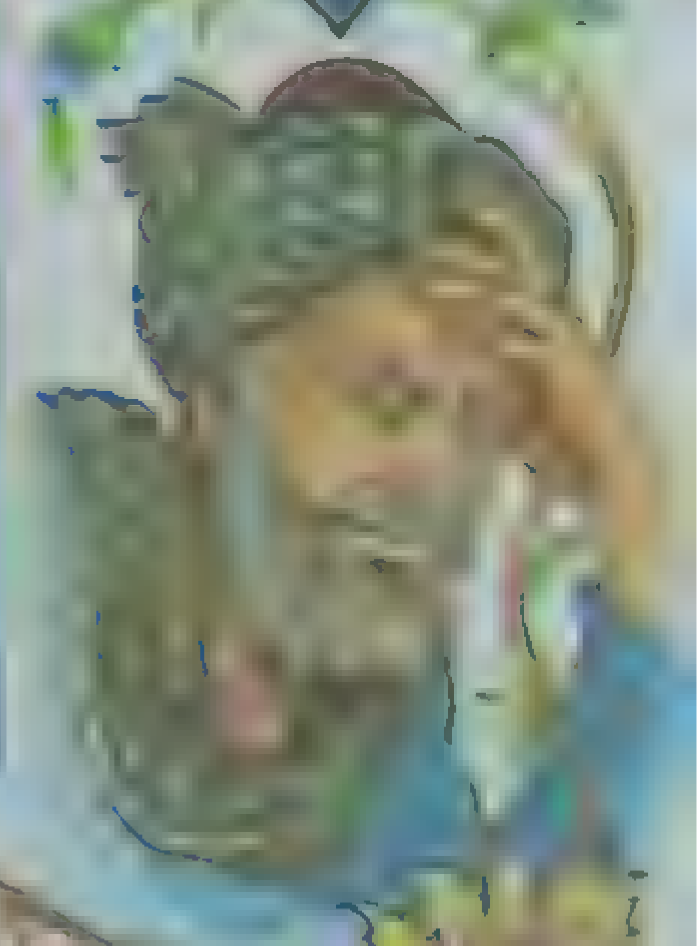






امشب می جام یک منی خواهم کرد

افسوس که نامه جوانی طی شد
وان تازه بهار زندگانی دی شد
آن مرغ طرب که نام او بود شباب
افسوس ندانم که کی آمد کی شد





English

Yet Ah, that Spring should vanish with the Rose!
That Youth's sweet-scented manuscript should close!
The Nightingale that in the branches sang,
Ah, whence, and whither flown again, who knows!

French

Ah ! pourquoi le Printemps disparaît-il avec ses Roses,
et Le livre au doux parfum de la Jeunesse se ferme-t-il ?
Le Rossignol qui chante dans les branches
d'où vient-il, où s'est-il envolé, qui sait ?

German

Ach dass der Frühling schon im Sterben liegt,
der Jugend süsser Liebesquell versiegt!
Die Nachtigall, die in den Zweigen schluchzte,
wer weiss: woher? und wer: wohin sie fliegt?

Italian

Ahimè, ché del libro di gioventú siam giunti alla fine,
E il fresco april della vita s'è fatto dicembre,
E quell'uccello giocondo che nome avea Giovinezza
Ahimè, non so quando venne, non so quando è partito.

Spanish

Ai y!, ya ha pasado el tiempo de mis anos más bellos.
Se fué la primavera de mi vida, y el ave
de juventud ha alzado su vuelo rapidísimo.
No sé cuándo ha venido ni cuándo se ha marchado.



Swedish

Om blott ej vår och ungdom rackt så kort!
Mitt träd, som blommat nyss, står kalt och torrt.
Och naktergalen, som i kronan sjungit —
vart flög han, såg, och varför flög han bort?

Russian

Вся книга молодости прочтена,
Увяла жизни ранняя весна.
Где птица радости? Увы, не знаю,
Куда умчалась, где теперь она?

Armenian

Ջահելութեան գիրքը. ափսո՜ս. փակուեց անդարձ,—
Կեանքի պայծառ գարունն անցաւ անվերադարձ.
Այն թռչնակը որ կոչւում էր «ջահելութիւն»,
Չիմացայ ե՞րբ եկաւ ու ե՞րբ թռաւ, գնաց։



Persian

Efsûs ki name-yi civani tay şüd,
Vin taze bahar-ı şadmani tay şüd.
An mürg-i tarab ki nam-ı û bûd şebâb
Feryad! Nedanem ki key âmed-ü key şüd?

Turkish

(Yazık ki, gençlik kitabım okunup bitti. Hayıflanıyorum; çünkü o bahar mevsimi gelip geçip gitti. Gençlik dediğimiz o şataretli kuş bilmiyorum ne zaman geldi, ne zaman geçip gitti? Bu hâle acınıp feryâd ediyorum doğrusu.)



Arabic

قَدِ انْطَوَى سِفْرُ الشَّبَابِ وَاغْتَدَى رَبِيعُ أَفْرَاحِي شِتَاءً مُجْدِبَا
لَهْفِي لِطَيْرٍ كَانَ يُدْعَى بِالصِّبَا مَتَى أَتَى وَأَيَّ وَقْتٍ ذَهَبَا

Urdu

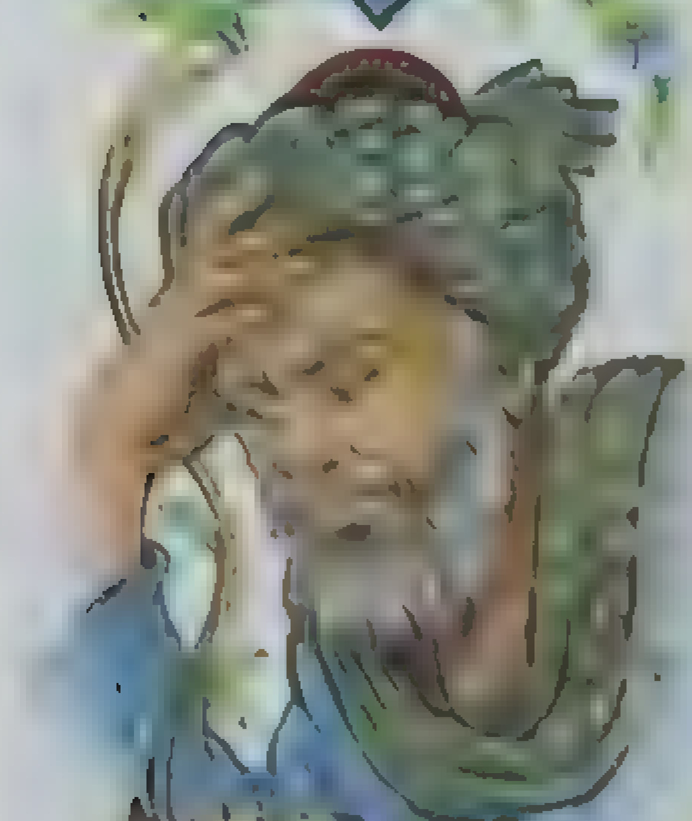
افسوس کہ عالم جوانی گذرا وہ لطف بہار زندگانی گذرا
وہ وقت کہ جس کا نام تھا عہد شباب افسوس! کب آیا کب وہ یانی گذرا!

Turkish

گنجلیک کتابی اوخوندی گنجلیک کوچدی شنلیک لہ دولو، او ایلک باہاریم گچدی
گنجلیک دنیلن او قوش یازیقلار اولسون بیلمم نہ زمان کلدی یا نہ دن اوچدی...

Turkish

طوملر شبابمیز اوقوندو بیتدی
عیشینده گوزل کتابی باشه یتدی
عیشین قوشو کیم آدی جوانلق ایدی
بیلمم نه زمان گلدی نه دملر گیتدی.



Japanese

あはれや　春は薔薇としも　共に過ぎゆかり
かぐはしの　わが青春の書は閉づ
枝の上にて囀りし　佐夜鳥は
何処より　来りて去くは　はた何処。



Indian

हा हाय ! गुलाबासङ्गें जाय वसन्त,
अन् समाप्त हो मधु-गन्धियौवनग्रन्थ,
अन् न कळे गाई विटपीं जो बुल्बुल तो
ये कुठून, जाई कुठे उडुन तो हन्त !









افسوس که نامه جوانی طی شد



ای دل چو حقیقت جهان هست مجاز
چندین چه خوری تو غم ازین رنج دراز

تن را بقضا سپار و با درد بساز
کاین رفته قلم ز بهر تو ناید باز



English

The Moving Finger writes, and, having writ,
Moves on: nor all your Piety nor Wit
Shall lure it back to cancel half a Line,
Nor all your Tears wash out a Word of it.

French

Le Doigt du Destin écrit, et passe, ayant écrit :
et ni toute ta Pitié ni toute ton Intelligence
ne peuvent faire qu'il biffe une demi-Ligne,
ni toutes tes Larmes qu'il efface un seul Mot.

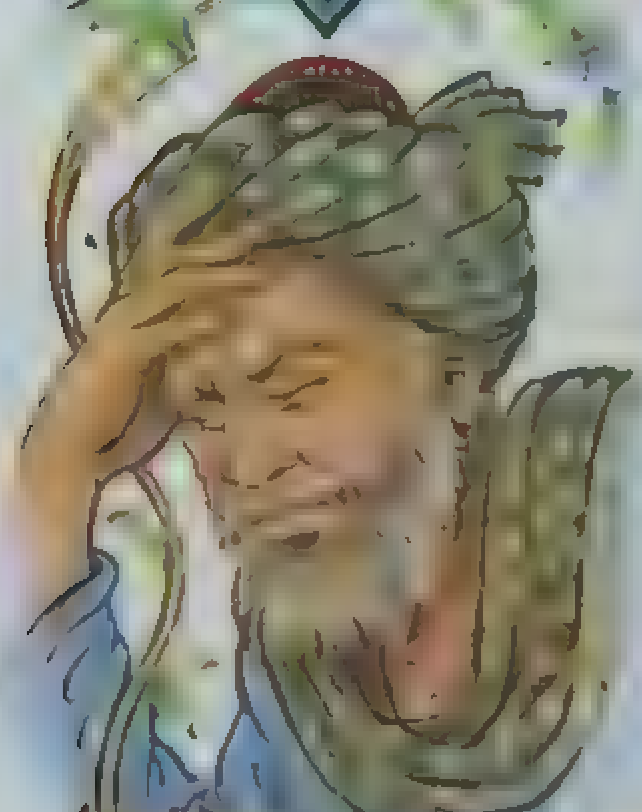


German

Der Finger geht und schreibt in steter Eile
ins Buch des Schicksals. Und von deinem Teile
kannst du mit Weisheit nicht und Liebe, nicht
mit Tränen tilgen eine einz'ge Zeile.

Italian

Poi che verità e certezza supreme non possediamo mai,
Non si può passare la vita in speranze dubbiose.
Guardiamoci dal deporre un istante la coppa del Vino:
Ignari di tutto qual siamo, che importa esser sobri o ubriachi?



Spanish

¿ Te entristece tal vez que no te recompensen
cual mereces? Olvida y no te apenes. Todo
cuanto deba Ilegarteescrito está en el libro
de lo eterno, que el viento al azar va hojeando.

Swedish

Om, medan än var tid, en ljusgestalt
från höjden hade ödet dock befallt
att hejda gången av sin tunga griffel
och ändra skriften eller stryka allt!

Russian

Если истина в мире условна, что ж, сердце губя,
Предаешься ты скорби, страданья свои возлюбя.
С тем, что есть, примирись, о мудрец. То, что вечным
каламом
Предначертано всем, не изменится ради тебя

Armenian

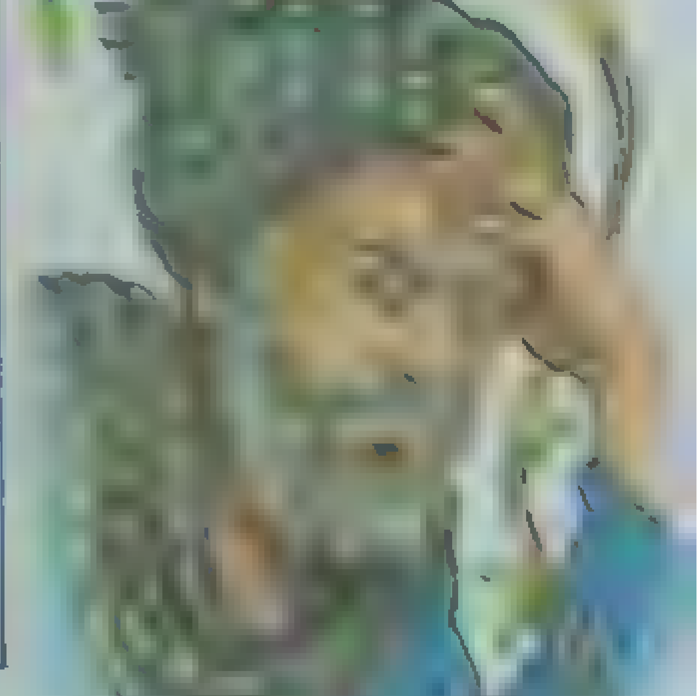
Ճշմարտութիւնն առասպել է աշխարհում,
Էլ ինչու ես այսքան տանջւում, տառապում,
Հնազանդուիր բախտի կամքին եւ լուռ կաց,—
Ինչ գրած է՝ մեր խնդրանքով չի ջնջւում.

Persian

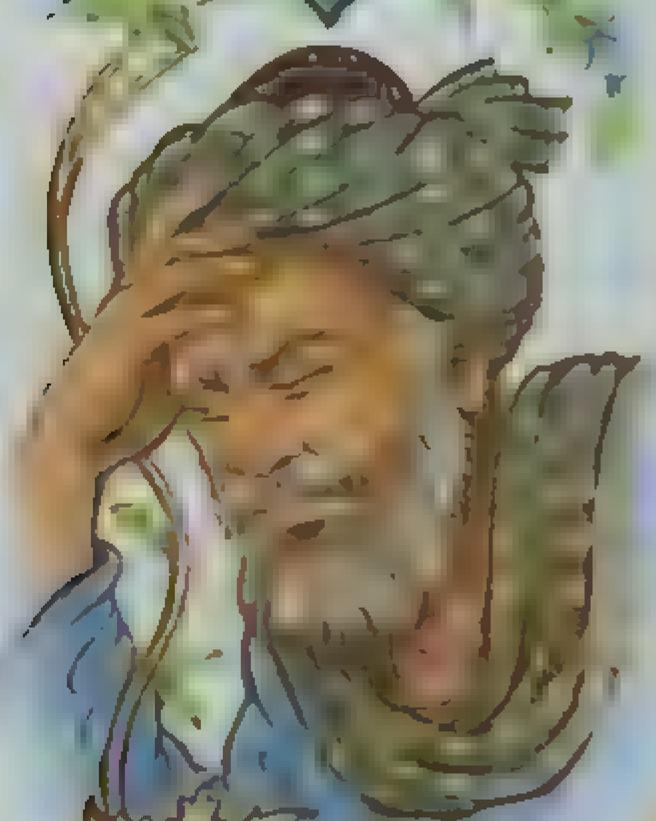
Ey dil çü hakikat-i Cihan hest mecâz,
Çendin çi beri hari ezin renc-ü-niyaz?
Tenra be kaza sipâr-ü be vakt bisâz,
Kin refte kalem zi behr-i tü nâyed bâz.

Turkish

(Ey gönül madem ki Cihanın gerçeği mecazldır o hâlde bu kadar zahmet ve eziyete ne diye katlanıyorsun? Kendini kaza ve kadere teslim et. Zamaneye uy. Zira kalem bir kere senin için işlenmiş, yazılmış ne giden gelir ve ne de yazılan senin hâtırın için bozulur.)







Arabic

حقيقة الكون ليست عند ناظرها   سوى مجاز فهم الهم والألم

فجارِ دهرك ولتخضع للقضاء فلن   تطيق تبديل ما قد خطه القلم

Urdu

اے دل یہ جہاں فانی ہے اک دن ہے فنا   کچھ دن کیلئے عبث ہے رنج اور صدما

کر دور سے میل بیٹھ راضی برضا   تیرے لئے مٹتا ہے جو کچھ ٹانک دیا!

Turkish

مادام کہ حقیقت آرا دیو خدی، گونول!   دوزمہ بو قدر رنجہ، اوزون اتمہ ذلیل،

قاتلان قدرہ، زمانہ یہ اوی، کہ قضا: یازدیقلارینی پوزمیاجاق، باخشی جایل

Turkish

دنیا ده مجاز در حقیقت دیدیکین
بوقدر سنه بیر فایده سی بوش رنجین
تاپشیر توزیکی قضایه وقتیله کیچین
هر نه که یازوب قلم سیلمنز سن ایچین .

Japanese

指動きて書き録し　しるし終らば出で去りぬ
されば智慧とて信心も　指戻してその行の
半ばといへど消すを得じ　汝が涙とて
ひとことも　洗ひ濯ぐは　易からじ。

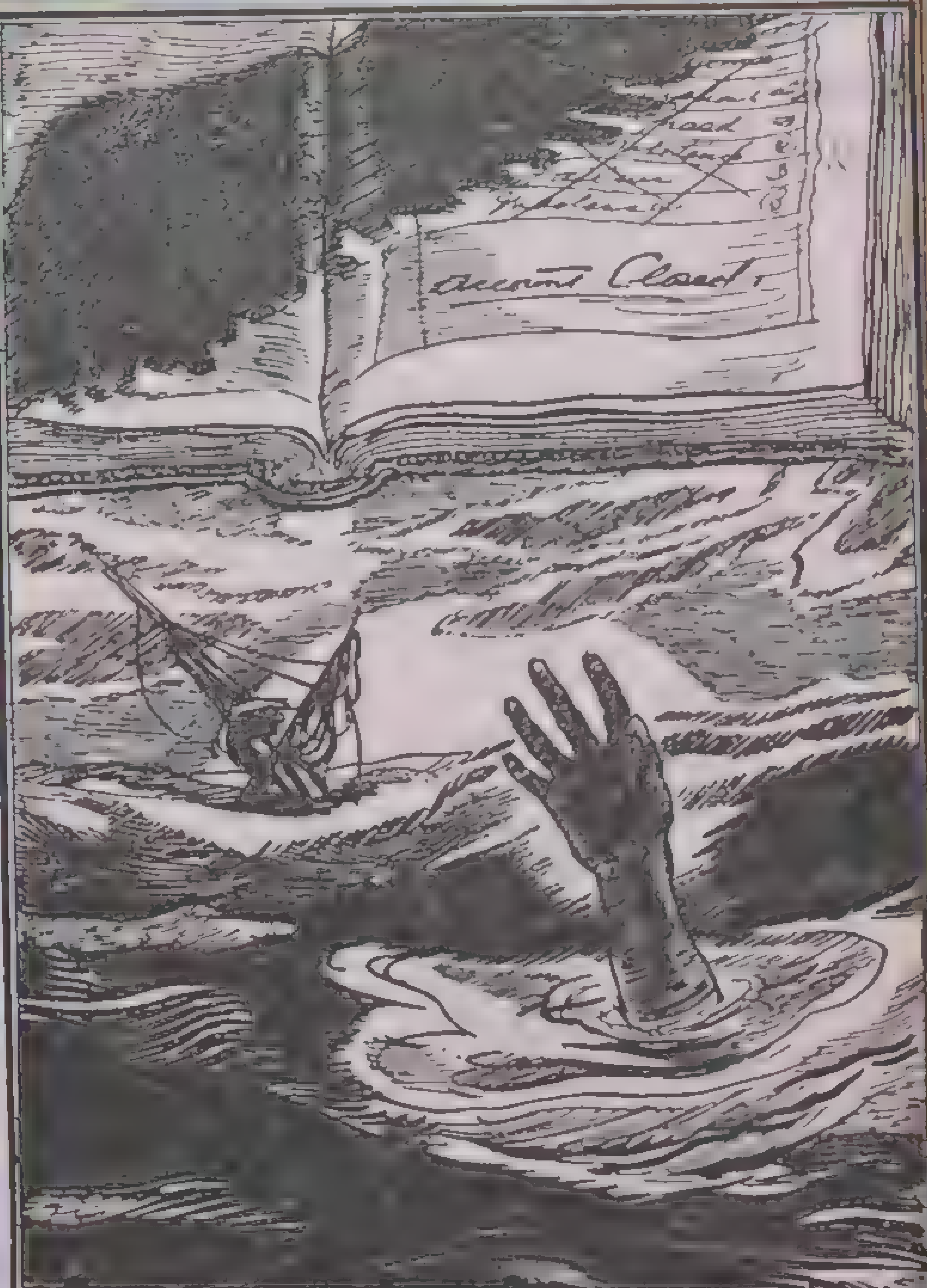


Indian

लिखिली आद्यदिनीं अन्त्य नराची मात्रा,
अन् अन्त्य पिकास्तव हो पेरणी तदा ती;
    हो वाचन ज्याचें न्याय-दिनीं प्रलयान्तीं
हो त्याचें लेखन पूर्वी सृष्टि-विभातीं.







ای دل چو حقیقت جهان هست مجاز



این قافله عمر عجب می‌گذرد
دریاب دمی که از طرب می‌گذرد
ساقی غم فردای حریفان چه خوری
پیش آر پیاله را که شب می‌گذرد



English

One Moment in Annihilation's Waste,
One Moment, of the Well of Life to taste—
The Stars are setting, and the Caravan
Draws to the Dawn of Nothing—oh, make haste!

French

Nous n'avons qu'un Moment dans le Désert d'Annihilation,
un seul Moment pour goûter au Puits de la Vie;
les Étoiles se couchent et déjà la Caravane
touche à l'Aurore du Néant. Oh presse-toi!



German

Bring Wein! noch ungestillt ist mein Verlangen,
der Garten noch vom Schleierdunst umfangen.
Zur Ruhe ist zu früh die Nacht, mein Freund!
Komm, trinke, bis die Sonne aufgegangen.

Italian

In modo strano passa questa Carovana della Vita:
Cògli quell'attimo almeno che passa in letizia.
Coppiere! A che t'addolori del dolor del domani degli altri?
Porta, presto, la coppa, ché sta per passare la Notte.



Spanish

Veloz, la caravana de la Vida adelanta.
No exhales un suspiro sin placer. No te ocupes
del mañana de aquellos que hoy son tus invitados.
Llena otra vez mi copa, que avanza ya la noche.

Swedish

En rast blott i förintelsen, som flyter
så ilsnabbt, innan livets källa tryter!
Nu bleknar stjärnan, Intets morgon gryr.
Snart är den stund, då Forarn lägret bryter.

Russian

Дай мне вина! Ночной туман проходит!
Зачем гадать о будущем, скажи?
Блажен, кто путь свой — весел, пьян проходит.
Как странно жизни караван проходит.

Armenian

Կեանքը, որպէս զարմանալի մի կարաւան, անց է կենում.
Հաճելի է, երբ որ ուրախ եւ խաղաղ է անցնում, գնում...
Սաքի՛, իզուր դու յարութեան օրւայ դարդը մի քաշիր—
Գինի տուր ինձ, չե՞ս տեսնում որ գիշերն արդէն
անց է կենում.

Persian

In kafile-yi ömr acab migüzered,
Deryâb demi ki ez tarab migüzered;
Saki! Gam-ı ferda-yı herifân çi huri?
Piş âr piyalera ki şeb migüzered.

Turkish

(Bu ömür kafilesi ne kadar da sür'atle geçip gidiyor? Sâfalı geçen su bir nefesi ganimet bil. Ey sâki! Ne diye onun bunun yarına ait tasalarını çekiyorsun? Şarab bardağını önüme doğru cek, sur. Zira gece geçiyor.)





Arabic

مَا أَسْرَعَ مَا يَبِيدُ رَكْبُ الْعُمْرِ　　فَقُمْ فَاغْنَمْ لَحْظَةَ الْهَنَا وَالْبِشْرِ

دَعْ هَمَّ غَدٍ لِمَنْ يَهْتَمُّونَ بِهِ　　وَاللَّيْلُ سَيَنْقَضِي فَجِئْ بِالْخَمْرِ

Urdu

یہ عُمر کی سیدنی عجب طرح چلی　　کچھ ایسا جتن کر کوئی دم تو ہو خوشی

ساقی! تجھے کل کی فکر کیا غیروں کی!　　پیمانہ کو دے دور کہ اب رات چلی!



Turkish

بو قافلۀ حیات نه سرعتله گچیر!　　بو آنی ایتیرمه که بشاشتله گچیر!

سن باشقالارین صباحنین اتمه غمین　　قالخ باده گتیر ساقی گیجه گچیده ر ...

Turkish

سرعتله کیچیر قافله سی عمرلرین
بیل قدرینی شاد لیقلا کیچن هر نفسین
ساقی نه کر کدر سحرین دردی سنه؟
تیز باده کتور که یوق دوامی کیجه نین!



Japanese

世に在るは　束の間なれや　さながらに
荒野の中の泉より　生命掬み得し　たまゆらよ
見ずや「空無」を出で立ちて　かの幻のキャラバンが
辿り着きしも「空無」なれ　やよ　急げかし。



Indian

क्षण एकच प्याया विळ्याच्या वैराणीं
क्षण एकच जीवन-निर्झरिणीचें पाणी—
मावळूं लागले तारे बघ, कर घाई !
ही निघे उषेची यात्रा शून्य ठिकाणीं.

३७ वेळा = समुद्रकिनारा; काळ.



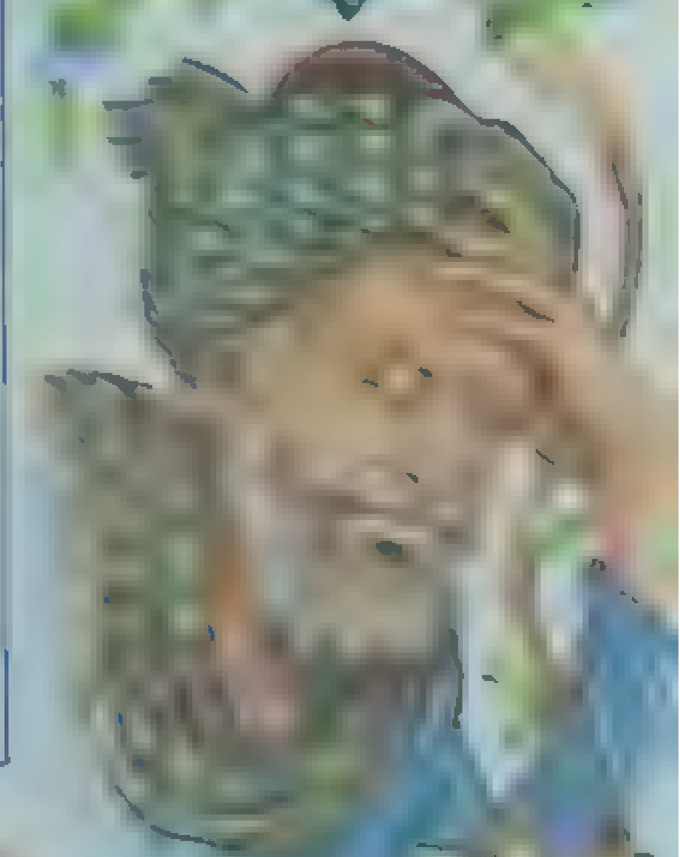


این قافله عمر عجب میگذرد



ای دوست بیا تا غم فردا نخوریم
وین یکدم عمر را غنیمت شمریم
فردا که ازین دیر فنا درگذریم
با هفت هزار سالگان سربسریم





English

Ah, my Belovéd, fill the Cup that clears
To-day of past Regret and Future Fears:
To- morrow! —Why, To-morrow I may be
Myself with Yesterday's Sev'n thousand Years.

French

Ah ! Bien-Aimée, remplis la Coupe qui délivre
AUJOURD'HUI des Regrets passés et des Craintes futures :
Demain ! où serai-je demain ?
Peut-être avec les Sept mille Ans d'Hier !

German

Füll mir den Becher, der Vergessen reicht,
von Reu und Sorge sei das Heute leicht!
Morgen? warum? bei siebentausend Jahren
der Vorzeit bin ich morgen schon vielleicht.

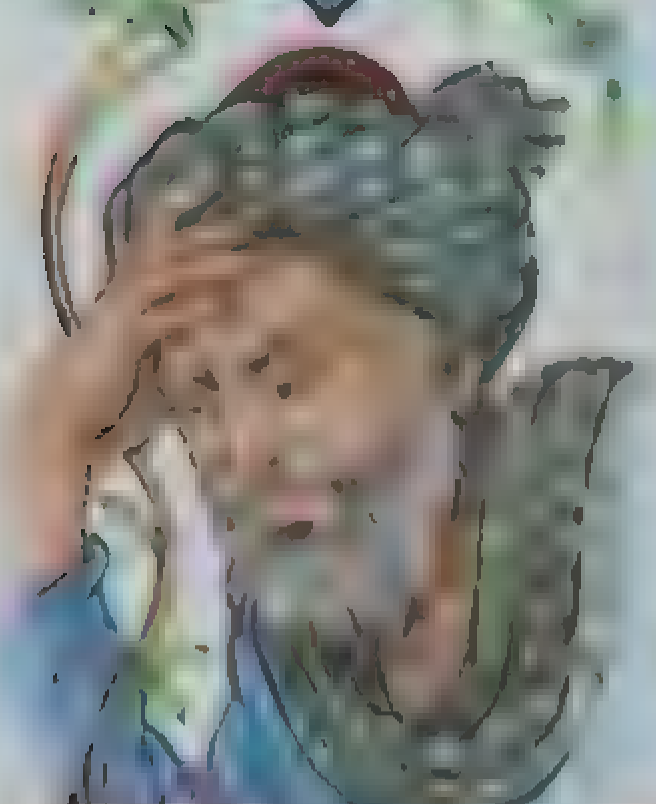
Italian

Vieni, o amico, non ci tormenti il dolor del domani
A che possiam profittare di quest'attimo solo di vita,
Domani, quando via ce ne andremo da questo castello in
Saremo alla pari di saggi di settemil'anni .
rovina

Spanish

No nos preocupemos por el mañana, amigo.
Hemos de aprovechar este hálito de vida.
Si mañana salimos de esta mansión, seremos
lo mismo que los muertos de hace siete mil años.





Swedish

Så drick, tills allt som snö i sol förgår,
sorg för i dag och saknad från i går.
I morgon? Ack, i morgon kan du vara
ett minne, dött sen tiotusen år.

Russian

Друг, не тужи о том, чего уж нет,
Нам светит дня сегодняшнего свет.
Всем завтра предстоит нам путь безвестный.
Вослед ушедшим за семь тысяч лет

Armenian

Ե՛կ, բարեկամ, վաղուայ համար չհոգանք,—
Ներկայ պահի պատեհութեամբ գոհանանք.
Վաղը, երբ որ կը թողնենք այս հին տունը,
Դարեր առաջ մեռածների մօտ կերթանք.



Persian

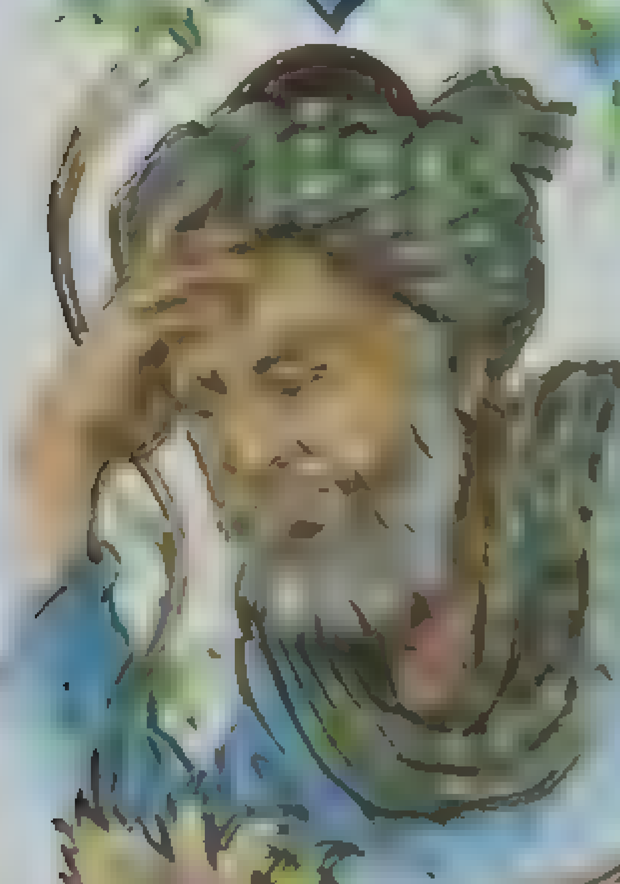
Ey dost! Biya tâ gam-ı ferda nehurim,
Vin yek dem-i ömrra ganimet şimürim;
Ferda ki ezin deyr-i köhen dergüzerim,
Bâ heft hezar salegân ser be serim.

Turkish

(Dostum, yarının kaygılarını düşünmeyelim. Bu bir nefeslik ömrü fırsat bilelim. Yarın bu eski tapınağı yani Dünyayı bırakarak geçip gittiğimizde yedi bin yıldan beri göçenlerden hiç bir farkımız kalmaz.)







Arabic

هَلُمَّ حَبِيبِي نَتْرُكِ ٱلْهَمَّ فِي غَدٍ   وَنَغْنَمُ قِصَرَ ٱلْعُمْرِ قَبْلَ فَوَاتِ
سَنُزْمِعُ عَنْ ذِي ٱلدَّارِ رِحْلَتَنَا غَدًا   بِسَبْعَةِ آلَافٍ مِنَ ٱلسَّنَوَاتِ

Urdu

آ۔ یار عزیز فکر کل کی نہ کریں   دم بھر کی یہ زندگی غنیمت سمجھیں
کل ہو گیا گر جہانِ فانی سے کوچ   ہم سیکڑوں سال یونہی سوتے گزریں

Turkish

دوستوم! صباح اولمادان غم اتمک گرک!   برآن بو حیاتمیزدا، گل شنلیک ایده‌ک.
برگون بو جهاندان کوچرن، برگده یتی   مین ایرجه عدم یولون گده‌نلر کیمی تک...

Turkish

گه‌ل چکمیه‌ك ای دوست صباحین غمینی
عمرین بیله لیم غنیمت اشبو دمینی
ئولدو كده یارین درك ایده ریزبیز ، یزدن-
مین ایل ایرلی ئولنلرین عالمینی !

Japanese

[illegible] 満たせ杯 今日よりは
過ぎし日の悔 将来の 憂ひを拂ふ玉觴
明日はとや さなり明日こそ 昨の日の
七千年の歳月継ぎて 齢重ねし われならむ。

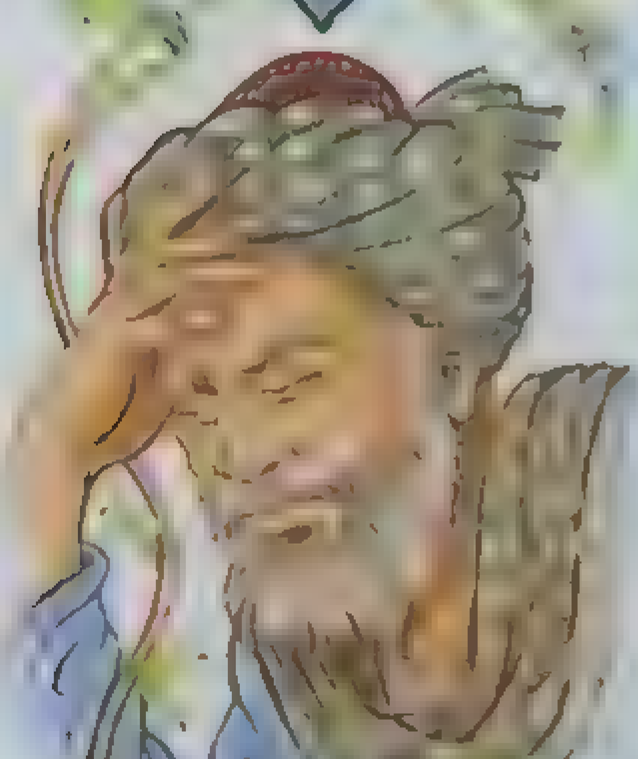
Indian

लाडके, आज तो भर प्याला गुलजार
घालवी भाति-भय भूत-शोक जो पार--
का उद्या? उद्या मी पडेन जेथे गेली
गतेंत कालच्या वर्षे सात हजार.



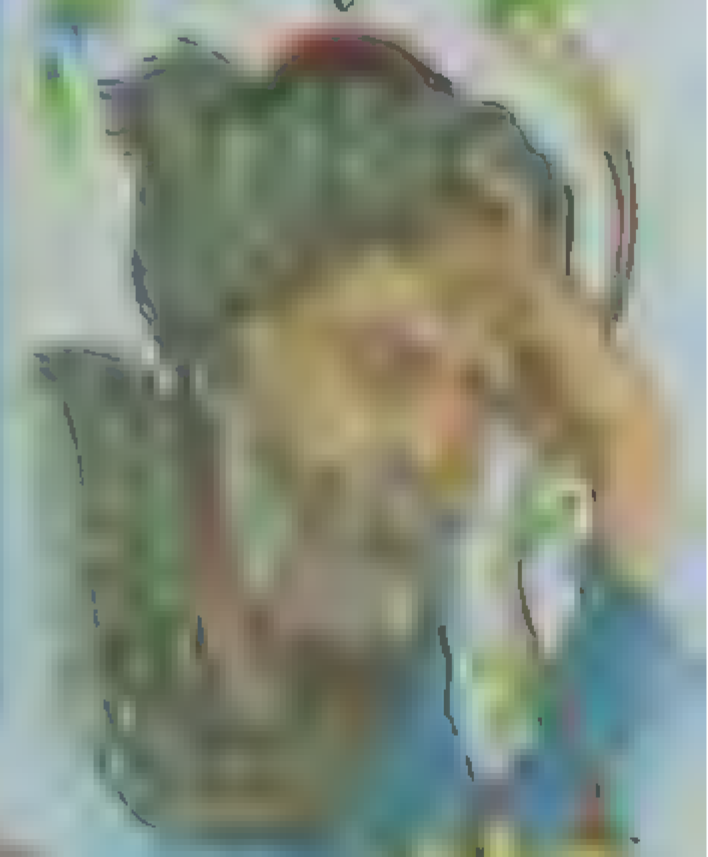
ای دوست بیا تا غم فردا نخوریم





اسرار ازل را نه تو دانی و نه من
وین حرف معما نه تو خوانی و نه من

هست از پس پرده گفتگوی من و تو
چون پرده برافتد نه تو مانی و نه من





English

There was the Door to which I found no Key:
There was the Veil through which I could not see:
Some little talk awhile of ME and THEE
There was—and then no more of THEE and ME.

French

Voici la Porte à laquelle je ne trouvai point de Clef,
Voici le Voile au travers duquel je ne pus voir : Pourquoi
quelque temps parla-t-on un peu de Moi et de Toi,
et plus tard, ne parlera-t-on plus jamais de Toi ni de Moi?

German

Da war kein Schlüssel und doch eine Tür
Da war ein Schleier, undurchsichtig schier.
Von,, mir" und,, dir" vernahm ich kurze Rede
hindurch und dann nichts mehr von dir und mir.

Italian

Nessuno mai sciolse il nodo del mistero di Morte,
Nessuno mai fece un passo fuori del mondo creato.
E tutti io guardo, e il Principiante guardo, e il Maestro,
E ognuno ch'è nato di madre in mano non ha che Impotenza

Spanish

Tú y yo desconocemos el eterno misterio.
Detrás del Velo, algo de ti y de mí se ha dicho.
Tú y yo comprenderemos, cuando éste se descorra,
que no sabíamos nada, que todo lo ignorábamos.



Swedish

Det var den dörr, vars nyckel jag ej fann,
den slöja, bakom vilken jag ej hann.
Förvirrat tal om "Mig" och "Dig" jag hörde
där bakom, tills i tystnad allt försvann.

Russian

Загадок вечности не разумеем — ни ты, ни я.
Прочесть письмен неясных не умеем — ни ты, ни я.
Мы спорим перед некою завесой. Но час пробьет,
Падет завеса и не уцелеем — ни ты, ни я.

Armenian

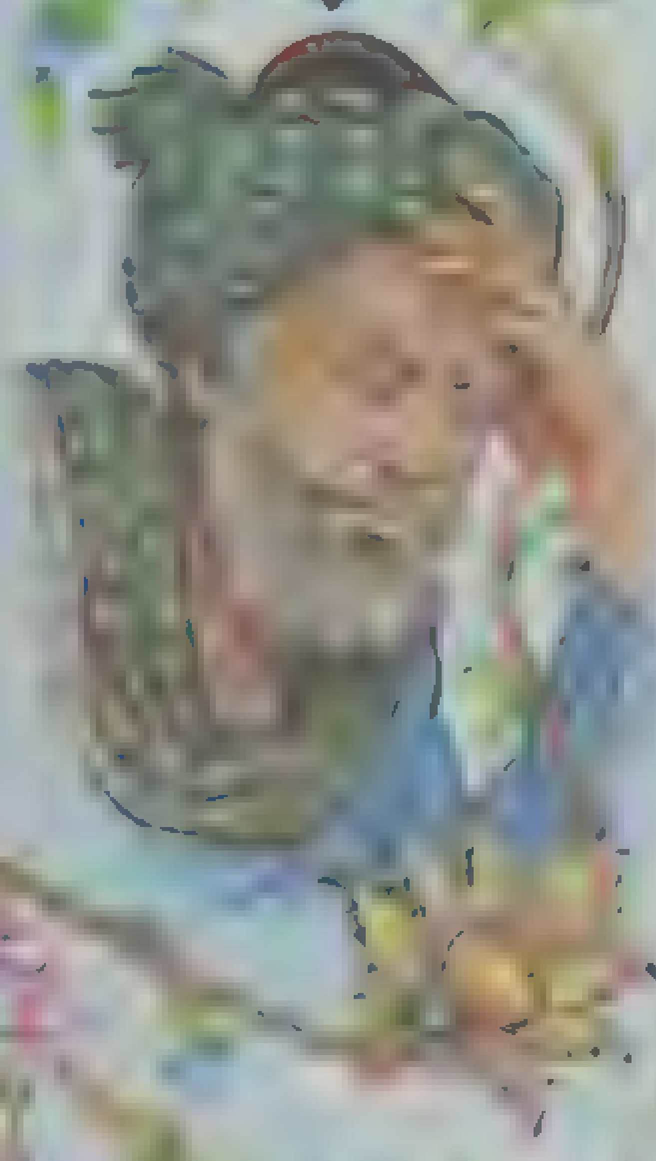
Յաւերժութեան գաղտնիքն ի՞նչ է,—ոչ ես գիտեմ,եւ ոչ դու.
Մածկագիրը ո՞վ կարդում,—ես տեղեակ չեմ, եւ ոչ դու.
Քողի ետեւ առույիսն է իմ ու քո, —
Վարագոյրը երբ որ ընկնի՝ ոչ ես կը լինեմ, եւ ոչ դու.

Persian

Esrar-ı Ezelre ne tü dani-yü ne men;
Vin harf-i muemma ne tü hâni-yü ne men.
Hestez pes-i perde güftgu-yi men-ü tü,
Cun perde ber üfted ne tü mâni-yü ne meh (*)

Turkish

(Ezeli sırları ne sen bilirsin ne de ben; bu muammalı sözü ne sen okuyup anlarsın ne de ben. Perdenin arkasında bizim lâfımızı ediyorlar. Perde bir kere indi mi ne sen kalırsın ne de ben.)



احوال ایشان بپرسید گفتند که غذای ما گیا هست ازان این چنین گشته ایم آنگه ذوالقرنین



را مهمان کردند و حکیمان گرد آمدند و هر یکی حکمتی میگفتند تا نوبت ذوالقرنین رسید پرسید هیراکفید





Arabic

لَا أَنَا عَالِمٌ وَلَا أَنْتَ سِرَّ الـ ... دَهْرِ أَوْ حَلَّ مُشْكِلٍ مِنْهُ دَقَّا
نَنْطِقُ خَلْفَ السِّتَارِ فَإِنْ زَا ... لَ فَلَا أَنْتَ أَوْ أَنَا سَمْ نَبْقَى

Urdu

اسرار ازل میں بھی نہ سمجھا ہوں نہ تو ... یہ ایسی پہیلی ہے میں بوجھا ہوں نہ تو
ہے پردے کے پیچھے کو مری تیری بات ... اٹھ جائے جو پردہ نہیں رہتا ہوں نہ تو

Turkish

سرّ ازلی نہ سن قانارسان، نہ دہ من ... بو تاپما جانی نہ سن آنارسان، نہ دہ من
بز، پردہ نین آردیندا، دانشاق دانلہ ... پردہ آچیلار، نہ سن قالارسان نہ دہ من

Turkish

سر ازلی نه سن بیلیرسن نه ده من
بوبیلمجه یی نه سن اوقورسان نه ده من
بیزپرده نین آرقاسیندا سو یلشمه ده یز
تاپرده دو شور نه سن قالیرسان نه ده من !



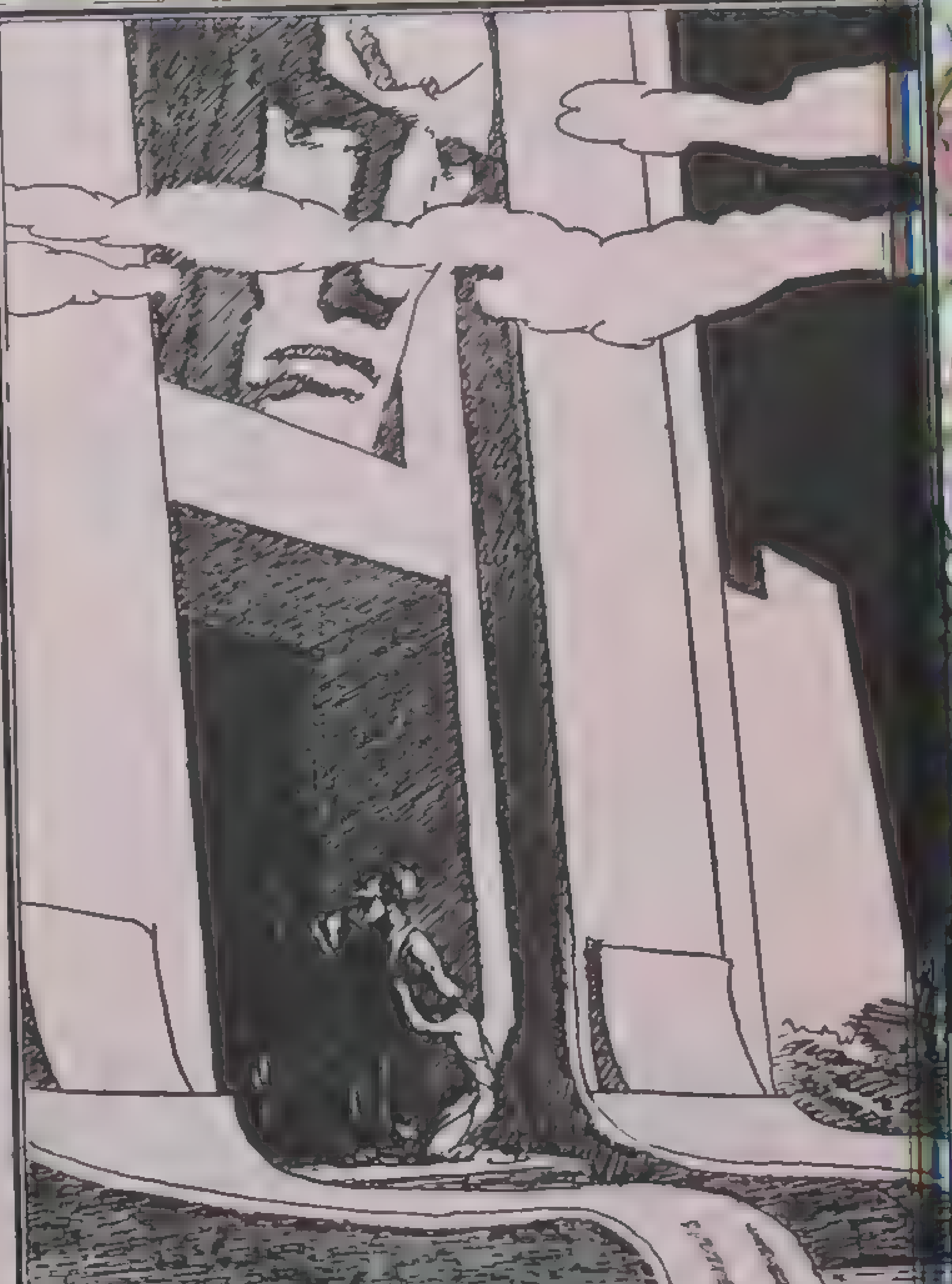


Japanese

鍵合はざれば　開き得ぬ　扉ありけり
へだてては　窺ひ得ざる帳あり
かく二人どち語らふも　暫時が程ぞ　かくてこそ
汝もあらず　われもなし。

Indian

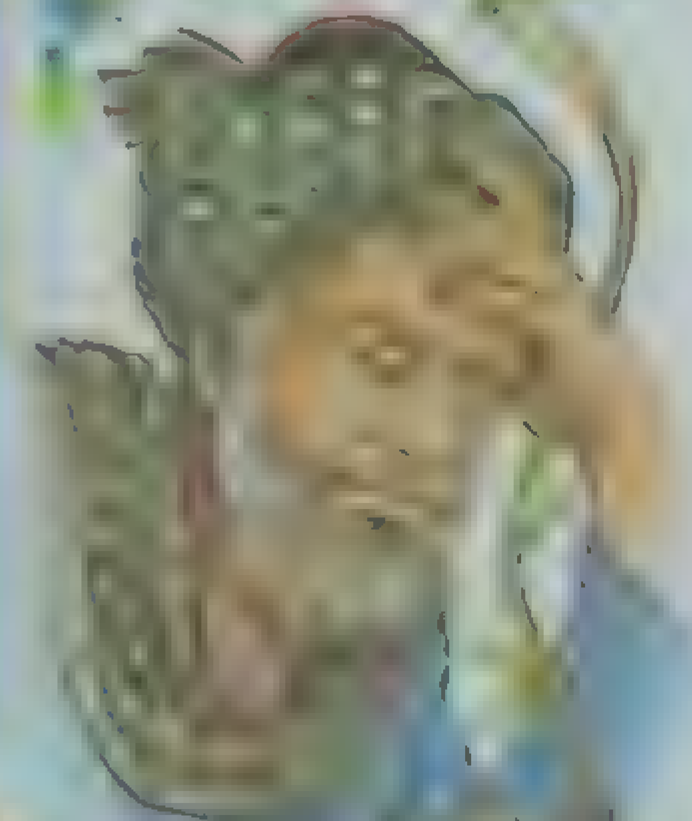
मज न मिळे चावी, तेथे बन्द कवाड;
जवनिका तिथे, मी बघुं न शके पैलाड;
क्षण गमे ऐकुं ये मी-तूची लव चर्चा,
मग कुठचे मी-तू ? पुन्हा शून्यता गाढ.



اسرار ازل را نه تو دانی و نه من



آورد باضطرارم اول بوجود
جز حیرتم از حیات چیزی نفزود
رفتیم باکراه و ندانیم چه بود
زین آمدن و بودن و رفتن مقصود





English

Into this Universe, and Why not knowing,
Nor Whence, like Water willy-nilly flowing,
And out of it, as Wind along the Waste,
I know not whither, willy-nilly blowing.

French

Je suis dans cet Univers, mais pourquoi? Je ne sais
Je ne sais d'où je viens, ainsi que l'Eau qui coule
Et j'en ressortirai, tel le Vent du Désert,
qui souffle on ne sait où, inéluctablement.

German

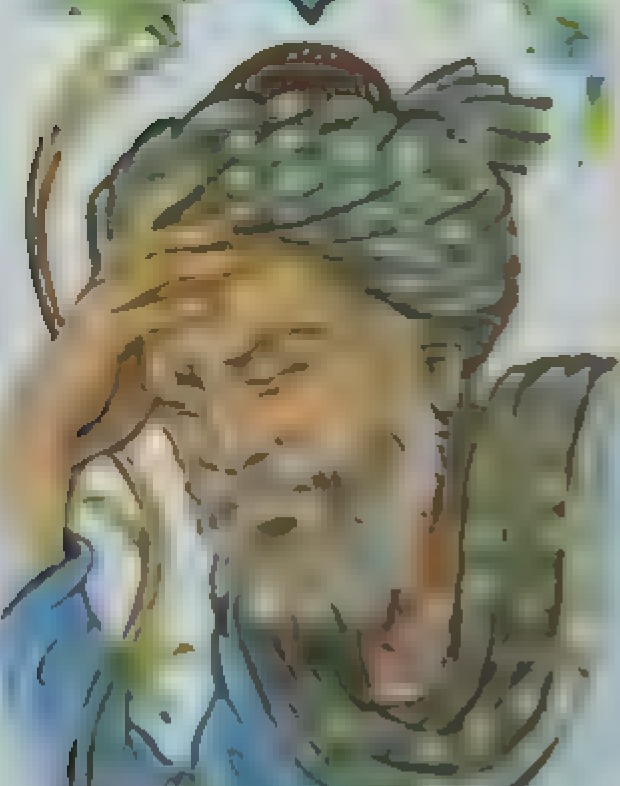
Ich kam, weiss nicht warum, in diese Welt,
und nicht woher, so wie der Regen fällt.
Ich geh, weiss nicht wohin, wie in der Wüste
ein heisser Wirbelwind vor meinem Zelt.

Italian

Nessun ricordo t'angustii del ieri passato,
E non gridare ancora per un domani non nato.
Non confidare in quello che già passò, che non venne,
L'Attimo passa felice, e non sprecare la Vita

Spanish

Me dieron la existencia sin consultar conmigo.
Luego aumentó la vida día a día mi asombro.
Me iré sin desearlo, y sin saber la causa
de la llegada mía, mi estancia y mi partida.



Swedish

Hit kom jag, vet ej varför, stum och blind,
ej varifrån, som regnet mot min kind.
Och jag försvinner och vet ej varthän
som vid mitt tält en öknens virvelvind.

Russian

Где польза от нашего прихода или ухода?
Где уток основы нашего бытия?
Небесное пламя выжигает глаза лучших
людей мира",
Превращает их в пепел, а где же дым?

Armenian

ղղողալով ես ի կեանս հրաւիրուեցայ ըսկզբում,
անքը միայն պարգեւեց ինձ յաւելեալ զարմացում,
նում եմ այժմ ակամայ. եւ չիմացայ, ես բնաւ,
չ այս գալուց. մընալուց եւ գընալուց դուրս եկաւ,

Persian

erd be ıztırarem evvel be vücûd,
z hayretem ez hayat çizî nefüzûd
eftim be ikrâh-ü nedanim çi bûd
n âmeden-ü buden-ü reften maksûd.

Turkish

(Benı ıztırarla Dünyaya getirdi. Hayatta hayretım arttı. Ha-atta sağladığım fayda hayretten başka bir şey değildi. Dünya-a gelmekten, burada bır müddet kalmaktan ve sonra da göçüp mekten maksat ne idi? Buna anlayıp bilmeden ikrahla göçüp ttik.)





Arabic

أَتَى بِي لِهَذَا الْكَوْنِ مُضْطَرًّا فَلَمْ   زِدْلِيَ اِلاَّحَيْرَةُ وَتَعَجُّبُ
وَعُدْتُ عَلَى كُرْهٍ وَلَمْ أَدْرِ أَنَّنِي   لِمَاذَا أَتَيْتَ الْكَوْنَ أَوْ فِيمَ أَذْهَبُ

Urdu



لایا مجھے اضطراب گھبرا ایسا   حیرت کے سوا حیات نے کیا بخشا
جب یاں سے گیا ہوں تو گیا مر مر کر   ہ آنا۔ یہ رہنا۔ یہ چلا جانا کیا؟

Turkish

سوق اندی بزی تازی برہ آغلارکن   حیران قالاراق حیاتا، بیلیم کہ ندن؟
اکراہ ایلہ دنیادان کوچوب آنلامادیق   مقصود نہ ایمش بو گلمہ دن، گتمک دن؟

Turkish



اول منه اضطرار يله ويردى وجود
ديرليكده منه نه اولدو جز حيرت سود ؟
گيتديك دخى اكراهيله بيز آڭلا ماديق
كيم بويله گيديش، گليشده نه يمش مقصود .

Japanese

如何なれば　何処よりとも　はた知らず
われは此の世に水の如　否やもあらず　流れ来て
此の世より　荒野を渡る風の如　何処や知らず
身はかくて　本意なき儘に吹き去りぬ。

Indian

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]







آورد باضطرابم اوّل بوجود



از منزل کفر تا بدین یک نفس است
وز عالم شک تا بیقین یک نفس است
این یک نفس عزیز را خوش میدار
چون حاصل عمر ما همین یک نفس است







English

Would you that spangle of Existence spend
About THE SECRET—quick about it, Friend!
A Hair, they say, divides the False and True—
And upon what, prithee, does Life depend?

French

Voudrais-tu gaspiller cette pauvre chose qu'est la Vie,
À chercher LE SECRET? Fais vite, ami!
Un cheveu, dit-on, sépare le Faux du Vrai;
Et de quoi, je te prie, dépend la Vie?

German

Ungläubigkeit und Glauben trennt ein Hauch,
Was Zweifel ihr und Wissen nennt — ein Hauch.
Der Hauch ist köstlich, nutz' ihn fröhlich aus.
Denk, wie das Leben rasch verbrennt — ein hauch

Italian

Sii attivo al bene, e lascia andare i precetti,
E quel boccone che hai non rifiutarlo ai compagni,
Non attentare alla vita, alle ricchezze d'altrui.
Ti garantisco io il Cielo. Portate dunque del Vino!

Spanish

Entre impiedad y fe tan sólo un soplo existe,
Así como también separa un simple soplo
Dudas y convicciones. Goza el soplo presente,
Que está la vida entera en el soplo que pasa.

Swedish

Jag sände ut min själ på forskningsfärd
att lösa gåtan om en annan värld.
Och så löd svaret, som den bragte åter:
"Jag själv är himmel liksom avgrundshärd".

Russian

Одна рука — на Коране, другая — на чаше,
То мы благочестивы, то нечестивы.
Под этим мраморным сводом цвета бирюзы
Мы не являемся ни окончательно кафирами,
ни полностью мусульманами.

Armenian

Չհաւատալուց մինչ հաւատալը մի քայլ է միայն.
Կասկածից մինչեւ վստահ լինելը մի քայլ է միայն.
Այդ մի քայլը դու ուրախ անց կացրու... կեանքի
արդիւնքն է.
Ծննդեան օրից մինչ մահանալը, մի քայլ է միայն.

Persian

Ez menzil-i küfr tâ'be din yek nefesest,
Vez âlem-i şek tâ be yakin yek nefesest.
In yek nefes-i azizra hoş midâr,
Çun hâsıl-ı ömr-i ma hemin yek nefesest.

Turkish

(Kâfirlikten dindarlığa kadar olan mesafe bir nefesten ibarettır. Şüphe ve tereddüd âleminden kat'iyet âlemıne kadar olan fasıla da bir nefestir. Şimdi yaşamakta olduğun şu aziz nefesi hoş tut, onun kıymetini bil. Zira hayatımız şu bir nefesten yani şu bir ândan ibarettir.)





Arabic

نفسٌ بين كفرنا والدين   نفسٌ بين شكّنا واليقين

ما أرى حاصل الحياة سواه   فاقضه بالسرور قبل المنون

Urdu

بے کفر سے فصل تا بہ دیں ایک نفس   جس طرح کہ شک سے تا یقیں ایک نفس

اِس ایک ہی سانس کو مسرت سے گذا   بے حاصل عمر بخشیں ایک نفس

Turkish

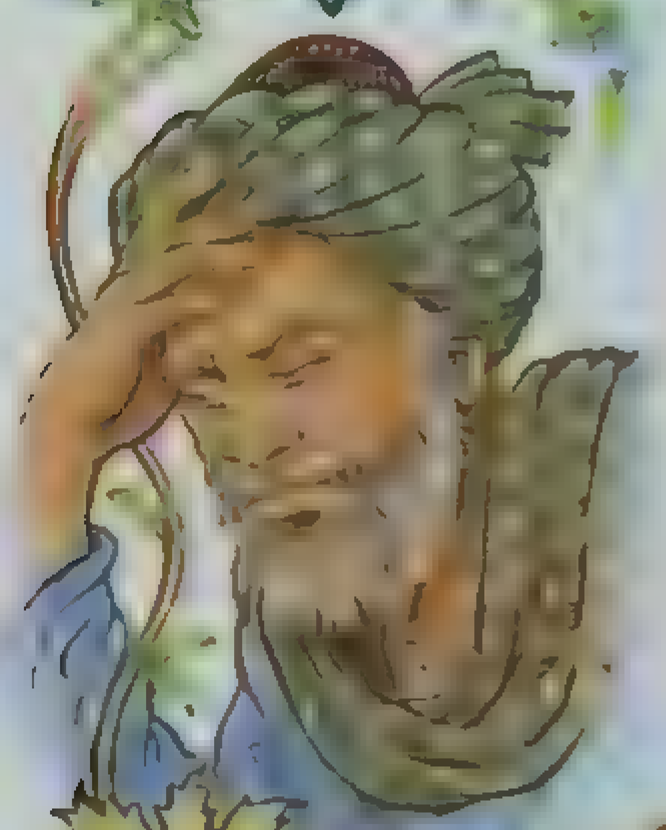
کفر ایله ایمان فاصله‌سی آزدر، اینان.   شبهه ایله یقین دوروشماوا، بعض زمان

سن گل بو عزیز حیاتنی اتمه تباه،   فکر ایله، ندر حیاتمز؟ قیسا بر آن!

Turkish

مابین جهان و کفر و دین بیر دمدر
هم فاصله ی شك و یقین بیر دمدر
سن کوکلو کو شاد ئه ت باری بو بیر دمده
چون حاصل عمرمیز همین بیر دمدر .

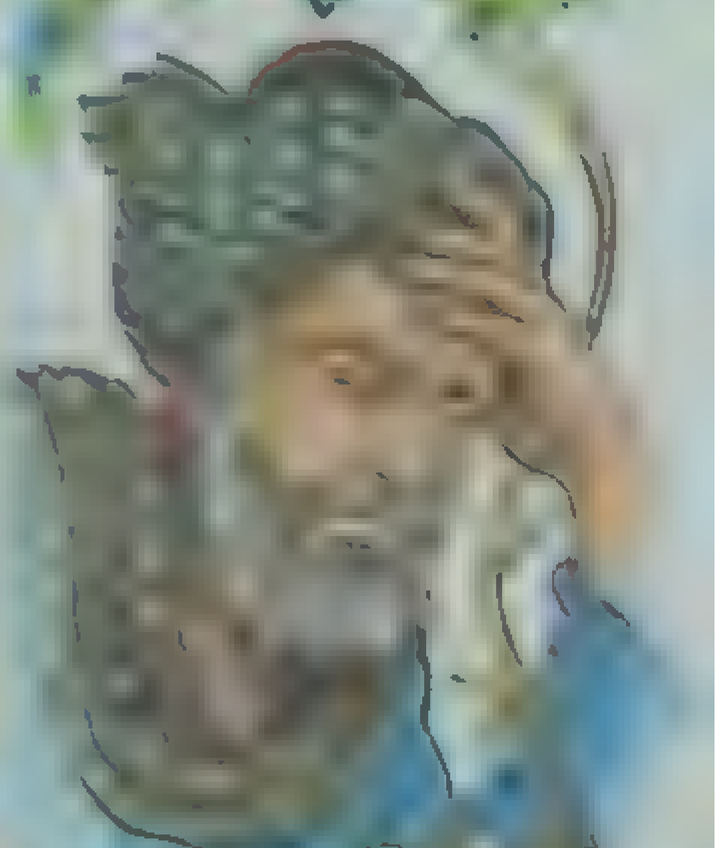


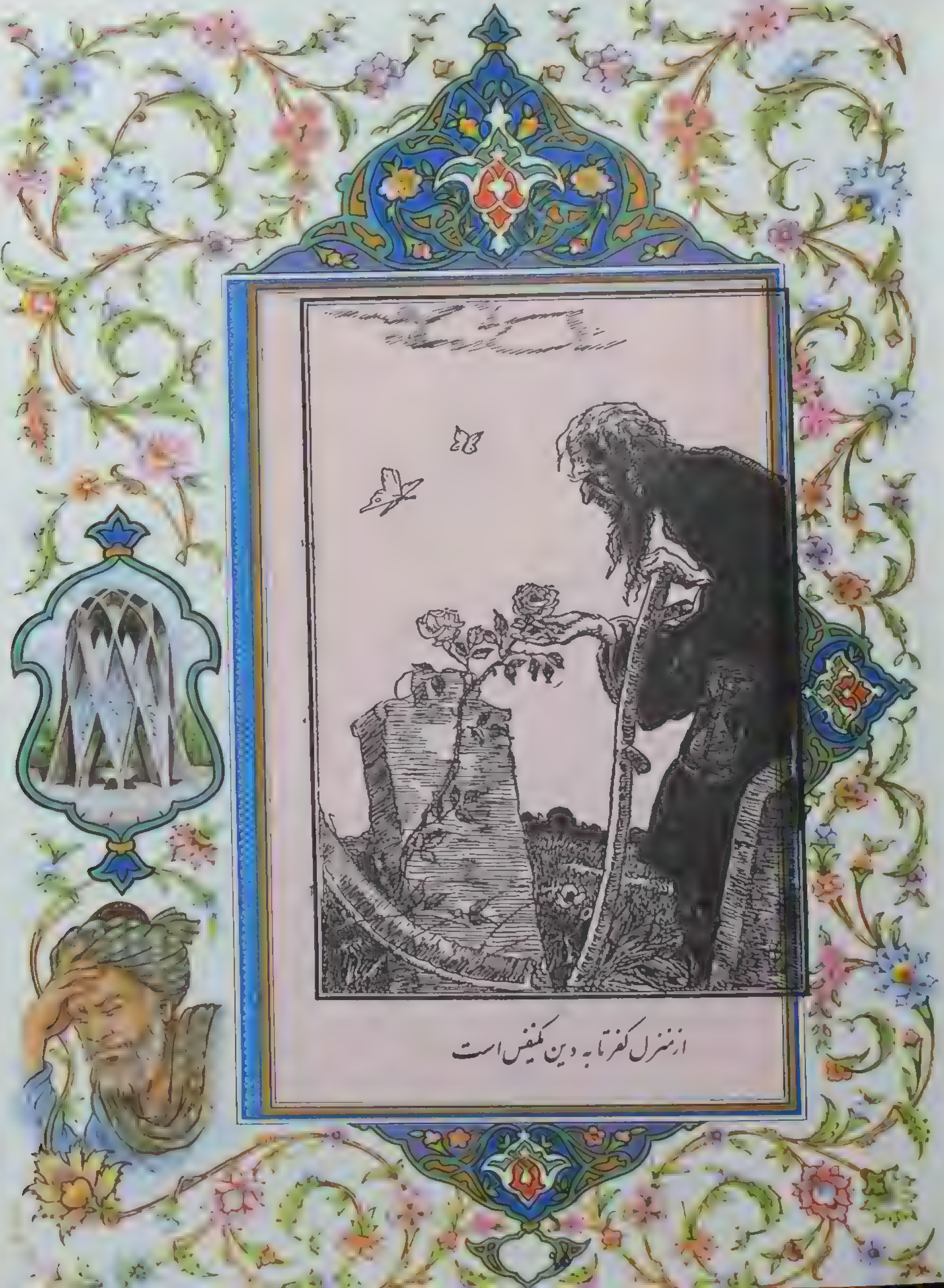


Japanese

由々しかる　生命の秘密　明かさむと
黄金を積みて知らむとすれば　友よとくとく　急げかし
「真実　偽　恐らくは　髪一筋を隔つのみ
そも現世は　何をかも　よすがにわれの生ひゆかむ。」



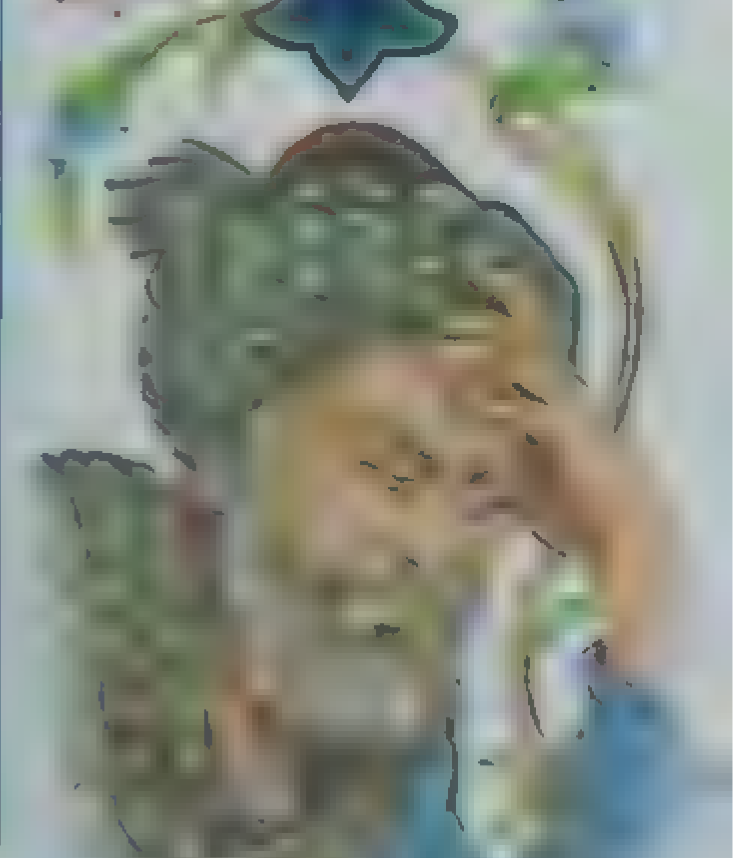




از منزل کفر تا به دین یکنفس است

این کوزه چو من عاشق زاری بوده است
در بند سر زلف نگاری بوده است
این دسته که بر گردن او می‌بینی
دستی است که بر گردن یاری بوده است











English

I think the Vessel, that with fugitive
Articulation answer'd, once did live,
And drink; and that impassive Lip I kiss'd,
How many Kisses might it take—and give!

French

Je crois que le Vase qui me fit cette réponse
fugitive, fut jadis un bon vivant qui buvait bien;
et cette Lèvre impassible que je baisai,
Combien de Baisers dut-elle déjà prendre et donner!

German

Der Krug, von dem die leise Antwort kam,
der lebte einst und kannte Lust und Gram,
Die kalte Lippe, die ich küsste—weisst du
wie heisse Küsse einst sie gab und nahm?

Italian

Questo vaso di terra, come me, triste amante fu un tempo,
E il cuore suo, come il mio, prigioniero d'amabili trecce
fu un tempo.
E questo manico fine che vedi qui sul suo collo
Braccio abbracciato al collo di dolce fanciulla fu un tempo.

Spanish

Igual que yo, este jarro fué un día un triste amante
prendido en el cabello de una mujer. Contempla
su asa. Ha sido el brazo que rodeó mil veces
el blanquísimo cuello de una mujer hermosa.

Swedish

Det ler, jag fick det tysta svaret av,
har kanske levat långt från död och grav.
Den kalla läpp, som nyss jag kysste — vet du,
hur heta kyssar då den tog och gav?

Russian

Кувшин мой был прежде влюбленным, все муки мои он познал.
Кудрей завитками плененный, как я, от любви изнывал.
А ручка на шее кувшина, наверно, когда-то была
Рукою, которою шею возлюбленной он обнимал.

Armenian

Այս կուժն ինձ պես դարդոտ սիրահար է եղել.
Մի սիրունի վարսին գերի եար է եղել,
Այս կանթը, որ դու տեսնում ես նրա վզին,
Մի թեւ է որ եարի վզով ծալ է եղել.

Persian

In Kûze çü men âşık-ı zârî bûdest,
Der bend-i ser-i zülf nigârî bûdest.
In deste ki ber gerden-i û mibini
Destist ki der gerden-i yarî bûdest.

Turkish

(Bu gördüğün testi vaktile benim gibi bir zavallı âşıktı. O da bir zamanlar sevgilisinin saçına vurulmuş, tutulmuştu. Şu testinin boynunda gördüğün bu kulp vaktile bir güzelin boynuna sarılmış bir kol idi.)







Arabic

كَانَ هٰذَا الكُوزُ مِثْلِي عَاشِقًا وَالِهًا فِي صِدْغِ ظَبْيٍ أَغْيَدِ

وَأَرَى عُرْوَتَهُ كَانَتْ يَدًا طَوَّقَتْ جِيدَ حَبِيبٍ أَجْيَدِ

Urdu

اِس قحبۂ دنیا کا ہے عاشق مجھ سا؟ گویا ہے مجھے زلف پری کا سودا!

یہ ہاتھ جو حبشی کے گلے میں ہے پڑا گویا ہے یہ مہوش کے گلے کی مالا!

Turkish

من تک، بوکوزہ، عاشق ایمش برگوزلہ، برآوکیمی کونلو باغلی برقارہ تلہ۔۔

اول قورپلا راسن باخما، کہ عاشق قولو؛ جانانی نی برگنجہ قوجاقلامش اُلہ۔۔

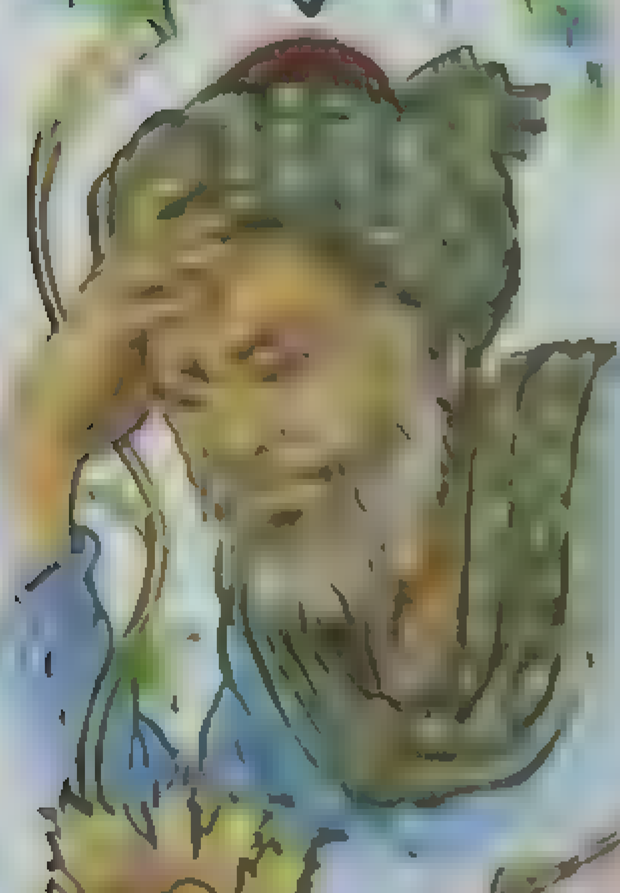
Turkish

بو کوزه که من تك عاشق زارایمش

زلف سیه یاره گرفتارایمش

بوقولپ که کورورسن، سن اونون بوینو ندا

بیر قولدر او کیم حمایل یارایمش



Japanese

思へらく　かく儚かる声音にて　われに答へし酒壺よ
汝も曾て　世にありて　さこそ美酒満たしけむ
あはれいまわが脣触るる　そが冷やけき脣は
交はす接吻、あたたかく　互にせしも幾十度。

Indian

मज गमे, घटें त्या क्षीणस्वर मद्य-शील
लुटिलीच कधि तरी मजा जीवनांतील;
मी अधर चुम्बिला थण्डगार तो पुढती
किति किती चुम्बनें घेइल— अन् देईल ?





این کوزه چو من عاشق زاری بودست



ایکاش که جای آرمیدن بودی
یا این ره دور را رسیدن بودی

کاش از پی صد هزار سال از دل خاک
چون سبزه امید بردمیدن بودی





English

Would but the Desert of the Fountain yield
One glimpse—if dimly, yet indeed reveal'd,
Toward which the fainting Traveller might spring,
As springs the trampled herbage of the field!

French

Pourquoi le Désert n'accorde-t-il une courte vision
— si indistincte qu'elle soit, mais révélée, —
de la Source, où se ranime le Voyageur mourant,
comme se redresse dans la prairie l'herbe foulée !

German

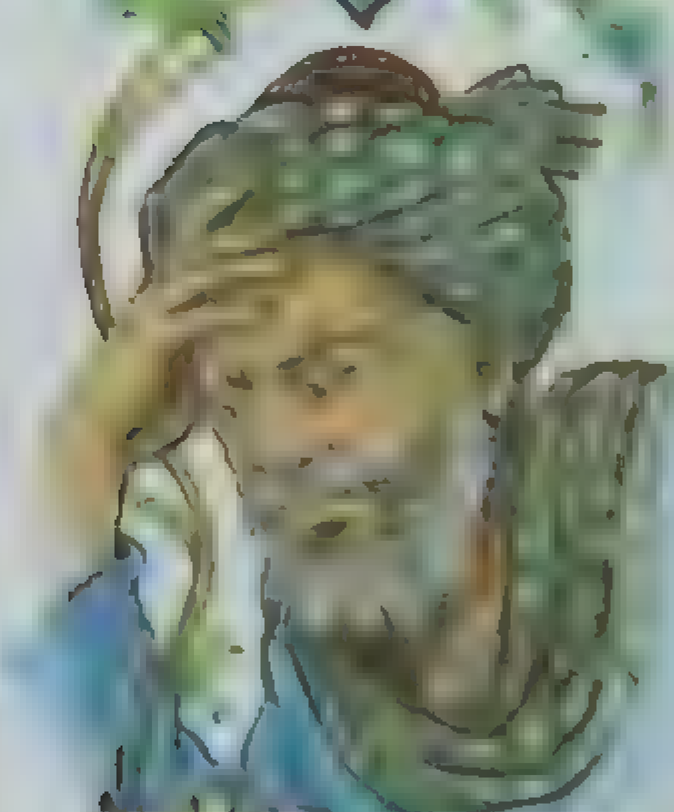
Oh, liess' uns Gott die rechte Strasse gehn
und uns zuletzt den Ort der Ruhe sehn!
Oh, könnten wir in hunderttausend Jahren
wie grünes Gras vom Boden auferstehn!

Italian

Oh fosse a noi dato trovare infine un asilo di pace!
Oh, questo lungo andare, avesse, in fondo, una Mèta!
Oh fosse, dopo cento e mill'anni, dal cuor della terra
Oh fosse a noi data speranza di sorgere a nuovo com'erba!

Spanish

¡Ah, si fuese posible vivir en el reposo!
¡Si existiera un final en esta larga ruta!
¡Si después de mil años le fuera dable al hombre
resurgir de la tierra igual que nace el césped!



Swedish

Ack, kände vi den väg, vi måste gå
för att en gång till vilans ängder nå!
Och väcktes vi om hundratusen sekler
till liv som gräs bland markens blom och strå!

Russian

Неужто для отдыха места мы здесь не найдем?
Иль вечно идти нескончаемым этим путем?
О, если б надеяться, что через тысячи лет
Из чрева земли мы опять, как трава, прорастем!

Armenian

Երանի թէ մի հանգստի վայր լինէր,
Կամ այս ճամբին վերջակէտ ու ծայր լինէր.
Երանի թէ հարիւր հազար տարուց յետ
Խոտի նման կանաչելու հոյս լինէր.

Persian

Ey Kâş ki cay-i âremiden budî,
Ya in reh-i dûrra residen budî;
Kâş ez pey-i sed hezar sâl ez dil-i hâk
Çün sebze-i ümid ber demiden budî.

Turkish

(Ah ne olurdu, rahat edilecek bir yer bulunsaydı! Yahut bu uzun yol bir tarafa çıksaydı! Ah ne olurdu keşke yüz bin sene sonra toprağın altından insanın yeşillikler gibi yeniden bitmesi umıdı bulunsaydı.)



Arabic

أَلَا لَيْتَ اللِّوَاءَ يَكُونُ أَوْ أَنْ يَكُونَ لَنَا انْتِهَاءٌ فِي الْمَسِيرِ

وَلَيْتَ لَنَا وَإِنْ سَلَفَتْ قُرُونٌ رَجَاءَ أَنْ سَنَنْبُتَ كَالزُّهُورِ

Turkish

ایکاش کہ ہوتی کہیں جائے آرام یا منزل دور پر پہنچتے ناکام

ای کاش دل خاک سے برسوں کے بعد سبزہ کی طرح اگنے کا ہوتا ہنگام

Urdu

دینجلمک ایچون، یرده اولیدی امکان، یاخود بو اوزون یولا اولیدی پایان.

گوی اوت کیمی کاش اولیدی چیقماق امیدی بوزبین سنه سوزرا، بو قاراتوپراقدان...



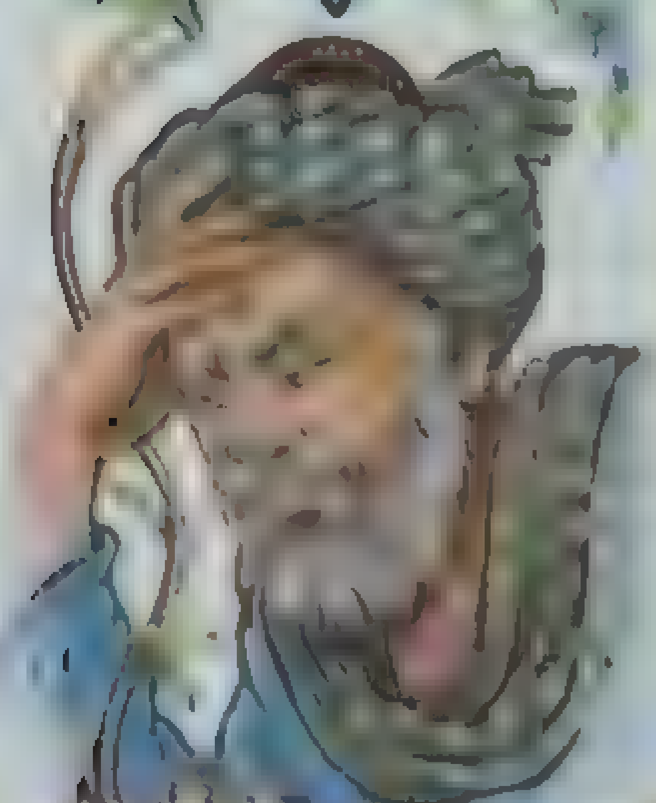
Turkish

ای کاش اولایدی بیرجه راحت مسکن

یا خود بو اوزون یولو بیتیرمك ممکن

یوزمین سنه سوگرا کاش اولایدی امّید

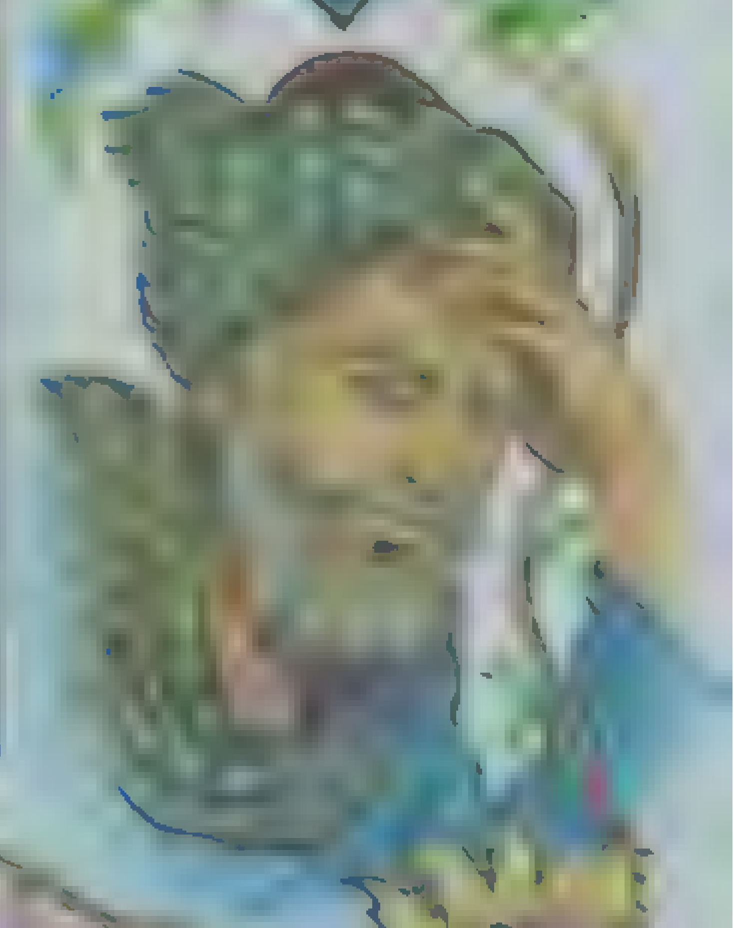
انسان گوگه ریدی یردن اوت تك یکیدن



Japanese

沙漠にありてほのかにも 一日なりとも
見たきは泉 見なば疲れし 旅人[illegible]ても
おどりかからむ そは 踏まれたる
野の草 はねて 起きぬる如く。



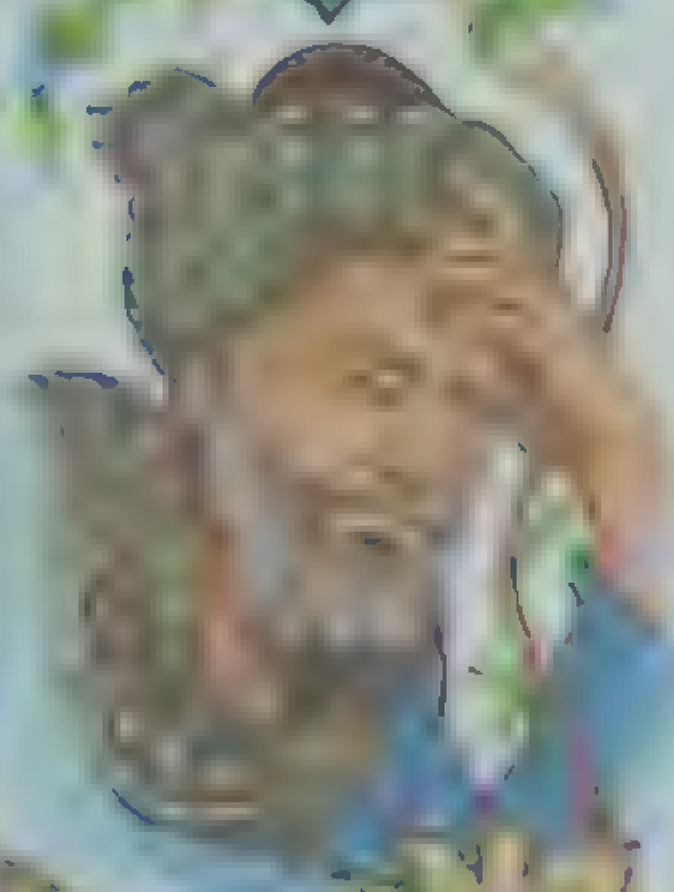




ای کاش که جای آرمیدن بودی

ترکیب پیاله‌ای که درهم پیوست
بشکستن آن روا نمی‌دارد مست
چندین سر و پای نازنین از سر و دست
به مهر که پیوست و به کین که شکست





English

Another said—"Why, ne'er a peevish Boy
Would break the Cup from which he drank in Joy:
Shall He that of His own free Fancy made
The Vessel, in an after-rage destroy!"

French

Un autre dit : « Jamais un Enfant maussade
ne briserait la Coupe où il but avec Joie ;
pourquoi faut-il que Celui, qui, de sa propre Fantaisie,
fit le Vase, le détruise en un retour de colère ! »

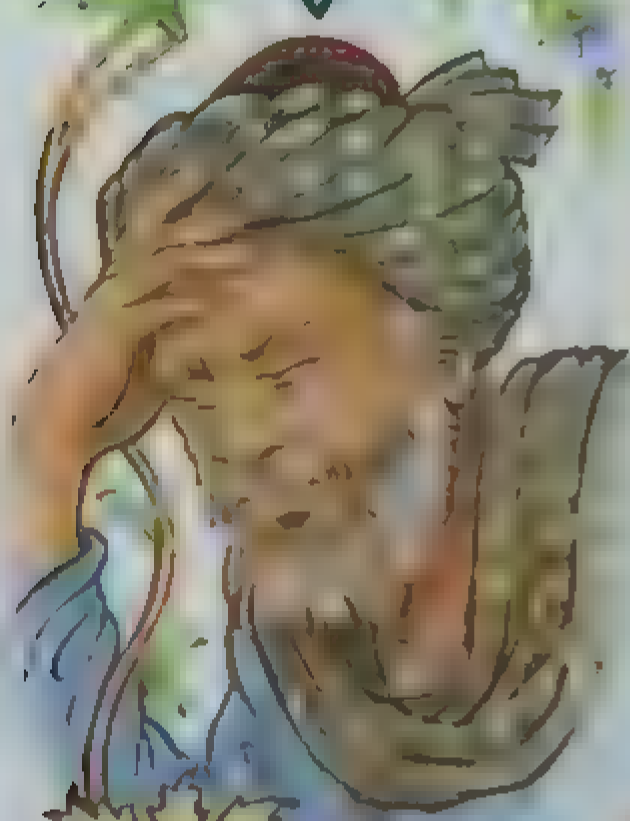


German

Da rief ein Andrer in den stillen Raum:
– Ein Kind zerbricht den eignen Becher kaum.
Soll er uns wieder denn in Stücke schlagen,
der uns erschuf in reinem Liebestraum?

Italian

Quell'elegante composto ch'Ei stesso plasmò a forma di coppa
Un ebbro non mai oserebbe di frantumarlo per sempre
Eppure tante teste e piedi gentili e mani armoniose
Per amor di Chi Iddio le ha composte, per odio di Chi le ha
spezzate?



Spanish

Ni el más beodo de los hombres osaría
destrozar una copa bien rebosante. ¡Cuántos
bellos rostros y cuerpos perfectos han quedado
¿por quién y para qué?---convertidos en polvo

Swedish

En annan då: "Vem låter krukan falla
och slås isär, om drycken smakar galla?
Knappt ens ett barn, hur mycket mindre då
den mästare, som format till oss alla!"

Russian

Ужели бы гончар им сделанный сосуд
Мог в раздражении разбить, презрев свой труд?
А сколько стройных ног, голов и рук прекрасных,
Любовно сделанных, в сердцах разбито тут!

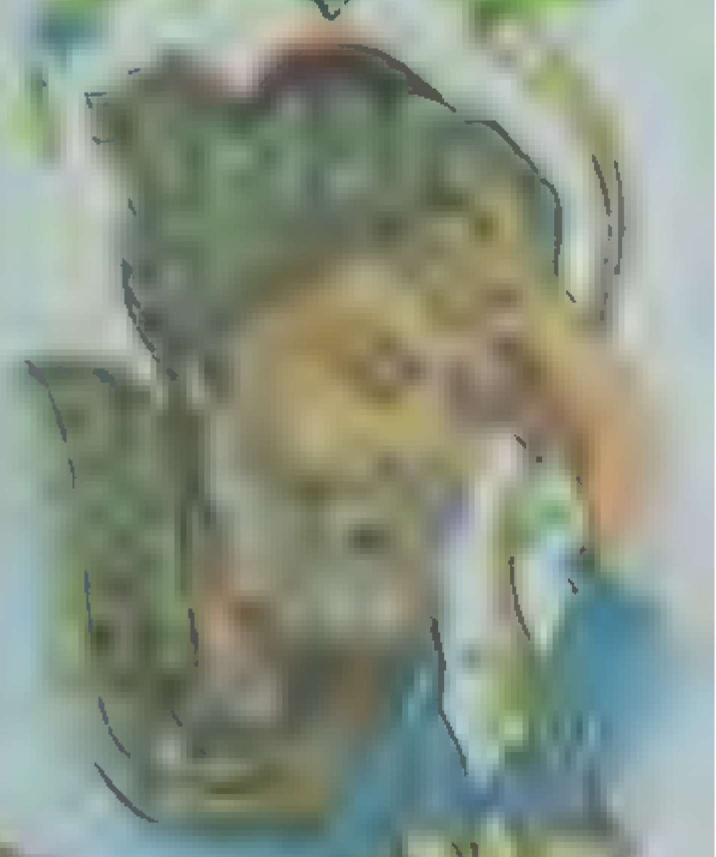
Armenian

Ես զննում էմ մի կոտրուած նախշուն բաժակ.—
Մտածում եմ՝ ներելի չէ այսպէս արարք.
Որքա՞ն չքնաղ ձեռք ու գլուխ սիրով կապուել
Եւ ո՞ւմ ոխով կոտրուել են այսպէս վայրագ.



Persian

Ecza-i piyalera ki derhem peyvest?
Işkesten-i u küca reva dared mest?
Çendin ser-ü saak-ı nazenin-ü kef-i dest,
Ezmihr ki peyvest-ü be kin-i ki şikest?



Turkish

(Bir kadehin parçaları birbirlerile birleştikten sonra hangi sarhoş onu kırmağa reva görür? Bunca cânân başlarile el ve ayakları kimin sevgisile birbirile kaynaştıktan sonra acaba kimin kin ve husumetile parçalanıp birbirlerinden ayrıldı? Meçhûl! Anlaşılmadı ki belli olsun.)

Arabic

هَلِ الجَامُ مَهمَا تَمَّ صُنعًا وَدِقَّةً   يَرى كَسرَهُ مَن كَانَ مُنتَشِيًا سُكرًا
فَفِيمَ بَرَى الخَلَّاقُ سَاقًا لَطِيفَةً   وَرَأسًا وَكَفًّا ثُمَّ يَكسِرُهَا كَسرًا

Urdu

اجزائے پیالہ جن میں مَے ہے پیوست   وہ ٹوٹنے سے پا نہیں سکتے ہیں شکست
بے کارگی یہ دردِ سری ہے تیری   اب مہر سے ہو وصل کہ کینے سے شکست

Turkish

برادیلہ پیالہ کہ اولا اینجہ، ایشان   قیرمازاو پیالہ‌نی بلہ سرخوش اولان
بیلسم بوقدر گوزل باشی، ال، ایاغی   کیمدر قایران عشقلہ کیمدر داغیدان؟



Turkish

بیر کاسه که ترکیب بولوب اولدو درست
قیماز اونو قیرسین بریسی اولسادا مست
بو قدر گوزل سینه ، توپوق ، باش، ال ، آیاق
نه ایچون بیله قابریلدی نیچون بولدوشکست؟



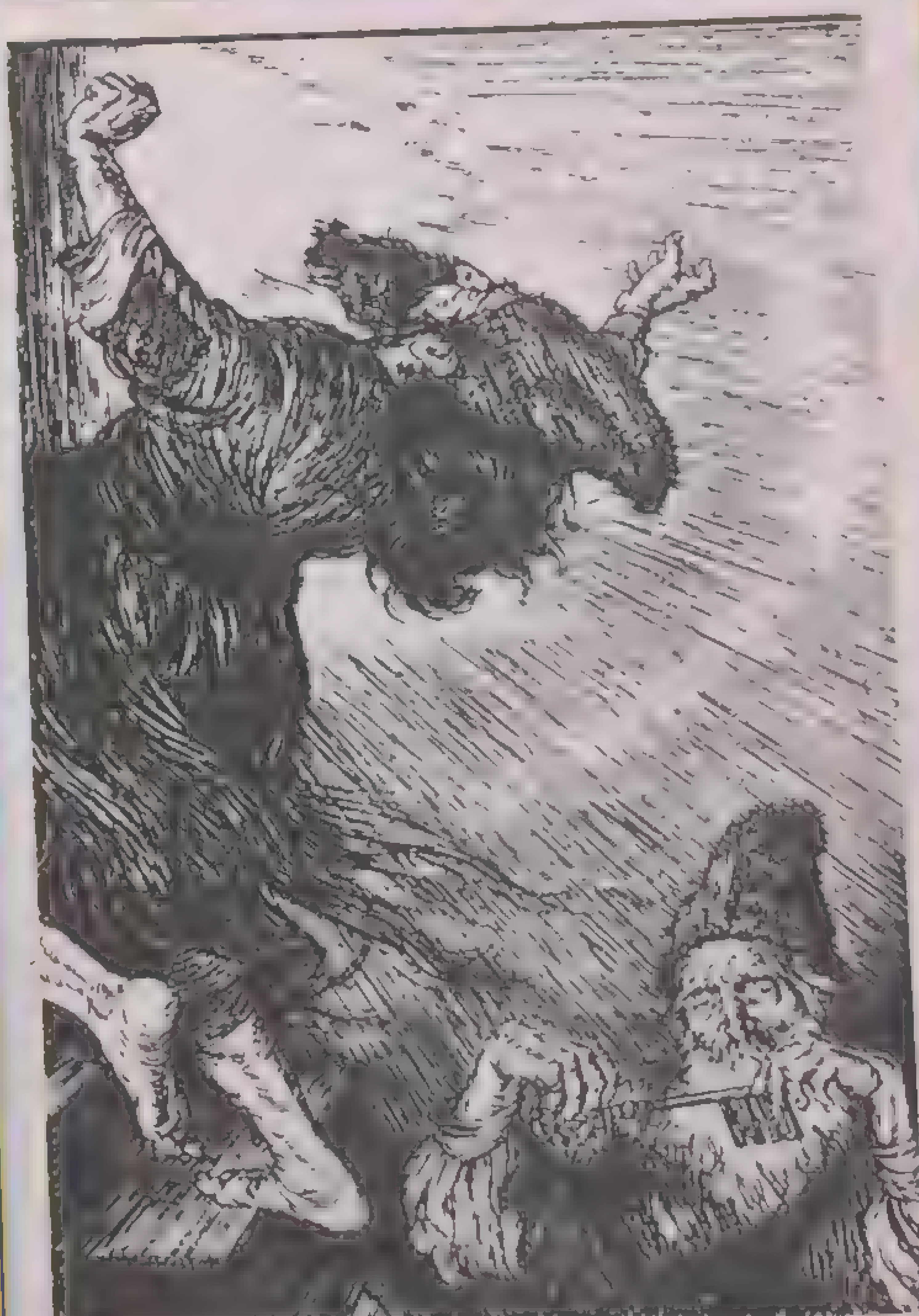
Japanese

又も次なる壺のいふ「如何に無頼の悪童とて
歓楽つくす美酒を　酌みし杯こぼつまじ
また御手づからその壺を　創りし神のその後に
怒りふくみて　こぼつこと　などてあるべき。」

Indian

तों वदे अन्य, “ का चषक पोर चिडखोर
फोडील ज्यांतुनी पिई मजेनें थोर ?
जो प्रीतिकौतुकें शुद्ध पात्र हें घडवी
तो फोडिल का तें मागुन कोपें घोर ?”





ترکیب پیاله ای که درهم پیوست



این چرخ و فلک که ما در او حیرانیم
فانوس خیال از و مثالی دانیم
خورشید چراغدان و عالم فانوس
ما چون صوریم کاندر و حیرانیم





English

We are no other than a moving row
Of visionary Shapes that come and go
Round with this Sun-illumined Lantern held
In Midnight by the Master of the Show;

French

Nous ne sommes rien d'autre qu'une procession
mouvante de Formes imaginaires, qui vont et viennent
autour de cette Lanterne illuminée de Soleil,
que tient au milieu de la Nuit le Maître du Spectacle.



German

Oben und Unten, Innen, Aussen, sieh!
ist nur ein Zauberbild der Phantasie!
Wie eine Kerze steht darin die Sonne,
als Schattenbilder schweben wir um sie.

Italian

Questa gran volta del cielo sotto la quale stupiti viviamo
È come una lanterna, magica d'illusione:
Il Lume dentro n'è il Sole, e la lanterna è il Mondo;
E noi come forme fuggenti, sbigottiti, passiamo.



Spanish

Igual que una linterna mágica es esta Rueda
en torno de la cual vamos todos girando:
la lámpara es el sol, el mundo la pantalla,
nosotros las imágenes que pasan y se esfuman.

Swedish

Ett skuggspel här sitt dumma gyckel för,
kring solens lykta det sig rastlöst rör.
Du sprattlar bara lydigt, skuggspelsdocka,
tills du går sönder och läggs — utanför.

Russian

Тщетно тужить – бесполезная затея
Ибо этот небосвод сеял и жал тысячи
подобных нам
Наполни кубок вином, вложи скорей в мою руку.
Чтобы я выпил с мыслью: случилось все,
что должно было случиться

Armenian

Տիեզերքը մեզ զարմանք է պատճառում —
Նա մոգական լապտերի է նմանում.
Արևը ճրագ է, աշխարհը՝ լապտեր,
Իսկ մենք ապրած նկարներ ենք նրանում.

Persian

In çarh-ı Felek ki ma der û gerdanim
Fanus-i hayal ez û miseli danim.
Hurşid çerağdan-û âlem fanûs,
Ma çün suverim Kenderû hayranim.

Turkish

(Bizi, içinde fırıl fırıl döndüren bu feleği ben bir sihirbaz fenerine benzetiyor ve bunu öyle biliyorum. Güneş onun lâmbasıdır ve Âlem de bir fanustur. Biz bunun içinde birer şekil, suret ve temsiliz. Aynı zamanda da hayretler içindeyiz.)





Arabic

هذا الفضاء الذي فيه نسير حكى   فانوس سحر خيالنا لدى النظر
مصباحه الشمس والفانوس عالمنا   ونحن نبدو حيارى فيه كالصور

Urdu



یہ چرخ فلک جس میں ہیں ہم چکراتے   فانوس خیال کو ہے نسبت اس سے
خورشید چراغداں ہے عالم فانوس   تصویروں کی طرح ہم اچٹے ہیں پھرتے

Turkish

اوستونده بزی فیریل فیریل گزدیره‌رك   فانوس خیالا بنزه ینده ر بو فلك!
گون شعله چکن چراغ در اونده، بزلر: جلوه اندریك فانوسده بر صورتك!

Turkish



بو چرخ فلك كه اوندا بيز فيرلانيريز
فانوس خيال كيمى بيرشى سانيگز
خورشيدى چراغ ، عالمى فانوس بيل
بيزاوندا اولان صور كيمى حيرانيز

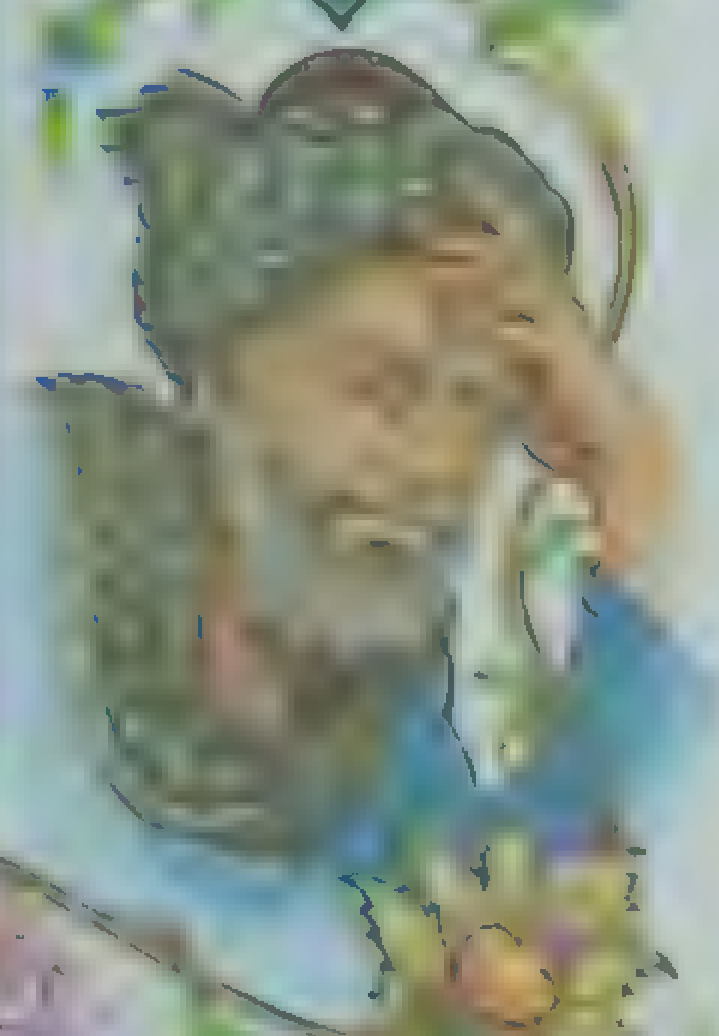
Japanese

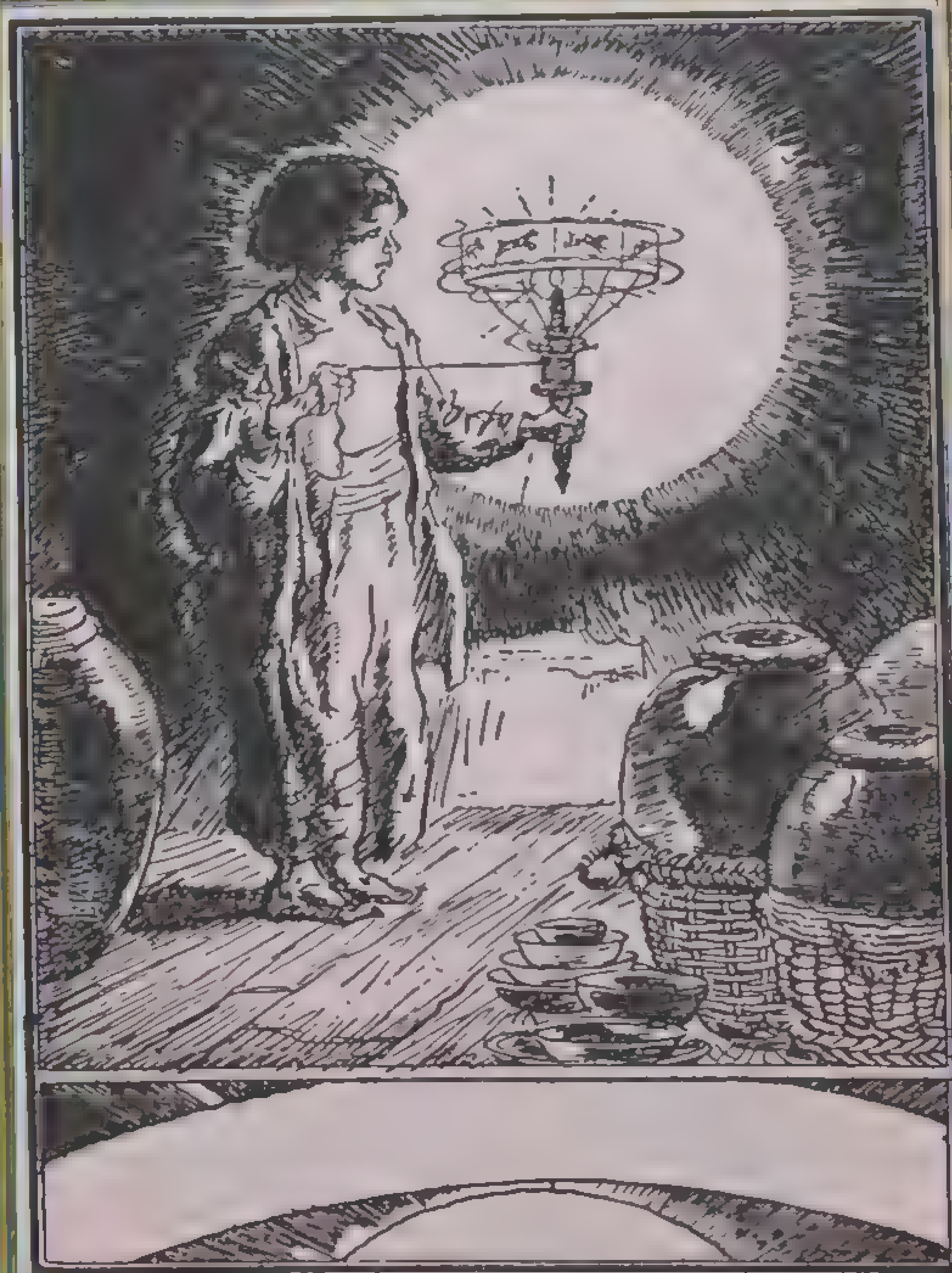
時は今　真夜中なれや見物師　そが手の灯り
「太陽」に照らし出されてゆきめぐる　摩訶不可思議の
シルベット　嗟　そはわれら　人間の
あはれ　うごめく　列にこそ。

Italian

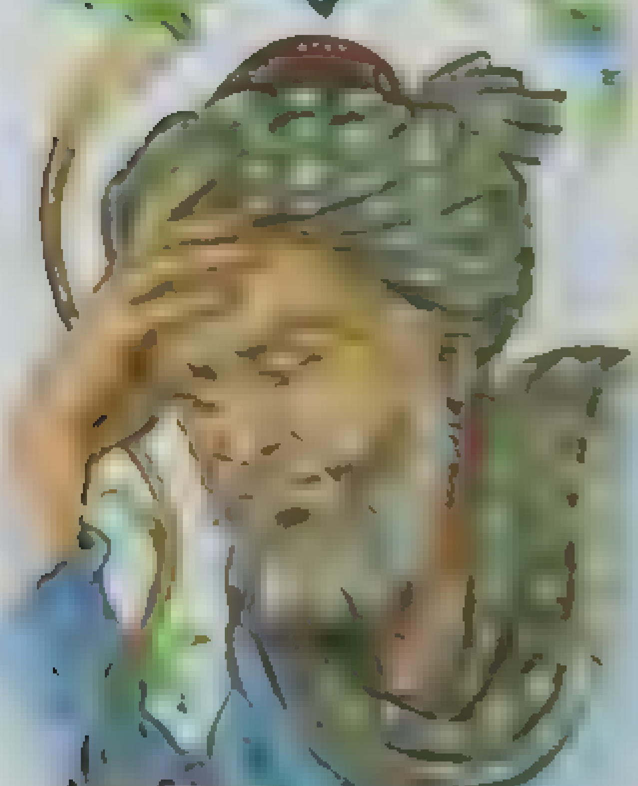
बघ आतुन, बाहेरुन, भवती, वर, खालीं
हा निवळ तमाशा सारा मायाजालीं !
अन् आपण छायाऽऽकृति ज्या येती जाती
आकाशादिव्यामधि रविज्योतिभवताली.











این چرخ و فلک که ما در او حیرانیم

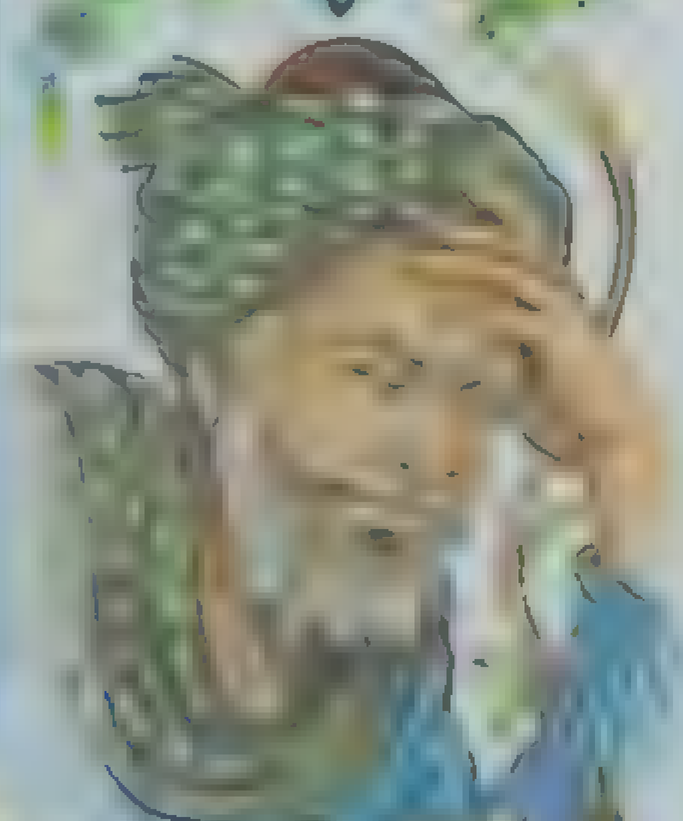
توبه مکن از می که ست می باشد

صد توبه به باد دادنت در پی باشد

گل جامه دران و بلبلان نالان

در وقت چنین توبه روا کی باشد





English

Indeed, indeed, Repentance oft before
I swore—but was I sober when I swore?
And then and then came Spring, and Rose-in-hand
My thread-bare penitence apieces tore.

French

En vérité, en vérité, j'ai souvent juré de me Repentir,
mais étais-je Sobre lorsque je jurai ?
Et puis, et puis vint le Printemps, et, la Rose à la main,
Je mis en pièces mon Repentir usé.

German

Wahrhaftig, Reue schwor ich oft zuvor,
doch war ich nüchtern wenn ich also schwor!
Denn wenn der Frühling seine Rosen schwang.
so brach die Reue mir wie dünnes Rohr.

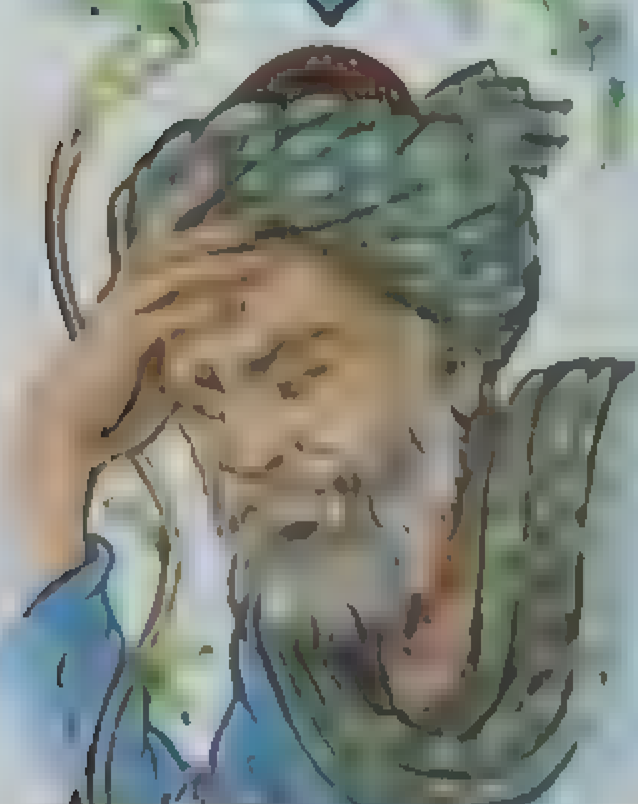


Italian

Mi leverò, e al Vino correrò, deciso e leggero,
E la guancia mia colorerò del colore del mosto.
A questa sciocca Ragione sferrerò sulla faccia
Un pugno di Vino, che l'addormenti alfine a lungo sonno.

Spanish

No renuncies al vino mientras sea posible.
, Cuántas lamentaciones seguirían'La rosa
entreabre su ropaje y canta alegre el pájaro.
¿ Crees este momento propicio a la renuncia?



Swedish

Jag ofta lovat bättring, det är sant,
fast om fullt nykter, är mig ej bekant.
Jag sack och aska tog — men strax med rosor
och vinlov smyckade mig våren grant.

Russian

Ах, сколько, сколько раз, вставая ото сна,
Я обещал, что впредь не буду пить вина.
Но нынче, господи, я не даю зарока:
Могу ли я не пить, когда пришла весна?

Armenian

Ես ամեն օր միտք եմ անում՝ «Այս գիշեր էլ չեմ խմի—
Հրաժարեմ կասեմ թասին—կը թողնեմ, էլ չեմ խմի»...
Բայց հիմա որ վարդը բացվեց, Տէր իմ հիմա, ներիր ինձ—
Այս օրերում պիտի ասեմ՝ հրաժարեմ ի «չեմ խմի»։

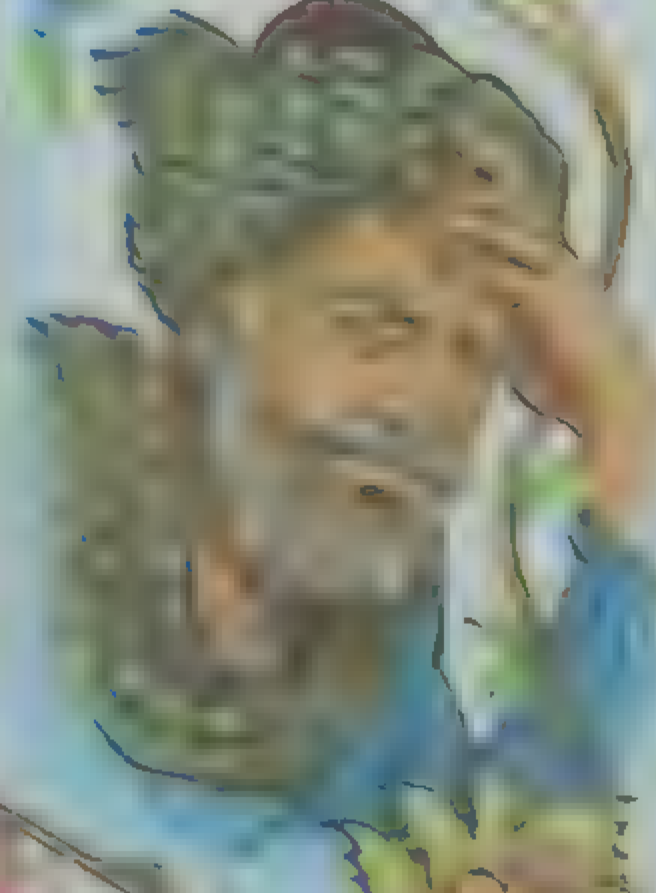
Persian

Tevbe mekün ez mey eğeret mi båşed,
Sad tevbe-i nådimâne der peybâşed;
Gül câme derân-ü bülbülan ma'ra zenan,
Der vakt-i çinin tevbe reva key båşed?

Turkish

(Şayet sende şarap varsa sakın tevbe etme. Çünkü tevbe edersen sonra pişman olur ve bir daha tevbe etmemeğe yüz kere tevbe edersin. Gülün, bülbülün de feryad ettiği böyle bir zamanda tevbe etmek reva mıdır hıç?)





Arabic

لا تَتُبْ قَطُّ عَنِ الرّاحِ نَكَمْ — تَوْبَةٍ مِنْها يَتُوبُ التّائِبُ
قَدْ شَدَا البُلْبُلُ وَالوَرْدُ زَهَا — أَإِذَا الوَقْتِ يَتُوبُ الشّارِبُ؟

Urdu

توبہ کی ضرورت جو صراحی ہو بھری؟ — سو تائب عصر جان دے دیں تو بھی!
گل پھول کھلے ہوں اور چہکتے بلبل — توبہ بھلا اس وقت میں یہ خوب کہی؟

Turkish

می ایچمکی توبه اتمه ، می واردر اگر ، — بو توبه سنا چوخلی ندامت گتیره ر ،
گللر آچیلیب بلبل اوخور گوی نشه ده ، — عاقل بیر بو زماندا می توبه ائده ر ؟

Turkish

توبه ایلمه اگر شرابین وارسا
یوز توبه ایدرسن سورا بویا پدیغیگا
آچمیش یاقاسین گل ، دخی بلبللر اوتور
بیر بویله گوزل زماندا توبه نه روا ؟





Japanese

げにこそ、悔いを幾たび　われは誓ひし　さはあれど
われの心の確かなる折しもありせし　誓ひかは
その折節に　噫　春は廻り来りて　薔薇を手に
わがすり切れし悔恨の　衣を千々にひき裂きぬ。

Indian

अनुतापें कितिदा सुधारणेची आण
मी घेइं — परि तदा होतें का मज भान ?
ये तोंच गुलाबासह मागून वसन्त
अन् फाडी वैराग्याचें वस्त्र पुराण.







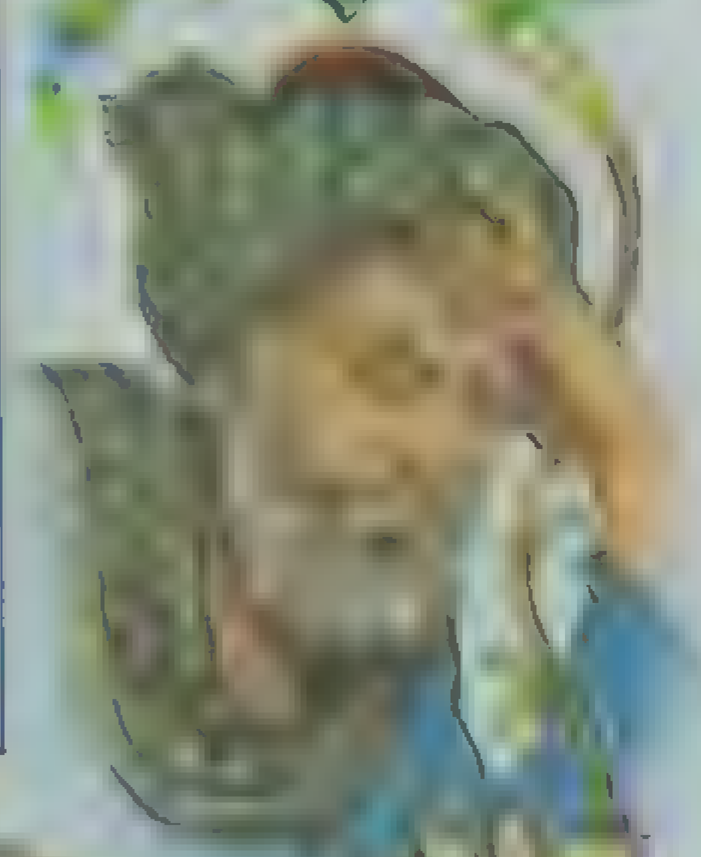




توبه مکن از می اگرت می باشد

جامیست که عقل آفرین می‌زندش
صد بوسه ز مهر بر جبین می‌زندش
این کوزه‌گر دهر چنین جام لطیف
می‌سازد و باز بر زمین می‌زندش









English

Said one among them—"Surely not in vain,
My substance from the common Earth was ta'en,
That He who subtly wrought me into Shape
Should stamp me back to shapeless Earth again?"

French

Un des vases dit: « N'est-ce pas en vain
que ma Substance fut empruntée à la Terre commune,
puisque Celui qui, subtilement, me donna une Forme,
bientôt me rejettera de nouveau à la Terre informe? »

German

Ein Andrer meinte dann:— Umsonst zog nicht
der Schöpfer aus der Erde mich ans Licht,
wenn er nur, der mir Sein und Form gegeben,
zu Staub und Scherben wieder mich zerbricht.

Italian

V'è una Coppa , che la Mente grida perfetta
E cento baci d'amore le dà sulla fronte.
E questo Vasaio del Tempo, tal coppa gentile
La forma e poi, crudele, a terra di nuovo la spezza.'

Spanish

Es una copa de arte. La Razón la admira
y cién veces su frente besa con amor. Mas un día
el Tiempo, loco alfarero toma esta copa fina
que antano hizo y se divierte en destrozarla.

Swedish

En kruka sade: "Säkert ej förgäves
en formlös lerklump upp ur jorden häves
och formas skönt som jag – att sönderslås
av mästarns hand, blott av en nyck så kräves!"

Russian

Чудо-чаша. Бессмертный мой дух восхваляет ее
И стократно в чело умиленно лобзает ее.
Почему же художник-гончар эту дивную чашу,
Не успев изваять, сам потом разбивает ее?

Armenian

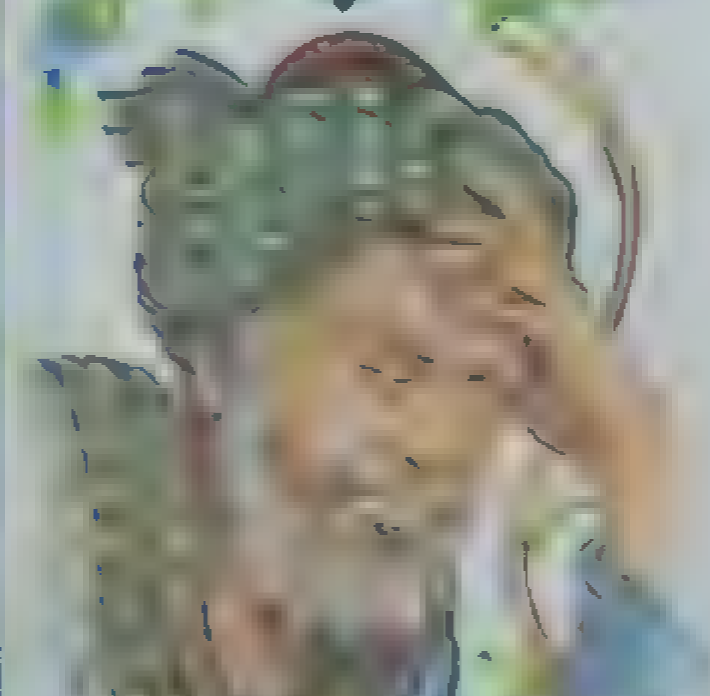
Տե՛ս, այս թասը հիացմունք է պատճառում,—
Մտքով Երան բիւր համբոյր ենք պարգևում.
Եւ ահա, տե՛ս, տիեզերքի Բրուտը
Թասը կերտում, յետոյ խփում է փշրում.

Persian

Câmist ki akl aferin mizendeş,
Sad bûse zi mihr ber cebin mezendeş;
Vin kuzeger-i dehr çinin câm-ı lâtif
Misazed-ü bâz ber zemin mizendeş.

Turkish

(Bu öyle bir bardaktır ki akıl ona bravo dıyor ve onun alnına sevgi öpücükleri konduruyor. Çömlekci ise aklın beğendiği ve sevgi bûseleri kondurduğu bu zârif kadehi yapıyor ve sonra da onu yerden yere vuruyor. Ne iştir bu?)





Arabic

وَجَامٍ يَرُوقُ الْعَقْلَ لُطْفًا وَرِقَّةً — وَيَهْفُو عَلَيْهِ الْقَلْبُ مِنْ شِدَّةِ الْحُبِّ
تَفَنَّنَ خَزَّافُ الْوُجُودِ بِصُنْعِهِ — وَيَكْسِرُهُ مِنْ بَعْدِ ذَالِكَ عَلَى التُّرْبِ

Urdu

اک جام وہ عقل آفریں ہیستا ہے — سو بوسے جبیں پہ پیار سے دیتا ہے
اک کوزہ گر دہر ہے اتنا سفاک — سو جام بنا کے پھر پٹک دیتا ہے

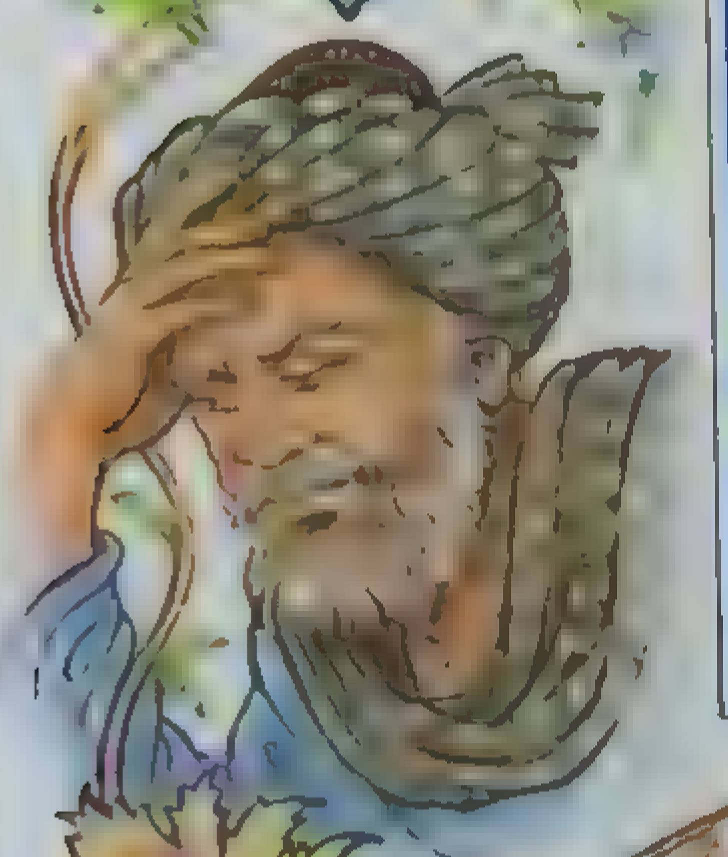
Turkish

بر ایلدہ قدح کہ عقل او نو آلقیشلار، — آلسندادرین محبتین ایزلری وار،
بیلمم نہ ایچون قدح دوزلدن، یی دن — او ظرفی یرہ سالیب، داشی اوستو دہ قیرار!

Turkish

بیر کاسه دی بو که عقل او نو آلقیشلار
یوز بوسه او نون سوینجله آلنیندان آلار
چو ملکچی فلك بویله گوزل بر کاسه
الدن چیقاروب سو گرا او نو داشه چالار .





Japanese

壺のひとつぞ語るらく「空しからじよ唯並みの
土よりとられ　こねられて　形造られ　かくなりし
されど再びこの姿　こぼたれ踏まれ　くだかれて
空しかりける原来の　土塊にしも戻るとは。」

Indian

तों वदे अन्य, “ मदूद्रव्य खरोखर आधी
मृत्तिकेपासुनी वृथा न तो सम्पादी

की कुशलपणें हें रूप दिल्यावर अैसें
वनवात्री त्याची तुडवुन माती साधी. ”



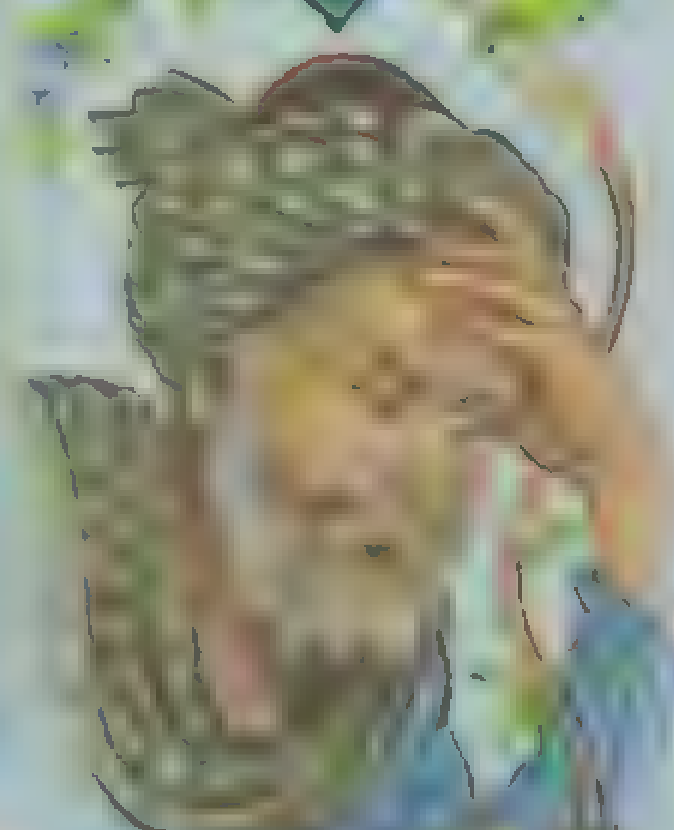






جامی است که عقل آفرین میزندش

چون عمر بسر رسد چه بغداد و چه بلخ
پیمانه که پر شود چه شیرین و چه تلخ
می نوش که بعد از من و تو ماه بسی
از سلخ بغره آید از غره بسلخ



English

Whether at Naishápúr or Babylon,
Whether the Cup with sweet or bitter run,
The Wine of Life keeps oozing drop by drop,
The Leaves of Life keep falling one by one.

French

Soit à Naishapur, soit à Babylone,
que la Coupe verse la douceur ou l'amertume,
le Vin de la Vie ne cesse de s'écouler goutte à goutte,
les Feuilles de la Vie de tomber une à une.



German

Lust oder Leid! Der Tod ist sicher nur,
ob du in Belk nun oder Nischapur.
Schenk ein! Es geht der Mond, wenn wir verschwunden,
noch lange, lange, seine ew'ge Spur.

Italian

Poiché finisce la vita, che senso m'ha dolce, che amaro?
E poi che ricolma è la coppa, che m'è Baghdâd, che m'è Balkh?
Bevi, ché dopo di noi molte piú volte la Luna
Passerà dal primo all'ultimo quarto, dall'ultimo al primo.



Spanish

El tiempo, inexorable, va fluyendo. ¿Qué ha sido de Bagdad y de Balk? Un leve roce puede matar la rosa. Bebe, y al mirar las estrellas medita en las culturas que se tragó el desierto.

Swedish

Lust eller kval! Blott döden visst du får
om den i Shiraz eller Belk dig når.
Och månen foljer, sedan vi försvunnit
ännu en evighet sitt gamla spår.

Russian

Коль жизнь прошла, не все ль равно — сладка ль, горька ль она?
Что Балх и Нишапур тогда пред чашею вина?
Пей, друг! Ведь будут после нас сменяться много р...
Ущербный серп и новый серп, и полная луна.

Armenian

Կեանքն անց է կենում,—մեզնից չի կախուած քաղցր է նա, թէ՝ դառն
Եւ որտե՞ղ,—Բալխո՞ւմ, կամ թէ Բաղդադում,—կանցնի նա դադար.
Գինի խմիր դու, մեզանից յետոյ որքա՜ն ամիսներ,
Անվերջ պիտ նորից լրանայ, մաշի լուսինը պայծառ.

Persian

Çün migüzered ömr çi şirin-ü çi telh,
Peymane çü pür şeved çi Bağdad çi Belh.
Mey nûş ki ba'ad ezmen-ü tü mâh besi
Ezselh be gurre âyed-ü ez gurre be selh.

Turkish

(Ömür geçiyor, ister tatlı geçsin ister acı, sen ömrun geçtiğine bak, ona hayıflan. Kadeh doldu mu yani vakit geldi ve azrail meydana çıktı mı ister Bagdatta ol ister Belhte. Sen şarabı içmeğe bak. Çünkü benden ve senden sonra gökteki bu ay ve takvimdeki bu ay'ın ilk günü ile son günü çok gelip geçer ve gider)





Arabic

إذا العمر يمضي فليزق لي أو بنو :   وسيان إن أهلك ببغداد أو بلخ
فثم وأحسها فالشهر كم بعد سلخه   إلى غرة يمضي ومنها إلى سلخ

Urdu

جب عمر گذرنی ہے تو کیا شیریں تلخ؟   پیمانہ جہاں بھرنا ہو بغداد کہ بلخ ؟
پی عیش منا کہ بعد میرے تیرے   یہ چاند بہت چمکیگا تو غرے سے سلخ:

Turkish

ایسترآجی، یاد آتلی حیاتین گیچہ جک،   باغدادلی دا، بلخ لی بوی دن ایچہ جک:
سعو یاشا، بردوشون کہ بزدن سورا آی؛   مغربہ دوغوب، سوزادا شرقہ کوچہ جک:

Turkish

چون عمر کیچوب کیدیر ... یا شیرین یا تلخ
تولمك كه وار اورتادا یا بغداد یا بلخ
می ایچ بیز تولندن سورا چوق وقت بو آی
گاه حالت غرّه یی بولور گهی حالت سلخ.



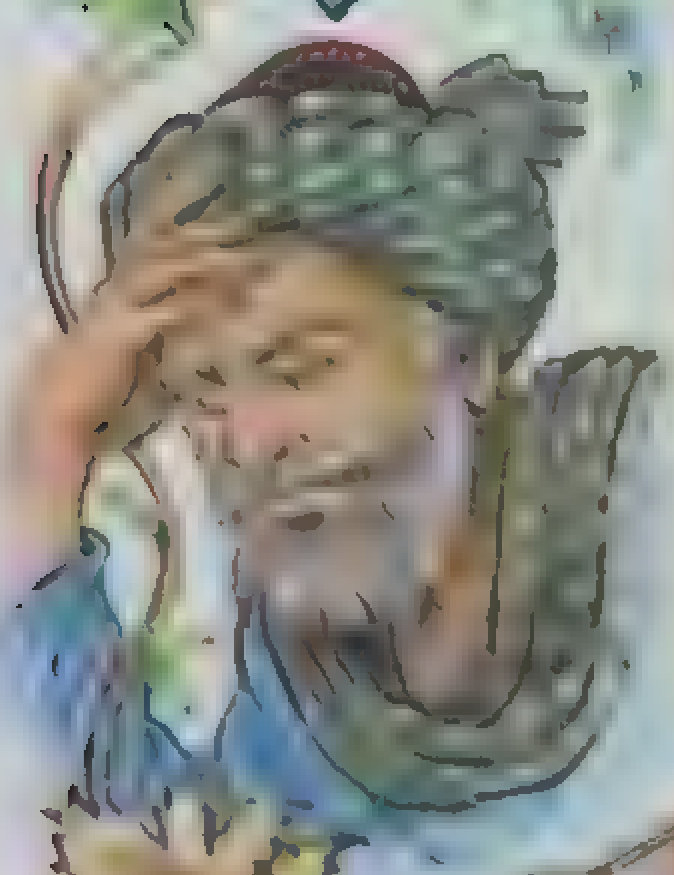
Japanese

バビロンか　ナイシャプールか　われ問はじ
杯はいづれ　甘かれ　苦(にが)かれど
「定命(じゃうみゃう)」の　酒は　ひまなく　したたりて
「生命」の葉　ほろりほろりと　散りやまず。





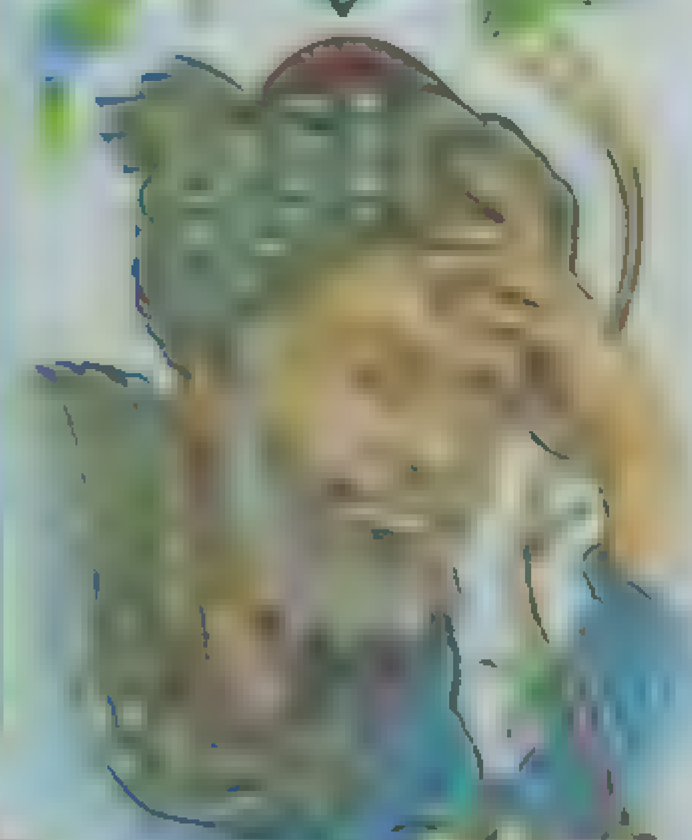




چون عمر بسر رسد چه بغداد و چه بلخ

چون عهد ازل بود مرا استا کرد
بنشست و درس عشق املا کرد

وانگاه فتد ز ضد زده قالب ما را
مفتاح در خزینهٔ معنی را





English

The Vine had struck a fibre: which a bout
If clings my being—let the Dervish flout;
Of my Base metal may be filed a Key.
That shall unlock the Door he howls without.

French

Que la Vigne agrippa mon Être : et si
je m'y suis attaché, que le Derviche raille, s'il veut !
De mon Vil métal peut être sera limée une Clef
qui ouvrira la Porte devant laquelle il se lamente.

German

So wie ich bin schuf mich dein Wille frei,
bald hundert Jahre stehst du mir nun bei.
Nach aberhundert Jahren möcht' ich wissen,
ob Sünde stärker oder Gnade sei.

Italian

Se da fortunosa Radice t'è nato virgulto d'Eterno,
Se della Vita la veste s'adatta perfetta al tuo corpo,
Bada, alla tenda del corpo (riparo rapido d'ombra)
Bada, non appoggiarti, ché lenti ha i paletti e le corde.

Spanish

Broto le vid, y mi alma de su esencia fué ungida;
y aunque ria el Derviche, de mi mi metal plebeyo
puedo forjar la llave para darle subida,
cuanda aulle a la puerta su alma despavorida.



Spanish

Ett hårfint steg kanhända för dig ner
från sant till lögn, en bokstav kanske ger
dig nyckeln till den dolda skattens kammar,
där skattens Herre själv du kanske ser.

Russian

О сердце! Собери все, [что] необходимо в
[этом] мире,
Укрась на лужайке сад [своего] наслаждения,
А потом на эту лужайку, словно роса,
Садись ночью, а вставай [только] утром.

Armenian

Երբ բարեՆորհ արարիչն Աստւած ինձ ստրաղրեց,
Առաջին օրն իսկ, սիրոյ խորհուրդը ինձ թելադրեց.
Ապա իմ սրտի մնացուկների կտորտանքներից
Բանականութեան գանձերի դռան բանալին կերտեց.





Arabic

مِن جُودِ الإلَهِ فَاضَ بَيَانِي وَبِدَرْسِ الغَرَامِ قِدْمًا حَبَانِي

وَلَقَدْ صَاغَ مِنْ فُرَاضَةِ قَلْبِي بَعْدَ هَذَا مِفْتَاحَ كَنْزِ المَعَانِي

Urdu

تھا عشق ازل ہی سے نصیبوں میں مرے یہ درس رٹایا مجھے املا کر کے

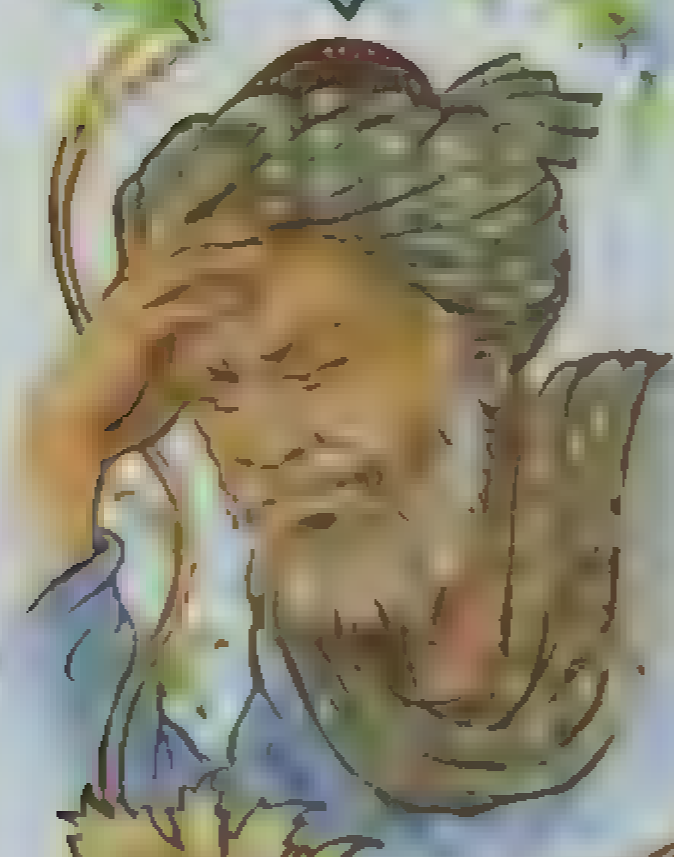
پھر میرے زرِ قلب کے جھوٹے سکے کنجی بنے معنی کے خزانے کیلئے

Turkish

اول دم کہ منی جود ازل بوکسلتدی، ایلکنا ونجہ منہ سوگی سوزون اوگرتدی

ان سوزڭ اوکولمو موم بوتون ذرہ لرن، گنجینۂ معنایا او مفتاح اندی





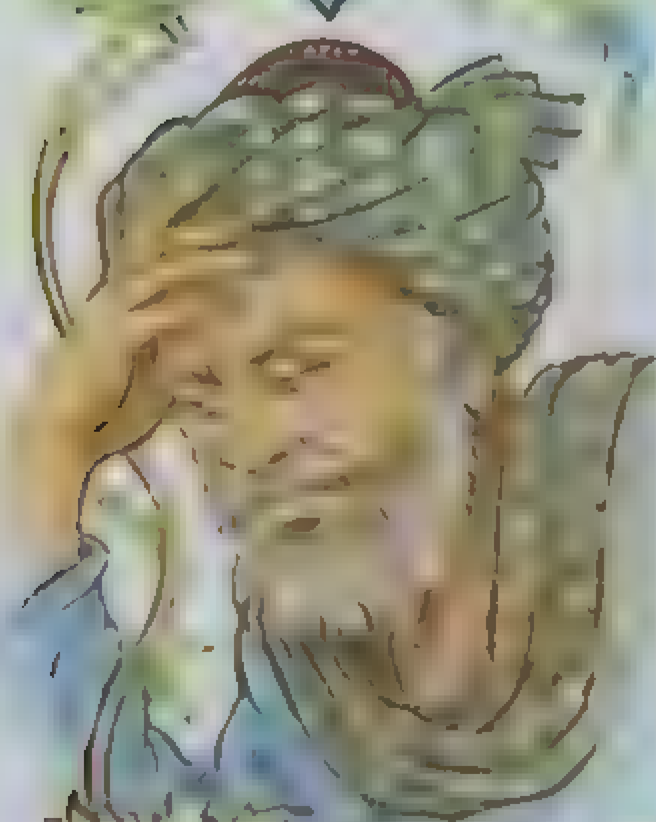
Japanese

ぶどうの樹　既に根付きて生ひにけり　その根にし
わが身からめる様を見て　托鉢僧の嘲笑ふ
ままよ意にせじ　粗悪なる　金属もて作せる
鍵を以て　も鉢僧の外面にて・叫ぶその扉を開けばやな。

Indian

वघ रुजलें द्राक्षा-मूळ. अजुन जीवास
तें बिलगे—सूफी करो सुखें उपहास !
कधि घडितिल चावी याच हीन धातूची,
उघडील दार ती, रडेल तोच निराश.







چون جود ازل بود مرا انشا کرد

چون در گذرم به باده شویید مرا
تلقین ز شراب ناب گویید مرا

خواهید به روز حشر یابید مرا
از خاک در میکده جویید مرا







English

Ah, with the Grape my fading Life provide,
And wash my Body whence the Life has died,
And lay me, shrouded in the living Leaf,
By some not unfrequented Garden-side.

French

Ah ! entretiens avec le Raisin ma Vie qui s'évanouit ;
et lave de Vin mon Corps dont la Vie est morte ;
puis enterre-moi dans un Linceul vivant de feuilles
au bord de quelque Jardin fréquenté.

German

Gib Wein dem Leben, das verlodern will,
und wasch mit Wein den Leib, der modern will.
Gib mir ein Leichentuch aus Rebenblättern,
begrab mich dann in einem Garten still

Italian

Vieni, o Idolo , e porta, pel nostro cuore
(Sciogli con la bellezza tua il nostro difficil problema)
Porta un'anfora di vino, che ne brindiamo insieme
Prima ch'anfore facciano della nostra argilla nera.





Spanish

Quiero que, cuando muera, con vino se me lave
y que se rece en nombre del amor y la copa.
El que el Día del Juicio desee dar conmigo,
en el umbral de una taberna ha de encontrarme.

Swedish

Var droppe vin, vi jorden ge att dricka,
sig söker väg längs en förborgad spricka
att något länge, länge se'n begravet
och multnat hjärtas ångest vederkvicka.

Russian

Чтоб обмыть мое тело, вина принесите,
Изголовье могилы вином оросите.
Захотите найти меня в день воскресенья, —
Труп мой в прахе питейного дома ищите.

Armenian

Երբ ես մեռնեմ, ինձ գինիով լվացէք,
Թաղման կարգը դուք գինիով կատարէք.
Թէ ուզում էք օրն յարութեան ինձ գտնել,
Գինետան մէջ—նրա ճողում որոնէք.



Persian

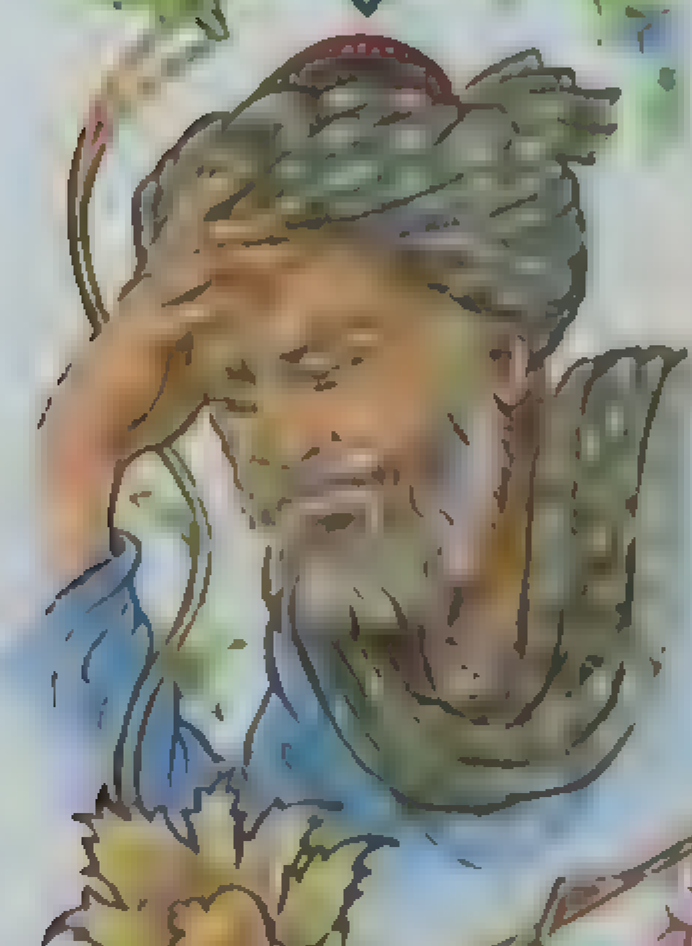
Çün mürde şevem be bâde şuyid merâ,
Telkin zi şerab-ü câm gûyid merâ;
Hahid be rûz-i haşr cûyid merâ,
Ez hák-i der-i meygede bûyid merâ.



Turkish

(Öldüğümde beni şarabla yıkayınız. Bana telkın verdiğiniz vakit şarapla kadehten bahs ediniz. Kıyamet günü beni arayıp bulmak isterseniz benim kokumu, meyhane kapısının toprağından alınız.)





Arabic

عَلِّلُونِي بِالرَّاحِ بَعْدَ الْمَنُونِ   وَاذْكُرُوهَا وَالْكَأْسَ فِي تَلْقِينِي
وَلَدَى الْحَشْرِ إِنْ أَرَدْتُمْ لِقَائِي   مِنْ ثَرَى بَابِ حَانَةٍ فَاطْلُبُونِي

Urdu

مرجاؤں جو میں شراب سے نہلانا   تلقین شراب و جام سے پڑھوانا
کرنی ہو جو محشر میں زیارت میری   خاک در میکدہ میں مجھ کو پانا

Turkish

اولسم یویونوز قیزیل شراب ایله بنی   تلقین ایله ین می و صراحی سخنی
آختارسانیز حشرده بنی ، میخانه نین   توپراقلارین ایله ین ، تاپارسیزایته نی

Turkish

وقتیکه من ئولدوم منی می له یویو گز
تلقینیمی ده شرابیله اوقویو گز !
گر ایسته سه گز حشرده بولماق منی سیز
میخانه لرین طوپراغینی قوقلا یگز!

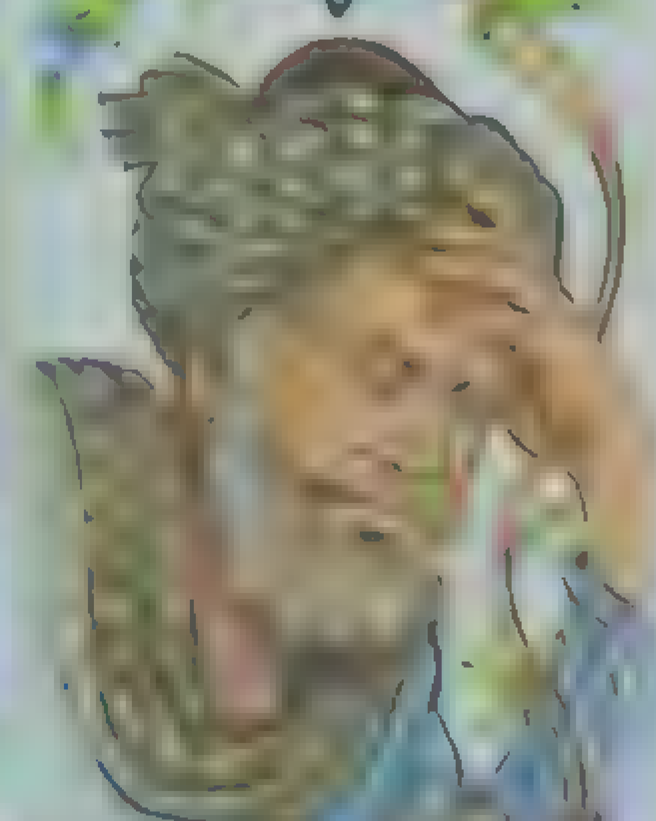
Japanese

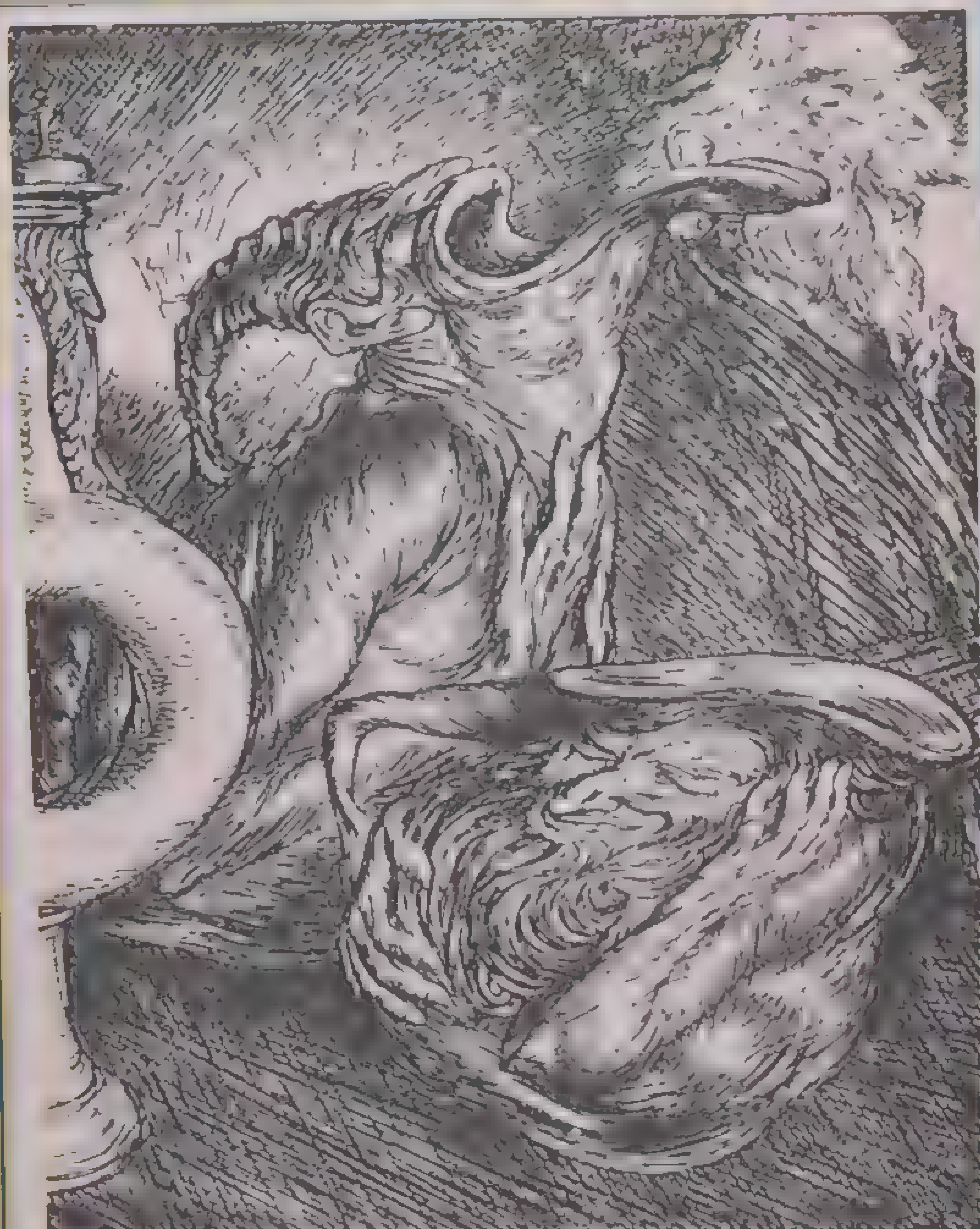
嗟　供へてよ熄えゆかむ　われの生命に葡萄の
美酒　さて此の身果てなば亡骸そが液に
ぬぐひ浄めて緑葉の葡萄に包み葬れかし
人繁く　通ふみ苑のほとりべに。



Indian

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]





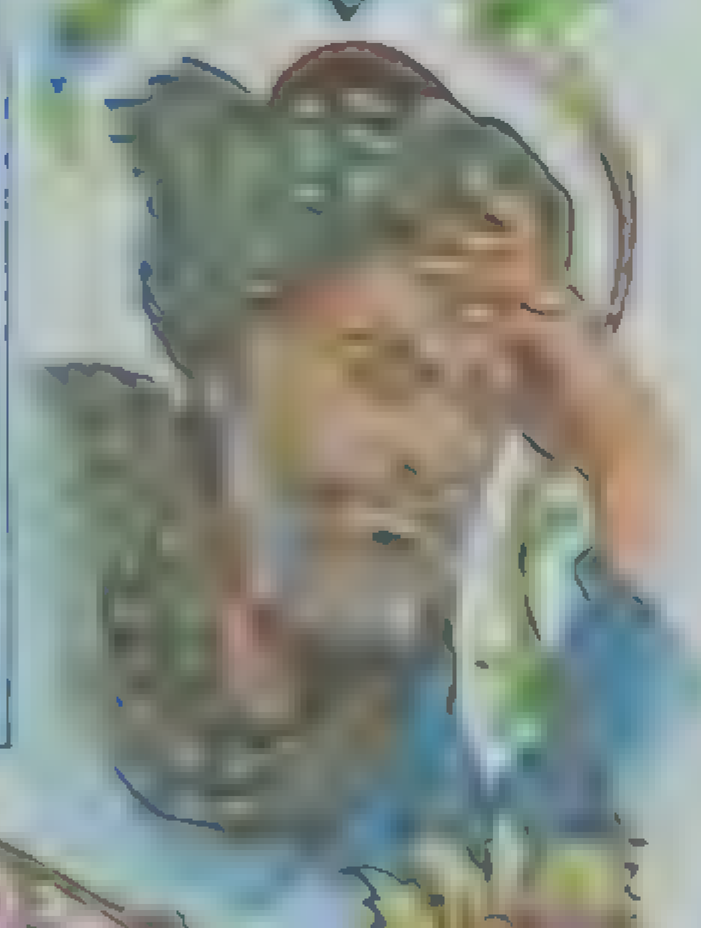




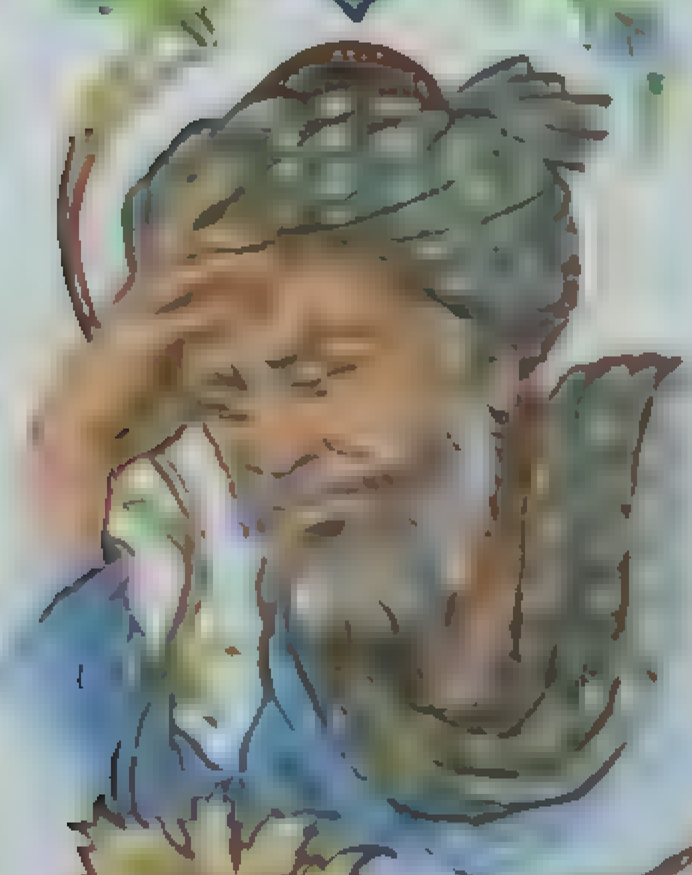
چون درگذرم به باده شوئید مرا

خیام اگر ز باده مستی خوش باش
با ماهرخی دمی نشستی خوش باش
چون عاقبت کار جهان نیستی است
انگار که نیستی چو هستی خوش باش









English

And if the Cup you drink, the Lip you press,
End in what All begins and ends in—Yes;
Imagine then you are what heretofore
You were—hereafter you shall not be less.

French

Et si la Coupe où tu bois, la Lèvre que tu presses
finissent en cette terre — origine et fin de tout —
pense alors que tu es ce que tu fus jadis
et songe que, plus tard, tu ne seras pas moins.

German

Zu Staub ward alles, was von je geschah,
und dennoch endet jedes Ding auf – Ja –.
Denn was du bist, das sollst du immer bleiben.
Ein Nichts, ein Schatten bist du dort und da.

Italian

O Khayyam, se sei ebbro di vino, sta lieto,
Se te la spassi con belle dal volto di luna, sta' lieto.
Poi ch'ogni cosa del mondo nel nulla finisce,
Pensa che tu sei nulla, e già che sei, sta' lieto.

Spanish

Khayyam, embriagado y sin ningún dolor- goza,
junto a una bella amada senlado-yoza,
En este mundo todo concluye en la nada,
piensa que ya no existes; puesto que vives-goza

Swedish

Din himmel är blott drömmen, att du hinner
din längtans mål. Och helvetselden brinner
i hjärtat, icke i det tysta land,
du kommer från och dit du snart försvinner.

Russian

Хайям, если ты вином опьянен, — благодарствуй судьбе,
Если с возлюбленной уединен, — благодарствуй судьбе,
Конец, истребленье — явлений всех завершенье,
Пока ты смертью не истреблен, — благодарствуй судьбе.

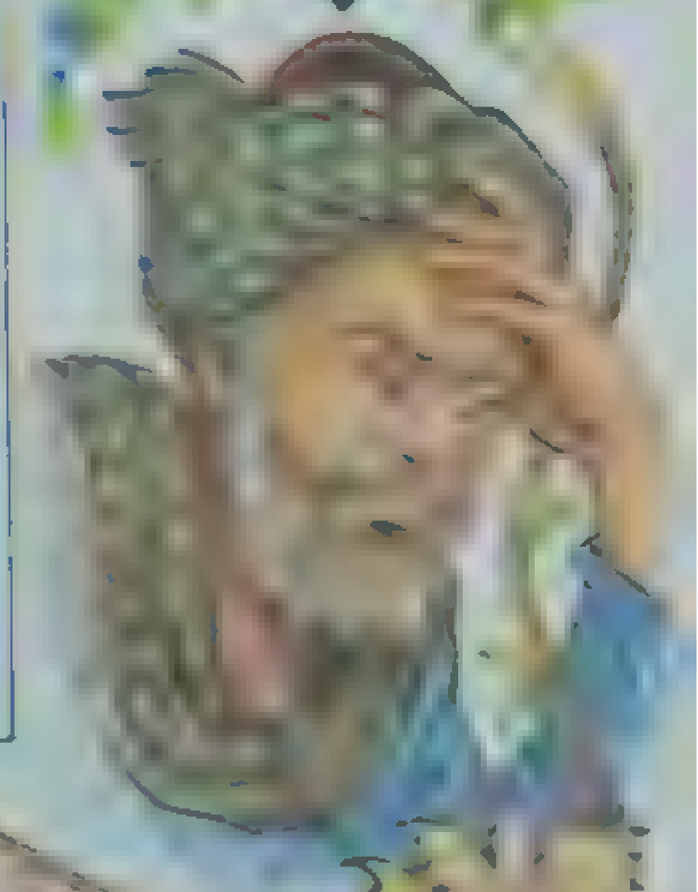


Armenian

Խայեա՛մ, եթէ դու գինով ես՝ ուրախ կաց,
Թէ սիրունիկ եարի քով ես՝ ուրախ կաց.
Ամեն ինչի վերջը ի՞նչ է, — ոչի՛նչ է.
Սեպիր չկաս, սակայն որ կաս՝ ուրախ կաց.

Persian

Hayyam eğer zi bâde mesti hoş bâş,
Be sâde ruhi eğer nişesti hoş bâş.
Çün âkıbet-i kâr-ı Cihan nistist
İngâr ki nisti, çü hesti hoş bâş.



Turkish

(Ey Hayyam! Şarabla sarhoş olmuşsan ol, keyfine bak. Güzel bir kız, kadınla oturup sohbet ediyor ve neş'eleniyorsan zevk almağa bak. Madem ki Dünyanın sonu yoktur sen kendini yok bil. Fakat madem ki varsın zamanı fırsat bilip sevin)

Arabic

خَيَّامُ طِبْ إِنْ نِلْتَ نَشْوَةَ قَرْقَفٍ　　وَحَبَاكَ وَرْدِيُّ الْخُدُودِ وِصَالَا

إِنْ كَانَ عَاقِبَةُ الْوُجُودِ هِيَ الْفَنَا　　فَافْرِضْ فَنَاكَ وَعِشْ سَعِيدًا بَالَا

Urdu

خیام اگر ہے شغل مستی خوشباش　　کرتا ہے جو محبوب پرستی خوشباش

جب آخر کار ہے فنا ہی ہونا　　یہ جان کہ نیستی ہے ہستی خوشباش

Turkish

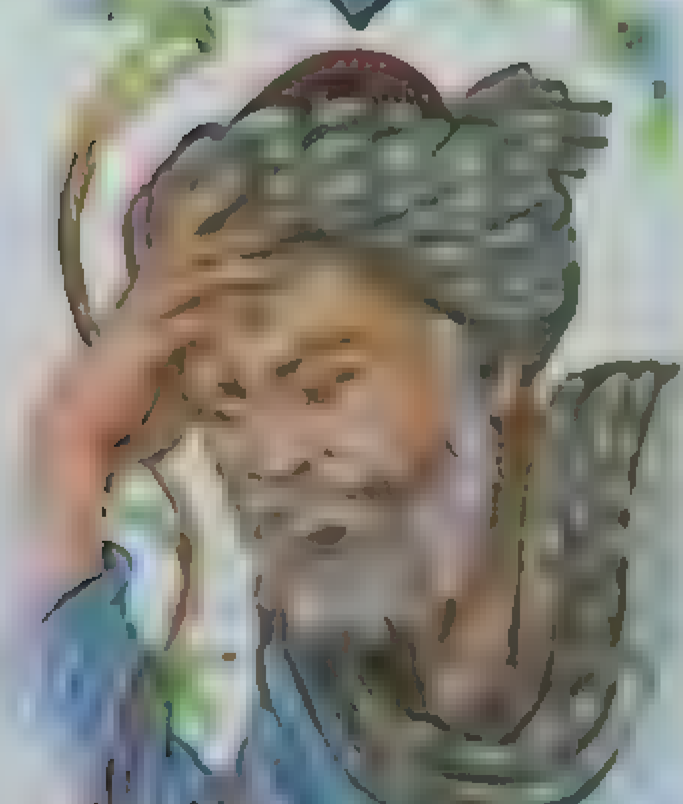
خیام کیف ایله، اگر شراب ایچمش سن،　　بر دلبر ایله خلوت انده رسن اگلن!

مادام کہ جہان زوالا برگون گیده جک؛　　فرض ات کہ جہانا گلمه مش سن اصلن...

Turkish

خیام اگر مست وخمارسان شاد اول
بیر ساده رخیله بیله وارسان شاد اول
دنیانین ایشی اك سو گو کیم یوقلو قدر
سان کیم یوقسان ایمدی که وارسان شاد اول





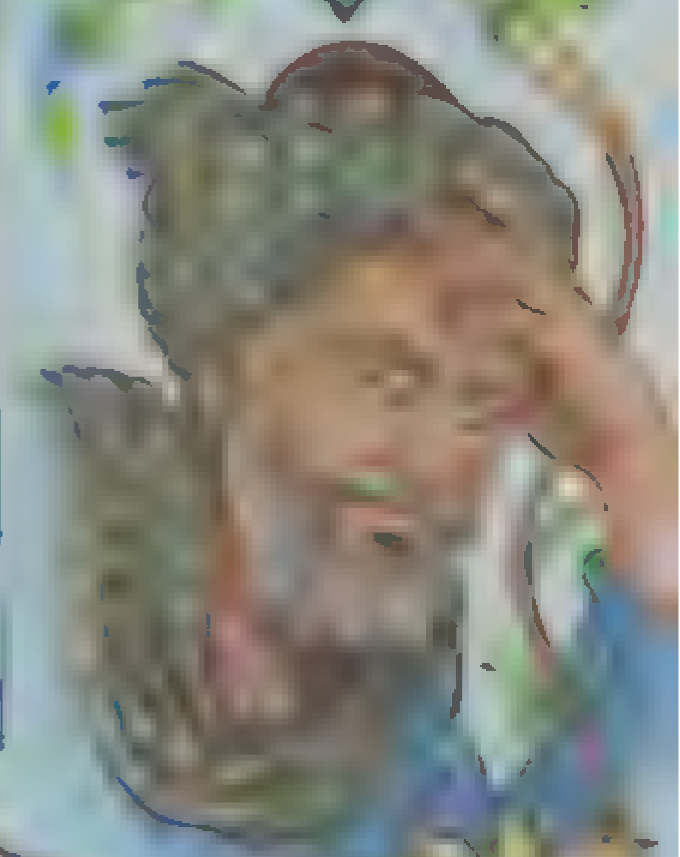
Japanese

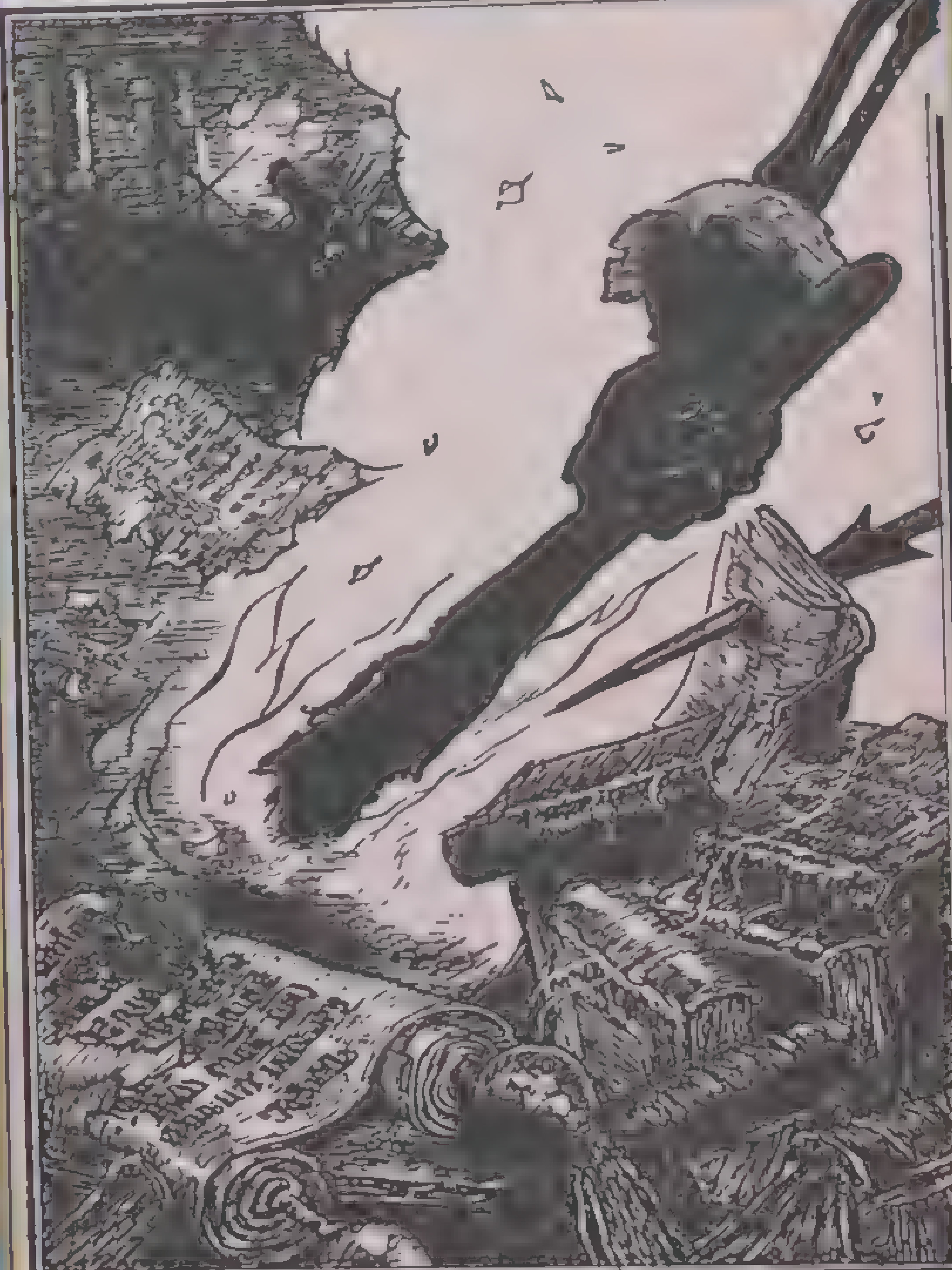
[illegible]



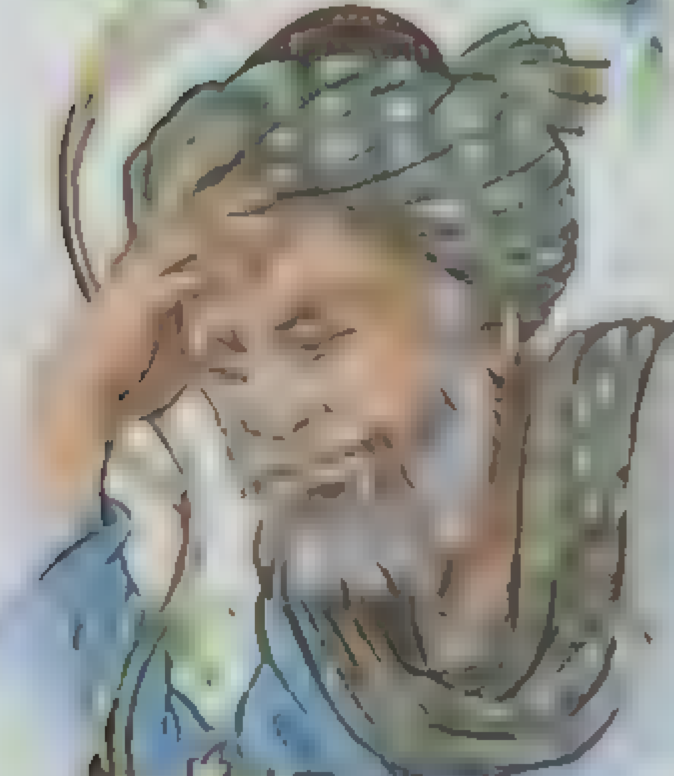
Indian

सेविशी अधर-मधु; हीं जर जातिल पार
लय पावे अन्तीं जिथें विश्वसंसार,
आहेस तंवर तू स्वतःस गण होशिल तें,
—म्हणजेच शून्य – मग उणें काय होणार ?









خیام اگر ز باده مستی خوش باش

خورشید کمند صبح بر بام افکند
کیخسرو روز باده در جام افکند
می خور که منادی سحر خیزان
آوازه اشربوا در ایام افکند







English

Wake! For the Sun behind yon Eastern height
Has chased the Session of the Stars from Night;
And, to the field of Heav'n ascending, strikes
The Sultán's Turret with a Shaft of Light

French

Réveille-toi, car le Soleil, derrière la hauteur,
là-bas dans l'est, a chassé l'Assemblée des Étoiles
de la Nuit, et, montant aux plaines des Cieux, frappe
la Tourelle du Sultan d'un trait de Lumière.

German

Wach auf! Die Sonne treibt das blasse Heer
der Morgensterne siegreich vor sich her,
verjagt die Nacht und zündet schon ein Zeichen
am Sultansturm mit ihrem Flammenspeer.

Italian

Il Sole ha lanciato sui tetti il laccio dell'Alba
E rossa sigillo ha gittato il Sovrano del Giorno nella
coppa del Cielo.

Bevi vino, ché araldo d'Amore sul far dell'aurora
Gioioso annunzio: " Bevete! " ha lanciato nel Tempo

Spanish

Despertaos , despertaos, durmientes, que la aurora
arrojó ya la piedra al piélago nocturno
ahuyentando a los astros, y el Cazador de Sombras
prendió en un haz de luz la torre del silencio.



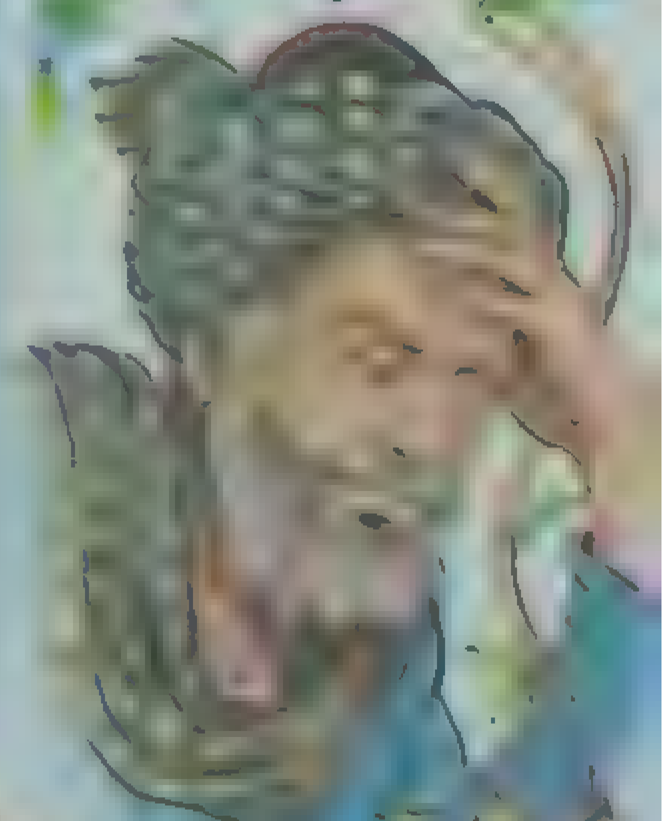
Russian

В воздух бросило солнце блистающий утра аркан
И над шариком в чаше раздумьем Хосров обуян.
Пей вино! Это клики любви во вселенной безмерной
Отзываются откликом: «Пей же, пока ты не пьян».

Armenian

Արեւն ելաւ, լոյսի օղը կտրին նետեց.
Օրւայ արքան անուշ գինով թասը լցրեց.
Գինի խմի՛ր, արշալոյսի մունետիկն էլ
Մինարէից «անուշ արէք» արձագանքեց.









Arabic

دَعَى لِلصَّبُوحِ مَلِيكُ النَّهَارِ   وَلَاحَ سَنَا الْفَجْرِ فَوْقَ السُّطُوحِ
وَنَادَى مُنَادِي الْأُلَى بَكَّرُوا   أَلَا فَاشْرَبُوا آنَ وَقْتُ الصَّبُوحِ

Urdu

سُورج نے کمند صبح ڈالی بربام   کیخسرو رُوز میفشاں ہے درجام
مے پی کہ منادی سحر کہتا ہے   اَب تک تو ہے ایّام میں زندہ ترا نام

Turkish

آتدی داماگون سحرلرین کمندینی .   گونذوز شاہی دولدوردی داجام زرینی
گل رنگلی می ایچین . دیہ سسلندی   ہرصبح سحرخیزاولانین مؤذنی .

Turkish

خورشید کمند صبحی آتدی بامه ،
توکدو گونوزون شهنشهی می جامه .
می ایچ که مؤذّنی سحر خیزلرین
دولدور دو صدای اشربو اتامه .

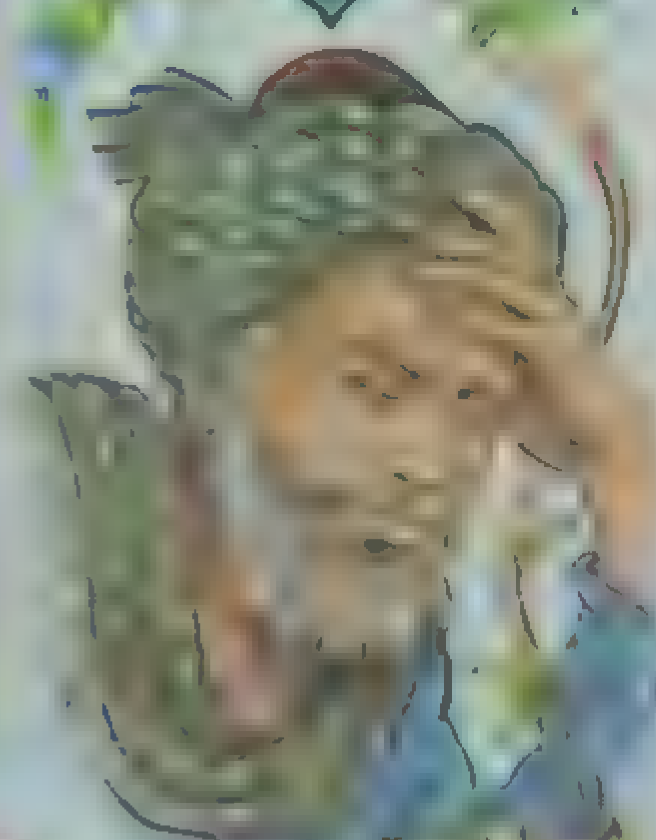
Japanese

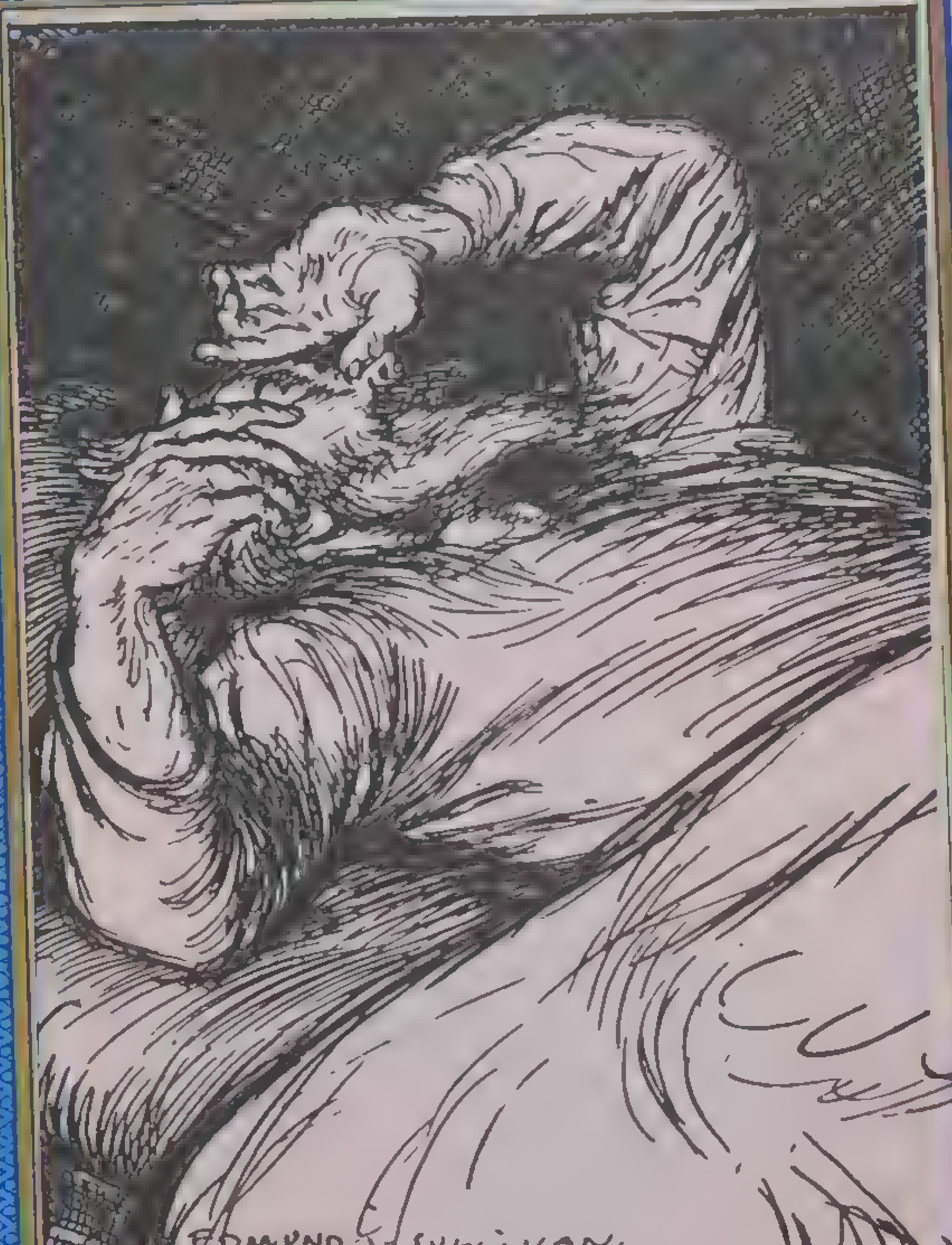
いざ覚めよかし　夜の野辺の　星追ひやりし太陽は
天空明けはらし　夜を払ひ
日射しきららに　サルタンの
宮居の塔を　射当てたり。

Indian

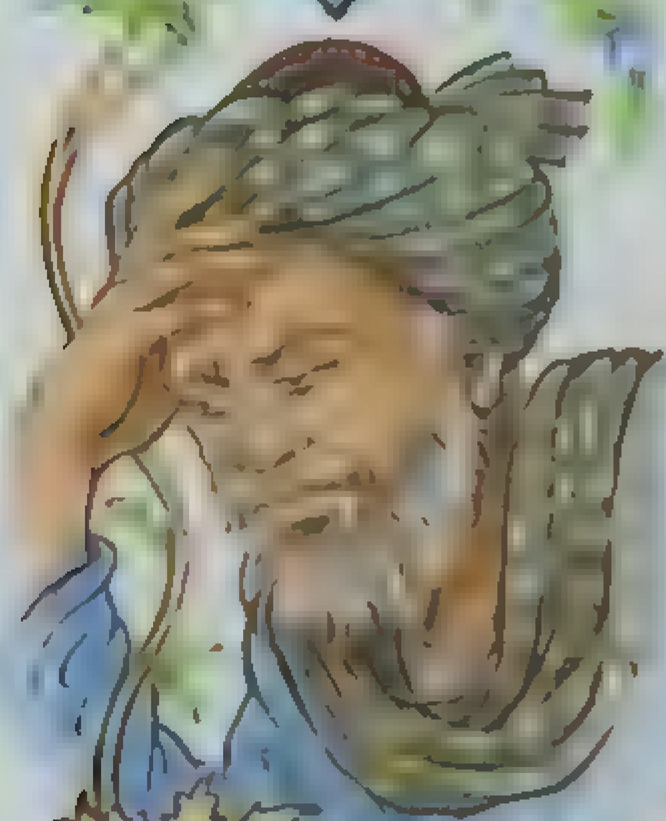
बघ ऊठ ! खगांना·दे उडवून उषा ही
अरुणोपल फेकुन मजेंत रात्र-कटाहीं;
अन् पूर्व-पारधी हा— याने द्युति-पाशीं
सुल्तान-मनोरा कसा कवळिला पाही !







خورشید کمند صبح بر بام افکند



در هر دشتی که لاله‌زاری بوده است
از سرخی خون شهریاری بوده است

هر شاخ بنفشه کز زمین می‌روید
خالی است که بر رخ نگاری بوده است







English

I sometimes think that never blows so red
The Rose as where some buried Cæsar bled;
That every Hyacinth the Garden wears
Dropt in her Lap from some once lovely Head.

French

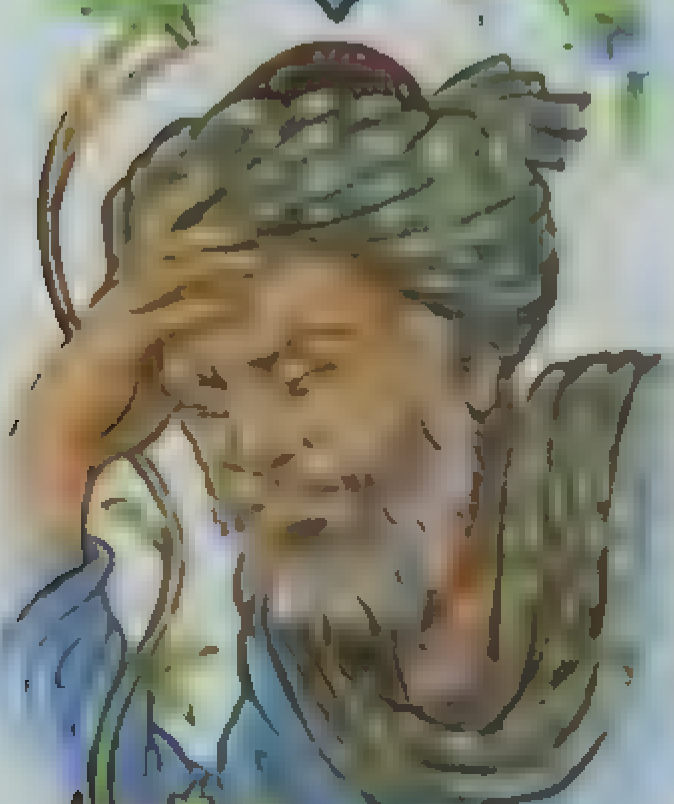
Souvent je songe que jamais la Rose ne fleurit plus rouge
qu'à l'endroit arrosé du Sang de quelque César enseveli,
que chaque Hyacinthe qui pare le jardin
tomba de quelque Tête qui fut belle un jour.

German

Mir scheint, die Rosen blühen rot wie Blut,
wenn unterm Gras ein toter Caesar ruht.
Und ihre Düfte saugt die Hyazinthe
aus einem Haupt, das einst voll Lebensmut.

Italian

In ogni campo dove fioriscono i tulipani
Il loro rosso colore viene dal sangue d'un re;
Ed ogni foglia di viola che spunta su dalla terra
Fu un tempo neo vezzoso su guancia di bella fanciulla.



Spanish

Donde nace una rosa roja, vertióse antaño
de un príncipe la sangre. Del lunar de un efebo
Procede la violeta. Las flores del jacinto
nacieron de una frente que fué tersa y brillante.

Swedish

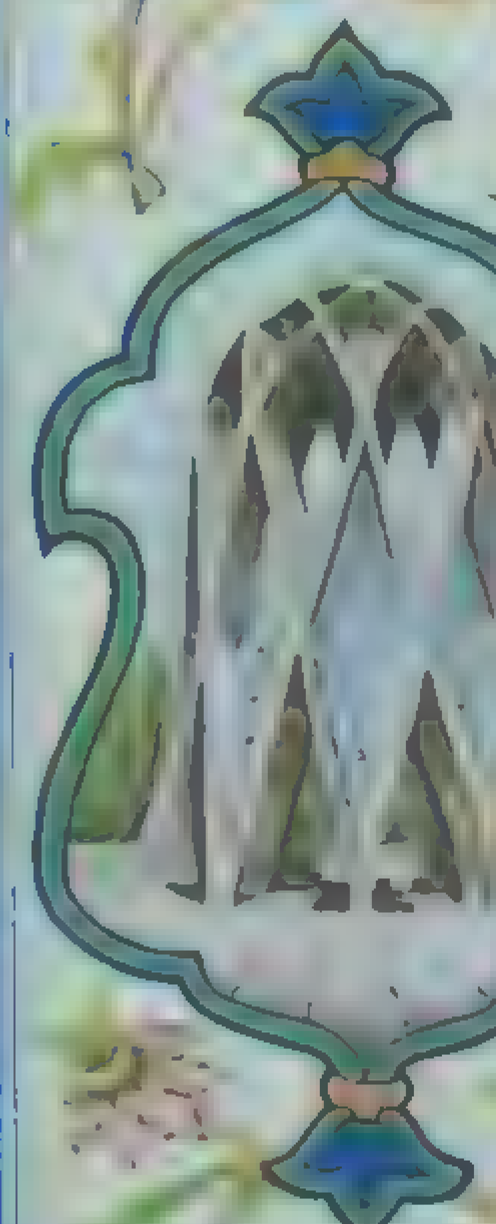
Ty kanske blommar rosen stoltast röd,
där någon Cæsar blödde vid sin död.
Och kanske blir, där ungdomsfägring vilar,
en hyacinth än mera skär och spröd.

Russian

Где б ни алел тюльпан и роза ни цвела,
Там прежде кровь царей земля в себя впила.
И где бы на земле ни выросла фиалка,
Знай — родинкой она красавицы была.

Armenian

Երբ դու դաշտի կարմիր կակաչն ես տեսնում՝
Մի արքայի արյան շիթերն ես տեսնում.
Որտեղ կապույտ մանուշակներ են ծաղկում՝
Սիրուհիների բռի խալերն ես տեսնում.



Persian

Der her deşti ki lâlezari bûdest,
An lâle zi hun-i Şehriyari bûdest.
Her berg-i benefşe kez zemin miruyed
Halist ki ber ruh-i nigâri bûdest.

Turkish

(Şu toprakta bir takım lâleler görüyorsun değil mi? O lâleler bir Padişahın akan kanlarile sulanan topraktan fışkırmıştır. Yer den çıkan her menekşe yaprağı bir vakitler bır güzelin yanağındaki ben idi.)





Arabic

لَمْ يَنَمْ فِي الصَّحْرَاءِ رَوْضُ شَقَائِقٍ   إِلَّا وَكَانَ دَمًا جَرَى لِأَمِيرِ

وَكَذَالِكَ كُلُّ وُرَيْقَةٍ بِبَنَفْسَجٍ   خَالٌ بَدَا زَمَنًا بِخَدِّ غَرِيرِ

Urdu

صحرا میں جہاں لالہ رنگیں ہے کھلا   سلطان کا خوں ہے کہ کسی قیصر کا

جو پتی بنفشہ کی زمیں سے پھوٹی   تل ہے۔ جو کسی چاند سے رخسار پہ تھا

Turkish

هر چولده آچان قرمزی بر لاله بوگون   بر شاه قانی ایمپ، آچیب یاخشی دوشون

نو پراقد ابنفشه گل رنده او نا باخ :   بر خال دی که پارلا یار گوزل بر یوزا یچون

Turkish

هر چولده که بیر لاله کوکرمش، بیتمش
اول لاله یی بیر شهین قانی سرخ ته تمش
باغلاردا بیتن بنفشه نین هر بریسی
بیر ماهوشین یوزونده بیر خال ایمش.



Japanese

生命葬りし大君の　血潮に濡れし地にして
花咲くうばら紅の　かくもしろきはあらじかし
死によそへるヒヤシンス　噫　この花よ　かのみぎり
麗はしかりし頭より　血潮こぼれて　かくなりし。

Indian

नहराच्या ओष्ठीं हिरवळ ही मृदु फार,
रेलतों जिच्यावर आपण करित बहार,—
हां! हळूच रेला! गूढपणें उगवे ही
कोणाच्या नकळे ओठांतुन सुकुमार!









در هر دشتی که لاله زاری بوده است

ای قد چو کمان قضا بسی چون

بیپ منیجو و را بیت سیبیبی سرو پیچ

نکه پیش آید از فتنه و بد راه تنها و

او واند واو واند واو واند وا و

English

The Ball no Question makes of Ayes and Noes,
But Right or Left as strikes the Player goes;
And He that toss'd you down into the Field,
He knows about it all–HE knows HE knows!

French

La Balle ne pose point de question au Joueur,
mais va de Droite ou de Gauche selon qu'on la frappe;
Celui-là seul qui t'a jeté sur cette Terre
sait pourquoi. C'est LUI qui le sait! LUI seul!



German

Bald fliegt der Ball im Spiel nach rechts hinein
und bald nach links, und weiss nicht – Ja – noch –Nein
Nur Er, der dich ins Feld hineingeworfen,
Er weiss, Er weiss es alles, Er allein.

Italian

Qual turbinante palla sotto il baston del Destino
Corri a destra, corri a sinistra, e senza dire parola,
Ché Quegli che un dí t'ha gettato in questo gioco selvaggio
Lui solo ne sa la ragione, Lui solo, Lui solo!



Spanish

La pelota lanzada a derecha e izquierda,
de abajo arriba, nada pregunta al que la arroja.
Quien te lanzó a este mundo sabrá por qué lo hizo.
Nadie, nadie lo sabe, sino él únicamente.

Swedish

Vad vet en boll om huru spelet går?
Dess lag är nycken blott hos den som slår.
Men Han, som leder spelets höga växling
och skrev dess regel, Han, *Han, Han* forstår!

Russian

Човган судьбы, как мяч, тебя гоняет.
Беги проворней, — спор не помогает!
Куда? Зачем? — Не спрашивай, игрок
Все знает сам! Он знает, он-то знает!

Armenian

Քշում է մեզ անկարեկից բախտը կույր,
Մի չովգանի գնդակի պես՝ «ա՛ջ, ձա՛խ, լո՛ւռ»...
Նա, որ այդպես մեզ նետել է վազքի մեջ,
Ինքը գիտէ՝ ինչո՞ւ համար, դէպի ո՞ւր.





Arabic

يَا مَنْ غَدَوْتَ لِجَوْكَانِ الْقَضَا كُرَةً   يَسِرْ كَيْفَ شَاءَ وَلَا تَنْبِسْ بِبِنْتِ فَمِ
فَمَنْ رَمَى بِكَ فِي الْمَيْدَانِ مُضْطَرِبًا   أَدْرَى وَأَعْلَمُ مَا تَجْرِيهِ مِنَ الْقَدَمِ

Urdu

ملے گیند کی مانند بہ چوگان قضا   صدمے بھی اٹھا پہ سیدھا چل لب نہ ہلا
جس نے ہے تجھے اس تگ و دو میں ڈالا   وہ جانتا تھا۔ جانتا ہے۔ جانے گا

Turkish

فیرلاتسا سنی توپ کبی چوگان قضا،   بر سوزدمه دن، بوگورساغا، بمده سولا!
دنیاداسنی بوگورمه گه مجبور اندن،   کیم اولمالیدر؟ ... بیلیر بو اسراری خدا!





Japanese

[illegible]

Indian

बघ, चेण्डु करीना कधि 'हो-ना' ची बात,
खेळाडु टोलवी तिकडे राही जात;
तुज उजवी-डावीकडे दवडवी क्षेत्रीं
हें त्यासच सारें ज्ञात, त्यासच ज्ञात !









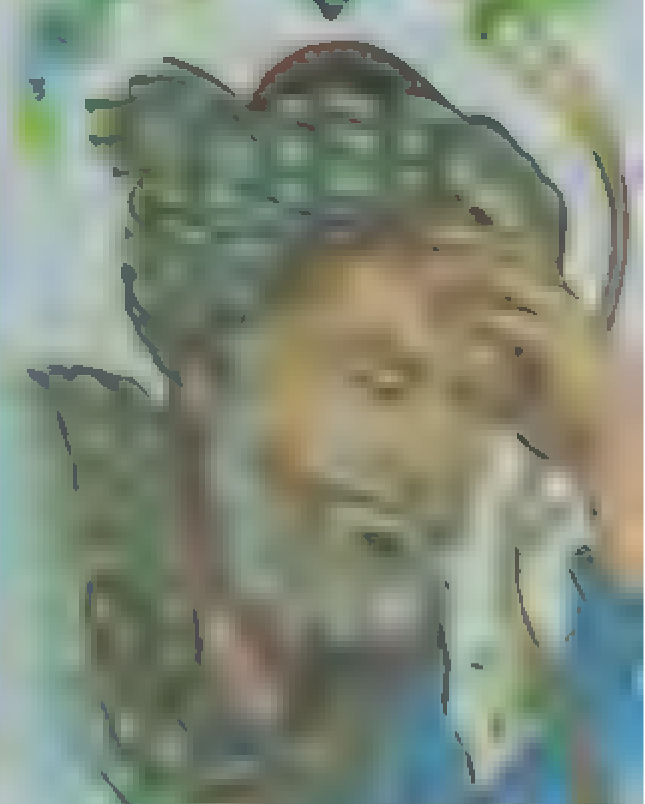


ای رفته بچوگان قضا همچون گو

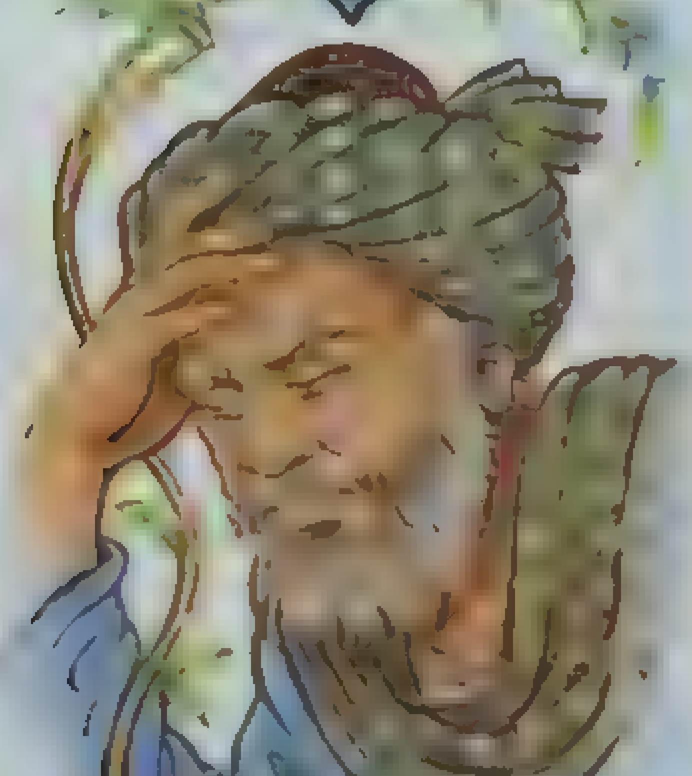
دکاره آلوده گری پیشه ووش
دیده میرو دنبار آلوده گو باو چیو نوش

ناکاو یکی آلوده برآورده جوش
آلوده که و آلوده خر و آلوده نوش









English

Thus with the Dead as with the Living, What?
And Why? so ready, but the Wherefor not,
One on a sudden peevishly exclaim'd,
"Which is the Potter, pray, and which the Pot?"

French

Il en est des Morts comme des Vivants : le *Quoi?*
et le *Pourquoi?* sont prompts à dire : moins prompte
est la *Raison pourquoi.* Soudain l'un d'eux s'écria :
« Quel est donc le Potier, je vous prie, et quel est le Pot ? »

German

Und seltsam, in der Krüge irdnem Zug –
der Eine schwieg, der Andre deutlich frug.
Auf einmal rief da einer ungeduldig:
– Wer ist der Töpfer, sag, und wer der Krug? –

Italian

All'officina d'un vasaio me ne andai, ieri;
Vidi duemila anfore, loquaci e silenti.
E d'un tratto si levò questo grido da un vaso di terra:
Dov'è il Vasaio, dov'è chi ci compra, e chi ci vende, dove?

Spanish

Estuve en un alfar donde vi dos mil vasos
que en silencio se hacían confidencias. Al verme
preguntóme cada uno:¿Quién es el alfarero?
¿Quién es el vendedor, y quién es el que compra?

Swedish

Och en, som visst nog led av lärdomsjuka,
en Sufi säkert, sade: "Hur ni bruka
de orden kruka, mästare och ler.
Vem är då krukomakare, vem kruka?"

Russian

В горшечный ряд зашел я на базар,
Там был гончарный выставлен товар.
И вдруг один кувшин глаголом тайным
Спросил: «Где покупатель? Где гончар?»



Armenian

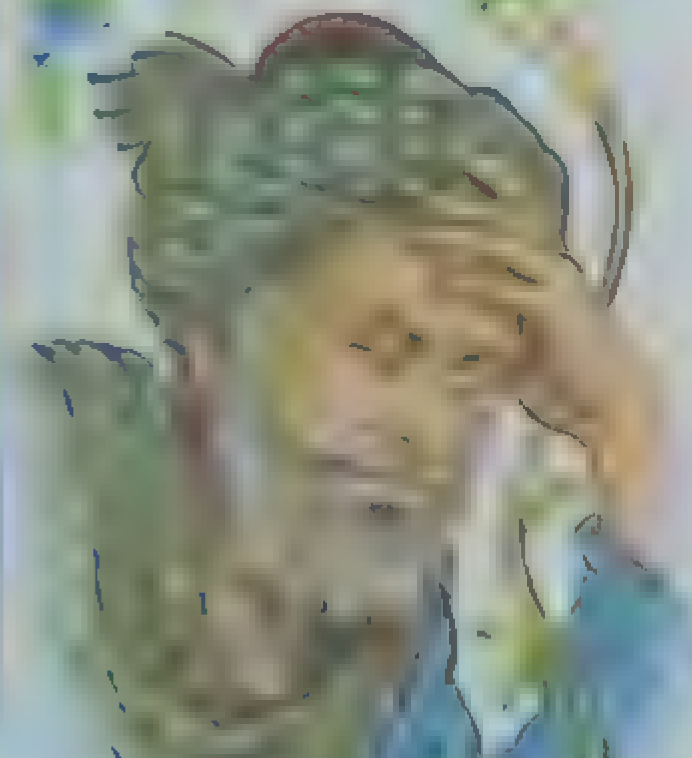
Ես բրուտի արհեստանոց մտայ մի օր,
Կուժ ու կուլայ տեսայ այնտեղ հարիւրաւոր
Յանկարծ մի կուժ աղաղակեց բարձրաձայն՝
«Բրուտն ո՞ւր է, ծախողն ո՞ւր է, առնողն՝ ո՞ւր».

Persian

Der kargeh-i Kuzegeri budem dûş,
Didem hezar kuze gûya ve hamuş;
Her yek be zeban-ı hâl ba men güftend :
Kû kuzeger-û, kûzeher-û, kuzefuruş.

Turkish

(Dün gece bir çömlekçinin iş yerinde idim. Orada bin tane testi, ıbrık, çömlek gördüm. Bunların bir kısmı susmuş; bir kısmı ise kendi lısan-i hâllerile bana şöyle diyorlardı : Testiyi yapan nerede, alan nerede, satan nerede? Onlar ne oldular?)




دختر قیصر





Arabic

شَاهَدتُ أَلفَي جَرَّةٍ فِي مَعمَلٍ　　تَدعُو وَلَم تَفتَح بِنُطقٍ فَاهَا

فَإِذَا بِإِحدَاهَا تُنَادِي أَينَ مَن　　صَنَعَ الجِرَارَ وَبَاعَهَا وَشَرَاهَا

Urdu

جا نکلا جو کوزہ گروں میں بیہوش　　تھے سینکڑوں کوزے وہاں گویا و خموش

ہر ایک زبان حال سے کہتا تھا　　ہے کون کمہار؟ مشتری؟ کوزہ فروش

Turkish

گتدیم کوزہ چی دوکاننا وقت اذان،　　میسنلرچہ کوزہ گوردم ساکت، دانیشان

اونلار منہ رمزلہ بلہ سویلہ دیلر :　　کوزہ قایران هانی؟ هانی کوزہ ساتان؟

Turkish

کوزه یاپیلان محلده کیچن کیجه من
کوردوم ایکی مین کوزه یی دینمز و دینن
دیرلردی منه زبان حالیله هانی
کوزه قاییران ، کوزه آلان ، کوزه ویرن ؟

Japanese

口騒がしきもの壺の　そのひとつなる
スフィてふ　小壺ならずや　ほてりつつ
「われにまかせよ　陶人は　そも誰人ぞ
はた　壺　そは誰がことぞ。」



Indian

त्या मृज्जन-सङ्घीं — तेंही नवल अपार !—
कुणि कुणी स्पष्टवाक् कुणी मूक साचार;
अन् अचानकपणें एक अधीर म्हणाला,
"–पण कुम्भ कोण हो? आणि कोण कुम्भार !"









در کارگه کوزه گری رفتم دوش

دارنده چو ترکیب طبایع آراست
از بهر چه او فکندش اندر کم و کاست

گر نیک آمد شکستن از بهر چه بود
ور نیک نیامد این صور عیب کراست





English

None answer'd this; but after silence spake
Some Vessel of a more ungainly Make;
They sneer at me for leaning all awry;
What! did the Hand then of the Potter shake?"

French

Nul ne répondit ; mais, après un silence, parla
un Vase d'une Forme plus disgracieuse :
« On se moque de moi, car je penche tout d'un côté ;
est-ce donc que la Main du Potier trembla ? »

German

Ein Andrer seufzte tief bei jedem Wort:
– Von langem Dürsten bin ich ausgedorrt.
Ich könnte, glaub' ich, wieder ganz genesen,
Wär' ich gefüllt mit Trauben immerfort.–

Italian

Il Creatore, allorquando plasmò adorne forme e nature,
Per qual ragione mai le gettò sotto imperio di morte?
Se ben riuscita era l'Opra, perchè mandarla in frantumi?
E se mal riuscita era, di chi, dunque, la colpa?



Spanish

Si ha sido el Hacedor el que creó los seres,
¿ por qué tan prontamente tiene que destruirlos?
Si imperfectos y feos son, ¿ quién tiene la culpa?
Y si bellos y buenos, ¿ para qué aniquilarlos?

Swedish

En tredje kruka syntes mäkta vred
och skalv, så att hon nästan fallit ned:
"De gräla på mig, för att jämt jag faller:
Är det då jag, som gjort mig vind och sned?"

Russian

Ты формы отлива людей сотворил издавна.
Что ж наша природа различных изъянов полна?
Коль форма из глины прекрасна, зачем разбивать,
А если плоха эта форма, чья в этом вина?

Armenian

Արարիչն է բնութեան պատկերը գծել,
Բայց չգիտեմ ինչո՞ւ թերի է թողել...
Եթէ լաւ է, ապա ինչո՞ւ է խանգում,
Իսկ թէ վատ է, ո՞վ է արդեօք վրիպել.

Persian

Dârende çü terkib-i tabayi' ârâst,
Ez behr-i çi ûfkendeş ender kem-û kâsta.
Ger nik âmed, şikesten ez behr-i çi bûd?
Ver nik neyamed in suver, ayb-i kirâst?

Turkish

(Yaradan bunları yarattıktan sonra neden ifna ve imha ediyor? Eger iyi idiyse, iyi yaratılmışsa onları kırıp dagıtmanın, ayırıp parçalamanın ma'nası ve sebebi ne? İyi değilse, iyi yaratılmamışsa kabahat kimindir?)







Arabic

لِمَاذَا غَدَاةَ الرَّبُّ رَكَّبَ هَذِهِ الْ … عَنَاصِرَ لَمْ يُحْكِمْ تَنَاسُبَهَا الرَّبُّ
إِذَا رَاقَ مَبْنَاهَا فَفِيمَ خَرَابُهَا … وَإِنْ لَمْ يَرُقْ مَبْنًى فَمِمَّنْ أَتَى الْعَتَبُ

Urdu

خالق نے جو ترکیب طبائع کیں سب … پھر ان میں کم و بیش سے کیا تھا مطلب؟
تھیں خوب اگر تو توڑنے کا باعث؟ … دل کو نہ لگیں تو اتنی کثرت کا سبب؟

Turkish

تانری بوقدر طبیعی ترکیب اندہ ن، … اونجه یاراتدیغین بوزار میشدا، ندن؟
خلق اتدیگی گو یجک سه، ندن درکه قراز، … چرکین سه؛ قصور اوزنده در... آنلادسن

Turkish

صالدی که طبایعی بوشکله یاراد ان
نه ایچون بگیدن گوتوردو نظمی آراد ان
گرقابلیمش بوشکل قیرماق ایچون
نا قابل ایمش اگر کیمیندر نقصان؟

Japanese

しばし声なきその後に　更に劣りて見苦しき
壺ささやきぬ「装ひのかく歪めるを　人の見て
嘲り笑ふ　なれどそは　陶人われをこねし時
わななきしにや　その指に

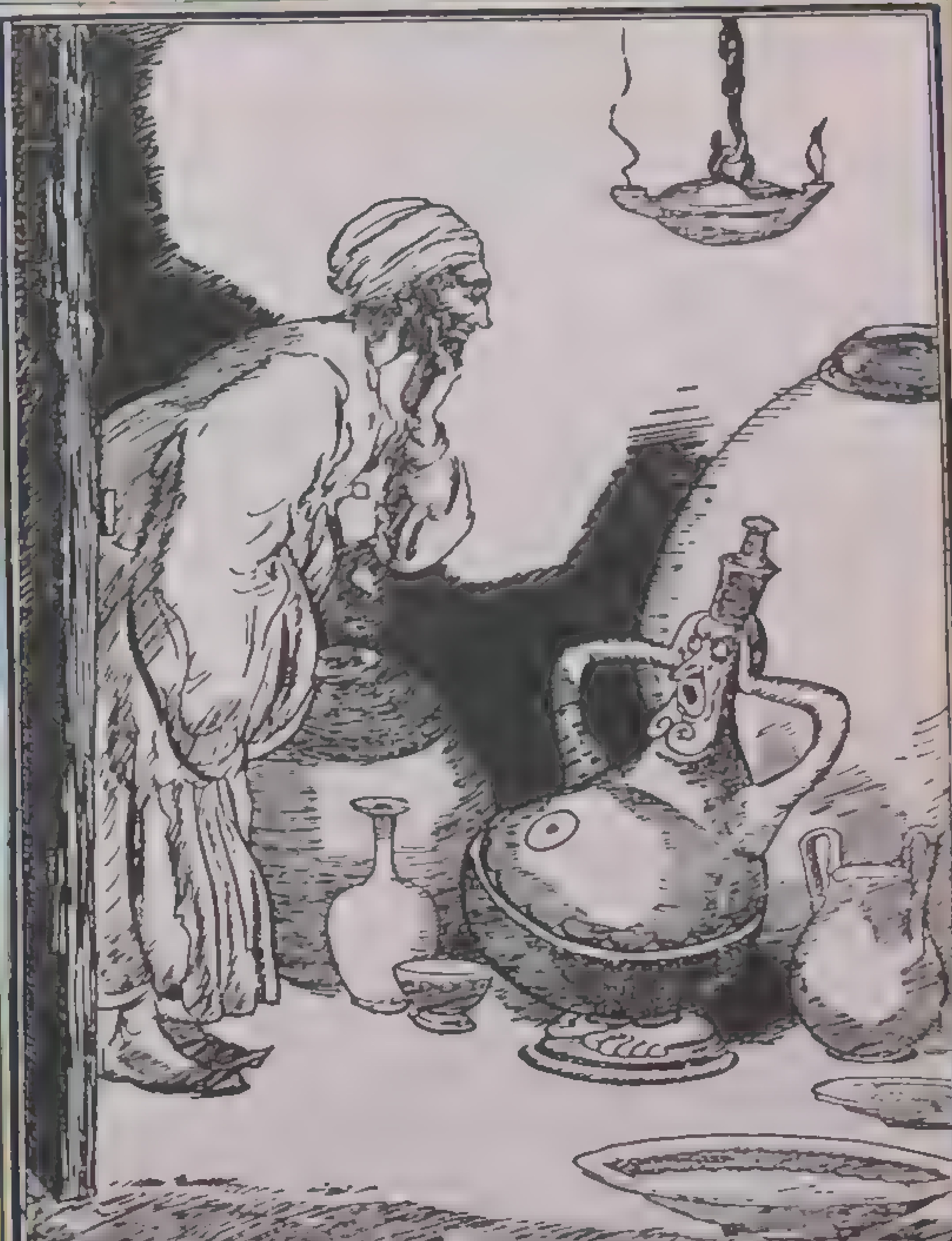


Indian

दे उत्तर न कुणी; झाले शान्त समस्त,
मग वदे एक जो कुरूप अस्ताव्यस्त,
“ मज हसतीं अष्टावक्र बघुन;—घडितांना
का कम्पित झाला कुम्भाराचा हस्त ? ”







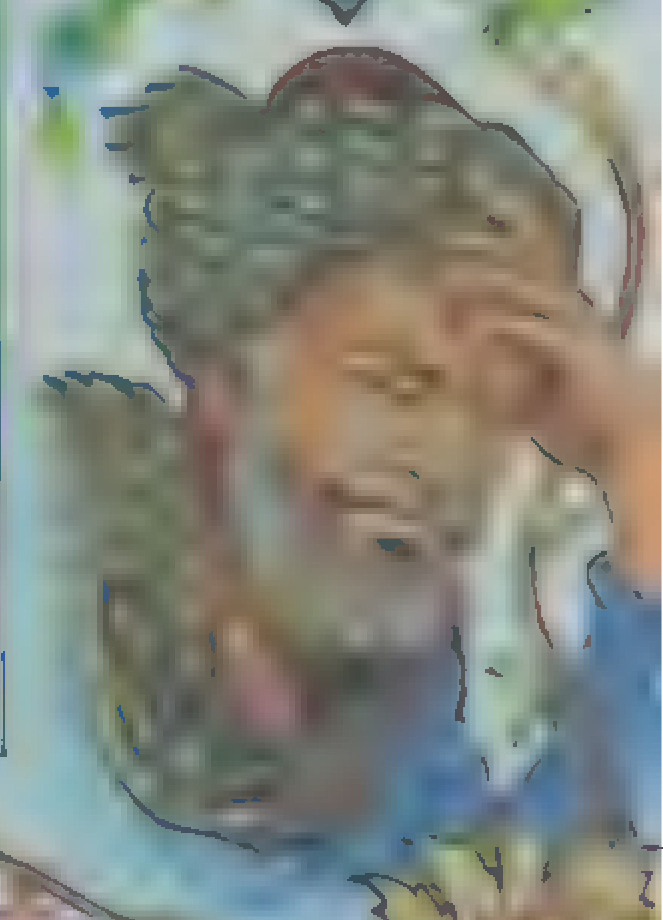
دارنده چو ترکیب طبایع آراست



روزیست خوش و هوا نه گرمست و نه سرد
ابر از رخ گلزار همی شوید گرد

بلبل به زبان پهلوی با گل زرد
فریاد همی کند که می باید خورد





English

And David's lips are lockt, but in divine
High-piping Péhleví, with "wine! Wine! Wine!
Red Wine!"—the Nightingale cries to the Rose
That sallow cheek of hers to incarnadine.

French

Et les lèvres de David sont closes, mais dans sa langue
antique et divine, le Rossignol au chant flûté
crie à la Rose : « Vin ! Vin ! Vin ! Vin rouge ! »
Et la Rose sent sa joue blême se colorer d'incarnadin.



German

Am Bachesrand, wo hell die Vögel sangen,
hast du im feinen Gras gekühlt die Wangen.
Sei deine Last ihm leicht — wer weiss, wie schön
die Lippe war, aus der es aufgegangen.

Italian

È una dolce giornata, l'aria non è né calda, né fredda
La nube deterge di gocce la polvere al volto dei fiori,
L'usignolo in suo muto linguaggio grida alla pallida rosa:
Bere dobbiamo, dobbiamo, bere, bere, vino.



Spanish

¡ Qué bienestar ! Ni frio ni calor.
Sobre el vergel una nube llora,
El ruisenor canta para las pálidas rosas:
¡ Bebed" la vida sin vino no tiene valor.

Swedish

Nu är den tid, då ljuset allt förnyar
och jordens torst blir släckt av vårens skyar,
då mandelträdens ljuva andedräkt
med aftonvinden förs till våra byar —

Russian

Не холоден, не жарок день чудесный.
Цветы лугов обрызгал дождь небесный.
И соловей поет — мы будем пить! —
Склоняясь к розе смуглой и прелестной.

Armenian

Ոչ տաք է, ոչ՝ ցուրտ, օրն է հաճելի —
Ամպը մաքրել է վարդերի փոշին.
«Ե՛կ, գինի խմենք եւ ուրախ լինենք»,—
Սոխակն իր լեզուով ասում է վարդին.

Persian

Ruzist hoş-ü hava ne germest-ü ne serd;
Ebr ez ruh-i gülzar hemi şuyed gird.
Bülbül be zeban-ı hál-ı hud ba gül-i zerd
Feryad hemi zened ki mey bayed hurd.

Turkish

(Ne guzel gundur bugun Hava ne sıcaktır ne de soguk Yagmur, gulustanın yuzundekı tozu yıkayıp temızlemektedır Bulbül, sarı güle söyle bağırıyordu : İşte şarabın içileceği zaman bu zamandır)





Arabic

ذَا يَوْمُكَ رَاقَ وَالْهَوَاءُ اعْتَدَلَا　　وَالرَّوْضُ بِوَاكِفِ الْغُيُوثِ اغْتَسَلَا

وَالْبُلْبُلُ بِالْبَهَارِ نَادَى جَذَلَا　　قَدْ أَفْلَحَ مَنْ لِأَكْؤُسِ الرَّاحِ جَلَا

Urdu

کیا خوب ہے دن ہوپ ہے کچھ سردی　　پڑتے ہی بھرن باغ کی سب گرد دھلی

مرجھائے ہوئے پھول پہ بلبل کی چہک　　کس جوش سے کہتی ہے کہ مے پی مے پی!



Turkish

خوش گون ... نہ سویوق گوندی نہ ایستی ہوا　　باغلار توزونو سیلیب بولوت، وردی صفا

بلبل ساری برگلہ دیر: - ای ساری گل!　　گل عاشقنا برجہ بوگون بادہ سونا.

Turkish

بوگون که هوا نه پك سیجاقدر نه ساووق

كلزاری‌ده چیمد یروب بولوتلار . توزیوق

بلبل باغیریر ساری گله : ایمدی گرك

بوگلشنی می ایچنلر نه تسینله قوروق !



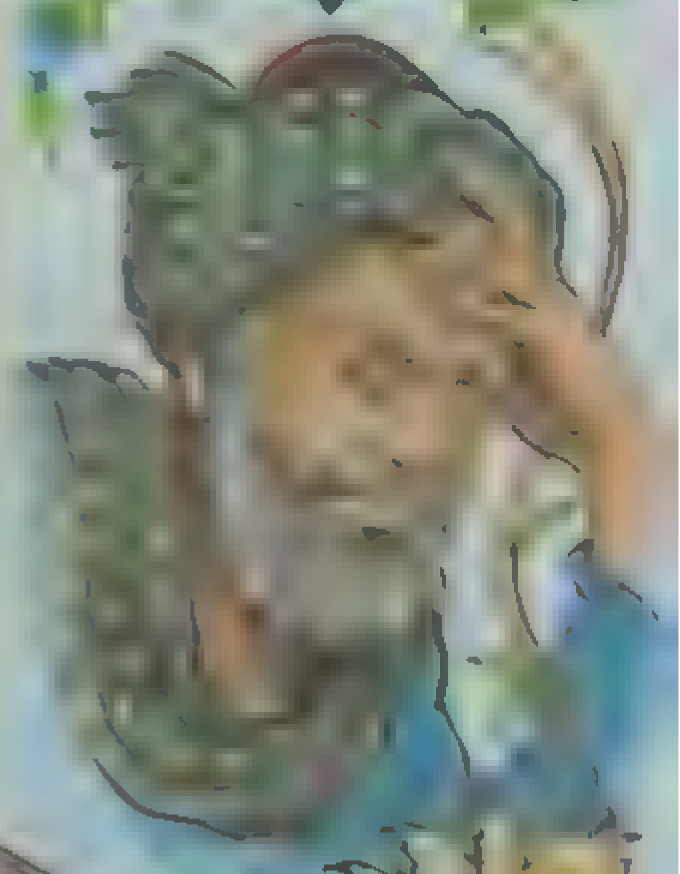
Japanese

ダビデの唇は 閉されぬ
されど古りにし言葉もて 音もたからかに鶯は
薔薇にむかひて「酒 酒 酒 赤き酒よ」と囀りぬ
色褪せし薄黄の花の頬の色 紅しるく染むるがに。

Indian

हो कधिच बद्धमुख दाविद कवि-चण्डोळ,
परि बुल्बुल दैवी उच्च पह्लवी बोल
अजि वदे गुलाबाप्रति, “वे मधु, मधु लाल!
अन् लालबुन्द कर अपुले पीत कपोल.”



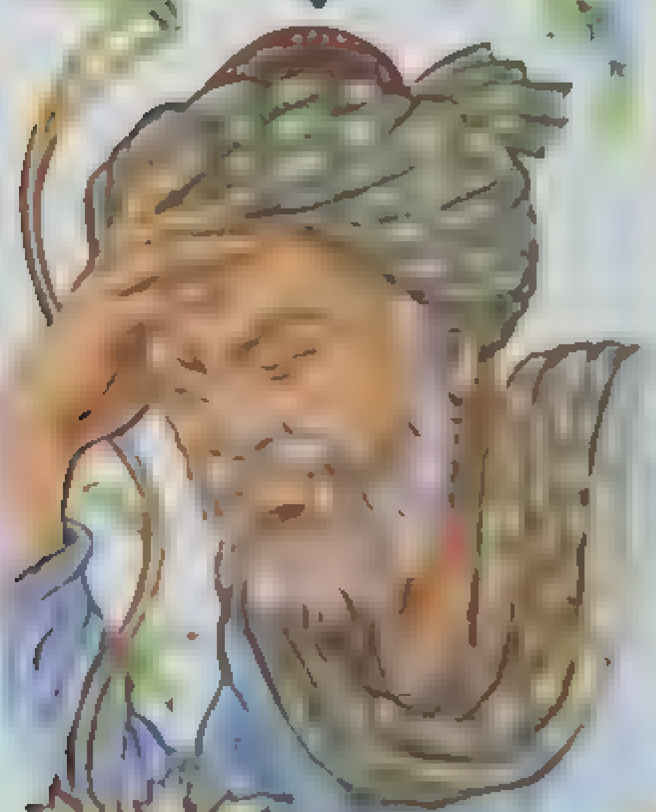


* नह्र = कालवा
= पह्लवी = पह्लवी, प्राचीन फार्सी वा प्रेमाचा.



روزیست خوش و هوا نه گرم است و نه سرد

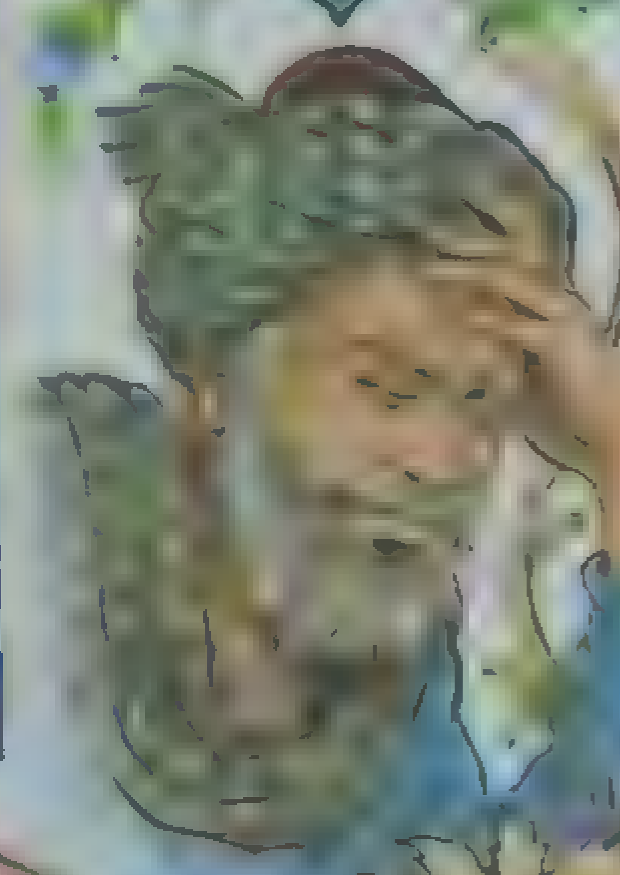




زان پیش که بر سرت شبیخون آرند
فرمای که تا باده گلگون آرند

تو زر نه‌ای ای غافل نادان که ترا
در خاک نهند و باز بیرون آرند









English

For those who husbanded the Golden grain,
And those who flung it to the winds like Rain,
Alike to no such aureate Earth are turn'd
As, buried once, Men want dug up again.

French

De ceux, en effet, qui ont ménagé leur Or,
ou de ceux qui l'ont jeté au vent comme la Pluie,
Nul, après sa mort, n'est changé en Trésor
qu'une fois enseveli, les Hommes veuillent déterrer.

German

Die sorglich all ihr Gold behütet haben
und die damit gespielt wie lose Knaben,
sind alle Staub geworden. Keiner geht
bei ihrem Leichenstein nach Gold zu graben.

Italian

Prima che ignoti briganti t'assalgan d'un tratto di notte,
Di' che ci portino vino colorato di rosa.
No, tu non sei quell'Oro, o sciocco ignorante, che
gli Uomini
Nascondono prima sotterra e poi ne lo traggono fuori!



Spanish

No dejes que te asalten las desdichas, y pide
previamente una copa de buen vino rosado.
Tonto, ¿es que he de decirte que no eres ese oro
que esconden en la tierra para encontrarlo luego?

Swedish

Den, som för guldet sålt sin bästa vän,
och den, det skänkt för tack och mindre än,
ha båda blivit mull och icke guldstoft,
som, väl begravt, grävs girigt upp igen.

Russian

Пока с тобой весна, здоровье и любовь,
Пусть нам дадут вина — багряной грозди кровь.
Ведь ты не золото! Тебя, глупец беспечный,
Однажды закопав, не откопают вновь.

Armenian

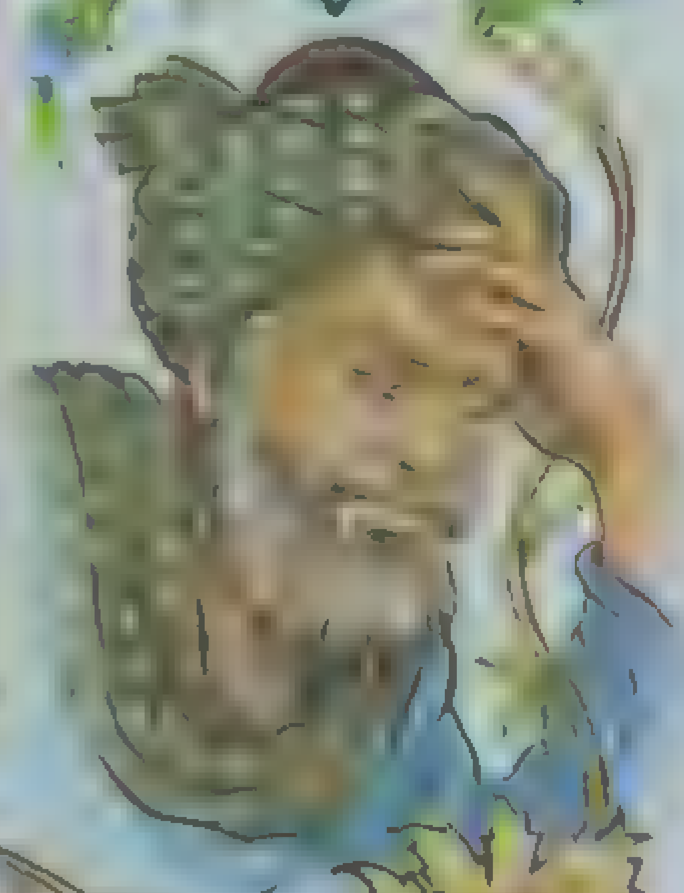
Նախ քան որ վշտերը յարձակման դիմեն՝
Սիրուհի՛կ, պատւիրիր՝ մեզ գինի բերեն.
Չէ՞ որ դու ոսկի չես, անտեղեակ խենթուկ,
Որ տանեն քեզ թաղեն, յետոյ դուրս հանեն.



Persian

Zan piş ki gamhal şebihun ârend,
Fermay ki ta bâde-i gülgûn ârend.
Tü zer ne-i ey gafil-i nadan! Ki türâ,
Der hâk nihend-ü bâz birûn ârend.

Turkish



(Endişe ve meraklar birdenbire sana bir baskın yapmadan önce emir buyur da gül renkli şarap getirsinler. Ey cahil ve ga' fil kişi! Sen altın değilsin ki seni bir kere toprağa gömsünler de sonra bir daha çıkarsınlar. Bir kere gömüldün mü bir daha cık mak yok oradan.)

Arabic

ثُمَّ قَبِّلْ غَادَةَ الْأَسَى مُبَكِّرًا وَادَّعْ بِهَا وَرْدِيَّةً تَجْلُو الدُّجَى
فَلَسْتَ يَا هٰذَا الْغَبِيُّ عَسْجَدًا حَتَّى تُوَارَى فِي الثَّرَى وَتُخْرَجَا

Urdu

جب تجھ پہ لشکرات شبخوں لائیں دے حکم کہ فوراً مے گلگوں لائیں
غافل تو زر و مال نہیں ہے کہ جو لوگ دفنا کے تجھے خاک سے بیروں لائیں



Turkish

قویماسنه باسقین ایله سین درد و محن . کل رنگلی می گتیرمگی امر ایله سن ؛
آلتون میسان ؛ ای ده لی اسنی قولین ، توپراق ایچینه گوموب چیخاره سین ینی دن

Turkish

بیر کیچه سنه غم ئه تمه مشکن شبخون
امر ئه ت گتیره ساقی شراب گلگون
ای غافل بیچاره قیزیلسان ؟ که سنی
توپراغه سوقوب ینه چیقارمق اولسون ؟



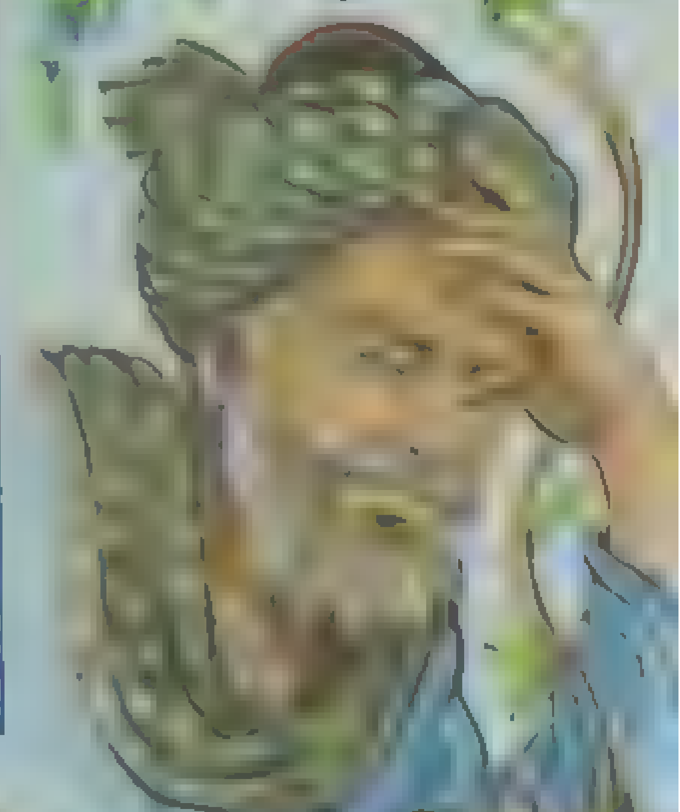
Japanese

黄金の粒を営々と 蓄へたるも
雨の如 風に失せにし痴人も
ひと度 土に埋れなば などて再び他人の
堀らむと願ふ黄金の 土となるべき。



Indian

जो पर्जन्यापरि सुवर्ण-कण चौफेर
दे उधळुन अन् जो कुणगा करी— अखेर
नच दोघांच्याही मातीचें हो सोनें
जें होतां भू-गत काढुं बघति बाहेर.





زان پیش که بر سرت شبیخون آرند



سرمست به میخانه گذر کردم دوش
پیری دیدم مست و سبویی بر دوش
گفتم ز خدا شرم نداری ای پیر
گفتا کرم از خداست می نوش خموش







English

And lately, by the Tavern Door agape,
Came shining through the Dusk an Angel Shape
Bearing a Vessel on his Shoulder; and
He bid me taste of it; and 'twas—the Grape!

French

Récemment, à la Porte de la Taverne, une Forme
Angélique, m'apparut, brillante dans le Crépuscule;
elle portait un Vase sur son Épaule
et m'offrit d'y goûter : c'était le Vin !

German

Ich sah den Scheik betrunken heimwärts hinken,
den Teppich überm Arm, den Krug zur Linken.
Da sagt' ich ihm: — Was heisstdenndas? — Under:
— Die Welt ist Wind, mein Freund, komm, lass uns
trinken, lass uns trinken.—

Italian

Passai ieri, ubriaco, accanto a notturna taverna,
E vidi un vecchio ebbro con sulle spalle una giarra.
Gli dissi: "Come? Non hai, avanti al Signore, vergogna?"
Rispose: "Iddio è generoso, bavi, bevi vino!"

Spanish

Hace muy poco tiempo, al ir a la taberna
surgio ante mi de pronto un ángel reluciente.
Un anfora llevaba, y quiso que qrobase
su contenido. Supe entonces que era vino.

Swedish

Till krogen kom, då dagen var förbi,
en ängel, strålande som Mushtari.
Från skuldran lyfte han en gyllne lägel
och bjöd mig den — och det var vin däri!

Russian

Вчера, хмельной, я шел в кабак по городским руинам;
И пьяный старец в майхане мне встретился с кувшином.
Сказал я: «Бога постыдись. Подумай о душе!»
А он: «Бог милостив! Садись! И выпить помоги нам».

Armenian

Երէկ մտայ մի գինետուն, մի քիչ խմած,
Տեսայ մի ծեր՝ սափորն ուսին եւ խիստ հարբած.—
Ասի՝ ինչպէ՞ս չես ամաչում դու Աստծուց.
Ասաց՝ «խմի՛ր. Աստուած մեծ է եւ ողորմած»։





Arabic

دَخلتُ في الحانِ نَشوانًا وَكانَ بِهِ — شَيخٌ عَلى مَنكِبِهِ كوزٌ وَقد سَكِرا

فَقُلتُ هَلّا مِنَ اللهِ اعتَراكَ حَيا — قالَ احسُها فَهُوَ يَعفُو وَاترُكِ الهَذَرا

Urdu

بھٹی کی طرف سے کل جو گذرا میں نوش — اِک بوڑھے میاں بیٹھے صُراحی بر دوش

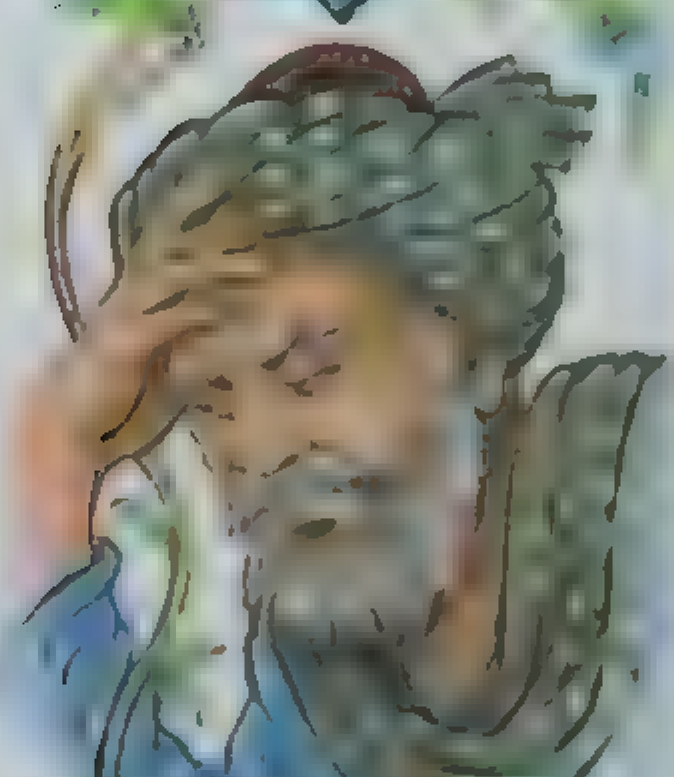
مَیں بولا کہ اے پیر خدا سے شرما! — بولا۔ وُہ کریم ہے پئے جا خاموش

Turkish

میخانه یه گتدم گنجه، سرخوش اورادا، — کوردوم که شراب داشیر آغیر باشلی قوجا.

اللهدان اوتانمازمیسان؟ ای پیر دیدیم — ایچ باده، دیدی، کرملی در ذات خدا.





Japanese

先つ頃かや旅籠屋の　開きし扉よりくらがりに
姿嫋よひ　出で来しは　壺を肩に荷ひける
天使の姿なれ　来りて告げぬ「飲め」とこそ
唇にふふめば　噫　これぞ　葡萄の美酒。

Indian

नुक्तीच पिठ्याच्या दारांतून सताड
ये हळूच सन्ध्या-तिमिरांतून अगाढ
    कुणि दिव्य सुराऽऽकृति, कुम्भ घेउनी स्कन्धीं,
मज म्हणे, "चाख, घे !" काय ? सुरेचा स्वाद !











سرمست بمیخانه گذر کردم دوش

قومی متفکرند در مذهب و دین
قومی بگمان فتاده در راه یقین
می‌ترسم از آنکه بانگ آید روزی
کای بیخبران راه نه آنست و نه این





English

Alike for those who for To-Day prepare,
And those that after some To-Morrow stare,
A Muezzin from the Tower of Darkness cries,
"Fools! your Reward is neither Here nor There."

French

Et à ceux qui préparent AUJOURD'HUI,
et à ceux qui songent à quelque DEMAIN,
un Muezzin crie de la Tour des Ténèbres :
« Insensés ! votre récompense n'est point ici ni là-bas ! »

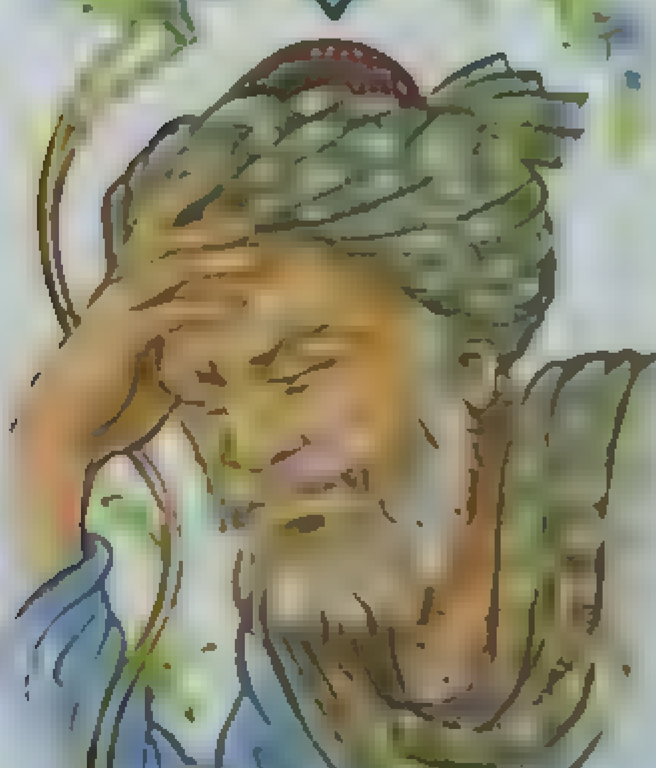


German

Den Einen ist das ‚Heute' höchster Hort,
die Andern trachten nach dem ‚Morgen' fort.
Vom Turm des Schicksals ruft der Wächter allen:
– Ihr Toren, Lohn ist weder hier noch dort! –

Italian

Di Religione meditano pensosi alcuni degli uomini,
Altri si struggon di dubbi sulla via della Scienza.
Temo che un giorno non si levi un grido d'un tratto:
"O stolti! La Via Vera non è né questa né quella!"



Spanish

Hay quien medita sobre la religión por gusto.
Hay otros que vacilan entre Certeza y Duda.
Mas surgirá un heraldo de pronto, que les grite:
¡ Estúpidos!La senda no es esta ni es aquella.

Swedish

Och väntar du få skörda här din gröda,
få se ditt krus i morgon överflöda,
så hör ett rop från mörkrets minaret:
"Du däre! All din lön blir blott — din möda!"

Russian

Одни люди думают о путях веры.
Другие люди задумались над истинным путем.
Боюсь, что как-нибудь раздастся крик:
«[Настоящий] путь не этот и не тот!»

Armenian

Մի ցեղ ընտրել է դաւանանքի եւ կրօնի ճամբան,
Ոմանք հաւատքի եւ կասկածի մէջ ցցուել են անձայն.
Յանկարծ դարանից ելնում է մէկը եւ աղաղակում՝
«Անտեղեակ մարդիկ, ճշմարիտ ճամբան ո՛չ այդ է, ո՛չ այն».

Persian

Kavmî mütefekkirend der mezheb-ü din,
Cem'î mütehayyirend der şekk-ü yakîn.
Nagâh münadi-yyi der âyed zi Kemin
Key bihaberân! Râh ne ânest-ü ne în.

Turkish

(Bir kısım halk mezheb ve din konularına dalıp onu düşünüp durmaktadır. Halkın bir kısmı da şek ile yakın arasında hayretlere düşmüşlerdir. Birdenbire pusudan bir haberci ve sözcü çıkarak şöyle dedi : Ey gafiller! Yol ne odur ne de bu.)



Arabic

تَكَرَّتَ فِي الدِّينِ أَقْوَامٌ كَمَا حَارَبَيْنَ الشَّكِّ وَالْقَطْعِ فَرِيقٌ

فَإِذَا الْهَاتِفُ يَدْعُوهُمْ أَيَا بُلْهُ لَا هٰذَا وَلَا ذَاكَ الطَّرِيقُ

Urdu

کچھ وہ ہیں جنہیں مذہب و دیں کا سودا کچھ وہ ہیں جنہیں شک و یقیں کا جھگڑا

ناگاہ منادی نے کہا چلا کر اے بے خبرو! وہ ہے نہ یہ ہے رستا

Turkish

برچوخلاری دالمیش ایدی دین فکرتنه، برچوخلاری شک اُمدیب اینانمیرداُدنه:

بردن او جالار منادنین گرلی سسی: آزغینلار آمان، یول قارشیب بر برینه...

Turkish

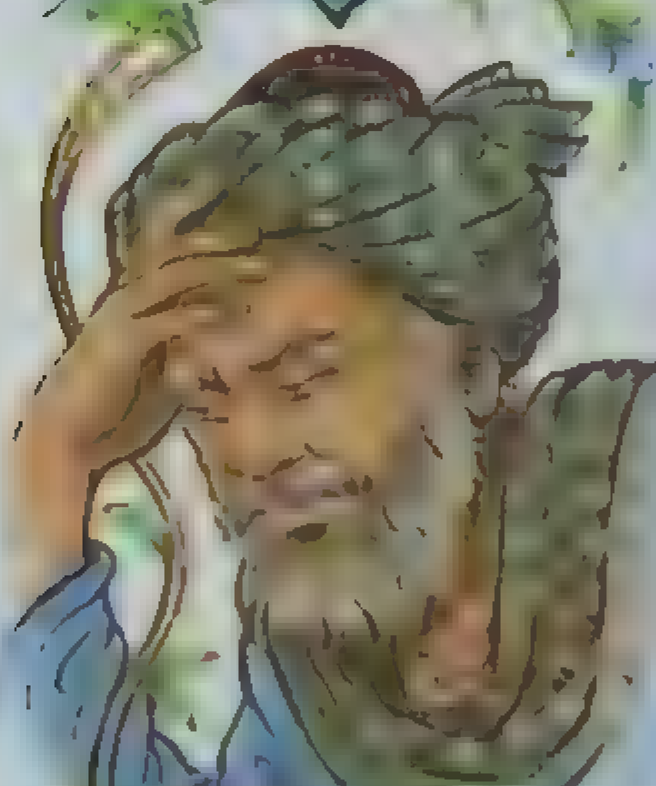
بیرطایفه دین ومذهب ایچون دوشو نور

بیردسته دخی شك ویقین دوشگو نودر

ناگاه منادی اوطرفدن باغیرار

ای کمره اولانلار نه اودر یول نه بودر





Japanese

現世に　備へ勤む人どちに　また明日在りと　遠方を
仰ぐ徒に「闇の塔」そが高みより　時告ぐる人叫ぶらく
「痴け人かも汝等が　望む報は
此処にしも　将　彼処にもあらじかし。」

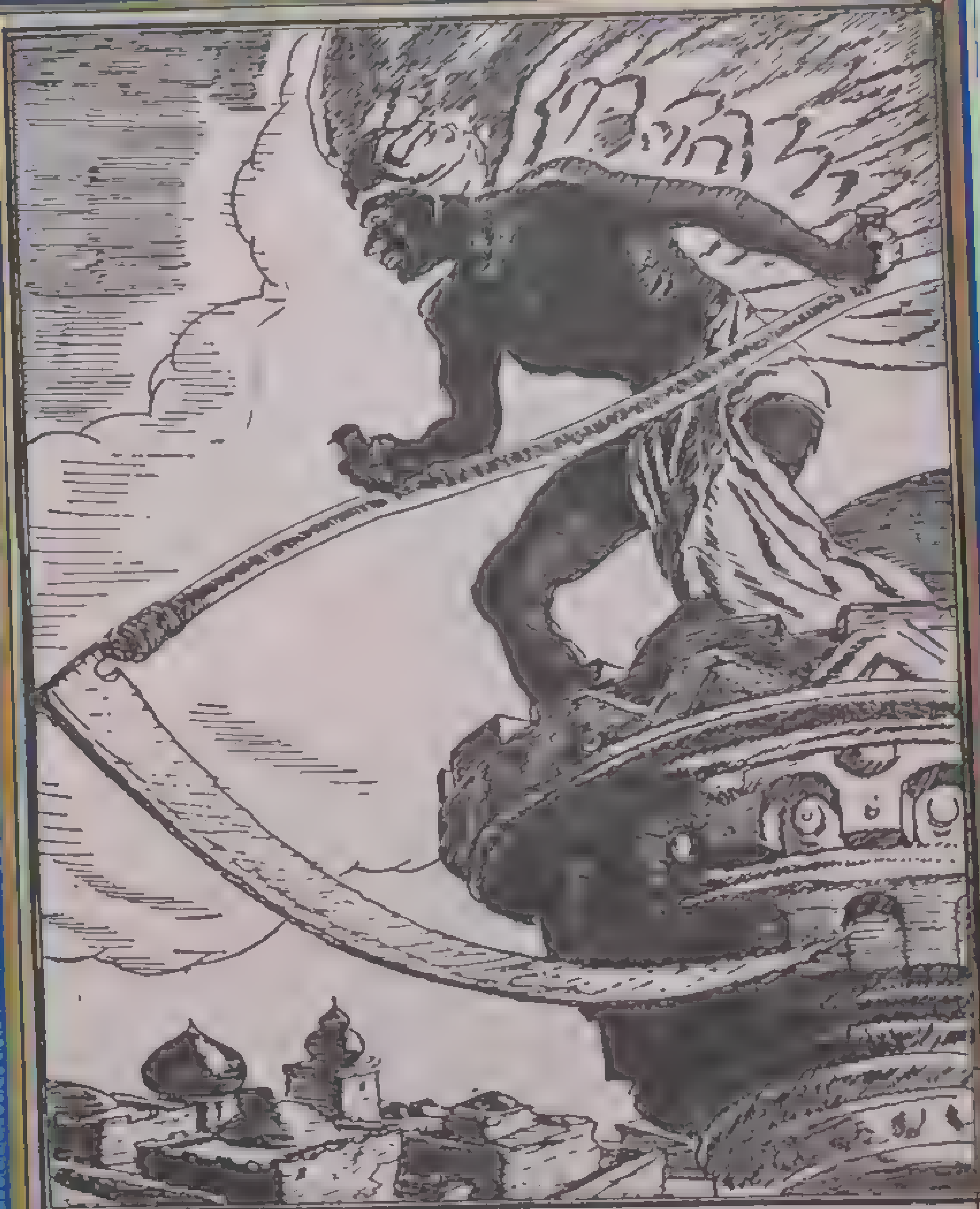


Indian

जातात गढुन आजच्या जे व्यवस्थेंत,
बसतात वा उद्याचाच वेध जे घेत,
दोघांस बाङ्ग ये तिमिर-मनोऱ्यावरुनी—
"मूर्खांनो, तुमचें फल न येय, नच तेथ !"

२४ बाङ्ग = आवाहन, पुकार.





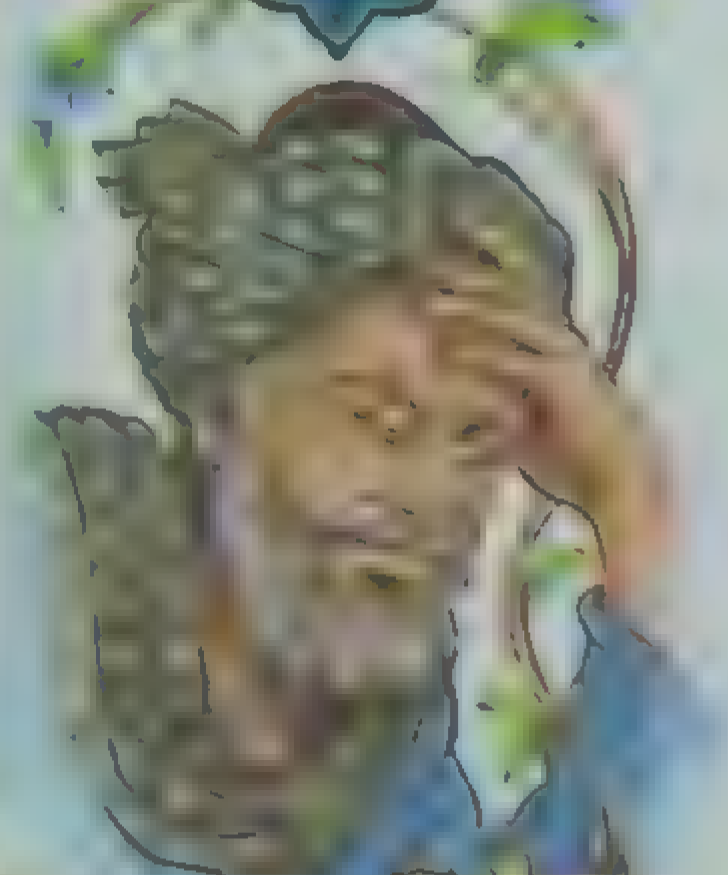




قومی متفکرند در مذهب و دین

گر بر فلکم دست بدی چون یزدان
برداشتمی من این فلک را ز میان
وز نو فلکی دگر چنان ساختمی
کازاده بکام دل رسیدی آسان





English

Ah, Love! could you and I with Fate conspire
To grasp this sorry Scheme of Things entire,
Would not we shatter it to bits—and then
Re-mould it nearer to the Heart's Desire!

French

Amour, si nous pouvions conspirer avec le Destin,
pour saisir en entier le Plan misérable du Monde,
ne le réduirions-nous pas en morceaux,
pour le refaire ensuite plus conforme au Désir du Cœur !



German

Könnten die Liebe und des Schicksals Walten
den düstern Plan der Dinge fest mir halten:
ich schlüg in Stücke ihn und wollt' ihn dann
nach meines Herzens Sehnsucht neugestalten.

Italian

Se avessi potere sul Cielo , cosí, come Dio,
Io questo vecchio Cielo toglierei via dal creato,
E, a nuovo, un altro Cielo farei, tal che l'Eroe
Piú facile e lieto guidasse a destino felice.



Spanish

Querida mía, si fuera posible que el Destino
disponer nos dejase el triste plan del mundo,
querríamos sin duda reducirlo a pedazos
Para hacerlo de nuevo según nuestros deseos.

Swedish

Ack, hade Han i våra händer lagt
blott för en enda dag sin gudamakt!
Då sleto alltet vi itu och gåvo
ett nytt, men sådant, som oss hjärtat sagt.

Russian

Когда б я был творцом — владыкой мирозданья,
Я небо древнее низверг бы с основанья
И создал новое — такое, под которым
Вмиг исполнились бы все добрые желанья.

Armenian

Թէ Աստծու պէս ձեռքս հասնէր երկնքին,
Բախտանիւը կը փոխէի հիմնովին
Եւ վերստին կը կերտէի նոր անիւ,
Որ մարդն ազատ հասնէր ուրախ բաղձանքին.

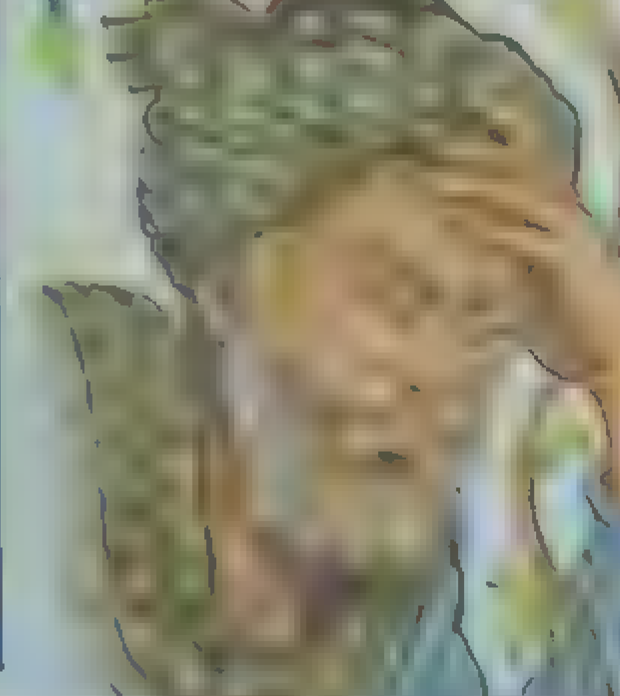
Persian

Ger ber Felekem dest büdi çün yezdan,
Berdaştemi men in Felekra zi miyan;
Ez nev Felek-i diğer çinan sâhtemi
Kâzade be kâm-i dil residi âsan.



Turkish

(**Eğer Cenab-ı Hak gibi Kâinata hâkim olsaydım, bu Feleği** ortadan kaldırıp yeni öyle bir Felek yaratır, öyle bir Dunya meydana getirirdim ki serbest kişiler orada muratlarına kolayca ererlerdi)



Arabic

لو كَانَ لِي كَاللهِ فِي فَلَكٍ يَدٌ　　لَمْ أُبْقِ لِلأَفْلَاكِ مِنْ آثَارِ
وَخَلَقْتُ أَفْلَاكاً تَدُورُ مَكَانَهَا　　وَتَسِيرُ حَسْبَ مَشِيئَةِ الأَحْرَارِ

Urdu

رب جیسا اگر چرخ پہ قابو ہوتا　　میں بیچ میں سے اس کو مٹا ہی دیتا
اِک اور فلک ایسا بنا دیتا پھر　　جو آرزوئیں دلوں کی پوری کرتا،

Turkish

تانری کیمی من حاکم اولورسام، بلکی　　ویران اندہ بیلسم دہ او ظالم فلکی.
من، اوندا، قورارديم بشره باشقا جهان؛　　بش گونلوک حیاتندا اکل آچین اکی.

Turkish

الله کیمی اولسایدی الیمده امکان
بو چرخی بتون من کوتورردیم آرادان
بیر اویله فلك ایشه سالاردیم یگیدن
کازاده اولان کامه چاتاردی آسان.





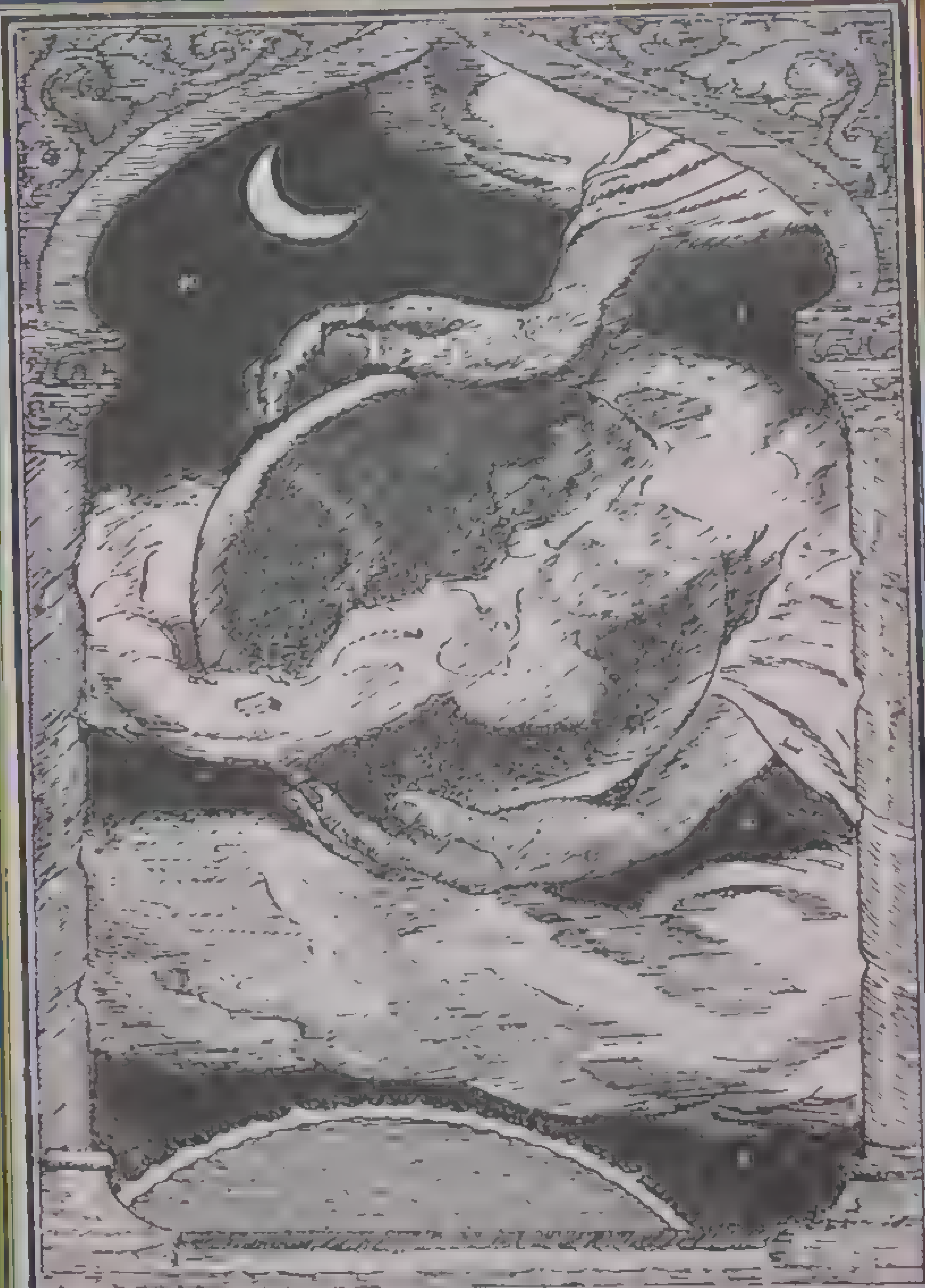
Japanese

よき人よ　汝とわれと　神ともに
思ひはかりて　はかなかる　この万有を掌のうちに
掴むを得なば　そを千々に　打ちも砕きて
意の儘に　再び創り直さばや。

Indian

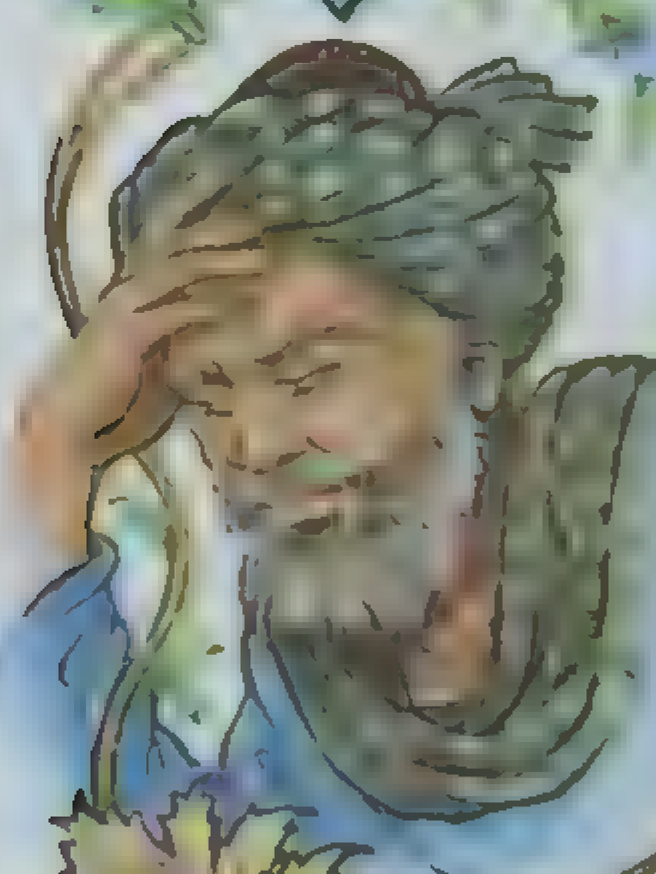
प्रियतमे ! दैव, तू आणिक मी स्वाधीन
करुं शकलों अवघी सृष्टियोजना हीन
तर करुन चुराडा विश्वाचा नाही का
करणार सुघटना विशेष हृद्य नवीन ?





گر بر فلکم دست بدی چون یزدان





گر دست دهد ز مغز گندم نانی
وز می دو منی ز گوسفندی رانی

با لاله رخی و گوشه بستانی
عیشی بود آن نه حد هر سلطانی





English

Here with a little Bread beneath the Bough,
A Flask of Wine, a Book of Verse—and Thou
Beside me singing in the Wilderness—
Oh, Wilderness were Paradise enow!

French

Ici, avec un peu de pain sous les branches,
une cruche de Vin, un livre de Vers, et Toi,
chantant près de moi dans la Solitude sauvage,
oh! cette Solitude serait pour moi un Paradis!



German

Im Grün mit einem Brot und einem Krug
voll Wein und einem Buche fein und klug,
und neben mir dein Bild dann in der Wildnis—
so ist die Wildnis Paradies genug.

Italian

Quel tanto che a bere ti basta, ed a mangiare e a vestire,
Cercalo pure, ché in questo ancor sei scusato.
Ma il resto tutto è vano, e vuoto e tu bada bene
A non venuerti via la vita preziosa per questo.



Spanish

Unos gotas de vino del color del rubí,
un pedazo de pan, un buen libro de versos
y tú, en un solitario lugar, son más valiosos
para mí que los reinos de todos los sultanes.

Swedish

Och av ett träd, som skugga mig beskär,
en bok, ett krus och dig, som jag har kär,
till paradis förvandlas ödemarken —
så mycket paradis, som jag begär.

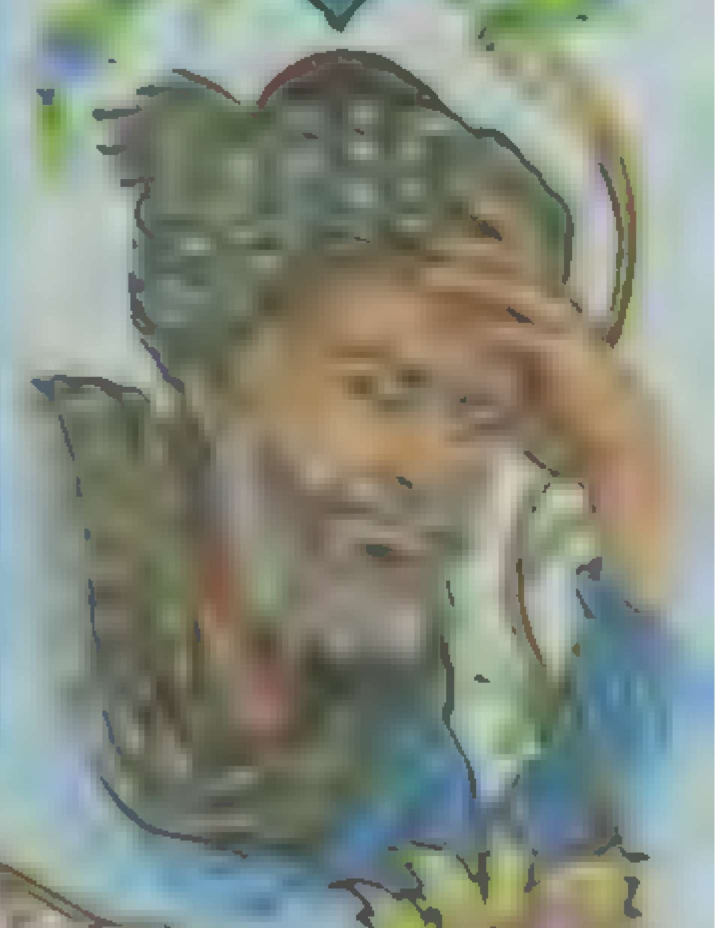
Russian

Коль раздобуду я вина два мана,
Лепешку, и жаркое, и барана
И с милой средь руин уединюсь, —
То будет пир, достойный лишь султана.

Armenian

Մի սրւակ կարմիր գինի եմ ուզում եւ մի երգարան,
Քաղց յագեցնող մի քիչ ուտելիք եւ կէս հաց միայն,
Եւ ապա քեզ հետ, նստենք միասին մի խուլ անկիւնում...
Ահա մի հաճոյք, որ չունի նոյն իսկ եւ ոչ մի սուլթան.







Arabic

إن نلتُ من حنطةٍ رغيفا   وكوزَ خمرٍ وفخذَ شاةٍ
وكانَ إلفي معي بقفرٍ   فُقتُ بذا عيشةَ الولاةِ

Urdu

میسر ہو کسی کو گر جہاں میں گیہوں کی روٹی   صراحی بادۂ گلرنگ کی اور ران بکرے کی
وہ رہتا ہو کسی معشوق کے ہمراہ جنگل میں   ہے اپنے وقت کا عیسیٰ نہیں وہ جد سلطانی

Turkish

بو غدا چورەگی ، ہدہ کباب اولسا اگر ،   بردہ ایری بر قدح شراب اولسا اگر ،
ویرانەدہ بر گوزل قیز ایلە یاشارام   ظن ایلەمە بو عشرتی سلطان الیر

Turkish

بوغدا چورکی کلیرسه بیر قدر اله
بیر بود اتیله بیر ایکی باتمان می ایله
بیر گوشه ی بوستاندا، بیر مهوشیله
اولماز بیله عیش نصیب هیچ شاهه بیله .



Japanese

樹の下蔭や [illegible]
美酒一壺 糧ありて
さて汝はしも わが傍に 唄ひてあらば
荒野とて さな[illegible] 天国なれや

Indian

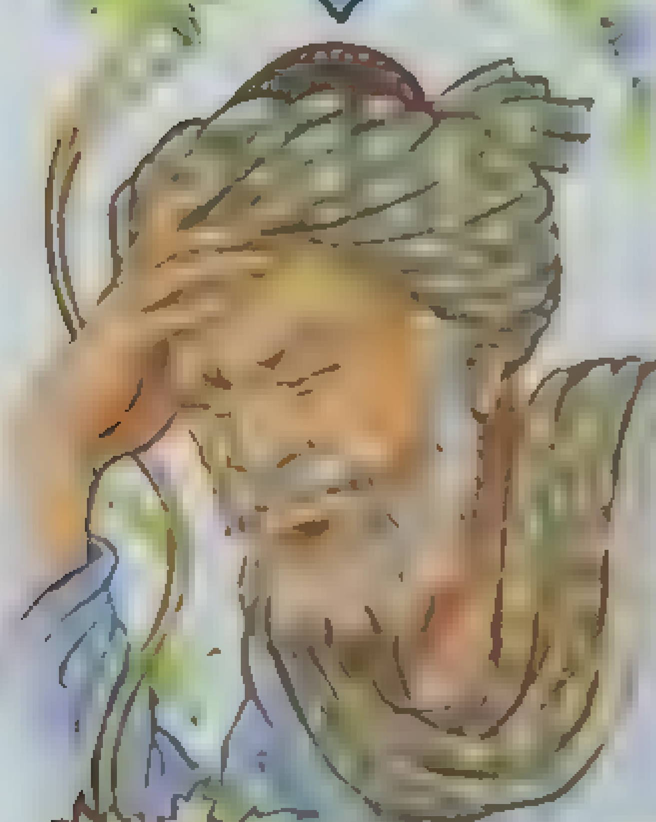


या इथे तरुतळीं एक वही कवितेची,
भाकरी एक, अन् सुरई एक सुरेची,
  आणखी एक तू जवळ गात या विजनीं —
अन् हें न रान मग, नन्दनवन तें हेंची !



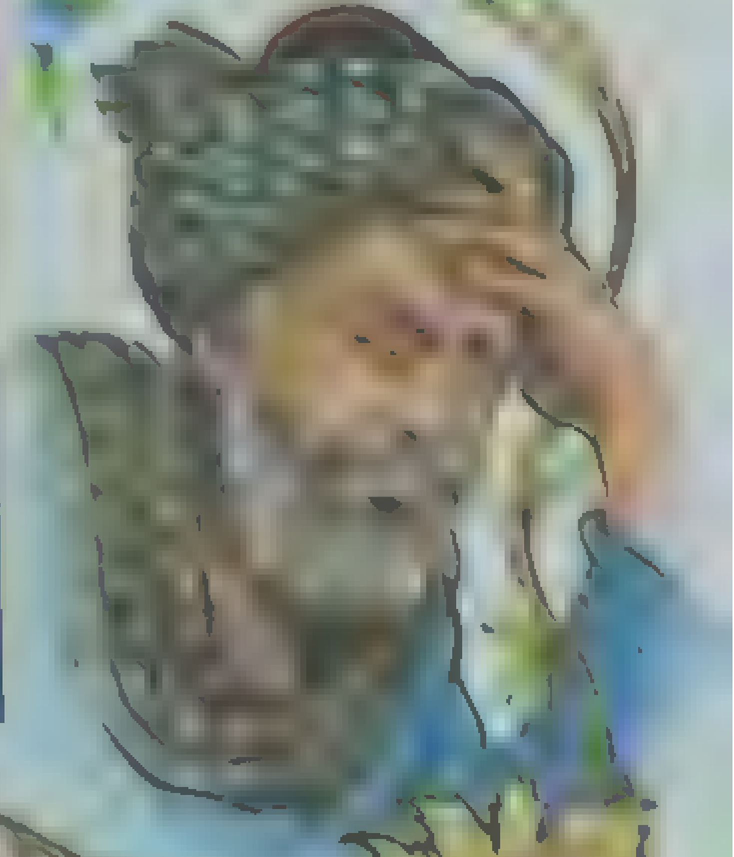






گر دست دهد ز مغز گندم نانی

لب بر لب کوزه بردم از غایت آز
تا زو طلبم واسطهٔ عمر دراز
با من به زبان حال می‌گفت این راز
عمری چو تو بوده‌ام دمی با من باز



English

Then to the Lip of this poor earthen Urn
I lean'd, the Secret Well of Life to learn:
And Lip to Lip it murmur'd—"While you live,
Drink! —for, once dead, you never shall return."

French

Puis, sur la Lèvre d'une pauvre Urne de terre,
je me penchai pour surprendre le Secret de la Vie :
et lèvre à lèvre, elle murmura : «Tant que tu vis, bois !
Car, une fois mort, tu ne reviendras jamais! »

German

Einst nahm ich meinen Krug, ein altes Stück
aus Ton, zu kosten das geheime Glück:
und einer Lippe Murmeln—da du lebst,
so trink! Vom Tode kommst du nicht zurück, —

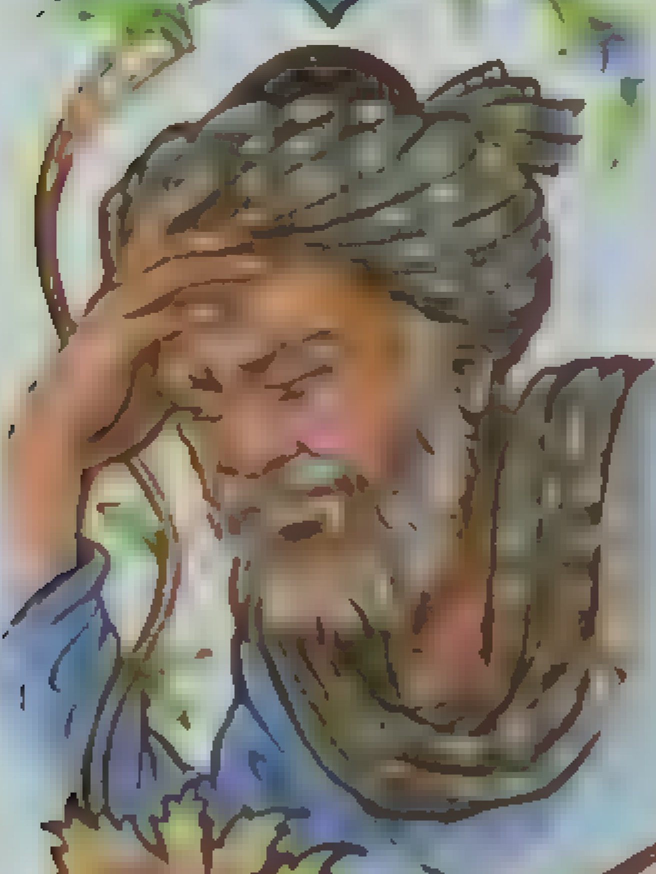


Italian

Il labbro sul labbro dell'Anfora posi, ebbro di bramma,
D'avere alfine da lei quel che dà vita in eterno.
E labbro a labbro mi sussurrò l'Anfora in bacio segreto:
"Resta con me per un poco, io come te già fui!"

Spanish

Al sentir el enhelo de encontrar el secreto
de la vida, posé mis labios en el borde
de la copa de barro. Una voz susurróme:
En tanto vivas, bebe, que los muertos no vuelven.



Swedish

Då grep jag kruset att i vinets flöde
få läsa hemligheten om mitt öde.
Och kruset viskade: "När du nu lever,
drick djupt! Du blir för alltid hos de döde."

Russian

Я жадно устами к устам кувшина прильнул.
Как будто начало желанной жизни вернул.
«Я был, как и ты. Так побудь хоть мгновенье со
мною»,
Так глиняной влажной губою кувшин мне шепнул.

Armenian

Ագահութեամբ շուրթս դրի փարչի շրթին,
Որ նրանից հարցնեմ գաղտնիքն երկար կեանքի.
Յանկարծ փարչը շուրթը շրթիս մեղմ շշնջաց՝
«Գինի խմի՛ր, յետ չես գալու դու կրկին»։

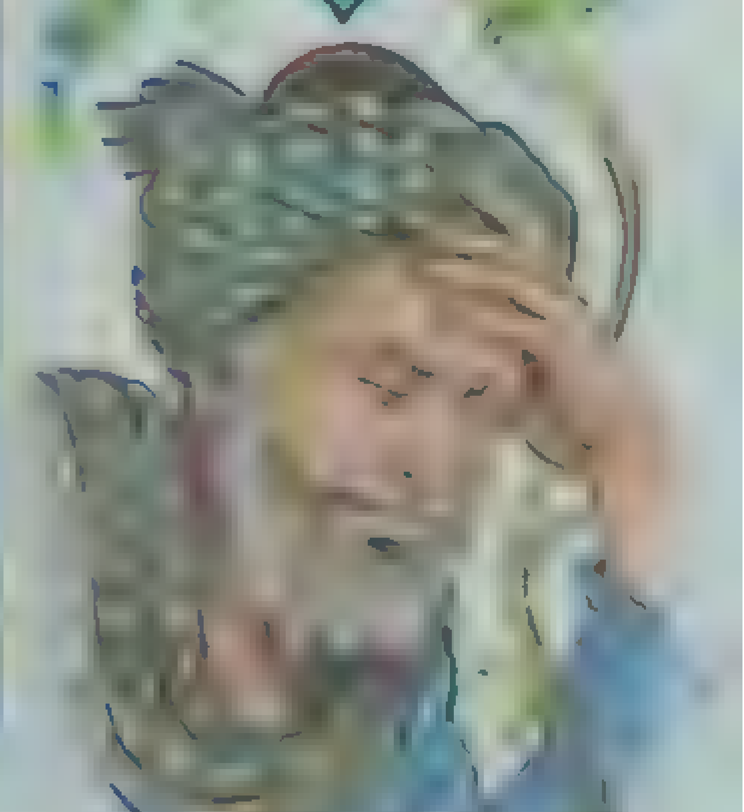


Persian

Leb ber leb-i kuze bürdem ez gayet-i âz
Tâ zû taleb-i vâsita-yı ömr-i dirâz,
Leb ber leb-i men nihâde migüft be râz,
Mey hur ki bedin Cihan nemi ayi bâz.

Turkish

(Uzun ömürlü olmanın çaresini edinmek üzere hırsımdan dudağımı testinin dudağına götürdüm. O da dudağını benim dudağıma yapıştırıp gizlice bana şöyle dedi : Bir daha bu Cihana gelmeyeceğin için şarabını iç)





Arabic

لَثِمْتُ مِنْ جَرَّةِ الصَّهْبَاءِ مَرْشَفَهَا   حِرْصًا لِأَنَالَ مِنْهَا عِيشَةَ الْأَبَدِ
فَقَابَلَتْ شَفَتِي بِاللَّثْمِ قَائِلَةً   سِرًّا أَلَا اشْرَبْ فَإِمَّا رُحْتَ لَمْ تَعُدِ

Urdu

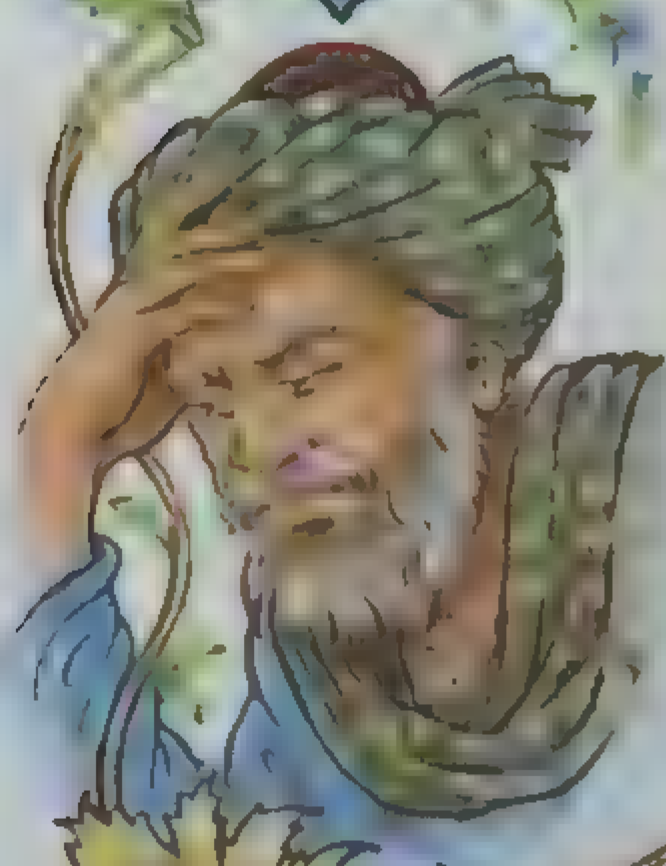
اِک کوزے سے لب بلب ہوا میں دکھیا   تا اس کے سبب سے عمر ہو میری سوا
وہ کوزہ زبان حال سے یوں بولا   میں بھی کبھی تجھ سا تھا سمجھ لے اتنا

Turkish

اوپدوم دوداغین صراحی نین میخانادا   بلکه او اوپوشله قیسا عمرم اوزانا.
اوپدی دوداغدان آستاجا سویلدی: آه   ایچ می کر داها گلمیه جکسن جهانا ...

Turkish

می کاسه سین آلدیم دو داغا حرصمدن
بیرچاره بوطول عمر ایچون سوردوم من
قویدو دو داغین دو داغیما گیزلی دیدی
می ایچ که بو دنیایه داها کلمزسن !



Japanese

わが世の秘密聴かばやと　卑貧しき埴の壺
そが口元に凭れしに　唇より唇に　ひそやかに
壺語るらく「生ける間は
飲みてすごさね　逝かば再ひ還り来じ。」

Indian

मृत्पात्र-मुखीं मुख लावीं मग मी दीन
तें ग्रहण कराया जीवन गूढ नवीन;
　　कुजबुजे मुख मुखीं मिळवुन तें, "आजीव
मधु पी ! कीं मरतां पुनरागमन कधीं न. "





لب بر لب کوزه بردم از غایت آز



ما لعبتکانیم و فلک لعبت باز
از روی حقیقتی نه از روی مجاز

بازیچه همی کنیم بر نطع وجود
رفتیم بصندوق عدم یک یک باز









English

Impotent Pieces of the Game He plays
Upop this Chequer-board of Nights and Days;
Hither and thither moves, and checks, and slays,
And one by one back in the Closet lays.

French

Nous ne sommes que les Pièces inertes de la Partie
qu'il joue sur cet Échiquier des Jours et des Nuits ;
pièces qu'il fait marcher de-ci de-là, qu'il arrête
et qu'il tue, puis qu'il replace une à une dans la Boite.

German

Ein grosses Schachbrett ward aus Nachtund Tag,
wo das Geschick mit Menschen spielen mag.
Es stellt sie auf und bietet Schach und Matt
und legt dann jeden wieder, wo er lag.

Italian

Noi siam burattini e il Cielo n'è il burattinaio
(Per vero questo lo dico, e non per allegoria).
Sulla scena dell'Essere giochiamo un piccolo gioco,
E ad uno ad uno poi ricadiam nella cassa del Nulla.

Spanish

La vida es un tablero de ajedrez, donde el Hado
nos mueve cual peones, dando mates con penas.
En cuanto acaba el juego, nos saca del tablero
y nos arroja a todos al cajón de la Nada.

Swedish

Som pjäser Han oss på sitt schackbord satt,
vars jätterutor heta Dag och Natt.
Han leker med oss, slår och lägger ned oss
i lådan, se'n Han bjudit schack och matt.

Russian

Кто мы? Куклы на нитках, а кукольщик наш —
небосвод.
Он в большом балагане своем представленье ведет.
Он сейчас на ковре бытия нас попрыгать заставит,
А потом в свой сундук одного за другим уберет.

Armenian

Տիկնիկներ ենք մենք անմեղ կապոյտ ճախարի ձեռքում·
Այլաբանութիւն չէ ասածս, այլ զուտ ճշմարտութիւն...
Մեզ խաղացնում են կեանքի գունագեղ այս գորգի վրայ
Եւ յետոյ մէկ մէկ՝ անէութեան մեծ սնտուկի մէջ փակում.

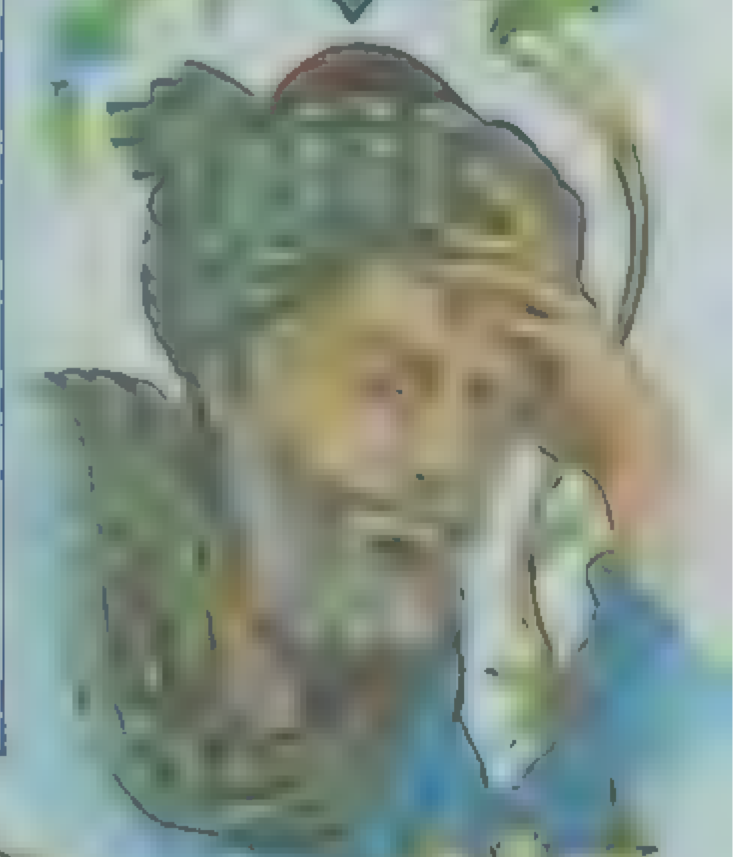
Persian

Ma lu'betegânim-ü Felek lu'betbâz,
Ez ru-yi hakikati, ne ezru-yi mecâz.
Baziçekünan bûdim ber nat'i vücûd
Reftim be sanduk-i adem yek yek bâz.

Turkish

(Su söylediğim söz mecazî değil bir gerçektir : Bizler bir takım kuklalarız, oyuncularız. Bizi kukla gibi oynatan da Felektir. Bizler bir müddet hayat sahnesinde oynadık ve sonunda birer birer yokluk sandığına gerisin geriye atıldık gittik)







Arabic

غَدَونا لِذي الأفلاكِ ألعابَ لاعِبٍ　　أقولُ مَقالاً لَستُ فيهِ بِكاذِبِ

عَلى نَطعِ هذا الكَونِ قَد لَعِبَت بِنا　　وَعُدنا لِصُندوقِ الفَنا بِالتَعاقُبِ

Urdu

ہم پتلیاں ہیں اور فلک پتلی باز　　بالکل یہ حقیقت ہے سمجھنا نہ مجاز

جب تک کہ ہے جسم و جاں کھلاتا ہے وہی　　صندوق عدم میں سب کو کر دے گا دراز

Turkish

بزکوکلالریز، فلک ایسه کوزبویان،　　بو حال مجاز دکل، حقیقت در اینان،

او، بزلری عالمده اویونجاق ایده رک　　سوز او ساٮب، اندرده صندقه نهان!

Turkish

بیزلرهپ اوبونچاغیز فلك بازیگر

سانما سوزومو مجاز جداً بیله در

بیز اوینار دیق صحنەی دبریلکده سورا

دولدوق عدمین صاندیغینا بیز بیر بیر.



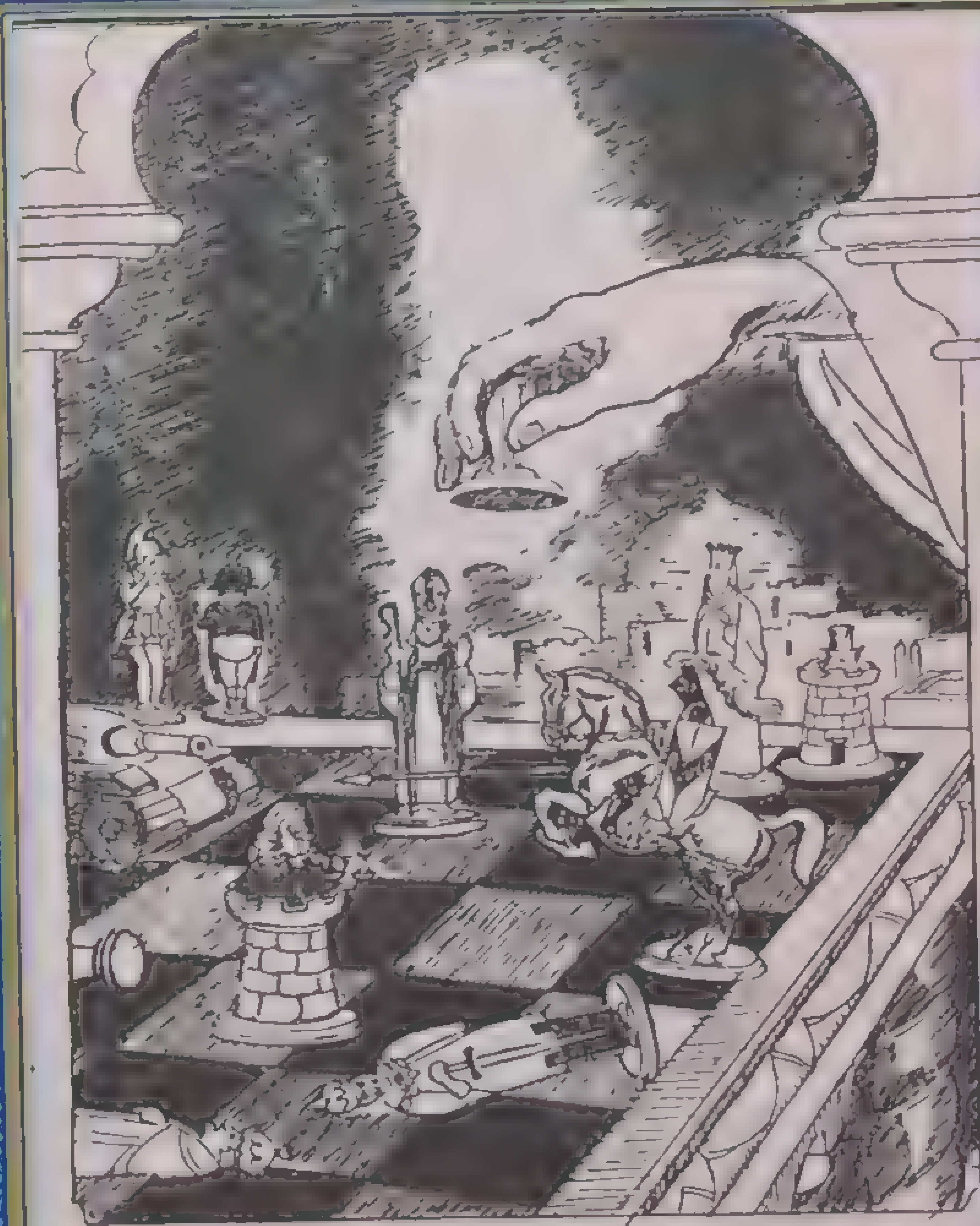
Japanese

なれども昼と　はた夜と　分けて彩なす盤上に
噫「彼」ありて力なき　将棋の駒をもてあそび
ここに　かしこに　進め詰め　殺せし果は
い々と　元の小箱に　こつかーぬ

Indian

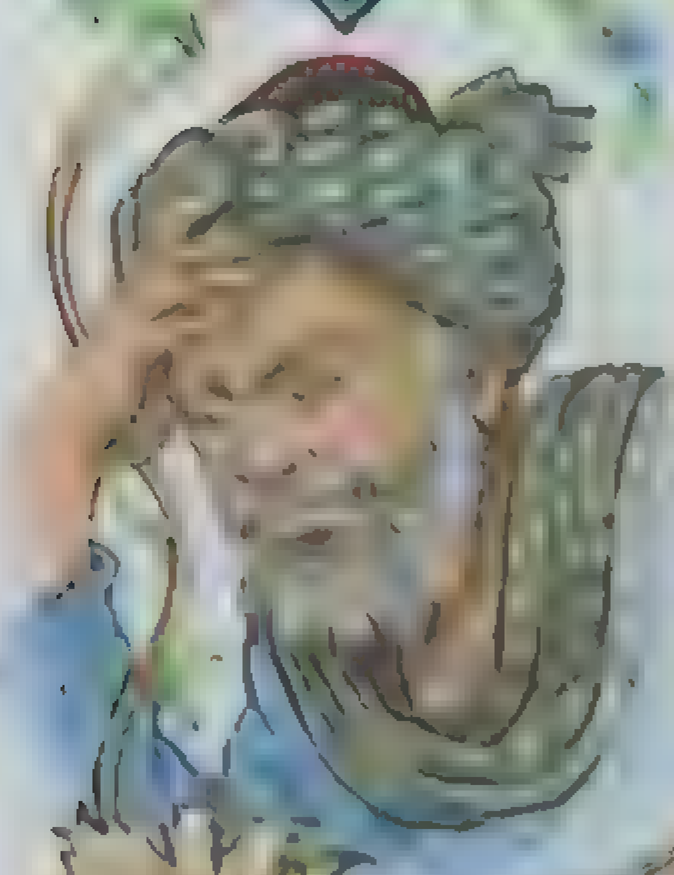
या कृष्ण-धवल दिन-रात्रि-पटावर केवी
नर-नरदा घेउन दैव केलिसुख सेवी !
त्यां इकडे तिकडे फिरवी, जुगवी, मारी,
एकेक उचलुनी डब्यांत अन्तीं ठेवी.



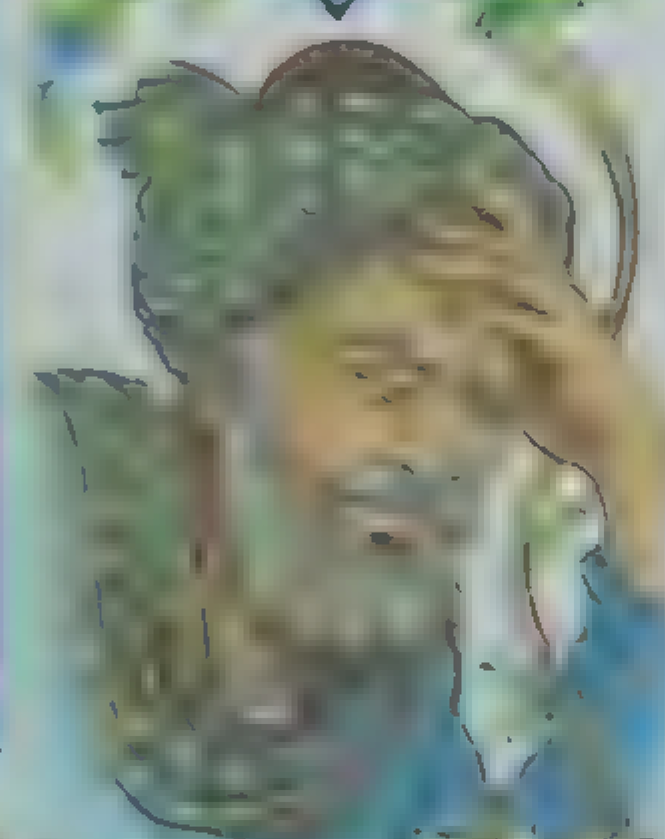


ما لعبتگانیم و فلک لعبت باز





می خور که ز دل کثرت و قلت ببرد
و اندیشهٔ هفتاد و دو ملت ببرد
پرهیز مکن ز کیمیایی که از او
یک جرعه خوری هزار علت ببرد





English

The Grape that can with Logic absolute
The Two-and-Seventy Jarring Sects confute:
The sovereign Alchemist that in a trice
Life's leaden metal into Gold transmute:

French

Le Vin qui peut, avec absolue Logique,
confondre les Soixante-Douze Sectes en dispute;
L'Alchimiste Souverain qui, en un instant,
transmute le plomb de la vie en Or;

German

Der Wein, vor dessen Logik unbedingt
der zweiundsiebzig Sekten Streit verklingt.
Der Alchemist, der mit dem Zauberworte
des Lebens Blei zu purem Golde zwingt.

Italian

Bevi vino, ché ogni abbondanza e pochezza ti porta via
dal cuore.
Ti strappa via ogni pensiero di religioni e di sètte,
Non astenerti da quell'elisir che ad ogni sorso che bevi,
Mille pesanti malanni ti porta via dal corpo.

Spanish

¡Vino!Tu logras siempre que se embrollen con logica
los setenta y dos sabios que sin cesar discuten.
Eres el alquimista que transmutas en oro
ese plomo de nuestra cotidiana existencia.



Swedish

Ja, vin — den logiker, som absolut
på alla sekters tomma gräl gör slut —
den alkemist, vars trolldomsformel mäktar
ur livets koppar smälta guldet ut —

Russian

Одна чаша вина стоит ста сердец и ста религий,
Один глоток вина стоит китайского царства
Что есть на земле, кроме рубинового вина?—
Горести, которые стоят тысячи сладостных душ.

Armenian

Գինի խմիր, որ մեր սրտից «ցաւս ու ֆչի» հոգսն է հանում,
Եօթանասուն երկու ազգի մտմտուքն է մտքից վանում.
Ի՞նչ ես խորշում հրաշագործ այս հեղուկից, որից եթէ
Մի չիք խմես՝ հազար ու մի խոց ու խութ է հարթում ցսկում.



Persian

Mey hur ki zi dil kıllet-ü kesret bibered,
Vendişe-yi heftad-ı dü millet bibered;
Perhiz mekün zi kimyayi ki ez û
Yek cür'a huri hezar illet bibered.



Turkish

(Azlık, çokluk mes'elelerini gonlunden çıkarıp onları unutman için, ayni zamanda yetmiş iki milletin kaygısını senin içinden gidermesi için şarap iç. Bir damlasını, yudumunu içtiğinde seni binlerce dert ve illetten kurtaran bir kimya ve eksirden çekinme.)





Arabic

أُحُرُ اَلطِّلاَ عَنكَ بِزَلِهِمُ الوَرَى   وَقِلَّةَ الأُمُورِ أَوْ كَثرَتُهَا
وَلَا تُجَانِبْ كِيمِيَاءَ قَهْوَةٍ   تُزِيلُ أَلْفَ عِلَّةٍ قَطْرَتُهَا

Urdu

مے پی کر تری قلت و کثرت جائے   اندیشۂ ہفتاد و دو ملت جائے
پرہیز نہ کر اس یہ وہ دارو ہے   اک گھونٹ پیئے ہزار علت جائے

Turkish

ایچ باده اونوت قلت و کثرت سوزنو،   تکرارلاماتیمش ایکی ملت سوزونو،
اکسیر حیات در شراب ایچ اونو   برجرعه سی زایل ایده ر علت سوزونو.

Turkish

می ایچ که چوق آز در دینی دلدن چیقارار
یتمش ایکی ملتین غمیندن قوتارار
پرهیز ایلمه بو کیمیا دن که بونون۔
بیرجرعه سی، مین علّتی دلدن آپارار!

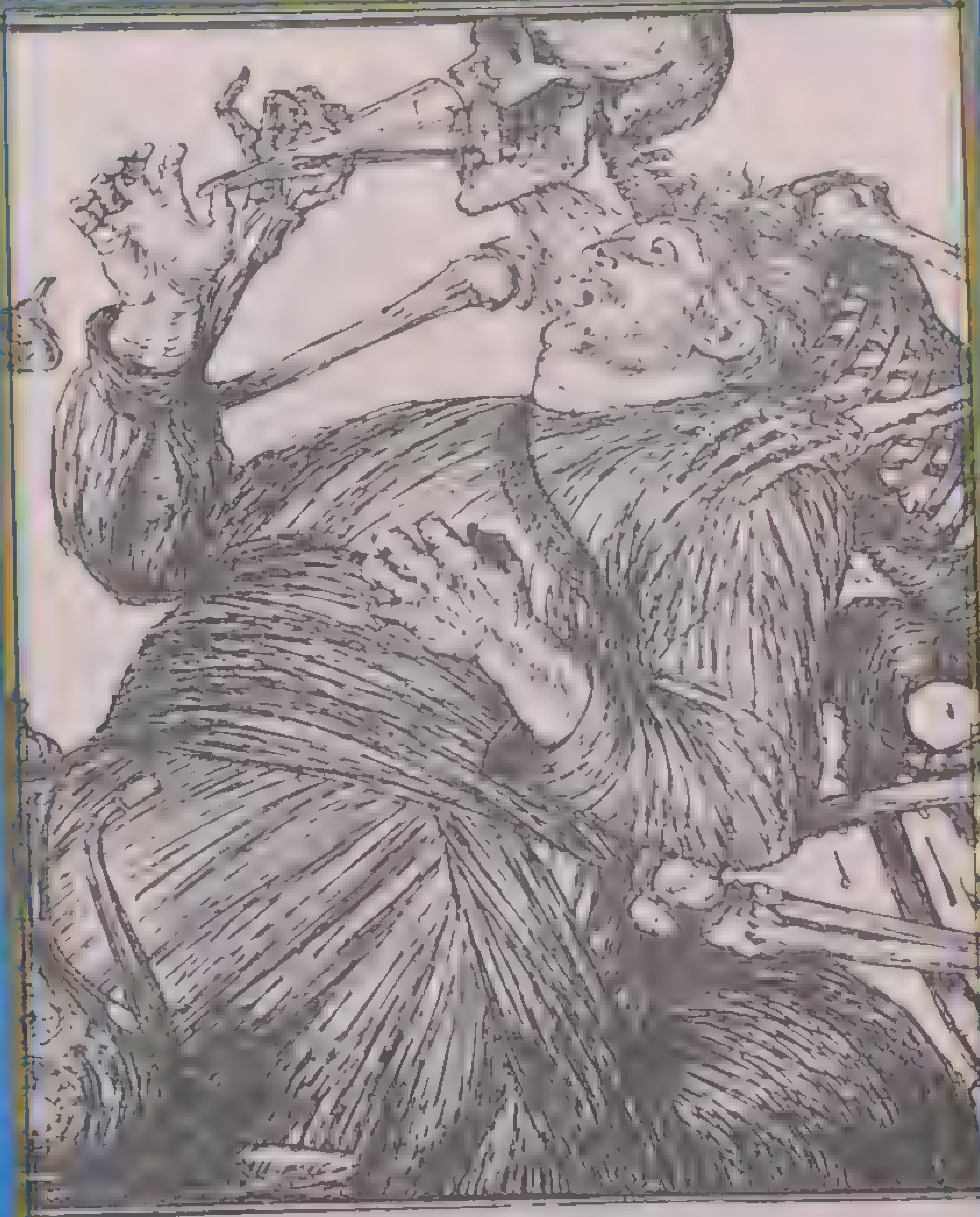
Japanese

比類なきそが論理(ことはり)にかしましき　七十二宗の
ことごとを　破り得べきは　げにこそ葡萄。
生命なる鉛もそをば　瞬(たちま)ちに　黄金(こがね)と化ふる
これやこの　錬金術士の王たる者よ。

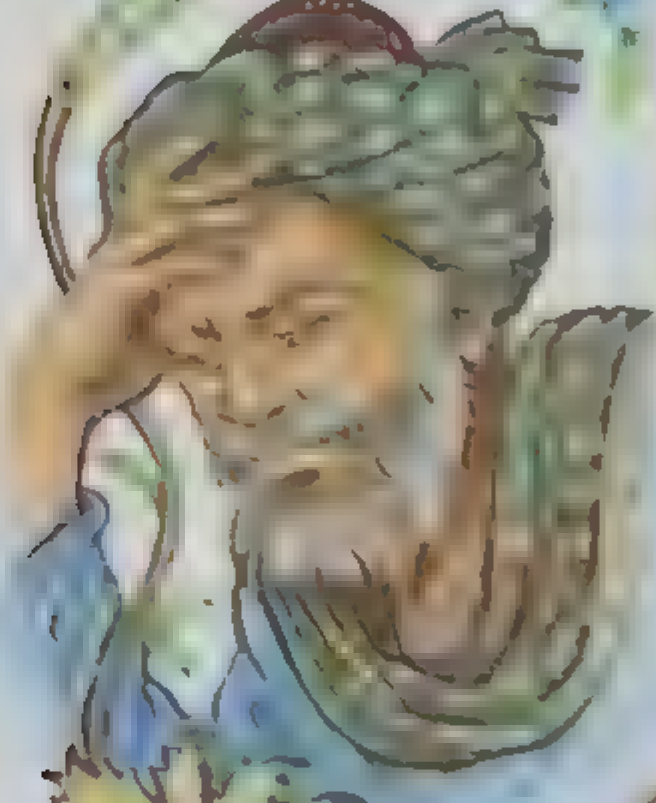
Indian

हा मधु दावूनी प्रमाण युक्त पसन्त
बघ करी निरुत्तर भिन्न बहात्तर पन्थ,
अन् करी सुवर्णच जीवित-जड-धातूचें
निश्चिंत चतुर हा किमयागार महन्त.





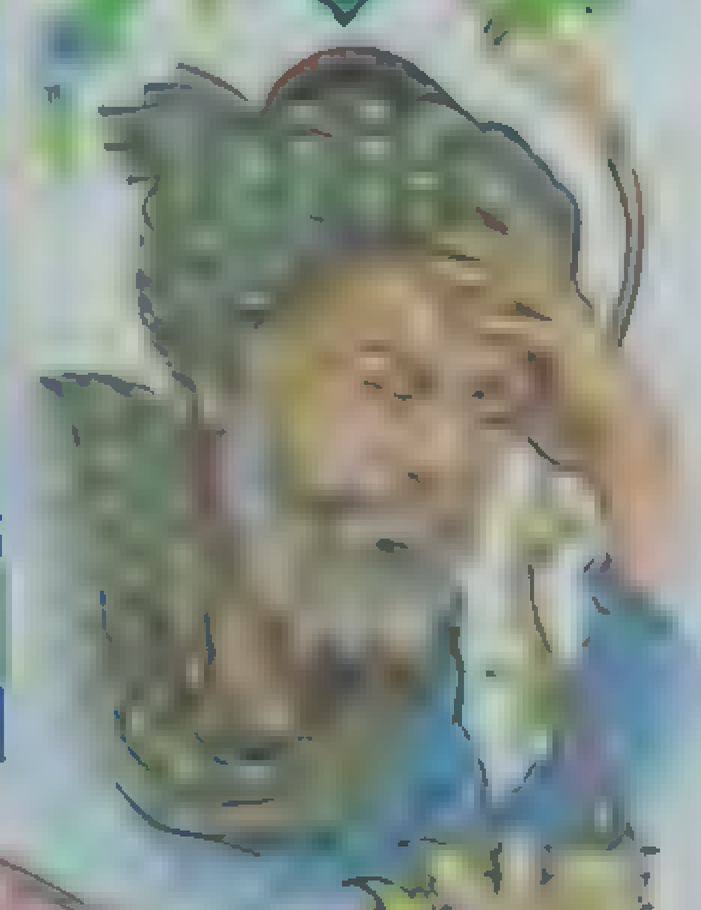
می خور که ز دل قلت و کثرت ببرد



نیکی و بدی که در نهاد بشر است
شادی و غمی که در قضا و قدر است

با چرخ مکن حواله کاندر ره عقل
چرخ از تو هزار بار بیچاره‌تر است







DATE LABEL



English

And that inverted Bowl we call The Sky,
Whereunder crawling coop'd we live and die,
Lift not your hands to It for help—for It
As impotently rolls as you or I.

French

Et ce Vase renversé que nous nommons le Ciel,
sous lequel, parqués, nous rampons, vivons et mourons,
ne lève pas tes mains pour implorer Son aide,
car il tourne impuissant comme Toi, comme Moi.

German

Die leere Himmelsschale geht im Kreise,
darunter schleichen wir, gebückt und leise.
Heb nicht zum Himmel dein Gebet! Er geht
wie du und ich ohnmächtig seine Reise.

Italian

Non bisogna, il cuore gioioso, logorarlo di pena,
Né con pietra d'affanno triturare il tempo felice.
Nessuno sa del mistero di ciò che sarà nel futuro:
E ci abbisogna vino, e amanti, e lieto riposo.

Spanish

A esa bóveda inmensa a la que llaman cielo,
bajo la cual vivimos y morimos los hombres,
no intentes levantar tus ojos implorantes.
No dudes que ella gira, como tú y yo, impotente.



Swedish

Bland rymdens världar går min blick ej vill,
besvarad tiger mången fråga still.
Den minsta gåtan ensam aldrig löstes:
vad själv jag är och varför jag blev till.

Russian

Все: и зло, и добро, что людская скрывает природа,—
Высшей воле подвластно, и здесь не дана нам свобода.
Ты вину своих бедствий не сваливай на небосвод,
В сто раз хуже, чем твой, подневольный удел небосвода.

Armenian

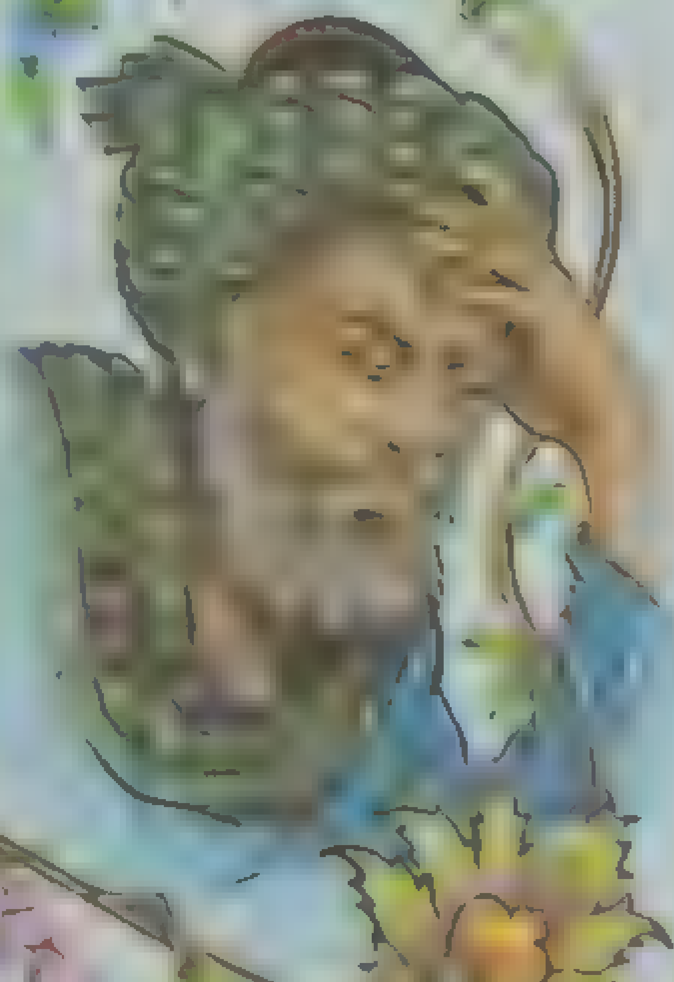
Ինչ լաւ ու վատ, որ տեսնում ես աջ ձախ —
Խինդ ու ժպիտ, վիշտ ու թախիծ, բախտի խաղ —
Մի՛ համարիր երկնքի գործ... Նա քեզնից
Հազար անգամ անզօր է, եւ տարաբախտ.

Persian

Nikî-yü bedî der nihâd-ı beşer est,
Şâdî ve gamî ki der kaza vü kaderest,
Bâ çarh mekün havale kender reh-i akl,
Çarh ez tü hezar bâr biçareter est.

Turkish

(İyilikle kötülük insanların fıtratındadır. Sevinmek, mahzun olmak kaza ve kader ile ilgilidir. Akıl icabı olarak sevinci ve ızdırabı Feleğe yukleme. Çünkü Felek senden bın kere daha fazla zavallıdır.)



Arabic

خَيْرُ الأُمورِ وَقُبْحُهَا مِن نَحْوِنَا   وَمِنَ القَضَا فَرَحٌ وَحُزْنٌ مُدْنِفُ
لَا تَعْزُ لِلأَفْلَاكِ تِلْكَ فَإِنَّهَا   أَوْهَى بِشَرْعِ الحُبِّ مِنْكَ وَأَضْعَفُ

Urdu

نیکی و بدی طینت انساں ہے ضرور   شادی و غمی ۔ قضا قدر کا دستور
الزام نہ دے چرخ کو اے دشمن عقل   وہ تجھ سے ہے سو درجے زیادہ مجبور

Turkish

فطری اولان انساندا بوتون یاخشی پیسی.   دنیادا مقدر، حیاتین دوشونجه سے.
چرخین عملی دگل. دوشون منطق ایله: چرخ عاجزاولور، مین کره، اولمازسه سے

Turkish

ایيلك ، كوتولوك فطرتيدر بو بشرين
هم بهجت و غم امرى ، قضاو قدرين
سن چرخه حواله ئه تمه كيم عقل ديور
سندن داها عاجزدر ئوزو بوفلكين !



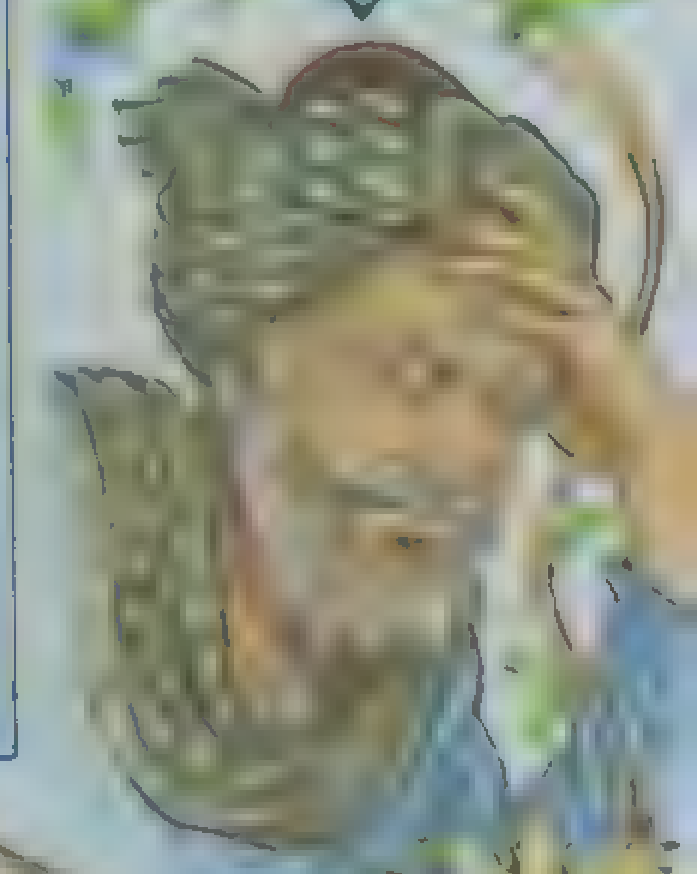


Japanese

伏せたる椀を空としも　呼びなす下に閉されて
這ひめぐりつつ我等生き　得　死に果つる　さりとてや
救ひ求めて大空に　双手を挙ぐることなかれ
そは汝と　われ如らに力なく　廻りゆくなんぢなれば。

Indian

तिम्थिली आद्यदिनिं अन्त्य नराची माती,
अन् अन्त्य पिकास्तव हो पेरणी तदा ती;
हो वाचन ज्याचें न्याय-दिनीं प्रलयान्तीं
हो त्याचें लेखन पूर्वीं सृष्टि-त्रिभातीं.





English

For some we loved, the loveliest and the best
That from his Vintage rolling Time has prest,
Have drunk their Cup a Round or two before,
And one by one crept silently to rest.

French

Certains que nous aimions, les plus beaux et les meilleurs
qui soient sortis de la Presse à Vendange du Temps,
ont bu leur Coupe une ou deux tournées avant nous
et, un par un, en silence ont gagné le Repos.

German

Die wir geliebt, die Schönsten und die Besten,
die Zeit und Schicksal aus den Trauben pressten
tranken den Becher einmal oder zwei
und schritten still durchs Schattentor im Westen.

Italian

Gli amici piú fidi e sinceri tutti si sono perduti:
Ai piedi della Morte caddero proni uno ad uno,
D'un solo vino bevemmo, in giro, alla Mensa del Mondo:
Uno o due turni prima di noi caddero ebbri .

Spanish

Nuestros buenos y fieles amigos se han marchado.
Se los llevó la Muerte. Solíamos reunirnos
a cantar y a beber en la taberna. Ebrios,
una o dos rondas antes que nosotros cayeron.



Swedish

Nyss tog du varmt i famn dem du fått kära -
de bästa druvor, ödet ägt att skära.
Ett år, en dag. Och tyst till sömns de gått,
oändligt fjärran, om än skenbart nära.

Russian

От наступления весны и ухода зимы'
Листы нашей книги (бытия) срываются.
Пей вино, не горюй, ибо мудрец сказал:
«Горести мира — словно яд, а противоядие —
вино».

Armenian



Մեր յաջողակ ընկերները մէկ-մէկ անցան, գնացին.
Մահուան ճանղէպ բոլորենեան յաղթւեցին, հասնեցին.
Մենք այս կեանքի խնջոյքում նոյն գինին էինք վայելում.
Նրանք մեզնից մի քանի հեղ աւելի շատ հարբեցին.

Persian

Yarân-i muvafık heme ez dest şüdend,
Der pây-i ecel yegân yegân pest şüdend
Hurdim zi yek şerab der meclis-i ömr,
Devri dü se pişter zi ma mest şüdend.

Turkish



(Kafalarımız denk ve ruhlarımız, gönüllerimiz bir olan arkadaşlarım, dostlarım birer birer göç edip gittiler ve ecelin ayağının altında çiğnenip ezildiler. Hayat meclisinde hep aynı şarabı içtik. Ancak şu var ki, onlar bizden bir kaç devir önce sarhoş olup, sızdılar ve kendilerinden geçtiler.)

Arabic

أَرَى كُلَّ خِلَّانِ الْوَفَاءِ تَفَرَّقُوا فَمِنْ صَرِيعٍ لِلرَّدَى وَقَتِيلِ
شَرِبْنَا شَرَابًا وَاحِدًا غَيْرَ أَنَّهُمْ بِهِ ثَمِلُوا مِنْ قَبْلِنَا بِقَلِيلِ

Urdu

ہمرنگ جو تھے دوست وہ سب ہم سے چُھٹے ایک ایک اجل کے گھاٹ جا کر اُترے
تھے مجلس عُمر میں ہمارے ساتھی دو چار ہی دور پیشتر مست ہوئے

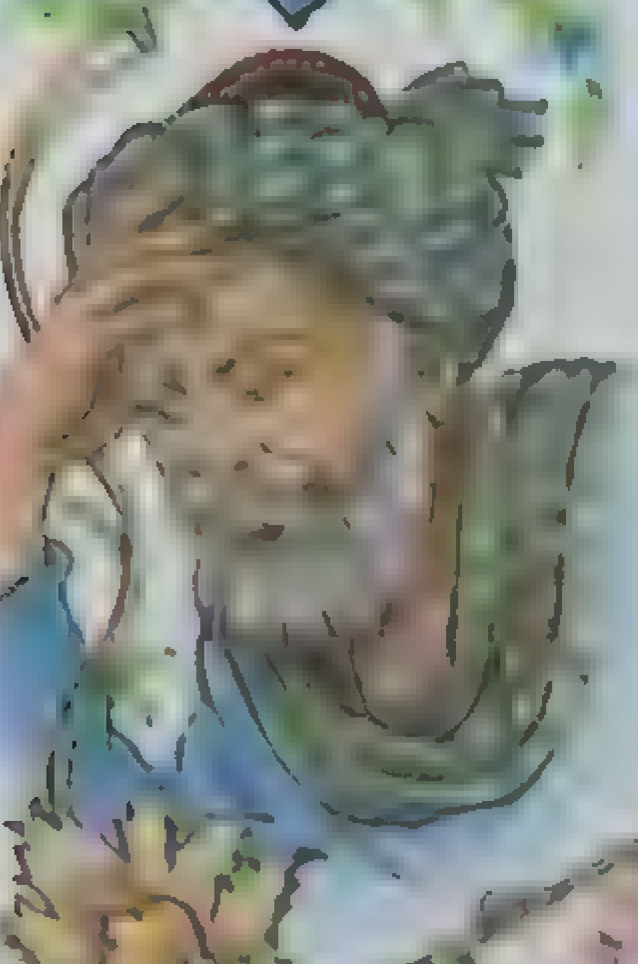
Turkish

اویغون اولان احبابیم الیمدن گیتدی بربرده اجل اونلاری پامال ایتدی
برباده دن ایچدیک سه حیات بزمنده چوخ باده ایچن قاباقجا اولدی بیخود

Turkish

چیقدی الیمیزدن اول وفالی دوستلار
پای اجل اونلاری ئه زوب ئه تدی خار
بیرمیدن ایچیردیك دیریلیك بزمینده
بیزدن ایکی دوره تیز بیقیلدی اونلار .





Japanese

流れ尽きせぬ歳月の　醸せし美酒　さながらに
われに親しき　友どちの　めぐる杯
ひとめぐり　杯ふためぐり　飲み乾して
いや次々と　ひめやかに　永き眠りに　沈みけり。

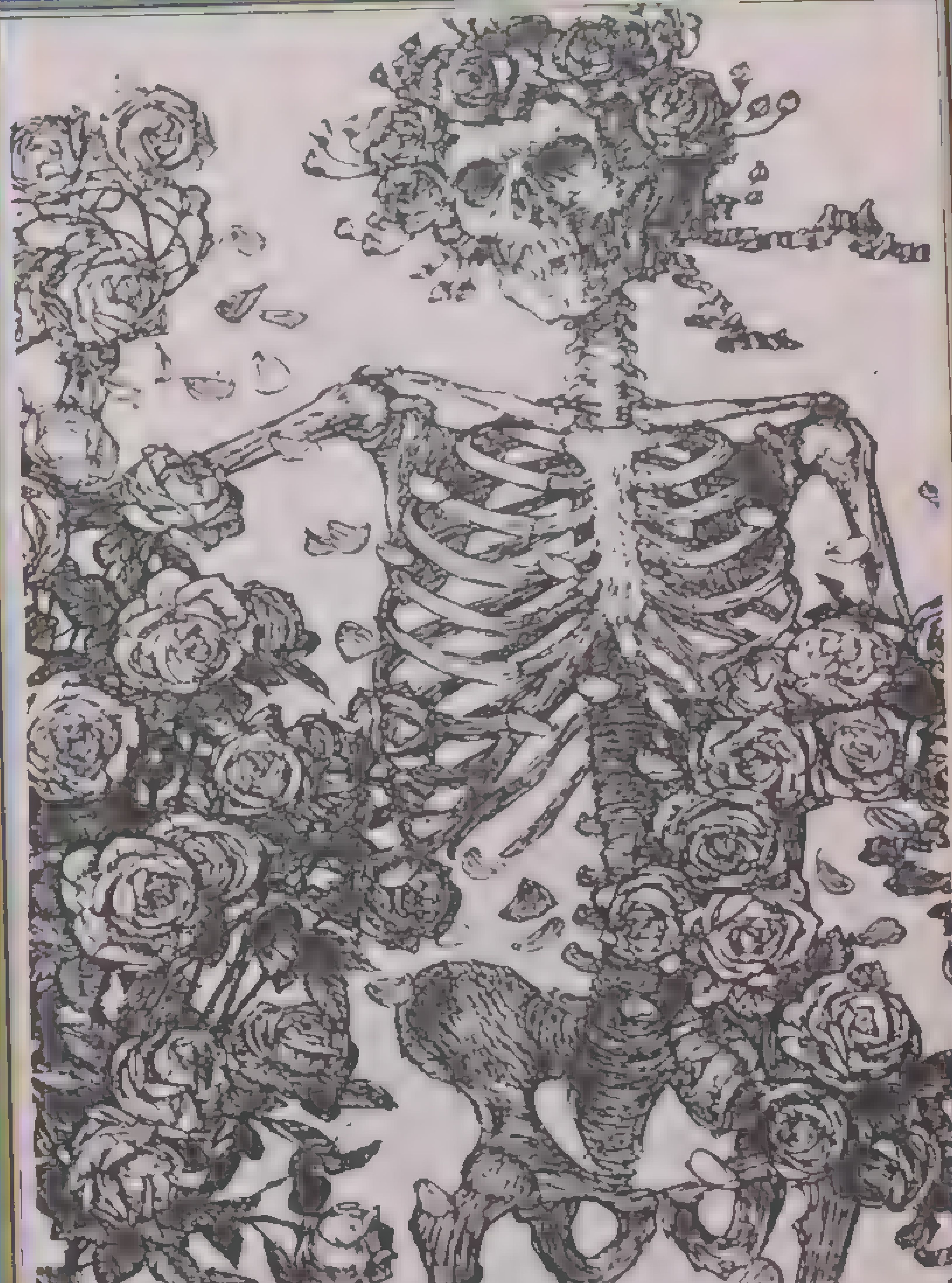


Indian

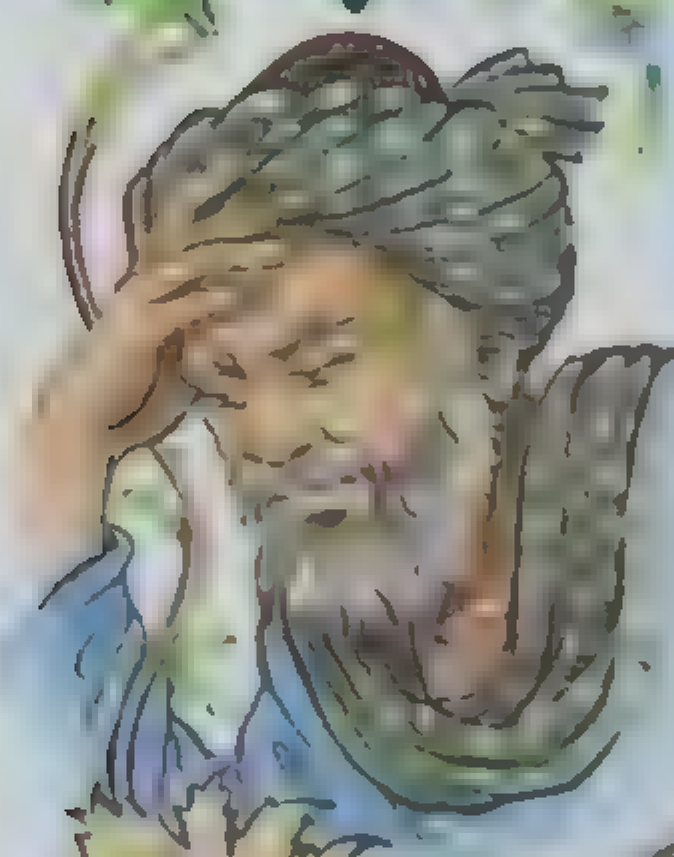
उत्कृष्ट मधुच जणु काढी काल-कलाल
कमनीय असे कुणि मित्र, जिवाचे लाल,
　बघ एक दोन मधु-वारीं चषक पिऊनी
एकेक जाहले विलीन येतां काल.





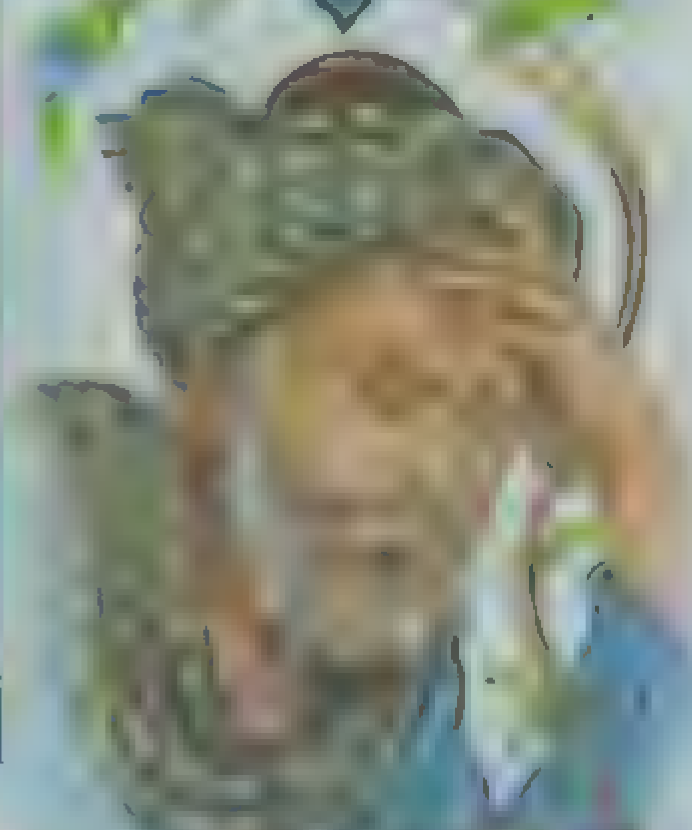


یاران موافق همه از دست شدند



یک چند به کودکی به استاد شدیم
یک چند به استادی خود شاد شدیم
پایان سخن شنو که ما را چه رسید
از خاک درآمدیم و بر باد شدیم









English

Myself when young did eagerly frequent
Doctor and Saint, and heard great argument
About it and about· but evermore
Came out by the same door as in Iwent.

French

Dans ma jeunesse je fréquentais moi même avec ardeur
Docteurs et Saints, j'entendis longuement argumenter
sur ceci et cela, mais je sortis toujours
par la même Porte par où j'étais entré.

German

Als ich noch jung war, hört ich mit Verlangen
gelehrte Männer grosse Worte fangen
um jenes, dies und das. Doch bin ich stets
zur Türe, wo ich kam, hinausgegangen.

Italian

Per breve tempo, fanciulli, andammo a ascoltare il Maes
Maestri poi noi stessi fummo, lieti di nostra Sapienza;
Ed ora ascolta qual è di tutte queste parole la fine:
" Spuntammo su dalla Terra, e ce ne andammo col Vento

Spanish

También lo mismo que ellos, yo sembré la semilla
de la sabiduría, y me he sacrificado
para que germinase. Coseché estas verdades:
que vine como el viento, que me iré como el agua.

Swedish

Jag mången sett, vars lärdoms lampa skiner
kring världen, bygga sig med visa miner,
med skäl och motskäl Babelstorn av ord.
Men tornen föllo alltid i ruiner.

Russian

К устаду-старцу в детстве мы ходили
И мудрости потом глупцов учили.
Что с нами стало? — Вышли мы из праха.
И тучей праха по ветру уплыли.

Armenian

Մի ժամանակ վարպետի մոտ բանվոր էղանք.
Յետոյ եկանք վարպետ դարձանք՝ ուրախացանք.
Լսի՛ր, վերջը ի՞նչ պատահեց—շատ կարճ կապեմ—
Հողից եկանք, եկանք հողմի բերանն ընկանք.

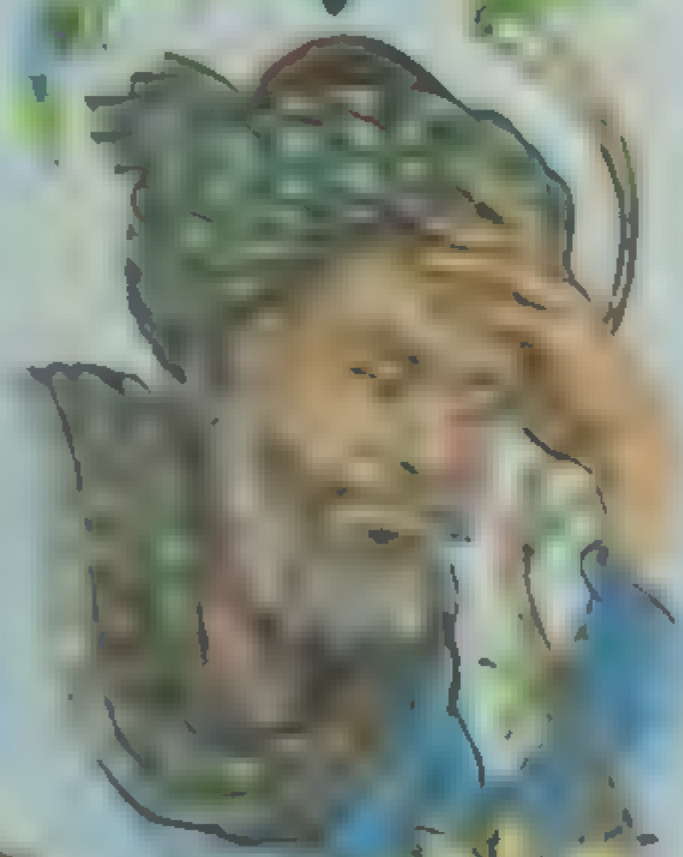


Persian

Yek çend be kudeki be üstad şüdim,
Yek çend be üstadi-yi hud şâd şüdim.
Payan-ı suhan niger ki mara çi resid :
Çün âb deramedim-ü çün bâd şüdim.

Turkish

(Bir müddet küçüktük, çocuktuk üstadın yanına gittik. Bir müddet te kendi ustadlığımıza sevindik. Yani ömrümüz bir zaman öyle geçti, bir vakit te böyle. Beni iyi dinle bak işin sonunda ne oldu : Su gibi geldik; yel gibi gittik.)



Arabic

كَرَبْتُ طِفْلاً لِتَحْصِيلِ الْعُلُومِ وَكَمْ		أَصْبَحْتُ بَعْدَ سَنَدِيِّ لَهَا طَرِبَا
فَاسْمَعْ خِتَامَ حَدِيثِي مَا بَلَغْتُ سِوَى		أَنِّي بَدَأْتُ تُرَابًا ثُمَّ عُدْتُ هَبَا

Urdu

استاد سے کچھ دنوں تو بچپن میں پڑھا		کچھ دن کیا استادی پہ اپنی غرّا
آخر مرا انجام بھی تو سن لیجے		میں خاک سے نکلا تھا کہ برباد ہوا

Turkish

برمدت اوشاقلیقدا، گیدیب مکتبه بز،		اولدوق سورا بر زمان بر اوستاد عزیز،
دینله سونونو سوزون، نه اولدی بزه،		گلدیک بر آخار سوتک، گوکلک تک گیدیز...

Turkish

تاکوچك ایدیك تابع استاد اولدوق
برروقت دخی استاد اولارق شاد اولدوق
سن جانینه باق سوزون نه اولدو سوكرا
كلدیك سو كیمی گیدن زمان باد اولدوق!



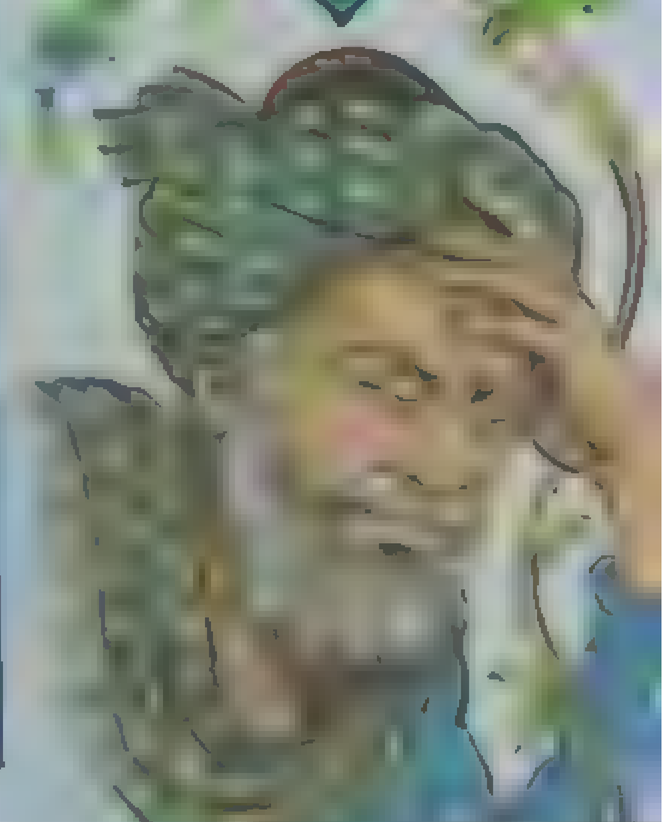


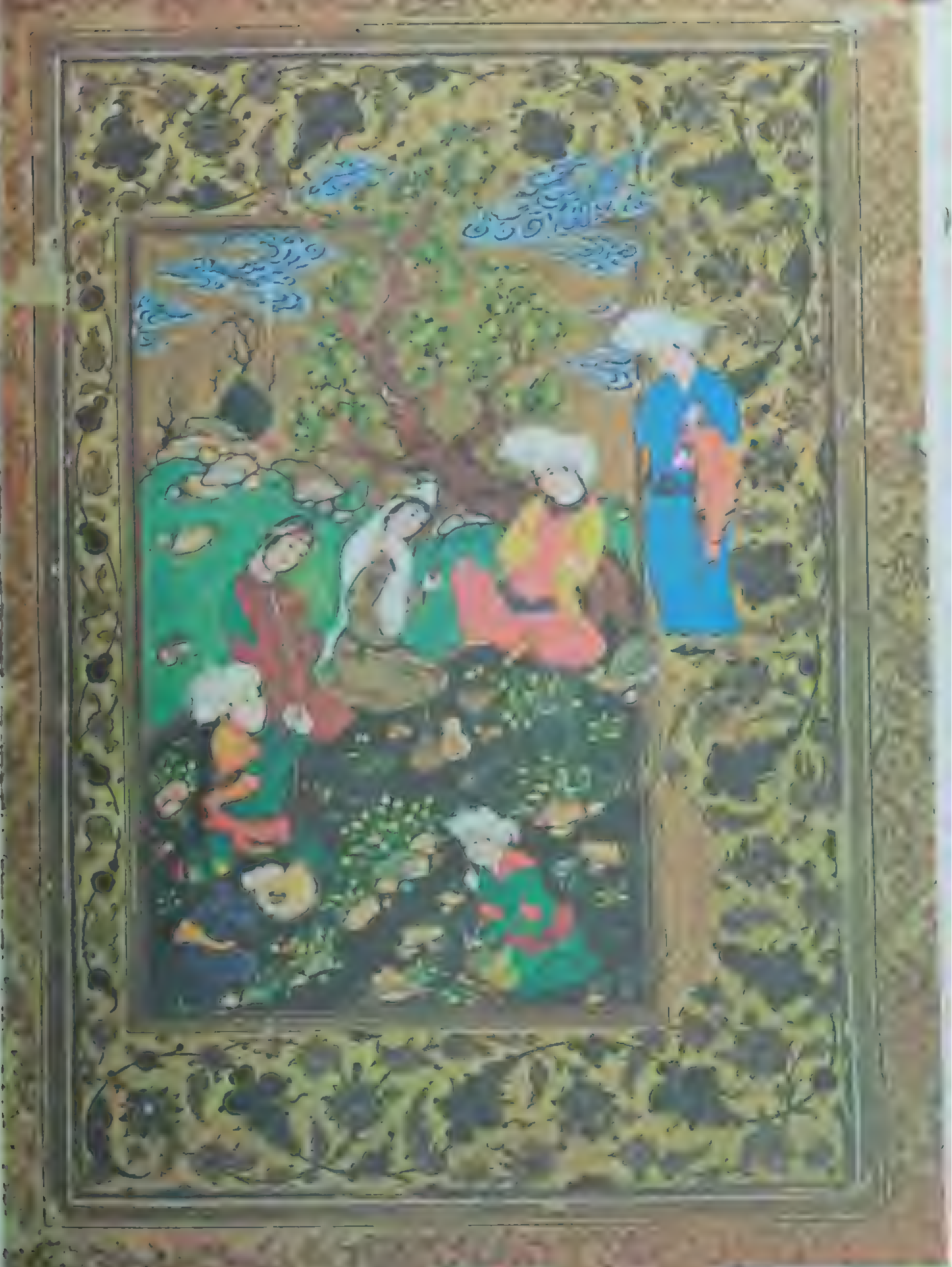
Japanese

賢者　聖人と　共々に　「智慧」なる種子を蒔きしより
わが手に育て　いつくしみ　時期経て後に
刈り得しは　唯これなりき
「水の如流れて来り　風の如　われは逝くめり。」

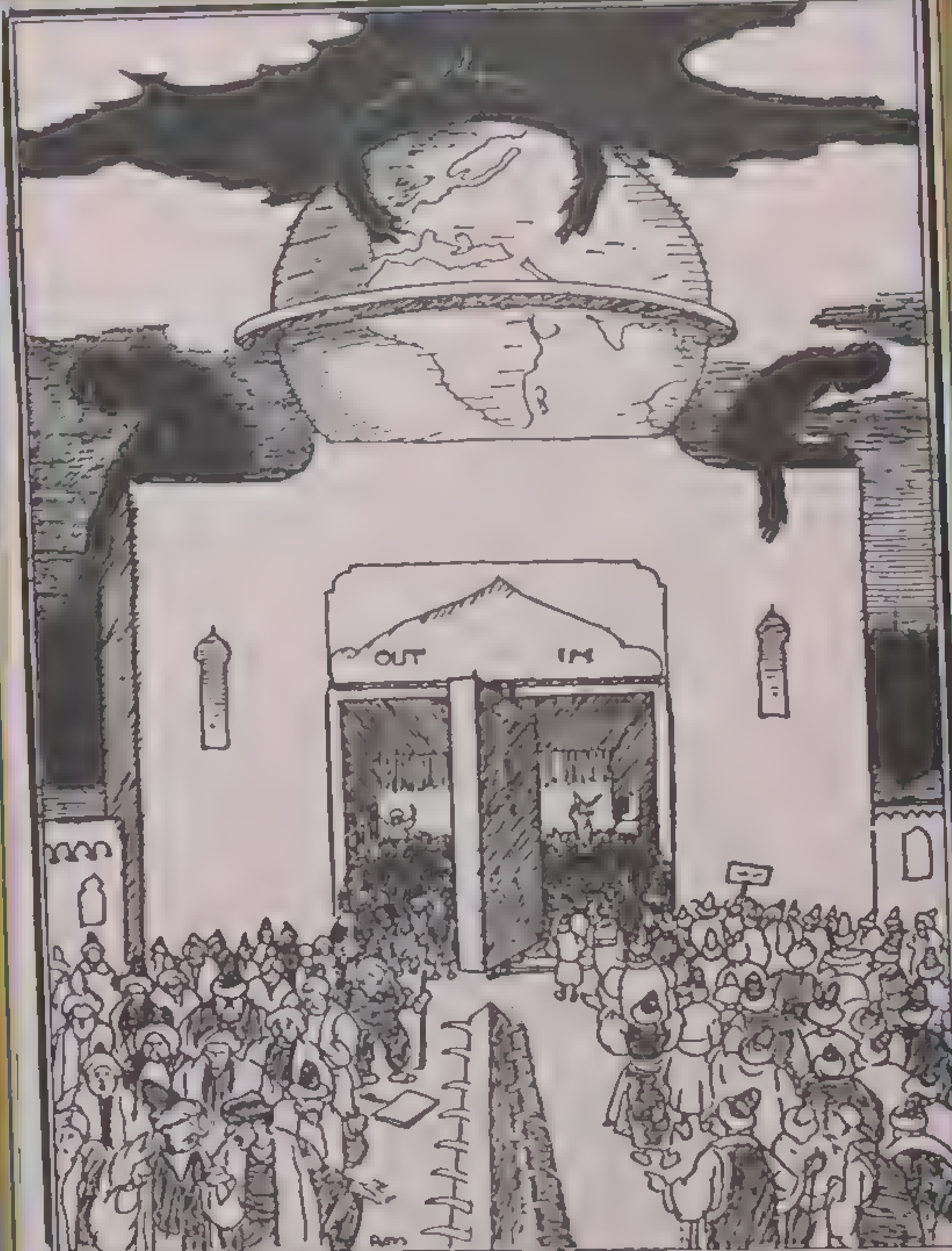
Indian

गुरु करुन शिष्यपर्णी शास्त्रि-सन्त किनिदा रे
ऐकिलें कौतुकें प्रमाण—चक्रक सारें !
फिरफिरुनी भवति-न-भवति ! द्वारें त्याच
बाहेर निघें मी रिघें आंत ज्या द्वारें.





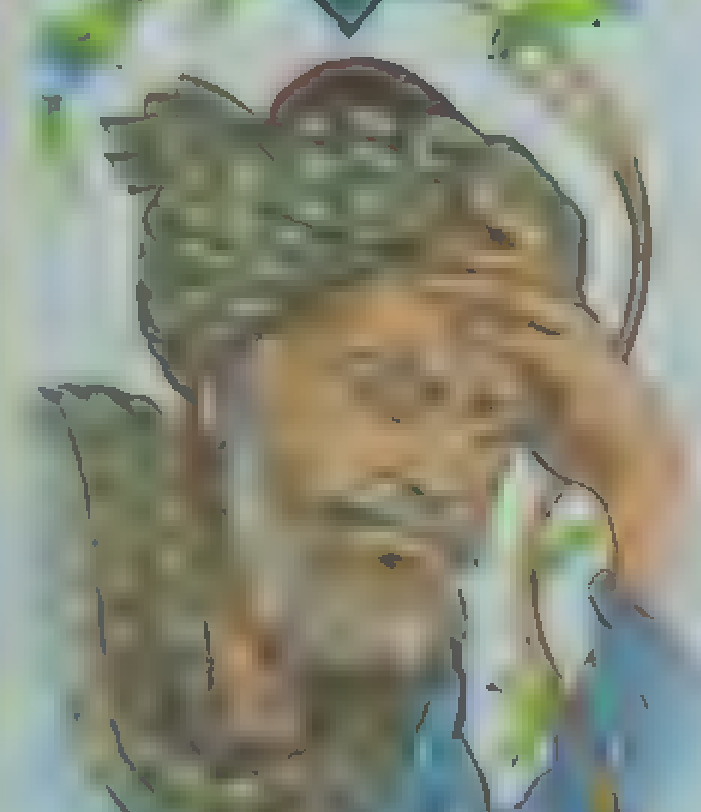




یک چند بکودکی باستاد شدیم



هنگام صبوح ای صنم فرخ پی
برساز ترانه‌ای و پیش آور می
کافکند به خاک صد هزاران جم و کی
این آمدن تیر مه و رفتن دی





English

Morning a thousand Roses brings, you say;
Yes, but where leaves the Rose of Yesterday?
And this first Summer month that brings the Rose
Shall take Jamshýd and Kaikobád away.

French

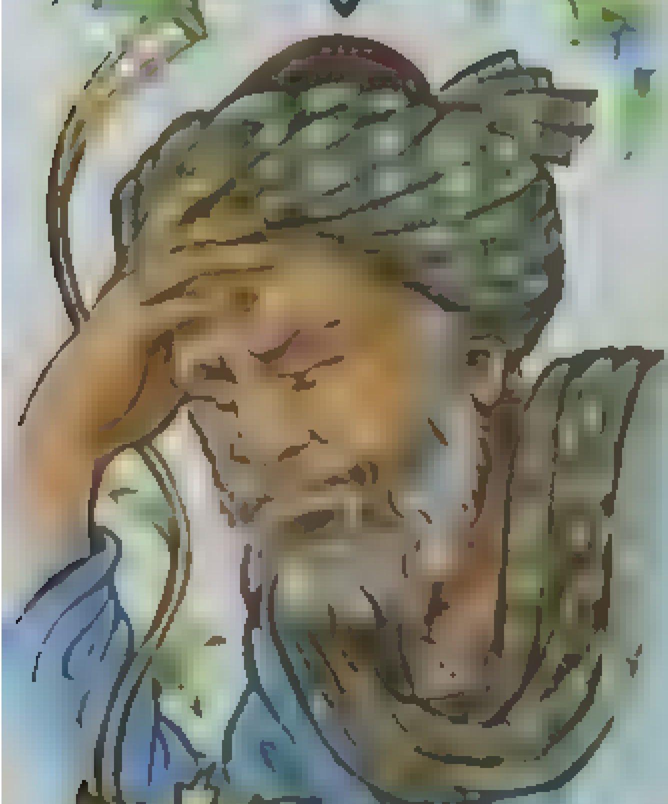
Le Matin apporte mille Roses, dis-tu ;
oui, mais où laissa-t-il la Rose d'hier ?
Et ce premier mois d'Été qui apporte la Rose
Emportera Jamshyd et Kaikobad.

German

Wohl tausend Blüten weckt ein einziger Tag –
entblättert sieht der Abend sie im Hag.
Es starb Dschemschid im selben Sommermonde,
der uns die ersten Rosen bringen mag.

Italian

E l'ora del sorso mattutino, o angelo mio fortunato,
Intona una canzone e porta, presto, del Vino,
Che già gettò sotto terra centomila Giamscìd e Khosròv
Questo venire del Giugno, questo partir del Dicembre



Spanish

Al amanecer, oh bella amada,
canta para mi y escancia vino en mi copa.
Recuerda que el paso del Tiempo
cien mil Djem y kais ha sepultado bajo tierra.

Swedish

Hör, hanen gal! Fast dagen knappt är ljus,
re'n trängs en skara framför krögarns hus.
"Låt upp!" de ropa. "Ty en enda gång blott
gå vi förbi. Så räck oss strax ett krus!"

Russian

О друг, заря рассветная взошла.
Так пусть вином сверкает пиала!
Зима убила тысячи Джамшидов,
Чтобы весна сегодня расцвела.

Armenian

Վաղ առաւօտեան խումարի պահին, չքնաղ նազելի,
Երգի՛ր մեզ համար եւ մոտ բեր գինու բաժակներ լի.
Դու գիտես արդեօ՞ք, թէ ամռան գալով, ձմռան գնալով՝
Որքա՜ն բիւրաւոր Ջամ ու Քէյ մտան սեւ ծոցը հողի.

Persian

Hengam-i sabûh ey sanem-i ferruh pey,
Bersâz terane vü be piş âver mey;
Kefkend be hâk sad hezaran Cem-ü Key
In âmeden-i tir meh-ü reften-i dey.

Turkish

(Ey mutlu ve kutlu sevgili! Sabah vakti sen çalgı çalıp şarkı söyle ve şarabı da getir, önüme koy. Çünkü yüzbinlerce Cemşidlerle Keyan Hanedanı Hükümdarlarını gelen giden yaz ve kış ayları yerlere sermiştir.)



Arabic

لَقَدْ آنَ الصَّبُوحُ فَقُمْ. حَبِيبِي   وَهَاتِ الرَّاحَ وَاشْرَعْ بِالْغِنَاءِ
فَكَمْ جَمْشِيدَ، أَرْدَى أَوْ قُبَادٍ،   مَجِيُّ الصَّيْفِ أَوْ مَرُّ الشِّتَا

Urdu

جانِ جاں جامِ صبوحی پینے کا یہ وقت ہے   چھیڑ کوئی نغمۂ پر لطف لا مینائے مے
رکھتی ہے لاکھوں جم و کے کو ملا کر خاک میں   آمد ایام تیر و رخصت ہنگام دے



Turkish

سن ای آیاغی اوغورلو، جانانیم، اویان!   وه ر جام صبوحی چال باب ایله فغان
بای کتمه سی قیش کلمه سی اولدوردی آنان   میلرجه جم ی . کاووسی دنیادا، اینان.

Turkish

ساقی بودم صبوح خوشدر کلیشین
ویر باده ترانه قیل کوزلدر نقشین
کیم سالدی بو توپراقلارا یوزمین جم وکی
هپ بویله کلوب، کیتمه سی باییله قیشین.



Japanese

あさなあさなに囀 うばら 花は百千と咲けども
如何なりしかよ昨日ありし うばらは哀れ 散り果てぬ
うばら 花咲く 初夏は
シャムシッド カイコバッドを逝かしめぬ。

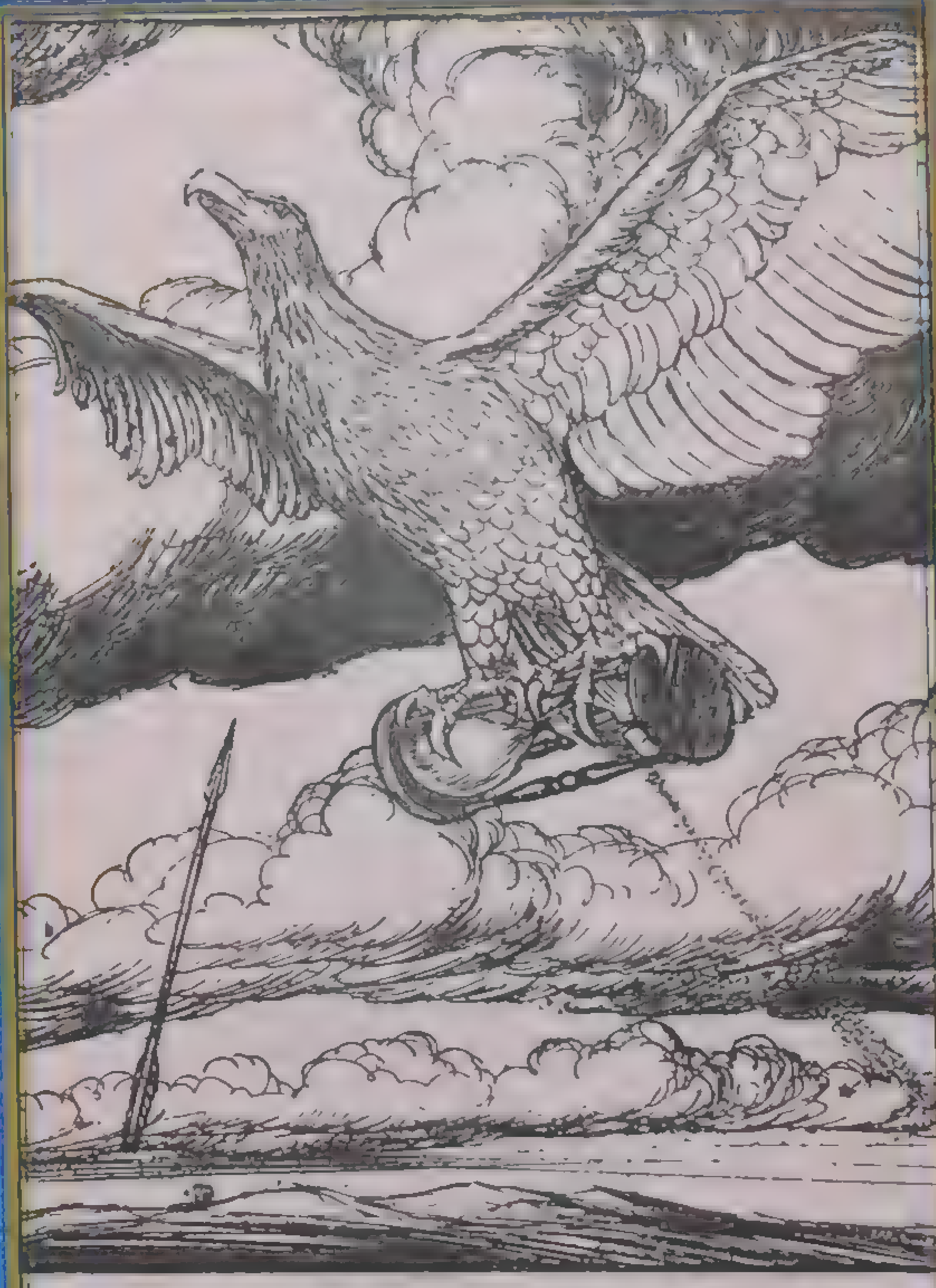
Indian

उगवतीं दिनासह सुमनें सङ्ख्यातीत,
बघ— तितकीं विखरुन जाती मिळुन धुळींत !
मधु-मास आणि हा, गुलाबांस जो आणी,
ने ह्याच हरूनी कैकुबाद-जम्शीद.





७ वराक = दीन, दरिद्री.
८ मधु = वसन्ताचा पहिला महिना

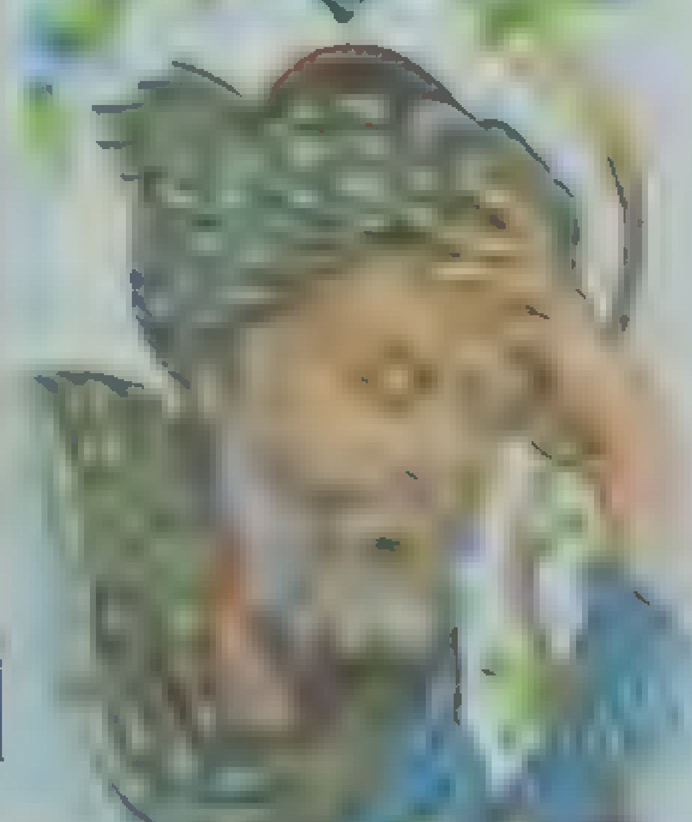


هنگام صبوح ای صنم فرخ پی

با باده نشین که ملک محمود این است
وز چنگ شنو که لحن داود این است

از آمده و رفته دگر یاد مکن
حالی خوش باش زانکه مقصود این است









English

The mighty Mahmúd, Allah-breathing Lord,
That all the misbelieving and black Horde
Of Fears and Sorrows that infest the Soul
Scatters before him with his whirlwind Sword.

French

Le puissant Mahmud, le Seigneur imbu du Souffle d'Allah,
qui disperse devant lui, au tourbillon de son Glaive,
toute la Horde noire et infidèle
des Craintes et des Douleurs qui infestent l'Ame.

German

Der grosse Mahmud, ewig unbesiegt,
der mit der Seele auf zum Himmel fliegt,
vor dessen Zauberschwert die schwarze Horde
der Furcht und Sorge flieht und unterliegt.

Italian

O cuore, fa' conto d'avere tutte le cose del mondo,
Fa' conto che tutto ti sia giardino delizioso di verde,
E tu su quell'erba verde fa' conto d'esser rugiada
Gocciata colà nella notte, e al sorger dell'alba svanita.

Spanish

SIENTATE, bebe y gozarás de una felicidad que Mahmud
no conoció. Escucha los melodicos laúdes de los amantes:
son los verdaderos salmos de David. No te abisme el pasado
ni el futuro. Que tu pensar no traspase lo presente .
He aquí el secreto de la paz.

Russian

Да, жизнь без кравчего и без вина пуста,
Без нежных флейт твоих, Ирак[2], она пуста;
Чем дольше я живу, тем больше убеждаюсь,
Что жизнь — не будь утех — была б до дна пуста.

Armenian

Վեր առ թասը, որ Մահմուդի աւանդն է նա.
Առ ծաւիղը, որ Դաւիթի ծաղանցն է նա.
Ո՞վ է եկել, ո՞վ է գնում—չարժէ յիշել—
Գինի խմի՛ր, կեանքի խանդը եւ խինդն է նա.

Persian

Bâ bâde nişin ki mülk-i Mahmûd inest,
Vez çeng şinev ki lahu-i Davûd inest;
Ez âmede vü refte diğer yâd mekün
Hali hoş baş, zanki maksûd inest.

Turkish

(Her zaman şarapla arkadaşlık et Sultan Mahmudun saltanatı işte budur, buna derler. Çeng denilen çalgıyı dinle. Hz. Davud'un şarkısı budur. Artık geçmişle geleceği anma. Şimdıki şu âna bak ve bunu da hoş geçir. Esasen yaşamaktan maksat da budur.)





Arabic

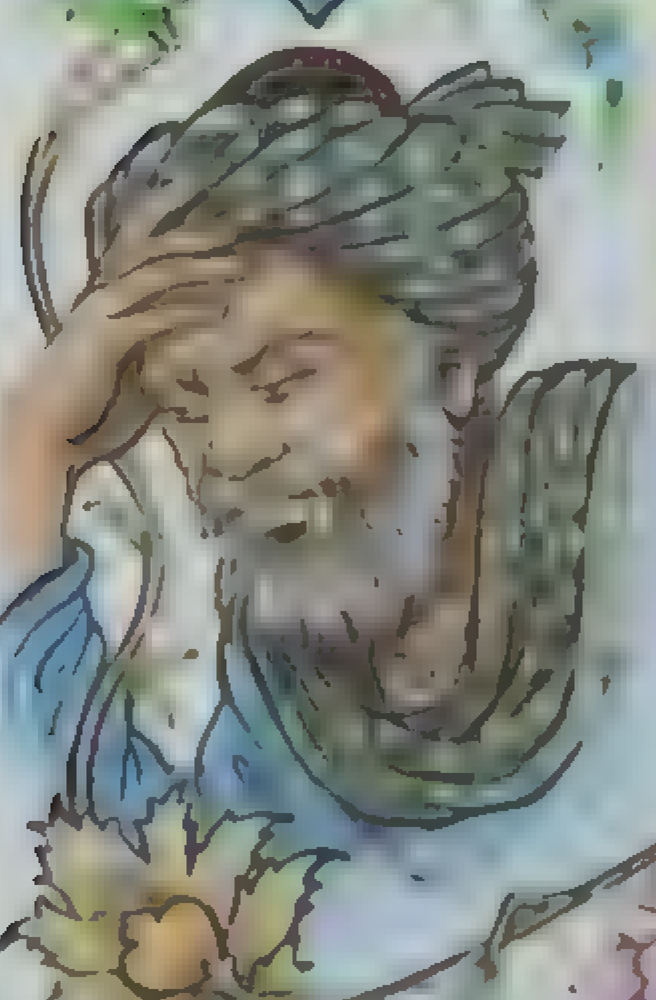
اِجلِس اِلَى الرّاحِ نَبلُغ مُلكَ مَحمُودِ وَأصغِ لِلعُودِ تَسمَع لَحنَ داوُدِ
دَع ذِكرَ ما لَم يَجِيءُ أو ما أتى وَمَضَى وَالآنَ فَاهنَأ فَهذا خَيرُ مَقصُودِ

Urdu

بستی پہ گذار ملک محمود ہے یہ
سن چنگ و رباب لحن داؤد ہے یہ
احمق ہے! نہ کر کچھ اگلی پچھلی کا خیال
خوش رہ کوئی دم کہ عین مقصود ہے یہ

Turkish

اکلش می ایله که ملك محمود بودر !
دیڭله سازی کیم، نغمه‌ی داوود بودر !
کیچمش کله جکدن داهایاد ایلمه هیچ ،
شاد ئه ت اوزوڭی ایمدی ، که مقصود بودر !



Japanese

人の心を痛ましむ　悲哀と恐怖の
なべてなる　不信かぐろき　奴輩ども
風舞ひたたす剣もて　そを打ち拂ふ
偉大なる王　マームッド　神の息吹きを受けし君。

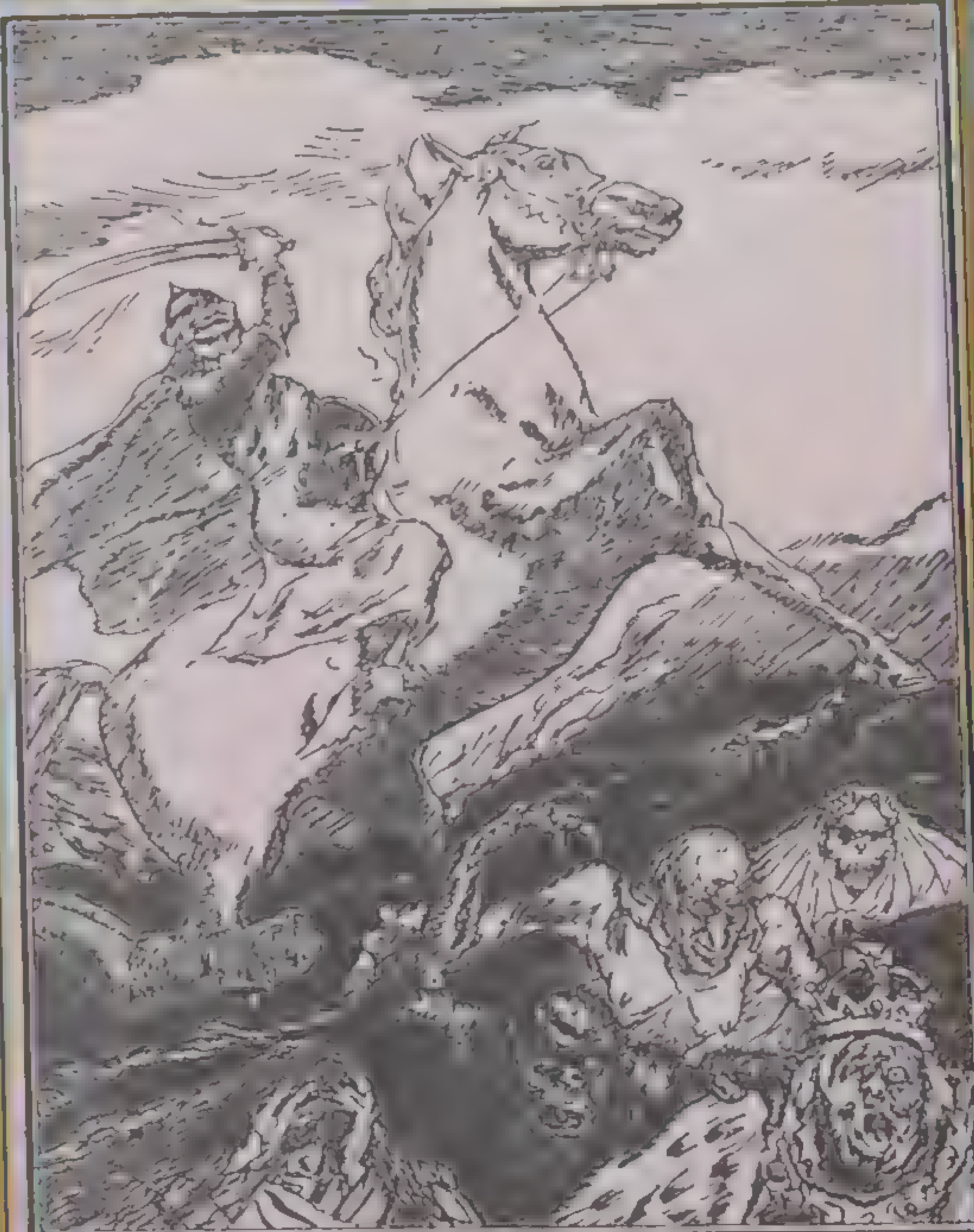
Indian

हा बलाढ्य गाजी जणु महमूद् सुलतान,
जो शोक-भयांची काफिर-धाड तुफान
जीवावर उठतां जादूच्या खड्गानें
कापून काढुनी उडवी दाणादाण.



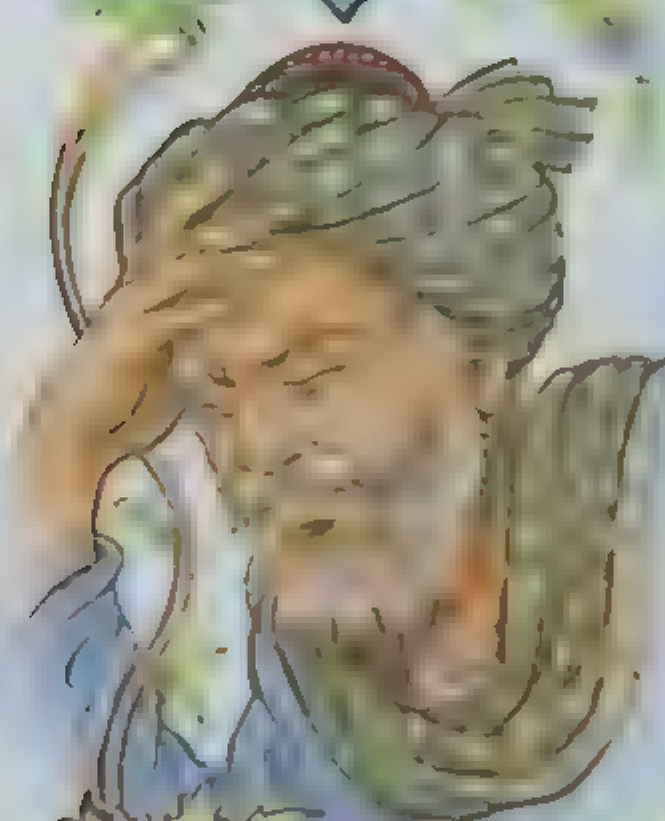


*३ जड-धातु = शिसें.



با باده نشین که ملک محمود اینست

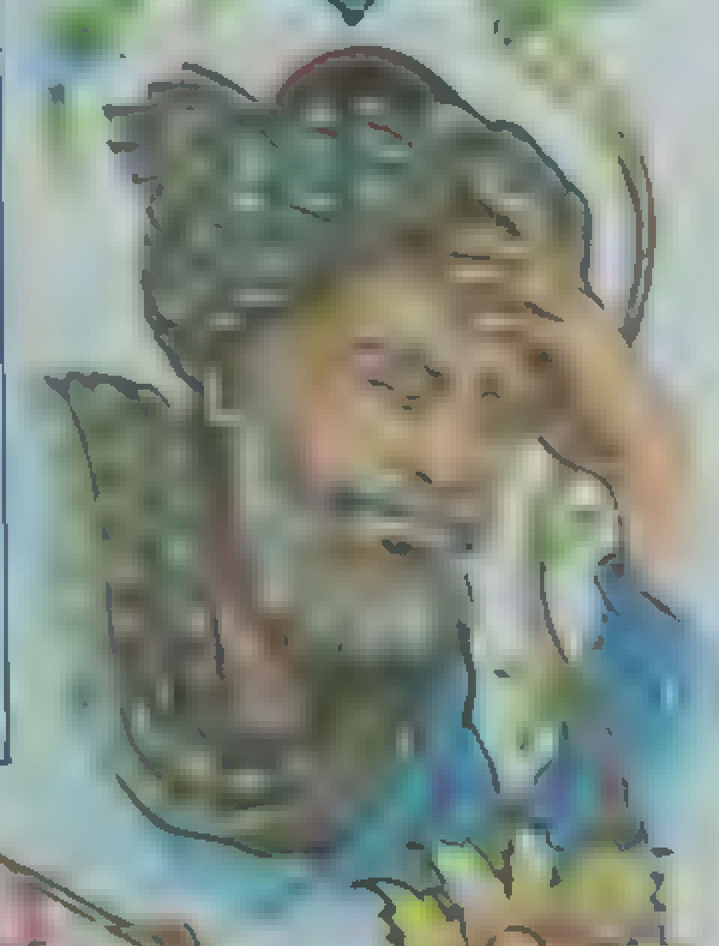




چون بلبل مست راه در بستان یافت
روی گل و جام باده را خندان یافت

آمد به زبان حال در گوشم گفت
دریاب که عمر رفته را نتوان یافت







English

Iram indeed is gone with all his Rose,
And Jamshýd's Sev'n-ring'd Cup where no one knows:
But still a Ruby gushes from the Vine,
And many a Garden by the Water blows.

French

Iram, en vérité, s'en est allé avec toutes ses Roses
et la Coupe aux sept cercles de Jamshyd, nul ne sait où !
Mais le Rubis jaillit encore de la Vigne
et plus d'un Jardin fleurit encore au bord de l'eau.

German

Iram mit seinen Rosen ist verschwunden,
und Dschemschids Becher, siebenfach umwunden.
Doch hab' ich immer noch am Rebstock Wein
und Gärten voller Blust am Bach gefunden.

Italian

Poi che verità e certezza supreme non possediamo mai,
Non si può passare la vita in speranze dubbiose.
Guardiamoci dal deporre un istante la coppa del Vino:
Ignari di tutto qual siamo, che importa esser sobri
o ubriachi?

Spanish

Quando l'ebbro Usignolò trovò la via del Giardino
E ridente trovò il volto della Rosa e la coppa del Vino,
Venne e in misterioso bisbiglio mi disse all'orecchio:
"Considera bene: la vita trascorsa mai piú, mai piú non si
trova"



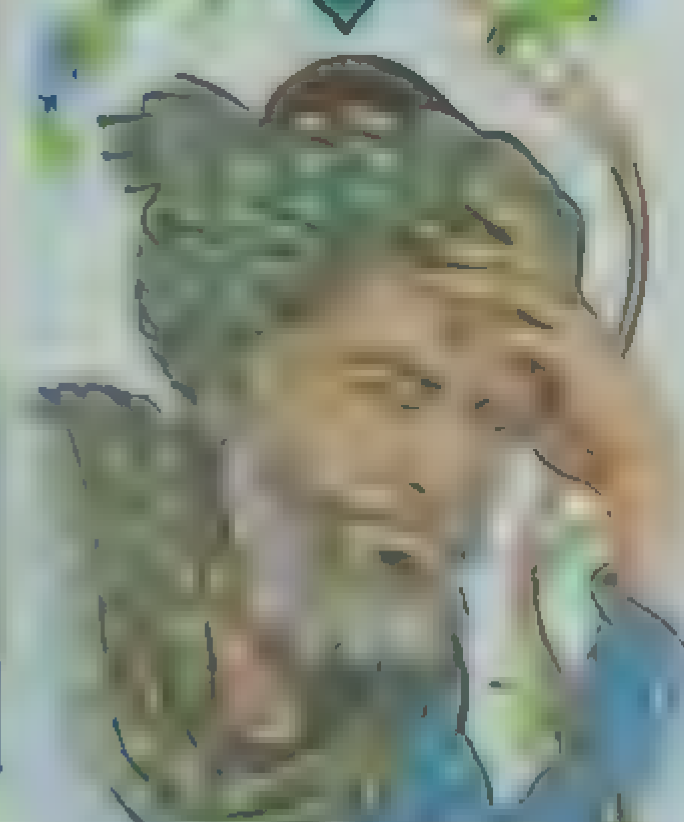
Russian

Снова в сад прилетел соловей, улетевший давно,
Видит розу в цвету и в смеющейся чаше — вино.
Прилетел и на тайном наречьи мне звонко прощелкал:
«Ты пойми: что ушло, никому воротить не дано».

Armenian

Վարդը ասաց՝ ոսկի սփռող ձեռքեր ունեմ,
Դաշտի խնդուն չճանաչես լուսերեսն եմ.
Հիմա գանձիս կապն արձակել եմ լիովին.—
Ինչ ունեի՝ ձեզ եմ թողնում ու մեկնում եմ.





Arabic

أَمَا تَرَى الأَزْهَارَ فِيهَا عَبِثَتْ بِالصَّبَا وَمِنْ جَمَالِهَا غَدَا البُلْبُلُ يَشْدُو طَرَبَا

فَبَادِرِ الزَّهْرَ وَدَعْ عَنْكَ الأَسَى وَالكُرَبَا فَهَذِهِ الأَزْهَارُ كَمْ زَهَتْ وَكَمْ عَادَتْ هَبَا

Urdu

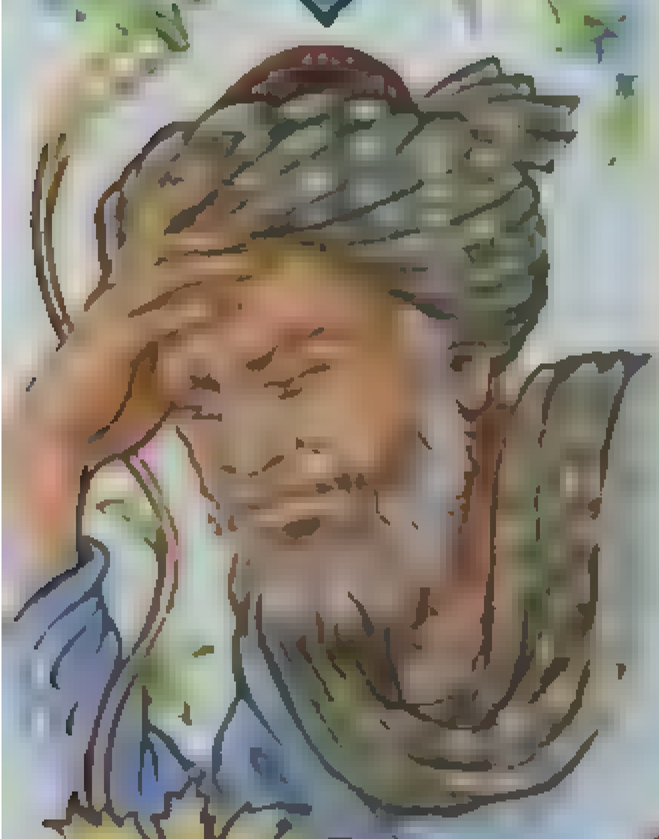
کیا کیا ہے صبا سے دامنِ گل صد چاک!

بلبل بھی جمالِ گل سے ہے فرحت ناک

پی عیش منا۔ یاد کر اکثر گلِ تر

خرم ہونے۔ خاک پر گرے گر کر خاک





Japanese

あはれイラムの御苑生は　薔薇とし共に果てけむか
ジャムシッドの杯も　いまはた　何処
さるをなほ　燃ゆるが如き真紅に　葡萄は実り
汀なる　あまた花苑　花満ちぬ。

Indian

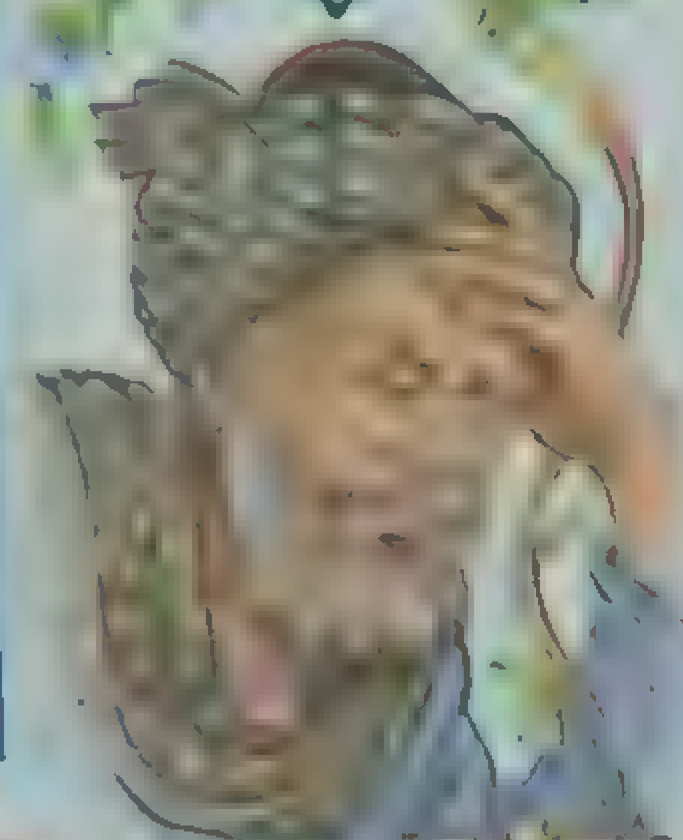
तें इरम पुष्प-पुर जाय कुठे, न ज्ञात,
जम्शीद-चषकही ज्यावर वलयें सात;
　　परि अजुन माणिकें देइ पुराण द्राक्षा,
अन् नहर-तटाकीं बाग अजुन फुलतात.





چون بلبل مست راه در بستان یافت

چون آمدنم بمن نبد روز نخست
این رفتن بی مراد عزمیست درست
برخیز و میان ببند ای ساقی چست
کاندوه جهان بمی فرو خواهم شست





English

What, without asking, hither hurried Whence?
And, without asking, Whither hurried hence!
Ah! contrite Heav'n endowed us with the Vine
To drug the memory of that insolence!

French

Qui donc, sans notre assentiment, nous poussa Ici-bas?
D'où,vers quel inconnu nous précipite-t-on, malgré nous?
Ah! le Ciel repentant nous dispensa sans doute le Vin
pour se faire pardonner, par ce bienfait, son injustice!

German

Was kam von selber und woher zu dir?
Was ging von selber und wohin von hier?
In einem Becher nach dem andern will ich
ertränken dieses bösen Denkens Tier.

Italian

Tu sei il Creatore e me cosí *Tu* creasti,
Cosí follemente amante del vino e di belle canzoni.
Poi che cosí mi formasti già fin da prima del Tempo,
Per qual mai ragione poi nell'Inferno mi getti?



Spanish

¿ Y qué, y asi me traen desde un donde cualquiera
Y desde aqui hacia allá, sin pulsar mi albedrio?
! Si el cielo, al menos, darnos siempre el vino quisiera
que ahogue este recuerdo que la mente Lhcera!

Russian

Будь волен я — зачем мне приходить?
Будь волен я — зачем мне уходить?
Не лучше было бы в руины эти
Не приходить. — Не уходить, не жить.

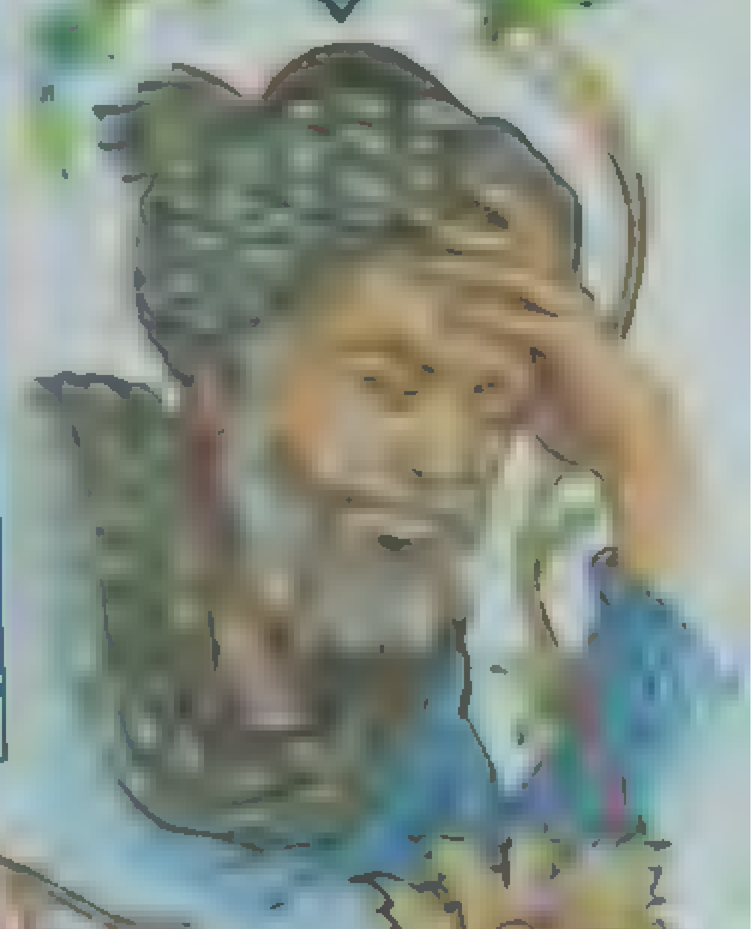
Armenian

Ի սկզբանէ իմ գալն ինձնով չի եղել—
Իմ կամքով չէ իմ անմուրազ գնալն էլ.
Վեր կա՛ց, իսկոյն գործի անցիր, սիրուն սաղի,
Սրտի դարդը գինով պիտի փարատել.



Persian

Çün âmedenem be men nebüd ruz-i nohust,
Vin reften-i bî murâd azmist dürüst;
Berhiz-ü miyan bibend ey sâki-yi çüst
Kenduh-i cihan be mey füru hehem şüşt.



Turkish

(Nasıl ki ılk günden bu Dunyaya gelmek benim elimde değildi ve insanın, arzusuna nail olmadan gitmesi de kat'idir; o hâlde ey çevik sâki! Kalk, eteğını topla Çünkü ben Dünyanın gam ve kederini şarapla yıkayıp silmek ve temizleyip süpürmek ıstıyorum)

Arabic

إنْ كُنْتُ قَبْلُ أتَيْتُ الدُّنْيَا بِدُونِ اخْتِيَارِ
وَسَوْفَ أرْحَلُ حَتْمًا عَنْهَا غَدًا بِاضْطِرَارِ

فَقُمْ نَدِيمِي سَرِيعًا وَاعْقِدْ نِطَاقَ الإزَارِ
فَسَوْفَ أغْسِلُ هَمَّ الدُّنْيَا بِصَافِي العُقَارِ

Urdu

آنا ہی نہ تھا یہاں ازل سے چھٹ کے

یہ جانا بھی بیزار دست بے ڈھنگے!

اٹھ ساقیا اٹھ کمر کو لے کس کر باندھ

دنیا کا یہ غم شراب سے دھو دینگے!

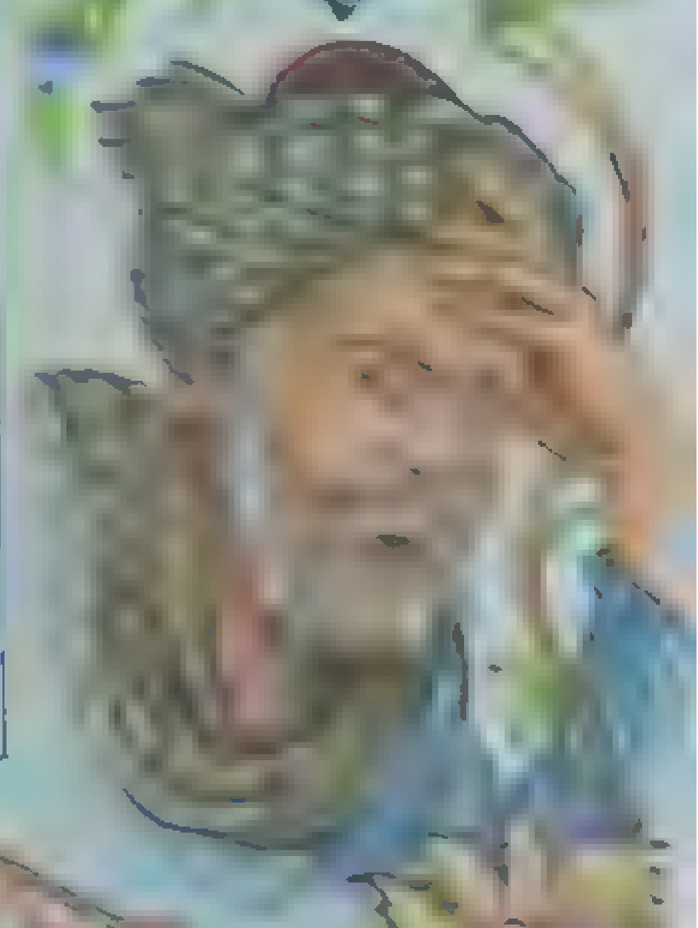


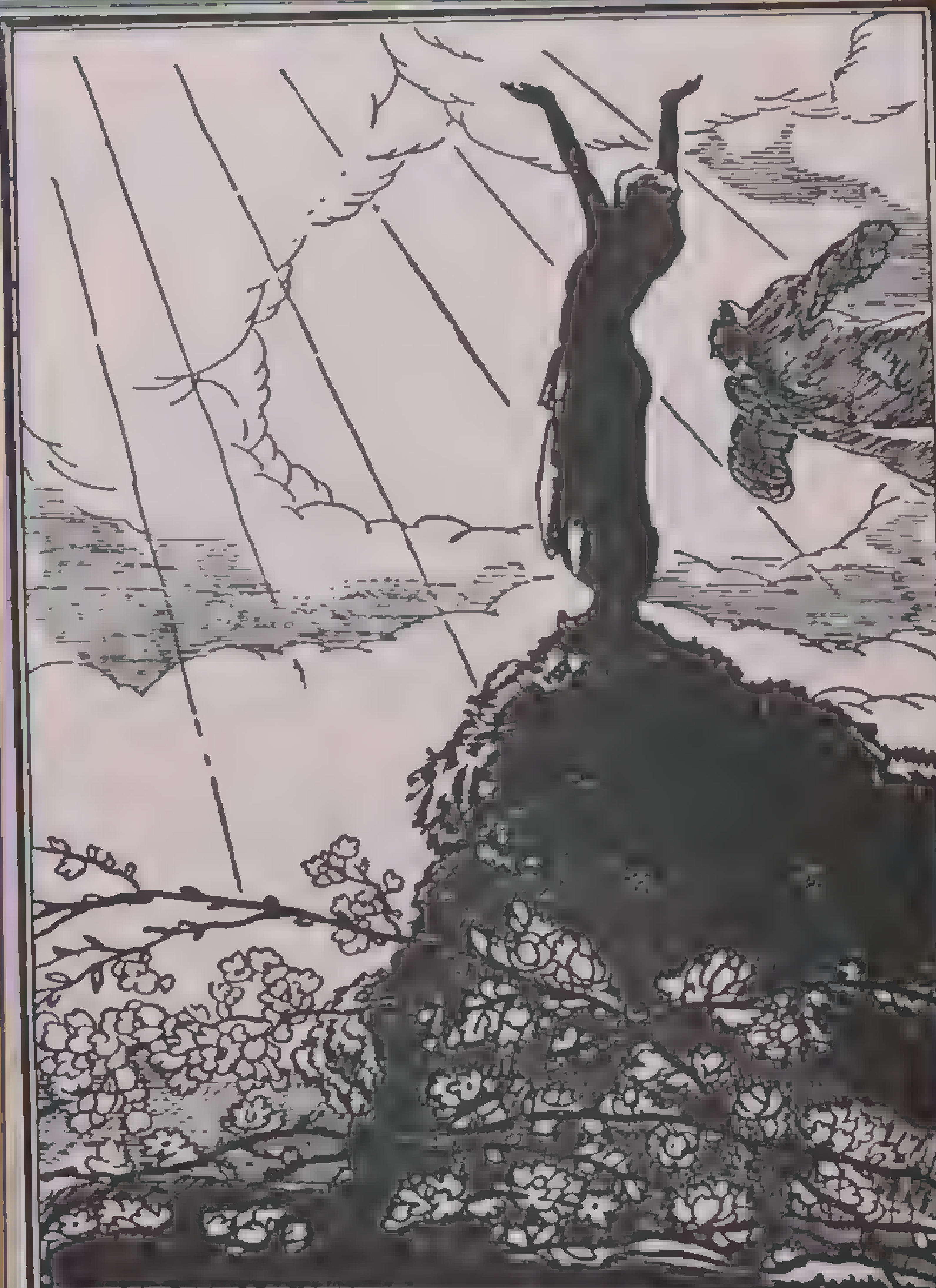


Japanese

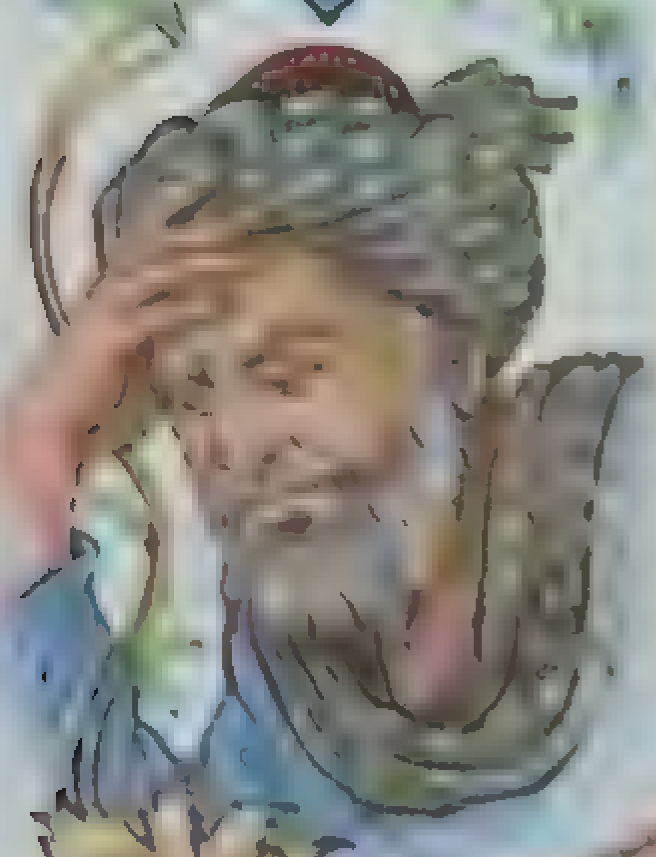
われ乞はざるに　何方より　此処に来さしめ
そそくさと　また乞はざるに何処へと　われを伴ひ
去なしむや　おお　かくも許し難かるこの無礼
禁断の美酒あふり　忘却の果に沈めむ　憂さこころ。











چون آمدنم بمن نبد روز نخست

ای بیخبری نداری از نیستان ما

کای زنده جان ابلی وفا

بنشین که بشیر پیمانه زنیم

زان پیش که بشکنند پیمانه ما





English

Before the phantom of False morning died,
Methought a Voice within the Tavern cried,
"When all the Temple is prepared within,
Why lags the drowsy Worshipper out side?"

French

Avant que le fantôme de la fausse Aurore ne s'évanouît,
il me sembla entendre une voix dans la Taverne s'écrier :
« Alors que dans le Temple tout est préparé, pourquoi
le Fidèle alourdi de sommeil tarde-t-il à venir ? »

German

Noch hing die Dämmerung am Himmelssaum,
da rief es aus der Schenke mir im Traum:
– Erwacht, ihr Kinder, füllt den Becher auf,
eh' euch des Lebens Saft versiegt und Schaum!

Italian

O amico del Vero, ascolta da me una parola:
Con vino color di rubino e belle dal corpo d'argento
réstati lie
Ché Quegli che il Mondo ha creato per nulla si cūra
Delle devozioni tue, dell'ubriachezza mia.

Spanish

Amigos, con buen vino alimentadme, para
que se cambie en rubí el ámbar de mi rostro.
Haced que cuando muera se me lave con vino
y sea mi ataúd de madera de cepa.

Russian

По утрам я слышу крики из окрестных кабаков:
«Эй несчастный ринд безумный, завсегдатай погребков!
К нам иди! И пусть нам кравчий поживей наполнит чаши,
Прежде чем вином наполнят чаши наших черепов».

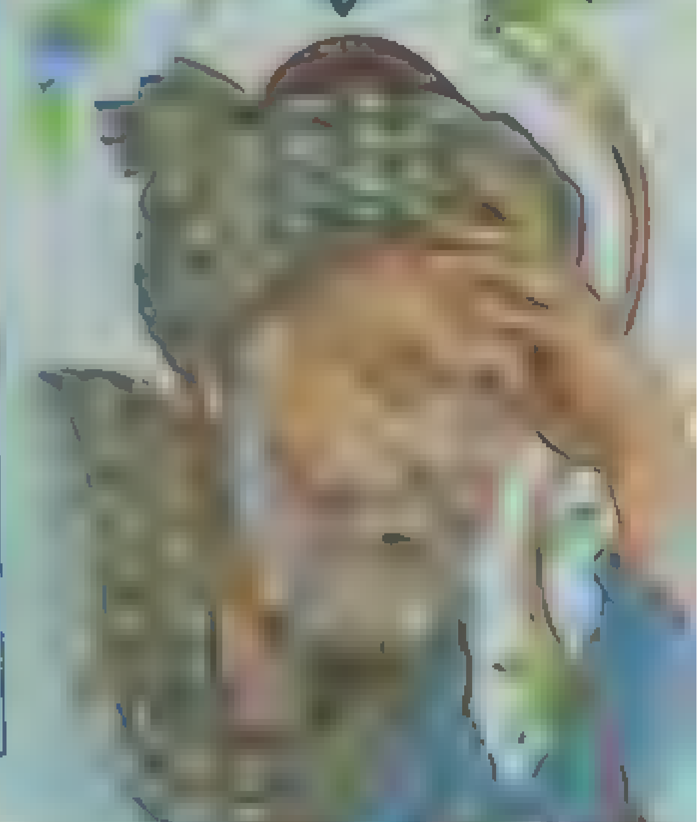


Turkish

Âmed seheri nidâ zi meyhane-i mâ
Key rind-i harabati-yi divane-i mâ;
Berhiz ki pür künim peymane zı mey
Zan pis ki pu künend peymane-i mâ

Persian

(Sabahleyin erkenden bizim meyhaneden şöyle bir ses geldi: Ey bizim harabatı ve mecnun rindimiz; Kalk, peymane-i hayatımız dolmadan biz kendi peymanemizi şarapla dolduralım.)



Arabic

جَاءَ مَنْ حَانِنَا اَلنِّدَاءُ سَحَرًا   يَا خَلِيعًا قَدْ هَامَ بِالْحَانَاتِ
قُمْ لِكَيْ نَمْلَأَ اَلْكُئُوسَ مُدَامًا   قَبْلَ أَنْ تَمْتَلِي كُئُوسُ اَلْحَيَاةِ

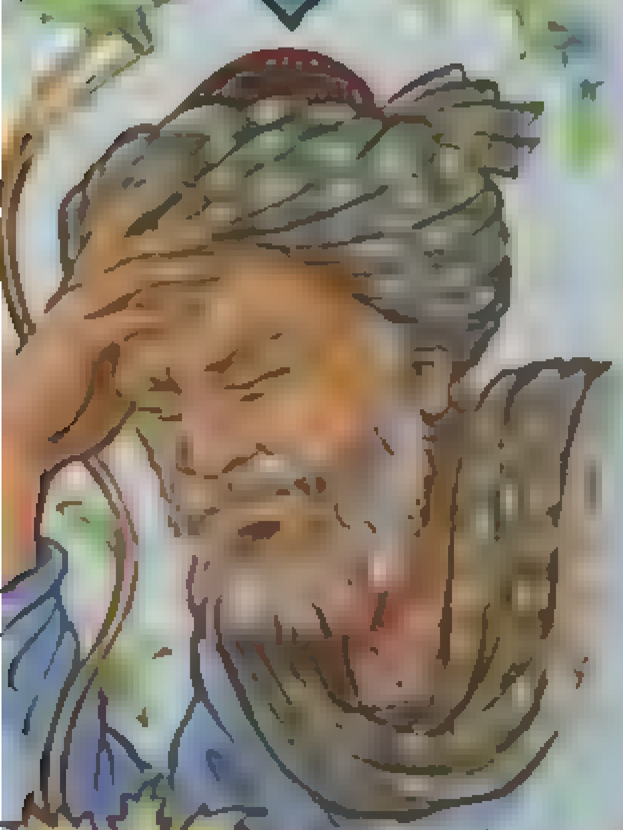
Urdu

آئی یہ ندا صبح کو میخانے سے
اے رند شراب خوار دیوانے سے!
اٹھ جلد۔ بھریں شراب سے ساغر ہم
کمبخت! چھلک جائے نہ پیمانے سے

Turkish

میخانه ده ئه تدیلر سحر ییله ندا
کای رند خراباتی داها قالق آیاغا
گل دولدورالیم می ایله پیمانه لری
پیمانه‌ی عمر دولمامشکن حالا !





Japanese

夜の帳、未だ消えざる　あさまだき
酒場の中ゆ　声ありて　叫ぶをきけば
「はや既に内なる宮居は整ひぬ　などて外面に
夢うつつ　未だ眼覚めぬ　痴者よ。」

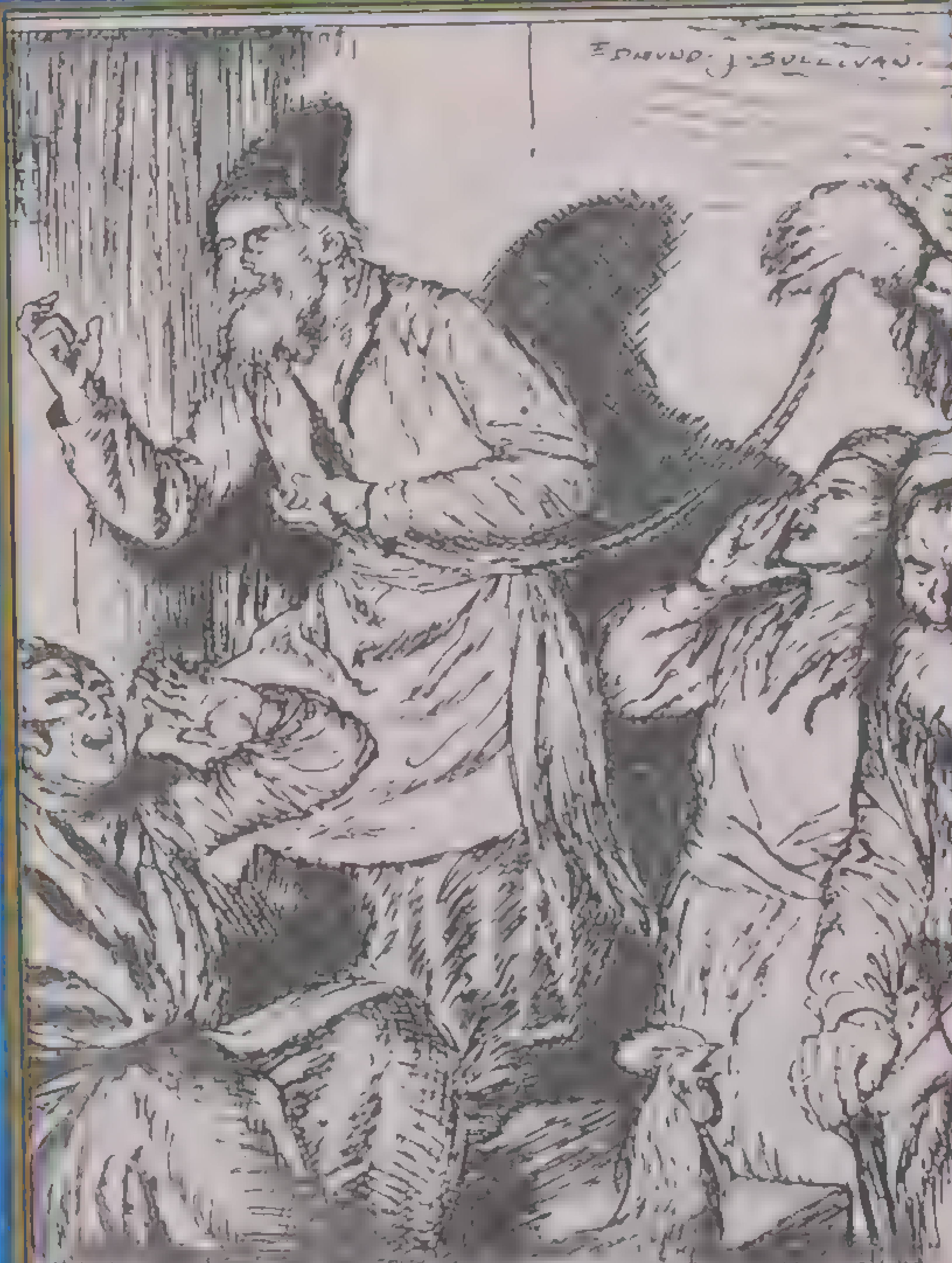
Indian

जइं नभीं उन्चवी उषा वाम निज हस्त
स्वर गुत्त्यांतुन ये असतां मी स्वप्नस्थ,
“हां ! ल्हानग्यांनो, उठा भरुन घ्या प्याला
जों होय न जीवन-मधु चषकांतिल फस्त.’

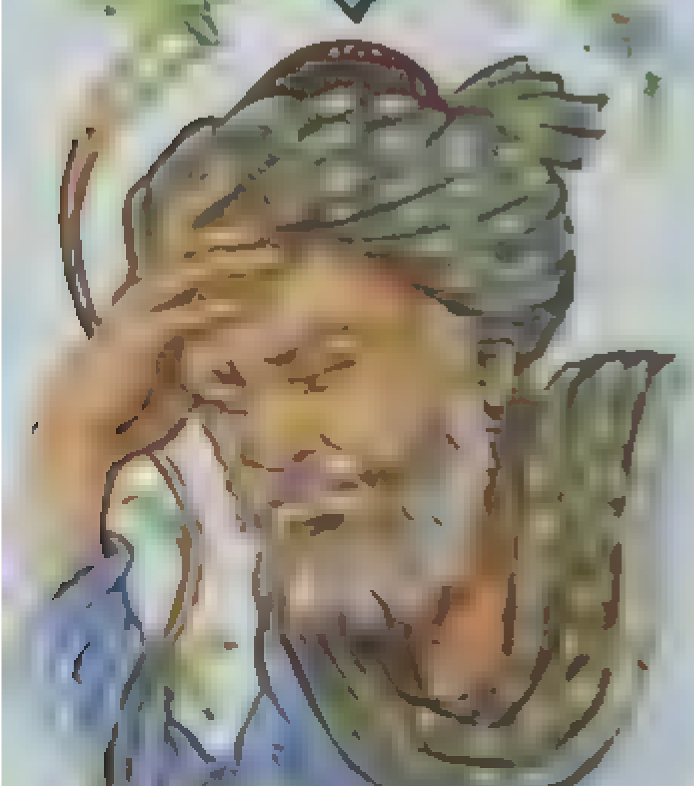
१ अरुणोपल = माणिक, लाल रविबिम्ब.







آمد سحری ندا ز میخانهٔ ما



گویند به حشر گفتگو خواهد بود

نکار بی بکار او خواهد بود

از خیر محض جز نکویی ناید

خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود





English

Said one—"Folks of a surly Master tell,
And daub his Visage with the Smoke of Hell;
They talk of some sharp Trial of us— Pish!
He's a Good Fellow, and 'twill all be well."

French

« On parle d'un Maître farouche », dit un autre,
« on lui prête un Visage noir comme la Fumée de l'Enfer;
on dit que nous aurions à subir une cruelle Épreuve !
Bah ! C'est peut-être un Brave Homme et tout ira bien.»

German

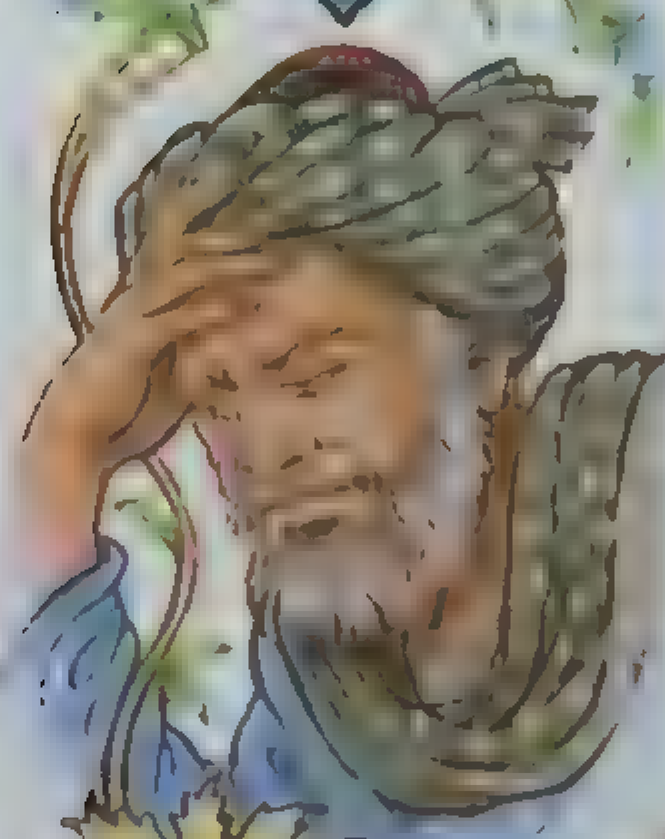
Ein langes Schweigen drauf. Dann sprach erbittert
ein altes Krüglein, hässlich und verwittert:
— Sie höhnen mich, weil ich so schlecht und schief
hat denn bei mir des Töpfers Hand gezittert?

Italian

Dicono: Coloro che pii furono e casti nel mondo
Risorgeranno in tal forma quale già avevan morendo.
Per questo noi sempre con vino ed amanti passiamo la vi
Che forse ci faccian rinascer cosí nel Giorno Supremo!

Spanish

Tú y yo desconocemos el eterno misterio.
Detrás de Velo, algo de ti y de mí se ha dicho.
Tú y yo comprenderemos, cuando éste se descorra,
que no sabíamos nada, que todo lo ignorábamos.



Russian

Ты учишь: «Верные в раю святом
Упьются лаской гурий и вином».
Какой же грех теперь в любви и пьянстве,
Коль мы, в конце концов, к тому ж придем?

Armenian

Ասում են թէ՝ յարութեան օրը հարց ու փորձ կը լինի.
Մեր սիրելի Հոգատարը խիստ զայրացած կը լինի…
Դու այդ մասին, բացի լաւը, ուրիշ բան մի մտածիր.—
Անհոգ եղիր, հետեւանքը լաւ ու անփորձ կը լինի.









Arabic

قَالُوا اَبْتَنَدُ الْحِسَابُ بِنَا غَدًا وَيَبْضُ صَدُرُ جَبِينِنَا فِي الْمَحْشَرِ

أَيَكُونُ مِنْ حَسَنٍ سِوَى حَسَنٍ إِذَنْ حُسْنَتْ عَوَاقِبُنَا فَطِبْ وَاسْتَبْشِرِ

Urdu

اِک غل ہے کہ جنت میں ہے حوروں کا پرا

شہد اور شراب کے بہیں گے دریا

جائز ہے جو ہم ہیں مے و معشوق پرست

انجام کو جب ہی وہاں بھی ہو گا

Japanese

又他のひとつ語るらく「いと見苦しく　辛うすき
壺は地獄に葬らむと　する者ありと　誰かいふ
噫　戯言(たはごと)よ　彼こそは　げに善き者ぞ
かくてこそ　なべての事は　よからむに。」







گویند بحشر گفتگو خواهد بود



ز آنها که پیش رفته‌اند ای ساقی
در خاک غرور خفته‌اند ای ساقی
رو باده خور و حقیقت از من بشنو
بادست آنچه گفته‌اند ای ساقی

English

Why, all the Saints and Sages who discuss'd
Of the Two Worlds so learnedly, are thrust
Like foolish Prophets forth; their Words to Scorn
Are scatter'd, and their Mouths are stopt with Dust.

French

Où sont tous les Saints et les Sages qui disputèrent
si savamment de ce Monde et de l'Autre? Ils ont passé
comme de vains Prophètes; leurs Paroles sont dispersées
au vent des Railleries, et la Poussière clôt leur bouche.



German

Nach beiden Welten forschte der Asket
und sprach gelehrt und fromm wie ein Prophet.
Wo ist er jetzt? Sein Mund mit Staub verstopft,
sein Wort vergessen und im Wind verweht.

Italian

Amico, perché tanta cura hai tu del futuro
E con inutil pensare t'affanni anima e cuore?
Vivi felice e il mondo trascorri in letizia
Le briglie del mondo, da prima, non a te posero in mano.



Spanish

AMIGO mío: no forjes proyecto alguno para el mañana
¿Sabes acaso si podrás concluir la frase que empezaste?
Mañana quizás estemos tan lejos de esta caravanera como
los que se fueron hace siet e mil años.

Russian

Тот, кто исходил [этот] мир своими ногами,
Кто прошел в стремлении познать его оба мира,
Не знаю, известно ли ему более того,
[что знаем мы]
О делах [мира], как он есть?

Armenian

Ովքեր եկել ճպարս անցել են, է՛յ սաղի.
Այժմ էլ ճպարս հողում քնել են, է՛յ սաղի.
Ծիրս խոսքն ինձնից լսիր—գնա՛ գինի խմիր—
Քամի է լոկ, ինչ որ ասել են, է՛յ սաղի.

Persian

Anha kizi piş refteend ey sâki!
Der hâk-i gurûr hufteend ey sâki!
Rev bâde hur-u hakikat ezmen bişinev.
Bâdest her ânçi güfteend ey sâki!

Turkish

(Ey sâki! Bizden önce ölenler gurur toprağında yatıyorlar Git şarab iç ve gerçeği benden dinle : Ne söylenmişse hepisi boş ve hava sözdür.)





Arabic

إنَّ الذينَ رَحلوا مِن قَبلِنا   نَزَلوا بِأجداثِ الغُرورِ وَناموا

إشرَبْ وَخُذْ هَذِهِ الحَقيقَةَ مِن فَمي   كُلُّ الذي قالوا لَنا أوهامُ

Urdu

وہ جو کہ ہیں پہلے چل بسے اے ساقی!

ہیں خاکِ غرور میں اٹے اے ساقی!

پی بادۂ ناب مجھ سے سُن اصلی کلام

کو اس سے سب جو کہہ گئے اے ساقی!



Japanese

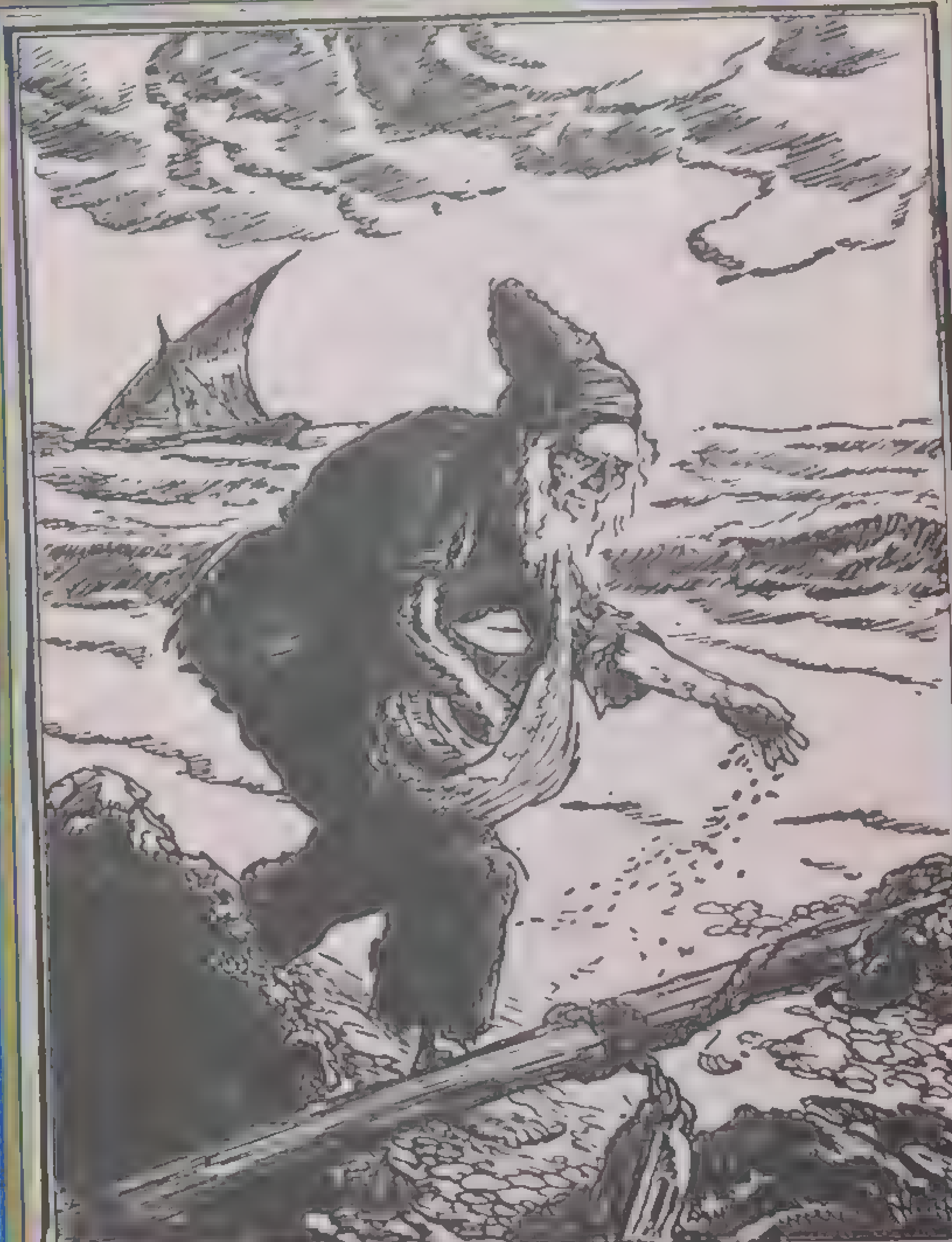
二つ世をいと賢らにあげつらふ　なべての聖人
はた賢者　噫　皆人よ　おろかしき　予言者の如
逐はるべし　そが言の葉も　さげすまれ
埋れし後は　土塊に　口塞がれて、　語り得じ。



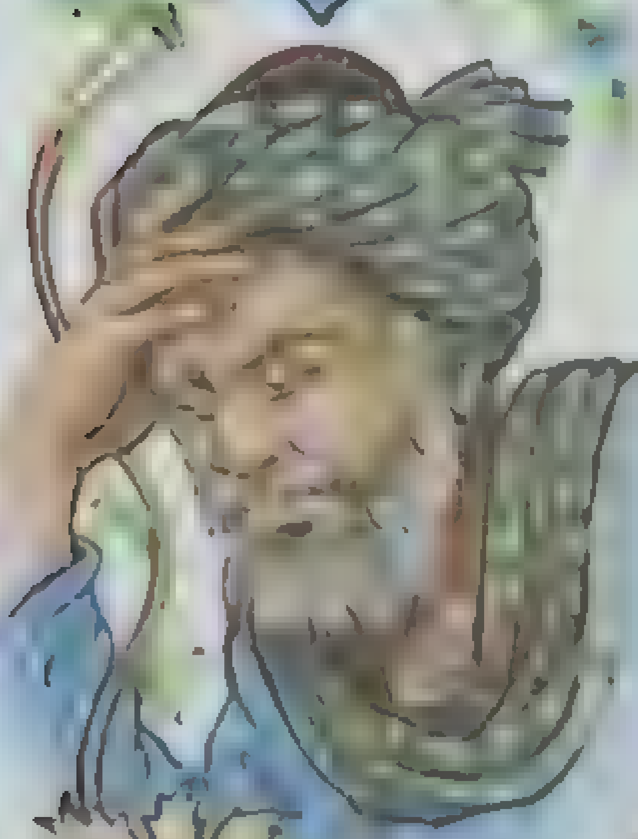
Indian

मुनि-साधु ते जयां इह-पर-वादच्छन्द
त्यां मिळुन गचाण्डी दूतांपरि मतिमन्द,
होऊन तिरस्कृत शिष्टाई, तोण्डांत
मातीच पडुन तीं तोण्डें होतीं बन्द:





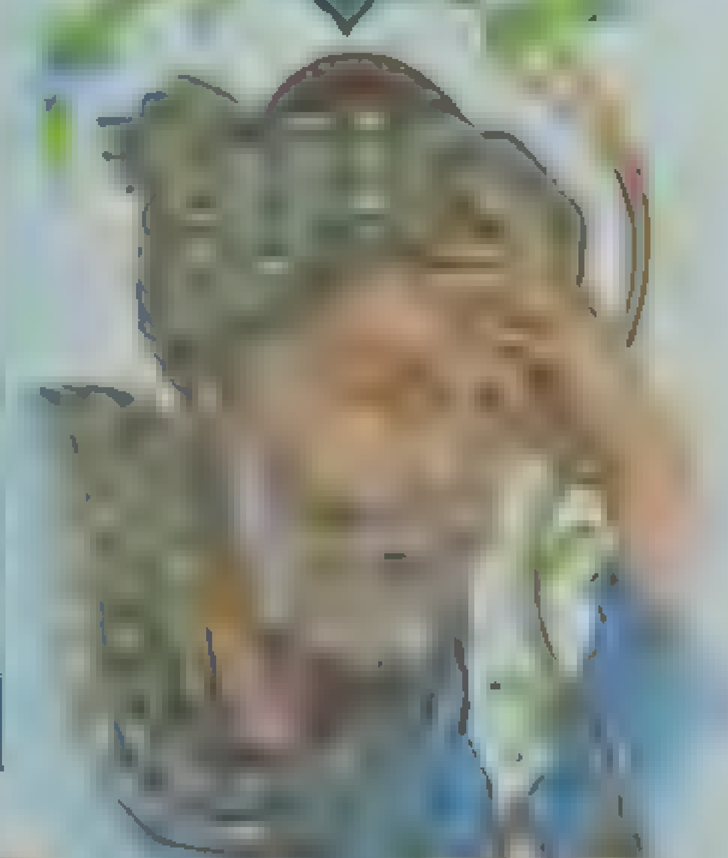
آنانکه زپیش رفت اند ای ساقی



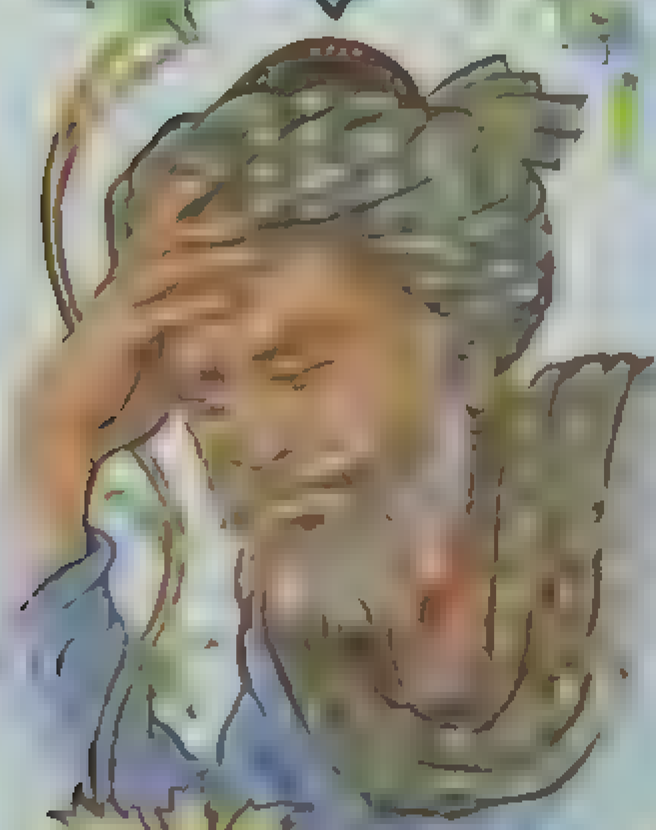
وقت سحر است خیز ای مایهٔ ناز
نرمک نرمک باده خور و چنگ نواز



کانها که بجایند نپایند بسی
وانها که شدند کس نمی‌آید باز







English

And, as the Cock crew, those who stood before
The Tavern shouted—"Open then the Door!
You know how little while we have to stay,
And, once departed, may return no more."

French

Et comme le coq chantait, ceux qui se tenaient
devant la Taverne, crièrent : « Ouvrez donc la porte !
Vous savez combien peu de temps nous avons à rester ici,
et qu'une fois partis nous ne pourrons plus revenir ! »

German

Und als der Hahn gekräht, da flehten sehr
die vor der Schenke: — Gebt den Schlüssel her!
Ihr wisst, wie kurze Frist uns ist gegeben,
und wenn wir gehn, wir kehren nimmermehr,

Italian

Lévati, o Bella, dal sonno, la gola bagniamo di Vino
Pria che alla gola ci afferri il cappio del Fato,
Ché questo cielo crudele ci negherà, presto, il tempo,
Il tempo di fiorir nuovi al tocco dell'acqua.

Spanish

No sepas de otra senda que la de la taberna,
ni aspires a otra cosa que a vino, amor y música.
Con la copa en la mano, con el odre a la espalda,
bebe, bebe, querido, y calla, calla siempre.

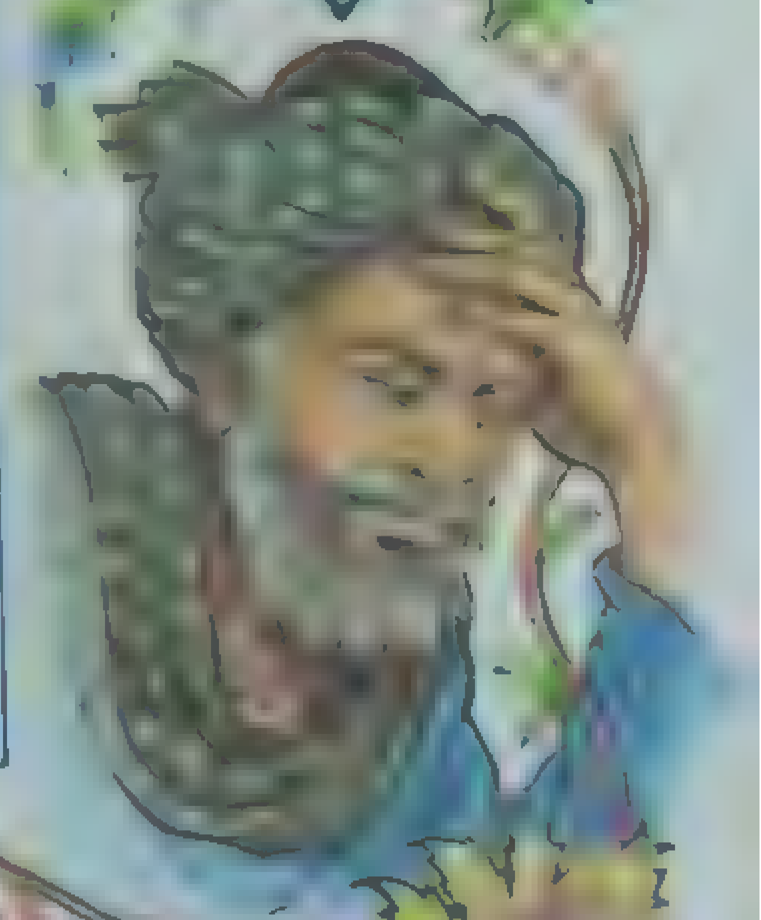
Russian

Эй, неженка, открой навстречу утру взгляд,
И пей вино, и пой, настроив струнный лад.
Ведь кто сегодня жив, тот завтра будет взят.
А кто ушел навек, тот не придет назад.

Armenian

Լոյսը բացւեց․ վեր կաց քնից, իմ նազելի․
Սազի ձայնով նազով խմիր անուշ գինի․
Ով այստեղ է, հարկաւ երկար չի մնալու,
Գնացողն էլ յետ չի գալու՝ ինչ էլ լինի․







Arabic

يا صاحب الدل هذا الفجر لاح فقم   ودعني واشرب واطفي حرقة الكبد

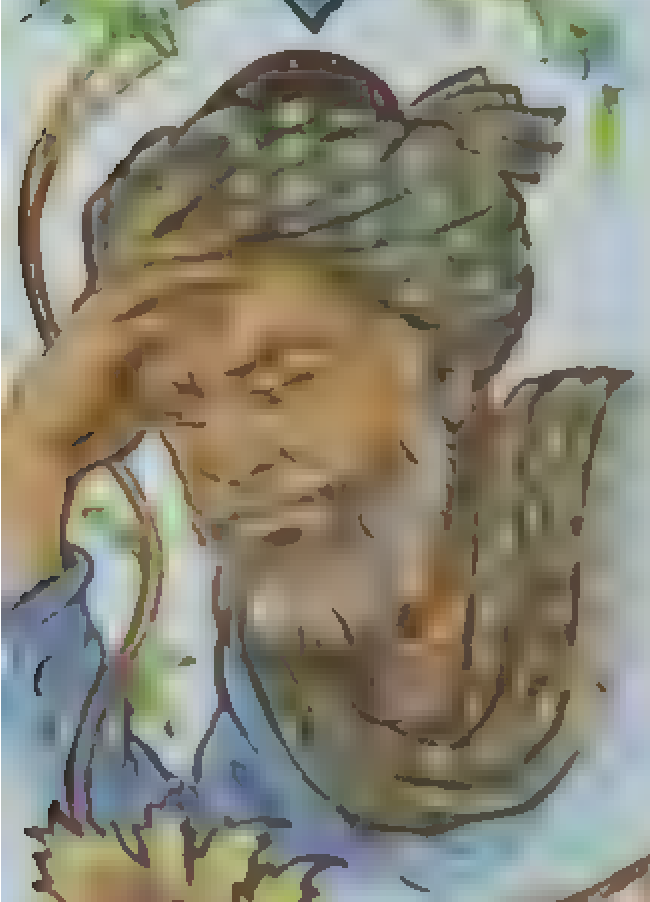
فمن تراهم هنا لن يلبثوا أمدا   ولن يعود من الماضين من أحد

Urdu

ہے صبح کا وقت جاگ اے بابا
پی چسکیاں لے لے کے ذرا چنگ بجا
جو زندہ ہیں پائیں گے نہ وہ عمر دراز
جو مر گئے پھر ان کو نہیں ہے جینا

Turkish

قالق اولدو سحر که ایمدی ای سیمبر !
چال چنگی یاواش ، یاواش شراب گەت حاضر !
بونلار که قالوب . قالان دکیللر آرتیق !
هم کلمیه جکلر اوکیدنلر دیگر !



Japanese

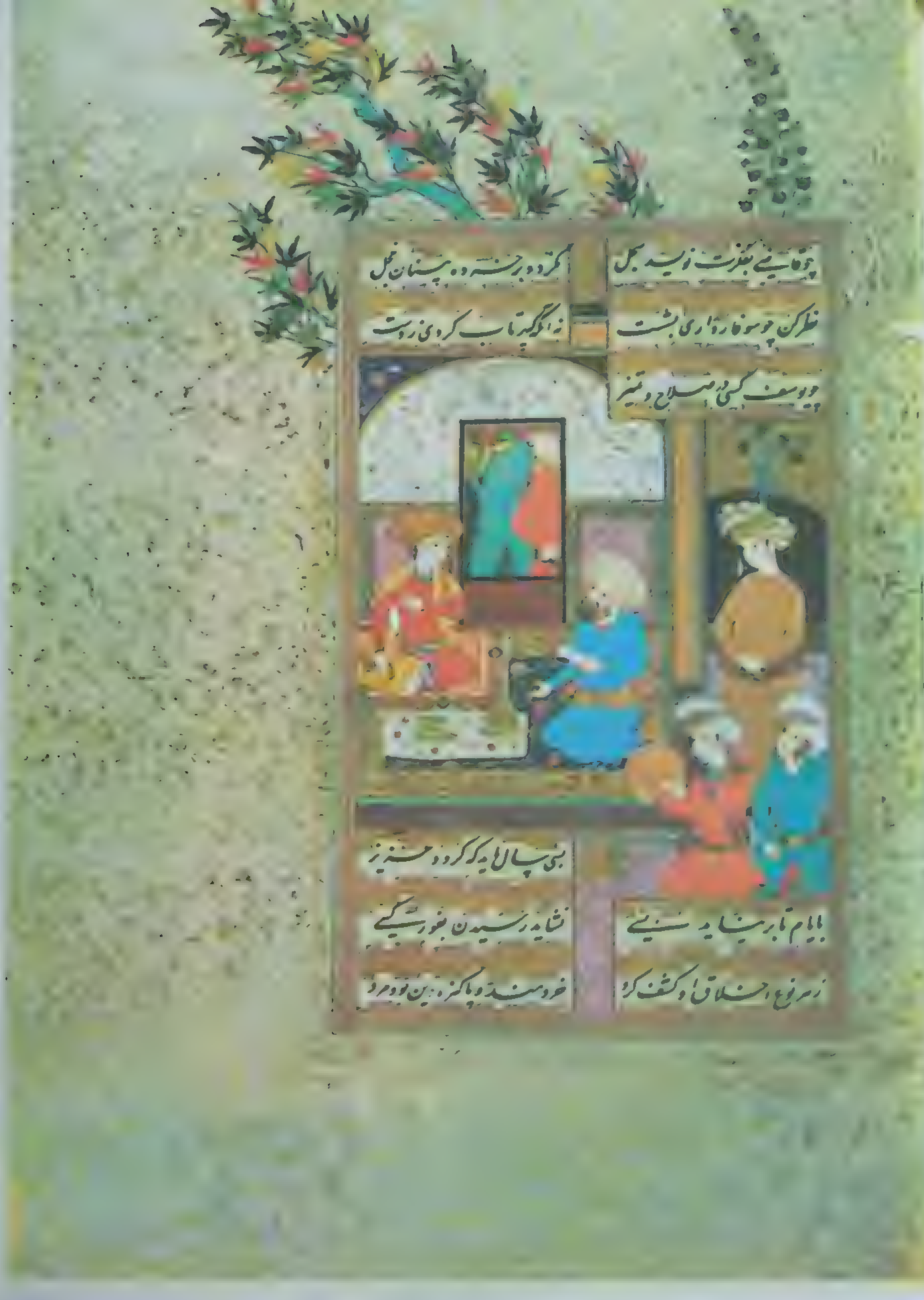
鶏の　あかとき告ぐる声きけば
旅籠の前にたたずめる　旅人どちの　叫ぶらく
「疾く開けよかし　世に在るは暫時が程ぞ
立ち去らば　またかへるなき　われなるを。」



Indian

आरवतां कोम्बडा पिठ्यापुढे जे फार
तिष्ठले, म्हणाले ते, "उघडा हो दार !
जाणतां अल्प किति वसति आमुची येथे,
अन् गेलों म्हणजे परत कधि न येणार."





چو قاضی به فکرت نویسد سجل | نگردد ز دستاربندان خجل

نظر کن چو سوفار داری به شست | نه آنگه که پرتاب کردی ز دست

چو یوسف کسی در صلاح و تمیز | به یک سال باید که گردد عزیز

به ایام تا بر نیاید بسی | نشاید رسیدن به غور کسی

ز هر نوع اخلاق او کشف کرد | خردمند و پاکیزه دین بود مرد



وقت سحر است خیز ای مایه ناز




Rubaiyat of
Omar Khayyám
Presented by Willy Pogány
٣٠٦

I

Awake! for Morning in the Bowl of Night
Has flung the Stone that puts the Stars to Flight
And lo! the Hunter of the East has caught
The Sultán's Turret in a Noose of Light.

II

Dreaming when Dawn's Left Hand was in the Sky,
I heard a Voice within the Tavern cry,
"Awake, my Little ones, and fill the Cup
Before Life's Liquor in its Cup be dry."

III

And as the Cock crew, those who stood before
The Tavern shouted—"Open then the Door!
You know how little while we have to stay,
And once departed may return no more."

IV

Now the New Year reviving old Desires,
The thoughtful Soul to Solitude retires
Where the WHITE HAND OF MOSES on the Bough
Puts out, and Jesus from the Ground suspires

V

Irám indeed is gone with all its Rose,
And Jamshýd's Sev'n-ring'd Cup where no one knows,
But still the Vine her ancient Ruby yields,
And still a Garden by the Water blows

VI

And David's Lips are lock't; but in divine
High-piping Péhlevi, with "Wine! Wine! Wine!
Red Wine!"—the Nightingale cries to the Rose
That yellow Cheek of hers t' incarnadine.

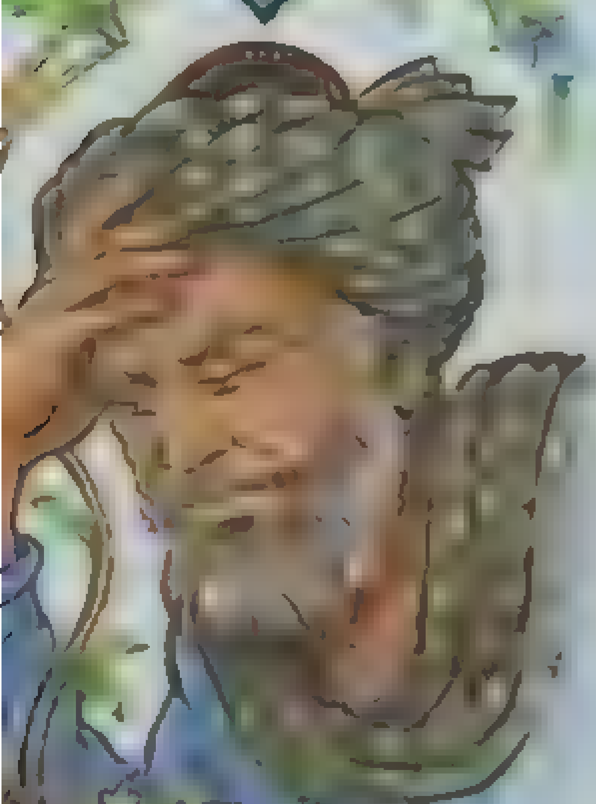
VII

Come, fill the Cup, and in the Fire of Spring
The Winter Garment of Repentance fling:
The Bird of Time has but a little way
To fly—and Lo! the Bird is on the Wing.

VIII

And look—a thousand Blossoms with the Day
Woke—and a thousand scatter'd into Clay:
And this first Summer Month that brings the Rose
Shall take Jamshýd and Kaikobád away.





IX

But come with old Khayyám and leave the Lot
Of Kaikobád and Kaikhosrú forgot:
Let Rustum lay about him as he will,
Or Hátim Tai cry Supper—heed them not.

[illegible]

With me along some Strip of Herbage strown
That just divides the desert from the sown,
Where name of Slave and Sultán scarce is known,
And pity Sultán Máhmúd on his Throne

XI

Here with a Loaf of Bread beneath the Bough,
A Flask of Wine, a Book of Verse—and Thou
Beside me singing in the Wilderness—
And Wilderness is Paradise [illegible]

[illegible]

How sweet is mortal Sovranty!"—think some:
Others—"How blest the Paradise to come!"
Ah take the Cash in hand and waive the Rest;
Oh, the brave Music of a *distant* Drum!

XIII

Look to the Rose that blows about us—"Lo,
Laughing," she says, "into the World I blow
At once the silken Tassel of my Purse
Tear, and its Treasure on the Garden throw."

XIV

The Worldly Hope men set their Hearts upon
Turns Ashes—or it prospers; and anon,
Like Snow upon the Desert's dusty Face
Lighting a little Hour or two—is gone

XV

And those who husbanded the Golden Grain
And those who flung it to the Winds like Rain,
Alike to no such aureate Earth are turn'd
As, buried once, Men want dug up again

XVI

Think, in this battered Cara[illegible]
Whose Doorways are alternate Night and Day,
How Sultán after Sultán with his Pomp
Abode his Hour or two, and went his way





XVII

They say the Lion and the Lizard keep
The Courts where Jamshýd gloried and drank deep
And Bahrám, that great Hunter—the Wild Ass
Stamps o'er his Head, and he lies fast asleep.

XVIII

I sometimes think that never blows so red
The Rose as where some buried Cæsar bled,
That every Hyacinth the Garden wears
Dropt in its Lap from some once lovely Head.

XIX

And this delightful Herb whose tender Green
Fledges the River's Lip on which we lean—
Ah, lean upon it lightly! for who knows
From what once Lovely Lip it springs unseen!

XX

Ah, my Belovéd, fill the cup that clears
TO-DAY of past Regrets and future Fears—
To-morrow?—Why, To-morrow I may be
Myself with Yesterday's Sev'n Thousand Years

XXI

Lo! some we loved, the loveliest and the best
That Time and Fate of all their Vintage prest,
Have drunk their Cup a Round or two before,
And one by one crept silently to Rest.

XXII

And we, that now make merry in the Room
They left, and Summer dresses in new Bloom,
Ourselves must we beneath the Couch of Earth
Descend, ourselves to make a Couch—for whom?

XXIII

Ah, make the most of what we yet may spend,
Before we too into the Dust descend;
Dust into Dust, and under Dust, to lie,
Sans Wine, sans Song, sans Singer, and—sans End!

XXIV

Alike for those who for TO-DAY prepare,
And those that after a TO-MORROW stare,
A Muezzín from the Tower of Darkness cries,
"Fools! your Reward is neither Here nor There!"





XXV

Why, all the Saints and Sages who discuss'd
Of the Two Worlds so learnedly, are thrust
Like foolish Prophets forth, their Words to Scorn
Are scatter'd, and their Mouths are stopt with Dust

XXVI

Ah, come with old Khayyám, and leave the Wise
To talk; one thing is certain that Life flies;
One thing is certain, and the Rest is Lies
The Flower that once has blown for ever dies

XXVII

Myself when young did eagerly frequent
Doctor and Saint, and heard great Argument
About it and about: but evermore
Came out by the same Door as in I went

XXVIII

With them the Seed of Wisdom did I sow,
And with my own hand labour'd it to grow:
And this was all the Harvest that I reap'd—
"I came like Water, and like Wind I go."

XXIX

Into this Universe, and *why* not knowing
Nor *whence*, like Water willy-nilly flowing!
And out of it, as Wind along the Waste,
I know not *whither*, willy-nilly blowing

XXX

What, without asking, hither hurried *whence*?
And, without asking, *whither* hurried hence!
Another and another Cup to drown
The memory of this Impertinence!

XXXI

Up from Earth's Centre through the Seventh Gate
I rose, and on the Throne of Saturn sate,
And many Knots unravel'd by the Road;
But not the Knot of Human Death and Fate

XXXII

There was a Door to which I found no Key:
There was a Veil past which I could not see:
Some little Talk awhile of ME and THEE
There seemed—and then no more of THEE and ME.



XXXIII

Then to the rolling Heav'n itself I cried,
Asking, "What Lamp had Destiny to guide
Her little Children stumbling in the Dark?"
And—"A blind understanding!" Heaven replied.

XXXIV

Then to the earthen Bowl did I adjourn
My Lip the secret Well of Life to learn:
And Lip to Lip it murmur'd—"While you live
Drink!—for once dead you never shall return."

XXXV

I think the Vessel, that with fugitive
Articulation answer'd, once did live,
And merry-make, and the cold Lip I kiss'd
How many Kisses might it take—and give!

XXXVI

For in the Market-place, one Dusk of day,
I watch'd the Potter thumping his wet Clay:
And with its all obliterated Tongue
It murmur'd—"Gently, Brother, gently, pray!"

XXXVII

Ah, fill the Cup:—what boots it to repeat
How time is slipping underneath our Feet:
Unborn To-morrow and dead Yesterday,
Why fret about them if To-day be sweet!

XXXVIII

One Moment in Annihilation's Waste,
One Moment, of the Well of Life to taste—
The Stars are setting and the Caravan
Starts for the Dawn of Nothing—Oh, make haste!



XXXIX

How long, how long, in infinite Pursuit
Of This and That endeavour and dispute?
Better be merry with the fruitful Grape
Than sadden after none, or bitter, Fruit.

XL

You know, my Friends, how long since in my House
For a new Marriage I did make Carouse:
Divorced old barren Reason from my Bed,
And took the Daughter of the Vine to Spouse.



XLI

For "Is" and "Is-not" though *with* Rule and Line
And "Up-and-down" *without*, I could define
I yet in all I only cared to know,
Was never deep in anything but—Wine.

XLII

And lately, by the Tavern Door agape,
Came stealing through the Dusk an Angel Shape
Bearing a Vessel on his Shoulder; and
He bid me taste of it; and 'twas—the Grape!

XLIII

The Grape that can with Logic absolute
The Two-and-Seventy jarring Sects confute:
The subtle Alchemist that in a Trice
Life's leaden Metal into Gold transmute.

XLIV

The mighty Mahmúd, the victorious Lord
That all the misbelieving and black Horde
Of Fears and Sorrows that infest the Soul
Scatters and slays with his enchanted Sword.

XLV

But leave the Wise to wrangle, and with me
The Quarrel of the Universe let be:
And, in some corner of the Hubbub couch'd,
Make Game of that which makes as much of Thee.

XLVI

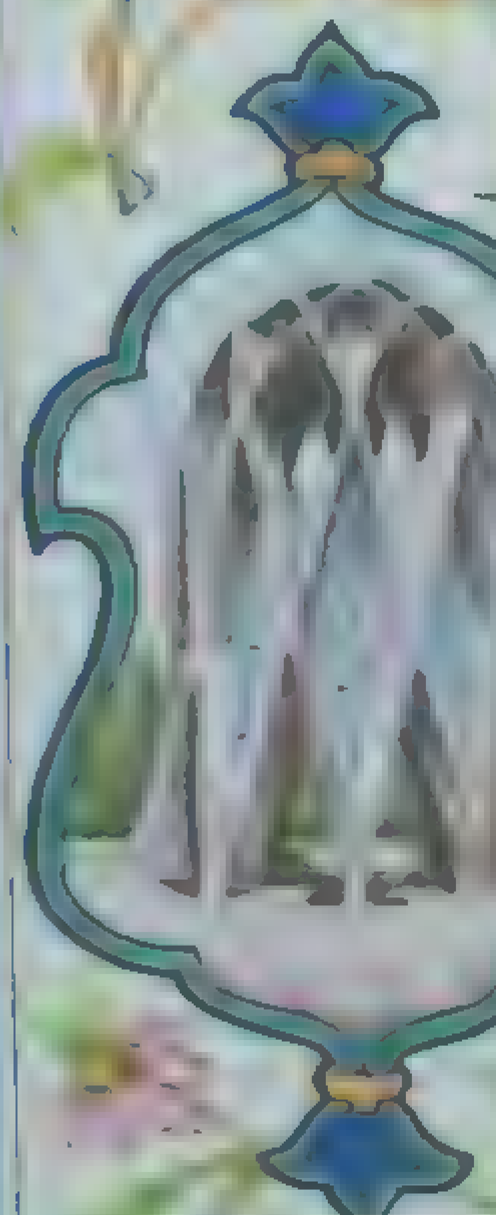
For in and out, above, about, below,
'Tis nothing but a Magic Shadow-show,
Play'd in a Box whose Candle is the Sun,
Round which we Phantom Figures come and go.

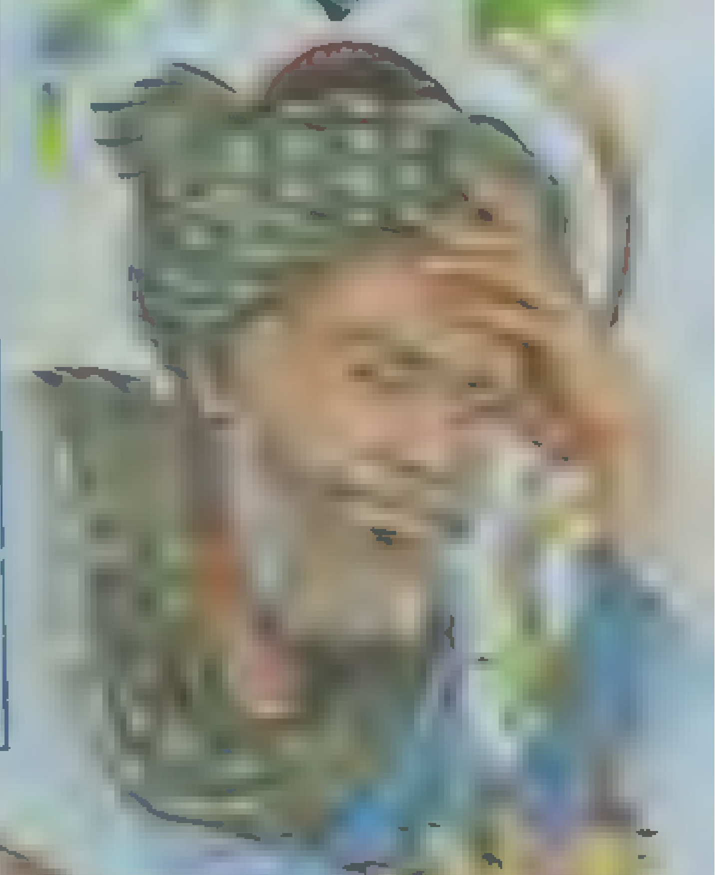
XLVII

And if the Wine you drink, the Lip you press,
End in the Nothing all Things end in—Yes—
Then fancy while Thou art, Thou art but what
Thou shalt be—Nothing—Thou shalt not be less.

XLVIII

While the Rose blows along the River Brink,
With old Khayyám the Ruby Vintage drink:
And when the Angel with his darker Draught
Draws up to Thee—take that, and do not shrink.





XLIX

'Tis all a Chequer-board of Nights and Days
Where Destiny with Men for Pieces plays:
Hither and thither moves, and mates, and slays,
And one by one back in the Closet lays.

L

The Ball no Question makes of Ayes and Noes,
But Right or Left as strikes the Player goes;
And He that toss'd Thee down into the Field,
He knows about it all—He knows—HE knows!

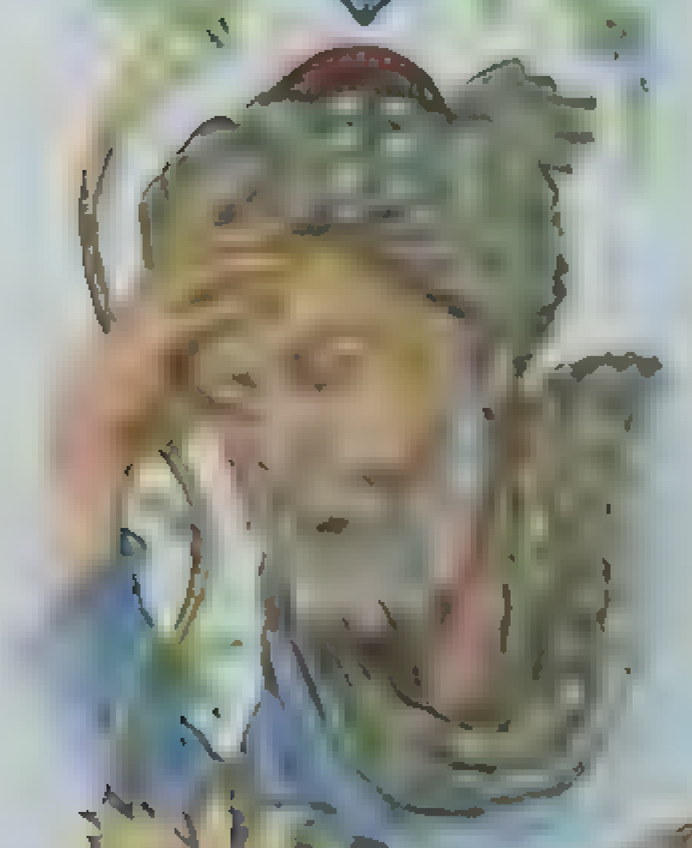
LI

The Moving Finger writes: and, having writ,
Moves on: nor all thy Piety nor Wit
Shall lure it back to cancel half a Line,
Nor all thy Tears wash out a Word of it.

LII

And that inverted Bowl we call The Sky,
Whereunder crawling coop't we live and die,
Lift not thy hands to *It* for help—for It
Rolls impotently on as Thou or I.





LIII

With Earth's first Clay They did the last Man's knead,
And then of the Last Harvest sow'd the Seed:
Yea, the first Morning of Creation wrote
What the Last Dawn of Reckoning shall read.

LIV

I tell Thee this—When, starting from the Goal,
Over the shoulders of the flaming Foal
Of Heav'n Parwin and Mushtara they flung,
In my predestin'd Plot of Dust and Soul

LV

The Vine had struck a Fibre; which about
If clings my Being—let the Súfi flout;
Of my Base Metal may be filed a Key,
That shall unlock the Door he howls without.

LVI

And this I know: whether the one True Light,
Kindle to Love, or Wrath consume me quite,
One Glimpse of It within the Tavern caught
Better than in the Temple lost outright.

LVII

Oh Thou, who didst with Pitfall and with Gin
Beset the Road I was to wander in,
Thou wilt not with Predestination round
Enmesh me, and impute my Fall to Sin?

LVIII

Oh Thou, who Man of baser Earth didst make,
And who with Eden didst devise the Snake;
For all the Sin wherewith the Face of man
Is blacken'd, Man's Forgiveness give—and take!

LIX

Listen again. One Evening at the Close
Of Ramazán, ere the better Moon arose,
In that old Potter's Shop I stood alone
With the clay Population round in Rows.

LX

And, strange to tell, among that Earthen Lot
Some could articulate, while others not:
And suddenly one more impatient cried—
"Who *is* the Potter, pray, and who the Pot?"

LXI

Then said another—"Surely not in vain
"My substance from the common Earth was ta'en,
That He who subtly wrought me into Shape
Should stamp me back to common Earth again."

LXII

Another said—"Why, ne'er a peevish Boy
Would break the Bowl from which he drank in Joy;
Shall He that *made* the Vessel in pure Love
And Fancy, in an after Rage destroy!"



LXIII

None answered this; but after Silence spake
A Vessel of a more ungainly Make:
"They sneer at me for leaning all awry;
What! did the Hand then of the Potter shake?"

LXIV

Said one—"Folks of a surly Tapster tell,
And daub his visage with the Smoke of Hell;
They talk of some strict Testing of us—Pish!
He's a Good Fellow, and 'twill all be well."



LXV

Then said another with a long-drawn Sigh,
"My Clay with long Oblivion is gone dry:
But, fill me with the old familiar Juice,
Methinks I might recover by-and-bye!"

LXVI

So while the Vessels one by one were speaking,
One spied the little Crescent all were seeking:
And then they jogged each other, "Brother! Brother!
Hark to the Porter's Shoulder-knot a-creaking!"

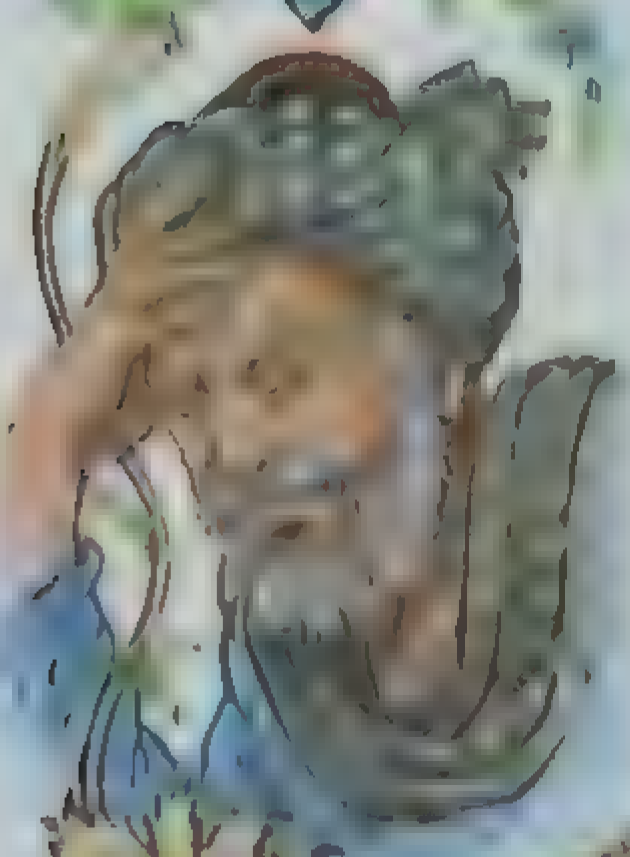


LXVII

Ah, with the Grape my fading Life provide,
And wash my Body whence the Life has died,
And in a Winding-sheet of Vine-leaf wrapt,
So bury me by some sweet Garden side.

LXVIII

That ev'n my buried Ashes such a Snare
Of Perfume shall fling up into the Air,
As not a True Believer passing by
But shall be overtaken unaware.



LXIX

Indeed the Idols I have loved so long
Have done my Credit in Men's Eye much Wrong,
Have drowned my Honour in a shallow Cup,
And sold my Reputation for a Song.

LXX

Indeed, indeed, Repentance oft before
I swore—but was I sober when I swore?
And then and then came Spring, and Rose-in-hand
My thread-bare Penitence a-pieces tore.

LXXI

And much as Wine has played the Infidel,
And robb'd me of my Robe of Honour—well,
I often wonder what the Vintners buy
One half so precious as the Goods they sell.

LXXII

Alas, that Spring should vanish with the Rose!
That Youth's sweet-scented Manuscript should close!
The Nightingale that in the Branches sang,
Ah, whence, and whither flown again, who knows?

LXXIII

Ah, Love! could thou and I with Fate conspire
To grasp this sorry Scheme of Things entire,
Would not we shatter it to bits and then
Re-mould it nearer to the Heart's Desire!

LXXIV

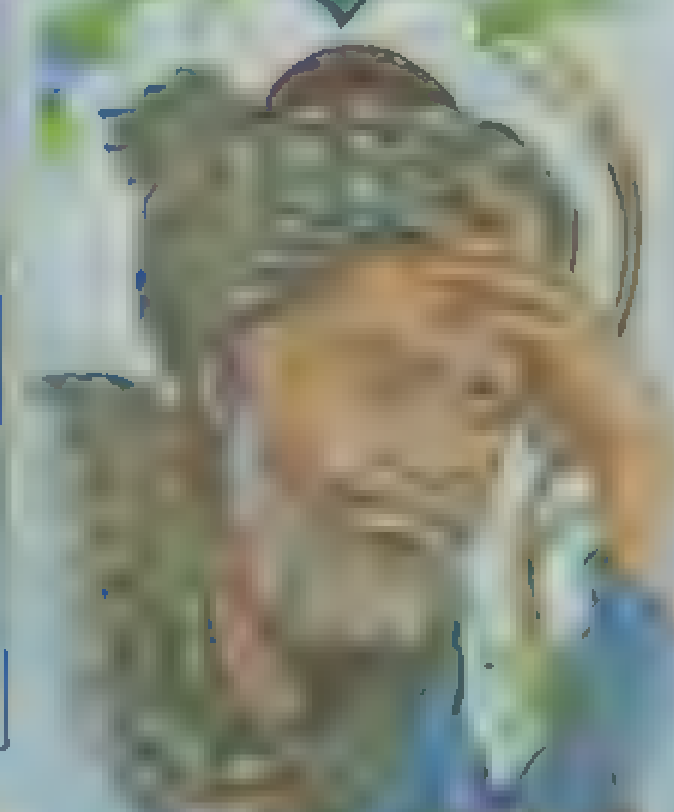
Ah, Moon of my Delight who know'st no Wane,
The Moon of Heaven is rising once again:
How oft hereafter rising shall she look
Through this same Garden after me—in vain!

LXXV

And when Thyself with shining Foot shall pass
Among the Guests Star-scattered on the Grass
And in thy joyous Errand reach the Spot
Where I made one—turn down an empty Glass!

TAMÁM SHUD





સાંભળી રિઝું તારો સુરીલો કંઠ,
હર્ષિત થઇ વાંચું કવિતાનો ગ્રંથ.
કુદરત સંગ ક્રિડા,–તે સર્વથી શ્રેષ્ટ,
આકાશ પાર નહિ,–તેવું જંગલમાં બેહેસ્ત !



ઓ જીગરના ચાંદ ! તારી આસ્થાનું તેજ
ઉમરના હુમલાથી ઘટ્યું ન સેજ.
આકાશના ચાંદાનું તેજ ને આકાર
તો ઘટશે ને વધશેબી ધારાનુસાર.
ઉગશે ને આથમશે વિરામ વગર,
તારા ને મારા પર રાખી નજર.
એક રાતે શોધીને વિચારશે એમ,
કે "જામીની હસ્તી ન જણાતી કેમ ?"
પશ્ચિમના પવનથી મળશે જવાબ,
કે, "પુરો થયો એની જીંદગીનો ખ્વાબ.
"વખતની ઘંટીમાં રહ્યો દળઇ,
"ને ભુતકાળના પેટાંમાં ગયો ગળઇ."



પણ એક દરવાજાની નહિં ચાવી જડી,
એક ગુંચવણની ઉકેલની ભારી પડી,
ને મંદીરમાં પેઠો હું જેવો બુખખ,
મંદીરથી ફર્યો હું તેવોજ મુરખ.

હું પૃથ્વીના ગોળાપર આવ્યો શું કામ?
આ ભેદી મુસાફરીનો શું છે અંજામ?
આ પાપોનાં છટકાં ને બદીની જાળ
કોણે પાથરી મને કીધો કંગાળ?
રૂઠે મુજપર કિસમત,–રૂઠે મુજપર આભ,
આ મારી કસોટીમાં કોણને છે લાભ?



મતવાદી પર છોડી સૌ મિઠયા જીકર,
ને મહીપતિપર છોડી ગામની ફિકર,
ચાલ પ્યારી, મુજ સંગ કર એકાંત નિવાસ,
જ્યાં ખેતી ને રણ વચ્ચે હરિયાળાં ઘાસ,
જ્યાં નથી કોઈ પામર કે નથી સમર્થ,
જ્યાં રાજા ને ગોલામનાં નામ છે નિરર્થ.
નાળું જ્યાં વહે, કરતું સાગરની ખોજ,
ઘસડે, હસી, મિઠાં પાણીનો બોજ.
બેસ્યે શોધી શીતળ છાયાનું વૃક્ષ,
અમૃત પી કર્યે એક રોટલાનો ભક્ષ.



તું નીસ્તીના દરયામાં થશે ગરક,
તો ચાખી લે હસ્તીનો ગળ્યો અરક,
ને જમનો કાસદ લાવે અજલની જામ,
તેબી પીવાને દગદગો શું કામ?

કિસમતની રમતનો દડો ઇનસાન,
મારે તેમ ઉડે જેમ રમનારનું ધ્યાન,
આમથી તેમ કુદે, ન પુછે સવાલ
કે શા માટે આવો લાચારીનો હાલ?



આ જગતનાં પાટિયાંપર શેત્રંજ રમાય,
દિવસ ને રાત તેનાં ચોખંડ ગણાય,
માનવિ તે મોહોરાં,–કોઇ હલકાં, કોઇ ઉંચ,
ભેળમ ભેળ થઇ બની બાજીની ગુંચ,
ચેચાય કે મરે,–ને મરતાં જેમ જાય,
કફનનાં દાબડામાં પાછાં મુકાય.

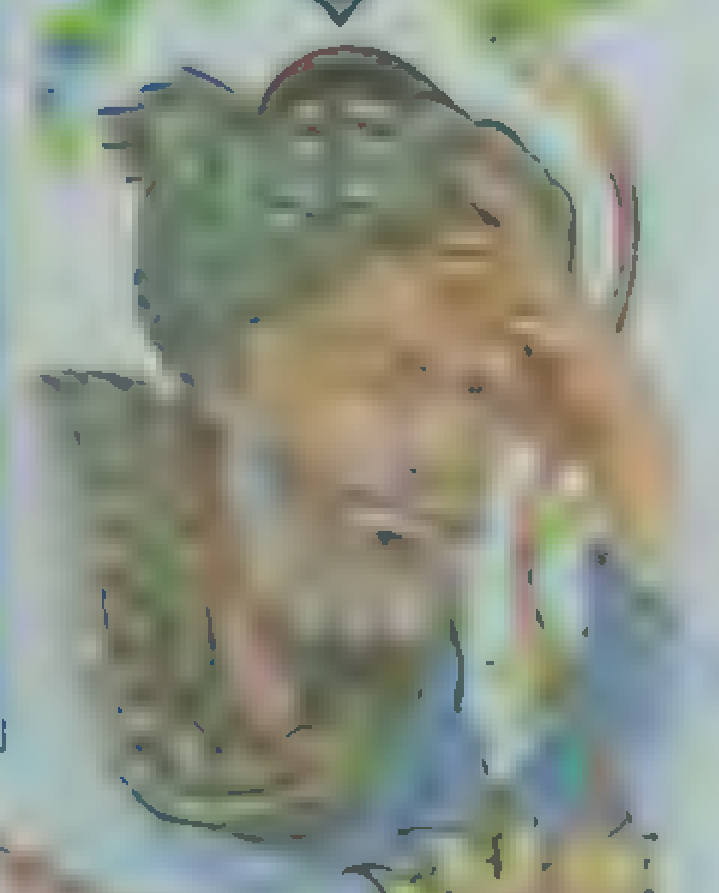


વિદ્યાદેવીની મેં પુજા કીધી,
કુદરતના કાયદાની તાલીમ લીધી,
ભેદી દરવાજા મેં ખોલ્યા અનેક,
ને ઉકેલ્યાં ઉખાણાં એક પછી એક.

સૃષ્ટિનું ચક્ર સર્જ્યું તૈયાર,
ને પૂર્વેથી ગોઠવ્યા દાંતા ને તાર,
પ્રાણી ને ગ્રહોની નેમી છે ચાલ,
ને સ્વર્ગ અને નર્ક છે ભ્રાંતિનો ખ્યાલ.

ભવિષ્ય ભાખવાને ફાંફાં ના માર,
ફોકટ છે ચીંતાનો ભેજાંપર ભાર.
રહેણી ને કરણી છે બન્ને નિર્માણ,
છઠ્ઠીના લેખની ન છેકાય એક પાણ.
જીંદગીના ચીલાનો દોરયો આકાર,
ને હઠશે નહિ ગાડું તે ચીલાની બહાર.

વખતની આ ઘાણીમાં માનવિ પિળાય,
સુલતાન ને ગોલામ બે સરખા ગણાય.
જીંદગીભર બીછાનું ભૂમિ ઉપર,
મરણ બાદ બીછાનું છ ફૂટ અંદર.
ઉગે તન પર ફુલનું કે કાંટાનું વૃક્ષ,
થાય જીવડાનું બીછાનું, જીવડાનો ભક્ષ.







દુન્યા પુરાણી ધર્મશાળા છે,
બે છેડે ગોઠવ્યા દરવાજા બે,
રોશની ને રજનિ,–હસ્તી ને મોત,
ચેતવાય ને બુઝાય જ્યાં જીંદગીની જોત.
અમીર ને ફકીરનો એકજ છે ફેજ,
આવન ને જાવનના દરવાજા તેજ.

પરસીપોલીસ, કેવું રંગમાં ચકચુર!
જ્યાં સોનેરી જામ થતી ખાલી ને પુર,
યાકુતથી જડયાં જ્યાં તાજ ને તખત,
ને આરસપહાણુની દીવાલો સખત,
મિનારા ને ગુંબજ સૌ થયા તારાજ,
જો, સરડા ને લોકડી ત્યાં વસે છે આજ!

જંગલમાં ભમતાં જ્યાં ગોરખર ચીકાર,
ને બેહેરામની કમાનનાં બનતાં શિકાર,
અટવાઇને પડી છે બેહેરામની ખાક,[૩]
કુદી તે પર ગોરખર કરે છે મજાક.

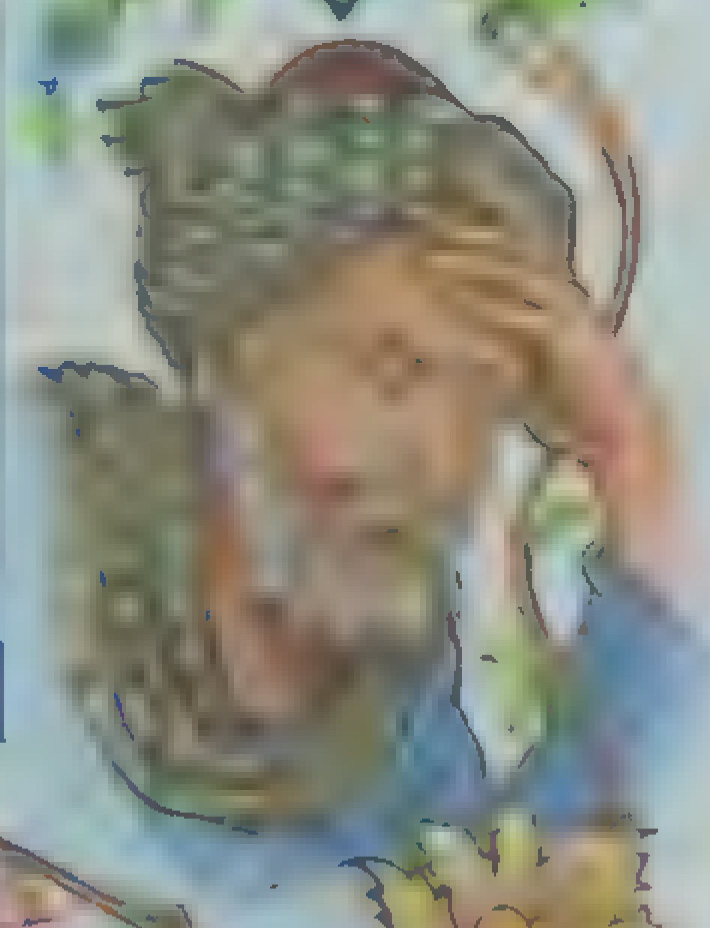
ઇચ્છે તો સંઘર તું સોનાનો કણ,
ચાસી ને વાવી ને સીંચી ને લણ.
ઇચ્છે તો કારંજા મારફત ઉડાવ,
ને સોનેરી પ્રવાહમાં બદન બુડાવ.
નહિ તારી લાશપર ચઢવાનો ઢોળ,
નહિ ખણી લે કોઇ તારૂં સુડકું બેડોળ.

ગોલાબ કહે માલીને બોલાવી પાસ,
"જો મારી લાલી ને મારો સુવાસ.
"તોડું મુજ સોનેરી[1] થેલીના બંધ,
"ને હસીને જગતમાં વેરૂં સુગંધ."

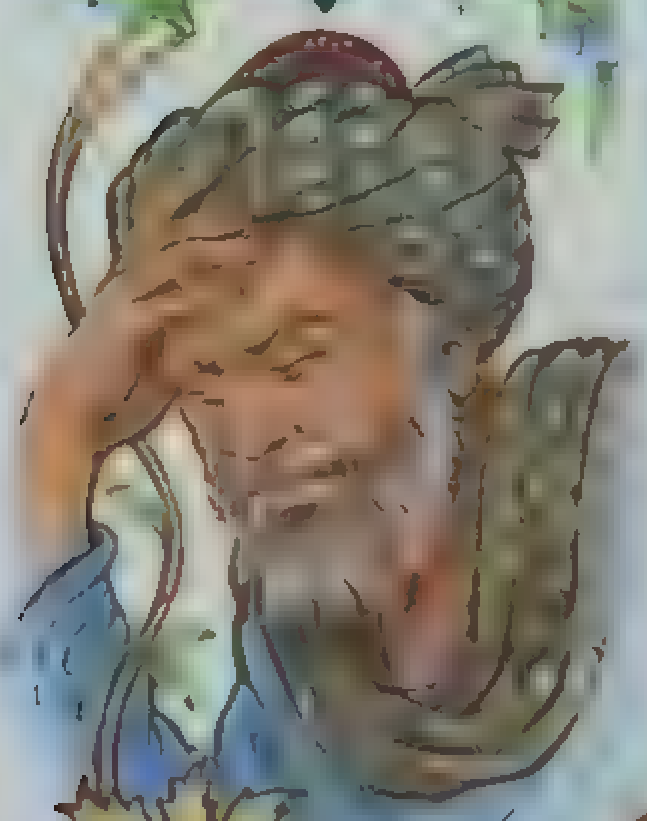
માનજે કે ગોલાબી પુષ્પો તો ફકત
ઉગે જ્યાં રેડાય કોઈ આશકનું રકત,
ને મોગરા ચંપેલીના સુવાસનો મર્મ,-
તે નાજુક કોઇ નારીનું સુગંધી ચર્મ.

ટીંગાઇને જો પેલું સુંવાળું ઘાસ,[2]
બાઝી નદી કાંઠે કરતું વિલાસ.
ઝાલતો ના, તોડતો ના, હળવે પંપાળ,
હશે કોઇ ડુબેલી સુંદરીનાં વાળ.









આશાની થાપણુ ન મેળવે નફો,
ગમ વિસરી નિર્મળ કર આજનો સફો.
ગઇ કાલનો સંતાપ, ભવિષ્યનો ભય,
આજની ખુમારીમા બંનેનો ક્ષય.

કોઇ ચાહે દુન્યાની સત્તા ને મોજ,
કોઇ કરે સ્વર્ગ ને ભવિષ્યની ખોજ.
ભાઇ, તું મને વેગળી આશ ના બતાવ,
પણુ વર્તમાનમાં આપીને રોકડે પતાવ.

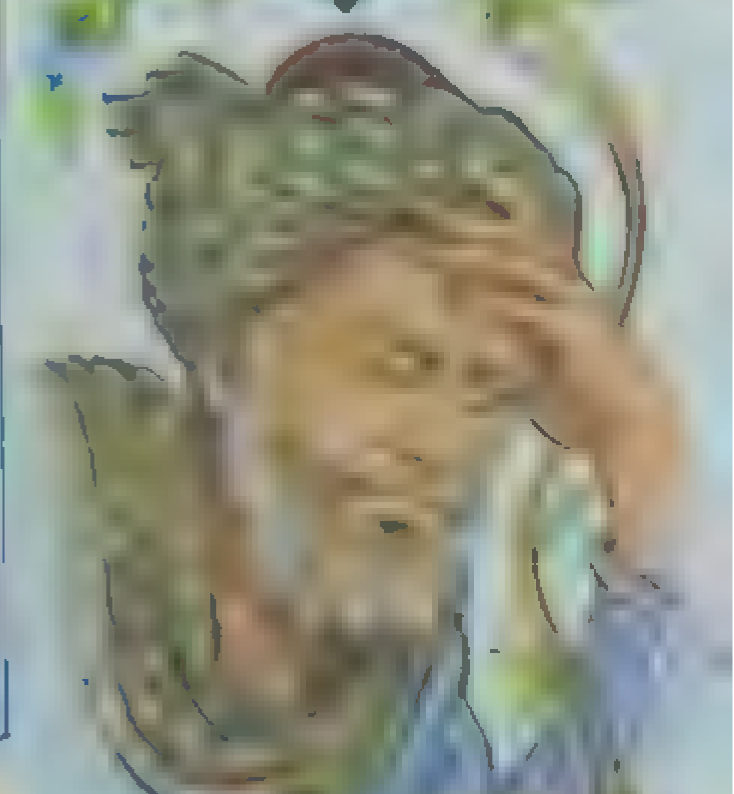
ભવિષ્યપર બાંધેલી કાચી છે આશ,
દર્શથી ભોગવાય, પણુ સ્પર્શથી નાશ.
માટીનાં રણુમાં બરફ જો પડે,
ચળકી પલકભર ન સોધ્યો જડે.

હજારો કળી રોજ ખોલે ચશમ,
હજારો, ખરી, થાય ભુમિ-ભસમ.
કોઇ ઘર પધારે છે લગ્નની જાન,
ને નોબતના ઠોકા ચઢે આસમાન.
કોઇ ઘર છે આફત ને મોતની ખબર,
નિકળે જનાજો ને ખોદાય કબર.

હર સાલ બદલે છે ધરતી લિબાસ,
નવાં ઉગે ફૂલો, થઇ જુનાંનો નાશ.
ખિલે ખુશ બગીચા વહે મિઠાં જ્યાં જળ,
ને હાંખલી ને લતાપર લટકે છે ફળ.
જામે જમશેદની તો ગુમ થઇ નિશાન,
પણ ગોલાબ ને દાડમ ખિલે જાવેદાન.



મુલ્લાં ને મોલવી કરી ગયા કુચ,
ને મોઢાંમાં પડયો છે માટીનો બુચ,
વાયજો કરી ગયા જગ તજી,
પણ યાકુતનો રસ દ્રાક્ષ આપે હજી,
ને મેના ગાય નાચી, "ઓ રાતા શરાબ!
"ફિક્કા મુજ ગાલો પર લાલી તું દાબ."



મુંડાવો શિયાળાની બેડોળ જટા,
બદનપરથી ધોવો ભભુતના પટા.
આનંદના વસ્ત્રથી શોભાવો અંગ,
વસંતને વધાવો લઇ ફાગણનો રંગ.
વખતનું પંખેરૂ ન પાંજરે રખાય,
રિઝવી પલકભર ને ઝટ ઉડી જાય.

ખય્યામ–માળા

(Thoughts from Omar Khāyyām)



પશ્ચિમે ડુબે છે અંધારી રાત,
પૂર્વે પધારે છે પ્રિય પ્રભાત.
સૂર્ય શિકારી, ચઢાવી ખમીર,
ફેંકે ગગનપર પ્રકાશિત તીર.
રોશનીના ફાંસામાં સપડાય શિકાર,
મસજીદ ને મહેલોના ઉંચા મિનાર.
રજનીની છાવણી પર પડયો મહા કોપ,
થયું સિતારાનું લશ્કર અલોપ.



મેં સાંભળ્યો બાંગીનો ગેબી પોકાર,
"ઉઠો, છેયાં, પીવાને થાવો તૈયાર.
"આ અમૃતનો પ્યાલો સુકાઇ જો જશે
"તરસ્યાંને નક્કી નિરાશા થશે."
મળસ્કાંમાં ભકતોની જમી એક ઠઠ,
કહે, દરવાજા ઠોકી, "ઉઘાડોની મઠ,
"ઝટ પાવો અમને, પળ થોડી રહી,
"ચાલતા થશું પછી ફરવાના નહિ."

KHAYYAM-MALA

(Thoughts from Omar Khayyam)

AND

OTHER VERSES.



BY

JAMASP PHIROZE DASTUR,
M.A., LL.B., J.P., SOLICITOR.

Gujarati



BOMBAY

1940



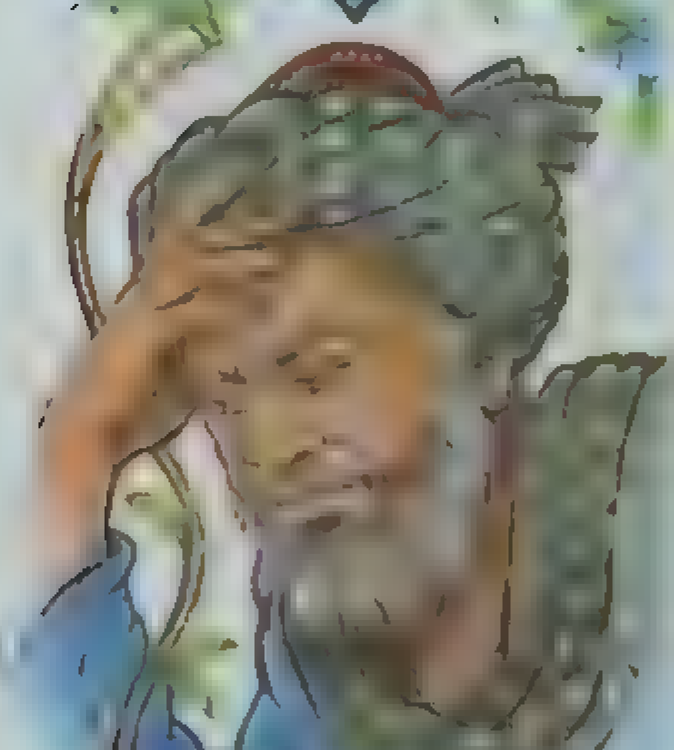
मी न मनुज तो जया मरणभय वाटे,
सुखदच तें भवभयाहून उफराटें;
मला ईश्वरें जीव दिला हा उसना,
मुदत सम्पतां करीन परत तयातें.

जीवा, तू तनुधूलि झाडितां जाशी
—शुद्ध हंस तू— उन्च उन्च आकाशीं;
ब्रह्मलोक तव धाम, असो तुज ध्यान,
येउन होशी की भूलोकनिवासी.

मानवा, चतुर्भूतांचें तू सार,
ऐक अग्रणी, असशी तू हीं चार—
श्वापद, मानव, देवदूत, सैतान;
दाविशील तें असशी तू साचार.

न्यायदिनीं फळ तसें जसें यच्छील,
बल हो आत्मज्ञानान्वयें हशील,
म्हणुन सद्गुणीं यत तू कीं न्यायदिनीं
गुणानुसारी रूप धरुन उठशील.

घरकुत्र्यापरि मन करि पोकळ घोष,
ससेझोप दे तें करुनी बेहोश;
वृकापरी घातकी शृगालगुणी हें
चित्यापरि घे उडी सवेग सरोष.



गृहीं अशुभ या जडे धनीं बुधचित्त,
कवण आस हो देवा ! यास निमित्त ?
        स्वस्थ बसुं बघे मानव तों ये काळ,
म्हणे धरुन कर, "ऊठ ! ठेव तें वित्त."

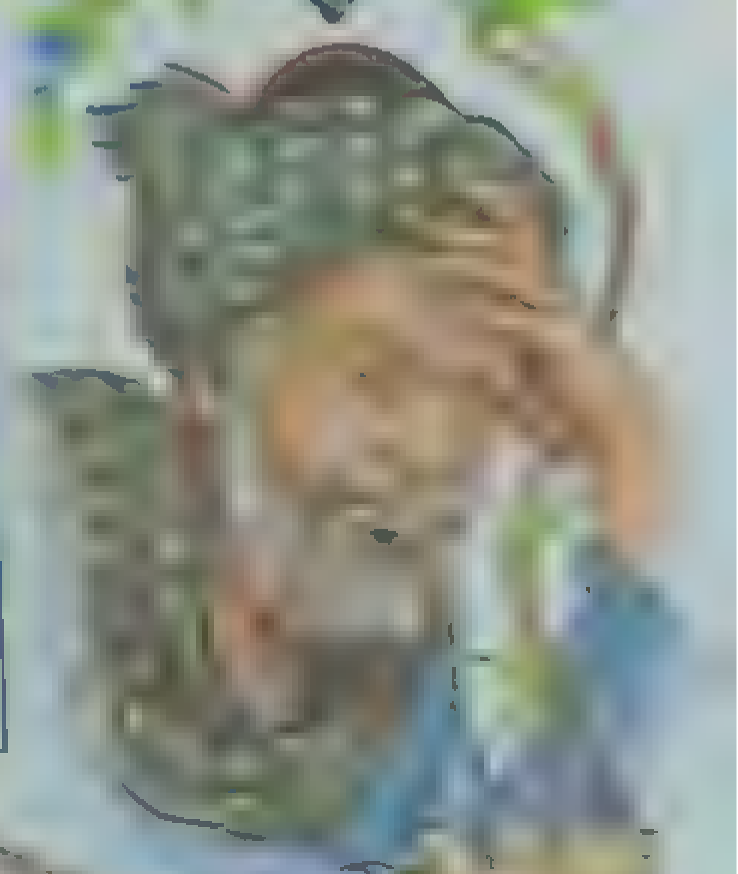
सख्या, गूज तुज पळभर कथिलें जाय,
मूळ पाहतां मानव म्हणजे काय ?
        कष्टसिद्ध ही शोकाची मृत्प्रतिमा
उपभोगुन जग थोडें काढी पाय.

मना, मिळे जरि भववैभव जगतांत
शाद्वल-शोभित हो सुखबाग नितान्त,
        तृणीं बसे हिम त्यापरि काढुन रात
उठणें भागच होतां पुढे प्रभात.

पुसशी, "जीवित कैसें काय असार ?"
सत्य साङ्गतां बघ होइल विस्तार.—
        सिन्धूतुन ये बाष्प, होउनी व्यक्त
सिन्धुतळीं तें होई फिरुन पसार.

नील घुमट हा, तवकहि हें सोनेरी
कधिचीं फिरती, पुढेहि करितिल फेरी.
        आपण इतरांपरी नियतिफेऱ्यानें
इथे पोचुनी जाऊं मग माहेरीं.







सूत्रधार नभ, आपण पुतळ्या खाशा !
असें सत्य हें, ही नच रूपक-भाषा.
        खेळ भवपटीं खेळुन सारे जातों
अभवसम्पुटीं होतां बन्द तमाशा.

खचक्रास, जें आम्हास करी भ्रान्त,
आकाशदिव्याचाच बरा दृष्टान्त;
        ज्योति तया रवि, आणि विश्व कन्दील,
आपण चित्रें जीं गिरगिरती आत.

खचक्र म्हणजे तम्बू नील अपार,
वादविवादें खुलें न ज्याचें दार.
        अनादि साकी परी मद्यबुद्बुदवत्
दावी भवचषकीं खय्याम हजार.

तनु जणु सुरई, प्राण सुरा आतील;
तनु जणु सनई, प्राण स्वन आतील;
        खय्याम, कळे का मृन्मानव काय ?
दिवा ज्यामधें असा चित्र-कन्दील.

खय्याम शिवी ज्ञानदूष्य बहुसाल,
पडे शोकभट्टींत जळे तत्काल,
        यम-कातर तर उमर-तणावा कापी,
श्वास फुकट दे फुङ्कुन आस-दलाल.



या सृष्टीचा हेतु कवण, तर आम्ही !
बुद्धिलोचनीं तेज कवण, तर आम्ही !
दिसे मुद्रिकेपरी जगन्मण्डल हें,
मुद्रा परि तिजवरिल कवण, तर आम्ही !

बिन्दु रडे, "मी सिन्धूहून विभक्त."
सिन्धु हसे, "मी पूर्ण जरी मी फक्त.
प्रभूच आपण सारे, प्रभु नच अन्य,
बिन्दुभ्रमणें दिसतों परी विभक्त."

सखे, तू नि मी आहों जणु कैवार,
दोन शिरें परि देह एक साचार;
बिन्दूभवती फिरतां चक्राकार
द्विधा असुन शेवटीं एक होणार.

मूर्ति पुसे पूजकास की "हे भगता,
कळते का कां प्रणत होशि मजपुढतां !
तो निजरूपप्रकाश मजवर पाडी
जो होई मज तव नयनांतुन बघता."

सर्व संवगडी गेले, कुणि हातीं न,
काळपदीं एकेक जाहले लीन;
क्रमद्वयच ते मजपूर्वी भवरङ्गीं
एकत्र पितां झाले मदिराधीन.





काल बघे मी बाजारीं कुम्भार,
नव मातीवर करि बहु पदप्रहार,
गूढपणें ती वदे, "तुझ्यापरि होतें,
पाळ म्हणुन तू मजशी शिष्टाचार."

कुम्भाराच्या घरावरुन मी जाईं,
मृद्घटनीं तो दावी नित चतुराई;
त्याच्या हातीं प्रजापतीची माती
दृष्टिहीन कुणि न बघो, परि मी पाहीं.

कुम्भारा, बघ जर असशील हुशार
आदमतनुचा हा अपमान अपार.
फरिदूनाङ्गुलि, कैखुस्रव-करतल वा
धरिशी चक्रीं, करिशी काय विचार !

बघतां कुम्भाराच्या काम-घरांत
चाकाशी तो दिसे धृष्ट निष्णात;
नृपकवटीचे, भिक्षुपदाचे अन् तो
करी खुज्याला तोण्ड आणखी हात.

चिनी कुम्भ मी काल शिलेवर हाणीं,
आततायिपण करीं मत्त मी प्राणी;
कुम्भ वदे मज गूज, "तुझ्यापरि होतों,
तूही माझ्यापरि होशील निदानीं."



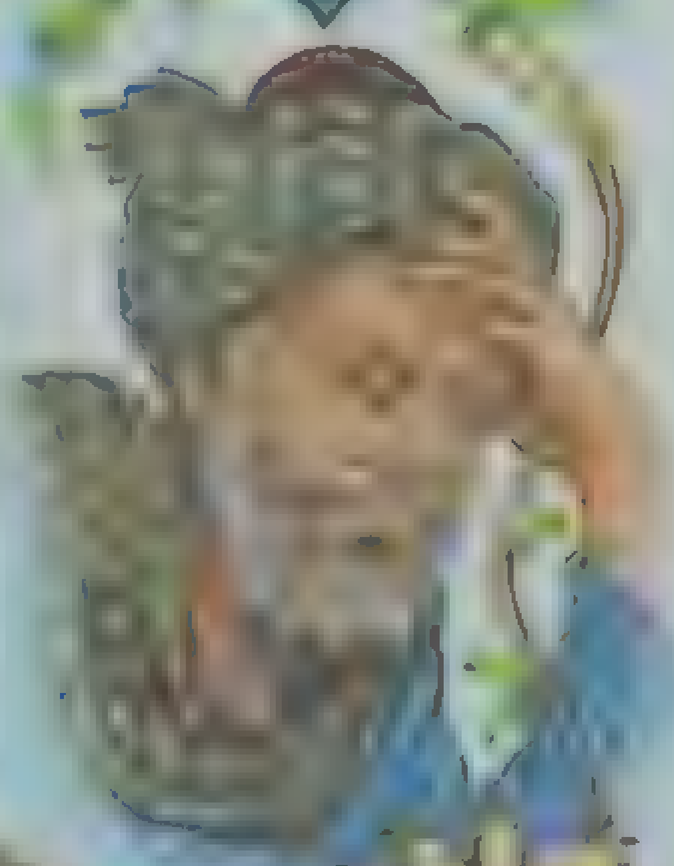
मनुजा, असशी तू सृष्टीचें सार,
लाभहानिची भीति दुरी क्षण सार.
        नित्य पानिकाकडून घे मधुघुटका,
त्रिलोकचिन्तेतुन हो आणि पसार.

स्वयम्भूच मी असें न समज चुकोन,
न मी आक्रमीं रुधिरमार्ग होवोन;
        नश्वर जीवित माझें तद्वत आहे,
तसा स्वतः मी — कुठील? कैसा? कोण!

हें तव जीवन अन्य जिवाचें पाही,
ही तव धुन्दी न तव, दुज्याची वा ही;
        विचारघुङ्गट शिरावरुन घे कीं हा
बाहु तुझा बघ अन्य बाहुची वाही.

प्रथम दिनीं मी शोधीं वर आकाशीं
रक्षितफलक-स्वर्ग-नरक-कलमांशी:
        गुरु साङ्गे मज, "नीट विचारून बघतां
स्वर्ग-नरक अन् कलम-फलक तुजपाशी."

शोधण्यामधें जाम जमाचा नामी
दिनीं न बसलों निशीं न पडलों धामीं;
        गुरूकडुन तद्वर्णन ऐकुन कळलें,
विश्वदर्शी तो चषक कवण, तर आम्ही!





भूपृष्ठीं मज कितीक दिसती सुप्त,
आणि भूह्रदीं कितीक असती गुप्त,
    अभव-रणीं मी बघतों तिथवर दिसती
किती अनागत, आणिक गतहि अलुप्त.

सृष्टि पहा, जी वस्तु बघशि ती छाया,
वदशी श्रवशी, सारी चर्चा वाया;
    धाव दिगन्तहि परन्तु काही नाही,
भूमिगतहि तें निधान केवळ माया !

त्वदिच्छेपरी जग चाले — काय पुढें ?
चरित्र वाचुन हें झालें — काय पुढें ?
    कबूल, राहुन ययेन्छ शम्भर वर्षे
आणिक उरलीं शत सालें — काय पुढें !

असे चषक की वानी ज्यास विवेक,
वठवी भाळीं प्रेमें मुके अनेक;
    आणि काळ-कुम्भार निर्मुनी फोडी
भूवर कां हा प्याला सुबक सुरेख !

हाय ! जो रची खचक्र, तारा, भू की
डाग देइ तो किति ह्रदयांना दुक्खी !
    ओठमाणिकें, बहुत केसकस्तूरी
ठेवी तो मृत्कुम्भीं, भूसन्दूकीं !



किरण १४ वें

उमर खय्याम-
कृत
रुबाया

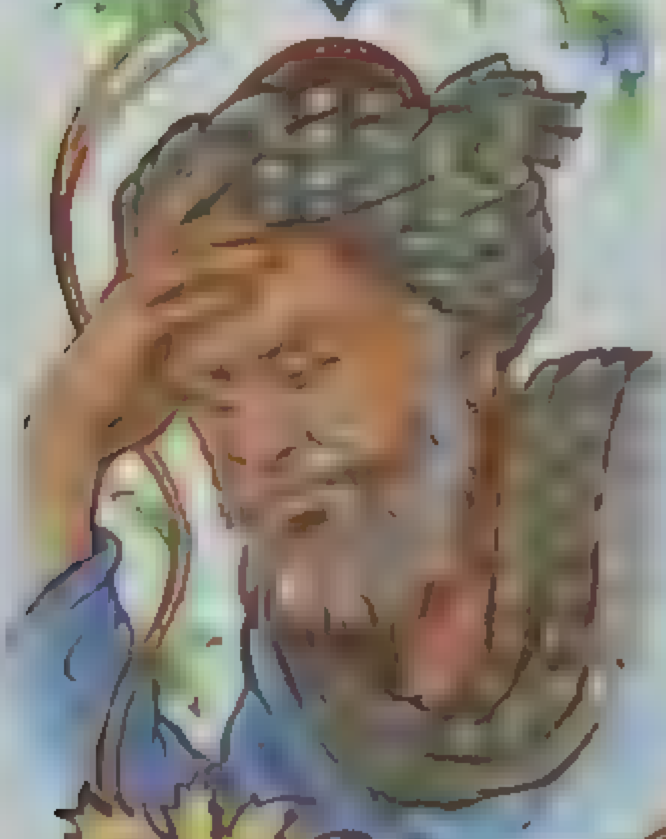
मूळ फार्सीवरून भाषान्तर करणार

प्रो. माधव त्रि. पटवर्धन, एम्. ए.
(सदस्य, रविकिरणमण्डळ)



आर्यसंस्कृति मुद्रणालय, पुणे
१५ ऑगस्ट १९२९
किम्मत दीड रुपया





رباعيات

عمر خيّام

سنڌي شعر ۾

لکيل

مرزا قليچ بيگ جو

Siandhi

رباعيات
عمر خيام.

بسم الله الرحمن الرحيم.

١

اڄ ميڙن ٿو ھُڪاري صبح کان مَيخانو
رِندو، مستو، شرابيو، ديوانو،
پيمانا ڀري ڀي ولو ميءِ جا ۽ معان
ڀرجي اڃا عمر جو سندو پيمانو.

٢

مَنظور مڪي جهان کان آهين تون،
اعليٰ ۽ اڪين جي شان کان آهين تون،
ناهي ڪا عزيز جان کان واڌو چيز،
سو پيرا عزيز جان کان آهين تون.

٣

مِن دهر، جت هئي اسانجي منزل،
نمو ڪين سواءِ غم جي پيو ڪي حاصل.

افسوس اسانجي حل نه ٿي هڪ مشڪل،
ويا سين ۽ رهي هزار حسرت منجهه دل.









آءُ دوست تہ ڪنھن کي در آغوش ڪريون
سڀ فڪر ۽ وسوسا فراموش ڪريون.
جوڙين مٽيءَ منجھان اسانجي ڪوزو
اڳ تنھنکان شراب ڪوزي مان نوش ڪريون.

٥

ٿيان فوت جڏهن، شراب سان غُسل ڏجوم
پيالي ۽ صُراحيءَ سندي تلقين ڪجوم،
جي ڳولھو تہ حشر ۾ لھو منھنجو نشان
ميخاني جي در سندي مٽيءَ ۾ ڏسجوم.

٦

قرآن کي خلق ٿي سڏي حق جو ڪلام،
پر ڪنھنکي ڪڏهن پڙهن ٿا، تہ مُدام،
جا جام جي خطَ ۾ آهي آيت روشن
هر جا ۽ هميشہ سا پڙهن خاص ۽ عام.

اڄ توکي سڀاڻ جي دسترس اصلا ناهہ
۽ فڪر سڀاڻي جو بجز سودا ناهہ،
هي دم تہ وڃاءِ جي اٿئي دل بيدار
هن باقيءَ عمر کي بقا پيدا ناهہ.

ڪذري ٿي جڏهن عمر، ڇا شهرين ڇا ٻلخ،
جڏهن جان ٻلب ٿي، ڇا نشاپور ڇا ٻلخ!
مئي پي جو اسانکان پوءِ ڪئي چنڊ لڪمن،
ڪو سلخ مان غرو ٿئي ۽ ڪو غرو مان سلخ.

هي قافلو عمر جو عجب ٿو ڪذري،
سڳو سوئي دم جو مجهه طرب ٿو ڪذري
ڪاءِ ساقي غريبن جي سياڻي جو نہ غم،
ڏي ڀرت پيالو روز شب ٿو ڪذري.



۴۰

اي يار، غذا جي لاءِ مئي قوت ڪجوم
منهن آهي جو ڪهربا سو ياقوت ڪجوم،
مئي سان ڌوئجو مڪي، مران آءُ جڏهن
۽ داکر جي ڪاٺي منجهان تابوت ڪجوم.

۴۱



جي منهنجو ادا عمر کان محروم نہ ٿيو
اسرار رهيو ڪو نہ جو مفهوم نہ ٿيو،
جي ڌيان ڪري ڏسان ٿو پنهنجي دل
ڪذري وئي عمر، ڪي بہ معلوم نہ ٿيو.

افسوس تہ منهنجي دل کي درمان نہ رهيو
۽ جان ڏيڻ ٿي آئي جانان نہ رهيو
غفلت ۾ اچي عمر رسي ڏاڍان
افسانو سندس عشق جو ڀاڻان نہ رهيو.

ميءِ ٻي جو دليان ڪثرت قلت ڪري ٿي
ٻاهتر ملت جي ٻہ ذلت ڪري ٿي
منهن موڙ نہ اهڙي ڪيميا ڏان، جنهن جو
هڪ قطرو جي ٻڻ هزار علت ڪري ٿي.

ڏِٺ جان جي عالم ۾ ادا هوش ڪجي
ڪم ڪار جهان جي ۾ خاموش ڪجي
جيستائين ڏسجي ڏانگير اڙ ڪ. ۽ زبان
اکر ڪن ۽ زبان کي فراموش ڪجي.

آدميون اسين ٻتاهيون ۽ فلڪ بازيگر
جي آهي حقيقتي ۽ مجازي منظر
ماڻان ٿا ڪريون وجود جي فرش مٿان
هڪ هڪ ٿي ڪريون عدم جي پيتيءَ ۾ گذر.



اي دل آهي معشوق ۽ مئي لت باقي
ڇڏ مڪر فريب ۽ ٺڳ ڪر زراقي،
احمد جي ڪرين جي پيروي، پي تون شراب
اُن حوض مان، جنهنجو مرتضيٰ ٿيو ساقي.

١٠٦

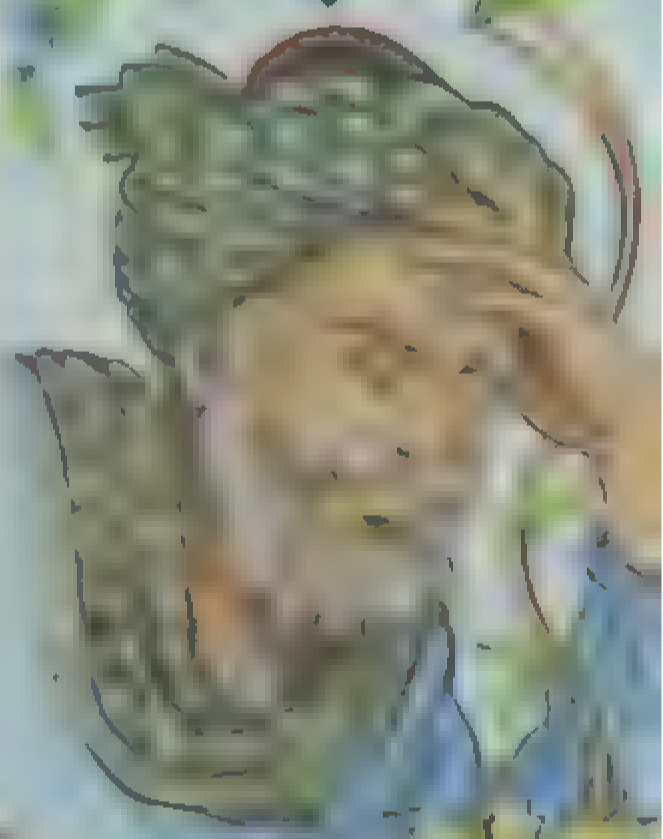
ڏت درد ۾ صبر ڪر لهين ته تون دوا،
ايذا کان نه دانهن ڪر لهين تا تون شفا،
تنهن بار جڏهن تون بينوا رهه شاڪر
پڇاڙ عاقبت الامر لهين ته تون نوا.

١٠٧

آهن ته ٿيون، جنهن آهي داناءُ،
بهتر آهي گفتگو کان ماٺيڻائي،
ڪنهن شيءِ جي ٻه ڪاڻ کان نه ڪاڻ بهتر،
صحبت کان پڻي آهي سدا تنهائي.

اي چرخ، تون دل کي منهنجي غمناڪ ڪرين
تون منهنجي خوشيءَ جو پهراڻ چاڪ ڪرين
جو واءُ اچي مون ڏي، ڪرين تون باهه،
پاڻي جو پيان سو وات ۾ خاڪ ڪرين.





٦٧

ٿا چَوَن اڪيان بهشت آهي ۽ حُور
ماڪي آئي، کير ۽ شراب آهي طهور،
معشوق ۽ ميءِ پرست ٿياسين جي مٿي
جائز آهي جو نيٺ اُتي ٿيو مامور.

٦٨

ٿا چون بهشت حور ۽ ڪوثر آهه
موجود شراب شهد ۽ شڪر آهه،
ڀر پيالو ڪري ڀريءَ تي منهنجي تون رکُ
هڪ نقد هزار نسيه کان بهتر آهه.



اِسرارُ کي تون سدي معمّا نه ورسين
نُڪتي کي حڪم جي تون دانا نه ورسين
پي جام شراب، پنهنجو هت ٺاهه بهشت،
جت آهي بهشت اُت ورسين يا نه ورسين.

١٠٩

جاڙين تو سبب ڪهڙي ۽ پڙ ڪهڙي راهه
آزاد سڏيا سرو ۽ سوسن افواهه؟
هڪڙي ڏيون سؤ زبانون، ليڪن خاموش،
هڪڙي ڏيا هٿ هزار، ليڪن ڪو ڏاهه.



۷۸

جڏهن آهي جهان جي حقيقت ئي مجاز،
اي دل جو سهين ٿي رنج غم دور دراز؟
تون سهڻي سان ڳالهين ٿو، ڪنهن سان ٻي هوڙا،
تون سڀ جي اکين اڳيان، اکيون سڀني جون ڪور،

۷٦

اي حسن تون شراب، عقلمندن سان ئي،
يا لال رخن سان خوب خندان ئي،
ظاهر ۾ ڪهڙو ئي، نه ڪي ڪر عادت،
نور ئي، ڪڏهن ڪڏهن ئي، ۽ پنهان ئي.

٨٦

هن دهر زبر ۽ زير ٿيندڙ جو نه پڇ
جيڪي اچي سو وڃي، تون ويندڙ جو نه پڇ،
تون حال جي هڪ پل کي غنيمت ڀو جاڻ،
ماضي کي وسار، وقت ايندڙ جو نه پڇ.

٨۷

دڪان ۾ ڪوزه گر جي ٿيو جوش خروش
ڪوزا ڪي ڏهر سخن ۾ ۽ ڪي خاموش،
سڀني ٿي زبان حال جي سان چيو آت
ڪٿ ڪوزه گر ۽ ڪوزه خر ۽ ڪوزه فروش؟





ڏس هڪ هڪ نيڪي ۽ بديون ڏم ڏم بخش
هوئي جيڪا خطا منهنجي سا يڪباره بخش
تون حرص هوا سان بام غصي جي نه يار
مسڪين کي واسطي رسول الله بخش.

٩١

جي گل نه هوئي نصيب ته خار ڀلو
جي نور نه قسمت ۾ مڃي، نار ڀلو
جي خرقو ۽ خانقاه ۽ شيخي نام
ناقوس، ڪليسا ۽ زنار ڀلو.



اي قاضي، آهيان توکان خبردار وڌيڪ
نشي ۾ به توکان آهيان هشيار وڌيڪ،
ماڻهوءَ جو تون پيئن رت، آءٌ پيان ڊاکر جو رت،
چئو حاظ نه آهي ڪير خونخوار وڌيڪ؟



ڪي مذهب دين جي فڪر ۾ هوئي
ڪي شڪ ۽ يقين جي تحير ۾ سهئي
ناگاه ندا ڳجھ ۾ آئي هڪڙي
اي بيخبرو، راهه نه هو آهي نه هي.

உமர் கய்யாம்

UMAR KHAYYAM

(TAMIL)

TRANSLATED BY

V. M. SHAMSUDDIN SAHIB

AND

V. S. ARULANANDAM



Tamil

1935



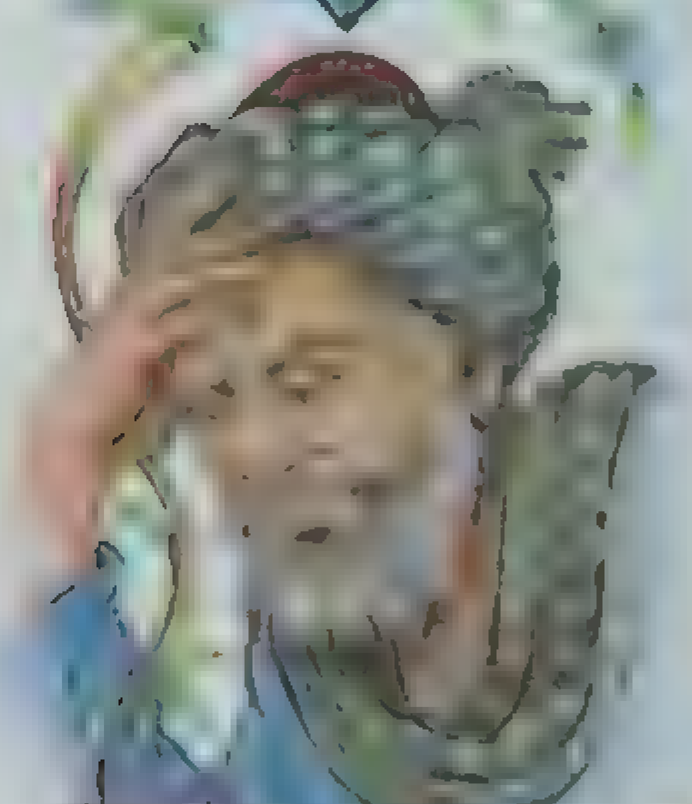
அறுப்பு இதுதான்:—"தண்ணீர் போல் வந்தேன், காற்றைப்போல்போகிறேன்!"

26. இவ்வுலகத்திற்குள் 'ஏன்?" என்றறியாமல் வந்தேன். 'எங்கிருந்தும்?' என்றறியாமலும், என் இட்டத்தைச் சட்டைசெய்யாமலும் நீர் பள்ளத்தை நோக்கி ஒடுவதுபோல் ஒட்டப்பட்டேன். இவ்வுலகத்தினின்றும், 'எங்கு?' என்பதை யறியாமல், பாலைவனக் காற்றுபோல், என் இட்டத்தைக் கவனியாமல் ஒட்டப்படுவேன்.

27. என்ன? என்னைக் கேட்காமல் எங்கிருந்து இங்கு கொண்டுவரப்பட்டேன்? என்னைக் கேட்காமல், எங்கு கொண்டுபோகப்படுவேன். இப்படிக் கேள்வி கேட்கும் அதிகப்பிரசங்கிதனத்தை யடக்க மேலும் மேலும் கோப்பைகளை நிரப்பு!

28. பூமியின் மத்தியிலிருந்து ஏழாவது வாயிற்படி வழிசென்று சனியின் சிம்மாசனத்தின்மீது உட்கார்ந்தேன். வழியில் எத்தனையோ முடிச்சுகளை யவிழ்த்தேன். ஆயினும் மனித மரணம், விதியென்னும் சிக்கலை மாத்திரம் பிரிக்க முடியவில்லை.

29. அங்கு ஒருகதவு இருந்தது. அதற்குச் சாவி கிடைக்கவில்லை. அங்கு ஒரு திரை போட்டிருந்தது.



பார்ப்போருக்கும், இருட்டாகிய நூபுரத்தினின்றும் ஓர் மோதின் கத்துகிறான்: ஏ மடையர்களே! உங்களுக்குப் பலன் இங்குமல்ல, அங்குமல்ல!

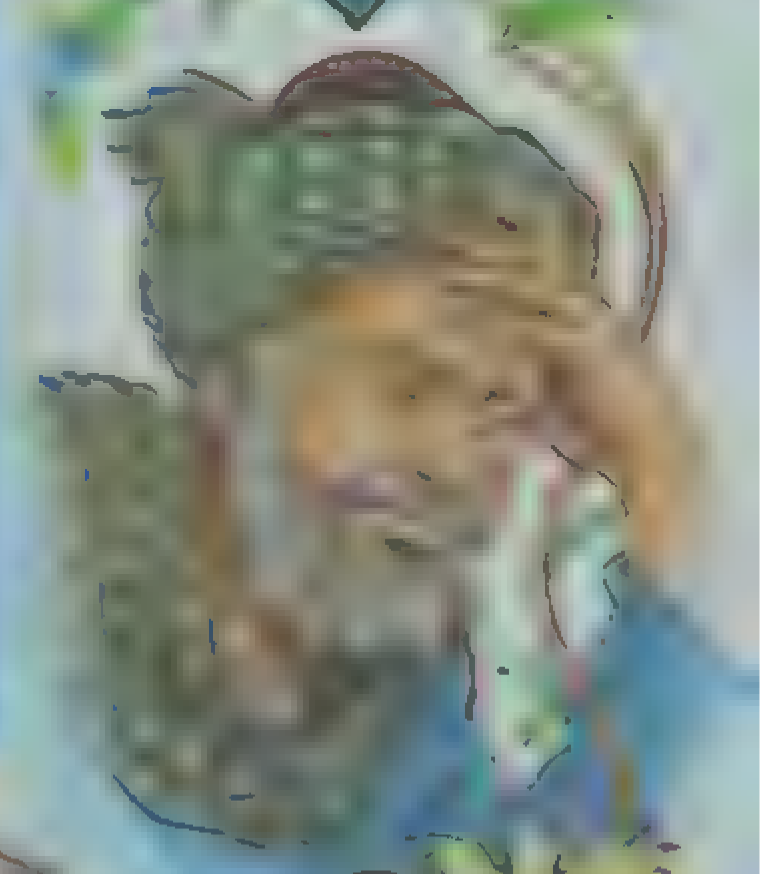
22. ஏன்? ஈருலகத்தைப்பற்றிப் பலமான விவாதத்தை நடத்திய தீர்க்கதரிசிகளும் யோகிகளும்—வெளியே தள்ளப்பட்டார்கள். அவர்களுடைய வார்த்தைகள் தூற்றப்பட்டன. அவர்கள் வாயில் மண் விழுந்திருக்கிறது.!

23. ஓ! கயாமுடன் வாருங்கள். நிபுணர்கள் வம்பளக்கட்டும். ஒருசெய்தி நிச்சயம் சீவியகாலம் பறக்கிறது. ஒரே ஒரு செய்தி மாத்திரம் உண்மை. மற்றவையெல்லாம் பொய்—ஒரு முறை பூத்த மலர் நிரந்தரமாக இறக்கிறது.

24. நான் சிறுவனாயிருந்தபோது, நிபுணர்களையும் தீர்க்க தரிசிகளையும் விரும்பி அடைந்தும் அரிய பெரிய விஷயங்களைக் குறித்து அவர்கள் சொல்வதையெல்லாம் ஆவலோடு கேட்டேன். ஆயினும் சதா நான்போனவழியே திரும்பி வரவேண்டியதாயிற்று.

25. அவர்களோடு ஞான விதையை நானும் நட்டேன். என்னுடைய சொந்தக்கையினாலே அதை வளர்த்தேன். ஆனால் கடைசியில் நான் அறுத்த





நானே நேற்றைய ஏழாயிரம் வருடங்களி லொரு பாகமாகிவிடலாமே!

18. ஓ! சிலரை நாம்காதலித்தோம்— எவ்வளவு சிறந்தவர்கள் — அழகானவர்கள்!—அவர்களுடையசத்தை நாளும் விதியும் கசக்கிப் பிழிந்துவிட்டனவே! அவர்கள் நம்மோடு சிறிது காலத்திற்குமுன் சாராயங் குடித்துக்கொண்டிருந்தார்கள். அதன்பின் ஒவ்வொருவராய்த் தீராத் துயிலில் அழுந்திவிட்டார்கள்.



19. நாம்—இப்போது இப்பிரகாசமான அறையில் உல்லாசமாய்க் காலங்கழிக்கும் நம்மை விட்டுச் சென்றார்கள். சிறந்த கோடைகால ஆடைகளையும் மதித்திலர்—நாமும் இத்தரைப் படுக்கைக்கடியில் போகவேண்டியதுதானா? யாருக்குப் படுக்கையாக நாம் போவது?

20. ஆ! தற்காலம்—நமக்கிருக்கும் சிறியகாலத்தை உல்லாசமாய்க் கழிப்போம். நாமும் மண்ணில் விழுவற்குமுன்—மண்ணோடு மண்ணாக, மண்ணினடியில் படுக்க சாராயமின்றி, பாட்டுமின்றி— முடிவுமின்றி!—உல்லாசமாய்க் கழிப்போம்!



21. அந்தோ! இன்றைக்குறித்துஆயத்தம் செய்வோருக்கும், நாளையைக்குறித்து ஆவலாய் எதிர்

ஆடம்பரமாக ஒருமணிநேரமோ இரண்டு மணியோ தங்கிவிட்டுப் போயிருக்கிறார்கள்!

15. ஜாம்ஷிட் மேன்மையாயிருந்து நன்றாகக் குடித்தவிடத்தில் இப்போதுசிங்கமும் பல்லியும் அரசாள்கின்றன. பாஹ்ராம்—அந்த பெரிய வேடசிங்கம்—அவரைப் புதைத்திருக்கும் இடத்தின்மேல் காட்டுக்கழுதை எதேச்சையாய்க் கேட்பாரின்றித் திரிகின்றது.

16. எனக்குச் சிற்சில சமயங்களில், தரையில் புதைக்கப்பட்டிருக்கும் பெரிய அரசனின் தேகத்தினின்றுமே அழகான ரோசா புட்பங்கள் கிளம்புகின்றனவென்றும், மற்ற புட்பங்கள் ஓரழகிய பெண்ணின் தலையினின்றும் தரையில் விழுந்தே பிறகு முளைக்கின்றன என்று தோன்றுகிறது.

17. இதோ இந்த செழுமையான கொடி ஆற்றோரத்தில் சிங்காரமாய்த் தோன்றுகிறதே. ஆ! அதன் மேல் அழுத்தமாகச் சாயாதே!—அது எவ்வளவு அழகான உதட்டிலிருந்து கிளம்பியிருக்கிறதென்று எவரேயறிவர். ஆ! என்கண்ணே! பழைய வருத்தங்களையும் எதிர்காலக் கிலேசங்களையும் மறக்கச் செய்யும் கோப்பையை நிரப்பு! நாளைக்கா? ஏன், நாளைக்கு





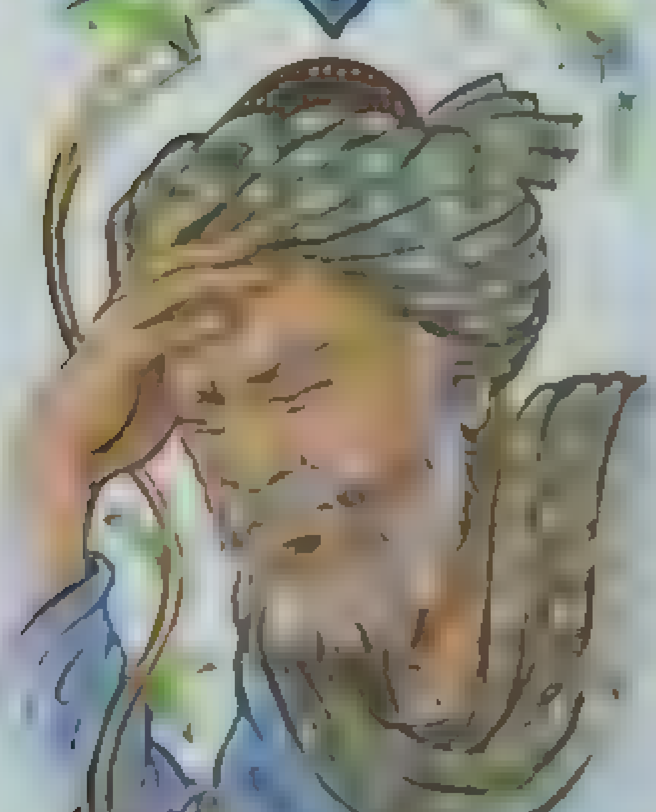
ச்சியம் எத்தனை மேலானது!" என்கிறார்கள் இன்னொரு சாரார். ஆ. நாளைக்கு வருகிற பலாப்பழத்தை விட இன்றைக்கிருக்கும் களாப்பழத்தை அனுபவி. ஓ! தூரத்திற் கேட்கிறதே அந்திகால தமுக்கு!

12. நம்மைச் சுற்றிப் புட்பிக்குப் ரோசாவைப் பார். "ஓ! இவ்வுலகத்தில் எவ்வளவு அழகாக புட்பிக்கிறேன்!" என்று சிரித்துக்கொண்டு சொல்கிறது. ஆனால் சில தினங்களில் இந்தப்புட்பம் வாடிவதங்கி இதழ்கள் பூமியில் விழுந்துவிடுகின்றன.



13. மனிதர் எண்ணும் எண்ணங்களும் ஆசைகளும் நிராசையாய் சாம்பலாகின்றன. அல்லது நிறைவேறுகின்றன. ஆனால் வனாந்திரத்தில் உண்டாகும் பனிக் கட்டியைப்போல் ஒருமணி நேரத்திற்குள் மறைந்து போகின்றன.

14. வருடா வருடம் பயிரிட்டு அறுப்பறுத்த ஏழை மனிதரும், தானியத்தை லச்சியம் செய்யாமல் மழைபோல் நான்குபக்கத்திலும் இறைத்தவரும், எங்கே! அவர்களுடைய தேகங்கள் பொன்மய மாகின்றனவா? அன்று, அன்று. மண்மயமாகின்றன. சற்றே யோசித்துப்பார்! பகலையும் இரவையும் கதவுகளாயுள்ள இந்தச் சத்திரத்தில் எத்தனை அரசர்கள்



தற்கு சிறிதுநேரமே இருக்கிறது. அதோ! பறப்பதற்கு ஆரம்பித்தும் விட்டது.

8. அதோ பார்! காலையில் ஆயிரக்கணக்கான புட்பங்கள் கிளம்பின ஆயிரக்கணக்கானவை மண்ணிலே சிதறின. இக்கோடைமுதல் மாதமே, ரோசாவைக் கொண்டுவரும்போதே சாம்சிட்டையும் கைகோபாடையும் கொண்டுபோய்விடும். ஆனால் வயது சென்ற கயாமுடன் நீ வா. கைகோபாட்டும் கைகோட்குவும் மறக்கப்பட்டும், ரஸ்டம் தன்னிட்டப்படி சண்டை செய்யட்டும், அல்லது ஹதீம்தாய்கத்தட்டும் அவர்களைச் சட்டை செய்யாதேயும்.

9. வாரும் என்னோடு! நாட்டையும்வனாந்தரத்தையும் பிரிக்கும் பாதைவழியே சென்று அரசன் அடிமையென்ற வித்தியாசத்தையறியாத இடத்தை அடைந்து, முடிசூட்டிய சுல்தான் மாமூத்மீது பச்சாதாபப் படுவோம்.

10. "இங்கேபரந்த மரத்தினடியில் ஒரு சாராயப்புட்டி ஒரு பாட்டு புத்தகம், ரொட்டித்துண்டு—இவைகளோடு நீயும் பாடிக்கொண்டிருக்கவேண்டும். வனாந்தரமே போதுமான நந்தவனமாயிற்றே?"

11. "ஓ! உலகசக்ராதிபத்தியம் எவ்வளவுஇனிமையானது!" என்கிறார்கள் சிலர். "மோட்சசாம்ரா





4. புதுவருடம்பிறந்தது. பழையஞாபகங்கள் வருகின்றன. ஆத்மா தனியாக உலாவச்சென்று பெரிய தீர்க்கதரிசிகள் இருந்ததையும் சென்றதையும் பற்றிச் சிந்திக்கிறது.

5. எத்தனைபேர் விதவிதமானஉடைகளை யணிந்து உலகத்தில் வாழ்ந்திருந்தனர்? அவர்கள் போய்விட்டனர்! எங்கே? ஈரான் எங்கே? ஜாம்ஷிட் தன்னுடைய அமிர்தம் நிறைந்த கோப்பையை யெடுத்துக்கொண்டு எங்கு சென்றானென்பது யாரு மறியார். ஆனால் முன்போலவே திராட்சைக்கொடியின் கெம்பு வர்ணமுள்ள ரசமும், இவ்வோடையின் அருகில் ஒருதோட்டத்து வாசனையும் இன்னும் இருக்கின்றன.

6. மகத்தான அரசனான தாவுது அவர்களின் வாயடைத்து விட்டது. ஆயினும் அவர் வசித்த பிரதேசத்துமஞ்சள் வர்ணமுள்ளபட்சி இரவில் ரோசா புட்பத்தைக் குறித்து என்ன கூவுகிறது? "திராட்சைரசம்! திராட்சைரசம்! திராட்சைரசம்! சிவப்பு ரசத்தைக்கொண்டு என்கன்னத்தைச் சிவப்பாக்கு!"

7. சரி, கோப்பையை நிரப்பு, வசந்தகாலத்தின் நெருப்பில் மழைகாலத்தின் மனந்திரும்புதலாகிய அங்கியைப் போட்டுவிடு. காலப்பட்சி பறப்ப





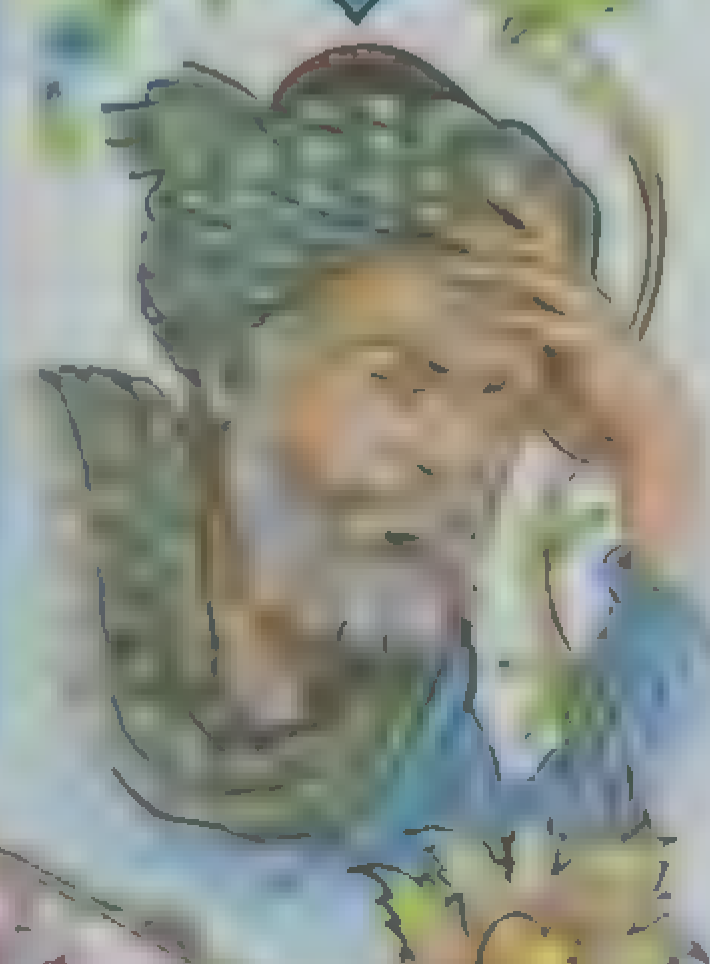
முதல் பாகத்துக்குரிய கவிகள்.

1. "எழுந்திரு! காலை இரவின் மத்தியில் எறிந்த கல்லைக்கண்டு நட்சத்திர ஒட்டகங்கள் பறந்தன. கீழ்த்திசை வேடுவன் அரசன் அரண்மனையின் கோபுரத்தைத் தன் வெளிச்ச வலையில் பிடித்துவிட்டான்.

2. அருணோதயத்தின் இடதுகை வானத்தில் தோன்றியபோது நான்கண்ட கனவொன்றில் ஒரு வாக்கியம் என் செவியில் விழுந்தது. அவ்வொலி சத்திரத்தினுள்ளிருந்து கிளம்பியது: "என் சிறு குழந்தைகாள்! எழுந்திருங்கள்!! ஆயுளின் ரசம் அதன் பாத்திரத்தினின்றும் ஆவியாய்ப் போவதற்குள் உங்கள் கோப்பையை நிரப்பிக் குடியுங்கள்."

3. பின்னர், கோழிகூவியபோது, சத்திரவாயிலில் நின்றவர்கள் "சீக்கிரம் கதவைத் திறவுங்கள். நாம் எவ்வளவு சிறியபோது இவ்விடத்தில் தங்கியிருப்போமென்றும் ஒருமுறை போனபின் திரும்பி வரமாட்டோமென்றும் நீங்கள் அறிந்ததே" என்று கூவினார்கள்.











உமர் கய்யாம்

UMAR KHAYYAM

(TAMIL)

TRANSLATED BY

V. M. SHAMSUDDIN SAHIB

AND

V. S. ARULANANDAM

1935

206

Jes, iam vi min vidos ebrian blinde fali,
en vian bukloreton idolaninde fali,
jam sen turban', pokalon el man' lasinte fali,
ĉe viaj piedetoj en saĝruin' defali!

207

Admonis ŝejk' al fola knabin': «Vi malprudentas:
je ĉiu tag' al nova amant' vi ret-etendas!
– Ho ŝejko, ŝi respondis, mi estas vere tia:
sed vi mem, ĉu vi estas, kia vi vin pretendas?»

208*

Al mi la vin', l' amato, l' aŭrora glim', ho Saki!
Rezigno, pento kuŝas trans mia lim', ho Saki!
Ĝis kiam vi pri Noa regurdos plu, ho Saki?
Nur verŝu kvietigon de la anim', ho Saki!

209*

Jam for, Iram' kun siaj rozoj el Edeno,
for, la kalik' sepringa de Ĝam la suvereno...
Sed de la vito fluas plue la vinrubeno,
kaj plue ĉe la rojo floradas la ĝardeno!

210

«Jes, jes, mi pentofaru!» matene mi sopiris,
dum mia kor' vespere al la pokal' sin tiris.
Sed jam printemp' alvenis kaj la florad' de l' rozoj,
kaj mian disfadenan pentrobon ili ŝiris...





201*

Korgajon havas, kiu fama figur' ne estis,
vestita en kaŝmiro aŭ en purpur' ne estis,
sed, kiel la Simurgo al l' alta Tron' flugante,
en ĉi ruina mondo strig' aŭ vultur' ne estis.

202

Kvankam la tendo de la ĉiela blu' kurtenas
antaŭ okuloj niaj, kiuj de l' ombro plenas,
l' eterna Vinverŝisto dume en sia bovlo
mil mil kaj mil bobelojn al ni similajn tenas.



203*

Tiujn nerezisteblajn allogojn de la ter', ĉu
ne kreis Vi, diktante, ke ilin ni malserĉu?
Inter ĉi malpermeso kaj tiu far' la homoj
senhelpe freneziĝas: «Ja klinu, sed ne verŝu!»

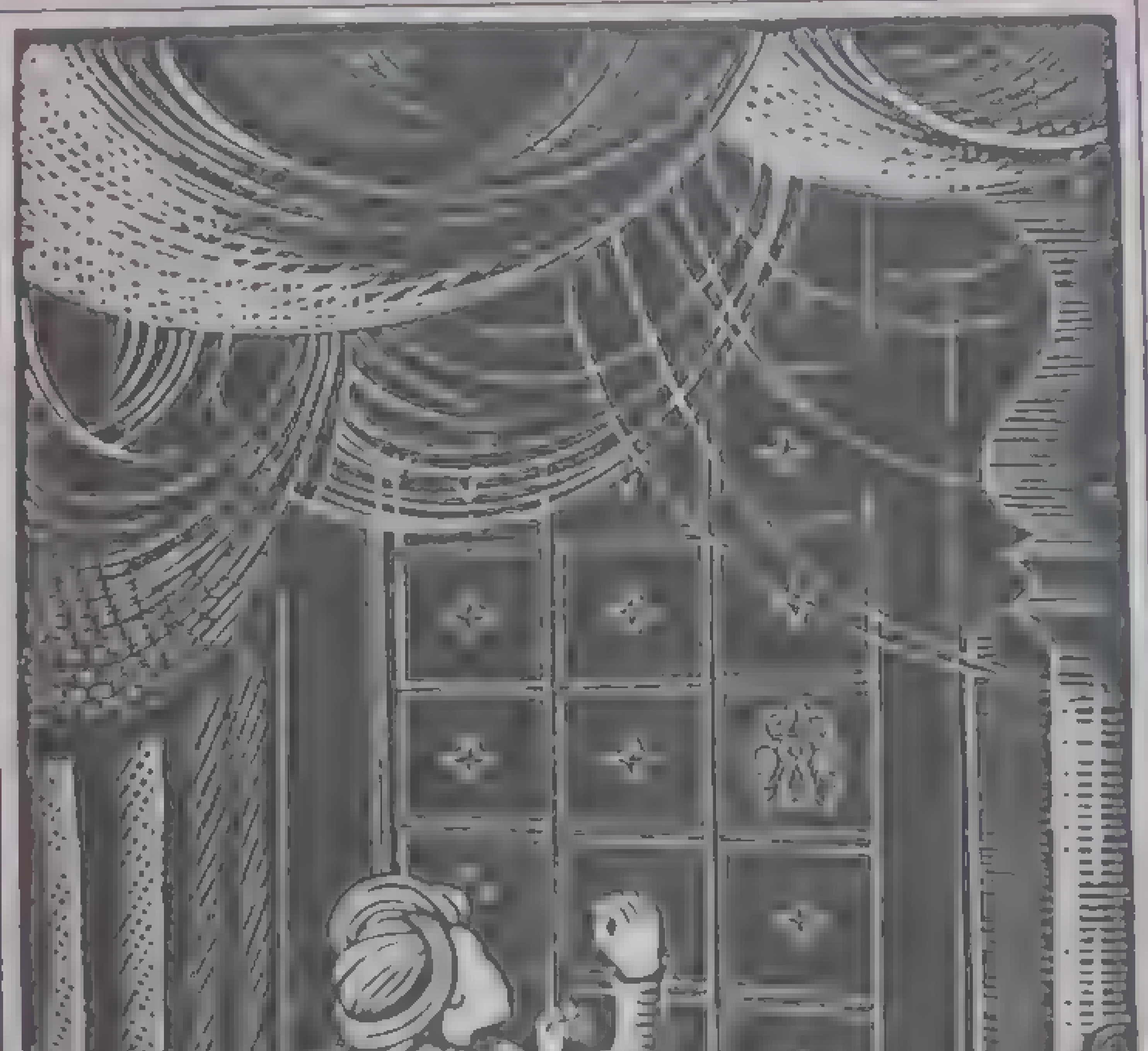
204

Ĉu vi diskretos, se mi al vi konfidos jam
la tutan historion, la veran, de Adam'?
Povra estaj', knedita el koto de la zorgoj,
li venis unu tagon, foriris por ĉiam'.

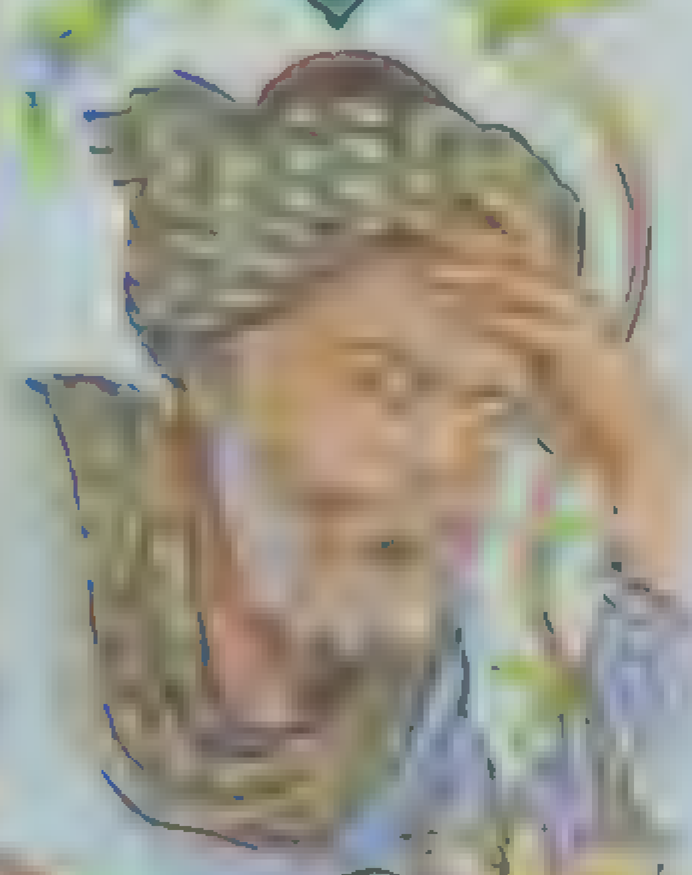


205*

Via ekzisto estu nur idili' — kaj poste?
Vi legu ĝis la fino de l' rulfoli' — kaj poste?
Supozu, ke vi vivis cent jarojn da feliĉo
kaj vivos, ni supozu, cent jarojn pli — kaj poste?







196*

Trovi malfruan frukton sur la Esper-arbusto!
Eltaŭzi la fadenojn de mia mem' ĝis lasto!
Ĉu longe plu l' angoro de ĉi karcer-ekzisto?
Ho, ke mi fine trovu la pordon de l' Neesto!

197

Al mia koro flustris tiu ĉielo sfera:
«Jes, ĉion al mi trudas Destin' per volo fera.
Se povus mi decidi pri mia turniĝado,
je ĉi vertiĝa vago mi estus jam libera!»



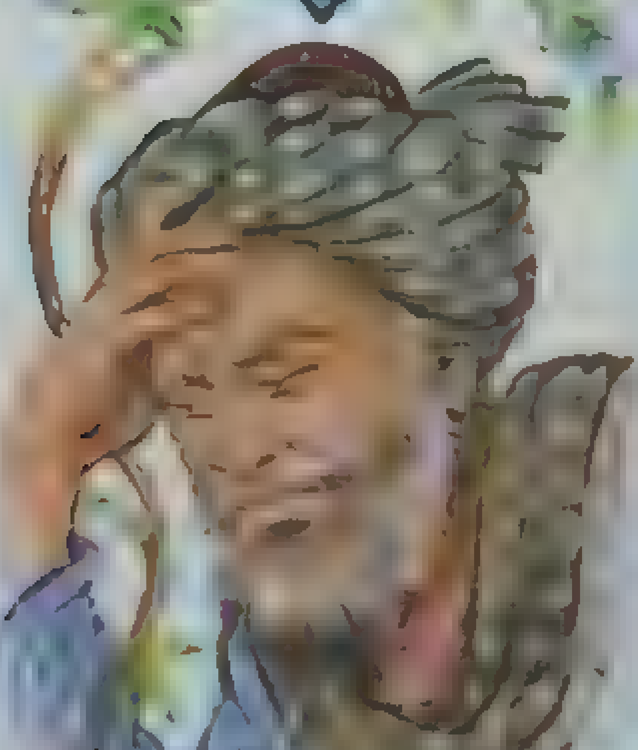
. VI .

198

Mi trinkos tiom, tiom da vin', ke eŭforia
odor' supreniĝante ŝvebos el tombo mia,
kaj, kiam pasos ulo apenaŭ sobriĝanta,
pro la parfumo sola li falos mort-ebria!

199

Inter la kredo kaj la malpio, nur spirblovo;
inter la dubo kaj la racio: nur spirblovo.
Ĝuu do pri l' unika spirblov' de via vivo,
ĉar mem la vivo estas nenio, nur spirblovo.



200*

Kiam Alah' ekselis la ĉevalon de l' Suno
kaj lanĉis la Plejadojn vetkuri en sepkuno,
jam mian sorton fiksis la plej alta Kortumo.
Se tia mia loto, kial do mia puno?

191

Ĉe majstr' iam ni lernis pri ĉia sci-havendo.
Poste ni mem plezuris pri majstra elokvento.
Aŭskultu nun la sumon de tuta ĉi penado:
ni venis el la polvo kaj iris kun la vento.

192

Pri l' tago, kiu pasis, ha! vante ne memoru;
pri l' tag', kiu ankoraŭ ne venis, ne priploru;
pri ĉio, kio estis aŭ estos, ne esploru;
de ĉi momento nuna la ĝuon ne ignoru.

193*

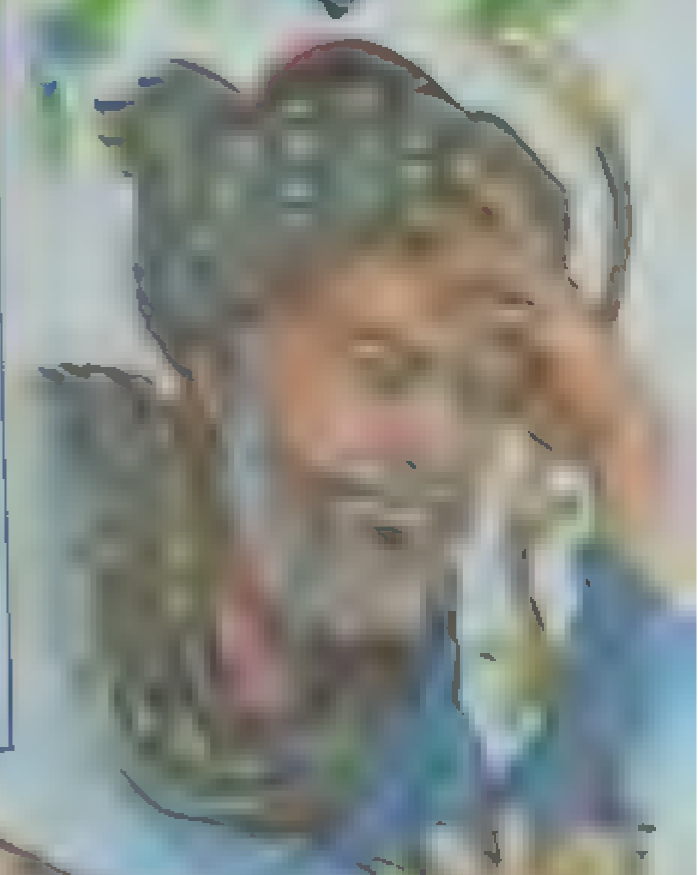
Sur la ĉevalo piga de l' Ter' mi vidis viron,
nek por Islam' havantan nek por herez' altiron,
sen riĉ', sen pi', sen Dio, sen ver', sen leĝ', sen certo.
En ambaŭ mondoj kiu kuraĝus tian iron?

194

Unuj la vivproblemojn meditas religie,
aliaj la certaĵojn pridubas nostalgie;
sed de post la Kurteno jen voĉ', kiu admonas:
«Ho sensciuloj, estas la Voj' nek ĉi, nek tie!»

195*

Taŭro, Parvin' videblas ĉiele dum stelmovoj;
alia Taŭr' sub tero sin kaŝas trans vidpovoj.
Malfermu la okulojn de la spirit', kaj vidu
plenmanon da azenoj inter ĉi ambaŭ bovoj.





186*

Ĉiu sekret', kuŝanta en koro de la Saĝa,
devas pli kaŝe resti ol Blua Bird' miraĝa;
ĉar nur pro kaŝiteco en konk' fariĝas perlo
la guto, kiu estas sekret' de l' mar' sovaĝa.

187*

Forlasis nin fidelaj niaj amikoj; fia
Morto surtretis ilin unu post la alia;
ili, drinkante ronde kun ni ĉe l' vivbankedo,
falis ebriaj, du aŭ tri vicojn antaŭ l' nia.

188*

Mi, de l' terpolvo nigra ĝis la Saturna pompo,
ĉiujn problemojn solvis per lerta kaptilrompo;
mi sciis elturniĝi el ruzo kaj el trompo,
malplektis ĉiujn nodojn — krom tiu de la tombo.

189*

For el la dormo, ke ni ĝuadu vitmiraklon,
antaŭ ol de la sorto suferos ni plu akron!
Ĉar al ni unu tagon la kverelema Rado
subite eĉ ne lasos la tempon trinki akvon!



190*

Jen ni, la put' de ĝojo, la ŝakto de ve-flam',
la roko de la justo, l' esenco de l' malam';
ni estas basaj, noblaj, perfektaj kaj sentaŭgaj,
spegulo rustiĝinta kaj la kalik' de Ĝam!

181

Ĝoju: jam vian sorton hieraŭ oni knedis.
Ĉiujn esperojn viajn hieraŭ oni sedis.
Ĝoju: sen eĉ ke oni pri io ajn vin petis,
kion vi faros morgaŭ, hier' oni dekretis.

182*

Finiĝis Ramadano; jen la Saŭal-monato,
kaj re la tempo ĝui regalon post malsato;
kaj jam portistoj kun la felsakoj vinopezaj
heroldas sian varon laŭlonge de la strato!

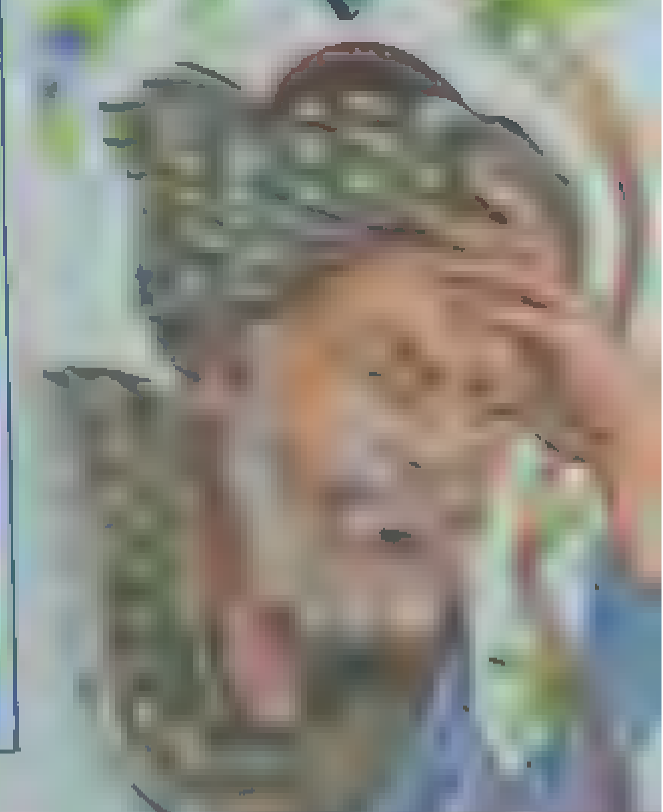


183

La robon de la nokto deŝiris brilo luna.
Drinku el vin': ne estas eĉ hor' pli oportuna.
Estu senzorga, ĝoju, ĉar jam, sennombrajn fojojn,
la luno niajn tombojn prilumos, ĉiam juna.

184*

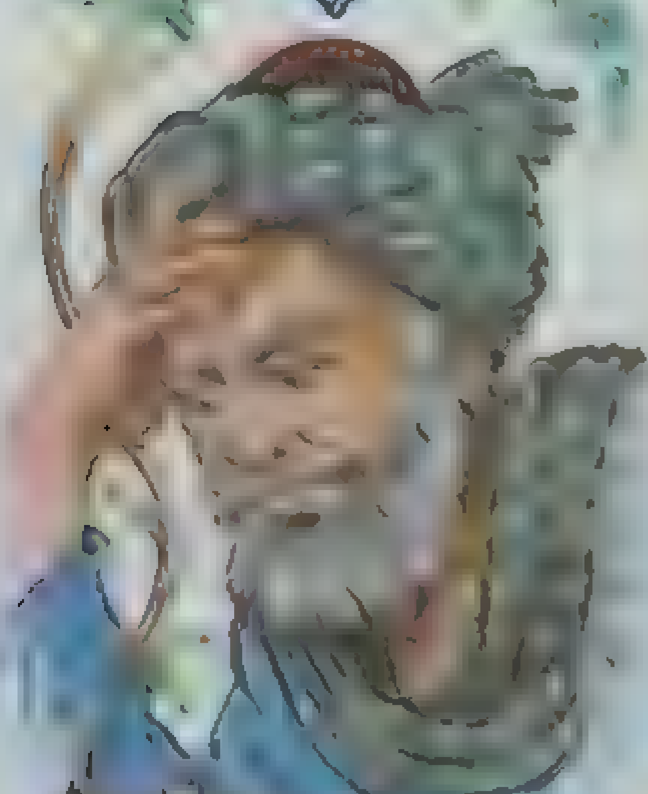
De l' mond' post ni plu daŭros la vasta panoramo;
neniu rememoros pri ni kaj nia famo;
sur ter' nenio mankis, antaŭ ol ni alvenis,
kaj post foriro nia ĉio plu restos samo.



185

Kiu ajn en ĉi mondo duonan panon havas,
kiu por kapkuŝigo etan kabanon havas,
kaj al neniu sklavas kaj mastras al neniu,
tiu gajvivu, ĉar li vivmarcipanon havas!





176

Al mi tiun rubenon en simpla uj' alportu!
L' amikon de la noblaj animoj tuj alportu!
Vi scias, ke ĉi mondo estas nur polvo, kiun
vantigos vento: vinon sen pli da ĉu-j alportu!

177*

Ĉiela volb', sub kiu ni staras sen memrego,
similas mem al ia magia lanternego:
kandel' estas la suno, ekran' la universo,
kaj ni la bildoj, kiuj rondiras, vana grego...

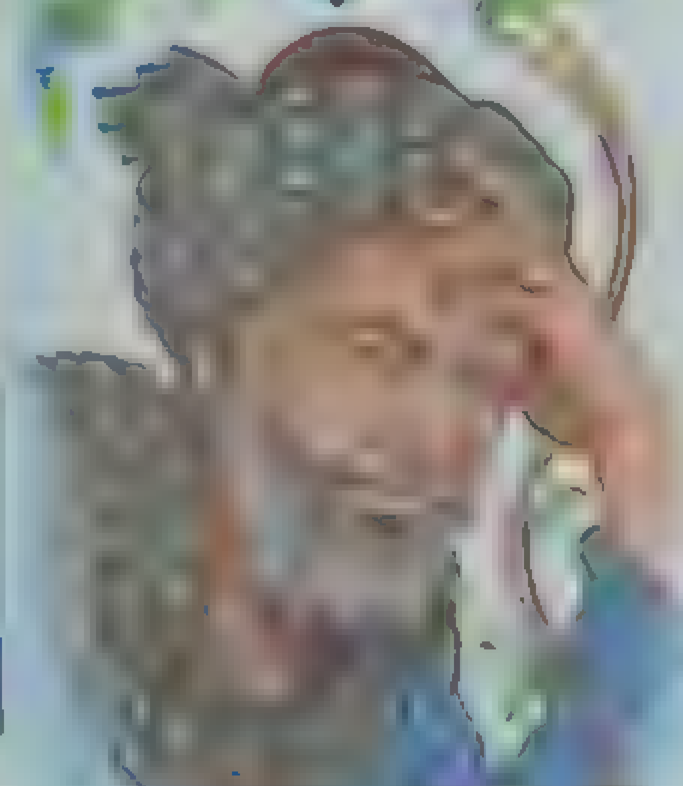


178*

Se nun al la moskeo kun pio mi revenas,
certege ne por preĝi al Dio mi revenas;
ĉi tie, antaŭ longe, mi ŝtelis preĝtapiŝon:
ĝi estas eluzita, pro kio — mi revenas.

179

Jen la aŭror'! Ni ĝuu de l' vin' la rozan flamon.
Ni rompu kiel vitron nian honoran famon!
Niajn esperojn vantajn rezignu ni: la harpo
kaj viaj longaj bukloj mildigas mian dramon.



180

Ĝis kiam zorgi, ĉu do akiros mi aŭ ne,
ĉu al feliĉ' de l' vivo ĝisiros mi aŭ ne?
Kronu pokalon mian per vin', ĉar mi ne scias,
ĉu l' enspiritan blovon elspiros mi aŭ ne...



171*

De l' Arbo de la Vero la fruktojn hom' ne plukas,
sen sci' pri l' rekta vojo, kiu al ĝi kondukas;
li ŝanceliĝan manon al branĉ' etendas, sed
ĉiujn sinsekvajn tagojn senpovo sama jugas.

172*

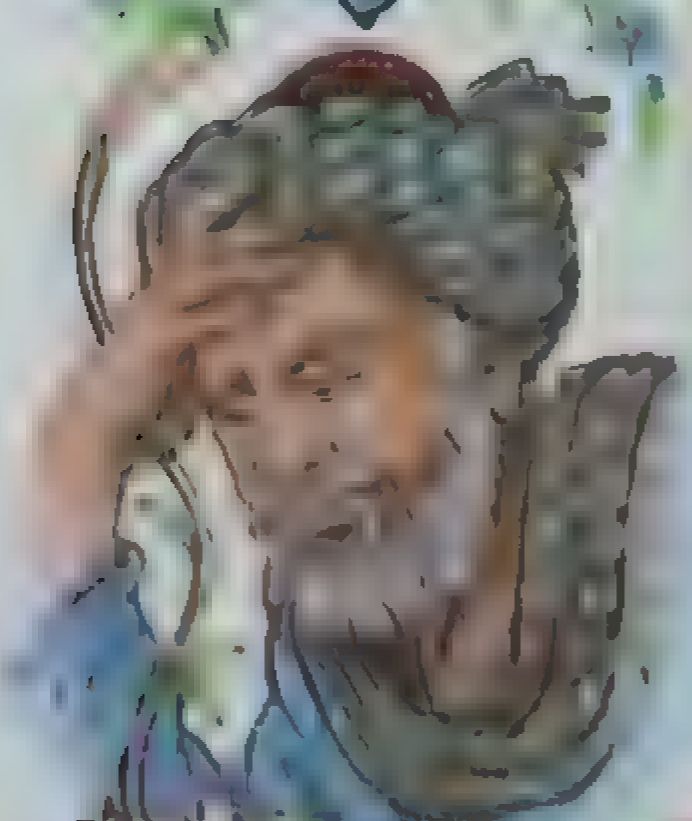
Jam en la Tag' Unua min tiklis la sciem'
pri l' Plum', Tabel', Edeno, Infero — ĉefproblem'!
Fine saĝulo-majstro diris kun klara klero:
«Plumo, Tabel', Edeno, Infer' — 'stas en ci mem.»

173*

La astroj, kiuj sidas en enigma prestiĝo,
instigas la saĝulojn al dub' kaj necertiĝo.
Kajjam! fortike tenu la ŝnuron de la Saĝo,
ĉar eĉ mem la gvidantoj eksinkas de vertiĝo!

174*

Mi drinkas; drinku same la indaj je l' ebrio,
ĉar de la vinbersuko ne ofendiĝas Dio.
Antaŭ la Tempoj, Dio jam sciis, ke mi drinkos:
mi drinku, ke Di-scio ne montru sin nescio!



175*

Jen hor', kiam la mondo verdaĵon rericevas,
el manoj de Moseo burĝonoj blankaj krevas
kaj spiroj de Jesuo el bena ter' sin levas,
dum nuboj, larmoplenaj okuloj, supre revas...

166

Ĉar la profit' de l' homo en jena saldezerto
nur suferado estas kaj agoni' en certo,
feliĉa, kiu hastis el tia mond' eliri!
Trankvila, kiun stampis neniam vivo-sperto!

167*

Kastel', kiu la nubojn skrapadis kun orgojlo,
kien la reĝoj venis terkisi ĉe la sojlo,
sub viaj krenelmuroj mi vidis vagi hundon,
kiu ripetis: Oj, oj, oj, oj! en morna hojlo.

168*

Verŝist', ne plu parolu pri pento nek absolvo!
En la drinkejo regas, pli ol en Mekk', absolvo.
Kiam mi forrezignos la mondon ĉe l' drinkejo,
ĉi tago pli valoros ol ĉia pek-absolvo.



169

En unu potfarejo haltigis min obsedo:
ĉe l' tornorad' la mastro per lerta argilknedo
aŭdace faris anson kaj kolon de vinkruĉo
el reĝkrani' miksita kun almozulpiedo.



. IV .

170

Hodiaŭ, revekite, junec' en mi petolas,
kaj drinki el la fonto de la feliĉ' mi volas.
Jes, vin' estas amara, kaj tamen al mi plaĉa,
ĉar tutan amarecon de mia viv' simbolas.



161*

Se ies kor' knediĝis el am' kaj sindonemo,
– ĉu vir' de preĝtapiŝo aŭ kvastoŝal', ameno! –
se ties nomo kuŝas en la Libro de l' Amo,
tiu Inferon fremdas kaj fajfas pri Edeno.

162

Se drinkas mi, la kaŭzo ne estas la volupto,
nek ia malpieco, nek mia morkorupto:
nur volas mi momente elgliti el mi mem.
Jen kial min alligas al vin' ebria nupto!

163

Kiam Alah' nin kreis el humo de la tero,
li sciis, kion nepre ni faros, sen libero;
jam ĉiujn niajn pekojn decidis Lia klero:
do, ĉe la Fina Juĝo, pro kio ĉi Infero?

164*

De la komenco ĉio skribiĝis ĉe l' Volumo;
la bonon kaj la mavon difinis jam la Plumo;
je l' Tag' Unua ĉion fatale Li decidis –
vana la malespero kaj vana la cerbumo!



165

Ribela, mi? – Sed kie via potenc' sen baro?
En mia kor' noktiĝas? – Sed kie via klaro?
Edenon vi donacas al viaj obeantoj?
– Sed estas interŝanĝo: kie via bonfaro?

156

En la bazar' hieraŭ mi staris ĉe potisto,
kiu argilon freŝan knedadis kun persisto;
kaj la argilo diris en sia muta lingvo:
«Kiel vi mem mi estis: ha! min ne traktu mis do!»

157

De kiam ekturniĝis tiu ĉiel' bobena,
ĉu eble ŝati ion super la vin' rubena?
Kaj mi sincere miras pri l' vinvendisto: kion
pli bonan li aĉetas, ol lia vendo bena?

158*

Revenis ni al nia diboĉa morribelo;
ni forrezignis pri la Kvin Preĝoj de l' fidelo;
ĉie ajn, kie estas pokalo, vi nin vidos
etendi nian kolon al ĝi, kiel botelo.

159*

Sufiĉe da disertoj pri l' duobla eterno!
Scienc' kaj Faroj kuŝas trans lim' de mia lerno.
En hor' de ĝoj' nenio efikas kiel vino:
ĉiuj nesolveblaĵoj solviĝas en taverno.

160*

De malamego via la hom' estas viktimo,
ho Ĉielrad'! Maljusto, jen via prakutimo.
Ho Ter', se oni fendus al vi la sinon, kiom
aperus da juveloj en via plej-intimo!





151*

Trinku do vinon! Baldaŭ vi dormos en tersin',
sen gasto, sen kompano, amiko aŭ edzin'.
Atentu: al neniu konfidu ĉi sekreton:
velkinte, la tulipo ne plu relevos sin.

152*

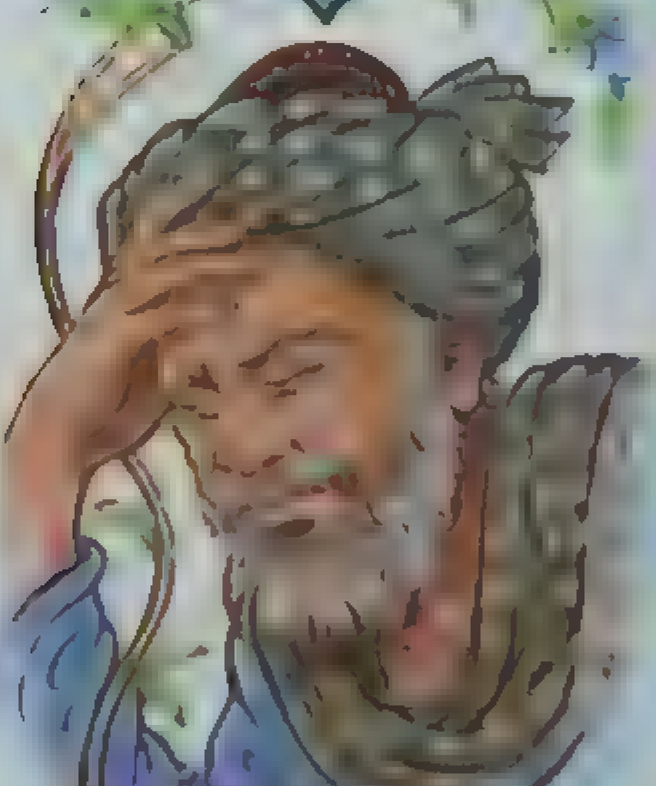
Helpon al diboĉuloj laŭ via pov' ne ŝparu;
al Preĝo kaj al Fasto ruinon jam preparu;
aŭskultu al la vera parol' de Umar Kajjam:
«Trinkadu vinon, rabu sur vojo, sed bonfaru!»

153*

Ĉiu vingluto, kiun sur nia ter' vi svingas,
la fajron de afliktaj okuloj tuj estingas.
Je Di'! ĉu vi rigardus aera vanto l' akvon,
kiu ĉagrenojn ĉiajn el via kor' elvringas?

154*

Ĝis kiam mi plu devos la maron erpi, ve!
Min naŭzas l' idolanaj bigotoj de l' moske'.
«Inferen iros Kajjam!» ili diradas. Nu, de l'
Infer' aŭ de l' Edeno ĉu iu venis re?



155*

Kajjam, kiu kudradis la tendojn de l' Saĝumo,
ekfalis en la fornon de ve' kaj pekkonsumo.
La glav' de l' Sorto tranĉis de lia tend' la ŝnurojn,
kaj la esper-ŝakristo brokantis lin por zumo.

146

De la sciencaj studoj vin savu fuĝ' — pli bone!
Sklavu al ĉarmaj bukloj kaj liporuĝ' — pli bone!
Antaŭ ol sort' elverŝos jam vian sangon, verŝu
en la kalikon sangon de la vinkruĉ' — pli bone!

147*

Ĉi kiuj al Racio kaj Distingem' sklaviĝis
(ĉu Fato, ĉu Neesto?), el tero forlaviĝis.
Nu, vi, krudul', aliĝu al Vin', ĉar ĉi kleruloj
kun siaj sekvinberoj mem velke elflaviĝis.

148

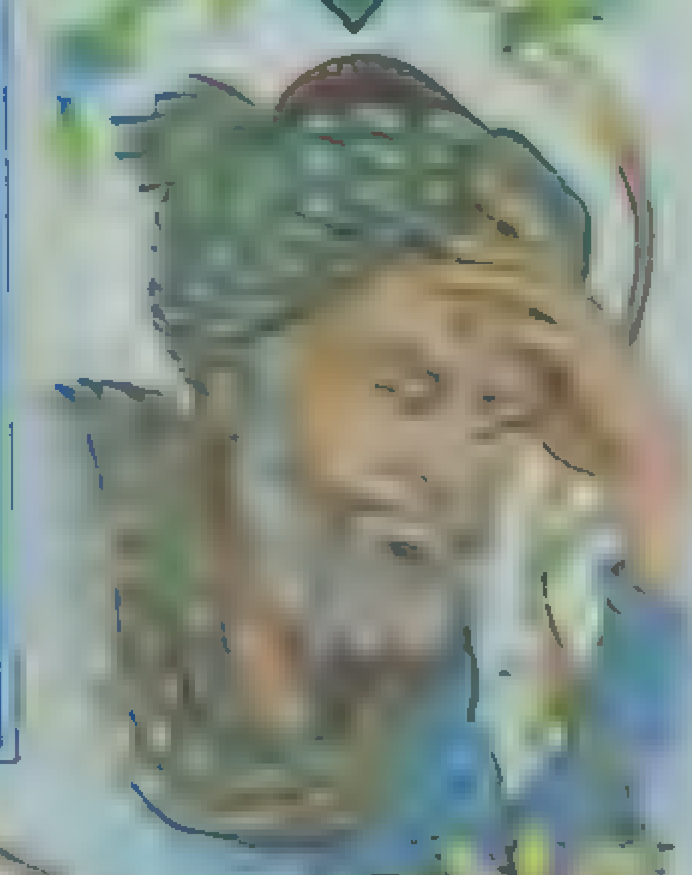
Kvankam la vin' misfamas en la Koran', ĝi belas.
Verŝata de tenera, gracia man', ĝi belas.
Akra, malpia ĝi? — Jes, kaj tamen al mi kara:
kiel malpermesata ĉia profan', ĝi belas!

149*

Ĉar la morgaŭan tagon neniu tenas mane,
vian vunditan koron gajigu do humane:
je la lunhelo trinku, ho bela Luno! vinon,
ĉar lumos plu la luno kaj nin serĉados vane...

150

Ĝis kiam sub Racio sklaviĝos ni en tristo?
Ne grave, ĉu centjaras aŭ tagas la ekzisto.
Verŝu en mian tason la vinon, antaŭ ol ni
fariĝos kruĉ' argila en ejo de potisto!





141

Se demandite, mi ne aspirus al la esto.
Kial mi mortu, se mi fariĝus mia estro?
Ĉu ne pli bone, se en ĉi mondo malkonstanta
estus al mi ŝparataj alven', forir' kaj resto?

142

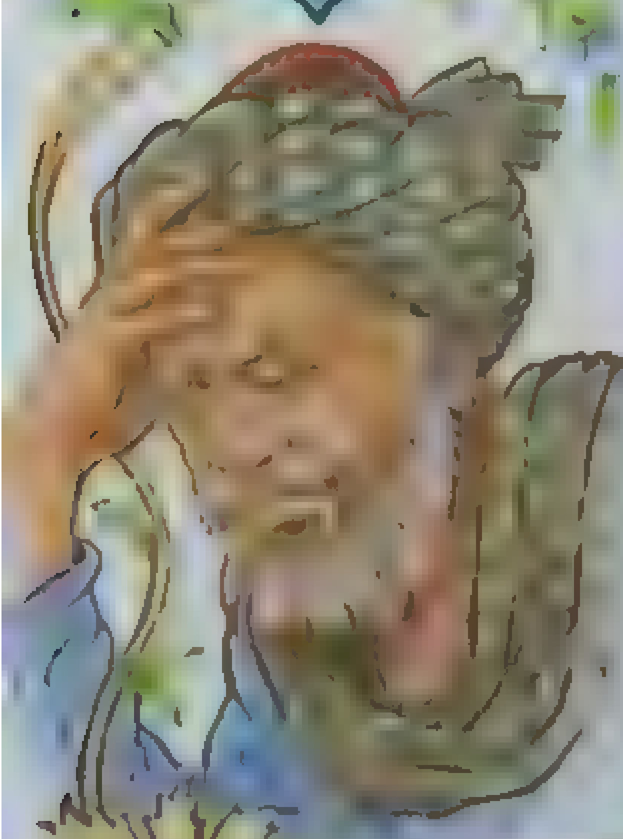
Akvo en la rivero, en la dezert' ventsago,
forflugis tag' alia de mia vivovago.
Sed pri du tagoj zorgis neniam mia imago,
pri l' tago plu venonta, pri l' jam pasinta tago.

143*

Koranon, kies versoj suverene belegas,
ne ĉiam, sed de tempo al temp' oni relegas.
Linioj de l' kaliko proklamas sanktan veron,
kaj vin konstante, vintre kaj somere, prelegas.

144*

La vino ĉian zorgon pri l' mondifektoj pelos,
zorgon pri l' sepdekduo da piaj sektoj pelos.
Ne timu l' Eliksiron, ĉar, se de ĝi vi prenos
nur unu guton, tiu mil mil infektojn pelos!



145*

La halon, kie Bahram gajigis sin per vin',
nuntempe loĝas sole gazelo kaj vulpin';
kaj Bahram, kiu laze kaptadis la ĉaminojn,
– jen vidu: l' aĉa mino de l' mort' jam kaptis lin!

136

Ho Rado! ĉiam viaj turniĝoj min molestas!
Kial konsilojn? Viajn konsilojn mi kontestas.
Sciu, se vi preferas la stultajn kaj sentaŭgajn,
ke tamen tiel bona kaj saĝa mi ne estas!

137*

De l' kvar' kaj de la sepo vi estas la rezulto:
kontraŭ ĉi tiuj vane ribelos via stulto.
Iru do drinki! Mi vin milfoje jam admonis
oni ne plu revenas – sepult' estas sepulto!

138*

En ĉel', seminario, klostro kaj sinagogo
timaj' estas Infero kaj Paradiz' allogo:
sed kiu konas Dian sekreton, ja neniam
semis en sian koron ĉi semon de mensogo.



139

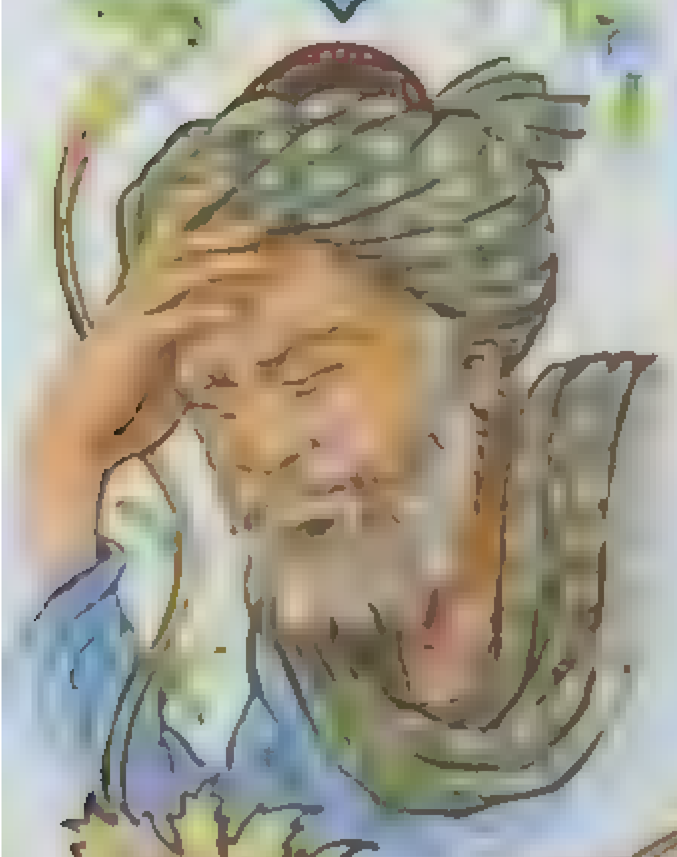
Je l' Tag' Unua estis skribite, ke mi venos;
min de ĉi tie oni, sen mia vol', forprenos.
Staru kaj zonu lumbon, ho svelta Vinverŝisto!
Por lavi min de l' teraj ĉagrenoj, mi festenos.



140*

Ho kor'! antaŭ l' enigma Sekreto vi inertas;
pri la dialektikaj subtiloj vi mallertas;
per vin' kaj taso faru al vi sur ter' Edenon:
al la a l i a ĉu vi alvenos, ja ne certas!





131*

Rit-lavo en drinkejo, krom per kalik', ne eblas:
misfamon rebonigi ĉe la publik' ne eblas.
Ĝoju, ĉar la vualo de mia bonkonduto
estas tiel ŝirita, ke plu reflik' ne eblas.

132

Pensu, ke senanime el tero vi foriĝos,
trans la kurten' de l' praa mistero vi foriĝos.
Drinku do, ĉar vi scias, nek de kie vi venis,
ĝoju do! nek por kia pretero vi foriĝos...

133*

Kien ajn mi rigardas la belojn de l' kamparo,
mi vidas nur Di-parkon kaj ondojn el Kaŭsaro.
Eden' estas ĉi loko – kial Inferon citi?
En ĉi Eden' sidiĝu kun edenlipa karo!



134

Malpermesita, l' vino? Dependas de l' trinkanto,
de l' tempo, de l' kunuloj kaj ankaŭ de la kvanto.
Kiam ĉi kvar kondiĉoj troviĝas laŭ la deco,
se drinkas ne saĝulo – nu, kiu aroganto?



135

Ho ve al koro, kie ne ardas ama brulo,
kiu ne konsumiĝas por ravanta junulo!
La tago, kiun tutan pasigus vi sen vino,
jen tago forperdita por vi, jen vera nulo.

126

Kun tiuj malkleruloj, kiuj, stultaĵ-bredantoj,
sin kredas de la Saĝo la solaj heredantoj,
zorgu azeni, ĉar ĉe ilia azeneco
nur la azenoj povas aspekti verkredantoj.

· III ·

127*

Vinon mi trinkas; ĉie l' insidantoj malicas:
«Ho ĉesu! Nian Kredon la vino almilicas!
– La vino, malamiko al nia Kredo? Tiam
per Di'! mi trinku sangon de l' malamik', ĉar licas!»



128

Tiu Racio, kiu pri feliĉvoj' esploras,
centfoje en la tago al vi iel sufloras:
«Domaĝu vian pitan ekziston, ĉar vi estas
ne tia herbo, kiu, ŝirite, ree floras.»

129

El la vivlibro oni ja nin fortiri devas;
nin krifoj de la Sorto dispece ŝiri devas;
ne sidu pigra, mia Verŝisto mildvizaĝa!
sed servu min, ĉar ambaŭ en polvon iri devas...



130*

Sidu kaj drinku: jen la reĝej' de l' Gaznevido!
Aŭdu la harpon: jen la muziko de Davido!
Pri la venonta aŭ la pasinta ne parolu,
nur estu gajhumora: jen ĝusta vivogvido.

121

Kiu neniam pekis en jena mond', ho Di'?
Kiel do eblus vivi en senpekeca pi'?
Mi malbonagis, kaj Vi min pagis per malbono:
nu, kia diferenco inter mi mem kaj Vi?

122*

Ĉar revojn de l' saĝulo la Rado ne favoras,
ĉu sep aŭ ok ĉieloj l' universon dekoras,
ne zorgu, nek — la morto homdezirojn ignoras —
ĉu lupoj en dezerto aŭ verm' en tomb' vin voras.

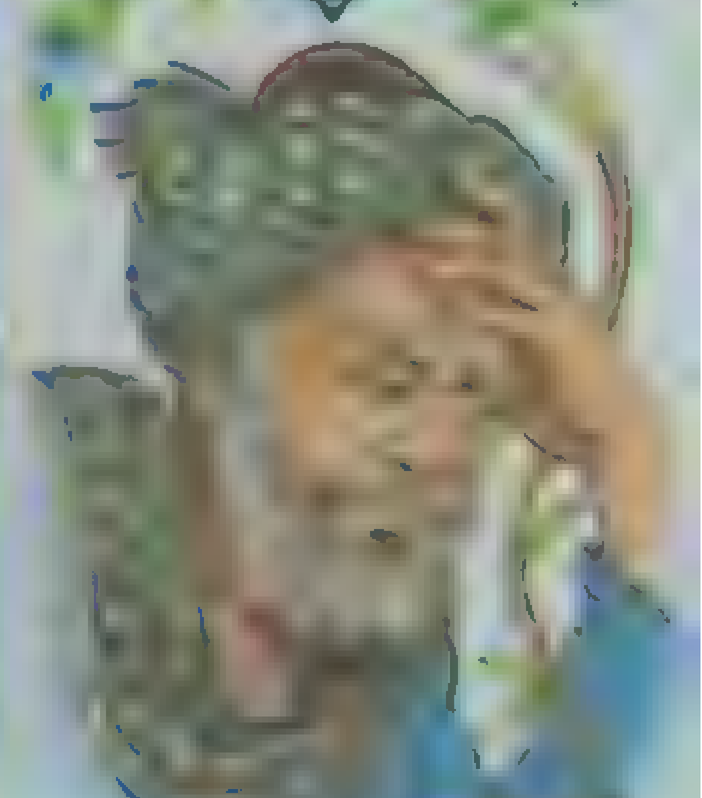
123

Se, kiel Di', mi havus en manoj la ĉielon,
mi tuj disrompus tiun fuŝitan pramodelon,
kaj mi tutnovan mondon elfarus laŭ ĉi plano,
ke kor' sincera povu atingi sian celon.



124*

Saĝulo fruleviĝa, rigardu ĉe l' potrado
atente tiun knabon en lia terkribrado:
admonu lin kaj diru: «Ho milde, milde kribru
l' okulojn de Parvizo, la cerbon de Kobado!»



125*

La universo estas nur ŝajn' kaj iluzio.
Ne kleras, kiuj taksas sin mem solida io.
Ripozu, trinku vinon kaj ĝoju, senatente
pri tiuj vagaj bildoj, vantaj kiel vizio.

116*

Ĝis kiam vin logtrompos koloro kaj parfumo?
Kiam pri l' bon' kaj mavo ĉesos via saĝumo?
Eĉ se la Zamzam-puto aŭ Vivofont' vi estas,
senmanke vi refluos en sinon de ĉi humo.

117

Ĉiun matenon, kiam tulipojn banas roso
kaj la viol' kapklinas en delikata pozo,
plej plaĉas al mi tiu virga buton' de rozo,
kiu retenas faldojn de l' rob' en strikta ŝloso.



118

La olda aĝ' maljuste min traktas, mismanie:
miaj ĉerizaj vangoj flaviĝis cidonie;
De mia viv' la muroj, tegmento, pord', eĉ traboj
disfalas, feliĉnesto grundanta agonie.

119*

Aŭskultu ĉi konsilon, plej bona kamarado:
ne triste zorgu mondon de sensenca parado.
Sidante en angulo de l' korto de feliĉo,
kontemplu, kiel fole turniĝadas la Rado.



120*

Ĉi tago, nek tro varma nek frida, havas plaĉon.
De l' rozoj nub' Aprila jam lavis la vizaĝon.
La najtingal' alvokas al la palflavaj floroj
kaj al mi: «Trinku vinon, jen dev'!» – dian mesaĝon.

111*

Se gajnis vi du pindojn da vin' per lerta varbo,
en kompanio trinku la sukon de l' viv-arbo:
ĉar tiu, kiu kreis la mondon, ja ne zorgas
pri viaj du lipharoj nek pri ĉi mia barbo!

112

Jes, mi vin amas kaj de l' mallaŭdoj mi ne hontas!
Ili ne scias, kio el vera amo fontas.
Nur bravaj homoj lipas el la kalik' magia,
sed la poltronaj timas kaj trinki malvolontas.

113

Ne povas niaj tagoj transpasi nombrofikson.
Ne plendu, ke ne eblas longigi viv-amplekson.
Mian kaj vian loton – mi diras ortodokson! –
ne povas niaj manoj elmodli kiel vakson.



114

Ho kor'! pri l' mondfavoroj vi nun esperas, ĉu ne?
En via park' la floroj nur efemeras, ĉu ne?
Nu, vi similas roson, kiun demetis nokto:
do, je l' matena horo vi malaperas, ĉu ne?



115*

En regnojn de l' animo paŝendas kun skrupulo;
pri la aferoj mondaj silentas la saĝulo:
dum havas ni plu langon, okulon kaj orelon,
nur surdu, mutu, blindu l' orel', la lang', l' okulo!

106

Mi konas la eksteron de l' Esto kaj Neesto,
mi konas la internon de l' baso kaj majesto;
tamen ĉe miaj scioj mi estu hontigata,
se konas mi sci-gradon super la ebrieco!

107*

Kial, se homaj langoj pri liber' argumentas,
lilion kaj cipreson plej alta fam' atendas?
Jen: ĉar l' unua havas dek langojn, kaj silentas,
l' alia ducent manojn, kaj ilin ne etendas.

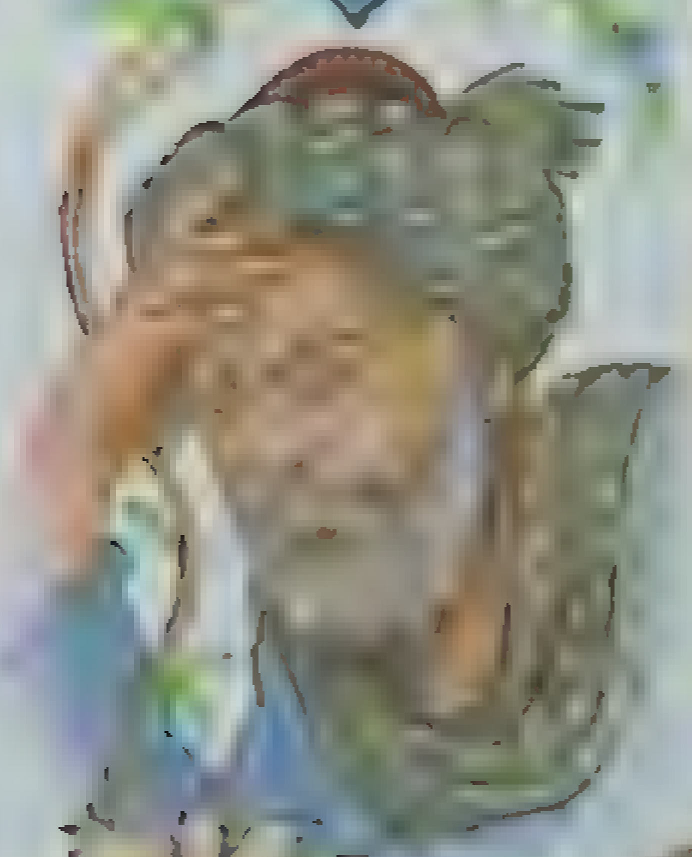


108*

Ili: «Eden' kun ĝiaj hurioj, kiel sorĉe!»
Sed mi: «Ho sorĉa suko de la vinberoj, gorĝe!
Nu, prenu ĝin kontante! Malfidu la krediton,
ĉar nur el malproksimo tamburo sonas dolĉe!»

109*

Destino, evidentas el via ag-regulo,
ke vi kondutas kiel tirano sen skrupulo:
vi benas la malicajn, la virtajn vi turmentas.
Ĉu estas vi azeno aŭ mensa kadukulo?



110

Iam nin fuĝos puraj niaj animoj du,
kaj niajn ambaŭ tombojn sigelos brikkonstru';
poste, por briktegado de aliulaj tomboj,
el niaj polvoj oni remuldos brikojn plu.

101*

Vespere vizitante hier' la vazbazaron,
mi vidis du mil potojn, mute babilan varon;
kaj jen unu el ili per plena voĉo kriis:
«Kiu do knedas, vendas, aĉetas ĉi potaron?»

102*

Kronon de l' Ŝah', tiaron de l' granda Ĥan' mi vendas!
Por flut-ari' muslinon de la turban' mi vendas!
Stafeton de l' bigota kohorto, rozarion
por unu tas' da vino, kaj sen dogan', mi vendas!

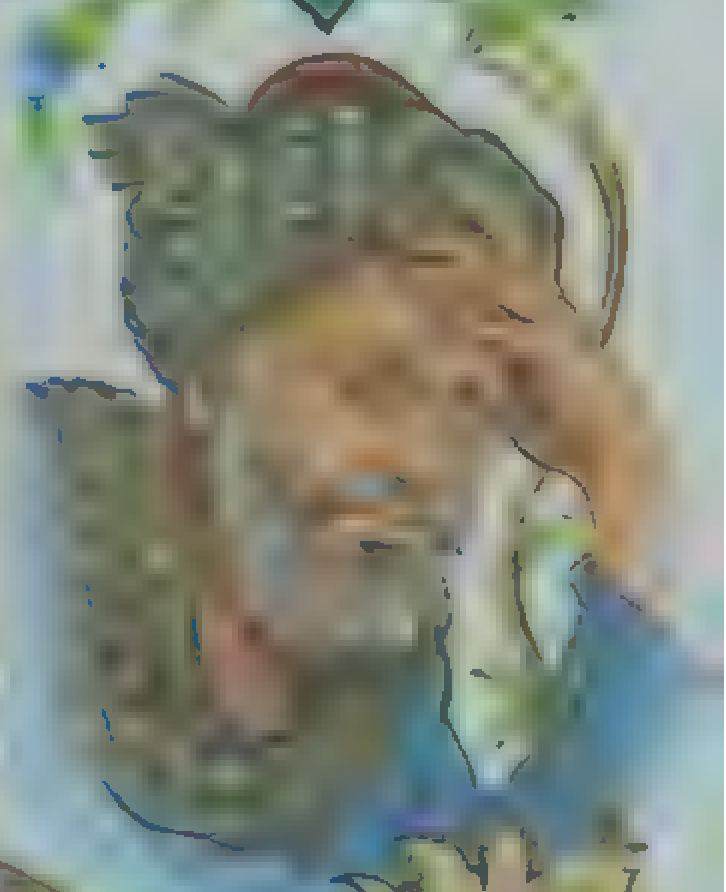


103

Ho vin', ho mia sola amata! Libertino,
drinkadas mi, timante nenion de l' destino,
kaj drinkos plu, ĝis ajna pasanto povos voki:
«De kie do vi venas, ho vinoŝvela Tino?»

104

«Ne tiel multe drinku!» jen ĉies vok-instigo.
«Kia motiv' kroĉiĝi al tia pokalligo?
– Motiv'? L' amata vango, l' aŭrora vinmuaro!
Estu nur justa: ĉu do pli klara senkulpigo?»



105

Se el havaĵoj mondaj vi provas forkaperi
por vesti vin kaj manĝi, nu, eblas ĝin toleri.
Sed la ceter' ne indas vian aspiron: pro ĝi
vian karegan vivon vin gardu vend-oferi!

96*

Amikoj, kiam kune vi festos, harmoniaj,
kaj ĝuos la belaĵojn unuj de la aliaj,
kiam la Saki vinon de l' magoj ĉirkaŭverŝos,
pri l' povra Tia-tia memoru benoj viaj!

97

Vi rompis la argilon de kruĉo mia, Mastro!
kaj min elpelis el la feliĉ' orgia, Mastro!
En polvon vi elverŝis mian rozpuran vinon:
polviĝu mi! — Ĉu estas Vi mem ebria, Mastro?

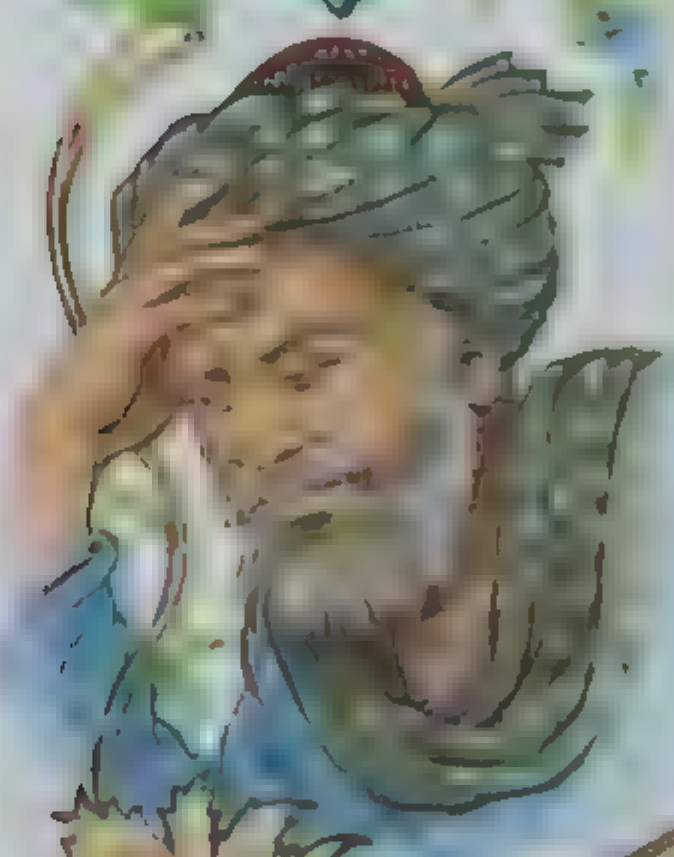


98

Tason kaj kruĉon prenu, ho Rav' de mia koro!
por iri laŭ la rojo al herboriĉa foro:
ĉar tiajn lunvizaĝajn, cipresosveltajn Rado
faris centfoje bovlo, centfoje vin-amforo.

99

Levu, dum temp' ankoraŭ restas ĝis la forpreno,
de l' kor', kiu vin amas, la ŝarĝon de l' ĉagreno.
La regno de l' beleco ne daŭras por eterne,
subite ĝi elglitas el via ĉirkaŭpremo.



100*

Vin' — ruben' fandita, amforo — ĝia mino.
Pokalo estas korpo, la likv' en ĝi l' animo.
Kaj la kalik' kristala, en kiu ridas vino, —
larm' brila, kiu kaŝas korsangon en la sino.

91

Ĉi kiuj la sciencon kaj spiritlerton lernis,
kiuj al la disĉiploj por perfektiĝ' lucernis,
ne sciis el la nokto la elirejon trovi:
ĉiu balbutis ian fabelon — kaj sin sternis.

92*

Mi, ho mufti', la penojn malpli ol vi domaĝas;
super prudento via mia ebrio saĝas;
vi trinkas homan sangon, kaj mi ja la vinberan:
kiu el ni, konfesu, ververe pli sovaĝas?

93*

Trans sesdek jaroj ne plu esperu vivregalon.
Sen deca ebrieco ne movu la sandalon.
Antaŭ ol pot' modliĝos el via kap', ellasu
nek kruĉon via ŝultro, nek via man' pokalon!

94*

Linda vizaĝ' kaj rozoj kaj vin' ĉe lirlo fonta...
Tiaĵojn, kiom eble, mi ĝuos plej volonta.
De kiam mi ekvivis, dum vivas, ĝis malvivos,
estas ja mi drinkinta, drinkanta kaj drinkonta!

95

Rigardu, la rozjupon mallaĉis la zefiro.
Aŭdu, la najtingalo ekstazas de admiro.
Je l' ombro de ĉi rozoj ni sidu, ĉar tro baldaŭ
ili disfalos, polvo, dum nia humeniro.







86*

Ĝoju, ĉar vivo estas nur efemer' : jen ĉio.
Kaj-Kobad, Ĝam fariĝis polv-aglomer': jen ĉio.
Kian valoron havas ĉi tero kaj la mondo?
Nur sonĝo, iluzio, trompaĵ' , ĥimer' : jen ĉio.

87

Ha, se ekzistus, kie mi povus finripozi!
Ha, se mi povus halti, laca senĉese krozi!
Ha, se post cent mil jaroj estus por mi espero
el nigra ter' naskiĝi refoje kaj resprosi!

88

Mi serĉis en vivlibro eĥon al mia vok' : do
saĝul' al mi respondis kun korbruliga dokto:
«Feliĉa tiu viro, sur kies brusto kuŝas
amato lunsimila dum jarolonga nokto!»



89

La vinon trinku, sed nur en saĝa societo,
aŭ kun rozvanga juno de ridema koketo;
trinku ne tro, sen ia singlora babilemo,
ne ofte, sed de tempo al tempo, kun diskreto.



90

Ĉe svelta, kies vango pli freŝas ol de l' rozo,
nur pri kaliko zorgu kaj pri la mol' de l' rozo,
ĝis je l' subita blovo de la Destin' ŝiriĝos
la rob' de via vivo kaj la korol' de l' rozo.

81*

Al sentaŭgul' la Rado ĉion kutime donas,
banejon, muelilon, domon sinkline donas,
dum sian noktan panon noblulo serĉas prunte.
Nu, por justeco tia eĉ furzon m i ne donas.

82

Ne cedu al la sorto maljusta, virt-ofendo;
pri la jam foririntoj ne pluu via plendo;
alkroĉu vian koron al bukloj de anĝelo,
drinku — kaj vian vivon ne ĵetu al la vento!



83*

Nenion vi scietas pri l' iro de l' terbulo,
kaj fundamento via sur vento kuŝas, ulo!
La lim' de via vivo inter du vakoj kuras,
vi tuŝas al du nuloj — kaj meze estas nulo.

84*

Saki, ridetas rozoj kaj gajas herb-emajlo:
kontemplu tiajn belojn velkontajn en semajno.
La vinon trinku, pluku la rozon, ĉar dumvide
la roz' jam iĝis humo kaj la herbaro pajlo.



85*

Ĉi prakaravanejo de l' mondo estas stalo
por la ĉevalo piga de Aŭror' kaj Noktfalo,
festeno forlasita de centoj da Ĝamŝidoj,
por centoj da Bahramoj kuŝej' post la batalo...

76

Ĉu vi ne scias, kie troviĝas la vivbazo,
kie por via koro kaŝiĝas pac-oazo?
Ne ĉesu trinki vinon kaj plu ankoraŭ vinon:
tiel, en ĉiu tempo, vin loĝos la ekstazo.

77

De via malamego plenplenas ĉia diro;
sendia kaj hereza min tenas via diro;
nu, mi konfesas esti... kio mi estas; sed
ĉu do al vi, sincere, konvenas tia diro?

78*

Laŭ venoj de l' printempo kaj svenoj de l' aŭtuno
forturnas sin la paĝoj de nia vivvolumo.
La vinon, ne la triston gustumu! Diras Saĝo:
«Kontraŭ venen' de l' zorgoj la Vin' estas imuno!»

· II ·

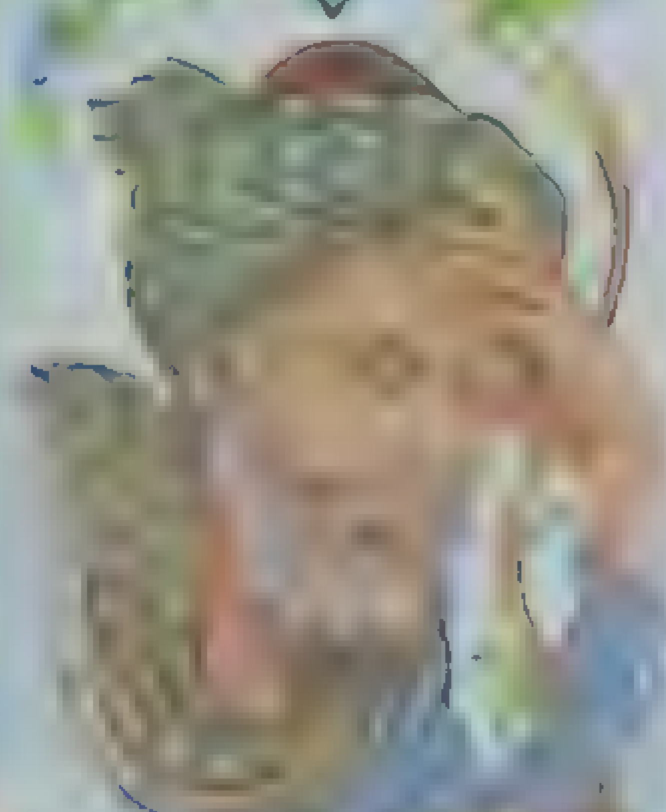
79

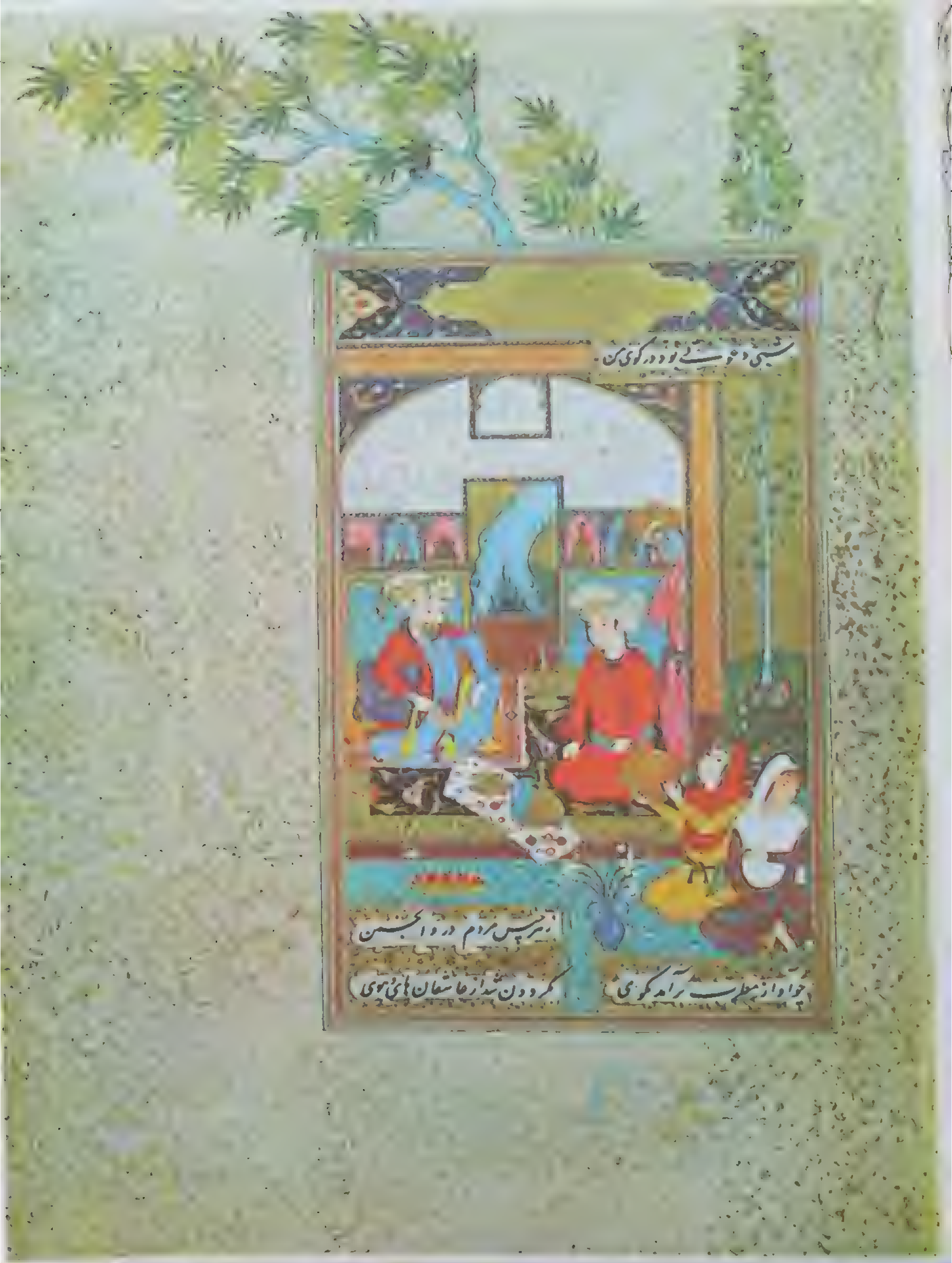
Estas vizaĝo mia kaj bukloj sen konkuro,
tulipoj — miaj vangoj, cipres' — mia staturo;
tamen ne klaras, kial la Dekorist' eterna
ornamis la festhalon de l' Ter' per ĉi figuro.

80*

La libron de l' flortagoj revolvis mi kaj bukis.
La freŝa vivprintempo en vintron jam kadukis.
Kaj tiu gaja birdo, kies nom' estas Juno,
ve! mi ne scias, kiam ĝi venis, kaj forflugis...







چو آواز مطرب برآمد گوی
گردون شد از عاشقان های هوی





71*

Sekretojn de l' eterno nek vi nek mi elŝovos;
deĉifri la enigmon nek vi nek mi scipovos.
Ja estas parolate pri ni post la kurteno,
sed nin ĉe l' kurtenfalo oni ne plu retrovos.

72

Hont' estas renomiĝi de virto aŭ favoro
aŭ pro la Rad' kruela forvelki en langvoro.
Ha! ebriiĝu de la parfuma vitlikvoro
prefere, ol orgojli pri asketa fervoro!

73

Al hom', kiu komprenas pri l' monda melodramo,
la ĝoj' kaj la malĝojo de l' mond' estas la samo.
Kaj ĉar la bon' kaj mavo de l' mondo havos finon,
estu laŭvole nura dolor' aŭ nur balzamo.

74

Ni venas, ni foriras: la profitsumo – kie?
El nia viv' ŝpinata la teksplenumo – kie?
En l' orbo de la Rado tiom da lindaj korpoj
forbrulas kaj cindriĝas: kaj ties fumo – kie?

75*

Feliĉportanto, kiu aŭrore montras vin,
ludu al mi arion kaj servu tuj per vin':
ĉar cent mil Ĝam kaj Ĥosraŭ englutas mortravin'
je ĉiu somerveno, je ĉiu vintrofin'...

66*

Hieraŭ ĉe drinkejo mi vidis, mem hereza,
oldulon ŝanceliĝi sub kruĉo vinopeza.
«Grizul', mi kriis, ĉu vi ne hontas antaŭ Dio?
Nu, drinku kaj silentu: Alah' estas kompleza!»

67

«El roza vin' mi trinkos ne plu, je mia fido!
Ĝi estas vinbersango: ĉu sangon trinki? Fi do!
– Ĉu serioze? l' olda saĝulo min demandis.
– Nur ŝerco! mi tuj kriis: kiel maldrinkus mi do?»

68

Mia prefero por la vinruĝo ĉiam estos;
la flut' kaj la liuto rifuĝo ĉiam estos;
kaj, se el mia cindro potisto faros kruĉon,
plena de pura vino la kruĉo ĉiam estos.

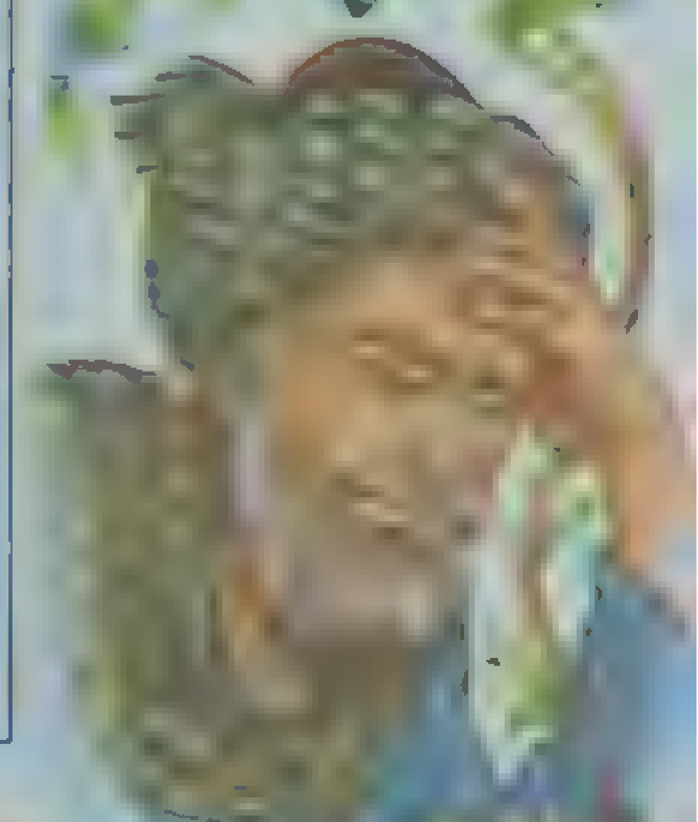
69

Ĉi man' sur la pokalo, l' alia sur Korano,
adepto jen de l' sankto kaj jen de la profano,
mi estas, sub la volbo el turkisa lazuro,
nek plena senkredulo, nek pura islamano.

70*

Vin' estas de orgojlo la kuraca balzamo;
la tro strečitajn nodojn malligas vin-sezamo.
Se Iblis estus vinon trinkinta, eĉ momente,
li du mil fojojn kisus la teron sub Adamo!







61

Per vino aspergite, eĉ montoj volus danci!
Vin-abstinanto povas ja nur ekstravaganci.
Kaj vi admonas, ke mi rezignu pri la vino?
Sed en la Saĝ' per kio alia do avanci?

62*

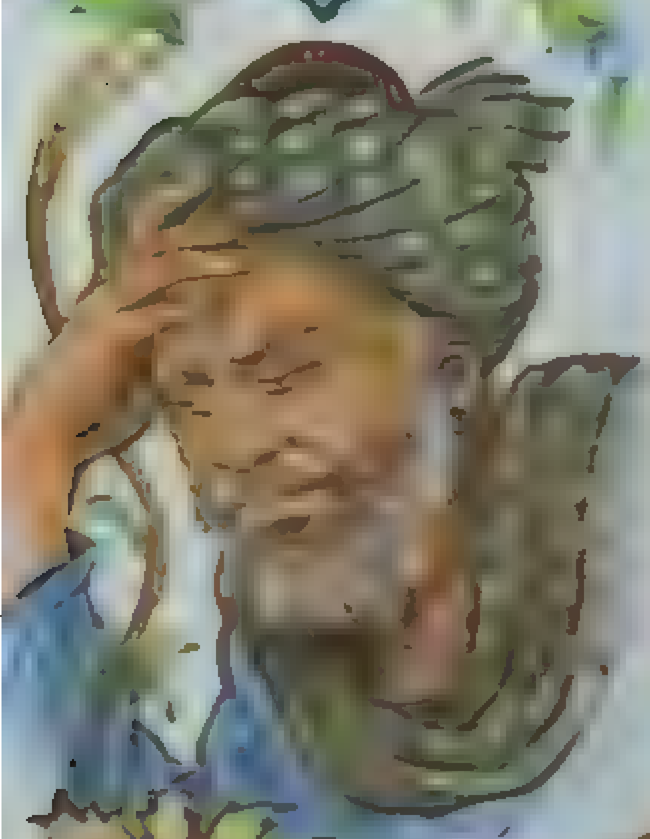
Preferas mi ŝtopilon de kruĉ' al kron' de Ĝam,
aromon de l' pokalo al nutro de Mirjam',
kaj je l' tagiĝ' la ĝemon el gorĝo de drinkulo
al la lamentoj piaj de Said kaj Adham'.

63

Jen la aŭroro: staru, ho mia juna ĝu'!
Plenigu la kalikon per la rubena flu'.
Moment' al ni pruntita je l' sojlo de l' Nenio,
ĝin vi serĉados longe kaj ne retrovos plu.

64

Ĉar la profit' de l' homo, en ĉi gastej' duporda,
estas nur kore sangi kaj agonii morta,
feliĉa tiu, kiun la mond' neniam konis!
Trankvila, kies bena patrin' iĝis aborta!



65*

Mi perlon de l' devoto neniam surŝnurigis;
je l' pekokot' la frunton neniam mi purigis.
Tamen mi plu esperas en Via pardonemo,
ĉar Dian unuecon neniam mi plurigis.

56*

La man', kiu ĉielon sur nin kaj teron metis,
al afliktitaj koroj kian kaŭteron metis!
Tiom rubenajn lipojn kaj tiom moskajn buklojn
disere ĝi en polvon kaj en morteron metis!

57*

La sun' per orradioj la domterasojn retis;
tag-reĝo, li en sian pokalon perlon metis.
Drinku! Ĉar je l' aŭroro la muezin' herolde
al la estontaj tagoj l' alvokon: «Drinku!» ĵetis.

58

La karavan' de l' vivo – kiel sur voj' ĝi pasas!
Ekkaptu la minuton da pura ĝoj': ĝi pasas.
Verŝisto, kial zorgi pri la morgaŭ' de l' gastoj?
Alportu la pokalon, ĉar nokto, oj! ĝi pasas...

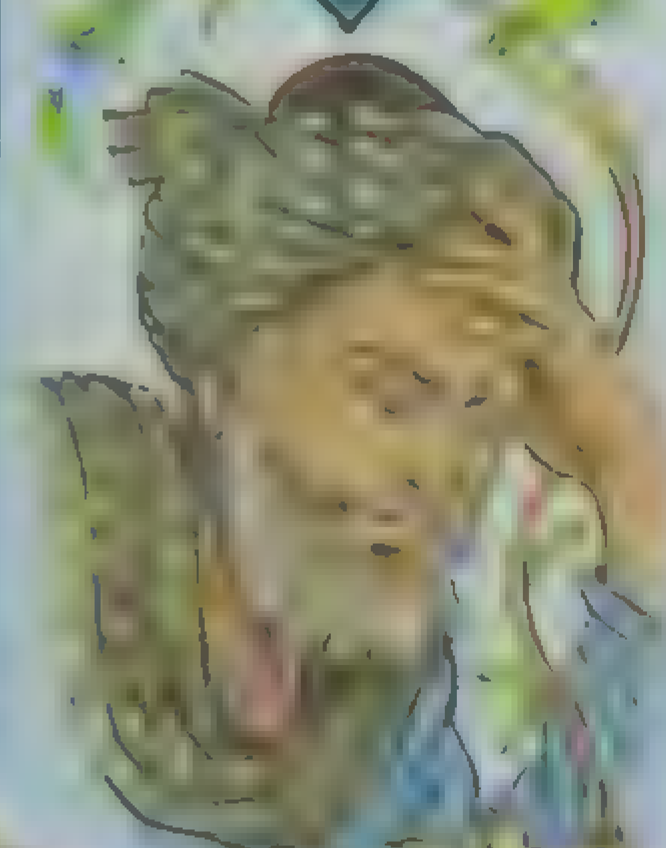


59*

Amik', el vinkaliko nutradi min ne pentu;
miajn sukcenajn vangojn rubene ruĝaj pentru;
kaj, kiam mi formortos, per vino lavu min
kaj el la vinberligno ĉerkon al mi ĉarpentu.

60

Mia anim' gluiĝas al vango el koralo,
gluiĝas mia mano al la nektarpokalo;
tiel el ĉiu peco mi prenas mian parton,
ĝis ĉiu pec' reiros al la granda Totalo.





51*

Ĉe la banked' de l' Saĝo, Raci' admonis vin, ho
Helenoj kaj Araboj, kun sagaca sangvino:
«La vin' estas malpia? Sed ĉu ne Dio volis,
ke vivon al ni ĉiuj donacu solavino?»

52*

Vingluto pli, ol lando de Kaus Reĝ', valoras,
ol Kobad-kron', ol Tusa regnestra seĝ' valoras.
Kaj ĉia ĝem' de iu drinkanto je l' tagiĝo
pli, ol la hipokrita bigota preĝ', valoras.



53

Sur la gazonon falis malgaje nubo ploroj.
Vivon beligas sole la vin' kun rozkoloroj.
Hodiaŭ jena herbo niajn okulojn ravas:
al kiu plaĉos morgaŭ el nia cindr' la floroj?

54*

Forpasas viv' — ĉu gravas en Balĥo aŭ Bagdado?
Plena la tas': amaro aŭ dolĉ' al la trinkado,
ĉu gravas? Drinku, kara: post vi kaj mi la luno
de nov' al pleno pasos kaj re de plen' al fado...



55

De mia ven' la mondo nenian bonon tiras;
ĉu do foriron mian ĝia prestiĝ' aspiras?
Al miaj du oreloj ĝis nun neniu flustris,
kial mi venis iam kaj kial mi foriras.

46*

La herbo, tiun bordon riveran ornamanta,
devenis el la lipo de anĝel' diamanta.
Ne tretu do per kruda pied' jenan gazonon:
ĝi kreskis el la cindro de lunvizaĝ' amanta.

47

Pri mono tiom peni, pri mond' tiom bedaŭri?
Ĉu vi jam vidis vivon de hom' eterne daŭri?
En via brust' ankoraŭ du, tri ekspiroj — prunto,
kies repago povas je ĉiu hor' baldaŭi...

48

Pro l' bono kaj la mavo en la homara sin',
pro l' ĝoj' kaj zorgo al ni skribitaj de l' Destin'
la Radon ne akuzu: en saĝovoj' ĝi estas
miloble pli senhelpa ol ni, por gvidi sin.

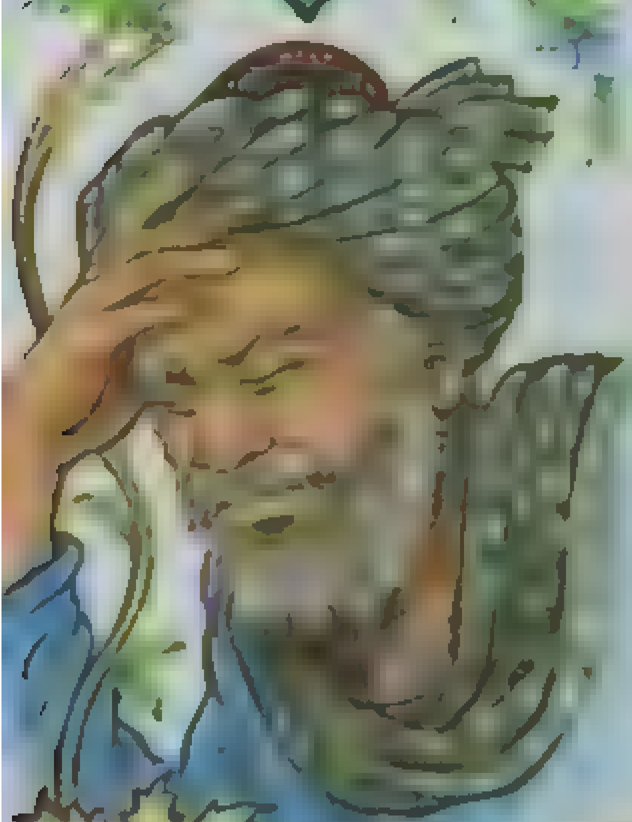


49

Ho Majstr', kiu kunmetis l' erojn de l' homa skulpto,
kial ĝin ruinigi sen ia preĝ-aŭskulto?
Se estis ĝi senmanka, pro kio do ĝin rompi?
Kaj, se ĝi malperfektis, konfesu: kies kulpo?

50

La tago kaj la nokto, antaŭ ol ni, jam estis;
antaŭ ol ni, ĉiela turniĝo ĉiam estis.
Ha! delikate paŝu sur tiu grundo, kies
grajnetoj eble ravaj pupiloj iam estis!



41

Ne drinku, ja! Sed ĉesu ebriajn lange glavi!
Ne povos kalumnioj kaj trompoj vin peklavi.
Ne fanfaronu vian sobrecon: vin mi vidis
al turpoj cent, ĉe kiuj nur bubas Vino, sklavi.

42*

Ĉi-nokte mi pokalon unu de vasta sino
aĉetos kaj du pindojn da korvarmiga vino;
trifoje mi Racion kaj Kredon repudios,
kaj tuj edziĝos, Vito! al via solfilino!

43*

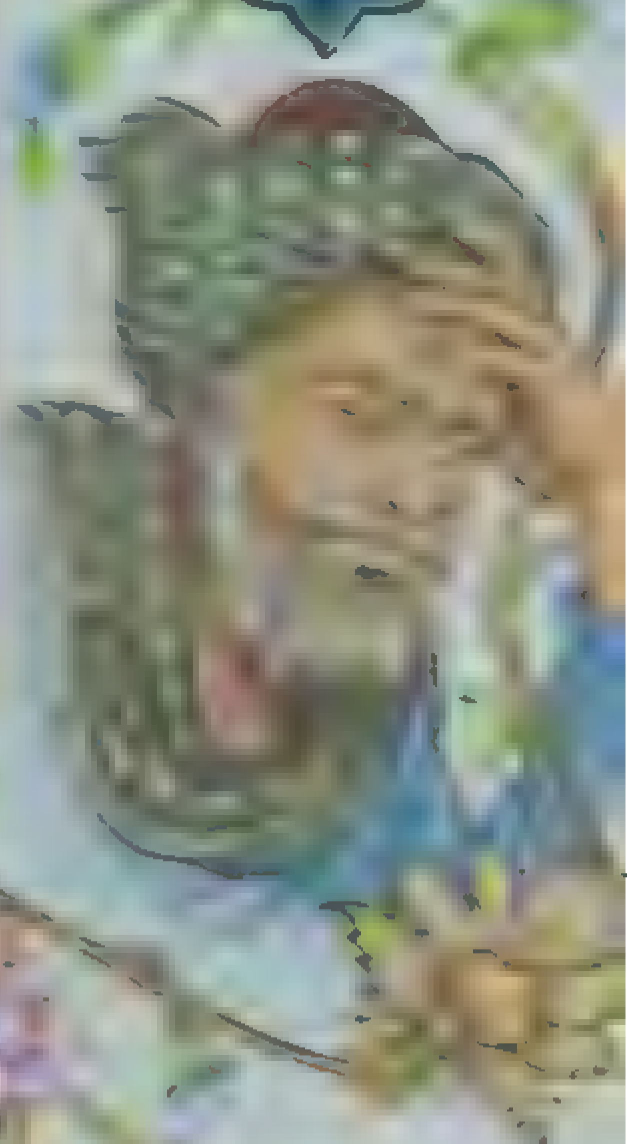
Post mia mort' min lavu per vina viatiko,
prikantu liturgion de vino kaj kaliko,
kaj, se je l' Releviĝo vi serĉos min, amiko,
esploru nur la polvon de jena vinbutiko!

44*

Gravurojn de l' kaliko, kiujn li mem cizelis,
neniam drinkemulo volonte formartelis.
Ho kapoj, sveltaj kruroj, manetoj! Vin modelis
do kies amo — kies malam' vin dismuelis?

45

De l' rond', en kiu iras kaj venas ni sen pigro,
la fin' kaj la komenco kaŝiĝas en la nigro.
Neniu povas trovi la vorton de l' enigmo:
de kie tiu veno, al kie tiu migro?





36*

Kiu en koro stampis de l' Saĝ' unu linion,
ne unu ties tago perdiĝas en nenion,
ĉu strebas li plenumi la volon de Alaho,
aŭ, taslevante, vitan elektas komunion.

37

Mi premis mian lipon al lip' de l' kruĉ' impete:
«Kiel do longe vivi?» demandis mi plorpete;
ĝi mian lipon kisis kaj flustris: «Kiel vi mem
mi vivis tutan vivon: ĝoju kun mi tempete!»

38*

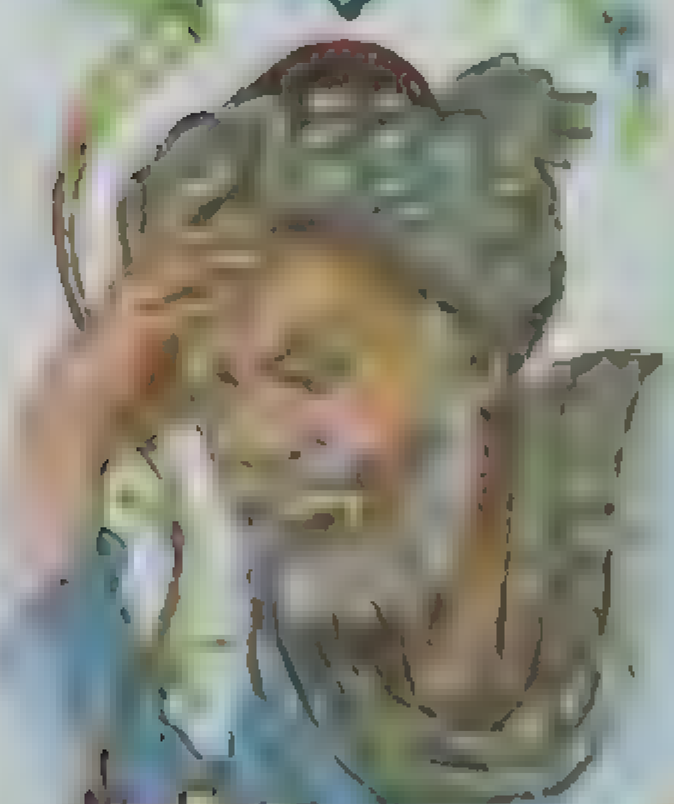
Al ni la vin', la benko sub dista forn-alero!
Anim', pokal' kaj robo por vin' en vend-ofero!
Senzorgaj pri l' indulgo, sentimaj pri l' turmento,
liberas ni je l' akvo, aero, fajr' kaj tero!

39*

Ĉi vinon, kiu estas la viv' eterna, trinku!
Jen de l' plezuroj mondaj la plen' cisterna: trinku!
Ĝi ja bruligas kiel la fajro, sed ĝi estas
la akvo de vivigo, ĉagren-eksterma: trinku!

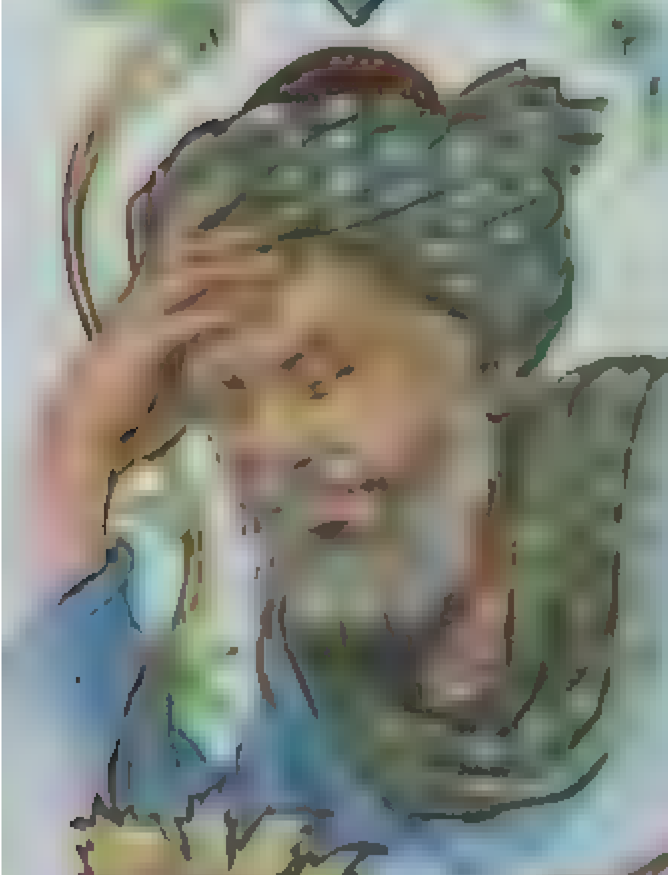
40

Ĉu lasi zorgojn rabi el nia ĝojtrezoro,
ŝtonon de l' tristo trivi la tempon de l' plezuro?
La estontecon konas neniu, eĉ Cezaro.
Vino, amat', ripozo — jen la tuta deziro.









31*

Nu, ĵetu polvon al la vizaĝo de l' ĉieloj!
Drinku kaj flirtu ĉirkaŭ la ridetantaj beloj!
Ĉu decus ia kulto, ĉu decus preĝo, nun ke
neniu jam rebrilis el l' estingitaj steloj?

32*

La Rad' estas la zono de l' korpdoloroj niaj,
Oksos', river' filtrinta el flu' de l' ploroj niaj,
Infer', fajrero el la vantaj angoroj niaj,
Edeno, nur momento el plezurhoroj niaj.

33

Ekkuŝis mi; sed flustris saĝul' kun seriozo:
«Neniam por dormanto ekfloris la ĝojrozo.
Kial do flati tiun ĝemelon de la morto?
Drinku, ĉar aĝojn daŭros sub ter' via ripozo!»

34

Ne estas vojo trans la vualojn de l' Mistero;
ne estas hom' scianta ion pri la pretero;
ne estas rifuĝejo por ni, krom sin' de l' tero;
ne estas fino – drinku! – al tia konsidero...

35*

Hodiaŭ via mano morgaŭon ne disponas
kaj zorgo pri morgaŭo nur splenon al vi donas.
Ne perdu ĉi momenton, se vin frenez' ne zonas,
ĉar de vivresto via la prezon vi ne konas.

26

De ĉiu tulipejo purpura la terlango
Ja estis prirosita iam de reĝa sango.
Ĉiu viol', kreskanta el jena humo, estas
belgrajno, kiun iam surhavis rava vango.

27*

Jen matenblanko: staru, mia trezor' keruba!
Vinverŝu kaj liutu kun mild', en tono suba...
Al tiuj ĉi dormantoj vivplio estas duba,
kaj tiuj foririntoj jam ne revenos plu. Ba!



28

Kiam printempa nubo rosumas sur tulipoj,
staru kaj levu tason al viaj rondaj lipoj:
ĉar tiu ĉi verdaĵo, hodiaŭ okulfesto,
kreskos el viaj morgaŭ forpolviĝontaj ripoj.

29*

Al Vi en la drinkejo konfidi de amriĉo
valoras pli, ol preĝi sen Vi en la ĥorniĉo.
Unua, Vi, kaj lasta el ĉiuj kreitaĵoj,
laŭvole min destinu al fajr' aŭ al feliĉo!



30

Ne scias mi, ĉu mia Farint' antaŭmedite
min al Eden' destinis aŭ al Infero: kvite!
Manĝeto, am-idolo kaj vin' sur verda herbo,
jen tri, kontante: via Eden' estas kredite!





21

Al ŝton' mi batis mian pokalon el fajenco
(certe mi jam malsobris ĉe tia fi-atenco!)
kaj la pokalo diris al mi en muta lingvo:
«Mi samis vin kaj vi jam min samos – pacienco!»

22

Ĉi kruĉ' estis malĝoja amant', kiel mi mem,
kiun buklar' belfluga katenis de amem',
kaj tiu anso, kiun vi vidas ĉe la kolo,
– brako eternigita en sia milda prem'...

23

Printemp' kaj am-idolo, kiu huriojn spitas,
kaj ĉe herbeja rando min al vinkruĉ' invitas:
nu, estu mi – ne gravas orelojn malrespekti –
de hundoj malŝatata, se mi Edenon citas!

24

Kiam en tomb' de miaj esperoj Sort' min tretos,
kaj min, senplumigitan birdeton, Mort' forjetos,
zorgu: el mia cindro vi modlu unu tason.
Eble, kiam ĝi plenos de vin', mi revivetos...

25*

Ĉiela volbo estas nur bovlo renversita;
plej saĝaj mornas sub ĉi kovrilo seversida.
Atentu, kiel kruĉo kaj taso sin amemas:
lipo sur lip', kun meze vivsango elverŝita.

16•

Venu, amik'! La zorgon pri morgaŭ ni forŝiros.
Jam gajno estas, kiom da viv' ni tuj akiros.
Morgaŭ, kiam ni lasos ĉi kadukan gastejon,
kun sep mil jarojn oldaj migrantoj ni vojiros...

17•

Se eble, havi bulon da purtritika pano,
ŝafidan klabon, kruĉon da vino ĉe la mano,
kaj sidi ambaŭ en la soleco de l' Ruinoj:
jen ĝu' ekster atingo de iu ajn sultano.

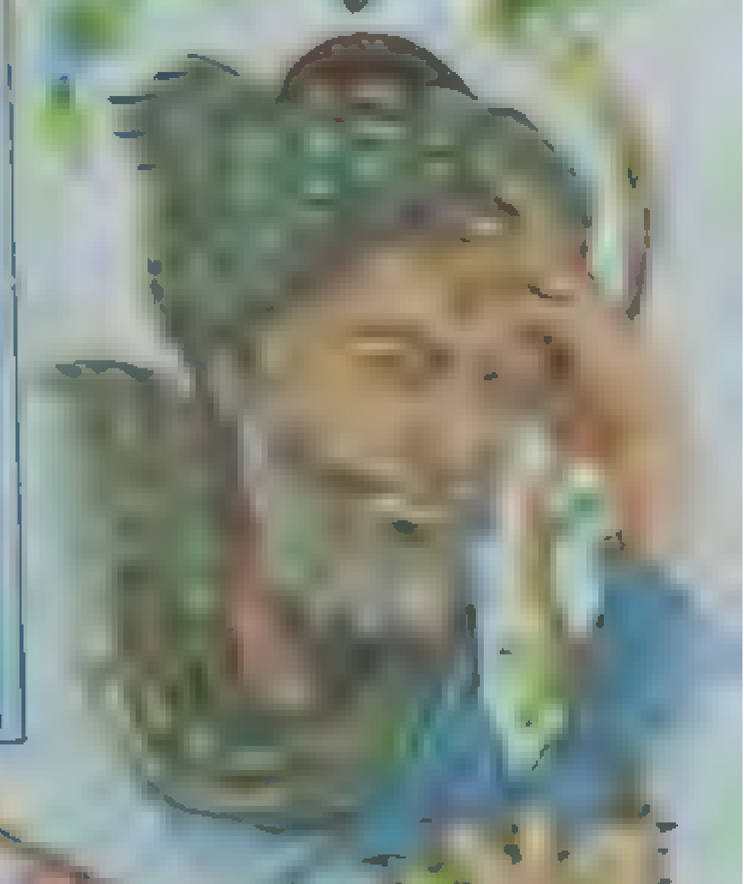


18

Al roza vang' neniu ektuŝis per kisflato
sen ŝiri sian koron ĉe l' dornoj de la Fato:
nu, la kombilo, se ĝi cent vundojn ne suferis,
sen dent' ne povus frizi la buklojn de l' amato.

19

Kajjam, Fortuno hontas pri kiu sen opono
subfalas al la pezo de l' Tempo kaj Malbono.
Drinku el kruĉo vina ĉe la liuta tono,
antaŭ ol propra kruĉo rompiĝu kontraŭ stono!



20•

La Ĉielrad' por mia frua pere' kaj via
insidas al animo mia, Alme', kaj via...
Kun vino sidu sur la herbej': ne pasos multo,
ĝis mia cindro nutros ĉi verdon, ve! — kaj via...

11

Kvankam la tuta mondo per loga flat' vin traktas,
ne paktu kun ĝi, feble: saĝul' kun ĝi ne paktas.
Tiom da fratoj viaj foriris, tiom venos!
Ekkaptu vian loton, ĉar vin oni jam kaptas.

12*

Plej bone moder-uzi ĉion, krom vin' — vivmiro
verŝata sub la tendo per man' de bel-emiro!
Plej bona viv' derviŝa, drinkad', vagabond-iro!
Vinglut' estas plejbono de Zenit' ĝis Nadiro!



13*

Sufiĉe pri moskea lumil', pri templa fumo,
pri la ĉielbeato kaj pri la inferpuno!
Memoru la Tabelon, sur kiu jam la Mastro
difinis ĉies sorton per fina strek' de l' Plumo!

14

La blovo de l' printempo sur roza juno ravas.
Inter ĝardenaj floroj mia Korlumo ravas.
Hieraŭ plu ne estas, pri ĝi do ne babilu:
ĝoju kaj preterlasu hieron: nuno ravas.



15*

En Ŝaban, ili diras, la drink' estas malpia;
ankaŭ en Reĝeb: tiu monato estas Dia.
— Ŝaban kaj Reĝeb estas monatoj de Alaho?
En Ramadan' ni drinku, ĉar jen monato n i a !

6*

Antaŭ ol nokt-atako sur vian kapon krevu,
zorgu, ke vinon roze koloran vi ricevu:
vi estas ne trezoro, ho vent-anima stulto,
ke vin, enterigitan, oni el ter' relevu!

7*

Cent korojn kaj cent kredojn pokal' da vin' valoras;
vingluto la reĝlandojn de Ĉu kaj Ĉin valoras;
krom la rubena vino, ne estas sur la tero
amar', kiu dolĉaĵojn kvin mil kaj kvin valoras!

8*

Ĉar en ĉi mondoklostro maldaŭras homfalemo,
viv' sen amat' kaj vino estas erara lemo.
– Kreita aŭ eterna la mondo, ho ulemo?
Al mi, jam foriranta, ne gravas la problemo.

9*

«Inferen la drinkuloj!» jen ilia devizo:
por ĉiu sana menso mensoga kateĥizo;
ĉar, se la fajr' ekstermu amantojn kaj drinkulojn,
tutnuda kiel mano estos la Paradizo!

10*

Ne sekvu Tradicion kaj al Ordonoj fremdu.
De l' malsatanto vian panpecon ne defendu.
Ne kalumniu, nek eĉ afliktu ies koron –
kaj al vi mi promesas Edenon! Vinon mendu...







1

Sopiro al hurioj en mia kor' jam estu!
En mia man' jarlonge la vitlikvor' jam estu!
Ili kriaĉas: «Donu Alah' al vi pentemon!»
Nek donis Li, nek volas mi ĝin: ĝi for jam estu!

2

Kajjam, se vin l' ebrio de l' vino vestas — ĝoju!
Se tulipvanga juno ĉe vi siestas — ĝoju!
Ne afliktiĝu, ke vi nenio estos morgaŭ:
supozu vin senesta, kaj, ĉar vi estas, — ĝoju!



3*

Jes, estos nigr-okulaj hurioj en ĉielo
kaj vino rozkolora kaj lakto kaj mielo:
jam nun ni do rezignu nek vinon nek amoron,
se eĉ en la altaĵoj atendas nin tielo!

4*

El kiuj jam foriris laŭ l' longa vojostreko,
kiu revenis diri al ni pri la Sekreto?
En ĉi krucej' de l' vojoj de Manko kaj Deziro
nenion lasu: ĝin plu ne premos via treto.



5*

Se tion diri simple, senmetafore, ni
estas ŝakpecoj, kiujn priludas mondgeni';
kaj ni, post eta rolo sur la tabul' de l' vivo,
revenas unuope en keston de l' Neni'.

Dume, tamen, farita la tasko, tajpita la manuskripto: fermante ĝin en la tirkesto, mi povis nur reciti: *permitte divis cetera!**

Parizo, la 9. de Februaro 1983,
en la tago de sankta Valenteno.





transpono de kelkaj robaioj, asertis, ke "la plej fidela traduko de Omar Khayyam estas la Esperanta", la mia. Tiu kvazaŭ saluto el ekstera mondo vekis nenian eĥon en la nia; kaj la verketo, kun paso de la jaroj, elĉerpiĝis – kaj forgesiĝis.

Des pli surprizita mi sentis min, kiam en 1977 du ĉarmaj Persinoj vizitis min, por proponi la reeldonon de la malnova libreto, kiu estus instigilo al la disvastiĝo de Esperanto tra la persa klerularo. Retrovi, el tiel malproksima lando kaj post tiom da jaroj, ian eĥon de miaj humilaj rimoj profunde tuŝis min, kaj memorigis al mi poemeton de Longfellow, kiu en la tempo de mia varbiĝo plej plaĉis al mi el la Fundamenta Krestomatio:

Mi pafis sagon en la aeron,
Ne sciis, kie ĝi falis teron;
La forfluganta tiel rapidis,
Ke mi la kuron tute ne vidis.

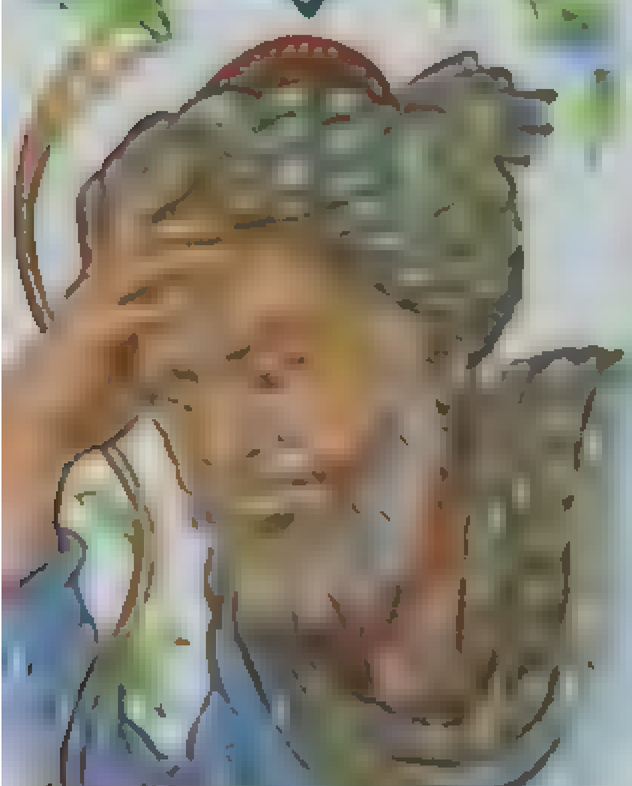
Mi spiris kanton en la aeron,
Ne sciis, kie ĝi falis teron!
Eĉ la plej bona akrevidanto
Ne povas sekvi flugon de l' kanto.

Jam longe poste mi, unu tagon,
En kverko trovis la tutan sagon;
La tutan kanton kun la muziko
*Mi trovis en la kor' de amiko.**

Krome, kiel rifuzi ion al tiel delikata ambasado el la "lando de la Rozoj"? Tiele mi estis kondukita al revizio de la iama skizo; mi provis plibonigi la tradukon, mi larĝigis la elekto-kriterion de la robaioj kaj ĝisdatigis la komenton kaj bibliografion. Miaj persaj amikoj entuziasmiĝis je la rezulto, kaj estis eĉ projektantaj luksan eldonon trilingvan, kiam eksplodis la revolucio de la islamaj integristoj, kiu – momente, mi esperas – redonis al Irano la aspekton de la kvindekaj jaroj de la antaŭa jarcento. En tia atmosfero preferinde estis ne plu paroli pri Kajjam kun lia konvinko, ke

Nur la azenoj povas aspekti verkredantoj... (r. 126)



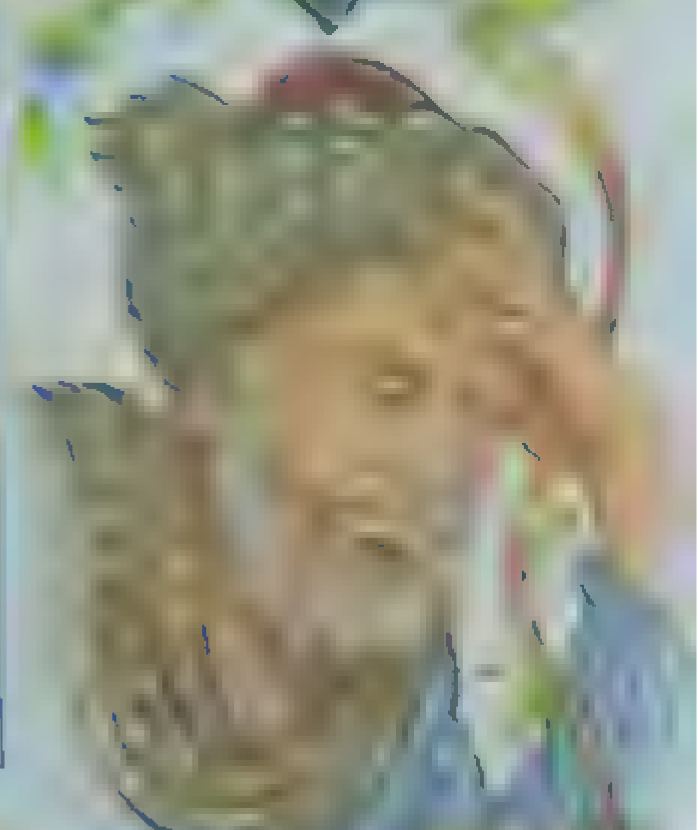


Tiuj historietoj havas eble valoron de dokumentoj, kiel rimarkigis Gobineau, sed ili ne povas anstataŭi senperan kontakton kun la realaĵo. Tion havigis al mi, ĉirkaŭ 1935, libro de A. Guy, "Les Robaï d'Omer Kheyyam". Mi ankoraŭ neniam aŭdis la nomon de tiu persa poeto, sed ekde la unua legado, malgraŭ la strangaĵoj de la traduko (Guy elpensis propran metrikon, kaj lia stilo ne brilas per sia poezieco), mi estis kaptita, mirante, ke poemoj el la 11a jarcento povas plu en la 20a konservi tiel elvokan kaj emocivekan efikon.

Tiel allogita mi estis, ke mi deziris iniciĝi en la lingvon de la originalo. Prosperis al mi aĉeti, ĉe mia brokantisto, la malnovan gramatikon de Clément Huart (1899), kaj dum miaj liberaj horoj mi ĝin foliumis. Kvankam la persa apartenas al la hind-eŭropa familio (verdire ĝin invadis svarmo da arabaj pruntaĵoj), nur malmultajn vortojn mi rekonis. *Padar, mâdar, duktar* evidente parencas kun la latinaj *pater, mater* kaj kun la greka *thugatér* (Kp *father, mother, daughter*), *dar* aŭ *nâm* elvokas facile *door* kaj *name*; sed la analogio inter *sina* kaj *sino*, *zanu* kaj *genuo* jam ŝajnis pli dubinda, kaj mi antaŭe sciis, ke nur pro kaprico de la hazardo la adjektivo *bad* havas la saman signifon en la angla kaj en la persa. Sed la cetero prezentis al mi tute fremdan aspekton, se ne paroli pri la araba skribo, tiel malkonvena por la persa fonetiko, ke el la 32 literoj nur 20 estas komunaj al la araba kaj al la persa. Malgraŭ tiuj baroj mi povis, per la helpo de vortaro kaj de diverslingvaj tradukoj, iom intimiĝi kun la verko de Kajjam. Lia filozofio kaj lia humuro, la pitoresko de lia mondrigardo, liaj senceremoniaj dirmanieroj puŝis min al tradukprovo de kelkaj robaioj — distraĵo rapide interrompita de pli gravaj eventoj.

Nur post la milito kaj mia transloĝiĝo al Parizo mi povis pli serioze dediĉi min al mia orienta favorato. La Instituto pri orientaj lingvoj, dank' al la afableco de sia direktoro H. Massé, mem verkinto de "Anthologie Persane", malfermis al mi sian riĉan bibliotekon; kaj fine, en 1953, mi kuraĝis eldoni, proprakoste kun deponejo ĉe S.A.T., la "Poemojn de Omar Kajam". Bedaŭrinde, en tiu tempo ne plu ekzistis ia literatura organo ("Literatura Mondo" mortis en 1949 kaj "Belarto" naskiĝis en 1958); mian libreton tamen salutis kelkaj recenzoj; inter ili du seriozaj aperis, de Stellan Engholm (en "La Studento") kaj de Marek Waysblum (en "Worker Esperantist"), alian, neatenditan, mencion mi malkovris poste, en "La Nouvelle Revue Française" de Nov. 1958, kie la poeto Armand Robin, en antaŭdiro al sia franclingva





OMAR KAJJAM

EN ESPERANTO

LA ROBAIOJ

el la persa originalo
tradukis

G. WARINGHIEN

Tria Eldono

revizuta kaj plivastigita

1887-1987
Centjara Jubileo de Esperanto

Padide / Tehrano 1987





Սաղի՛, վտանգված են գալարն ու վարդ*,
Մի շաբթից հետո հող կդառնա այդ.
Գինի վայելիր, վարդ քաղիր, մինչև
Տեսնես վարդն ավեր ու գալարը՝ հարդ։

Այս երկար ճամփով գնացածներից
Ետ դարձածն ո՞ւր է, որ մի լուր տար ինձ.
Տե՛ս, բան չթողնես այս ճամփամիջին,
Քանի որ ետ գալ չես կարող նորից։

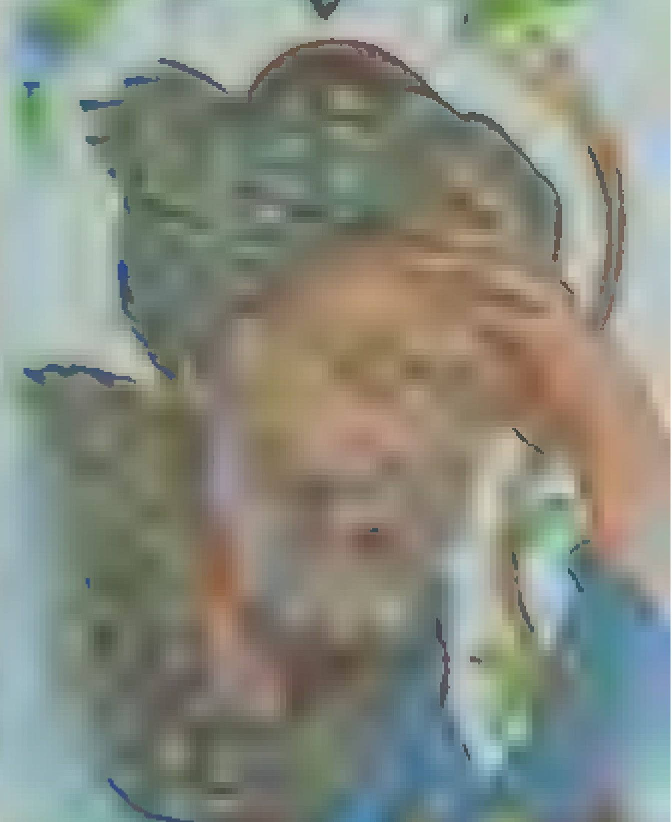
Բա՛խտ, ամեն ինչ ես տալիս ծլատին,
Ջերմուկ, ջուր, ջրաղաց... Իսկ ի՞նչ ազատին...
Նա իր ընթրիքը պարտքով է ճարում...
Երևի պետք է թքել այդ շախտին։

Ի՞նչ հոգս՝ կա՛, չկա՛. մարտնչե՞մ, թե չէ,
Անդասի՞րտ ապրած կնեցեմ, թե չէ.
Գավա՞թը լցրու, քանի հայտնի չէ՝
Շնչած օդը դուրս կշնչե՞մ, թե չէ։

Գրքի գրածը չի այլադունի,
Այ[illegible] արդյունք չունի.
Ամբողջ կ[illegible] մեջ թե արյուն խմես,
Սրտից չես տա նոր մի պուտ արյունի։

Հիմունքը հսկա այս ոսկե թասի*,
Վախճանը ամուր հիմքի այսպիսի
Գտնել չես կարող խելքի զորությամբ,
Կշռել չես կարող կարծիքով քո սին...





Թե որ տենչերիդ հետևից գնաս,
Գիտցիր, ամենից անմաս կմնաս.
Նայիր, թե ո՞վ ես; որտեղի՞ց եկած,
Տես ի՛նչ ես անում, ո՞ւր պիտի գնաս...

Գինի չեն խմում ոմանք, որ մեռնեն՝
Ինչպես կան՝ այնպես հարություն առնեն...
Մենք սիրածով ու գինով ենք ապրում,
Որ հարությանը է՛լ մեզ հետ հառնեն [8],

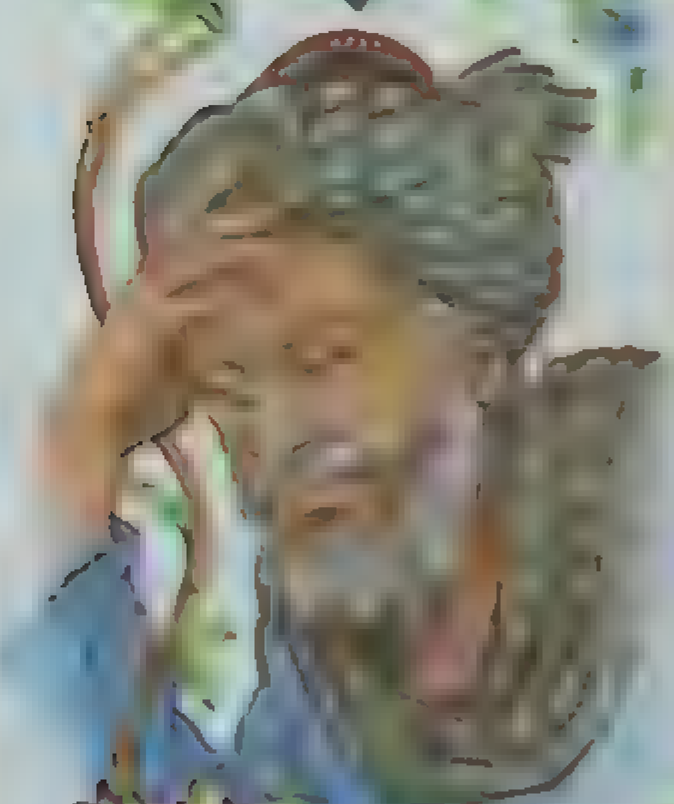
Ո՛չ ոք հանդերձյալ կյանք չի տեսել, սի՛րտ,
Ո՛չ ոք այն կյանքից մեզ չի հասել, սի՛րտ...
Մեր հույսը դրել ենք մի բանի վրա,
Որի ձայնն անգամ մարդ չի լսել, սի՛րտ...

Մի գավաթ է սա խելքին գովական [9],
Ճակատին հարյուր համբույր տալու բան...
Եվ տիեզերքի բրուտն այս թասը
Կերտում է, ապա զգետնում նրան...

Ես բրուտանոց գնացի օրն անցած,
Տեսա վարպետին, անվի մոտ կանգնած,
Կուժ էր պատրաստում՝ գանգը արքայի
Եվ մուրացիկի ոտն իրար խառնած։

Մի բրուտ տեսա շուկայում.երեկ,
Անվերջ ծեծում էր կավը դյուրաբեկ,
Իսկ կավն իր լեզվով ասում էր. «Հետս
Լավ վարվի, ես քեզ էի՛ համարժեք...»։





Սրտումդ հոգս ու միշտ դիզած՝ չմիտես,
Ճերմակ արծաթ, դեղին ոսկի որ կիտես.
Նախքան թե ջերմ շունչդ պաղի փոխարկվի,
Ցարիդ հետ կե՛ր, դուշման կուտի, լա՞վ գիտես

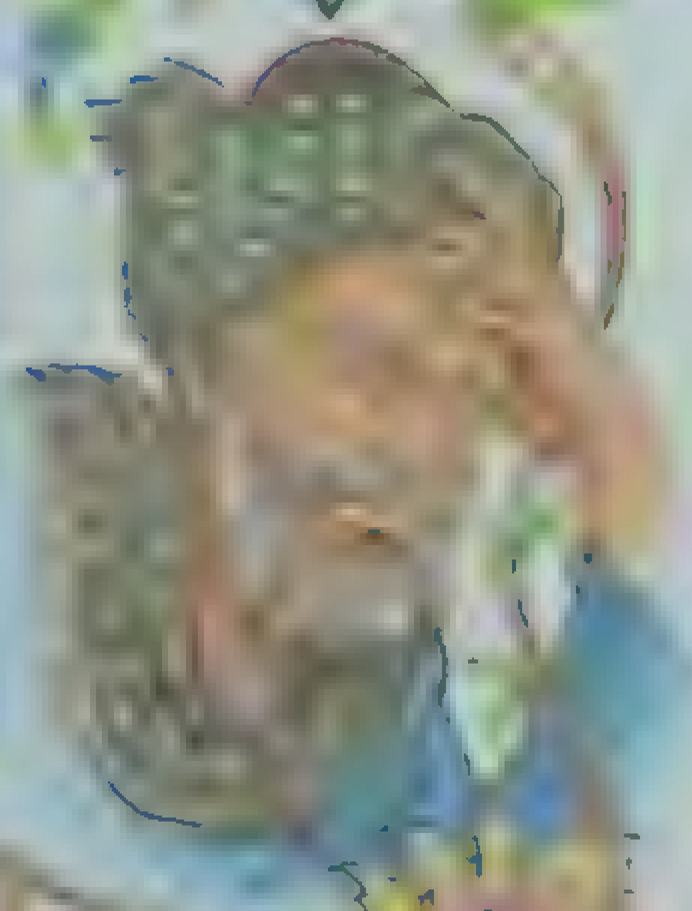
Որքա՞ն տխրես, որ քո սրտով չէ կյանքը.
Տառապանքն է՞ հոգսի հետևանքը.
Սրտիդ համար մի նեղացնիր աշխարհն այս,
Վիճակդ չի կարող փոխել տանջանքը։

Աշխարհի մատյանի սկիզբ-վանկը սեր է,
Մեռածին օրհներգող մաղթանքը սեր է.
Ո՛վ դու, անտեղյակ սիրո աշխարհից,
Իմացիր այս անխախտ, որ կյանքը սեր է։



Սիրած ընկերները ձեռքից գնացին,
Օրհասի ոտքի տակ ընկած մնացին,
Այս կյանքի խնջույքում մեկ. երկու. երեք
Բաժակով մեզնից էլ ավել հարբեցին[10]...

Սիրտս միշտ վարդակերպ դեմքի է հակվել
Ձեռքս միշտ գինու թասի է փարվել...
Իմ մասն ամենից առնեմ, նախքան թե
Մասերս ամբողջից հեռու կտարվեն։



Ոլորտում, որի մերձն ասել դժվար է,
Խմիր միշտ, քանի քնության դար է.
Միևնույն հերթը երբ դա տախտ չանես,
Մի բաժակ է, որից խույս տալն անհնար է։

Գինի մի՛ թողնիր, եթե գինի կա.
Հարյուր ափսոսանք հետևից կգա...
Բացվել է վարդը, բլբուլն է ողբում,
Ինչպե՞ս սազ կգա թողնելը ներկա...

Թռչնի պես ցանցում բռնված ենք խարդախ,
Կյանքից սրտաբեկ ու միշտ մտավախ,
Մոլորված անդուռ, անանց շրջանում,
Գալու-գնալու մեր կյանքից անկախ...

Մի՛ նայիր մարդու դու ճարտարության,
Այլ նայիր նրա հավատարմության.
Տված խոստումը եթե կատարեց,
Քո իմացածից մեծ է անպայման։



Սիրտս կպչում է վարդագույն դեմքին,
Ձեռքս կպչում է գինու բաժակին...
Ամեն մասնիկից բաժին առնեմ,
Նախքան մասնիկներս կպչեն ամենքին...

Գինետա՜ն մի ծեր տեսա, ծերից
Հարցրի. «Լուր չունե՞ս մեռած անձերից»։
Ասաց. «Մ՛րբ, քեզ պես շատերը անցան,
Գնացին, բայց լուր չեկավ դեռ վերից»...



Կյանքդ մինչ ե՞րբ անձդ պաշտելով անցնի.
«Կա-չկա»-յի հարցը լուծելով անցնի.
Խմի՛ր, քանի կյանքիդ մահն է հետևում,
Լավ է որ այն քնով կամ գինով անցնի...

Գինեգուրկ լավ օրի չես կարող հասնել,
Առանց թաս կոնծելու կգա օրհասն էլ...
Ա՛յն ժամին մատաղ, երբ խմել չուզեմ,
Մինչ սաղին ասի՝ «Ա՛ռ այս մի թասն էլ»...

Այն օրը, որ անցավ, բնավ մի՛ հիշիր,
Դեռ չեկած վաղվան ցավ հոգսը մի՛ քաշիր.
«Անվիլ եմ—կմեռնեմ»-ն իսպառ մոռացիր,
Զվարթ կաց և իզուր կյանքդ մի՛ մաշիր։

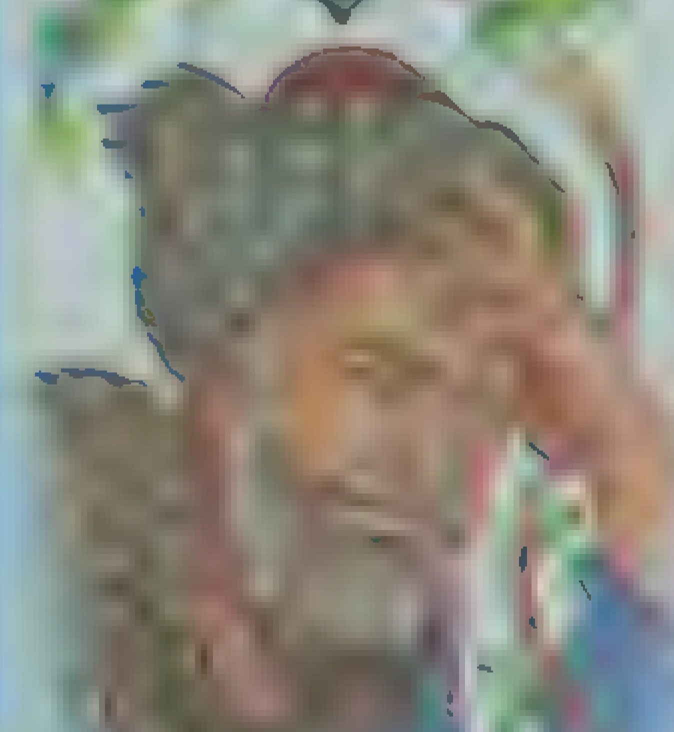
Իսկապես, և ոչ այլաբանորեն,
Մենք պուպրիկներ ենք, երկինքը՝ տնօրեն.
Խաղում ենք կյանքի բեմում և մեկ-մեկ
Մտնում պարապի սնդուկը նորեն...

Առաջուց է գրված՝ ինչ պիտի լինի,
Ուրիշն էլ լավին ու վատին փույթ չունի,
Քո վիճակն ինչ պիտի լինի՝ որոշ է,
Էլ զուր հոգ ու ջանք ի՞նչ պիտի շինի...



Մի եզ երկնքում՝ կոչվող Բազմաստեղ,
Մեկն էլ գետնի տակ թաքնված մի տեղ.
Լավ տես, ինչպե՞ս են տակը և վրան
Մի բուռ էշ ապրում, իբրև ազնիվ ցեղ։

Վիշտն արհամարհիր, միշտ առաքինի՝
Թասով լեփ-լիցուն վայելիր գինի,
Որթի դստեր հետ նստիր ու խնդա,
Մայրը որ սուրբ է, դո՞ւստրն ինչ կլինի...



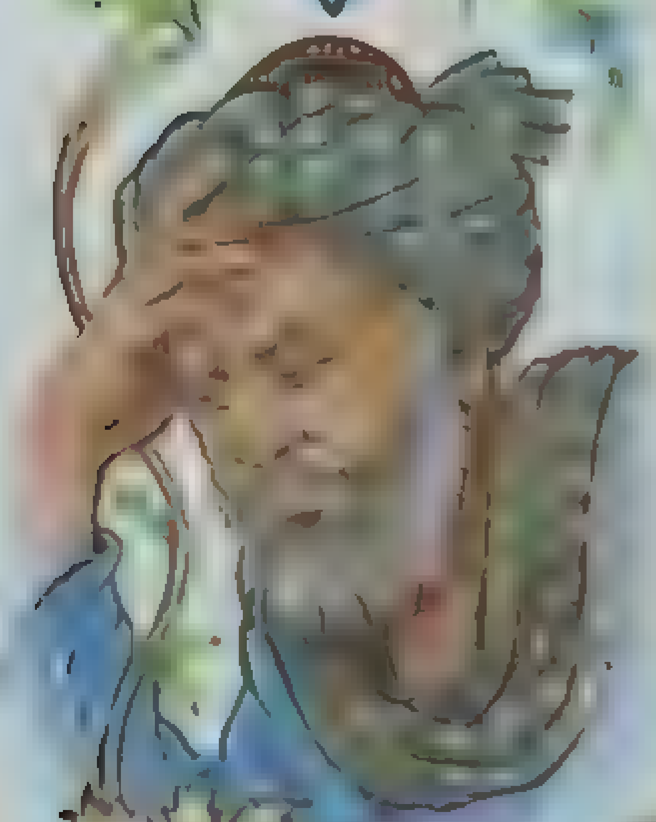


Մինչև միաբան ձեռք-ձեռքի չտանք,
Ջենք անի ցնծությամբ վիշտը ոտնատակ.
Վեր կենանք ու խնդանք մինչև լուսաբաց,
Լույս դեռ շատ կբացվի՝ մենք պառկած անկյանք...

Նրանք, որ սովոր են խելքները լարեն,
Ափսոս՝ եզ են կթում կովի փոխարեն...
Լավ չէ՞, որ հագնեն պարզամտի շոր,
Քան տհաս խելքներով գինի վաճառեն։

Անձդ այդ հոգսերին ապարդյուն մի՛ տա,
Անցյալի հոգսերի մեզ անուն մի՛ տա,
Այլ բանի սիրտ չտաս փերու վարսից զատ,
Գինով կաց ու կյանքդ զուր քամուն մի՛ տա։

Նրանք, որ ծնվել են խելքը գլխներին.
Տրվել են խնդության, քաղցրին, նազանքին,
Կոնծել են բաժակը և անհուշ դարձել,
Մշտական քունն է գրկել ամենքին։



Աշխարհն ապրելու տեղ չէ՝ լի քինով,
Գիտունը՝ թշվառ, գինովը՝ գինով...
Ծավից կրակը գինով հանգցրու,
Նախքան հող մտնես ձեռքիդ միայն հով...

Մի թաս այն գինուց, որ կյանքն է կյանքի,
Լից և տուր առանց գլխացավանքի...
Մեր կյանքը ոսկե հեքիաթ է միայն.
Դե շուտ, անցնո՞ւմ է պահը բերկրանքի...

Քանի՛ մեր սրտով չի լինի կյանք,
Էլ ինչի՞ են պետք մեր ճիգն ու ջանք.
Միշտ կարոտ նստած միտք ենք անում՝
Ինչո՞ւ ուշ եկանք, շուտ պիտ գնանք...

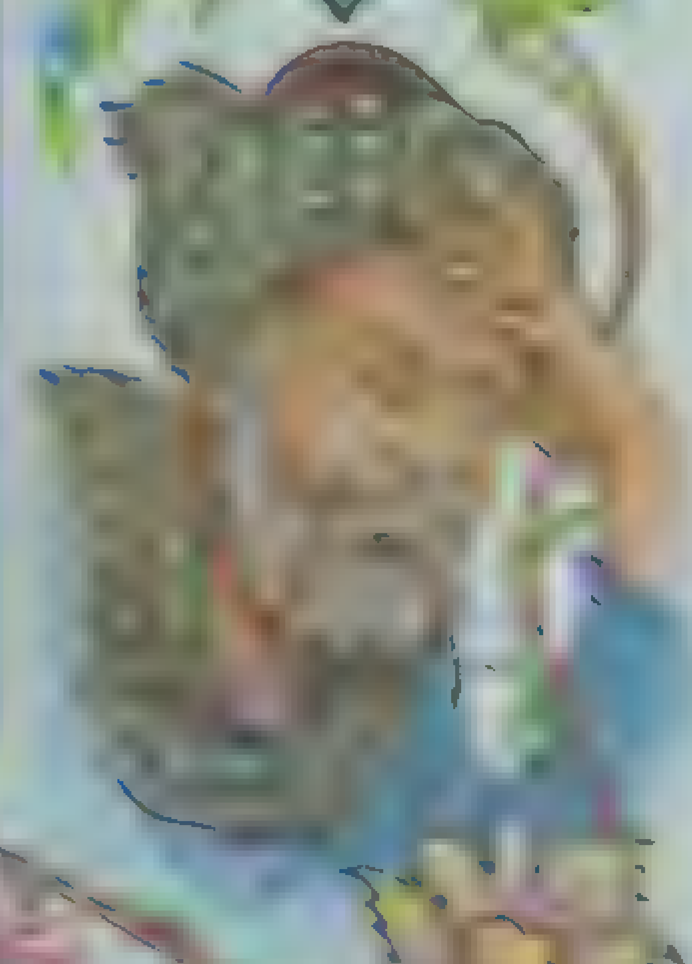
Այդքան զուր մի՛ տանջվիր, ուրախ ապրիր,
Խռովահույզ այս ճամփին խաղաղ ապրիր,
Քանի որ այս կյանքը մի շունչ է լոկ,
Ենթադրիր, թե չկաս, անկախ ապրիր։

Անշահ թառամեցինք, զո՛ւր ճիգ ու ջանք,
Երկնքի մանգաղից բնաջինջ եղանք.
Ավա՜ղ, որ մեր կյանքին դեռ աչք չածած,
Ուզած կյանք չտեսած՝ դարձանք անկյանք...



Դաշտի հովի պես, նման ալիքի՝
Այս օրն էլ անցավ իմ ու քո կյանքի...
Ինձ գա՝ չեմ քաշիլ երկու օրվա հոգս.
Մեկ՝ անցած օրվա, մեկ էլ՝ գալիքի...

Վարդի փնջից թարմ կույսի հետ յառա
Ձեռքիցըդ վարդի փունջ ու գինու թաս,
Նախքան թե վարդի շապկի պես դարձնի
Կյանքիդ շապիկը քորենին օրհաս։



Մինչ ե՞րբ ընկճվես կյանքի վշտերից,
Արցունքըն աչքումդ, սիրտդ արնալից.
Գինի վայելիր, ապրիր խնդասիրտ,
Նախքան դուրս կերթաս դու այս աշխարհից։

Օմար Խայյամ

Քառյակներ



ՀԱՅՊԵՏՀՐԱՏ
Երևան
1959

Armenian



۴۱۳

Stwórca, który z nicości wywiódł ten świat cały,
Przecz własne swoje twory rozbija w kawały?
Jeśli się nie udały, kogóż za to winić?
Ale dlaczego niszczy, jeśli się udały?

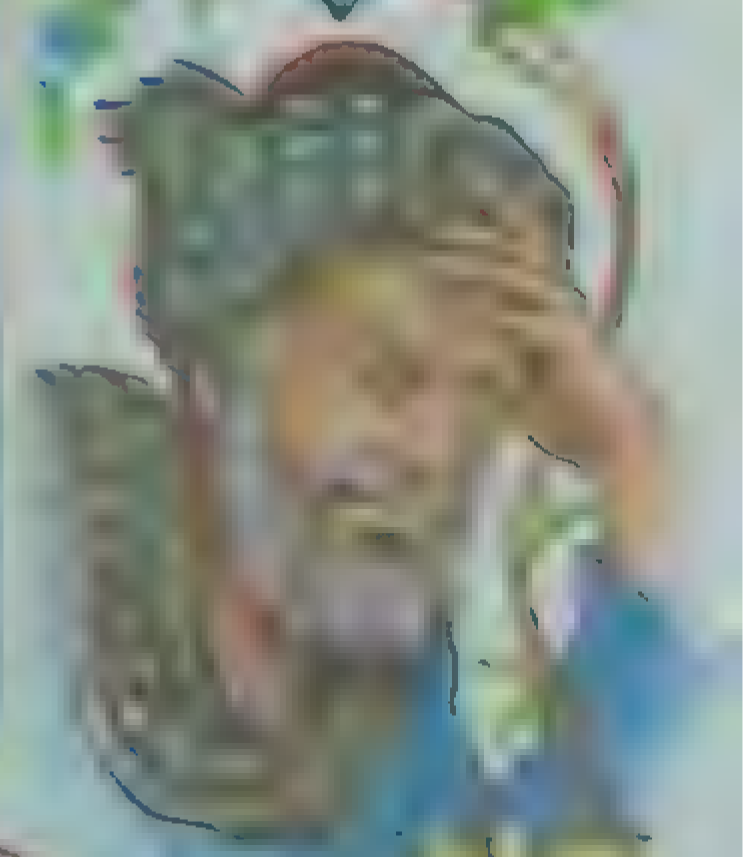
Widzę w pyłu pościeli pokotem śpiące,
Widzę zakryte ziemią mnogie tysiące,
Okiem wokół przebiegam pola nicości –
Pustka: tłumy... nie nadeszłe, tłumy... uchodzące.

Ej, serce! Rozjątrzoną krwawiące raną,
Serce raz wraz miotane losów odmianą!
Ej, duszo, przecóżeś weszła w to moje ciało,
Skoro ci z niego w końcu precz iść pisano?

Trawka wszelka, co wzeszła nad brzegiem wody,
Zda mi się wyrastać z jagód dziewczyny młodej,
Ach, ostrożnie stawiaj kroki po zielonej darni,
Wszak za jedno deptać stopą dziewczęce jagody...



W kolory mię przyodział i w pyszne oblókł stroje,
Że kraśny jak tulipan, jak cyprys smukły, stoję –
A tego nie doszedłem, przecz wieczny artysta
Tak świetnie z gliny wywiódł radosne ciało moje.



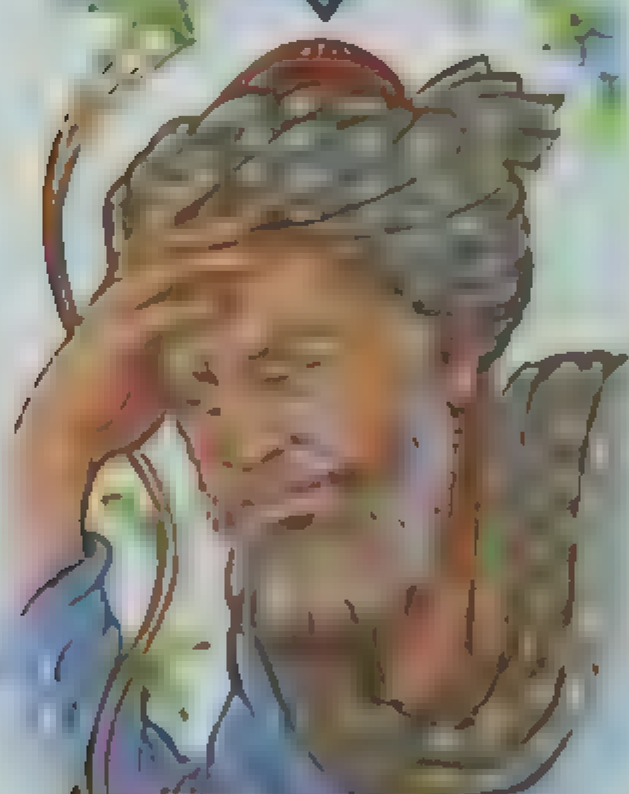


Pij! Pod ziemią cię czeka sen nieprzespany
Bez druhów i bez przyjaciół, i bez ukochanej -
Ty nikomu nie zwierzaj cichej tajemnicy:
Że już nigdy nie zakwitną zwiędłe tulipany...

Takim mię masz, jakim mię chciałeś mieć, o Panie!
Wykarmiony obficie na łask twoich łanie,
Sto lat gotówem grzeszyć, próbując, azali
Więcej ważą moje winy lub twe zmiłowanie?

Wiedza? Rzuć ją, a żadnej nie zaznasz szkody!
Oplątany kosami dziewczyny młodej,
Wpierw zanim przeznaczenie krew twą przeleje,
Ty przelewaj z dzbana w puchar krew winnej jagody

A choćbyś miał żyć lat dwieście – trzysta – tysiąc cały,
Przyjdzie-ć w końcu opuścić ten świat zmurszały,
I czy żyłeś padyszachem* czyli żebrakiem,
W tym samym prochu będą kości twe leżały.



Weselić się i pić wino – mój obyczaj stary,
Wiarą moją: brak zupełny wiary i niewiary.
«Jakiż posag mi przynosisz, oblubiona dolo?»
«Posag mój, to serce twoje radosne bez miary»

PRZETO tylko niebiosa ludzi lepią z ziemi,
Aby ją znów zasypać kształty strzaskanymi –
Gdyby chmury, zamiast wody, proch ziemny ssały
Po dzień sądny by krwawiły łzami serdecznymi...

WCZORAJ wieczór uderzyło mi do głowy wino
I rozbiłem dzban o kamień za błahą przyczyną –
A wtem jakby szept popłynął z glinianego dzbana:
I jam kiedyś był człowiekiem, i ty będziesz gliną...

WSZYSTKICH mi was, druhowie, zabrakło powoli,
Zdeptanych po kolei wieczną stopą doli –
Kielich obiegał wkoło życia stół biesiadny
I zwalił was nieprzytomnych wcześniej o kolej...



ZANIM się nocą smutki zwalą na twą głowę,
Każ postawić przed sobą wino rubinowe –
Zali myślisz, głupcze gnuśny, żeś jest jak łoza
I że raz złożony w ziemię puścisz pędy nowe?

A KTÓRZY tu przed nami przyszli i szaleli
Oszołomieni pięknem i winem weseli,
Spełnili swoją czarę i milczeniem zdjęci
Pokładli się w pyle ziemnym na wiecznej pościeli.





Dziś, gdy szczęście twe zakwitło niby kwiecie róży,
Czemuż w ręce twej nie widać pełnej wina kruży?
Pij! I pomyśl, że czas wrogi złą zdradę knuje,
Z trudem taki dzień, jak dzisiaj, w życiu się powtórzy.

Ej, towarzysze moi, napójcie mię winem,
Ażeby lic tych bursztyn zapłonął rubinem,
A gdy już żyć przestanę, w winie mię omyjcie
I złóżcie na spoczynek w winnych łóz wiklinę.

Głos mnie z winiarni naszej dobiegł raz o świcie:
Ej, którzy dni szalone nad dzbanem pędzicie!
Wstawać pora i winem miary napełnić,
Wpierw, zanim naszej miary dopełni życie...

Na dziw rączo uchodzi życia karawana,
Juczna towarem smutków, z radości obrana...
Zostawmy drugim troskę o dzień jutrzejszy,
Wino lej, chłopcze! zanim noc dobiegnie rana.

Już płatki tulipanów ranna rosa skąpała,
Wstawaj! Weź puchar z winem – w nim mądrość cała.
Dzisiaj ty oczy sycisz tą darnią zieloną,
A jutro darnią zejdą prochy twego ciała.



Świat cały nie ukazał oczom twym nic a nic,
Za nic wszystko, co mówiłeś, i coś słyszał, za nic,
Na nic ziemię zbiegałeś od granic do granic,
I to, żeś się przykulił w chacie – także na nic.

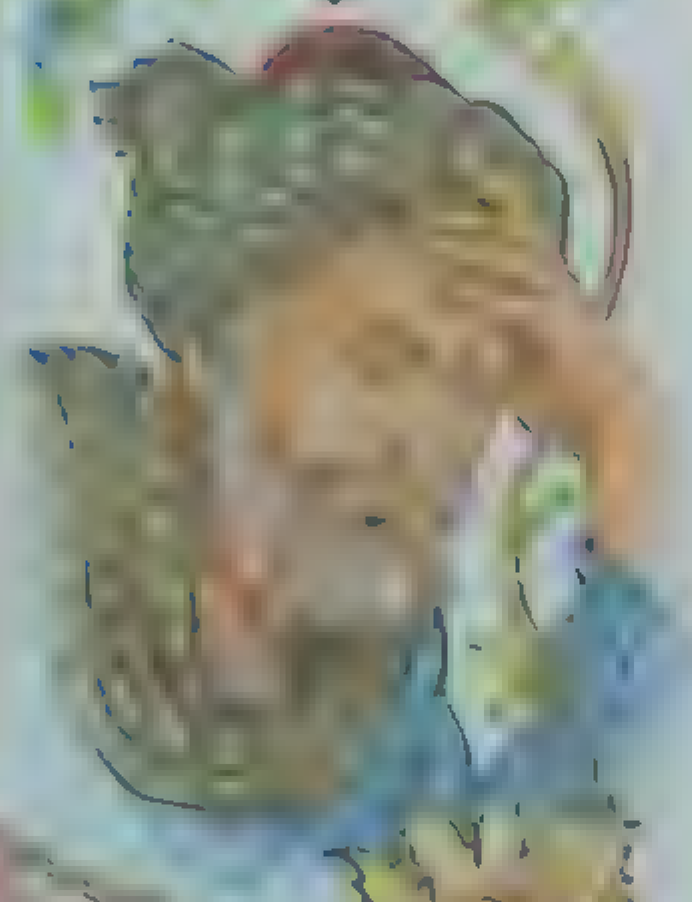
Dziś, gdy szczęście twe zakwitło niby kwiecie róży,
Czemuż w ręce twej nie widać pełnej wina kruży?
Pij! I pomyśl, że czas wrogi złą zdradę knuje,
Z trudem taki dzień, jak dzisiaj, w życiu się powtórzy.

Ej, gdyby też można było wytchnąć w tej podróży,
Albo miała cel ta droga, która tak się dłuży...
Gdyby można mieć nadzieję, że po wiekach wieków
Zakiełkujem z łona ziemi, niby listek róży...

I ci, co się zestarzeli, i nowo przybyli
Po to tylko przyszli, aby znów odejść po chwili;
Nikt się długo nie ostał na tym bożym świecie.
Wciąż nań ludzie przychodzili, wciąż zeń odchodzili.

Kto głodny, ma za posiłek chleba połowę,
Kto we własnym kącie składa zmęczoną głowę,
Ani sam służy drugim, ani jemu służą –
Żyj wesół jak on, myśli żywiący zdrowe!





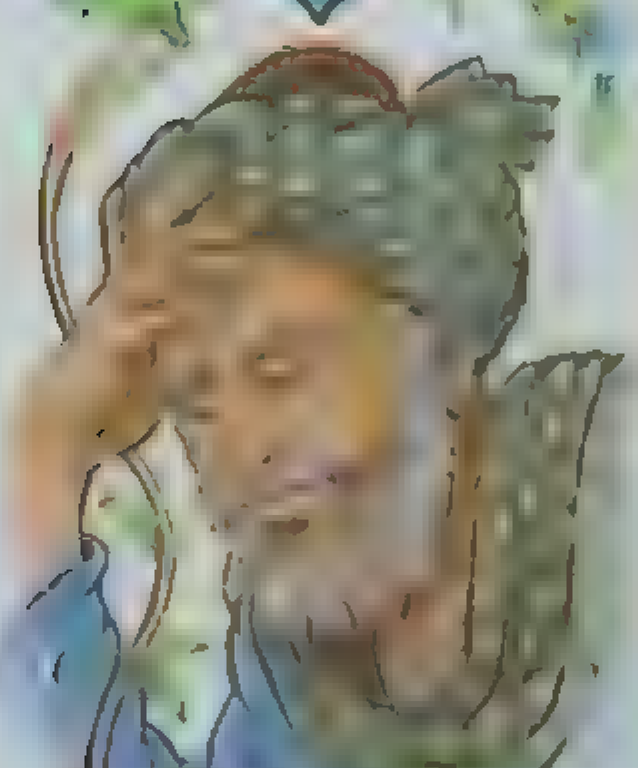
Ból mój rwie się na zewnątrz i głośno skowyta,
Pijane me szaleństwo już miary nie pyta,
Włos zbielał – Wina, chłopcze!* Bo od twego wina
Siwym skroniom na przekór w sercu wiosna świta.

Smutną niebo zgotowało ludziom ziemską dolę,
Wciąż obsiewa i wciąż kosi obsiewaną rolę...
Gdyby ludzie przyszłych wieków wiedzieli, co cierpim,
O, na pewno by nie zeszli żyć na tym padole!



Cóż po tym, że się wola z przeszkodami pora
Nie szczędząca zabiegów i do czynu skora:
Zapęd wszelki wraz osadza ta myśl nieznośna,
Że ledwieśmy oto przyszli, a już odejść pora.

Ej, niebiosa! Jakież pustki wasza mściwość szerzy;
Nie wymknąć się bez krzywdy z waszych obierzy.
Ej, ziemio! Gdyby łono twoje rozewrzeć,
Jakież mnóstwo drogich pereł* w twoim łonie leży...



Garncarzam skład nawiedził wczoraj na bazarze
I patrzałem, jak prochem zręcznie dłonie maże.
Widzę-ci ja – choć głupi ludzie nie widzą –
Że to ojca mego prochy gniotą garncarze.

Od niewiary dzieli wiarę jedno tylko tchnienie,
Tylko jedno tchnienie dzieli pewność i zwątpienie –
Jaka w tym tchnieniu słodycz! O, bierz ją całą:
Tyle w naszym życiu zysków, co to oka mgnienie...

Jeden nam ugor ziemski przynosi w udziale,
Aż po ten nasz dech ostatni, troski i żale –
Szczęśliwy, kto niedługo bawił na świecie,
Szczęśliwszy, kto na świat ten nie przychodził wcale...

Jak woda mija w rzece, a wiatr na równinie,
W twoim i w moim życiu znów dzień minął ninie...
Póki mi trwać na ziemi, o dwa dni nie stoję:
O dzień, który nie nadszedł, o dzień, który minie.

Przecóż troskę w tobie niecą przyszłych zdarzeń wici?
Kto daleko myślą sięga, ponad żal nie schwyci –
Nie zacieśniaj światu granic przed radosnym sercem,
Troski ciebie nie nakarmią i żal nie nasyci...

Ej, skarby, skarby mnogie a roztrwonione...
Ej, serca rażone losem, we krwi zbroczone...
Nikt nie wróci na ziemię i nikt mi nie powie,
Co nas czeka, gdy przejdziem na tamtą stronę.







OTO MASZ ten świat: zajezdną karczmę zmurszałą,
Zmrokiem czarno malowaną, a świtem biało,
Biesiadę, pozostałą po stu Dżemszydach*,
Zamek, który stu Behramów* w posiadanie brało...

W TAJEMNICĘ jest wszechświat przed nami spowity,
Słów tej wiecznej zagadki nie znamy ja ni ty,
Szepty jakieś za zasłoną o tobie i o mnie,
Ale gdy zasłona* spadnie, gdzieżeśmy – ja i ty?

OPUŚCIŁ się ptak powietrzny na Tusu* krenele,
Przed nim czerep Kausowy*, królewskie piszczele,
I zakwilił ptak żałośnie na widok kości:
Hej, zamilknął warkot bębnów, zmilkły dźwięczne zele*

WIETRZYK targnął róż płatkami w przedjutrzenną chwilę,
Rozkochany w kwiecie róży słowik* kląska mile,
Siądź pod drzewem tym i pomyśl, ile takich róż
Wzeszło z pyłu, by zakwitnąć, i zwiędło w pyle.



O DOBROĆ i o zło w ludzkiej naturze tkwiące,
O radość i ból ze zrządzeń losów płynące
Nie wiń niebios nierozumnie! bo niebiosa w górze
Bezradniejsze, niż ty jesteś, są razy tysiące...

Patrzaj! Darń zeszła różą i śmieje się kwiecie,
A tu jeden tydzień więcej w pył zapadł przecie;
Rwij te róże i pij wino! bo nim się obejrzysz,
Już się róże w proch rozsypią, a darń w zeschłe śmiecie...

Iżem przyszedł, niebiosa na tym nie zyskały,
Iż odchodzę, niebiosom nie przybędzie chwały,
I znikąd uszom słyszeć nie było dano,
Na co się to moje przyjście i odejście zdały...

Żyć własnej li wygodzie i trosce oddanym?
Błądzić bytu i niebytu szlakiem nieznanym?
Wino mi staw! chwila jeszcze i wieczność przed nami –
Raczej takie życie przespać albo żyć pijanym!



Przeto tylko niebiosa ludzi lepią z ziemi,
Aby ją znów zasypać kształty strzaskanymi –
Gdyby chmury, zamiast wody, proch ziemny ssały,
Po dzień sądny by krwawiły łzami serdecznymi...



Zanim myśmy byli obaj, już dzień i noc były,
Już się kołem ponad ziemią niebiosa toczyły* –
Zwolnij kroku! Może w proch ten, który stopą depcesz,
Rozsypał się kształt dziewczyny, oczom miłym miły...

OMAR KHAYYAM

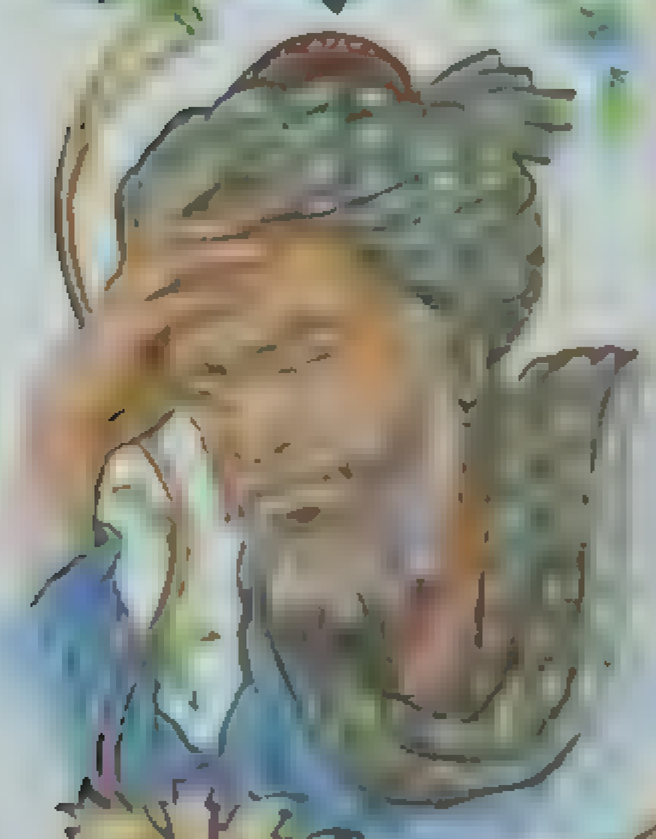
رباعیات حکیم عمر خیام

Rubajaty



Przełożył z perskiego • Andrzej Gawroński
Wstępem i komentarzem opatrzył
Franciszek Machalski
Ossolineum • 1969

Polish



Pod starost me ljubav u zamku natjera,
gdje je moja ruka, a gdje vinska mjera?
Draga me prisili, da prekršim zavjet,
odjeću strpljenja vrijeme mi razdera.

Pij, jer rujno vino vječni život dava
i sermiju mladosti stalno povećava!
Ono prži ko vatra, ali jad i brigu
kao abuhajat gasi — uništava.

Danas, kada cvatu i mirišu ruže,
toči sok od loze, da uživam, druže!
Ne kudi ga, bio makar malo i gorak,
gorak je i život moj, jer ga brige kruže!

Pit ću vina — pit ću, kol'ko mogu više,
kad u zemlju legnem, nek vinom miriše!
Ako tko mahmuran kraj groba mi stane,
nek s' opije mirisom, kojim grob mi diše.

Pij vino, jer ono veselje ti rađa,
tvom ranjenom srcu godi i ugađa.
Makar potok briga tebe okruživo,
vino će te spasit, kao Nuha lađa.

Kakve nosi događaje ova noć — ne pitaj,
za sve ono, što dolazi pa će proć — ne pitaj.
Ovaj časak upotrebi kao dobru zgodu:
što je prošlo, ne spominji, što će doć — ne pitaj!





I dobro i zlo s čovjekom se rađa;
udes nas veseljem i brigom pogađa.
Ne krivi prirodu, jer ljubav čak i nju
više nego tebe vara i zavađa.

U današnje vrijeme pamet ne vrijedi,
kako hoće budale, ovo vrijeme gredi.
Nađi kakvo sredstvo, što uzima pamet,
da varamo vrijeme — nek i na nas gledi!

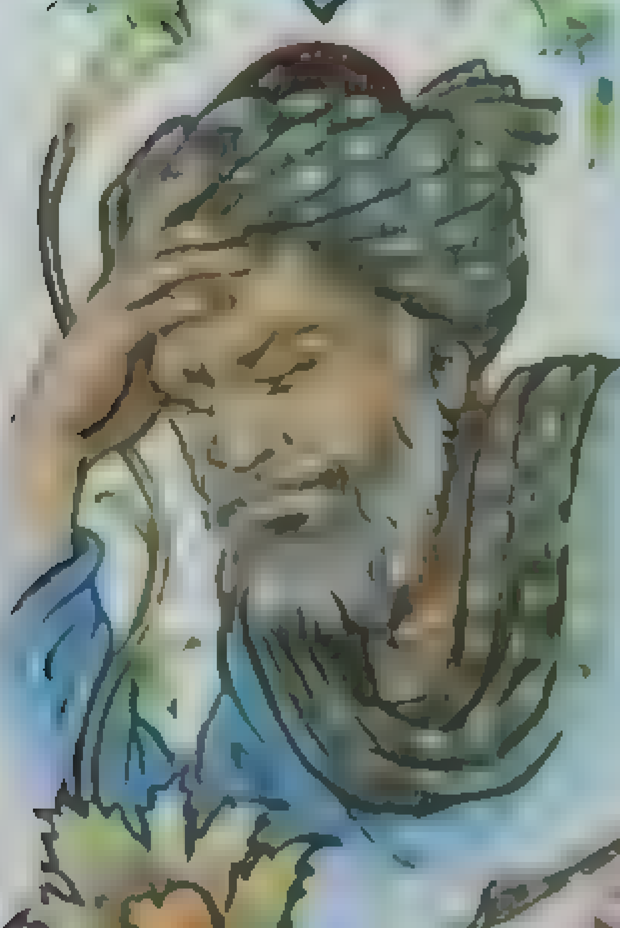
Kad mene najprije meni predstavi,
što me najposlije od mene rastavi?
Kad me u iskonu napustio nisi,
što me na svijetu budalom napravi?

Kad se počeo gibati ovaj zlatni svod?
Kad će jednom propasti ovaj lijepi brod?
To ni metrom razuma, ni vagom nauke
izmjeriti ne će nikad ljudski rod!

Jedamput mi slavuj u bašču dolijeće,
kad se vino pilo i cvalo cvijeće,
pa zapjeva svojim jezikom: »Zapamti,
život, koji prođe, vratiti se ne će!«

Gledaj jutrom ružu, kada bude cvala,
šta prema njoj radi slavuj — ptica mala.
Sjedi i ti pod nju — ta ružica mnoga
iz zemlje je nikla, i u zemlju pala!





»Hoću«, »ne ću« — može u glavu sinuti
budali; mudar će lako se dovinuti,
da smo mi karika na vječnome lancu:
možemo ga tresti, al' ne raskinuti!

Jedan šejh bludnici rekao, da je vječno p'jana
i da trče od jednoga do drugog dragana.
Bludnica mu na to rekla: »Zbilja, sve je tako,
a hoćeš ti meni reći, koliko imaš mana?«

S plemenitim i mudrim prijateljstvo veži!
Od hulja i luda tisuć milja bježi!
Dade li ti pametan otrova, popij ga!
Za nektarom iz ruke prostaka ne teži!

Nemoj svakom poštenjaku i zlikovcu iskren biti,
ja sam kratak na riječi, dugo ne znam govoriti.
Ima nešto, što me tišti, a to kazat ja ne mogu,
imam tajnu, koju moram, kao zmija noge, kriti.

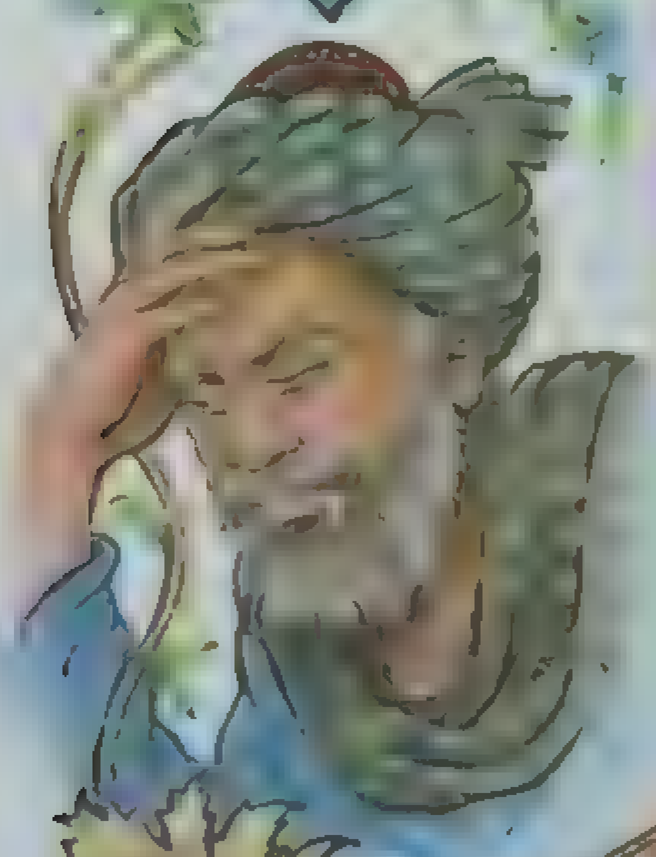


Na nebisim ima zvijezda i Bik se naziva,
a na drugom biku, vele, da zemlja počiva.
Trgni oči pa pogledaj: kolko magaradi
među dva ta bika pusta živi i uživa!



Da tajnu života naš razum shvati,
mogo bi nam nešto o smrti kazati.
Kad danas pri sebi o tom ništa ne znaš,
kako ćeš, kada budeš izvan sebe, znati?





Mani se pričanja, djevojčice fina,
danas mi je hrana s usne od rubina!
Ko tvoj soluf moja toba se rasipa,
kao tvoje lice donesi mi vina!

O, kako bi bilo lijepo da znamo —
da imade mjesto i da gremo tamo,
okle poslije više hiljada godina
da ko biljke opet iz zemlje klijamo!

Pij, jer valja dugo pod zemljom ležati,
ni brat, ni drug, ni žena — tamo te ne prati!
Ovu tajnu nemoj nikad nikom reći:
cvijet koji uvene, više ne procvati!

Prije nego vrijeme čovjeka ubije,
prije nego čašu smrti ispije —
nek pribavi tuđe nešto od sermije:
prazne ruke ni tamo nitko pristo nije!

Novac ako nije mudracu glavnica,
ovaj mu je svijet bez novca tamnica.
Prazne ruke gleda u zemlju ljubica,
dok u zlatnoj čašici smije se ružica.

Pet-šest zlikovaca opsjenjuju mase
i s četom kenjaca drže je uza se.
Ti svog posla gledaj — neka uživaju,
kao što uživa za koritom prase!

Oni dvori, gdje je Behram ispijao čaše,
leglo srna i svratište lavova postaše.
Bijesan vepar jednog dana rastrga Behrama,
koji vepre na godine u ćemer hvataše!

Na kraljevskom dvoru — sada bez krova —
kome jedan narod vjekove robova,
na dvoru, koga pjesnici slaviše
s tisuću stihova — danas buhće sova!

Hoćeš svijet pred tobom da savija šiju,
i da stigneš ono, što ti želje viju,
onda vjeruj u dogmu, koju ti ja kažem:
Pij i ne daj, da te svjetske brige biju!



Gle, vrijeme, Hajjame, od tebe se stidi,
jer te vazda u tuzi i u brizi vidi.
Pij iz bilur-čaše uz veselu pjesmu
prije već se čaša razbije o hridi!

Ja poznajem p'janstvo, jer sam vino pio,
zato me je svijet psovo i ružio.
Da se svaki haram kao p'janstvo vidi,
ne bi nitko trijezan na svijetu bio!



Kada mi je piće utjeha jedina,
kad mi radost prave naj i violina,
ako od mog praha netko vrč izgradi,
neka taj vrč bude uvijek pun vina!



Ljubav je uvod knjizi više znanosti,
ljubav je prva strofa pjesme mladosti.
Ti, koji nemaš pojma o čuvstvu ljubavi,
znaj, da je ljubav izvor — ljudske radosti.

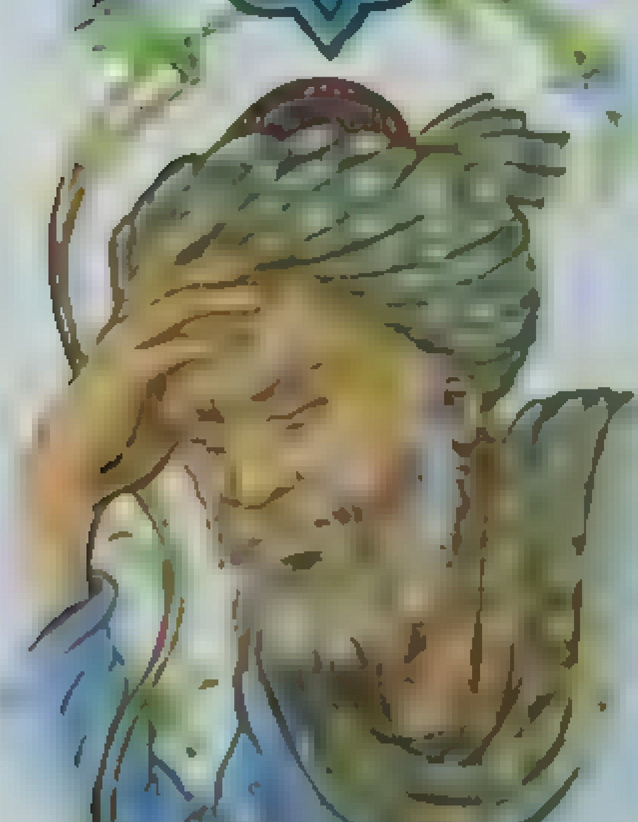
Obala je rijeke, cvatu rumen ruže,
livade se zelene, djevojčice služe.
Amo čaše! Ljudi, koji rano piju,
u džamiju ne idu, u crkvi ne služe!

Piti vino u društvu krasnih djevojaka
e je bolje, nego glumit pobožnjaka.
Ako odu u pak'o, koji ljube, koji piju —
onda će raj biti prazan kao šaka.

Reci mi, lončaru, kakvo vi načelo
vodite, kad ljudsko ponizuješ tijelo?
Prst i šaka od dva najviša vladara
na kolo si metno; šta će biti djelo?

Nemoj tako bahato gaziti po cvijeću,
i oholo gledati na prolaznu sreću.
Možda je to cvijeće od praha djevojke,
kojoj su se divili kao sveumiježu!

Ruka, kao moja, koja čašu drži,
s ćursom i ćitabom nikada ne trži.
Ti pobožnjak suhi, ja bezbožnjak mokri,
gdje si čuo, vatra da mokroga prži?



Zima prođe, premaljeće sad prirodom vlada,
a s našega stabla lišće sve jednako pada.
Što se brineš, amo vina, ta mudrac je reko,
da je vino protuotrov ovosvjetskih jada!

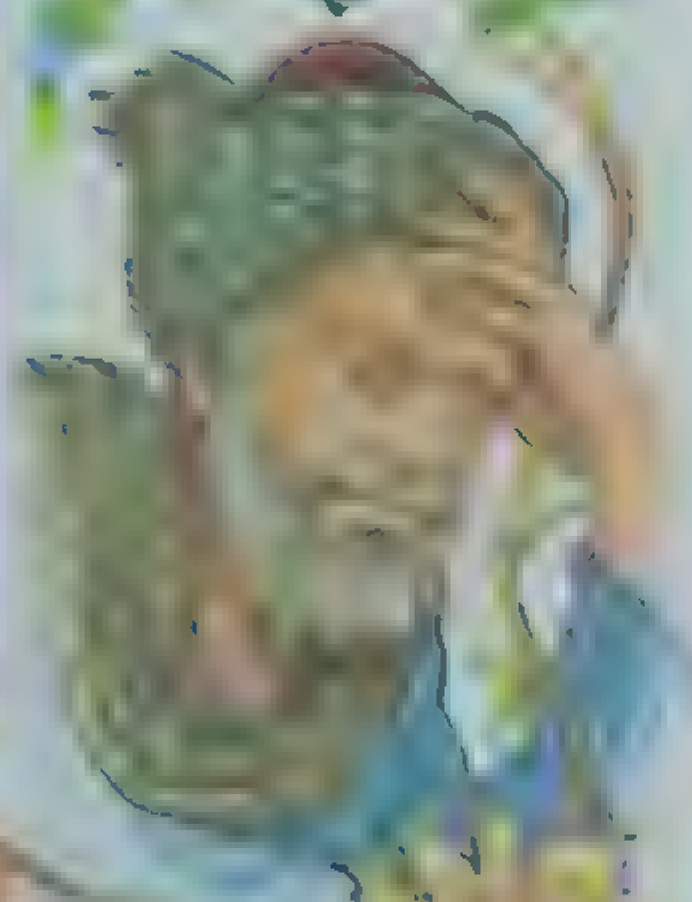
O drugovi, kad se na vrelu veselja
sastanete, spomen'te često prijatelja.
Kad zareda čaša po veselu društvu,
popijte i za me — to je moja želja!



Otkako se nebom sjajni mjesec kreće,
nitko nije našao blagodati veće
od vina; čudim se, zašto ga prodaju,
kad od vina ništa bolje kupit ne će!

Prema čaši čovjek uprav pamet gubi,
kol'ko voli, stoput je poljubi.
Kako udes — lončar tako lijepu čašu
načini, a onda njom o zemlju lupi!

Slušaj sad, što tebi Omer Hajjam zbori:
što god možeš bolje, p'jance dvori.
Za post i molitvu ništa se ne mori,
pij vino i robi — ali dobro tvori!



Ustaj, brižnom srcu lijek mi donesi —
ono vino, što se u čaši krijesi!
Od vina i svirke nema ništa bolje,
na njima se tope brige i grijesi!

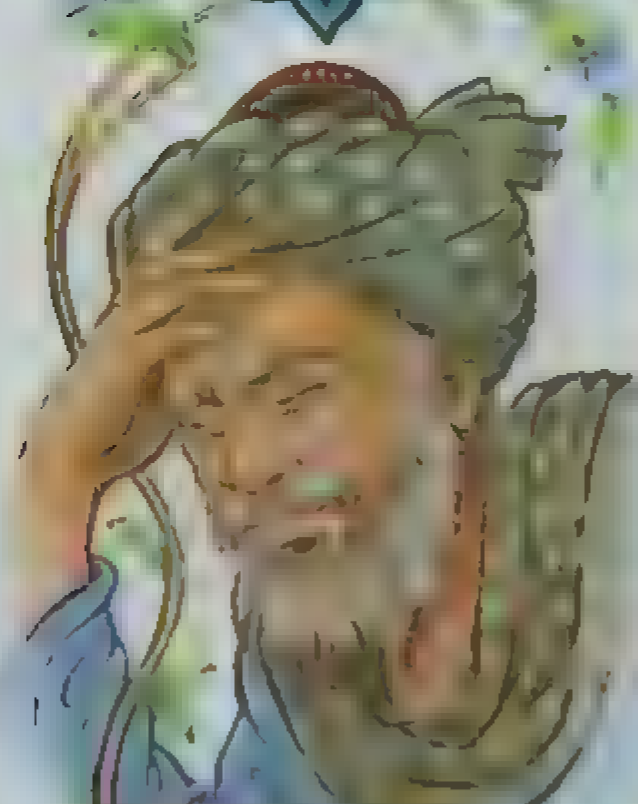
Miris tvoje duše u ružici tražim,
kada duh klonuli hoću da osnažim.
Stog je ružin miris moj balzam i snaga,
a njen cvijet nakit, kojim cure dražim.

Meni vrijeme brige nikad ne zadava,
tko imade ručak, što da večerava?
Tko pečenje dobiva iz kuhinje ljubavi,
može i bez večere da mirno prospava.



Mi dajemo carsku krunu od rubina
i svileni turban za glas violina.
Tespih, što filistru kao vodič služi,
prodajemo, evo, za dva vrča vina.

Novo i staro vino kupujem ja,
i prodajem svijet za ječma zrna dva.
Tko zna, nakon smrti kud će tko otići?
Vina amo, nek ide, kuda god tko zna!



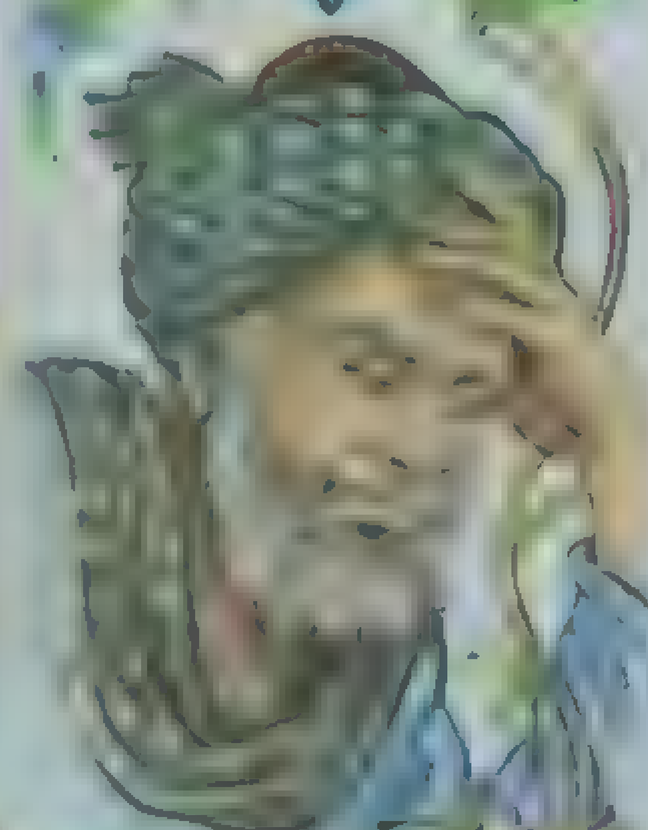
Ja se dičim s harabatom, jer su rinđi ljudi
njihov grijeh malenkost je, kada se prosudi
Šta hoćete sa medresom — nek je đavo noi
U njoj čovjek uči samo — kako da poludi

Zora je, ustaj, draga, izvore moje sreće,
pij i sviraj na harfi — kraju se život kreće!
Ni oni dugo ne žive, što dugo spavati mogu,
a ni oni, koji su bili, nikad se vratiti ne će!

Rubáiyát of Omar Khayyám

Yugoslavia







Troost u, de lucht waarin ge ademhaalt,
het sterrenleger dat u overstraalt,
– tallozer dan uw onverhoorde beden –
wat is, wat komt, is gisteren bepaald.

Een eenzaam man ontmoette ik in het veld:
hij kende geen geloof, gelijk of geld,
geen god, geen waarheid, zekerheid of zede.
Wie wijst mij waar ter wereld zulk een held?

Het was om mij dat Hij Zijn wereld bouwde:
wij zijn het licht waarin Hij het aanschouwde:
de zegelsteen in deze duistre ring
waardoor het al tesamen wordt gehouden.

De jeugd aanvaardde meesters wijs vermaan
en hoorde ijvrig duistre reden aan.
Het slot van al belevens, van al denkens:
Wij kwame' als water, zijn als wind gegaan.

Die wandelen langs aardes groen verschiet
gaan over wat de aarde van hen liet.
En zij die gingen en die nog niet kwamen
bevolken de galakten van het Niet.

Een pimpelaar? Ja wonderwel, dat ben ik.
Een dzjiaour? Veronderstel, dat ben ik.
Geen secte is er die mij niet misprijzen zal.
IK BEN MEZELF EN WAT IK BEN DAT BEN IK







De ene roemt zijn grootheid trots en graag,
de ander wacht het paradijs vandaag.
Maar wijkt de sluier dan wordt 't klaar aan beiden
hoe dicht hun hoofd en hart zijn bij hun maag.

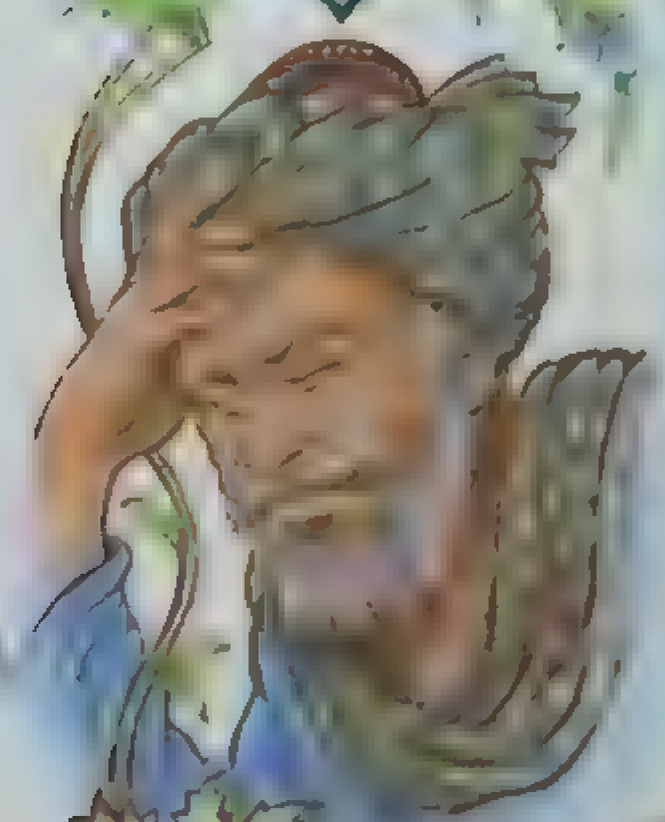
Die nimmer is op lust en wijn bedacht
en hij die knielt bij Mihrab dag en nacht:
Zij zwerven beiden in Tijds oceanen
in rustloos zoeken – Eén slechts waakt en wacht...

De pottenbakker die de klei hanteert
heeft met zijn werk mij deze les geleerd:
des beedlaars voeten en het hoofd des konings
zijn tot dit week en kneedzaam leem verteerd.

Ontzet zag ik als in een droomgezicht
de vormen die daar stonden aangericht
en voor het vuur gereed de teeknen dragen
van Faridoens gestalte en Khosroe's aangezicht.

Uw loop verveelt me, wentlend wereldrad,
uw tyrannieke grillen ben ik zat –
En als slechts dwazen naar uw gunsten dingen:
Begunstig mij – 'k ben evenzo een zot.

O grote Moefti, die daar wijs en dik
passeert en mij verwaardigt met geen blik,
'k drink druivenbloed, gij drinkt het bloed der mensen:
wie is nu meer bloeddorstig, gij of ik?



Ver boven u straalt 't sterrenbeeld de Stier,
rondom u is der wereld luid vertier.
Wanneer gij beter gadeslaat de mensen:
tussen de ossen zijn slechts ezels hier.

Daar twisten om geloof en richting velen
en trachten waar en vals slim te verdelen
tot hen in 't duister van hun dom bedrijf
de dronk gewordt die hen verstikt de kelen.

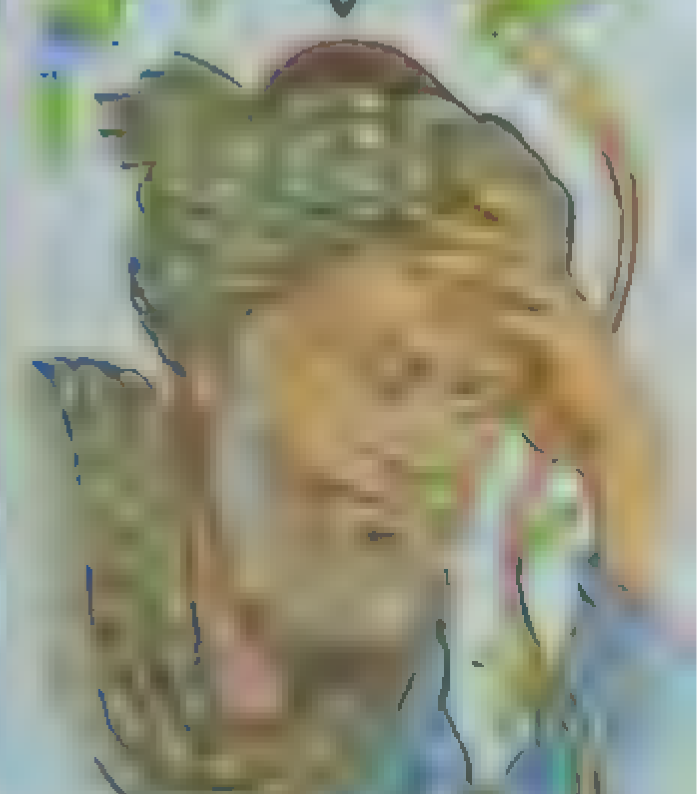
Door eigendunk en waan zijn ze opgeblazen,
staan over hemels heerlijkheid te dazen.
God hebben ze in hun zak – Zij weten niet
dat in hun hemel God ligt te verglazen.

Hij die in wijsheid ieder overtrof
en in godkunde was de bollebof
heeft ons in deze nacht geen licht ontstoken
en zwetste maar wat over 'geest' en 'stof'.

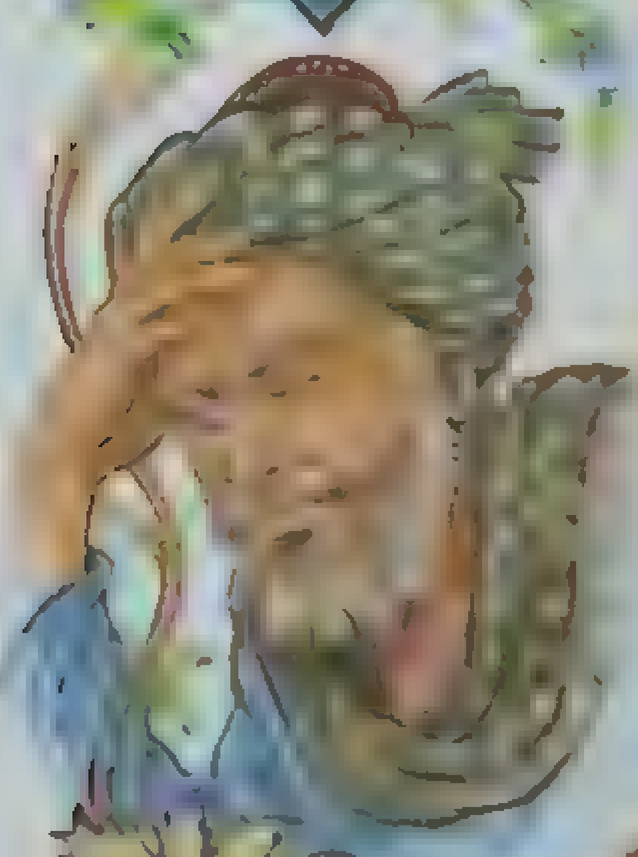


Verloren in een wereld waaraan 'k heb part
noch deel zit ik en luister naar mijn hart.
Tevreden met dit hoekje mij gelaten –
Blij dat 'k gekomen ben – en gaande zonder smart.

Hoe menig lieflijk hoofd dat lang gelegen
heeft onder gras en zonneschijn en regen
heeft uit de grond zich bloesemend omhoog gericht
hoorde een wijl, glimlachte en is weer neergezegen.







Hoe meerder of ik sterf, te meerder dat ik leef,
hoe hoger of ik steeg, te lager ik verbleef –
En vreemd: hoe dieper 'k daal in 't water des Bestaans,
hoe dronkener ik werd, hoe nuchterder ik bleef.

O, hemel, die mijn vreugdedronk verzuurt
en die mijn feestkledij aan flarden scheurt –
Het water zelfs dat 'k dronk werd mij tot modder –
De adem die ik haal maakt ge tot vuur...

Wanneer het licht der dageraad de hemel kleurt,
waarover is het dat de morgenvogel treurt?
Hij zag in 't dauwweerkaatste licht der morgen
hoe van uw leven weer een nacht is opgeteerd.

Een sjeik ontmoette eens een lichte meid,
'Ge schijnt,' sprak hij, 'geheel door lust ontwijd.'
En zij: 'Voorwaar, heer, wat ik schijn, ben ik,
maar, zeg mij, meester, schijnt gij wat ge zijt?'

Omtrent een ademtocht geloof de twijfel raakt,
een mompelende zucht is 't die de vrome slaakt.
Een ademtocht ook tussen dood en leven:
haast u te drinken voor de laatste dronk genaakt.

Ik kan 't niet helpen – hadde ik de kracht,
'k verzaakte al mijn zonden, deze nacht –
'k Groette de wijn, de liefde en de rozen –
en kuste voor het laatst, waar 't in mijn macht.

Aan welke doden is dit gras ontgroeid?
Aan welke borsten is dit kruid ontbloeid?
En als wij zijn de grond voor gras en bloemen:
Welk vriendlijk oog ons bloeisel tegengloeit?

Bedenk hoe min we 't onze kunnen noemen,
slechts weinig meer dan waarop 't kruid kan roemen.
De madelief: één enkel zomertij –
Voor ons: Vandaag – en morgen andre bloemen.

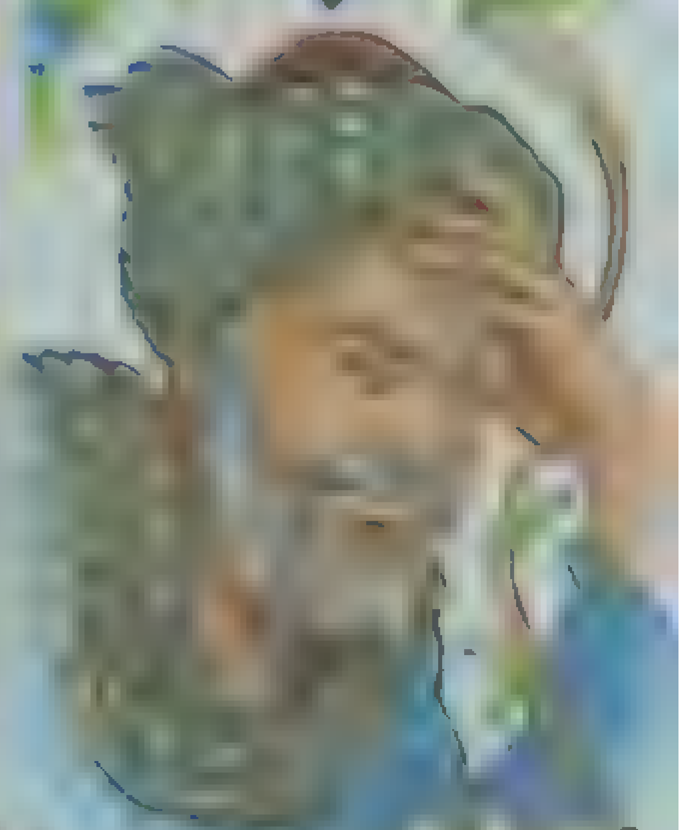
O, Malik Sjah, ge zijt van macht vervuld;
de troon van Khosrau heeft uw tred geduld.
Uw goudgehoefde paarden traden de aarde
en waar hun spoor was werd de grond verguld.

Geen heeft verklaard de raadsels van 't bestaan,
geen zet een voet buiten des hemels baan.
Zover ik zien kan, kwekeling en meester,
onmachtig blijven zij in 't duister staan.

Maak van begeerten uw gedachten vrij;
al goed en kwaad het zij u eenderlei.
Speel met de lokken van de welbeminde
en drink haar lach als wijn, eens is 't voorbij.

Zie hoe de hemel de jasmijn besproeit
die naast de eglantier mijn tuin begroeit.
Zoals de dauw de kelk der bloem kan vullen
de dauw der vreugde in mijn wijnglas vloeit.







Hoe in de ommegang der jaargetij'n
de spiegelingen des belevens zijn.
Wees niet bedrukt, eenieder weet het dat
zorg is een gif, haar tegengif de wijn.

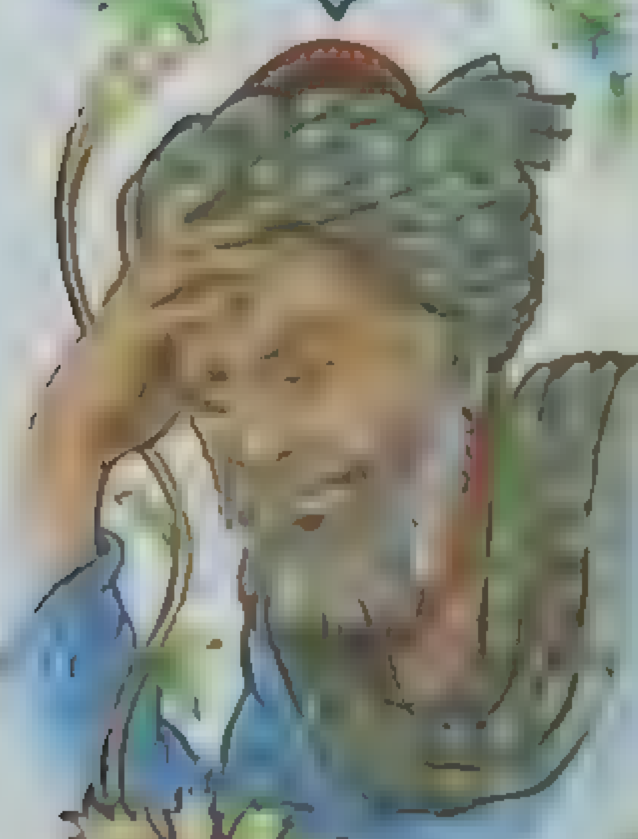
Het Noodlot zaaide ons om ons te maaien.
Het baat ons niets hoe we ons ook verdraaien.
Hef dus ten dronk de volle beker tot
ge wordt bezongen in het koor der kraaien.

O, hemel, alles laat uw haat vergaan,
gelijk onbaat en baat laat gij begaan!
Als eens uw boezem openschroeit, o aarde
wat leed en zeer zal daar te lezen staan!

Zij hebben nooit een schrede durven zetten
buiten de weg hunner beperkte wetten.
Naar recht noch waarheid hebben ze getaald;
ze honen die zich tegen hen verzetten.

Eens in de kroeg zult ge aan het einde wezen.
Noch vriend noch vijand hebt ge meer te vrezen.
Niets meer te hopen, niets te zeggen of te doen.
Niets om te bidden, niets om te genezen.

Uw deugdzaam pad heb ik getracht te gaan
en aan mijn maag en keel te kort gedaan.
Eén dag heb 'k mij van liefde en wijn onthouden –
Eén zomerdag heb 'k dwaas daaraan verdaan!'



Mijn komst was vastgesteld in het begin,
zowel dat ik zou gaan met tegenzin.
Kom, vul mijn glas, bevall'ge schenkster!
Verdrinken wil ik vrees en herinnering.

Khayyam die wijsheids tenten heeft gesteld,
hij zuchtte onder moeite en geweld.
Het Noodlot heeft zijn touwen doorgesneden
en voor een lied werd hij ten toon gesteld.

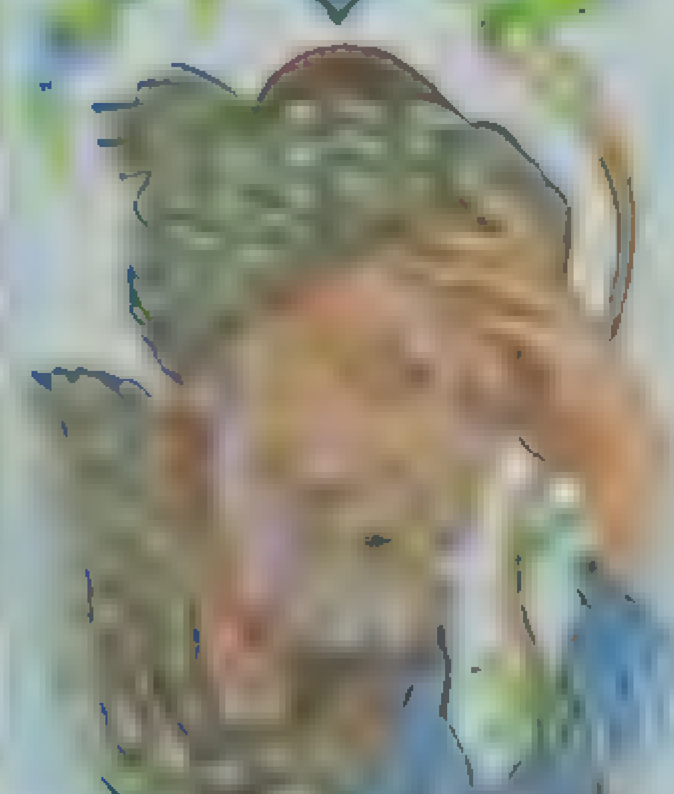
De morgen daagt waaraan mijn dronk zich wijdt;
aan gruizelen werp ik het glas der spijt.
Ik wil mijn langgekoesterde verlangens
uitvieren gaan in wat mij rest aan tijd.

Hier heb ik mij een stille plek verkoren,
van roem en rijkdom wil ik niet meer horen.
Na veel verliezens vond ik Armoe's baat,
'k bekwam een rijkdom die niet gaat verloren.

De raadsels van het Nietzijn en het Zijn
bepeinsde ik, doorgrondde groot en klein.
Maar al mijn kennis was mij niets want nergens
zag ik zo diep als in een glas met wijn.

Des meesters wijsheid leerde ik als kind;
nu ik mij zelf tussen de meesters vind
zie ik de slotsom aller wijsbegeren:
Wij die als water kwamen gaan als wind.





De wereld gaat niet zoals wij het willen –
Waarom verdiept ge u in de verschillen?
Is 't niet genoeg dat buiten ons verstaan
zo laat wij komen en zo vroeg verstillen?

Wat baat geeft iemand mijn bestaans begin?
En wie had van mijn heengaan ooit gewin?
Waar hoorde ik ter wereld mij verklaren
het doel der komst en van het gaan de zin?



Als allerhoogste wijsheid werd onthuld:
Dood de begerigheid die u vervult.
Dat is gelijk: Werp weg de volle beker
zorgend dat tot de rand hij blijft gevuld!

In deze vorm werd lijf en ziel besloten.
Veel slakken werden in de spijs gestoten;
en daarom kan ik ook niet beter zijn
dan zoals 'k uit de degel was gegoten.

Er is geen drinker die zich zo vergeet
dat hij de scherven van de kroes vertreedt.
Is niet haar stof gevormd uit fijne vingeren
voordat een boze hand haar brak? Wie weet!



'Zoals het water heenging in zijn stroom
alweer een dag verglijden ging in droom...
Twee dagen zijn er die ik niet zal achten:
de dag van gisteren en de dag die morgen koom'.

Dutch

OMAR KHAYYAM
RUBAIYAT

metrisch vertaald door

J. A. VOOREN

met een inleiding van

L. TH. LEHMANN

Holandee



C. P. J. VAN DER PEET / AMSTERDAM
1955



Když znalý jsi, ó hochu, každých tajností,
proč připouštíš tak nadarmo si starostí?
Když nejde ti hned všechno podle žádosti,
v té chvíli, v které jsi, žij v spokojenosti!

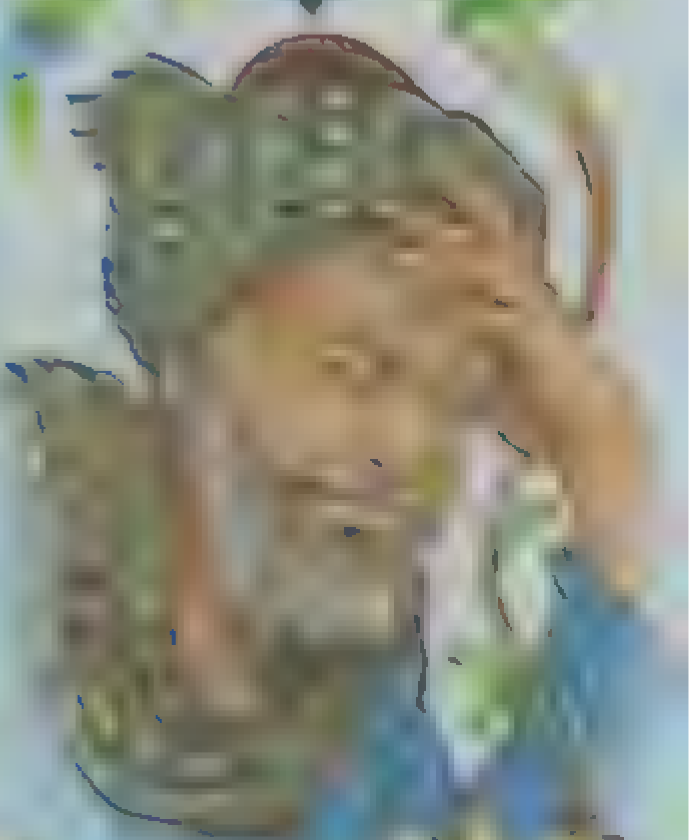
Kam všude obrátím se zřítelnicí,
jest zeleň ráje, Keuser tryskající.
Když rájem step, co o pekle chceš říci?
Radš v ráji tom se posaď s rájolící!

Krom cesty kalenderů, krčem neputuj,
krom vína, hudby, přítele nic nesleduj,
číš vína v dlani, na pleci džbán přidržuj,
pij víno, obrázku, a marně nemudruj!

Chceš-li, základu bys žití upevnění nalez,
srdce v světě bez bolu bys okamžení nalez,
nedli odloučen zde pití moštu, vína,
abys za dechem dech žití zpříjemnění nalez.



V kejklířském domě světa přítele nehledej,
slyš moji řeč a ochranitele nehledej,
bolestí uspokoj se a po léku se nepiď,
seď s žalem vesel, soutrpitele nehledej!



Hej, vstaň, hej, vstaň již s lože spánku, číšníku,
ó dej, ó dej žár vína v stánku, číšníku!
Dřív nežli z číše hlavy džbánek utočí,
do číše natoč víno džbánku, číšníku!



Chceš, aby vesmír sklonil tobě šíj?
V svou duši sémě vzdělanosti sij
a ve vyznání moje s důvěrou se vžij:
Trud světa nejez, ale víno pij!

V tom světě, jenž z kouta do kouta samý prach
jest osvíceného pohledu na dosah,
v tom nevěrném světě není nám zisku,
leč rubín jen vína, hezkých jen tváří nach.

Mám z nebes krutosti, jež jsou jak zrcadlo,
a z času obratů, jenž bídných živí zlo,
svá líce jako číš, jež od očí slz plna,
a srdce poháru jak plné krve sklo.

Na břehu potoka včera já s obrázkem ladným dlel,
před sebou pohár svůj vína jsem růžové barvy měl.
Jako by přede mnou škeble tu ležela, z jejíž perly
s bubínkem oznamit rozbřesk mi vychází hlasatel.



O kámen včera rozbil jsem džbán z kameniny,
byl zpilý jsem, že dopustil jsem se té viny.
Džbán řekl náznaků mi jazykem:
„Já byl, co ty jsi, nebudeš, než já teď, jiný."

Rozpuklo poupě, víno nes, ó číšníku,
v úkonech zbožných ustaň dnes, ó číšníku!
Dřív než smrt počíhá si, na dní několik
sem číše rubín, družčin ples, ó číšníku!

Otevři dvéře, neb dvéře otvírajícím jsi Ty,
ukazuj cestu, neb cestu ukazujícím jsi Ty!
Ruky já nikomu ruku podávajícímu nedám,
všichni jsouť míjiví, věčně potrvajícím jsi Ty

Cokoli mi říkáš, z nenávisti říkáš,
bezbožce mi, bezvěrce vždy navytýkáš.
Já sám vyznávám, co jsem. Buď spravedlivý,
jako já, teď také ty, čím jsi, se vykaž!



S bolestí smiř se, abys uzdravení našel,
pro trudy nelkej, abys vyléčení našel,
v čas chudoby buď za ni vděčen vždy,
na konec bohatstvím bys odměnění našel!

Starce jsem kdys ve vinárně zřel,
„Nedáš o odešlých zpráv?" jsem děl.
Řek: „Pij víno, mnohý jak já šel,
nikdo již ho nikdy neviděl."



Mít jeden soudek, mok v něm rubínový
a knihu básní, skývy půl mi hoví,
a kdybych s tebou seděl v zřícenině,
to lepší přec je říše sultánovy.



My, již z extase vína se zveselíme,
z hmoty nízka až k nebesům vyletíme,
posléz od špíny těla se očistíme,
z prachu vzešli jsme, s prachem zas vymizíme.

Jedl-li jsem v postě ramazánu,
nemysli, že jed jsem kázně v hanu:
z útrap postu den se nocí stal mi,
mínil jsem, že pojed jsem jen k ránu.

My hlavu zpilou vínem stále máme,
jen číši ve svém shromáždění známe.
Nech napomínek, fanatický cháme,
ctitelé vína, rtů si dopřáváme.

Čas růží právě jest, i vůli svoji provedu,
to, co vše proti zákonu tu brojí, provedu.
Se zelenochmýřími tváří růžových za dní několik
v zele
z vín zbytků záhon tulipánu v znoji provedu.

Kdy ze zeleně této já s druhy vesel jsem,
jak zelený oř nebes kdy líce hárá všem,
střed chmýří zeleného v zelenu zelený chci hašiš,
než pod zeleným drnem se v zemi ocitnem.



Džbán mého vína rozbil jsi, ó Pane!
Rozkoše dvéře zavřel's mi, ó Pane!
Já piji, a Ty děláš nepořádek,
prach do úst mých, spit nejsi-li, ó Pane!

Ta hmota číše, viz, duší je obtěžkána,
jak jasmínu by snčť šeříkem obtěžkána.
Ne, ne, můj omyl to. Ve víně nejvýš jemném
to voda tekutým ohněm je obtěžkána.

Vstaň, světa míjivého neokoušej žal,
buď vesel, míjej žitím v radosti vždy dál!
V povaze světa kdyby stálost byla,
od jiných by obrat k tobě nedostal.

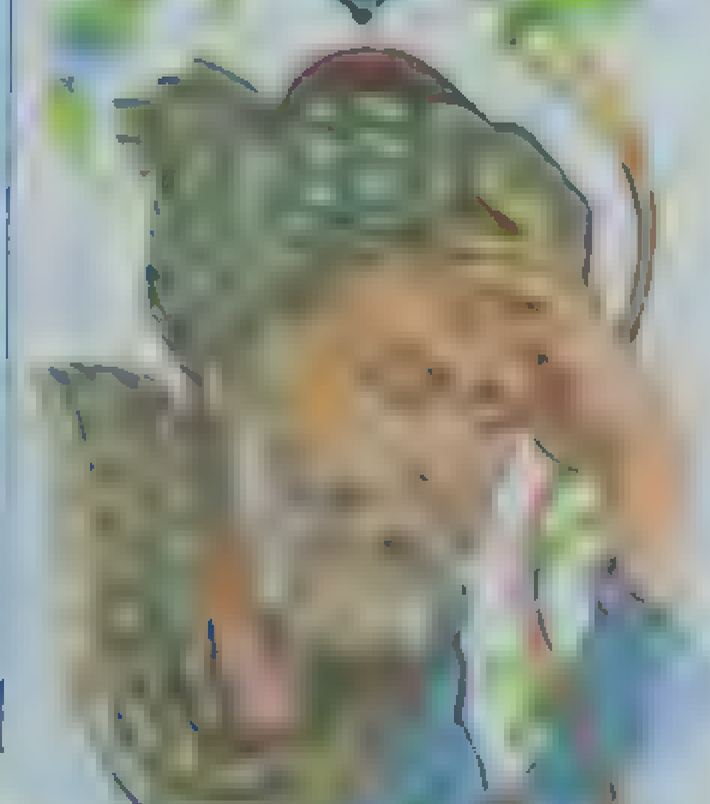
Slyš radu moji ty, jejž smetánkou jsem starých
přátel znal:
Starost si nedělej, že bez hlavy a paty je nebes dál,
na koutku pole spokojenosti si seď
a tiše pozoruj, s čím vším si tady osud nezahrál!

Co můžeš, pijákům vždy služ,
modlitby, postu základ kruš,
slov přímých Chajjámových slyš, ó příteli,
pij, zpívej, v štědrosti se tuž!

Pravda duší světa, svět je tělo sám,
různí andělé jsou jeho smysly tam,
nebe, živly, stvoření jsou údy,
v tom jen jedinost – vše ostatní je klam.

Stal se mi případ s vínem a opilstvím,
proč že mi lidé výčitky činí tím?
Ó kéž by vše, nač zápověď, opíjelo,
v světě bych nezřel nikoho střízlivým.









Když dřív se Sebou mne seznámeným učinil's,
proč mne od Sebe pak odděleným učinil's?
Od počátku když Ti opustit mne nebylo,
proč mne do světa pak uděšeným učinil's?

Ó, kéž by možno uklidnění bylo,
neb této cestě ukončení bylo!
Kéž naději let po stu tisíc z prachu
jak trávníku by obrození bylo!

Ze sešitu lásky věštbu otvírám,
náhle z prsou žhavých znalec praví nám:
„Šťasten věru ten, kdo ve svém domě
má jak měsíc družku, noc však jak rok sám."

I z přicházení jar i z odcházení zim
list bytí našeho spadává za listím.
Pij víno, nepij strast, neb dobře mudrc řek:
„Jed strasti světa jsou, protijed víno jim."

Ó srdce! Víno, lásku nelze zastavit –
s přetvářkou, pokrytectvím nic tu nechtěj mít!
Jdeš v stopách Ahmedových? Dočkáš číše vína
z té studny, kde jen 'Alí číšníkem smí být.



Srdce, když jsi k hodokvasu modly této přisedlo,
od sebe jsi odřízlo se, k sobě samu přivedlo;
z poháru když zániku jsi jedné kapky okusilo,
od jsoucích i nejsoucích jsi k Úplnu se vypředlo.

My figurkami, osud hráčem zas,
v pravdě, ne přeneseno ve obraz:
na šachovnici jsoucna hrajem hru,
v skříň nicoty zpět hodí všechny nás.

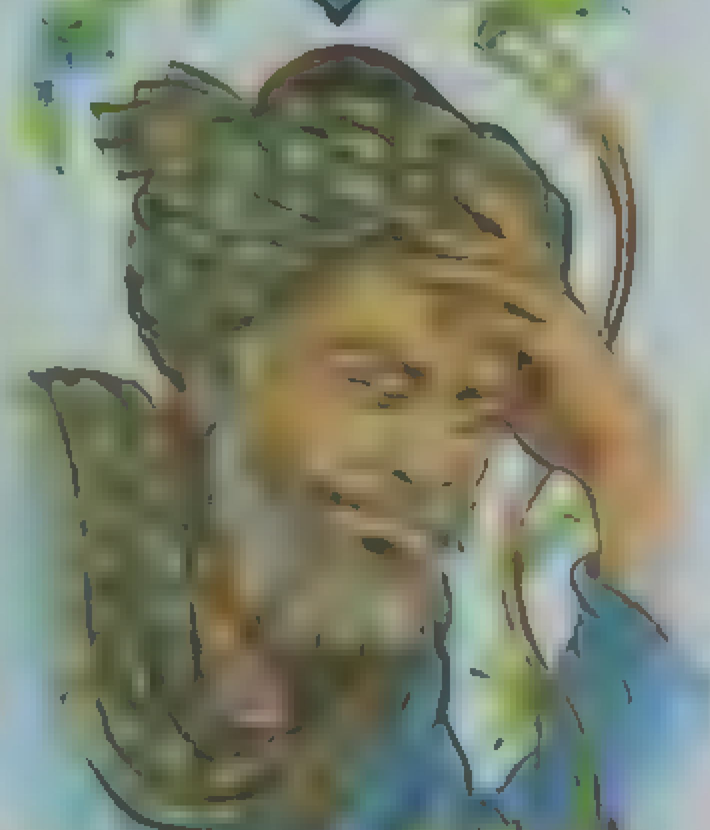
Tážeš se, co jest ten přelud světa?
Pravdu říci trvalo by léta!
Je to vidina, jež vyšla z moře
a hned ke dnu nazpět zase slétá.

My láskou jati a zmítáni, zpiti jsme dnes,
v obci model zchystáni víno jen ctíti jsme dnes,
mimo vlastní bytost úplně zůstavše,
zralí k mihrábu prasmlouvy zříti jsme dnes.



Miláček, jehož věk jak můj zármutek budiž dlouhý,
dnes mi zas jeviti začal vlídnosti svojí touhy.
Na moje oči vrh oko na mžik a odešel.
Smysl jest: Učiň dobro, zahoď je v mokro strouhy!

Ti, již se odtud ubrali, ó číšníku,
se v prachu pýchy uspali, ó číšníku,
jdi, víno pij a pravdu u mne slyš:
jest vítr vše, co říkali, ó číšníku!



Z kláštera vyšel, nečistého těla,
košile na něm z kouře pekel tkvěla,
mou láhev rozbil – bídně zhyň! To s vínem
tak dobrým muži jako já se dělá?

Doušek vína nežli říše Džemova je lepší,
číše pach než Mariina potrava je lepší,
ranní povzdech z prsou opilcových
nad nářky Bú Sa'ída i Edhema je lepší.

Ó srdce, když pravda světa jen jinotaj jest,
proč zármutek z této lopoty dlouho tak nést?
Ty Osudu odevzdej se a bolest hleď snést:
co od něho psáno, pro tebe nelze již smést.

Ze všech, již se odebrali na tu dlouhou cestu cest,

zvěst?
rci mi, kdo se nazpět vrátil, abych na něm zvěděl
Varuj se, v té světa boudě cokolivěk opomíjet
pro naděje liché, neb jen: Nevrátíš se! pravdou jest.



Z věku tvého když stále umazává den i noc,
prachem, nedovol, ať tě zasypává den i noc!
Noc a den zde jen v radosti trav –
dost, že nebudeš ty – a dále vstává den i noc!

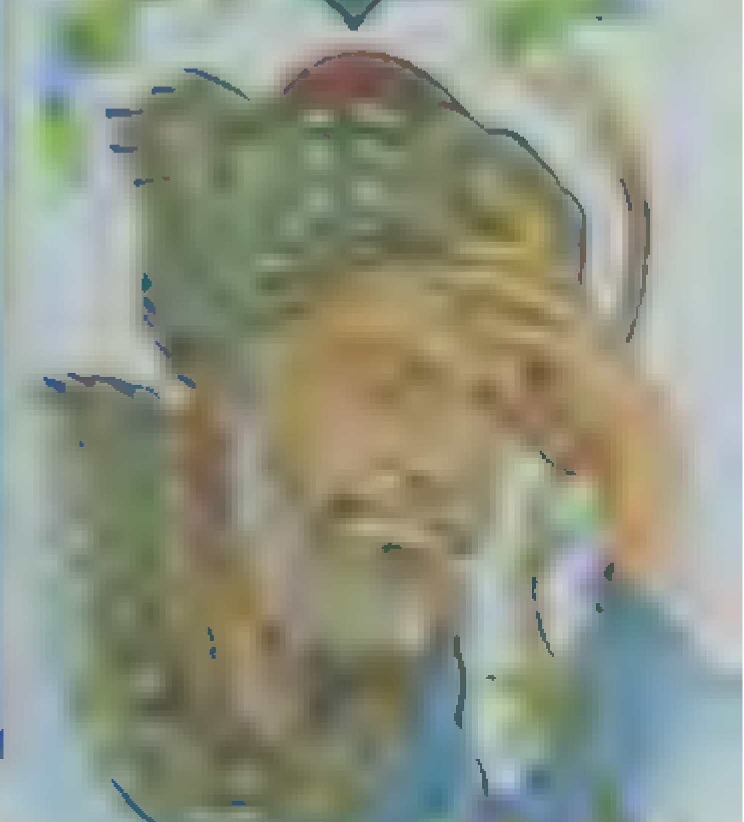
Ta nebesa, jež nesvěří nikomu z tajů nic,
již povraždila Mahmúdů, Ajázů na tisíc.
Pij, nikomu vždyť nedají zde život po dvakrát,
kdo s toho světa odešel, již nevrátí se víc.



Po pitkách pošilhávat začali jsme zas,
modliteb pěti zřekli jsme se v proseb čas.
Kdekoli jest nám láhev, popatři,
krk jako láhev po ní natahujem v ráz.

OMAR CHAJJAM

Cæch





Юз меҳнату ғам кўнглума еткурди фироқ,
Жонимға балою дард ўқин урди фироқ.
Жисмимни фано ўтиға куйдурди фироқ,
Чун куйди, кулини кўкка совурди фироқ.

Кўнглумни ғаму дард ила қон айлади ишқ,
Кўз йўлидин ул қонни равон айлади ишқ,
Ҳар қатрани билмадим қаён айлади ишқ,
Бедил эканин бўйла аён айлади ишқ.

Ким кўрди экин жаҳонда оё хушлуғ,
То бир киши айлагай таманно хушлуғ.
Юз йилда агар бир ўлса пайдо хушлуғ.
Омода дурур ёнида юз нохушлуғ.

Йўқ даҳрда бир бесару сомон мендек,
Ўз ҳолиға саргаштаю ҳайрон мендек,
Ғам кўйида хонумони вайрон мендек,
Яъники, алохону аломон мендек.

Бераҳм дурур оламу золим афлок,
Бемеҳр дурур анжуму даврон бебок.
Қаи сарву чаманки, жилва қилди чолок
Ким, ерга тўкулмади нечукким, хошок.

Зоҳид сенга ҳуру, менга жонона керак,
Жаннат сенга бўлсун, менга майхона керак,
Майхона аро соқию паймона керак,
Паймона неча бўлса тўла ёна керак.

Эй улки замона аҳлидин айрилдинг,
Ишқ аҳли тариқи хуб эканни билдинг.
Хуш қилдинг алар тавринию қотилдинг,
Раҳмат сенга яхши айладинг, хуш қилдинг.







Соқи, баданимни нотавон этти хумор,
Кўнглумни қадаҳдек тўла қон этти хумор,
Ҳар узвума юз ранж аён этти хумор,
Тутғил қадаҳини, қасдижон этти хумор.

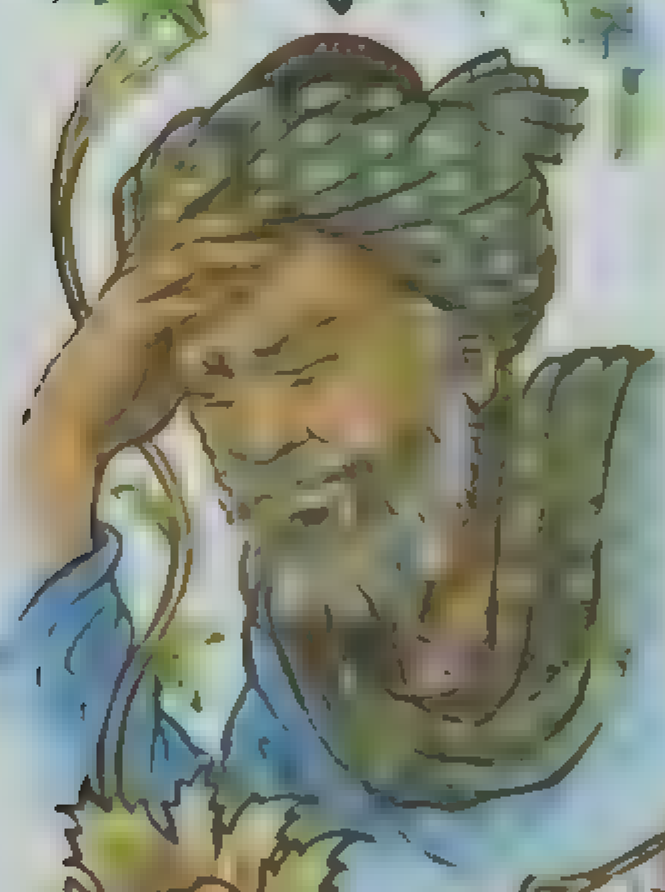
Ҳар лазҳа кўнгул ғамингда маҳзун бўладур,
Маҳзунлуғи лаҳза-лаҳза афзун бўладур.
Савдо анга юз ончаки, Мажнун бўладур,
Юз мунча десам, ҳам неажаб чун бўладур.

Жондин сени кўп севармен, эй умри азиз,
Сондин сени кўп севармен, эй умри азиз.
Ҳарнечаки, севмак андин ортуқ бўлмас,
Ондин сени кўп севармен, эй умри азиз.

Ҳам савмиа кунжи шайхи тарророға бас,
Ҳам шайх юзи зоҳиди ҳушёрға бас,
Ҳам дайрда мастлиғ мени зорға бас,
Ҳам муғбача васли жони беморға бас.

Ғурбатда ғариб шодмон бўлмас эмиш,
Эл анга шафиқу меҳрибон бўлмас эмиш.
Олтун қафас ичра гар қизил гул бутса,
Булбулға тикандек ошён бўлмас эмиш.

Ким айласа соқийи гулandом тамаъ,
Илгидин анинг соғари гулфом тамаъ,
Андин сўнг агар тақвию ислом тамаъ
Айлар эса, ул мардак эрур хомтамаъ.



Бир гул ғамидин дедим, қўяй бағрима доғ,
Бергайму дебон атри думоғимга фароғ,
Баргин чу мулаввас айлади бум ила зоғ,
Энди ани исламоқға юз ҳайф димоғ.

Қуёшдек шаҳ адолат пеша қилса,
Жаҳон мулкини бир дамда ёрутқай.
Агар зулм этса ақшом зулматидек,
Ҳам ул дам тийралик оламни тутқай.

Эй Навоий, сўз ила онча гуҳар сочтинг ким,
Баҳру қон кирди қаро ерга сенинг килкингдин.
Бирига, ё ўнига, ё мингига
Дегай эл найлагай ортуқ дурур элнинг мингидин.

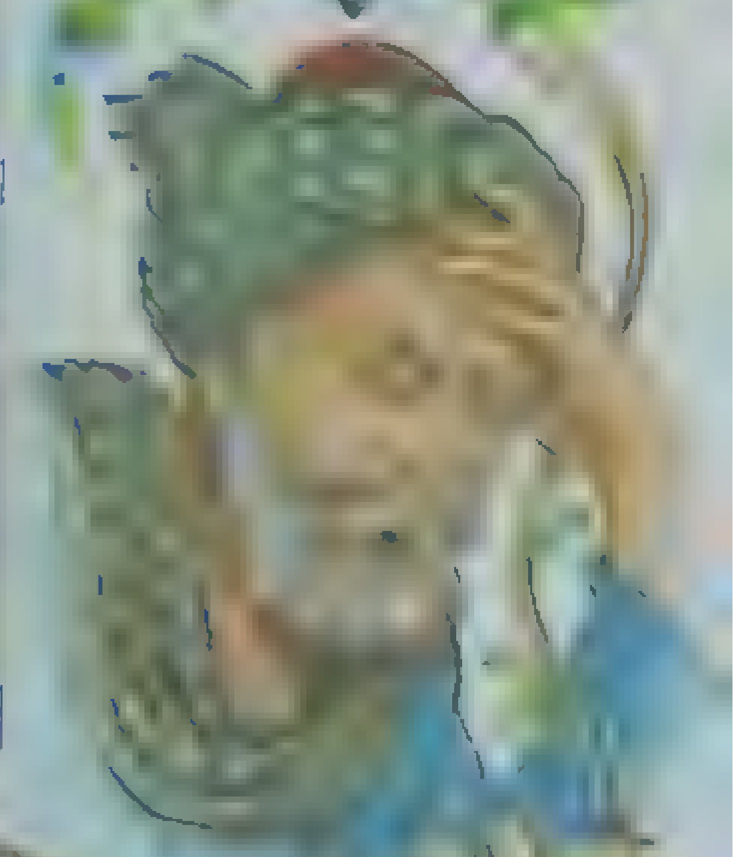
Навоий шеъри тўққуз байту, ўн бир байту, ўн уч байт,
Ки лавҳ ўзра қалам зийнат берур ул дурри макнундин.
Буким, албатта, етти байтдин ўксук эмас, яъни
Таназзул айлай олмас рутба ичра етти гардундин.

Эй Навоий, олам аҳлида тамаъсиз йўқ киши,
Ҳар кишида бу сифат йўқтур, анга бўлғай шараф.
Сен агар тарки тамаъ қилсанг улуғ иштур буким,
Олам аҳли барча бўлғай бир тараф, сен бир тараф.

Синуқ сафолки май дурдин ичкали топсанг,
Қобул айламагил жоми салтанат Жамдин.
Иликка кирса қуруқ нон маош учун чекма
Нишот неъматининг миннатини Ҳотамдин.

Ғазалда уч киши тавридур ул навъ
Ким андин яхши йўқ назм эҳтимоли.

Бири мўъжиз баёнлиғ соҳири ҳинд,
Ки ишқ аҳлини ўртар сўзу ҳоли.
Бири Исо нафаслиқ ринд Шероз
Фано дайрида масту лоуболи.



Мунофиқ шева золим дўстлардин
Мухалоф табъ душманлар кўп ортуқ.

Мундоқ муқаттаотки, мен йиғмишам, эрур
Ҳарбир ҳадиқаи хирад аҳлар учун фароғ,
Мажмуи [illegible]а кишвари англаки, сатҳини
Ҳикмат суйидин айламишам қитъа-қитъа боғ.

Навоий, тилинг асрағил зинҳор,
Десангким, емай даҳр ишидин фусус.
Назар қилким, ўқ оғзи тилсиз учун
Қилур тожварлар била дастбўс.
Неча тожвардур кесарлар бошин,
Чу ҳангомсиз нағма тортар хурус.

Умрин аблаҳ кечуруб ғафлат ила,
Нукта ўрниғаки тортар харрос,
Бир эшакдурки, тағофул юзидин
Қилғай изҳор паёпай аррос.

Юқори ўлтурурни ким тиласа,
Кишиликдин ани йироқ билгил,
Ўлтурур сафда юқориликдин,
Ўлтирур сафда яхшироқ билгил.

Гадоғлиғ яхшироқ аҳли фанодин,
Чу олам ичра қилсанг подшолиғ.
Жаҳон аҳлиға кўрким, шаҳ не айлар
Жаҳон таркини қилғондин гадолиғ.

Уч кишидин уч иш ёмон кўрунур,
Сенга арз айлай аҳли дунёдин.
Шоҳдин тундлуғ, ғанидин бухл,
Молға майлу ҳирс донодин.



Кимгаким қилдим вафо, ваҳким, жафо подош
эди,
Олам аҳлида вафо мавжуд эмас беиштибоҳ.
Орзу қилдим вафо аҳлин кўрай деб, топмадим,
Хоҳ зоҳид, хоҳ фосиқ, хоҳ сойил, хоҳ шоҳ.

Топмоғондин ноумид ўлғонда аҳли хурдабин,
Истабон худбин мени кўзгуга қилди рўбароҳ.
Бевафолар орази янглиғ топиб кўзгу анга,
Ҳарнечаким, иҳтиёт вусъи ила қилдим нигоҳ.
Кўрмадим нечунки, тийра эрди кўзгу негаким,
Ҳам вафосизлар ғамидин баски тортиб эрдим оҳ.

Сафиҳ золим ила бўлма хон уза ҳамдаст,
Муносиб ўлмади ит, чунки, ҳамтабақлиққа.
Узингга аблаҳу нодонни айлама ҳамроз
Ки яхши эрмас эшак даги ҳамсабақлиққа.

Розни асра, чунки, фош эттинг,
Яна пинҳон бўлур қилма ҳавас.
Кўнглинг ичра нафас кибидур роз,
Қайтмас кимсадин чу чиқти нафас.

Тож кўп дардисар берур бизга,
Зулмидур ақлу ҳуш торожи.
Бошимиздин бу тожни гум қил,
Борча гар бўлса салтанат тожи.

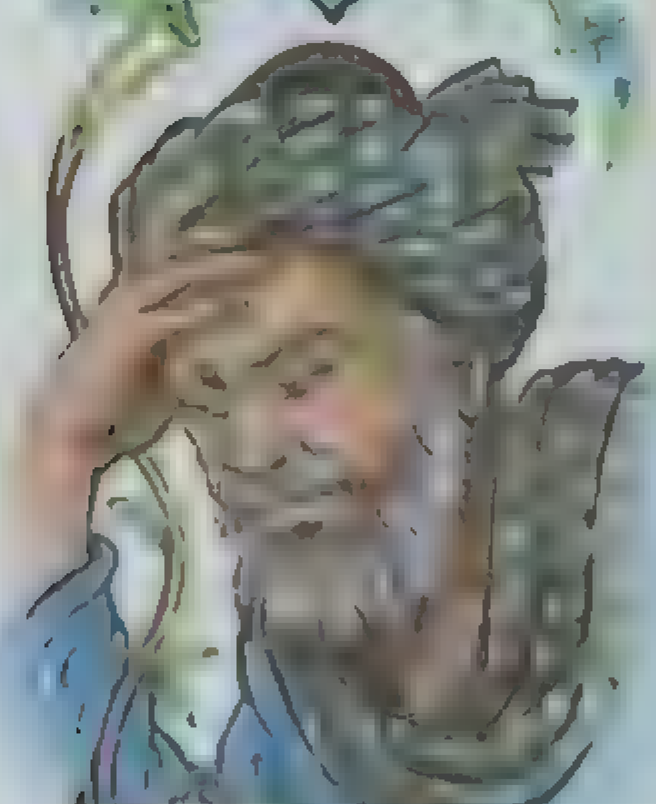
Дин аҳлидин агар топти тамаввул бириси,
Узгалар ҳасрат ила моли ҳадисин дерлар.
Бири худ ботти нажосат ичига бўғзиғача,
Узгалар ушбу нажосатқа ҳасад ҳам ерлар.

Ниҳоний гина санчар ёрлардин
Адуваш новакафганлар кўп ортуқ.









ҚИТЪАЛАР

Кимки, махлуқ хизматиға камар
Чуст этар яхшироқ ушалса бели.
Қўл қовуштирғунча бу авлодур,
Ки анинг чиқса эгни, синса али.
Чун хушомад демакни башласа, кош
Ким, тутулса дами, кесилса тили.

Камол эт касбким, олам уйидин,
Сенга фарз ўлмағай ғамнок чиқмоқ.
Жаҳондин нотамом ўтмак, биайниқ
Эрур ҳаммомдин нопок чиқмоқ.

Чу душман ўлди қодими зиёнидин ҳазар эт,
Агарчи нутқи равонбахш, жонға роҳат эрур.
Сув бирла ўт аро ўлди чу зиддият азалий,
Агар ҳаёт суиндурки, ўтға офат эрур.

Аҳли маъни ғуруҳида зинҳор,
Ҳеч ор айлама гадолиғдин.
Ким буларға гадолиғ ортуқдур,
Аҳли суратға подшоҳлиғдин.

Жаҳон ганжиға шоҳ эрур аждаҳо
Ки ўтлар сочар қаҳр ҳангомида.
Анинг коми бирла тирилмоқ эрур,
Маош айламак аждаҳо комида.

АЛИШЕР НАВОИЙ
ШЕЪРИЯТИДАН

Тузувчи — Халқаро Фирдавсий мукофотининг лауреати
Шоислом Шомуҳамедов

Tashkend





Ўзбекистон КП Марказий Комитетининг нашриёти
Тошкент — 1977.


HITLER

Los sabios y los virtuosos más ilustres han caminado en las tinieblas de la ignorancia. No obstante, fueron las antorchas de su época. ¿Qué han hecho? Han pronunciado algunas frases confusas y se han dormido.

Ese narciso que tiembla al borde del arroyuelo saca, tal vez, sus raíces de los labios transfigurados de una mujer. ¡Que tus pasos rocen suavemente el césped! Piensa que ha germinado en las ceniza de hermosos rostros que tenían el esplendor de los tulipanes rojos...



!Bebedor, cántaro inmenso, ignoro quien te ha modelado! Sé solamente. que eres capaz de contener tres medidas de vino, y que la muerte te quebrará algún día. Entonces me preguntaré con mayor ahinco por qué has sido creado, por qué has sido dichoso y por qué no eres mas que polvo.



Compenétrate bien de esto: un día tu alma caerá de tu cuerpo y serás empujado a través del velo que flota entre el universo y lo incognocible. ¡Mientras tanto, sé dichoso! No sabes de dónde vienes. No sabes a dónde vas.



Todos saben que jamás he murmurado una plegaria. Saben también que jamás he tratado de disimular mis defectos. Ignoro si existe una Justicia y una Misericordia... Sin embargo, tengo confianza, pues he sido siempre sincero.



Haz de manera que tu prójimo no tenga que sufrir por tu virtud. Domínate siempre. No te abandones jamás a la cólera. Si deseas encaminarte hacia la paz definitiva, sonríe al Destino que te castiga y no castigues a nadie.

El viento del sur ha marchitado la rosa que el ruiseñor ensalzó en sus cantos. ¿Debemos llorar sobre ella o sobre nosotros? Cuando la Muerte haya ajado nuestras mejillas, otras rosas se abrirán.

Muy quedo, la arcilla decía al alfarero que la amasaba: "Considera que he sido como tú... ¡No me maltrates!"



Si has injertado sobre tu corazón la rosa del Amor, tu vida no ha sido inútil, o si has tratado de oir la voz de Dios, o más aún si has elevado tu copa sonriendo al placer.

Tenía sueño. La Sabiduría me dijo: "Las rosas de la Dicha no perfuman jamás el sueño: ¡En vez de abandonarte a ese hermano de la Muerte, bebe vino! Tienes la eternidad para dormir"



DATE LABEL

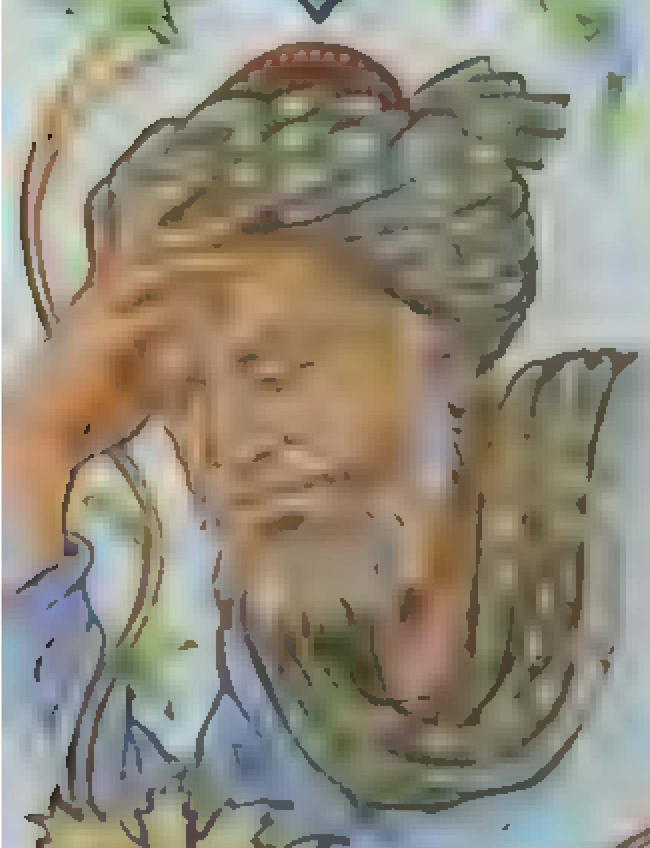




Ya no me interesa nada. ¡Levántate a escanciarme vino! Esta tarde tu boca es la rosa mas bella del universo... ¡Vino! ¡Que sea rojo como tus mejillas y que mis remordimientos sean tan ligeros como tus rizos!

Los retóricos y los sabios silenciosos han muerto sin haberse puesto de acuerdo sobre el ser y el no ser. Ignorantes, hermanos míos, continuemos saboreando el zumo de la viña, y dejemos a esos grandes hombres regalarse con las uvas secas.

Sabes que nada puedes contra el Destino. ¿Por qué, entonces, la incertidumbre del mañana te causa ansiedad? Si eres juicioso aprovecha el momento actual. ¿El porvenir? ¿Qué puede traerte?



No puedo percibir el Cielo. ¡Tengo demasiadas lágrimas en los ojos! Las ascuas del Infierno solo son una ínfima chispa si las comparo con las llamas que me devoran. El Paraíso, para mí, es un instante de paz.



Cuando oigo disertar sobre los goces reservados a los Elegidos, me conformo con decir: "Solo tengo confinaza en el vino. ¡En el dinero contante y no en promesas! El ruido de tambores solo agrada a distancia..."

Bebe vino, ya que dormirás largamente bajo la tierra, sin amigos, sin mujer. Te confío un secreto: los tulipanes marchitos no vuelven a florecer.



La amapola extrae su púrpura de la sangre de un emperador enterrado. La violeta nace del lunar que embellecía el rostro de un adolecente.

Mi nacimiento no trajo el menor provecho al universo. Mi muerte no disminuirá su inmensidad ni su esplendor. Nadie ha podido explicarme por qué he venido y por qué partiré.



¡Alfarero, si eres perspicaz, guárdate de dañar la arcilla que sirvió para amasar a Adán! Veo sobre tu torno la mano de Feridoun, el corazón de Khosrou... ¡Qué has hecho!

Un jardín, una adolecente de suaves curvas, un ánfora de vino, mi deseo y mi amargura: he aquí mi Paraíso y mi Infierno. ¡Pero quién ha recorrido el Cielo y el Infierno!



La vida es solo un juego monótono en el que tienes la seguridad de ganar dos premios: el dolor y la muerte. ¡Dichoso el niño que murió el día de su nacimiento! ¡Más dichoso aún, aquel que no vino al mundo!

¡Toda mi juventud vuelve a florecer hoy! ¡Vino! Que sus llamas me quemen... ¡Vino! No importa cual... No soy exigente. ¡El mejor, creedlo, lo encontraré amargo como la vida!

En los monasterios, las sinagogas y las mezquitas se refugian los débiles que el infierno atemoriza. El hombre que conoce la grandeza de Dios no siembra en su corazón los malos gérmenes del terror y de la imploración.



¡Por qué te afliges, Khayyam, de haber cometido tantas faltas! Tu tristeza es inútil. Después de la Muerte está la Nada o la Misericordia.

El vasto mundo: un grano de polvo en el espacio. Toda la ciencia de los hombres: palabras. Los pueblos, las bestias y las flores de los siete climas: sombras. El resultado de tu perpetua meditación: nada.



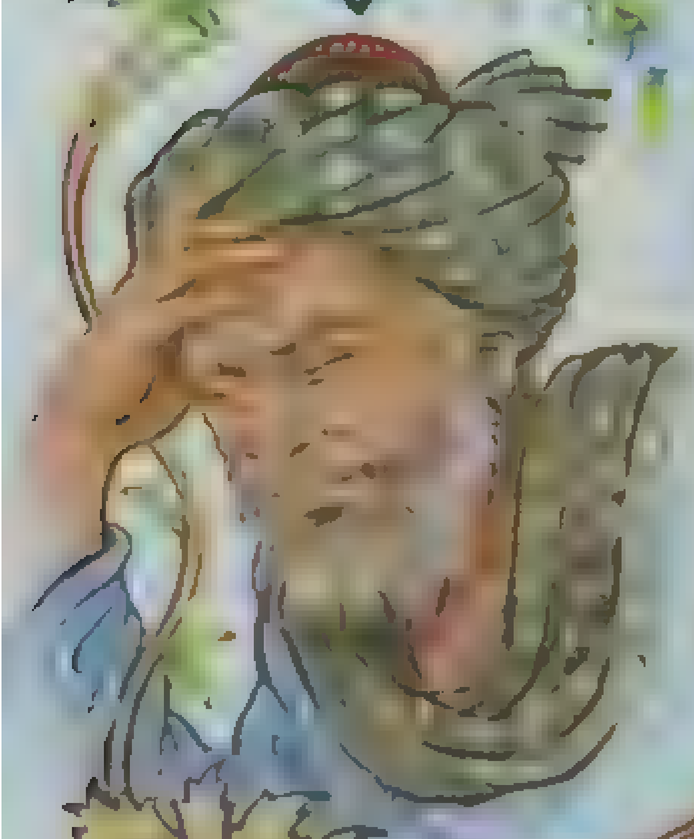


Khayyam, que cosía las tiendas de la Sabiduría cayó en la hoguera del Dolor y fué reducido a cenizas. El angel Azrael cortó las cuerdas de su tienda. La Muerte vendió su gloria por una canción.

Olvida que debían recompensarte ayer y que no lo han hecho. Sé dichoso. No temas nada. No esperes nada. Lo que debe llegarte está escrito en el Libro que hojea al azar el viento de la Eternidad.

¡Qué vil ese corazón que no sabe amar, que no puede embriagarse de amor! Si no amas, ¿cómo puedes apreciar la deslumbradora luz del sol y la dulce ebriedad de la luna?

Escucha lo que la sabiduría te repite continuamente: "La vida es breve. Nada tienes de común con las plantas que retoñan después de haber sido cortadas".



¿Nuestro tesoro? El vino. ¿Nuestro palacio? La taberna. ¿Nuestros fieles compañeros? La sed y la ebriedad. Ignoramos la inquietud, ya que sabemos que nuestras almas, nuestros corazones, nuestras copas y nuestros vestidos maculados nada tienen que temer del polvo, del agua y del fuego



¿Por mucho tiempo todavía trataré de colmar de piedras el Océano? Solo tengo desprecio por los libertinos y los mojigatos. Khayyam ¿quién puede asegurarte que irás al Cielo o al Infierno? Primeramente ¿qué entendemos por esas palabras? ¿Conoces algún viajero que haya visitado esas extrañas regiones?



Admitamos que hayas resuelto el enigma de la creación. ¿Cuál es tu destino? Admitamos que hayas vivido cien años dichoso y que puedas vivir cien años todavía. ¿Cuál es tu destino?



He aquí la estación inefable, la estación de la esperanza, la estación en la que las almas impacientes de abrirse buscan las soledades perfumadas. Cada flor ¿es la mano blanca de Moisés? Cada brisa ¿es el aliento de Jesús?

Desde hace miriadas de siglos, hay auroras y crepúsculos. Desde hace miriadas de siglos los astros hacen su ronda. Pisa la tierra con precaución, pues ese pequeño terrón que vas a aplastar fué, tal vez, la pupila lánguida de un adolecente.



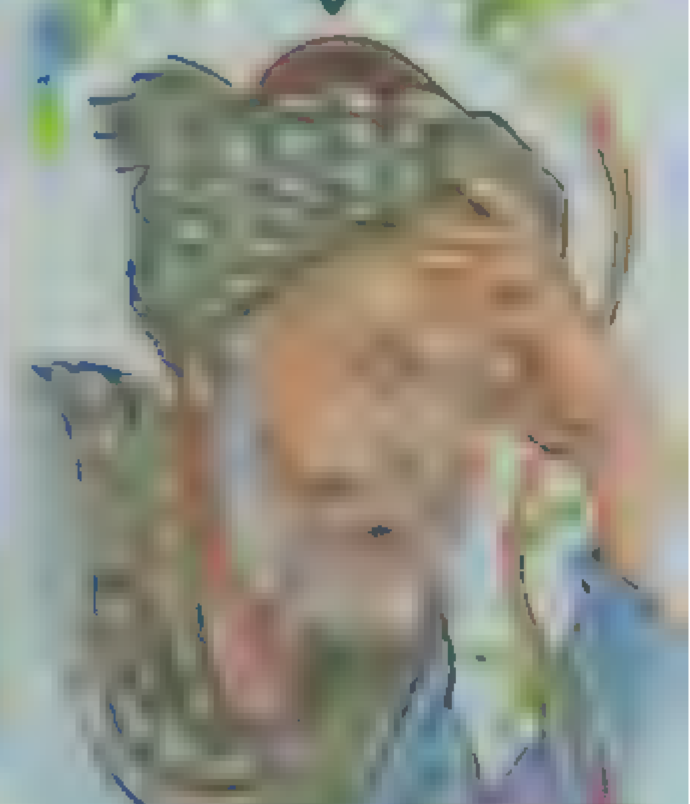
Considera con indulgencia a los hombres que se embriagan. Piensa que tú tienes otros defectos. Si quieres conocer la paz, la serenidad, inclínate sobre los desheredados de la vida, sobre los humildes que gimen en el infortunio, y te sentirás dichoso.

En otro tiempo, ese vaso fué un pobre enamorado que gemía por la indiferencia de una mujer. El asa, en el cuello del vaso: el brazo que rodeaba el cuello de la amada.

Ya que ignoras lo que te reserva el mañana, esfuérzate en ser dichoso. Toma un cántaro de vino, siéntate al claro de luna, y bebe, pensando que la luna te buscará, tal vez en vano, mañana.



Caeremos sobre el camino del Amor. El Destino nos arrollará. ¡Oh joven, oh encantadora copa mía, levántate y dame tus labios antes de que me convierta en polvo!



He visto ayer un alfarero sentado delante de su torno. Modelaba las asas y los flancos de sus ánforas. Amasaba cráneos de sultanes y manos de mendigos.



La brisa primaveral refresca el rostro de las rosas. En la sombra azul del jardín acaricia también el rostro de mi amada. A pesar de la felicidad que hemos gozado, olvido nuestro pasado. ¡La dulzura del Presente es tan imperiosa!

La Rueda gira sin preocuparse del cálculo de los sabios. Renuncia al vano esfuerzo de contar los astros. Medita mas bien sobre esta certeza: debes morir, no soñarás mas, y los gusanos de la tumba o los perros vagabundos devorarán tu cadáver.



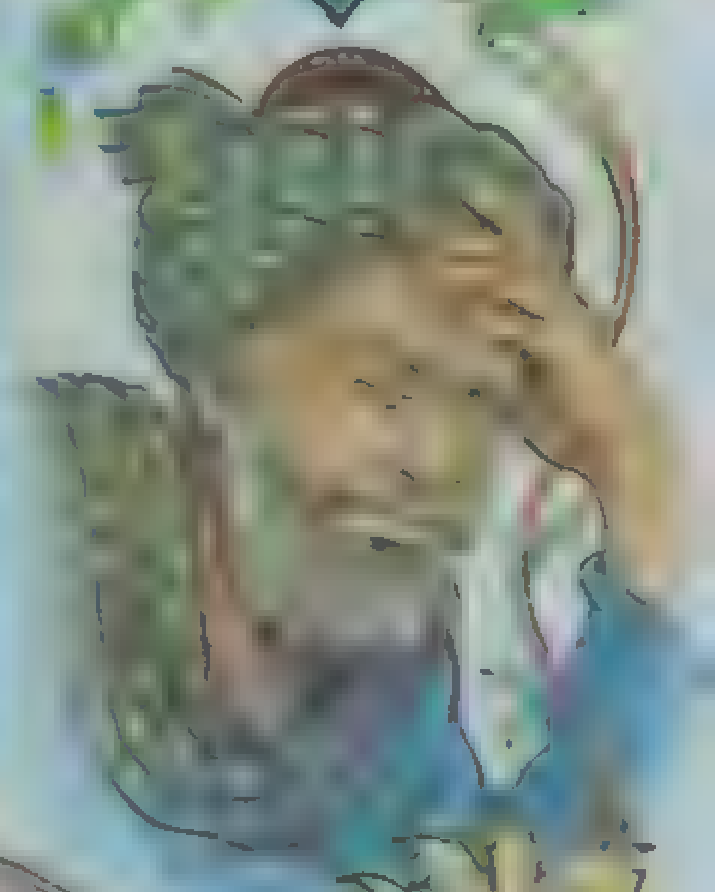
¡Bebe vino! Recibirás la vida eterna. El vino es el único filtro que puede devolverte la juventud. ¡Divina estación de las rosas, del vino y de los amigos sinceros! Goza de este instante fugitivo que es la vida.

El Corán, ese Libro supremo, lo leen los hombres algunas veces, pero ¿quién se deleita con él cada día? En el borde de todas las copas colmas de vino, está cincelada una secreta máxima de sabiduría que nos complacemos en saborear.

No busques ningún amigo en esta feria que atraviesas. No busques tampoco, un abrigo seguro. Con alma firme, acoge al dolor. Y no pienses en procurarte un remedio que no encontrarás. En el infortunio, sonríe. No pidas a nadie que te sonría. Perderías el tiempo.



En primavera, voy algunas veces a sentarme a la orilla de un campo florido. Cuando una adolescente me brinda una copa de vino, ceso de pensar en mi salvación. Si tuviera esa preocupación, valdría menos que un perro.



RUBAYAT

DE

OMAR KHAYYAM

•

Versión francesa de

FRANZ TOUSSAINT

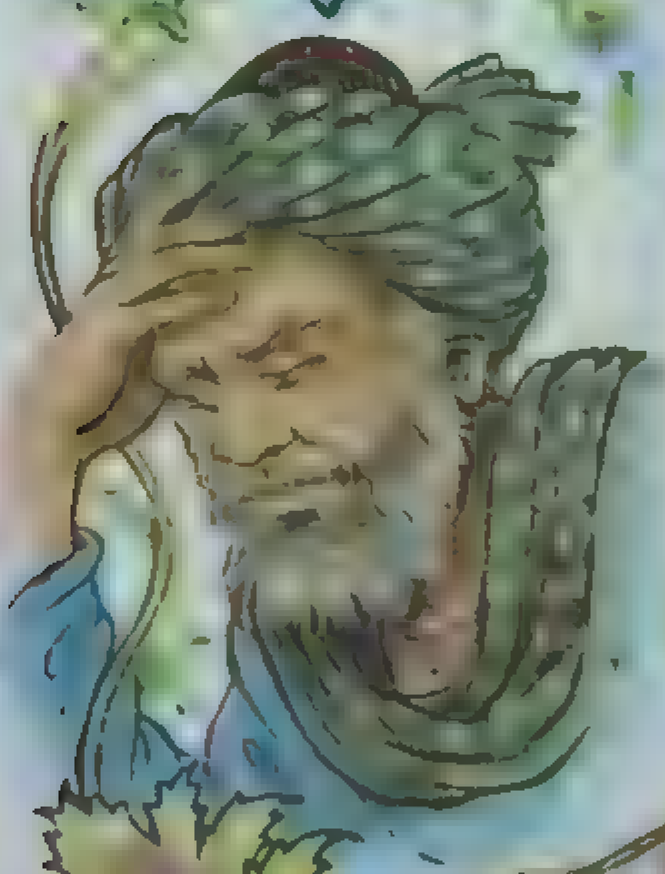
Traducción y prólogo de

CELIA DE DIEGO

Palabras preliminares de S. E. el Ministro del Irán

NADIR ARASTEH

★



BUENOS AIRES
1936

मधुरमधुपूर्ण चषकं पाणौकृत्यापियन्नटेत्पात्री ।
दीनंमामे तादृशमाशीर्वचसासहैवसंस्मरन ।

॥ संपूर्णम् ॥

ब्रह्मश्रीमदज्जाडादि भट्ट नारायणदासः
श्री विजयरामगानपाठशालोपाध्यायाध्यक्षः
श्री विजयनगरम्.

నచ్చిక న్జైలికాండ్రు-నాయేఁడుడిఁగదు ।
నరుదుగానంది శ్లె-నదుముకొనుందు ।
కోపుపదుచుబుడ్డి-గొనివచ్చుచుట్టు ।
నాదిమైదీవించు-డణఁగారుపీని ।

అజ్జాడాదిబట్ట నారాయణదాసుడు
విజయనగరము.

ముగింపు.





یاران بموافقت چو میعاد کنید

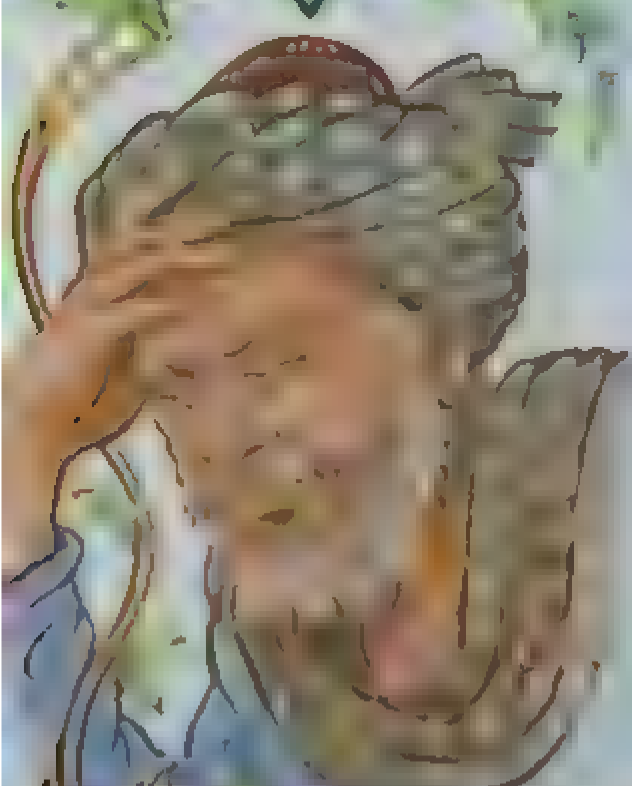
خود را بجمال یکدگر شاد کنید

ساقی چو می مغانه بر کف گیرد

بیچاره فلانرا بدعا یاد کنید

Yārān bamuvāfiqat chu mī'ād kunīd
Khud rā bajamāl yakdigari shād kunīd
Sāqī chu maiyi mughana bar kaff gīrad
Bīchārayi falānrā badu'ā yād kunīd

Where I made One—turn down an empty Glass!



क्षणमपिमदीय दुःखा श्रृण्वङ्गीकुर्वतेनमांहन्त ।
उन्मीलयितुंमागक पक्ष्माण्यन्यार्थ दर्शनायाद्य ।
उपविश्यतुल्यपानेयदिबोभूयातजीवमित्राणि ।
स्मर्तव्योऽहमवश्यं प्रायम्माणसखएषयुष्माभिः ।
पापिष्ठ्यथयदिमद्यं प्रियमपिपथ्यं परस्परं यूयम् ।
मह्यंसंवोभूया न्मधुक्रमश्चेदधः कुरुतपात्रम् ।
यदिसांवत्सरिकोत्सव मङ्गीकृत्यस्वयं पकुर्यात ।
बोभूयातान्योऽन्या नुकूलसन्तोषकारिणः सर्वे ।

చ ॥ నేఁదప్పోనలేను-నీబాలనుండి ।
నీమూతిగనరోర్వ-నేరోవుచుచ ।
ఈనా బ్రతుకునకీ-వేయూటపట్టు ।
నీవుగాకెవతెయు-న్లేదునాలోన ।
నీకలాంతివెలుఁగుచు-ట్టగరేదనెట్టు ।
శీఘ్రగాత్రగాఁదగు-లెటుమొదలిడుదు ।
నాకెంటివదనులు-న్నాయొప్పవుమటే ।
మొగచితెప్పలఁగన-నెవ్వతెనైన ।
చెలులారమీరుమ-చ్చికగుమికూడు ।
తతిమీచెలిమికాని-దలపోసికొనుఁడు ।
కలసిమీరలుమంచి-కైపానెదునెడ ।
నావంతుగిన్నెక్రిం-దలగానిడుండు ।







گرد دگری چگونه پرواز کنم
یا عشق توی چگونه آغاز کنم
یک لحظه سرشک دیده می نگذارد
تا چشم بروی دگری باز کنم
یاران چو باتفاق دیدار کنید
باید که ز دوست یاد بسیار کنید
چون بادهٔ خوشگوار نوشید بهم
نوبت چو بما رسد نگونسار کنید

Girdi digarī chigūna parwāz kunam
Yā ʻishki tū ī chigūna āghāz kunam
Yak lahza sirishki dīda mī naguzārad
Tā chashm barūyi digarī bāz kunam.
Yārān chū bātti fāqidīdār kunīd
Bāyad ki zi dosti yād bisyār kunīd
Chūn bādaī khushguwār nōshīd baham
Naubat chū bamā rasad nigūnsār kunīd

And in your joyous errand reach the spot



श्लो० ॥ यावत्पितृगृहं गच्छे स्त्वंशनैः प्राणवल्लभे ।
तावदेवानुसृत्यत्वां सायुज्य पदवीमियाम् ॥ ११० ॥

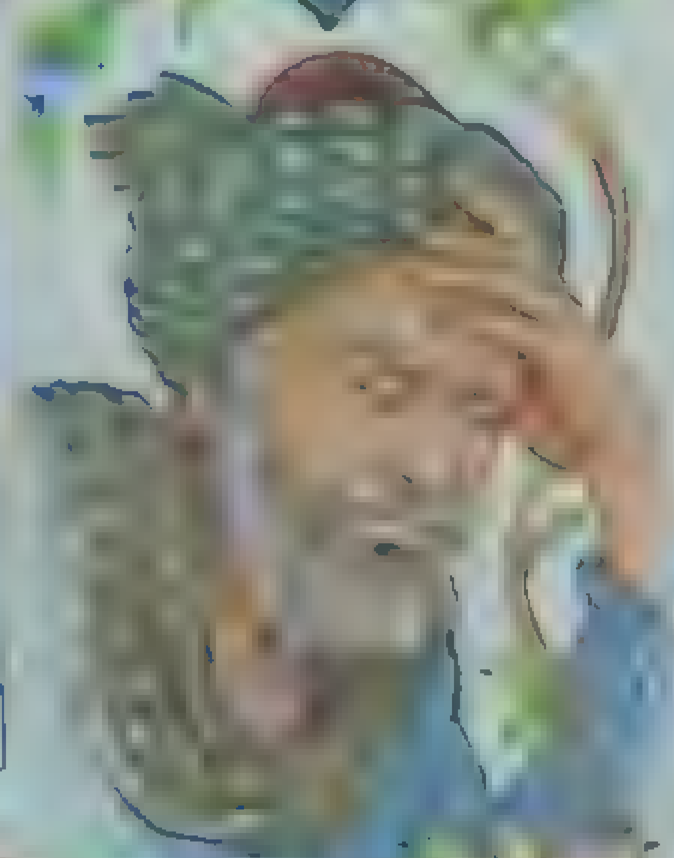
गी० ॥ कुण्डलकर्तृकृपाणी यथात्वमहमप्यापि प्रियेऽद्यस्वः ।
हन्तभवनिनौशीर्षे द्वितयंवपुरेतदेकमेवास्ति ।
आवांस ममेकत्रै वसदावर्तावहे यथापरिधौ ।
शीर्षेपुनरवसानेऽ न्योऽन्यं विगणय्यमानमपियुञ्ज्वः
बतपात्रिनहिविमोक्तुं शक्येत्वत्प्रेमबन्धनान्नूनम् ।
देवोजानातियथाहमपश्यंस्तेमुखंप्रदोधूये ।
ममजीवितप्रयोजन मेवत्वं त्वांविनानकाप्यस्ति ।
हन्तास्मदीय हृदये भूयोभूयोमहेश्वरः साक्षी ।
उड्डयितुं किं शक्येऽहमन्यदीपंसक्तिप्रियेहन्त ।
कथमितरत्रविनूत्र प्रियसंपर्कं समारभेकर्तुम् ।

---

౧౧౦) మూ॰ ॥ ఆ పేరెక్కు-చెలులవలె ।
నీవచ్చికపలుపుమీఁద-నీవెన్నుఁడుమై ।
చాఁపెదవయ్యెడనేను ।
న్నీపాన్పునఁజేరుకొందు-నేయొయ్యారీ ।

తా॰ ॥ కలికిరో మనకున్నట్టు-కాలునకటు ।
తలలు రెండుగాని పగడ-(దక్కు-నొడలు ।
తిరుగుచున్నా ముగితిచుట్టు-తెన్నెడయక ।
కలుపుకొందుమాదలలువే-డ్క-మొయిఁదుదకు ।









جانا مَن وُ تُو نَمُونَهٔ پَرگاریم (۱۱۰)
سَر گَرچِه دُو کَردَه‌ایم یَک تَن داریم
بَر نُقطَه رَوانیم هَمی دایِرَه وار
تا آخِرِ کار سَر بَهَم باز آریم
ساقی حَذَر اَز غَمِ تُو اَم آه کِه نیست
صَبرَم زِ رُخَت حَقَّست آگاه کِه نیست
مَقصُودِ مَنی وَ جُز تُو کَس دَر دِلِ مَن
وَاللّٰه کِه نیست ثُمَّ وَاللّٰه کِه نیست

(110) Jānā man ū tū namūnai pargārīm
Sar garchi dō kardaīm yak tan dārīm
Bar nuqta rawānīm hamī dāyira wār
Tā ākhirikār sar baham bāz ārīm
Sāqī hazar az ghammi tū am āh ki nīst
Sabram zi rukhathaqqast āgāh ki nīst
Maqsudi manī va juzitū kas dar dili man
Wāllāh ki nīst summa wāllāh ki nīst

CX

And when Yourself with silver Foot shall pass
Among the Guests Star-scatter'd on the Grass,

गी० ॥ दिवमहमखिलेश्वर इव हन्तकरग्राहमग्रहीष्यंचेत् ।
अथकिमनाशयिष्यं सुतरामप्यन्तरिक्षलोकममुम् ।
आदौदिवमन्यन्नव मेवयथेष्टं नकिमहमस्रक्ष्यम् ।
तत्रावर्भविष्यच्चे न्नानिष्यन्किं यथासुखंकोऽपि ।

श्लो० ॥ चलद्विष्णुपदंपश्य वर्धनेवालचन्द्रमाः ।
दिदृक्षंतंवृथैवासा वावामिहपुनः प्रिये ॥ १०९ ॥

गी० ॥ नहिकोऽपिवनयनश्च स्मिन्थानिमिह
निश्चनुर्मापदपिशवयेत् ।
अयैवस्वस्थंकुरु कामज्वरपीडितंहृदयमेतत् ।
स्वैरमिहचन्द्रिकाया मयिपर्यायस्व चन्द्रमुखिमयम् ।
आवांगवेपयन्नपि चन्द्रोऽयमितः परंनहिलभेत ।

చ ॥ వేలుపునకువలె-విన్ను నాకయిన ।
నన్నచోనిదిమాఱ్చి-కుందునానేను ।
గావించనాక్రొత్త-గానేలనెల్ల ।
[illegible] ।

(౧౦౯) మూ ॥ నెచ్చెలికాంచుమదోనెల ।
విచ్చలవిడినెట్లుకాని-పించెన్మాలిక ।
ముచ్చటలూరుచునిచ్చో ।
మచ్చికనీవేల్పుమనల-మఱలఁగనునో ।

ఛ ॥ ఎవ్వఁడున్జెప్ప లే-డే రేపుఁగూడ ।
యకటతమిన్బొక్కు-నాదనోదాచుఁడ ।
విడిసీవిరిద్రాక్ష-వెన్నెల న్మనల ।
నెలకనడిక నిండు-నెలమూటిదాన ।







اَزْ نَوْ فَلَکِي دِگَرْ چُنان ساخْتَمي

کا زادَه بکامِ دِلْ رَسِيدِي آسان

چُون عَهْدَه نَمِي کُنَدْ کَسِي فَرْدا را (۱۰۹)

حالِي خُوش کُنْ تُو اِين دِلِ شَیْدا را

مَیْ نُوش بَنُورِ ماهْ اَیْ ماهْ کِه ماهْ

بِسْيارْ بُجُويَدْ وَ نَيابَدْ مارا

Az nav falakīyi digar chunān sākhtamī
Kāzāda bakāmi dil rasīdī āsan.

(109) Chūn uhda namī kunad kasī fardārā
Halē khush kun tū īn dilī shaidāra
Mai nōsh banūri māh ai māh ki māh
Bisyār bajū yad va nayā bad māra.

Would not we shatter it to bits—and then
Remould it nearer to the Heart's Desire!

CIX

But see! The rising Moon of Heav'n again—
Looks for us, Sweet-heart, through the quivering Plane:
How oft hereafter rising will she look
Among those leaves—for one of us in vain!



श्लो० ॥ निर्भाग्यंमानवंश्रान्तं सृष्ट्वालंकुटिलंविधिः ।
अस्वतन्त्रं जृंभमाण दुःखोपहतजीविनम् ॥ १०७ ॥

गी० ॥ यल्लिखितंविधिनात त्कदापिनन्वत्रनान्यथाभवति ।
दुःखानुभवादितरो नास्त्येवपुनर्मनः परीणामः ।
यद्यपियावज्जीवं रोरुद्यारक्तमंत्रुसात्कृत्य ।
नातिक्रम्यात्मीय प्रमाणमेकं हिपृषदुरू भवति ।

श्लो० ॥ प्रतिरुन्ध्यावचेद्दैव महंत्वमपिवल्लभे ।
शश्वन्मिथः परिरंभा मृतंनैवंपिबेवाकिम् ॥ १०८ ॥

---

(౧౦౭) మూ ॥ గొబ్బునఁజాలించుటమే ।
లెబ్బమతీపనికిరాని-యిదుగడఁబ్రతుకున్ ।
డబ్బుబ్బు మాటలాడుచు ।
నిబ్బరికముగనకిటు తెగ-నీల్గుటకన్నన్ ।

చ ॥ మాఱదెన్నఁటికైన-మతితలఁవ్రాఁత ।
యేడ్చినఁగొలఁదినే-ద్వేషముమ్మరించుఁ ।
దడఁబడుకెల్లఁగ-న్దడినెత్తుగాచుఁ ।
కలుగుచినైనని-ఁకన్దొడ్డకాదు ।

(౧౦౮) మూ ॥ ఓచెలి నీవున్నేనుమ ।
రీచప్పనిబడుగుబ్రతుకు-లెనయుటకన్నన్ ।
దోఁచినటుపొలిసికోరిన ।
యాచవిఁగొనఁగ్రొత్తమంద-లందుటమేలా ।





از رفته قلم هیچ دگر گون نشود (۱۰۷)

وز خوردن غم بجز خون جگر نشود

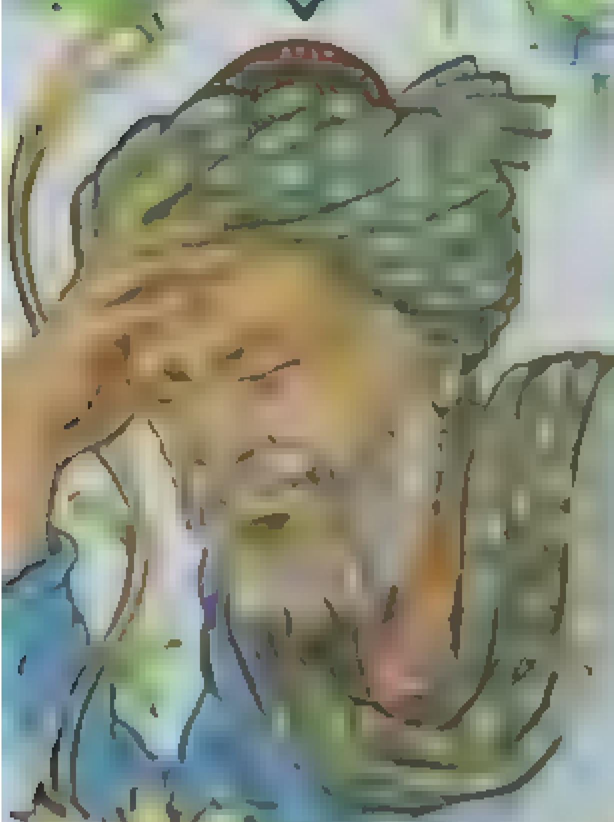
گر در همه عمر خویش خونابه خوری

یک قطره از آن که هست افزون نشود

گر بر فلکم دست بدی چون یزدان (۱۰۸)

برداشتمی من این فلک راز میان





(107) Az raftayi qalam hēch digar gūn na shūd
Vaz khurdaṇi gamm bajuz khūni jigar na shūḍ
Gar dar hamayi ' umri khēsh khūnāba khurī
Yak qatra az ān ki hasti afzūn nashūd.

(108) Gar bar falakam dast būdī chūn yazdān
Bardāshtamī man īn falki rāzi miyān

CVII

Better, oh better, cancel from the Scroll
Of Universe one luckless Human Soul,
Than drop by drop enlarge the Flood that rolls
Hoarser with Anguish as the Ages Roll.

CVIII

Ah Love! could you and I with Fate conspire
To grasp this sorry Scheme of Things entire,

गी० ॥ हरिहरिसंबोभूया द्विश्रान्तिस्थाममत्रमः किमपि ।
एतस्यपथोऽन्तमुता स्माभिरुपलभेत संप्रतियथेष्टम् ।
दिष्ट्येतः परमवनी गर्भादपिलक्षवर्षपर्यन्तम् ।
सौख्यमिहभोक्तुकामा दूर्वेवपुनः पुनः प्रजायेय ।

श्लो० ॥ विरच्यमानंज्ञातंवे ललाटलिखितंपुरा ।
साधूकर्तुमकर्तुंवा नप्रत्नुध्येतकिंविधिः ॥ १०६ ॥

गी० ॥ अस्यजगतोविधाता रूपं सहसान्यथैव संस्कुर्यात् ।
संप्रतिनवीनसृष्टिं रचयन्तंतंविधिं मपश्येयम् ।
ममनामाप्यधुनासौ जगन्निघण्टोर्विधिर्निरस्येत ।
कस्याप्यदृष्टहेतो रुताधिकं मत्स्थियंप्रकुर्वीत ।

చ ॥ కలుగనీకుదిరిక-గనుచోటువేల్పు ।
నేఁద్రోవకోనముట్ట-నీకానియెడల ।
నేలనడుమునుండి-నేనూఱువేల ।
మాఱ్లుపచ్చికవలె-మఱిపుట్టనిమ్ము ।

(౧౦౬) మూ ॥ మనముచనకమునుముందే ।
దినుసెందేమాఱి క్రొత్త-తేటన్గానని ।
తినిపించనిమ్ము క్రొంజవి ।
మనకిత్తఱికానియెడల-మనలఁగడవనీ ।

చ ॥ తనపన్నికద్వేల్పు-తగమాఱ్చుఁగాక ।
యావింతశైల్యనే-నరయుదున్గాక ।
లేకనాపేర్కృతి-లెన్దుద్చుఁగాక ।
కాకనావెంపుటి-కన్నెంచుఁగాక ।



کاشْ اَزْ پیِ صَدْ هزارْ سالْ اَزْ دِلِ خاکْ
چُون سَبْزَه اُمِیدْ بَرْ دَمِیدَنْ بُودِی

(١٠٦) یَزْدان خواهَمْ جَهانِ دِگَرْ گُون کُنَدِی
واکْنُون کُنَدِی تا نِگَرَمْ چُون کُنَدِی
یا نامِ مَنْ اَزْ جَرِیدَه بِیرُون کُنَدِی
یا رُوزِیِ مَنْ زِغَیْبْ اَفْزُون کُنَدِی

Kāsh az pai sad hazār sāl az dili khāk
Chūn sabza umīd bar damīdan būdī.

(106) Yazdān khāham jahāni digar gūn kunadī
Vāknūn kunadī tā nigaram chūn kunadī
Yā nāmī man az jarīda bīrūn kunadī
Yā rōzīyi man zi ghaib afzūn kunadī.

Toward which the fainting Traveller might spring,
As springs the trampled herbage of the field!

CVI

Oh if the World were but to re-create,
That we might catch ere closed the Book of Fate,
And make The Writer on a fairer leaf
Inscribe our names, or quite obliterate!



श्लो० ॥ हन्तनश्येद्वसन्तश्री श्रेश्येन्नवनवंवयः ।
गहनान्तः परिच्छन्नं कः पश्येन्मधुगायनम् ॥ १०४॥

गी० ॥ नवयौवनचारित्रं समवोभूवीत्तदेवमिहपूर्णम् ।
अपिहरितवसन्ततुं र्हन्ता वोभूत्कठोरहेमन्तः ।
आनन्दनटत्पक्षी तारुण्योपाख्ययापियोऽवाचि ।
हन्तनजानेसकदा यासीद्भूयः स्वयंयदा मागात् ।

श्लो० ॥ अटव्यखातस्वरूपं यदीषदपिसूचयेत् ।
किमुत्पतिष्णुर्नभवे त्पिपासुर्भूस्तृणं यथा ॥ १०५ ॥

---

(౧౦౪) మూ॥ ఉడుగుచునుండుస్న నఁదటి ।
చెఱుచుండున్గొఁదమయీఁడు-చెల్వముతుఁదరున్ ।
ఒడలుమఱపించుకూఁత ।
న్గడిదేఱినపోలిగాఁడు-కన్నుమొఱంగున్ ।
చె॥ పదుచుఱికమ్ము చె-ప్పకపోయెనకట ।
కాఫిమందునెలపొం-గటినెలయయ్యె ।
నెలమినాటాడులే-యీడనుపులుఁగు ।
తెలియలేనెట్టులే-తెంచెనోచనెనో ।

(౧౦౫) మూ॥ తగఁగను నేనిన్ద్రోలెము ।
నిగనిగనగుచెలమజాడ-నెగఁడెఁదుడిప్పి ।
న్నాగిలెదుతెరువరియుబుకున ।
ణఁగిమఱలన్గలనిగిప్చి-నగఱికమాడ్కిన్ ।



افسوس که نامهٔ جوانی طی شد (۱۰۴)
وین تازه بهار ارغوانی دی شد
آن مرغ طرب که نام او بود شباب
افسوس ندانم که کی آمد کی شد

ای کاش که جائی آرمیدن بودی (۱۰۵)
یا این ره را بسر رسیدن بودی



(104) Afsōs ki nāmai jawānī tai shud
Vīn tāzayi bahārī arghavanī dai shud
Ān murghi tarab ki nāmiū būd shabāb
Afsōs nadānam ki kai āmad kai shud.

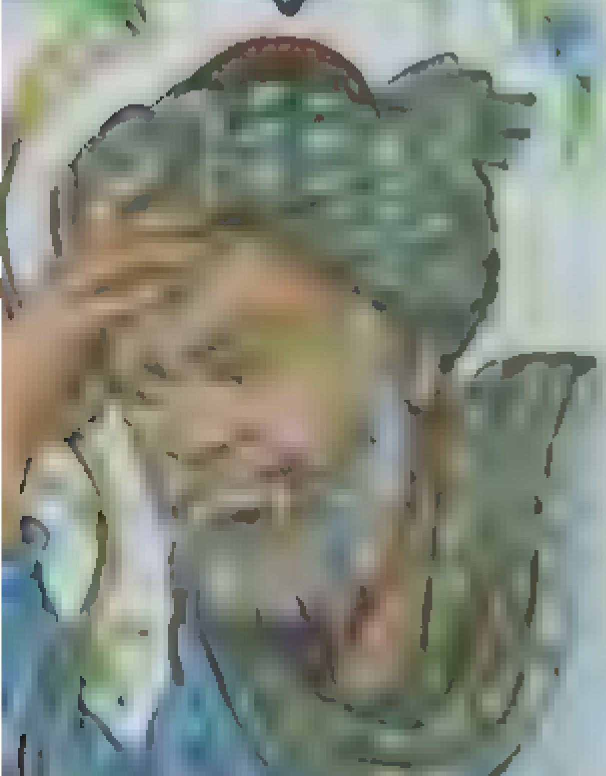
(105) Ai kāsh ki jāī āramīdan būdī
Yā in rah rā basar rasīdan būdī

CIV

Yet Ah, that Spring should vanish with the Rose!
That Youth's sweet-scented manuscript should close!
The Nightingale that in the branches sang,
Ah whence, and whither flown again, who knows!

CV

Would but the Desert of the Fountain yield
One glimpse—if dimly, yet indeed reveal'd,



मांत्वमिहयथास्राक्षी रहंतथैवादिदेव समभूवम् ।
तवनिर्हेतुककृपयौ दार्येणापि सहजेनसंपुष्टः ।
शतवत्सरपर्यन्तं करवाणि समस्त घोरपापानि ।
सम्यक्ततः परीक्षै त्वत्कारुण्यमधिकमुतमेऽघमिति ।

श्लो०॥ मधुवन्नास्तिकोऽहार्यो न्ममगौरवसंपदम् ।
आश्चर्यंषानवणिजो लाभोऽल्पोऽपित्ययोऽधिकः ॥ १०३ ॥

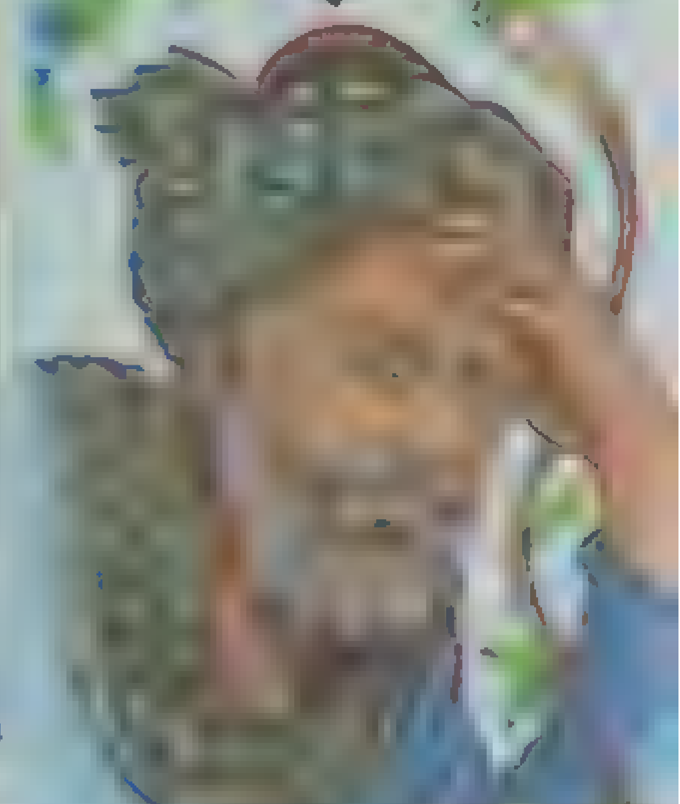
गी०॥ अस्माकं लज्जामपि मद्यावरुणात्मजाददर्दवम ।
अहमिहहलिमियाया नासिसाहयिपामिकिञ्चिदपिविरहम ।
विभ्रान्तोऽवोभूवं विक्रेतागेहलिमियायास्त ।
दित्सन्तोऽधिकमूल्यं किन्त्वल्पं लाभमेवर्माप्सन्ति ।

విగ్రానిమిచునా-యెంపిం(గ౯౨) ।
నీపన్నుగడపే్ర్తి-నేయేపుగంటిఁ ।
గల్లనూతేండ్లదా-(కన్లరింంచి ।
నీనెమ్మినానేగి-నెగ్గటున్గందు ।

(౧౦౩) మూ ॥ ఏంజమువులనమ్మనిన ।
న్నీడజానైపుచెఱచి-యొందేగొప్పన్ ।
బోఁజెనకినయీసీవిరి ।
కేజంగడినమ్మువాని-కిన్లిగులున్నే ।

చె ॥ చెచ్చెరన్నాతట్టి-దింపెనాకోపు ।
వదలనాసీవిరి-(బ్రతుకున్నదనుకఁ ।
గొద్దినేగొనుచుం(దు-గొప్పదిన్నిచ్చి ।
యూరారకెంపుకో-పమ్ముకబ్బిళ్లు ।







گر مَنْ گُنَه رُوی زَمِین کَرْدَستَم
عَفْوِ تو اُمِیدْ اَسْت کِه گِیرَدْ دَسْتَم
گُفْتِی کِه بروزِ عجز دَسْتَتْ گِیرَم
عاجِزْ تَر اَزِین مَخواه کاکْنُون هستم

(۱۰۳) با آنکه شراب پَرْدهٔ ما بِدَرِید
تا جان دارَم نَخواهَم اَزْ بادَه بُرِید
مَنْ دَرْ عَجَبَم زِ مَیْ فُرُوشان کایشان
بِهْ زِین کِه فِرُوشَنْد چه خَواهَنْد خَرِید

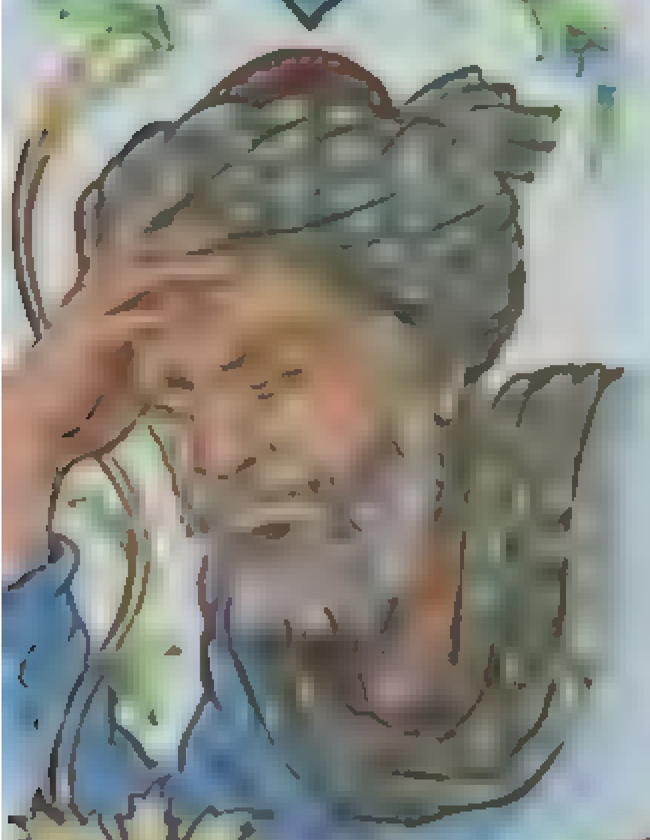
Gar man guna rūyi zamin kar dastam
Aivi tū umīd ast ki gīraddastam
Gufti ki barozi ' ajz dastat gīram
' Ājis tar azin makhāh kāknūn hastam.

(103) Bā ān ki sharāb pardai mā badarid
Tā jān dāram na khāham az bāda burīd
Man dar ' ajabam zi maiyi farōshān kāyishān
Bih zīn ki firōshand chi khāhand kharīd.

And then came Spring, and Rose-in-hand
My threadbare Penitence apieces tore.

CIII

And much as Wine has play'd the Infidel,
And robb'd me of my Robe of Honour—Well,
I often wonder what the Vintors buy
One-half so precious as the ware they sell.



श्लो० ॥ प्राग्यतश्शपथात्प्रायः पश्चात्तापः प्रशस्यते ।
आगतेपुष्पसमयेऽ नुशयोध्वस्यनेतमाम् ॥ १०२ ॥

गी० ॥ निश्चिनुवेऽहमहरहोनूनं पश्चात्तपामिनक्तमिति ।
सुविचार्य महापातकमधराधरिनेममात्रपानेन ।
पुष्पसमयोऽपिसंप्र त्यागात्सइतः परंनशोचामि ।
पश्चात्तापायैवा नुशयंसुरभावयेत्विधेदेहि ।
यदिपापमकार्षमहं वसुंन्धरासंमुखे जनार्तिकरम् ।
तवसहनकरोमासु द्धरेदिति तथापिनूनमाशंसे ।
आपद्दिनेग्रहीष्ये त्वां हस्तेनेत्यजागादिष्ठास्त्वम् ।
अत्यधिकापत्तिदशा मितः परंनहिममप्रतीक्षस्व ।

(౧౦_౨) మూ॥ ఒట్టునిల పెట్టుకొనలే ।
దిట్టులనానల్పినట్టి-యొగ్గుదలఁపరా ।
దెట్టుక్రొన్ననమ్బు ।
న్బట్టినావంతచిందు-వందయ్యోఁగదా ।

చ॥ వగచెదనాకల్ల-పనిగూర్చిమాపు ।
బుద్ధితోఁబెదవిగ-ల్పుట కొప్పనంచుఁ ।
బట్టఁదలన్గొందుఁ-బగలెల్లఁగాని ।
యామనియఁగుదెంచె-నావంతదొలఁగె ।
ననతతి హాయిగా-నలువారునేని ।
నోమనీనోముమా-నుటకోహోవేల్ప ।
నేనీయెడనయిపు-నెఱిపితినేని ।
నీయొక్క కెయూఁత-నేఁగోరియుంటిఁ ।
గడగండ్లనన్నివు-గాఢెదనంటి ।





هر روز برانم که کنم شب توبه (۱۰۲)

از جام و پیالهٔ لبالب توبه

اکنون که رسید وقت گل هر غم نیست

در موسم گل ز توبه ده یا رب توبه

آنم که پدید گشتم از قدرت تو

پرورده شدم بناز در نعمت تو

صد سال بامتحان گنه خواهم کرد

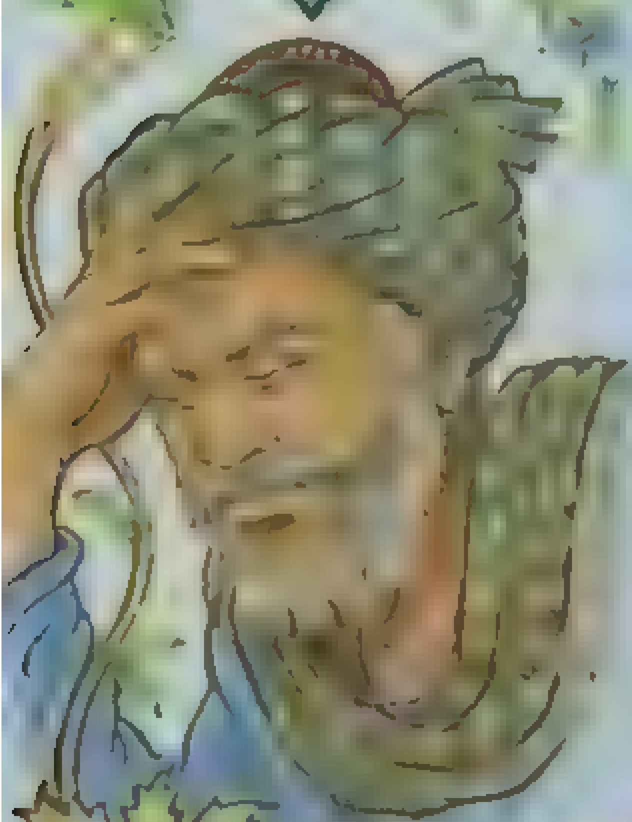
تا جرم منست بیش یا رحمت تو

(102) Har rōz barānam ki kunam shabi tauba
Az jāmwa piyālaī labālabi tauba
Aknūn ki rasīd waqti gul har ghamm nīst
Dar mausimi gul zi tauba dih yā rabb tauba
Ānam ki padīd gashtam az qudrati tū
Parwarda shudam banāz dar ni' amati tū
Sad sāl bāmtihān guna khāham kard
Tā jurmi manast bēsh yā rahmati tū

CII

Indeed, indeed, Repentance oft before
I swore—but was I sober when I swore?





गी० ॥ यदहमपेपीयिष्ये हालांयावत्तदीयगन्धोऽपि ।
नावदुदजङ्गमिष्यत भूमेर्यस्या अधोनुभूषामि ।
यदिकोऽप्यजङ्गमिष्य न्ममपितृगृहपरिसरेमधुपिपासुः ।
नूनमवेाभूयिष्यन सुतराम्मत्तः स इहपरभ्रष्टः ।

श्लो० ॥ विग्रहाराधनेनाभू दभाग्योऽयमभाजनः ।
दासः परवशोहन्ता किञ्चनः स्तुतिपाठकः ॥ १०१ ॥

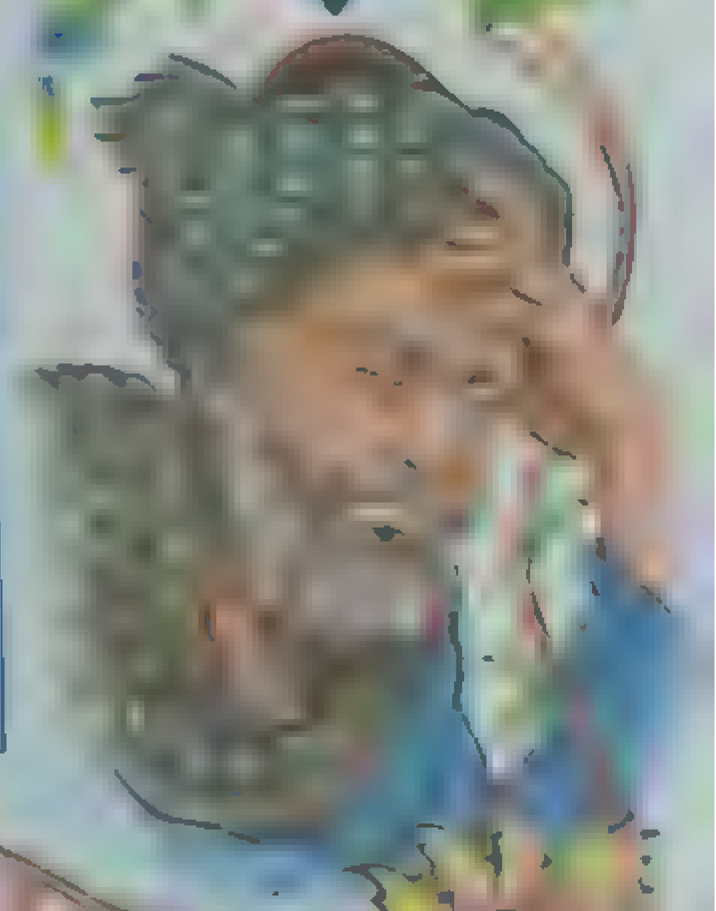
गी० ॥ सन्ध्यावन्दनतोऽप्युपवा सेऽटटिर्पायदाममप्रकृतिः ।
समवोभूयिष्टनमामेवास्मन्मोक्ष इत्यजागदिपि ।
हन्त सदाचारोऽयं भ्रष्टोऽवोभून्ममापराधेन ।
उपवासोऽपिवृथैवा दध्वंसन्नेममात्रपानेन ।

చ॥ అపాటికోపునే-నానెదన్దుదకు ।
నేనుండుబోరియనుం-డికసిమనంగి ।
గబ్బుచెంగఁటఁబోవ్వు-కైపుమారిమయి ।
ముమ్మరంబుగమైక-మున్గొల్పిరూల్చు ।

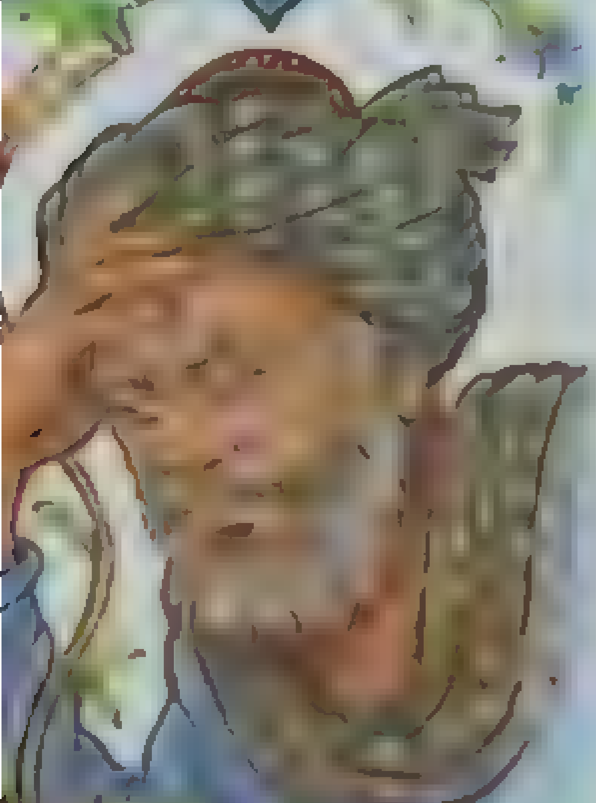
(౧౦౧) మూ॥ ఇమ్ముగనిటనేఁగొల్చిన ।
బొమ్మలునాకల్మినిగ్గు-పొగ్గులఁగలఁచెన్ ।
ఒమ్మించెగొప్పఁచిప్పకు ।
నమ్మించెన్దొడ్డపేరు-నాజావళికిన్ ।

తె॥ కొలుపుమంకుతలంపు-గొను నెడన్దొరకెఁ ।
బెంద్రదోవయనివిట్టి-వీగియఱచితి ।
నామడినకటపో-కాచెనాసేగి ।
బుక్కెడుకోపులో-బుస్సెనాయిల్లి ।









تا بر سرِ خاکِ مَن رسد مخموری
از بوی شرابِ من شود مست و خراب

(۱۰۱) طبعم بنماز و روزه چون مائل شد
گفتم که نجاتِ کلیم حاصل شد
افسوس که آن وضو بباری بشکست
و آن روزه به نیم جرعهٔ می باطل شد

Tā bar sar khāki man rasad makhmūrī
Az bū yi sharābi man shūd mast wa kharāb.

(101) Taba' m banamāz wa roza chūn mā'il shud
Guftam ki najāti kullīm hāsil shud
Afsōs ki ān wuzū ba bārī bashikast
Wa ānrōza ba nīmi jura'ī mai bātil shud.

As not a True-believer passing by
But shall be overtaken unaware.

CI

Indeed the Idols I have loved so long
Have done my credit in Men's eye much wrong:
Have drown'd my Glory in a shallow Cup
And sold my Reputation for a Song.

श्लो०॥ परस्परचिरस्नेहौ पुनरारूढ यौवनौ ।
जायापतीपितृवने सम्मिल्येतां सुवासितौ ॥ ९९ ॥

गी०॥ हन्त पिपाक्षिष्यतिपद घातैर्याविद्धिधिमेंदायशिरः ।
दीदांसिष्यतिसममा वयवौघंविहगपक्षतिचयमिव ।
अप्यन्यत्किमपिसुरा भाण्डान्मन्मृत्स्नयेहमाकार्षीः ।
अभविष्यंत्तत्पूर्णं चेदऽमिहमुहुरहोन्वर्जात्रिष्यम् ।

श्लो०॥ पार्श्ववर्तिनमाकर्षे न्ममगन्धोऽपिपाशवत् ।
मधुस्त्रीरसिकाः सर्वे जायन्तां पुनरास्तिकाः ॥ १००॥

---

(౯౯) మూ ॥ కోదమహాయలుతలఁపునకు ।
న్బదపడిరప్పించుఁడదువ-పడుచుచెలుల్నె ।
మ్మిదలిచుఱనలరుఁదోఁట ।
న్గదురుగనగిపల్కరించు-కొననీమఱిలన్ ।
చె ॥ అదనునాతలఁదన-యడుగులన్దొ్రక్కి ।
పూజతెక్కునలెనా-మూలూడఁజెలుక ।
నామేనిబుగ్గిమా-నకకోపుకాఁగు ।
గావించియద్దాని-గడుఁగోపుతోడ ।
నించుఁడీక్రమ్మఱ-న్నేమనఁగలను ।
(౧౦౦) మూ ॥ పోఁడిమినేలఁగలియునా ।
పాడుపదడుమబ్బువలెన-వలగాలిన్దూఁ ।
గాడించితోఁడువేడుక ।
తోడదన్నంటసిల్లు-దొడ్డపాలపరిన్ ।







در پای امل چو من سر افگنده شوم (۹۹)
وز دستِ اجل چو مرغ پرکنده شوم
زنهار گِلم بجز صراحی مکنید
شاید که چو پر باده شوم زنده شوم

چندان بخورم شراب کین بوی شراب (۱۰۰)
آید ز تراب چون شوم زیرِ تراب

(99) Dar pāyi amal chū man sar afganda shūm
Waz dasti ajal chu murg park anda shūm
Zinhār gilam bajuz surāhī makunīd
Shāyad ki chū pur bāda shūm zinda shūm.

(100) Chandān bakhuram sharāb kīn būyi sharāb
Āyad zi tarāb chūn shūm zeri turāb





XCIX

Whither resorting from the vernal Heat
Shall Old Acquaintance Old Acquaintance greet,
Under the Branch that leans above the Wall
To shed his Blossom over head and feet ?

C

Then ev'n my buried Ashes such a snare
Of Vintage shall fling up into the Air,

श्लो० ॥ मधुप्रपाययेदन्त्ये स्नापयेन्मधुनाभृशम ।
अमुम्मधुरसामृले स्थापयेन्मधुपण्डितम ॥ ९८ ॥

गी० ॥ यावदहं प्रागगमं स्नपयावश्यं सुहृर्द्दलिप्रियया ।
अधिकृत्याच्छसुरामा ख्यापयमर्थपेरनकल्पमपि ।
प्रेतोत्थानदिनेमा मदिदृक्षिष्यतयर्द्दादृशंयूयम ।
ऐक्षिष्यध्वंशुण्डा प्रान्तस्थगृगणमृत्तिकागर्शा ।
समर्वाहिममवल्लाया मद्यपात्रंसहमयानिर्वाहित्वम् ।
माणिक्यमिवास्यंमे हरिन्नीलंसपादिहिपरिणमयस्व ।
जांपंसंम्नापयमां परनमानखांशखंहर्लिप्रियया ।
स्वादृक्षुपप्रकाण्डैः सुद्दमपिविरचयमामकंखट्टिम ।

(౯౮) మూ ॥ నాయూంపిరి కాపాడుటె ।
కైయూనెదె గైపునల్పుగల కెంగోపున్ ।
[illegible] ।
[illegible] ।
[illegible] ॥ [illegible] ।
[illegible] ।
[illegible] ।
[illegible] ।
[illegible] ।
[illegible] ।
[illegible] ।
[illegible] ।
[illegible] ।







(۹۸) چون فوت شوم بباده شوئید مرا
تلقین ز شراب ناب گوئید مرا
خواهی که بروز حشر بینید مرا
از خاک در میکده جوئید مرا
زنهار مرا ز جام می قوت کنید
وین چهرهٔ کهربا چو یاقوت کنید
چون در گذرم بمی بشوئید مرا
وز چوب رزم تختهٔ تابوت کنید

(98) Chūn faut shūm babāda shūīd marā
Talqīn zi sharābi nāb gō īd marā
Khāhī ki barōzi hashr bīnīd marā
Az khāki dar maikada jū īd marā
Zinhār marā zi jāmi mai quvvat kunid
Vīnchahraī kahrubā chū yāqūt kunid
Chūn dar guzaram bamai bishūīd marā
Waz chūbi razm takhtayi tābūt kunīd.

XCVIII

Ah, with the Grape my fading Life provide,
And wash my Body whence the Life has died,
And lay me, shrouded in the living Leaf,
By some not unfrequented Garden-side.



ममपार्थिववपुषोयादि निरमेर्मायिष्यतोरुगलमणिकः ।
अपिनमपोपुर्विष्यद्दु दवोभविप्यत्पुनर्न्तदवद्राक् ।
नूनमहमन्त्यकाला धःपदमाक्षुभ्यपंपनिप्यामि ।
नष्टोत्साहः मवया शिथिलोऽपि जुगुप्सितः परेप्यामि ।
दर्दृश्यध्वं भाण्डा दन्यन्ममममृत्स्न येहमाकार्ष्ट ।
तावज्जेर्जीवीयां यावदिदं हालयामपोपूर्यान् ।
श्लो० ॥ इत्थं संभाषमाणेषु नैपुयःकोऽप्यजागर्दीत् ।
सैषभ्रातः पश्य पश्य सुरयायातिभारिकः ॥ ९७ ॥
गी० ॥ उपवासव्रतमासोऽ प्यसीसदत्पारणंसमररंभत् ।
माधवशृङ्गारकला विलासकथकाग्रणीःसमायासीत् ।
समयोऽयमवोभूय द्रुजयाः सन्धायचर्म भाण्डानि ।
वीवधकाः पश्यैने पृष्ठपृष्ठमिति समगद्रिपुरय ।

గిట్టించుతలకొల్ల-క్రిందఁబడలేఁగ ।
తోసెనామనుకోర్కె-తుత్తుమురైన ।
వినుఁడుసల్పకుఁడుసీ-విరిపంటితప్ప ।
నాసేలనుండి ది-ననుమఱేదియును ।
నేఁబదికెడనది-నిండిన నల్లి ।
(౯-౭) మూ ॥ ఇటులవ్వారనుకొనుచు ।
దటుకున నెలపొడుపుగాంచి-తలలెత్తుచున ।
చ్చటమోపరిమ్రోఁతన్న ।
చ్చటవినిత్రావుటకునోళ్లు-చాఁచిరివేడ్కన్ ।
చ ॥ నుంకునెలచనేఁబఁడుగుఫాటవచ్చెఁ ।
బాడిపంటలు రెచ్చె-బాటకాఁడెచ్చె ।
మోపర్లుసిద్దెల-మ్మాఁపులఁదాల్చి ।
వెడలివచ్చుచున్నెన్ను-వెన్నను చుంద్రు ।






زنهار گلم بجز صراحی مکنید
شاید که چو پر باده شود زنده شوم

(۹۷) ماه رمضان برفت و شوال آمد
هنگام نشاط عیش و قوال آمد
آمد گه آنکه خیکها اندر دوش
گویند که پشت پشت حمال آمد

Zinhār gilam bajuz surāhī ma kunnīd
Shāyad ki chū puri bāda shūd zinda shūm.

(97) Māhi ramazān baraft va shawwal āmad
Hangāmi nashāti ʻaish va qavvāl āmad
Āmad gahi ānki khīkhā andar dōsh
Gōyand ki pushti pushti hammāl āmad.

But fill me with the old familiar Juice,
Methinks I might recover by-and-bye!"

XCVII

So while the Vessels one by one were speaking,
One spied the little Crescent all were seeking:
And then they jogg'd each other, "Brother! Brother!
Now for the Porter's shoulder-knot a-creaking!"



दुष्टावोभूयेरन् सकलायदिमूर्तयोऽपिनिस्मारा: ।
दोष: कईदशानां सर्वामांप्रायशोऽवगम्येत ।
अन्त्यविचारणादिवसे चर्चासंवोभविष्यतिप्रचुरा ।
नाभूत्कदापिकेवल सात्विकमूर्तेश्शुभंविनाकिञ्चित् ।
त्वंसम्मोदस्वनमां शिवमेवस्याद्भविष्यदायुरपि ।
त्वरित: ससुहृन्मार्णगपि वोभूयिष्यतइतिप्रशं सन्ति ।
श्लो० ॥ साधूक्तमस्मान्य: कोऽपि यद्वानद्वा नियोजयेत् ।
अन्योऽवादीत्किंवहुना मधुपाययमामिति ॥ ९६ ॥
गी० ॥ मामकजीवितविटप श्चाग्वाग्यनयुगपद्यदामूलात ।
परितस्तस्याङ्गान्यपि वहिर्निरस्तानि हन्तवोभूयु: ।

స్త్రైనవియొన-చినయోగిఁ కేది ।
తుదినాటియరయిక-దొడ్డగానుండఁ ।
దత్తఱనదరెను-న్దగుచెలికాఁడు ।
[illegible] ।
నుండిమేల్దప్పది-నసురాడిఁ కెదియు ।
హాయిగానుండుముం-దగులెన్స్రబతుకు ।

(౯౬) మూ॥ ఇంకెవఁడో పల్కెనొక్క ।
రింకెన్నా పారిబొంది-యెన్నఁడొయిట్టుల్ ।
పెం కైమూలనడఁగెనా ।
యంకిలినదటానిమఱల-హాయి న్మనెదన్ ।

చె॥ మొదలంటనామిద్కు-మోవూడఁబెఱికి ।
యాకులురెమ్మలం-దందఁబోఱువ్వి ।
[illegible] ।
గోఫునింపినబ్రతు-కునదియుమఱల ।





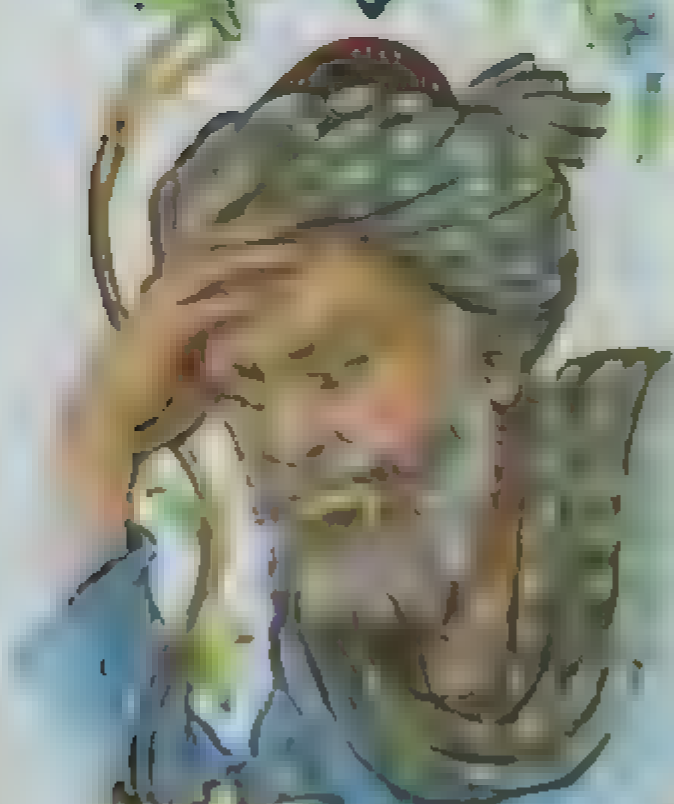
از خیر محض جز نکوئی ناید هرگز
خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود

(۹۶) آندم که نهال عمر من کنده شود
و اجرام ز یکدگر پراگنده شود
گر زانکه صراحی کنند از گل من
حالی که پر از باده کنند زنده شود
در پای ازل چو من سر افگنده شوم
وز بیخ امید عمر بر کنده شوم



Az khairi mahz juz nikū ī nāyad hargiz
Khush bāsh ki ʻāqibati nikū khāhad būd.

(96) Āndam ki nihāli ʻumri man kanda shūd
Wa ajrām zi yak digar parāganda shūd
Gar zānki surāhī kunand az gili man
Halē ki pur az bāda kunand zinda shūd
Dar pāyi azal chū man sar afganda shūm
Waz bē khi umīdi umr bar kanda shūm



They talk of some sharp Trial of us—Pish!
He's a Good Fellow, and 'twill all be well."

XCVI

"Well," said another, "Whoso will, let try,
My Clay with long oblivion is gone dry:

गी० ॥ पूर्वेद्युर्नक्तमहं कुलालशालामजीगमंसहसा ।
मूकानपिवागीशान् द्विसहस्रमिताञ्जनांस्तदाद्राक्षम ।
एकमपिपानपात्रं द्रागेवंस्वयमग्रू घुषच्छब्दम् ।
घटनिर्माताक्वपुनः क्रेयिकः क्वास्तिहन्तविक्रेता ।

श्लो० ॥ मायीविधिर्जगत्कर्ता तेनजन्तुर्विचार्यते ।
दीयतेकर्मफलमि त्यन्यांऽवोचज्जनश्रुतिम् ॥ ९५ ॥

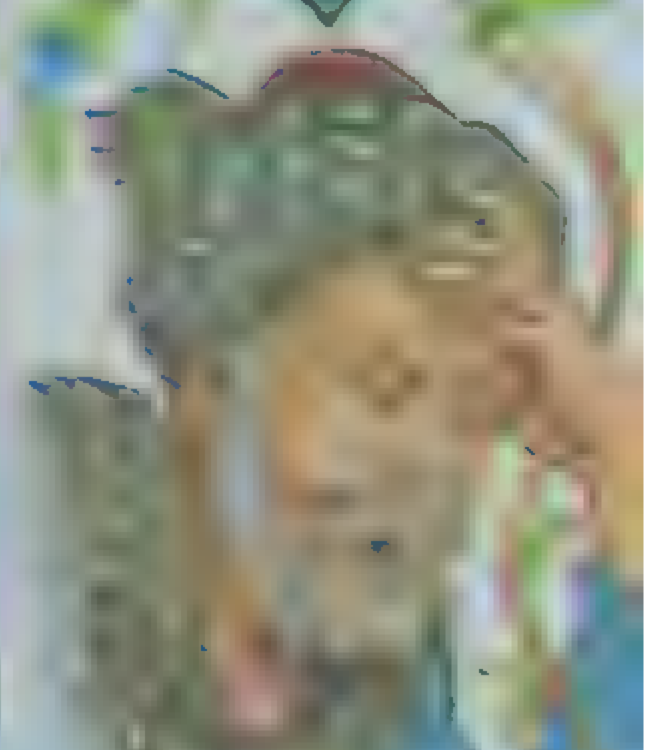
गी० ॥ पञ्चीकुर्वन्धाता भूतान्यपिमेलयन्यदासाक्षीत् ।
कस्माद्धेतोर्भूय स्तानिसलोपानिकिमुनसोऽकार्षीत् ।
यदिमूर्तान्येतानि प्रायः सुगुणास्पदानिबोभूयुः ।
भूयोऽदयःकिमवधी त्पसभमपिवृथैवनान्य सौहन्त ।

చ॥ అరిగితిన్నిడుతల-యంగడికేను ।
నిన్న మాపచటఁగం-టి నెందువేల ।
పలికియున్నలుకని-పంటులందెదియొ ।
కూఁతవేసెన్గడు-గొబ్బునిట్లు ।
క్రీవికూపఁరివెట-గొనువాఁడికెచట ।
నమ్మునతఁడెవాఁట-నంచుబిగ్గఁగ ।

(౯౫) మూ॥ తగులొప్పనిబిగికాన్పుల ।
తగవరి బడియొడయఁడాడె-దనతో వేల్పు ।
తెగమిగులబొమ్మలాట ।
న్నెగడ్చితానాడుకొనున-నియెనెందేని ।

చ॥ పుట్టుకతో వేల్పు-బొందులుకూడె ।
మఱలనయ్యావిసకు-మన్నాల్పనేల ।
మంచివానెడవాని-మాపవేమిపని ।





ناگاه یکی کوزه بر آورد خروش
کو کوزه گر و کوزه خر و کوزه فروش

(۹۵) دارنده چو ترکیب طبائع آراست
باز از چه سبب فگندش اندر کم و کاست
گر نیک آمد شکستش از بهر چه سود
ور بد آمد پس این صور عیب چراست
گویند بحشر جستجو خواهد بود
وان یار عزیز تندخو خواهد بود



Nāgāh yakī kūza bar āward khurōsh
Kū kūzagar va kūza khar-wa kūza farosh.

(95) Dāranda chū tarkībi tabā'I ārāst
Bāz az chi sabab figan dash andar kam ū kast
Gar nēki āmad shikastash azbahri chi sūd
Var badi āmad pas īn suvari 'aib chirāst
Gōyand bahashri justjū khāhad būd
Wān yārī 'azīz tūndkhō khāhad būd



One on a sudden peevishly exclaim'd,
"Which is the Potter, pray, and which the Pot?"

XCV

Said one—"Folks of a surly Master tell,
And daub his Visage with the Smoke of Hell;

श्लो० ॥ अकस्मात्कुंभकारोऽपि भिन्याच्चेत्स्वकृतंघटम् ।
कंपतकिं तस्यपाणि रित्यवोचत्परोहसन् ॥ ९.३ ॥

गी० ॥ ननुमामकागमादिह नकोऽपिवोभूयते विधेर्लाभः ।
ममनिष्क्रमादितोबत तन्महि मोरूकृतोनवोभूयात् ।
कस्मादपिकर्णेमि शोश्रूयेते ननत्वतः किञ्चित् ।
हन्तममागमनिर्गम कार्येएते कथं प्रवर्तेते ।

श्लो० ॥ जिज्ञास्यते देहयात्रा वृथाकिमपि जीवितम् ।
घटः कः कुंभकारः क इत्यवादीन्नदेतरः ॥ ९.४ ॥

(F-3) మూ॥ ఏకఃన్నారనసేరక ।
యూరకయున్నారలెవ్వ-డోపల్క-నిటా ।
కొరాదూరకుఁడీతా ।
నారయకావేల్పుగూడ-నైపొనరించుఁన్ ।

చ॥ నారాకవేలుపేనయమొనగూచే ।
నాపోకనాతని-నలువెటుహెచ్చె ।
రప్పించినన్నైచ్చె-రన్వెడలింయు ।
నుదువునారెండుపీ-నులవినలేదు ।

(F-౪) మూ॥ బ్రదుకననేమీామటీయు ।
న్జదియుటయననేమియిట్లు-చయ్యనమాత్పె ।
క్లొదలునిదిట్టులనేలా ।
కుదురెదిపిదుతెద్దిబుడ్డి-కూపఁరియేఁడీ ।





زِ آوردنِ مَن نَبود گردون را سود (٩٣)
وز بُردنِ مَن جاه و جَلالَش نفزود
وزهیچ کسی نیز دو گوشم نشنود
کاوردن و بردنِ مَن از بهرِ چه بود

درکارگهِ کوزه گری رفتم دوش (٩٤)
دیدم دو هزار کوزهٔ گویا و خموش

(93) Zi āwardani man nabūd gardūn rā sūd
Vaz burdani man jāh va jalālash nafuzūd
Vaz hēch kasēnīz dōgōsham nashunūd
Kāwardan wa burdani man az bahrichi būd.

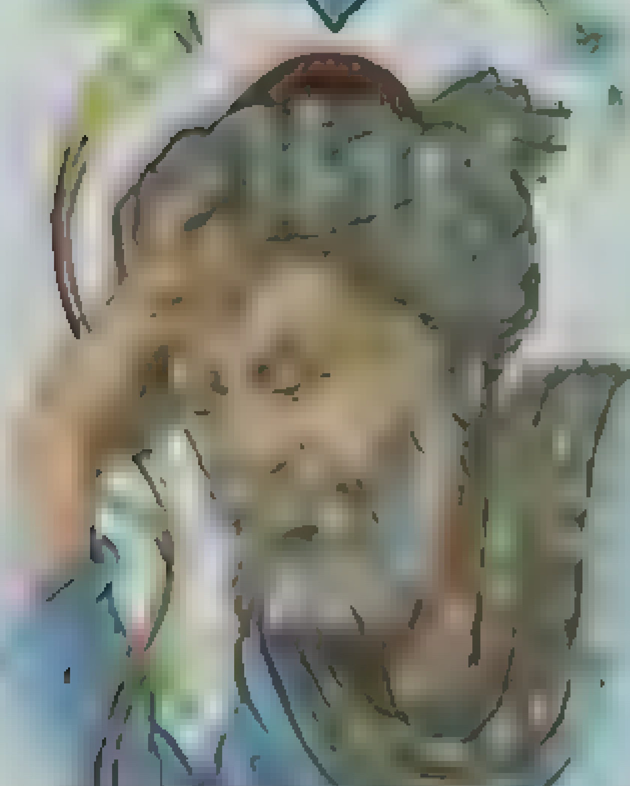
(94) Dar kārgahi kūzagarī raftam dōsh
Dīdam dō hazār kūzayi gōyā va khamōsh

XCIII

None answer'd this; but after silence spake
Some Vessel of a more ungainly Make;
"They sneer at me for leaning all awry;
What! did the Hand then of the Potter shake?"

XCIV

Thus with the Dead as with the Living, WHAT?
And WHY? so ready, but the WHEREFOR not,



गी० ॥ आचुंबितफालमपी हविघने हृयमयपात्रायम् ।
सविनिर्मित्सनिचक्री तदेवदिदरीषतिस्थलेभूयः ।

श्लो० ॥ अन्योऽगादीदर्भकोऽपि नभञ्ज्यादात्मभाजनम् ।
विषवृक्षोऽपिसंवर्ध्यस्स्वयं छेत्तुमसाम्प्रतम् ॥ ९२ ॥

गी० ॥ सङ्गीर्कनानितानी ह चक्रिणा पानभामनाङ्गानि ।
दीदांस्येरंश्चत्सोऽपीर्ष्यिपिपेदेववारुर्णामत्तः ।
कतिशीर्षाण्यङ्गानापि चक्रीरम्यैरचीकरत्स्वनखैः ।
प्रेम्णैवहन्तसपुन द्वेषणैवं स्वयंव्यदिदरीषीत् ।

చ ॥ ఎఱుకగల్గినవార-లెల్లఁగొండాడఁ ।
గ్రాలునట్లము వీయఁ-కెట్టబుద్ధి ।
క్రోవులమేఁతరీ-గొనవైనదినును ।
కావించునదియుము-క్కులుగొట్టునేల ।

(౯-౨) మూ ॥ అనెలాఁతి వాఁడు తానె ।
కృపగొమ్మ వెట్టియైనఁ-గిరిసిలజూనా ।
తన కైయారనొనరించిన ।
పనిముట్టున్వేలుపలిగి-పాడెటుసల్పున్ ।

చ ॥ చాలవఁతులువేసి-సల్పినలొట్టి ।
చెఱుపనొప్పఁడు కైపు-చెలఁగినవాఁడు ।
మొదలడుగులుప్రేళ్ల-మొనలతోఁబన్ని ।
బరువడిఁగిట్టక-పగులుచునెవఁడు ।





این کوزه گر دهر چنین جام لطیف
میسازد و باز بر زمین می زندش

(۹۲) ترکیب پیاله که در می پیوست
بشکستن آن روا نمی دارد مست
چندین سر و پای نازنین از سر دست
از مهر که پیوست و بکین که شکست



Īn kūza gari dahr chunīn jāmi latīf
Mī sāzad va bāzbar zamīn mī zandash.

(92) Tar kibi piyālaī ki dar mī paiwast
Bashī kastani ān ravā namī dārad mast
Chandīn sar va pāyi nāzanīn az sar dast
Az mihriki paiwast va bakīnī ki shikast.



That He who subtly wrought me into Shape
Should stamp me back to shapeless Earth again ? "

XCII

Another said—" Why, ne'er a peevish Boy
Would break the Cup from which he drank in Joy ;
Shall He that of His own free Fancy made
The Vessel, in an after-rage destroy ! "

श्लो० ॥ रसनानां पुरारब्ध चेष्टानां जल्पितं पुनः ।
मर्त्यौघमन्तरेणापि मयाश्राविशनैश्शनैः ॥ ९० ॥

गी० ॥ केचिद्वदन्तिमांपुन रायास्यत्यौपवस्तमासेन्दुः ।
तदनन्तरमपिचित्तं भूयोमद्यंनपातुकामंस्यात् ।
उपवाससमासपूर्वं तावन्मात्रं सुरांपिपासेयम् ।
यावद्बोभूयांमद मत्तः सकलौपवस्तसमयेऽपि ।

श्लो० ॥ एकोऽभाणीद्वृथायोमां नासाक्षीन्मृत्स्वरूपिणम् ।
विलाययेदात्मनिद्रा क्सएत्वेमां तनूमिति ॥ ९१ ॥

---

(౯౦) మూ ॥ ఉసురసురనుమిదు కెసఁగని ।
కొసముసముసమసఁగుమునుఁగు-గుసగుసవింటన ।
గసిదీఱన్బసమీఱ ।
న్దుసికిలునాకొసరుపిసరు-తొలుచదువులగున్ ।

చె ॥ అనుంకు నెలతిర్గి-యరు దెంచునండు ।
తలఁపరాదుల్లమ-త్తఱికోపునాన ।
నేఁగావున్నిట్టు-నెలదాఁటువఱకు ।
తనువులేక ఱిముఱి-న్దప్పఁద్రా వెదను ।

(౯౧) మూ ॥ ఇఁకఁబారిబొమ్మయనెనూ ।
రకనన్నిటఁబన్న లేదు-రహిపెంపారన్ ।
ఱికిలినొనచిఱనవేల్పొ ।
ఱిక నెందేఁగానరాని-పిసరుగమాఱ్చున్ ।





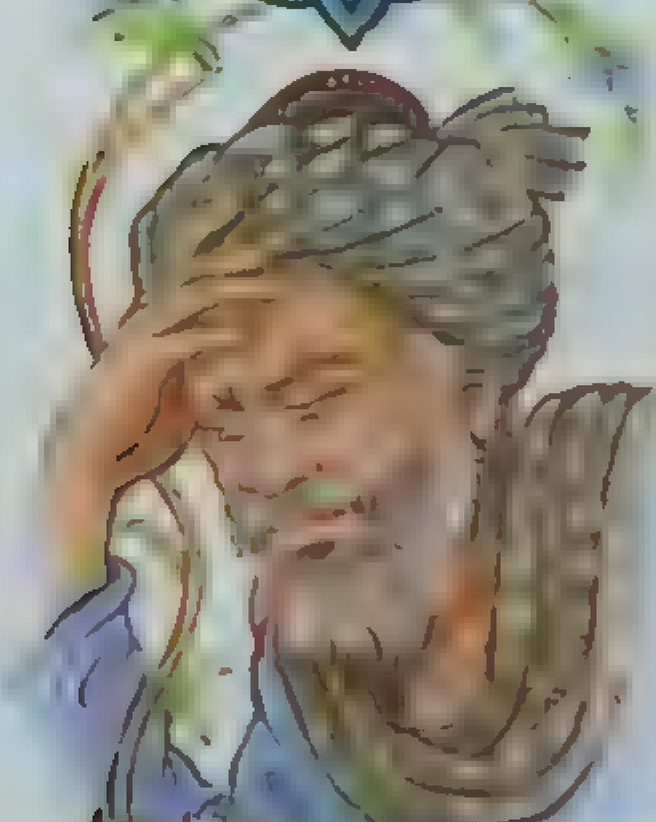
گویند که ماهِ رمضان گشت پدید (۹۰)
من بعد بگردِ باده نتوان گردید
در آخرِ شعبان بخورم چندان می
کاندر رمضان مست بیفتم تا عید

جامیست که عقل آفرین می زندش (۹۱)
صد بوسه ز حسن بر جبین می زندش

(90) Gōyand ki māhī ramazān gasht padīd
Man ba'd bagardi bāda natuwān gardīd
Dar ākhiri sha'bān bakhuram chandān mai
Kāndar ramazān mast biftam tā 'īd.

(91) Jāmīst ki 'aql āfrīn mī zandash
Sad bōsa zi husn bar jabīn mī zandash





XC

And once again there gathered a scarce heard
Whisper among them; as it were, the stirr'd
Ashes of some all but extinguished Tongue,
Which mine ear kindled into living Word.

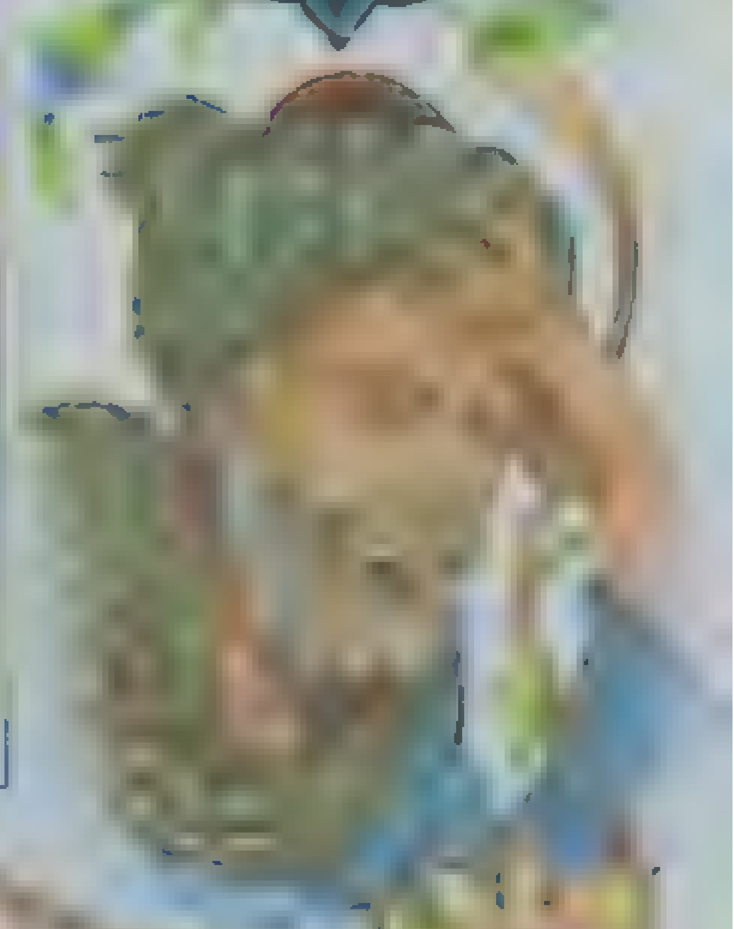
XCI

Said one among them—"Surely not in vain,
My substance from the common Earth was ta'en,

अहमस्म्यत्यपराधी तथाहि दासस्यममविभुर्भवसि ।
कस्यापि नास्ति पापं यस्माद्धेतोस्त्वमेव कर्तासि ।
श्लो० ॥ उपवासव्रतेभग्ने क्षीणेकर्मण्यहं पुनः ।
कुंभकारालयेऽप्यस्थां मृद्विकारैः परीवृतः ॥ ८९ ॥
गी० ॥ हन्ताकस्मादेषम आयासीदोपवस्तमासोऽयम् ।
सङ्कटकालः संप्रति समभूदत्यन्तचतुर पदबन्धः ।
अयि दुर्भरव्रतविधे सर्वानपिकुरुजनांस्त्वमौदरिकान् ।
बोधय समस्तविभवै रवश्यभोगाईएषमासइति ।

నాయైపునకానన్వ-నట చెండనిమ్ము ।
నానే మి [illegible] వేల్ప ।
నెరనునొప్పించిన-న్నెంతువుకనుక ।
చెలువునొప్పించికా-చెడవీవుకాన ।
నేఁజేమనడియఁడ-న్నెవునాదొరవి ।
కెగ్గులేదెవనికీ-వే కీరుపరివి ।
(౮౯) మూ ॥ ఓటితుదినాటి చీఁకటి ।
చాటుననాయిల్లివెక్క-సంబుగబాటెన్ ।
సూటినాన్నారెకురంగట ।
దీటులు గకియు [illegible] బొరి-నునులక షమున్ ।
చె ॥ నిక్కచ్చిగానిట్టు-నెలదాపరించె ।
ఏయే [illegible] చడువరి-కెల్లనష్టముగ ।
నోనోము వేలుపా-యొసరించుమింక ।
బొందితాల్పులఁదిండి-పోతులనిద్ది ।
యెల్లరున్ననుమని-యెన్నుకొనిమ్ము ।









سازندهٔ کار مرده و زنده توئی
دارندهٔ این چرخ پراگنده توئی
من گرچه بدم خواجهٔ این بنده توئی
کسرا چه گنه نه آفریننده توئی

(۸۹) ماه رمضان چنانکه امسال آمد
بر پای خرد بند گران حال آمد
ای بار خدای خلق را غافل ساز
تا پندارند که ماه شوال آمد

Sāzindai kāri murda wa zinda tū ī
Dārandaī īn charki parāganda tū ī
Man garchi badam khāzai īn banda tū ī
Kasrā chi guna na āfirinanda tū ī.

(89) Māhi ramazān chunān ki imsāl ā mad
Bar pāyi khirad bandi girāni hālāmad
Ai bāri khudāy khulqrā ghāfil sāz
Ṭā pindārand ki māhi shawwāl ā mad.

Is black with—Man's Forgiveness give—and take!

LXXXIX

As under cover of departing Day
Slunk hunger-stricken Ramazan away,
Once more within the Potter's house alone
I stood, surrounded by the Shapes of Clay.



गी० ॥ यावच्चुकोपिपासिचे चिक्षमिषस्त्वत्तावदेवंत्वम ।
आर्तोप्सासियदियात्र नावदनुजिघृक्षसि प्रभोचित्रम् ।
अभविष्यचेद् ग्राचारोमेऽभेष्यमहमर्नाचविधे ।
वोभूयेनविषमपि त्वत्खिलंनद्यमृतमेव वोभूयात ।
दासोऽस्म्यहमतिपापो नवकुत्रचिदस्ति सहजकारुण्यम ।
मलिनात्मावोभूत्वं कविद्येनप्रस्फुट प्रभावस्त्वं ।
स्वर्गे मह्यं त्वं यदि दित्सेस्त्वच्चरणसक्त भक्ताय ।
तद्वोभूयात्प्रतिफल मेवक्रानुग्रह प्रदानेन ।
अयिनिश्शेषमनुष्या न्तरङ्गिकरहस्यसार विज्ञातः ।
आत्मीयाखिलभक्ता पत्समय महाभयप्रदानकर ।
हे देवदेहिपश्चा तापं पापं क्षमस्वमेऽत्यन्तम् ।
अस्यनुतापविधायक यतस्त्वमेवासिदुष्कृतक्षन्ता ।
प्रेतं जीवितमपिमां त्वमेवरक्षसिसदा यथान्यायम ।
अस्य जगच्चक्रस्या स्थिररूपस्यत्वमेवभर्तासि ।

చ॥ నేరముగావింతు-నెనరుగో[illegible] ।
[illegible] ।
పల్కు-రానీతల-వ్రాఁతకువెలవ ।
కాదుచేఁదెల్లర-కముమందుగాక ।
నేఁగలకీఁడునే-నీనెనరేది ।
[illegible] ।
నాకొల్పునకువేల్పు-నగరిచ్చెదేని ।
మాఁటీగియద్దినీ-మంచిపెట్టేది ।
మెల్లరిలోగిటు-కెజేఁగినవాఁడ ।
[illegible] ।

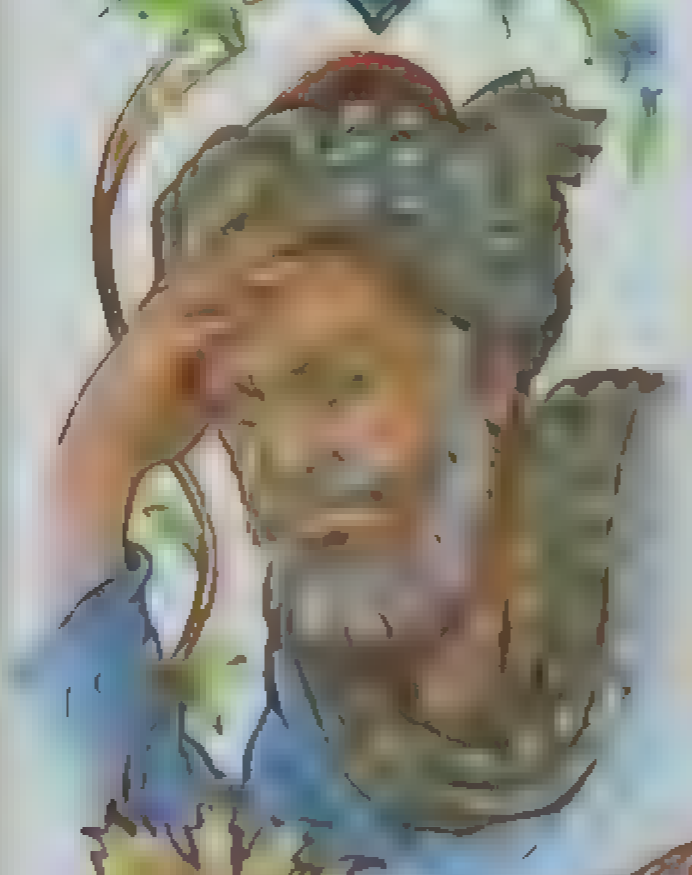




گر مرا لعنت است قسمت باک نیست
زهر هم باید همه تریاک نیست
من بندهٔ عاصیم رضای تو کجاست
تاریک دلم نور و صفای تو کجاست
مرا تو بهشت اگر بطاعت بدهی
این مزد بود لطف و عطای تو کجاست
ای واقف اسرار ضمیر همه کس
در حالت عجز دستگیر همه کس
یارب تو مرا توبه ده و عذر پذیر
ای توبه ده و عذر پذیر همه کس

Gar marā la'an ast qismati bāk nist
Zahri ham bāyad hama tiryāk nist
Man bandaī 'āsīm rizāī tū kujāst
Tāriki dilam nur u safāi tū kujāst
Marā tū bihisht agar batā't-bidihī
Īn muzd būd lutf u 'atāī tū kujāst
Ai wāqifi asrāri zamīri hamayi kas
Dar hālati 'ajizi dastagīri hamayi kas
Yā rabb tū marā tauba dih wa 'uzr pazir
Ai taubayidih wa 'uzri paziri hamayi kas

And ev'n with Paradise devise the Snake:
For all the Sin the Face of wretched Man



శ్లో० ॥ मम प्रवृत्तेर्व्याघात स्त्वयाचेत्क्रियते विधे ।
साक्षात्त्वमेवापराधी मम दोषो नविद्यते ॥ ८७ ॥

गी० ॥ प्रतिपदमपि मार्गेमे स्थापयसीत्थं सहस्रशः पाशान् ।
मापिपतिर्पांर्वभन्तसा नीत्येवं मां निजागर्दापित्वम् ।
नास्ति चराचरमेत न्मनागपितवानर्थानमाहोस्वित् ।
आज्ञां त्वमेव कुरुषे तथाहि मम दुष्टनामविदधासि ।

श्लो० ॥ सृजन्मृदामर्त्यमपि विघ्ननिघ्नंत्रिविष्टप१ ।
विधित्वयै वंक्रियते सुखदुःख परंपरा ॥ ८८ ॥

---

(౮౭) మూ ॥ నీవేకలుఁగులఁద్రవ్వితి ।
నీవేవలపన్నినాఁడ-వేఁజనుత్రోవన్ ।
నావేల్పాతప్పనియై ।
నీవే[illegible]న్ను-[illegible] ।

చ ॥ ఏనేగుత్రోవలో-నీవువేచోట్ల ।
నుక్కిరిబిక్కిరి-యురిపన్నినావు ।
అడుగిడదేనియం-దంకించినిన్ను ।
బట్టెదనంచుఁద-ప్పకపల్కినావు ।
నింగినేలలలోన-నీవులోఁగొనక ।
యున్నతావేదియు-నుత్తకాలేదు ।
పంపునీవానరింతు-పైపెచ్చునాకు ।
వెంబరవిత్తను-పేరుపెట్టదవు ।

(౮౮) మూ ॥ ఎరవుమెయిన్నాకిడితివి ।
మరులుసికొల్పితివితన్వి-మాటందుటకై ।
మరితాళఁజాలనాతీఁ ।
పురమోచర్మమునన్నుగావు-మోయిలువేల్పా ।





بر رهگذرم هزار جا دام نهی (۸۷)

گوئی که بگیرمت اگر گام نهی

یک ذره ز حکم تو جهان خالی نیست

حکم تو کنی و عاصیم نام نهی

لعنت آن تست و رحمت آن تو (۸۸)

بنده آن تست و قسمت آن تو



(87) Bar rahguzaram hazār jā dām nahī
Gōī ki bagīrmat agar gām nahī
Yak zarra zi hukmi tū jahān khālīnīst
Hukm tū kunī va 'āsīmi nām nahī.

(88) La'nati ān tust wa rahmati ān tū
Bandayi ān tūst va qismati ān tū



LXXXVII

Oh Thou, who didst with pitfall and with gin
Beset the Road I was to wander in,
    Thou wilt not with Predestined Evil round
Emmesh, and then impute my Fall to Sin!

LXXXVIII

Oh Thou, who Man of baser Earth didst make,



एतावतोमहत्तर इतः परमहं नजातुवोभूयाम ।
अस्मद्धेतोरस्म द्दहोऽप्येवंवहिर्निरस्येत ।

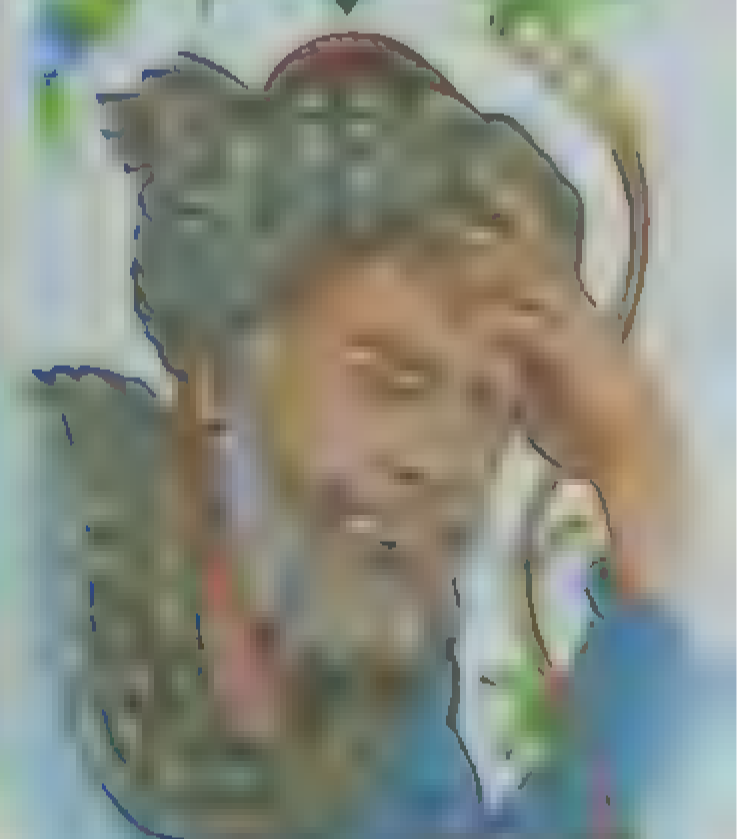
श्लो० ॥ असद्भिभिस्साधुरिति दैवभीन्यायदुच्यते ।
निष्कासितः स्यांसपदि कातरेणापिपानतः ॥ ८६ ॥

ां०॥न भवति सोऽपि मनुष्यः सुतरां निन्दन्तियं स्वकीय जनाः ।
दुष्टं शिष्टमितिपुन भीन्यासहसाथवा प्रशंसन्ति ।
मधुपायी शुन्डायां निजापराधेनसन्तिनिप्सेचेत् ।
सर्वेऽपि तत्सहचरा हन्तभ्रान्तंतमिहशिशप्स्येयुः ।

కాఁబోవనియెడ-కన్నదయంబు ।
కనుక నీబొందినిం-కన్బలియించు ।

(౯౬) మూ ॥ కడుఁగలుగఁ వేలుఁగలిగెను ।
ట్టిడుకొనినేఁగానిపనుల-నెగ్గించునెడన్ ।
జెడువెడఁగాయని నన్ను ।
న్వసిఁబాక న్వెలిమంచి-వాఁడున్నన్నుఁ ।

చ ॥ ఎల్లరుద్దిట్టెడు-నెవఁడైనమతియు ।
నేవాఁడు వెలుపున-నెన్వనియోగు ।
వాసియంద్రోమగ-వాఁడుకాఁడతఁడు ।
త్రాగఁబోతులతననె-రమనకడలిన ।
లొట్టిముచ్చులువాని-లోటునెగ్గింత్రు ।







کزبوتهٔ مرا چنین برون ریخته اند

(٨٦) مردِ آن نبود که خلق خارند اورا

وزبیم بدی نیک شمارند اورا

رندی که نمود پستِ دستی بکرم

رندانِ همه پستِ دست دارند اورا

Kaz botāyi mara cnunīn birūn rēkhtā and.

(86) Mardi ān nabūd ki khulq khārind ūrā

Vaz bīm badī nēk shumārind ūrā

Rindī ki namūd past idastī ba karam

Rindāni hama pastı dast dārind ūrā

Sue for a Debt we never did contract,

And cannot answer—Oh the sorry trade!

LXXXVI

Nay, but for terror of his wrathful Face,

I swear I will not call Injustice Grace;

Not one Good Fellow of the Tavern but

Would kick so poor a Coward from the place.

तस्याज्ञया विनानो वोभूयादस्मदीय दुष्कर्म ।
संस्थायकथमहमनः कुंभीपाकंनथापिजङ्गम्याम् ।
केवलमसाध्यमि न्द्रिय निग्रहणं तत्तदाज्ञयाभवति ।
अस्मादेवाकम्मा त्मवर्तने किं विधिर्निषेधोऽपि ।
हन्तवयमन्तरास्मः प्रतिषेधं विधिमतीव वलहीनाः ।
उभयेष्वपिपश्च जनाःकृत्याकृत्येषु सन्नियुज्यन्ते ।

श्लो० ॥ पूर्वाचारपिशाचोऽयं बाधतेऽनपराधिनम् ।
स्वभावसुखिनं मर्त्यं हाधिग्दुर्विधिचेष्टितम् ॥ ८५ ॥

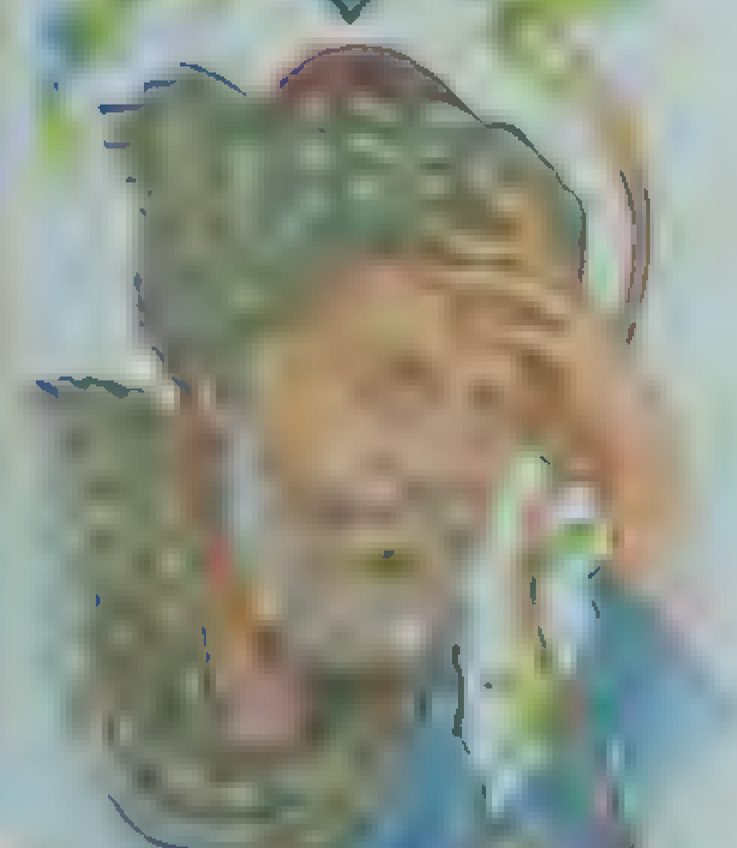
गी० ॥ सर्वाण्यङ्गानिमम मागमिमिश्रन्मुदासमन्ताये ।
मत्समुद्वीभवंस्तेऽप्यहोमहाद्भुत शतमहस्यानि ।

దొలఁగదుపుట్టుక-తోఁగల్గునేగి ।
యెగ్గులగ్గులుసల్ప-నెటుచెల్లునఁటక ।
డస్సితిమెదురఁక-ట్టడలకునడుమఁ ।
బుట్టిపొలియువార-ము మనమెల్లరము ।
పనఁటివెలుపులడి-వడియనీకనెదు ।
తబ్బిబ్బుపన్పుల-న్దలఁకుచున్నాము ।

(౮౫) మూ॥ అలఁతికెలసియునుమప్పిడి ।
కొలువుననపరంజిమాఱు-గొనటకఁదగవున్ ।
సలిపెదునాతనికేమన ।
వలయుఁబ్రతుకు జట్టియొట్టు-వచ్చెన్దుడకున్ ।

చె॥ వేలుపునాదుమ్ము-వెలిపుచ్చుపూఁట ।
నన్నుండినూఱువిం-తలుసల్పినాఁడు ।







آنگاه میانِ اَمرِ و نَهیشِ عاجز

دَر ماندهٔ جهانیان که کَج دار و مَویز

(۸۵) تاقالبِ خاکِ مَن بَر آمیخته اَند

صَد بُوالعَجَبی زِ مَن بَر اَنگیخته اَند

مَن بهتر اَز این نَمی. توانَم. بُودَن

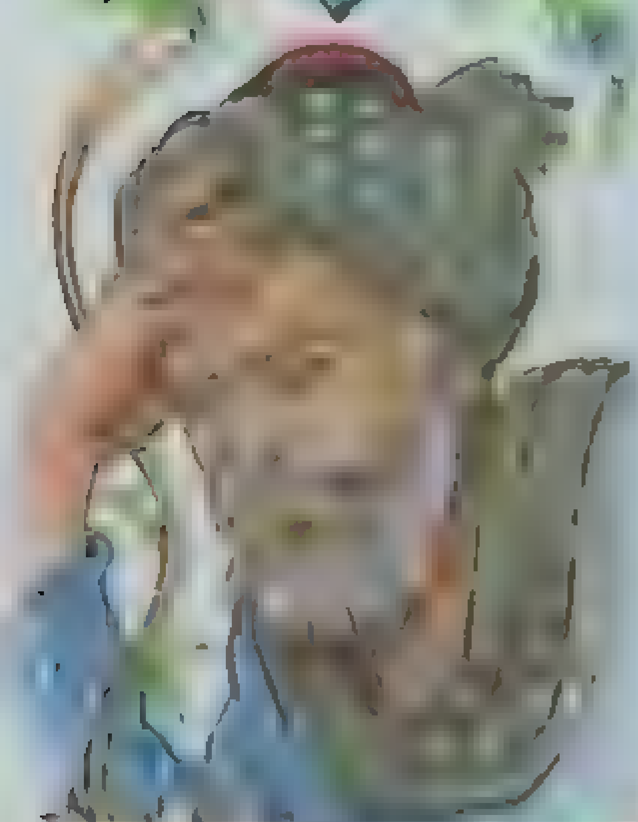
Āngāh miyānī amri wa nahīshi 'ājiz
Dar māndayi' jahāniyān ki kajdār wa mawēz.

(85) Ṭā qālibi khāki man bar āmēkhtā and
Sad bul 'ajabī zi man bar angēkhtā and
Man bihtār az īn nami tawānim būdan

Of unpermitted Pleasure, under pain
Of Everlasting Penalties, if broke!

LXXXV

What! from his helpless Creature be repaid
Pure Gold for what he lent us dross-allay'd



गी०॥ अजिगदिषिष्यंत्वांप्रति यदिसाक्षान्मन्त्रमपिमदस्थाने ।
नस्मात्त्वयाविनैवा चिकत्थिषिष्ये यथाविधिनमस्याम् ।
अयि देव वो भर्वाषि त्वमेव सृष्ट्यन्त कारणं जगतः ।
प्रभुभूपेः सन्ततितुं मम दुःखं वाथवासुखं हन्त ।

श्लो०॥ असंबद्धश्चेतनोऽयं जडप्रकृतितोऽसतः ।
स्वतन्त्रस्य तथाप्यस्य वृथाकर्मविधीयते ॥ ८४ ॥

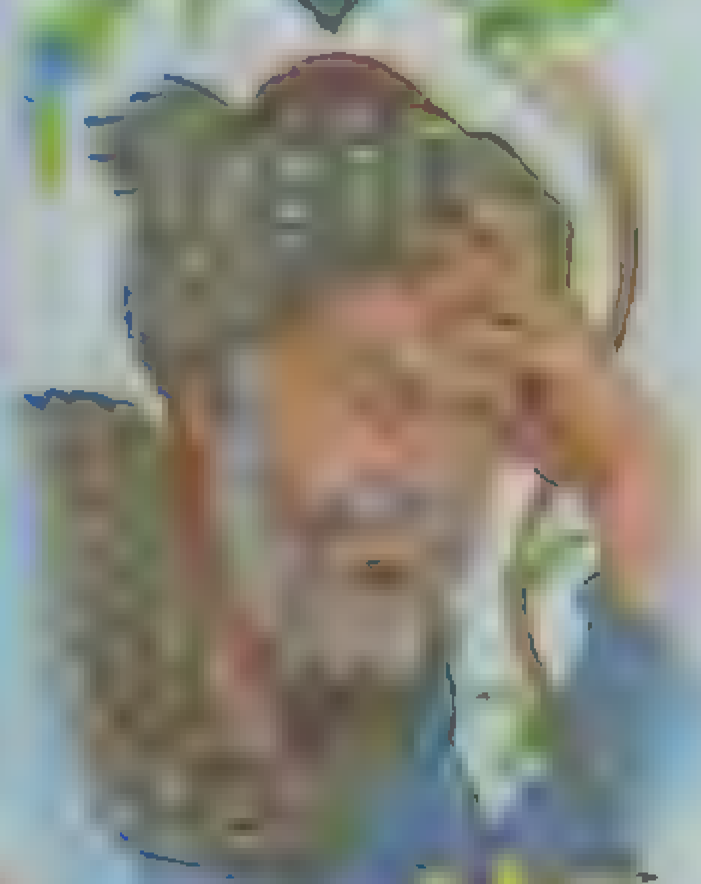
गी०॥ विधिरात्मना यथा मम मृण्मयदे हंयथेप्सितमकार्षीत् ।
मच्चेतः परिणामं निस्सन्दे हंयथाक्रममवेदीत् ।

చ॥ కోపువెంటన్నిన్ను-గొల్చుటేవాసి ।
యీవులేనిమసీదు-నెరఁగుదుకంటె ।
మిన్ను నేలలక్రింద-మీఁదులోఁవాఁడ ।
[illegible]-తలుచోఁచిట్లు ।

-౮) మూ॥ లోడలొట్టనుండి వెడలిన ।
పక్షికట్లకులొంగినిద్ర-వడిమడిలదులన్ ।
గిజిగిళ్లనడలకున్న ।
నైదునఁటయీబ్రతుకుపోయి-చెల్లినపిదపన్ ।

ఆ॥ నామేను నేలఁబున్నకమున్నె వేల్పు ।
నాతెల్వినిగుదుమం-దలఁగూడనెఱుఁగు ।
వానిసెలవుఁబట్టి-వచ్చునాయెగ్గు ।
బ్రదుకుపిదపమంట-రానేలనాకు ।





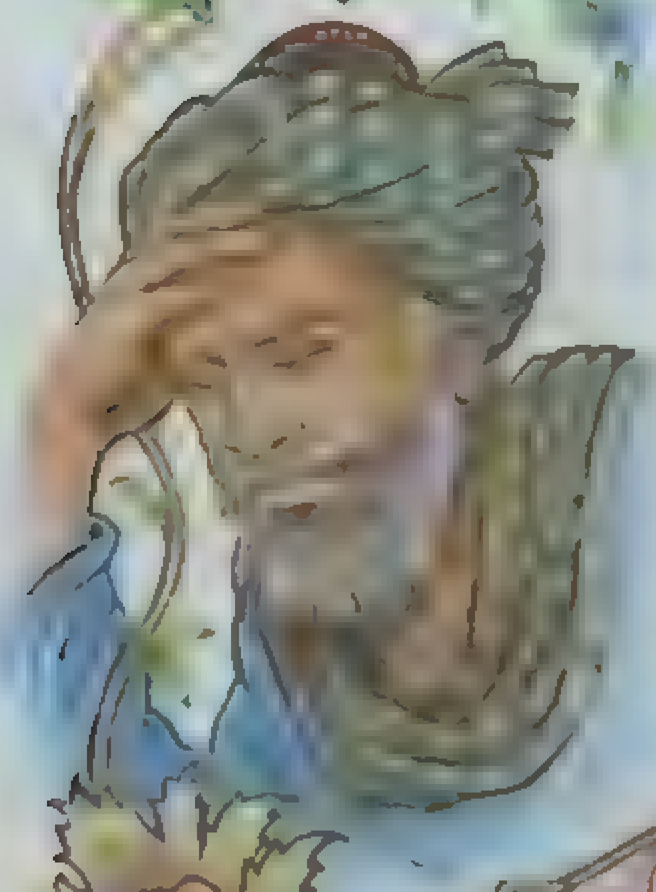
ای اول و ای آخر خلقان همه تو
خواهی تو مرا بسوز و خواهی بنواز

یزدان چو گل وجود ما می آراست (۸۴)
دانست ز فعل ما چه خواهد برخاست
بی حکمش نیست هر گناهی که مراست
پس سوختن قیامت از بهر چه خواست
حکمی که از او محال باشد پرهیز
فرموده و امر کرده کز وی بگریز



Ai awwal wa ai ākhiri khalqāni hama tū
Khāhī tū marā bisōz va khāhī binawāz.

(84) Yazdānchu gili wuzūdi mā mī ārāst
Dānist zi fa'li ma chi khāhad bar khāst
Bihukmash nīst har gunāhī ki marāst
Pas sōkhtani qiyāmat az bahrichi khāst
Hukmī ki az ū muhāl bāshad parhēz
Farmūda va amr karda kaz wai bagurēz.



One Flash of It within the Tavern caught
Better than in the Temple lost outright.

LXXXIV

What I out of senseless Nothing to provoke
A conscious Something to resent the yoke

श्लो० ॥ हृदयवयवलंबेयं सूत्रंमधुविनिर्मितम् ।
तत्कैवल्यं समाप्नोमि यदसाध्यंमुनेरपि ॥ ८२ ॥

गी० ॥ नित्यप्रकृतिरबोधू दस्त्राक्षीदिहसतस्येहेतोर्माम् ।
आदितएवयथावि ध्यर्जागपत्कामशास्त्रपाठमपि ।
तत एव मम हृदयानि भिन्नत्रसरेणुनापिसविधाना ।
प्रज्ञाकोशकवाटवि भेदनपटुकुञ्चिकामिहाररचत् ।

श्लो० ॥ रागद्वेषो समुद्दीप्य तेजः किमपिमांक्षयेत् ।
पानोदित प्रभालेशः श्रेयोऽस्ताध्वरभानुतः ॥ ८३ ॥

(౮౨) ము॥ ఈ లాహిరినాయందలి ।
మేలి తెలివి వెలుఁగునట్టి-మెలపఁగలిగినన్ ।
వేలుపుచిందువబీగము ।
నాలోఁబలను [illegible] లుగు-నంబి మొఱయుడన్ ।

చె॥ నేలలోనేనన్ను-నెగడించినాఁడు ।
తోడ్తోడమేలుచ-దువుచెప్పినాఁడు ।
నాయుల్లమండలి-నలుసులోనెఱుక ।
కలిమిచిందువకుఁబీ-గముసల్పినాఁడు ।

(౮3) ము॥ నెమ్మిగోలుపనీయెల్లెడఁ ।
బ్రమ్మిననాలోని తెలివి-పదటఁగలుపనీ ।
యిమ్ముగ నేఁద్రావినమే ।
లమ్మొయిఁగో వెలనడంగు-నడియరికన్నన్ ।





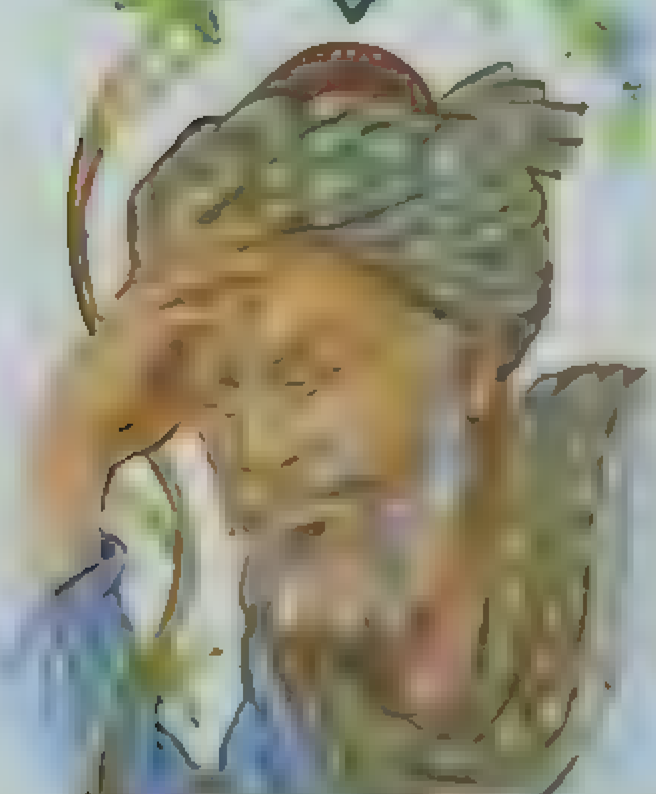
چون بود ازل بود مرا انشا کرد (۸۲)
با من ز نخست درس عشق املا کرد
آنگاه قراضهٔ ریزهٔ قلب مرا
مفتاح در خزائن معنی کرد

با تو بخرابات اگر گویم راز (۸۳)
به زانکه بمحراب کنم بی تو نماز



(82) Chūn būdi azal būdi marā inshā kard
Bā man zi nukhust darsi ʻishq imlā kard
Āngāh qarāzayi rīzaī qalb marā
Miftāhi dari khazā'ini ma'anī kard.

(83) Bā tū ba kharābāt agar gōyam rāz
Bih zānki bamihrāb kunam bī tū namāz



LXXXII

The Vine had struck a fibre: which about
If clings my being—let the Dervish flout;
Of my Base metal may be filed a Key,
That shall unlock the Door he howls without.

LXXXIII

And this I know: whether the one True Light
Kindle to Love, or Wrath-consume me quite,

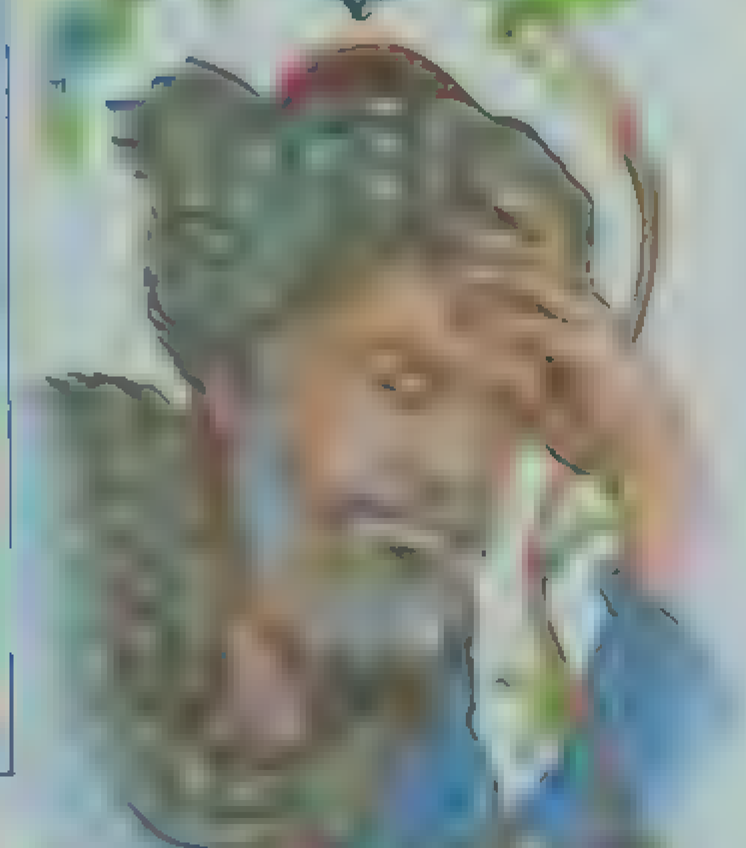
जे जीह्यानन्देन ह्योगततृष्णस्त्वमप्यवोभूवीः ।
उभयेद्युरपिपरेद्युः पूर्वेद्युस्त्वगनिंह्यदादादिषुः ।
वोभूतात्ममदेन त्वमिहावाजङ्गमीः कसमवोभोः ।
दाधेयाहालामी पदपिनजानास्यहोकजङ्गम्याः ।
श्लो० ॥ सृष्ट्यादावेवनिहितं विधेयंसर्वदेहिनाम् ।
अवश्यमनुभोक्तव्यं कृतंकर्मशुभाशुभम् ॥ ८१ ॥
गी० ॥ यस्मिन्ग्रहाअकार्षुः सन्नद्धानहनिदुर्विनीतांस्ते ।
अश्विन्यांगुरुचार स्फुटपद्धतिमप्यदीदिशन्नेव ।
मज्ञातकफलमेवं ज्योतिश्शास्त्रायथैवनिरणायि ।
हन्तममकोऽपराधः संप्रतिमेभागधेयमिदमस्ति ।

ఎటనుండివచ్చితో-యెఱుఁగవునీవు ।
వేడుకలన్వీఁడి-వీఁగుచునుండు ।
మెలమెఁ గూరుకో-పీనానకోనుము ।
యరయఁజాలవికెట-నరిగెదోనీవు ।

(౮౧) మూ॥ నేనాయునికి-నెఱిఁగిన ।
తోనేతోలుదొల్తనాఁబ్రదుకు మొదలుతుదల్ ।
నానాటికిఁబడికట్టుల ।
పైనెలకొనునంచుఁదెలిసి-పలికెదనీకున్ ।

.ప॥ వెలుఁగుదొరకాగువారువ-ములకుజీను ।
కట్టిమిన్నిమ్మ-లన్ద్రోవ-పెట్టునాఁడు ।
నాతలన్వ్రాసినాఁడునా-నడతలెల్ల ।
చేటునావంతువచ్చెనా-లోటులేదు ।







خوش باش ندانی از کجا آمده‌ای
می نوش ندانی که کجا خواهی رفت

آنروز که توسن فلک زین کردند (۸۱)
و آرایش مشتری و پروین کردند
این بود نصیب ما ز دیوان قضا
ما را چه گنه قسمت ما این کردند

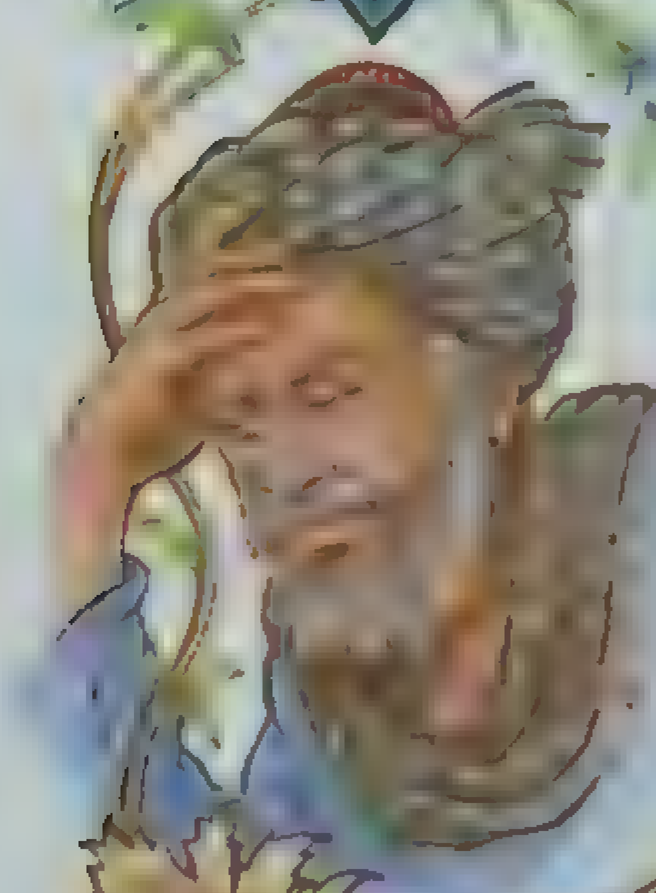
Khush bāsh nadānī az kuja āmadaī
Mai nōsh nadānī ki kujā khāhī raftaī.

(81) **An rōz ki tausani falak zīn kardand**
Va ārāyishi mushtarī va parwin kardand
Īn būd nasībi mā zi dīwāni qazā
Mara chi guna qismati mā īn kardand.

Drink! for you know not whence you came, nor why:
Drink! for you know not why you go, nor where.

LXXXI

I tell you this—When, started from the Goal,
Over the flaming shoulders of the Foal
Of Heav'n Parwin and Mushtari they flung,
In my predestined Plot of Dust and Soul



गी० ॥ अयि हृदयाविश्वमेत न्मिथ्यैवयथार्थतोऽस्तियद्धेतोः ।
किं तेनकारणेना त्यन्तं दोधूयसे वृथा व्यसनैः ।
दैवाधीनां कुरुतनु मपि वाभूयस्वकालमनुसृत्य ।
कलमोऽतीतश्चेत्त्वां प्रत्येषपुनः कदापिनायाति ।

श्लो० ॥ भूतकालः परोक्षोऽस्ति भाविकार्यमनिश्चितम् ।
वृथागतानागतयो श्चर्चापिवपिवापिव ॥ ८० ॥

गी० ॥ सन्तुष्टोवोभूहि ह्यस्तनाविभवास्ततोऽप्यपंकुलिपुः ।
सकलमवोभूदिदं तवाप्रतिहतं परश्वुरेवयतः ।

చె ॥ ఓయుల్లమా నేల-యుత్తమాలికి— ।
కోరికవేలఁజిక్కులఁదగిలెదవు ।
మిగులవేల్పునకునీ-మెయిమీఁదుకట్టి ।
తలకొనుచుండుము-తరుణముగోలఁది ।
నీకరాదునిన్గూర్చి-యేగినపుడుక ।

(౮౦) మూ ॥ పన్నెనిటునేటితిక్కు— ।
న్నిన్నమఱియు రేపుమాపు-నెగులున్నగులె ।
ట్లున్ననీన్నివడదీఱఁగ ।
నిన్నివేమఱతుచూక్కు- నెమ్మాను నెడవ్ ।

చె ॥ నిన్నటిముచ్చట-నెఱవేఱఁగాన ।
నెందేనిహాయిగా-నీవుండవలయు ।
నీకోరికలకెల్ల-నన్న యెడమ్యె ।
నీకుఁగల్గదుమఱి-నిన్నటిచిక్కు— ।
నిన్న రేపులవంత-నిలిపిబ్రతుకుమ ।





تن را بقضا سپار و با وقت بساز
کین رفته قلم ز بهر تو ناید باز

خوش باش که پخته اند سودای تو دی (۸۰)
ایمن شده از همه تمنای تو دی
تو شاد بزی که بی تقاضای تو دی
دادند قرار کار فردای تو دی

Tan rā baqazā sipār va bā waqt basāz
Kīn raftayi qalam zibahri tū nāyad bāz.

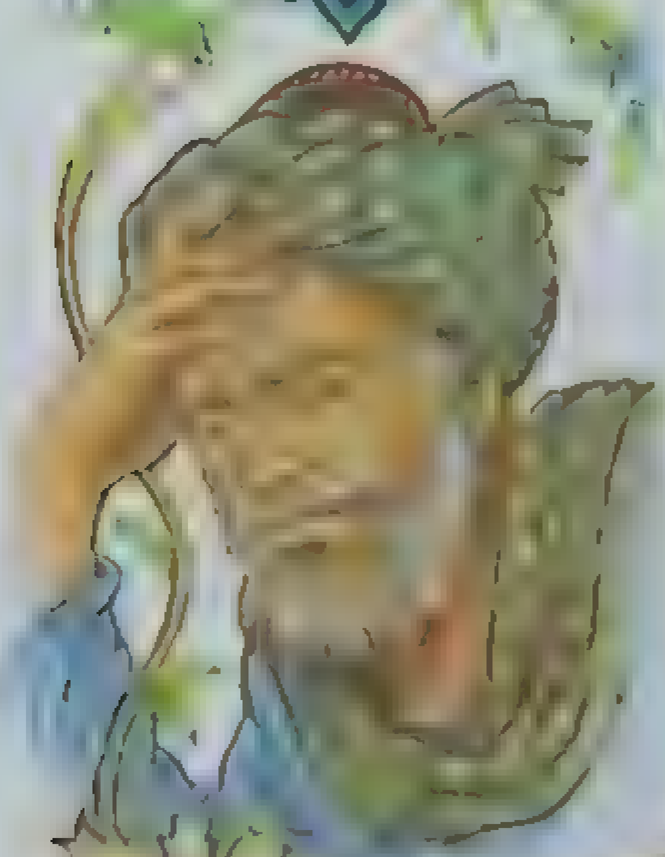
(80) Khush bāsh ki pukhta andsau dāyīyı tū dī
Ēman shuda az hama tamannāyī tū dī
Tū shād bazī ki bī taqāzā yī tū dī
Dādand qarāri kārifardāyīyi tū dī

And the first Morning of Creation wrote
What the Last Dawn of Reckoning shall read.

LXXX

Yesterday, THIS Day's Madness did prepare:
To-morrow's Silence, Triumph, or Despair:





गी० ॥ भाजनमधोमुखीनं यथाखचक्रंनिपतितमेवास्ति ।
सर्वेऽर्वाचीनाअ प्यत्रशास्तस्मिन्भवन्त्यवक्षिप्ताः ।
सुगुणोऽथवापिदोषः स्वभावतोवाभर्त्रानिमनुजस्य ।
आमोदोवाखेदः प्रागेवविधीयतेऽत्रदैवेन ।
मान्यस्वसीवृथैव ज्योतिश्चक्रमिहकार्यमूलमिति ।
बहुशस्तद्भवतोऽपि क्षुम्नातिगतिंनिजांसदाज्ञात्वा ।
श्लो० ॥ उत्पत्तिस्थितिनाशाना मेकमेवहि कारणम् ।
स्वरूपतोनभेदोऽस्ति लोकस्याद्यन्तयोरपि ॥ ७९ ॥

చ ॥ ఇటుబోరగిల్లిన-దీమింటికొప్పు ।
మూఁతలేకుండిన-బోడచెంబట్లు ।
కానలేదియుఁజీలు-గాకెల్లవారు ।
తల్లక్రిందుగానిటు-దలఁకుచుందురు ।
నింగినేలలతోడ-నేతమపట్లు ।
సోదరువెలితిలేక-యొగనునుంచి ।
తల్లవ్రాఁతఁబట్టివం-తయుజోకగల్గు ।
నేరముమోపకెం-దేమింటిమీఁదఁ ।
నీకన్ననదురుదా-నికీవేయిరెట్లు ।
(२८) మ ॥ [illegible] ।
లిదిమొదలిదితుద యనియెవ-ఁడెఱుఁగదరంబో
[illegible] ।
విదిలికదలిపొదలుదినును-వేఱుగుబెట్టుల్ ।







نیکی و بدی که در نهاد بشرست
شادی و غمی که در قضا و قدرست
با چرخ مکن حواله کاندر ره عقل
چرخ از تو هزار بار بیچاره ترست

(۷۹) ای دل چو حقیقت جهان هست مجاز
چندین چه بری خواری ازین رنج و نیاز

Nēkī va badī ki dar nihādi basharast
Shādī va ghamē ki dar qazā va qadarast
Bā charkh makun hawāla kāndar ruhi 'aql
Charkh az tū hazār bār bīchāra tarast.

(79) Ai dil chū haqīqatī jahān hast majāz
Chandīn chi burī khārī azīn ranj va niyāz'

Lift not your hands to IT for help—for It
As impotently rolls as you or I.

LXXIX

With Earth's first Clay They did the Last Man knead,
And there of the Last Harvest sow'd the Seed :



श्लो० ॥ ईदृङ्मतंपण्डितोऽपि मण्डयेदुत खण्डयेत् ।
अलङ्घ्यंनित्यमच्छेद्य ममोच्यं दैवबन्धनम् ॥ ७७ ॥

गी० ॥ जीवनमायुर्नोऽधिकमपिहीनंनैवशक्यनेकर्तुम् ।
न्यूनमतिवेलमथवोभयत्रसर्वत्राहिखलुदुःखित्वा ।
त्वमहमपित्रिकरणनश्चेदेकीभूयसमभविष्यात ।
सिक्थकमिवहस्ताभ्यांविधियथेष्टंव्यरूपयिष्यात ।

श्लो० ॥ अधोमुखं लुठद्व्योम कपालमतिसङ्कटम् ।
नुमः किंदाधूयमाना अस्मादृगवशंहितन् ॥ ७८ ॥

---

(౭౭) మూ ॥ ఏ చదువరి కానీ మతి ।
యేచొప్పటులేనిఁజెప్పు-నీయదియెల్లన్ ।
దోఁచకమానదువాఁగ ।
నాచాటుగనున్న వేల్పు-నందెన్నఁటికిన్ ।

చె ॥ తలవ్రాఁతగానితు-దకునీడుగాని ।
తాలుమాఁలుసలుపఁ-దరముకానట్లు ।
వెఱఁగింపఁదఱఁగింప-నీల్గాదువంత ।
యొండేనిఁదోడయి-యుండినగాని ।
నె త్తిగీతఁగయిఁదే-నియవెరమాఁసిఁకఁ ।
గోరుకొన్నటుదిద్దు-కొనలేముమనము ।

(౭౮) మూ॰ ॥ తలక్రిందుగనామలకం ।
బిలుచుచున్నారమిట్లు-మిన్నను పేరన్ ।
గొలువకుఁడదియు న్నవలెఁ ।
బలుమఱుఁదుదలేనిలోఁకు-వన్బ్రల్లామున్ ।





(۷۷) چون روزی و عمر بیش و کم نتوان کرد
خود را بکم و بیش دژم نتوان کرد
کار من و تو چنانکه رای من و تست
از موم بدست خویش هم نتوان کرد

(۷۸) این چرخ چو طاسیست نگون افتاده
در وی همه زیرکان زبون افتاده

(77) Chūn rōzī wa ʻ umrbēsh va kam natuwān kard
Khud rāba kami va bēshidizam natuwān kard
Kāri man ū tū chunān ki rāyi man ū tust
Az mōm badastī khēsh ham natuwān kard.

(78) Īn charkh chū tāsīst nigūni uftāda
Dar vai hamayi zēr kānzabūn uftāda



LXXVII

For let Philosopher and Doctor preach
Of what they will, and what they will not—each
Is but one Link in an eternal Chain
That none can slip, nor break, nor overreach.

LXXVIII

And that inverted Bowl we call The Sky,
Whereunder crawling coop'd we live and die,



गी० ॥ हेजङ्गमकन्दुकइव करपालिकयाविधेस्त्वमाक्षिप्तः
सव्यमथवापसव्यं दाधाव्यस्वेह किमपिमावादी
यःकोऽप्यविभ्रमत्त्वा मितस्ततस्त्वेच्छयैवमत्यन्त
जानाति सजानाति स जानातिसएवसैवजाना।
श्लो० ॥ विधातृलिखितंकोऽपि परिमार्ष्टुं न शक्यते ।
येनकेनाप्युपायेन भक्त्या वा तपसाथवा ॥ ७६
गी० ॥ दैवमलेखीदात्री ललाटफलकेषु भावि कर्मफलम्
गुणदोष समालेखि न्यस्यवरीवृत्यतेऽप्यविश्रान्ता।
प्रथमदिनएवसृष्टे निरणेर्नायिष्ट भान्यवश्यफलम् ।
अस्मात्पौरुषमखिलं चिन्तास्माकंवृथैववोभृतः ।

చ ॥ నీవాహాళ్రీమక్కీ-నిలుకడలేక ।
బంతివలెన్వేల్పు-బడితకులాంగి ।
కుడియెడమలకేలం-గులఁబరుగిడుము ।
మిన్నకుండుము నోరు-మెదలపకిఁక ।
నటులిటులెవఁడుని-న్నాడించుచుండు ।
వాఁడెఱ్గువాఁడెఱ్గు-వాఁడెఱ్గువాఁడు ।
(౭౬) మూ ॥ వేలుపువ్రాయుచునవు ।
వ్రేలివ్రాలుదిద్ద-నేరవుగానీ ।
కేలాయీతడిపొడిమడి ।
వాలకములివెల్లనేల-పాలేతుదకున్ ।
చ ॥ వలయునట్లెతల-వ్రాలుండెఁదొల్లి ।
వరయదుమేలోగు-లాగనిపుడుక ।
నేలపన్నకముందె-నెఱపెదానిరుకు ।
వమ్మయ్యోదుమనడె-ప్పరమెల్లఁదుదకు ।

کانکس که ترا فگند اندر تک و دو
او داند او داند او داند او

زین پیش نشان بودنیها بوده است (۷۶)
پیوسته قلم ز نیک و بد نا سوده است
در روز ازل هر آنچه بایست بداد
غم خوردن و کوشیدن ما بیهوده است

Kānkas ki tūrā figand andar tak ū dau
Ō dānad Ō dānad Ō dānad Ō.

(76) Zīn pēsh nishāni būdanī hā būdast
Paiwastayi qalam zi nēk ū bad nāsūdast
Dar rōzi azal harānchi bā ist badād
Gammi khurdan wa kōshīdani mā bīhodast.

And He that toss'd you down into the Field,
HE knows about it all—HE knows—HE knows!

LXXVI

The Moving Finger writes; and, having writ,
Moves on: nor all your Piety nor Wit
Shall lure it back to cancel half a Line,
Nor all your Tears wash out a Word of it.





श्लो० ॥ चतुरङ्ग फलेखेल ग्रहोरात्रभिवर्णिते ।
प्रवर्तयन्नपिबलं निवर्तयाति स प्रभुः ॥ ७४ ॥

गी० ॥ प्रतिपाद्यतेस्वभावः किन्त्वत्रनहीषदस्त्यातिशयोक्तिः ।
अक्षावयं भवामः सभिकोवोभूयते पुनर्दैवम् ।
अष्टापदीकृतभवे परिणायवशंवदाशिशुद्यूते ।
नीयामहेऽवसानेऽ न्तःपेटींद्रावपरस्पराश्लिष्टाः ॥

श्लो० ॥ क्रीडाद्यूतःक्षिपेयत्र पतेत्तत्रैवकन्दुकः ।
यथानियुञ्ज्यान्नोदैवं वर्तेमहि तथा वयम् ॥ ७५ ॥

---

(౭౪) మూ ॥ ఏయదనులబల్లఁగొని ।
యేయూవేల్పులవికాని-యెత్తులరయుచున్ ।
గాయలునడుపుచుఁగెడపుచు ।
హాయిగనాటాడుదాఁచు-నవ్వియువరుసన్ ।

చ ॥ కాదిద్దికల్లని-క్రుంగుబుగఁగవలె ।
లాద్యుమునమువేల్పాయాటకాఁడు ।
బ్రతుకుపట్టునఁగచ్చి-వరుసగామనల ।
నాటముగియడబ్బి-యందుంచుమఱల ।

(౭౫) మూ ॥ అడుగదు.మేలోగులనడఁ ।
గుడిమెడమలకాటకాఁడు-కొట్టునటులఁబ ।
ర్వడుచుండు బంతినిన్నిటు.।
లైడలించినవాఁడెఱుంగు-నెగ్గునెఱుంగున్ ।







از روی حقیقتی نه از روی مجاز (۷۴)
ما لعبتگانیم و فلک لعبت باز
بازیچه همی کنیم بر نطع وجود
رفتیم بصندوق عدم یک یک باز

ای رفته بچوگان قضا همچو گو (۷۵)
چپ می خور و راست برو هیچ مگو

(74) Az ruyi haqīqatī na az ruyi majāz
Mā lu'batgānīm va falak lu'a bat bāz
Bāzīchi hamī kunīm bar nata'i wajud
Raftīm basandūqi 'adam yak yak bāz.

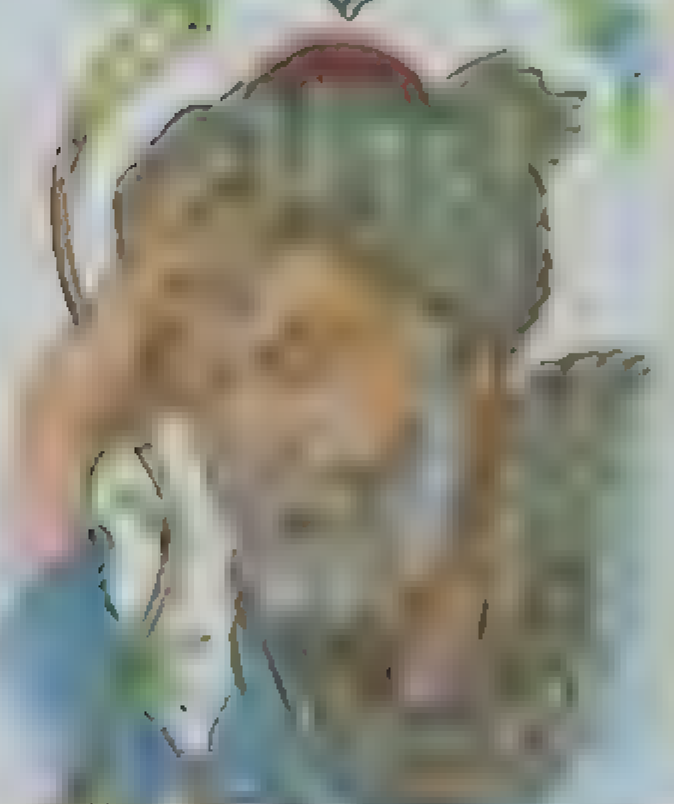
(75) Āi rafta ba chau gāni qazā bamchū gō
Chap mī khur va rāst birau hēch magō

LXXIV

Impotent Pieces of the Game He plays
Upon this Chequer-board of Nights and Days;
Hither and thither moves, and checks, and slays,
And one by one back in the Closet lays.

LXXV

The Ball no question makes of Ayes and Noes,
But Right or Left as strikes the Player goes;



बोभूयतेऽपि नरकः स्फुलिङ्गएवममोघ शोकस्य ।
तृटिरेवस्वर्गोऽस्त्य स्मदीय सन्तोषमूलकालस्य ।
श्रद्धापिदेवभक्ति स्त्वसुख्याचरण योग्य धर्मोऽस्ति ।
स्वर्गोऽपिदुर्गतिस्त्व द्रागद्वेष प्रतिकृतिरथभवति ॥

श्लो०॥ जगत्काण्डपटे सूर्य दीपेनास्मान्महानटः ।
प्रयुज्याप्युपसंहृत्य यथेष्टं क्रीडति प्रभुः ॥ ७३ ॥

गी०॥ एतत्खचक्रमास्मि न्हन्तभवामोवयन्तु विभ्रान्ताः ।
जानीमोनूनमिदं मायामयकाचदीपयन्त्रनिभम् ।
दीपस्तंभः सूर्यः समस्त भुवनमपि भवति दीपगृहम् ।
नानामूर्तिविशेषा इवस्मइहसर्वतः परिभ्रान्ताः ॥

మిటమిటమనుబిత్త-మిగులునాపాలి ।
నావేడ్క-దబ్బున-జ్ఞనువినువలను ।
నీమేలుసేగుల-నీడలారెండు ।

23) మూ॥ నడుమావెండదొరపముజా ।
పాడుచుచుఁదట్టిపయిఁదోలు-బొమ్మలవలెము ।
గ్గడియాటకాఁడుమనల ।
గ్గడువడినాడించువరుస-గాబలుతీర్లన్ ।

చె॥ ఈమింటిగిఱిక్రింద-నెల్లరున్మనము ।
ముమ్మరంబుగనర్ధి-మునుమున్గినాము ।
పోల్చుకొంటిన్మాయ-పుటిలాయియిద్ది ।
తొగసూదుపంజుదుం దుముపట్టునేల ।
మనము బొమ్మలవలె-మలయుదుమచట ।





طاعتِ روحانیان بهرِ تست
خلد و دوزخ عکسِ لطف و قهرِ تست

(۷۳) اِین چرخِ فلک که ما درو حیرانیم
فانوسِ خیال ازو مثالی دانیم
خورشید چراغ دان و عالم فانوس
ما چون صوریم کاندرو گردانیم

Tā'ati rūhāniyān bahri tust
Khuld wa dōzakh 'aksi lutfva qahri tust.

(73) Īn charkhī falak ki mā darō hair ā nīm
Fanūsī khayāl azū misālī dānīm
Khurshēd chiragh dān va 'ālam fānūs
Mā chūnsuvarīm kāndarū gardānīm.

Cast on the Darkness into which Ourselves,
So late emerged from, shall so soon expire.

LXXIII

We are no other than a moving row
Of visionary Shapes that come and go
Round with this Sun-illumined Lantern held
In Midnight by the Master of the Show:



गी० ॥ सृष्ट्याधह्ययेवास्म न्मानसमाकाश वीधिमडयिष्ट ।
पत्रंकलमंत्रिदिवं नरकमजगत्रेपदत्रसकलमापि ।
किन्तुसमवावादिशा स्मद्गुरुरपितत्वतःसुपन्थानम् ।
पत्रंकलमस्त्रिदिवो नरकः सकलमपि तत्त्वमेवेति ।

श्लो० ॥ अविद्ययात्मावद्धश्चे द्विद्ययामुच्यते पुनः ।
ब्रह्मसत्यं जगन्मिथ्या किं वृथा तप्यते मया ॥ ७२ ॥

गी० ॥ कटिसूत्रमेवमामक शुष्काङ्ग भ्रष्टमस्ति दिवचक्रम् ।
ममविपुलवाष्पपूर प्रचारएवापिमवनिदिव्यसरित् ।

చె ॥ మొట్టమొదటనేను-పుట్టిననాఁడె ।
మిన్నెగఁబ్రాఁకినా-మేటితలంపు ।
వెదకెఁబల్లన్బల్ల-వేలుపుటెంకి ।
గిట్టిచెన్నఁటులుచి-క్కెడుచెద్దుబిద్ద ।
గానినాపంతులె-గవ్రుత్రోవదెల్పె ।
నేనేయవెల్లయు-న్నికముగనంచు ।

(౭-౨) మూ ॥ కోరికలేకుండుటమే ।
లేరికికనికరముగొనుట-యొందేనగ్గా ।
నేరకచీఁకటియడుగునఁ ।
జేరెమునింగిసకొలంది-ఁజేటువచ్చున్ ।

చె ॥ నన్నుండిజాఱిన-నడికట్టునింగి ।
పాఱెడునాకంటి-పదనుమిన్నేఱు ।







پس گفت مرا معلّم از رای درست
لوح و قلم و بهشت و دوزخ با تست

(۷۲) گردون کمری از تن فرسودهٔ ماست
جیحون اثری ز اشک پالودهٔ ماست
دوزخ شرری ز رنج بیهودهٔ ماست
فردوس دمی ز وقت آسودهٔ ماست

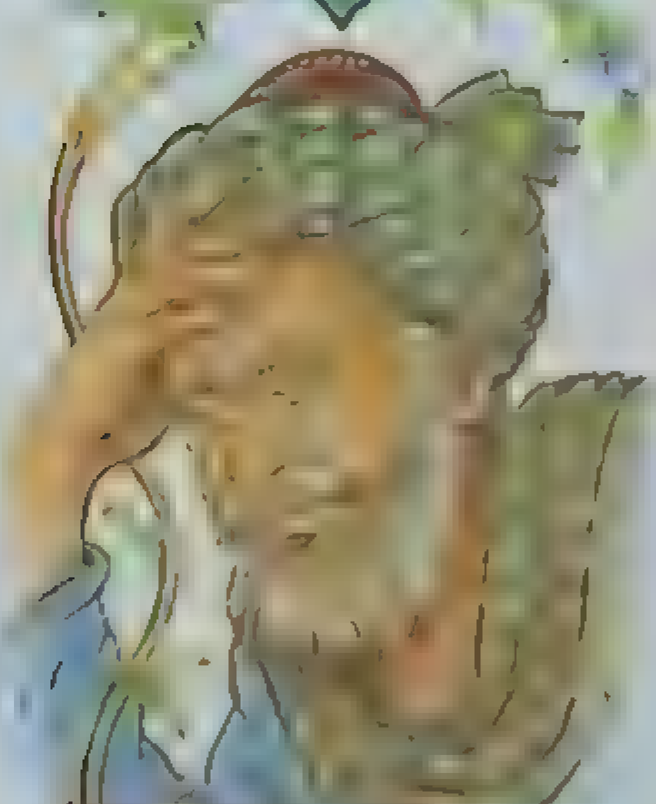
Pas guft marā mu 'allim az rāyi durust
Lauh wa qalam wa bihisht wa dōzakh bā tust.

(72) Gardōni kamrī az tāni farsūdaī māst
Jaihūniasrī zi ashki pālūdaī māst
Dōzakhi shararī zi ranji bihodaī māst
Fir dausidamī zi waqtī asū daī mast

And after many days my Soul return'd
And said, " Behold, Myself and Heav'n and Hell: "

LXXII

Heav'n but the Vision of fulfill'd Desire,
And Hell the Shadow of a Soul on fire,



श्लो० ॥ मन्येदेहोभवेत्कश्चि त्पटमण्डपइत्यहम् ।
क्षणं विश्रम्यतत्रात्मा गन्तव्यः प्रसभं ततः ॥ ७० ॥

गी० ॥ पटवासइववपुस्तव हन्तवरीवृत्यतेतथाहिननु ।
राजेवप्राणस्ते नश्वरलोकोऽपितावक गृहमिव ।
नूतनगृहनिर्माता वितानरच नापदुर्नियतकालः ।
नाशयतिशिबिरमेत त्तावद्यावत्प्रयात्ययंराजा ।

श्लो० ॥ ज्ञातुंपुनर्जन्मतत्त्वं प्रेषितंमाययामनः ।
आत्मैवस्वर्गनरका विवितन्मामवूबुधत् ॥ ७१ ॥

---

(౭౦) మూ ॥ రావించెదునెకిమీని ।
న్గావేలెడిబొల్లిగొల్లై-నన్నెమ్మిగొనన్ ।
బోవున్దెప్పిటియతఁడుమ ।
ఈవిసిదిన్వల్పులాతి-యేలిశనుంచున్ ।

చె ॥ అలరుడేరావలె-నారసీయొడలు ।
వృందలాదొరచెడ-మాలునేలయిలు ।
తటియిల్లుకట్టునా-తెడుక్రొత్తనెలవు ।
నొనరించుజేఁడేగ-నూడుచున్గొటిజ ।

(౭౧) మ్యూ ॥ కనరానివానిచొంగటి ।
కనిపిటినాయుల్లమతని-నదియుగొలిచినె ।
ట్టనమల్లివచ్చినాతో ।
ననెఁదానేమేలుసేగు-లవివియుననుచున్ ।



خیام تنت بخیمهٔ ماند راست (٧٠)

جان سلطان است و منزلش دار فناست

فراش اجل ز بهر دیگر منزل

این خیمه بیفگند چو سلطان برخاست

برتر ز سپهر خاطرم روز نخست (٧١)

لوح و قلم و بهشت و دوزخ می جست

(70) Khaiyām tant bakhīmaī mānd rāst
Jān sultān ast va manj ilash dāri fanāst
Farrāshi ajal zibahr dīgari manzil
Īn khīma bif gand chū sultān bar khāst.

(71) Bar tar zi sipihr khātiram rōzi nu khust
Lauh wa qalam wa bihisht wa dōzakh mī just

LXX

But that is but a Tent wherein may rest
A Sultan to the Realm of Death addrest;
The Sultan rises, and the dark Ferrash
Strikes, and prepares it for another Guest.

LXXI

I sent my Soul through the Invisible,
Some letter of that After-life to spell:





गी० ॥ प्राभूवन्सन्तस्ते समस्तविद्याप्रभावकूपाराः ।
संपूर्णगुणनिकायाः सदस्यदीपाः पुरापि समवात्सुः ।
अस्मिन्कुहूनिशीथे तेहन्तनगाजपथमकार्षुरिह ।
केवलमचिख्यपन्निति हासान्सर्वेऽप्ययुर्महानिद्राम् ॥
श्लो० ॥ स्वर्गःसिध्येदात्मनश्चे त्पौरुषेणैवकर्मणा ।
स्पृहणीयं नकस्यापि जीवनं दुःखभाजनम् ॥ ६९ ॥
गी०॥ त्वं हे मानसवपुषः पङ्कं प्रक्षालयेः समन्ताच्चेत् ।
सुरवर्त्मनियद्यपिसं बोभूयेथास्तमांस्वयं नग्नः ।
स्वर्गपुरिभवेद्यदितव सदनमहोत्वं किमिहनाजिह्रीयाः ।
आगच्छेः किंमृण्मय लोकनिवासीकथंभवेर्हन्त ।

చె ॥ ఎల్లచదువులలో-నెక్కుడువార ।
లెందేనిఁబంజులై-యేపారువారు ।
కప్పుకాఁదారిడొం-కన్నల్పలేక ।
వట్టిముచ్చటలని-పండుకొన్నారు ।
(౬౯) మూ ॥ అంటినబుగ్గితుడుచుకొని ।
మింటన్బరిమేనఁదుదకు-మెలఁగఁగలిగినన్ ।
దంటాలమారిమైతా ।
ల్వింటింటన్నిగ్గుమాలి-యెటులిటుతిరుగున్ ।
చె ॥ ఉల్లమానీవునీ-యొడలిపైమురికి ।
కడువడిఁగడుగుకో-గలిగెదవేని ।
మింటఁదొడుగులేక-మెలఁగెదవేని ।
గొప్పవేల్పుసౌధ-గూర్చుండువేని ।





సిగ్గులేధానికి-సీయుటవచ్చి ।
[illegible] ।

رهٔ زین شبِ تاریک نبردند برون
گفتند فسانهٔ و درخواب شدند

(٦٩) ای دل ز غبارِ جسم اگر پاک شوی
تو روحِ مجردی بر افلاک شوی
عرشست نشیمنِ تو شرمت بادا
کائی و مقیم خطهٔ خاک شوی

Rah zīn shabi tārīk naburdand birūn
Guftānd fasānaī wadar khāb shudand.

(69) Ai dil zi ghubāri jism agar pākshū yī
Tū rūhi mujarradī bar aflāk shū yī
'Arshast nishēmani tū sharmat bādā
Kāī wa muqīmi khittaī khāk shūyī.

Are all but Stories, which, awoke from Sleep
They told their fellows, and to Sleep return'd.

LXIX

Why, if the Soul can fling the Dust aside,
And naked on the Air of Heaven ride,
Is't not a Shame—is't not a Shame for him
So long in this Clay suburb to abide!





एतस्मिन्विपुलाध्वनि सङ्घीभूय प्रयान्ति ये पथिकाः ।
पुनरायातस्तेषुन मां कोऽपि रहस्यवृत्तमाजिगदिषीत् ।
जागृहितरां त्वमेन स्वतुष्यथान्तस्थितालये किमपि ।
नाहासीर्वस्तुपुनः समेत्ययद्वोक्तुमञ्जसैवैषीः ।

श्लो० ॥ अध्यापकाश्श्रद्दधाना भ्रान्ता मीमांसका अपि ।
अरण्यरोदनं कृत्वा दीर्घं निद्रा वशीकृताः ॥ ६८ ॥

దాఁదప్పలాఁతికే-తఱిఁజనవీలు ।
పరియుతెన్నరుగునె-వ్వనివల్లనైన ।
వాఁడిచ్చటికిమళ్లి-వచ్చినచొప్పు ।
గూఢచియన్న పలుకు-న్వినలేదు ।
ఇట్టిపెందెరువున-నేగినమూఁక ।
నెవ్వఁడైనన్దిర్గి-యే తేరఁగలిగి ।
చనిమళ్లివచ్చిన-జాడగుఱించి ।
నెఱఁగింపఁగల్గువాఁ-డెందైనలేఁడు ।
ఏమఱిలనొ్బఁకు-మీయింటిలోన ।
గడమూలనే [illegible] సు ।
కానిపించన్లేవు-క్రమ్మఱిమఱియు ।

(౬౮) మ్యా॥ గుఱిగావేల్పులతోడ ।
న్మఱిమఱీమాటాడుకొన్న-మంచితగవరుల్ ।
మెఱవడిఁదొలికూర్కు-నఁగ ।
న్దెఱచిమఱలగుఱికలోన-న్దెల్లితుదకున్ ।







اَزْ جُملهٔ رفتگان این راهِ دراز
بازْ آمده‌ٔ کو که بما گوید راز
زینهارْ درین سراچه از روی مجاز
چیزی نگذاری که نمیائی باز

(٦٨) آنان که مُحیطِ فضل و آداب شدند
از جمعِ کمال شمعِ اصحاب شدند

Az jumlaī raftagān īn rāhi darāz
Bāz amadaī kū ki bamā gōyad rāz
Zīnhār darīn sarācha az ruyi majāz
Chīzī naguzārī ki namīyā ī bāz.

(68) Ānān ki muhīti fazl va ādāb shudand
Az jam'ai kamal sham 'ai asbāb shudand

Not one returns to tell us of the Road,
Which to discover we must travel too.

LXVIII

The Revelations of Devout and Learn'd
Who rose before us, and as Prophets burn'd,



कोऽजागादिह्नरके बोभूयेयाहमपिचिरेणेति ।
कोऽजङ्गमिष्टनिरयं स्वर्गादिहकोनुभूयआयासीत् ।

श्लो० ॥ यतः स्वानुभवं वक्तुं नकोऽपिपुनरागतः ।
छान्दसैरथवाभ्रान्तैः परलोकः प्रकल्पितः ॥ ६७ ॥

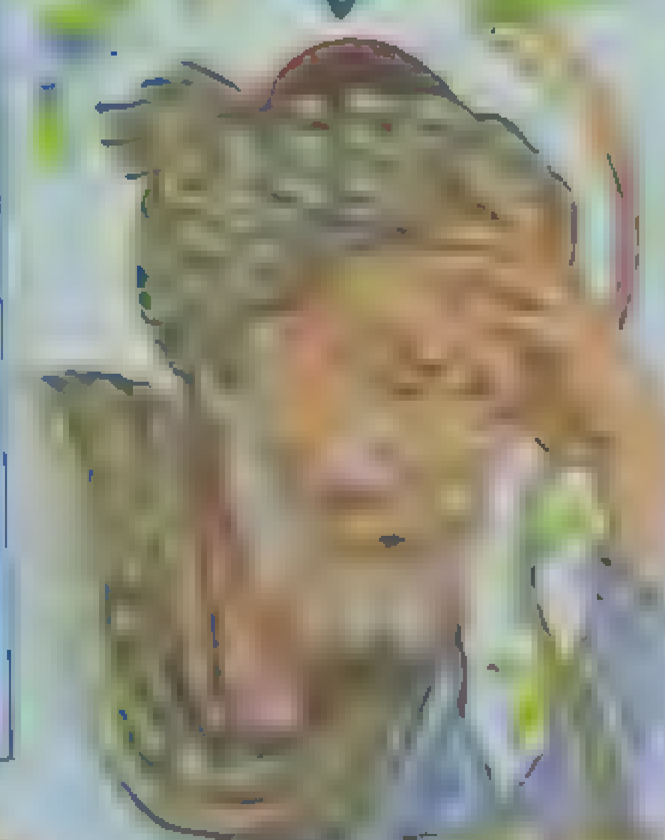
गी० ॥ क्ष्मावलयेबहुगहने समचङ्क्रर्यिष्यहं दिवारात्रम् ।
अखिलार्थं विजिज्ञासु स्ततोऽप्यवोभूयिषिस्त्वयं पथिकः ।
नाश्रौषं पन्थानं कस्मादपियः सकृतइहायासीत् ।
अगमयतोऽध्वनीन स्ततएवपुनः स्वयंन्यवर्तिष्ट ।

వెచుచుందుఁగడలి- వెనక్కుటకట ।
వేసారులువిసిగి-వేసారినాఁడ ।
గొంతకితంబులితోడఁ-గోవెలపట్లఁ ।
తరలినేవసఁదుబి-ద్దజ్ఞోత్తుననియె ।
తానెవండీల్గిబి- స్తజ్ఞోచ్చినాఁడు ।
[illegible] ।

(౬౭) మూ ॥ ఎఱుఁగుమిదిమెట్టివింతో ।
తెలిసినవారెవ్వరైన-దేటతెలిపిఁగ్ర ।
మ్మఱిమఱితెల్పఁజాలరు ।
పిలుంపమనిమునకఁదగిన-వెరవెందేని ।

తే ॥ త్రిమ్మరినగుచునెం-దేమాఱుమూల ।
కొసలనేఁగ్రమ్మఱి-గ్రుమ్మరినాఁడఁ ।
గ్రిందుమీఁదులనలు-కెలఁకులనున్న ।
దినుసులనెల్లనేఁ-దిలకించినాఁడఁ ।





خیام که گفت دوزخی خواهد بود
که رفت بدوزخ و که آمد زبهشت

٦٧) بسیار بگشتیم بگرد در و دشت
اندر همهٔ آفاق بگشتیم بگشت
از کس نشنیدیم که آمد زان راه
راهی که برفت راهرو باز نگشت

Khaiyām ki guft dōzakhī khāhad būd
Ki raft ba dōzakh va ki āmad zi bihisht

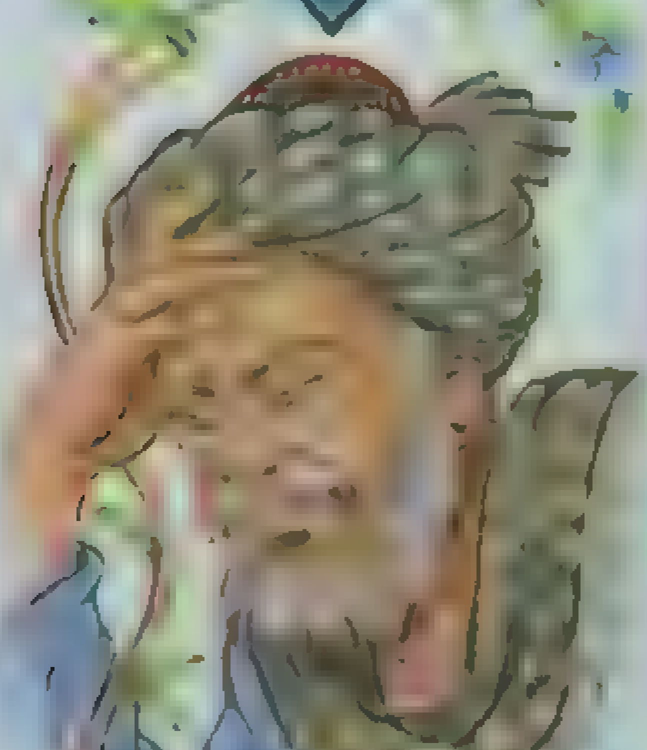
(67) Bisyār bugashtīm bagird dar va dasht
Andar hamayi āfāq bugashtīm ba gasht
Az kas nashanīdīm ki āmad zān rāh
Rāhī ki baraft rāh rau bāz nagasht

One thing is certain and the rest is Lies;
The Flower that once is blown for ever dies.

LXVII

Strange, is it not? that of the myriads who
Before us pass'd the door of Darkness through,





नितरांमत्तः पुरुषो घोरेनरकेपतेदितिवदन्ति ।
तद्वचनंप्रतिबन्धक मेवै तन्मानसं नाविश्वासिति ।
मदमत्तः स्त्रीलोलः स्याद्यपि घोरनरकपुरवासी ।
पश्यावश्यंस्वर्गो भवेत्परेद्युरनिशून्यमुष्टिरिव ।

श्लो० ॥ मिथ्यैवस्वर्गनरकौ सत्यमायुर्विनश्यति ।
अनर्थकं प्रेतकर्म जातस्य मरणं ध्रुवम् ॥ ६६ ॥

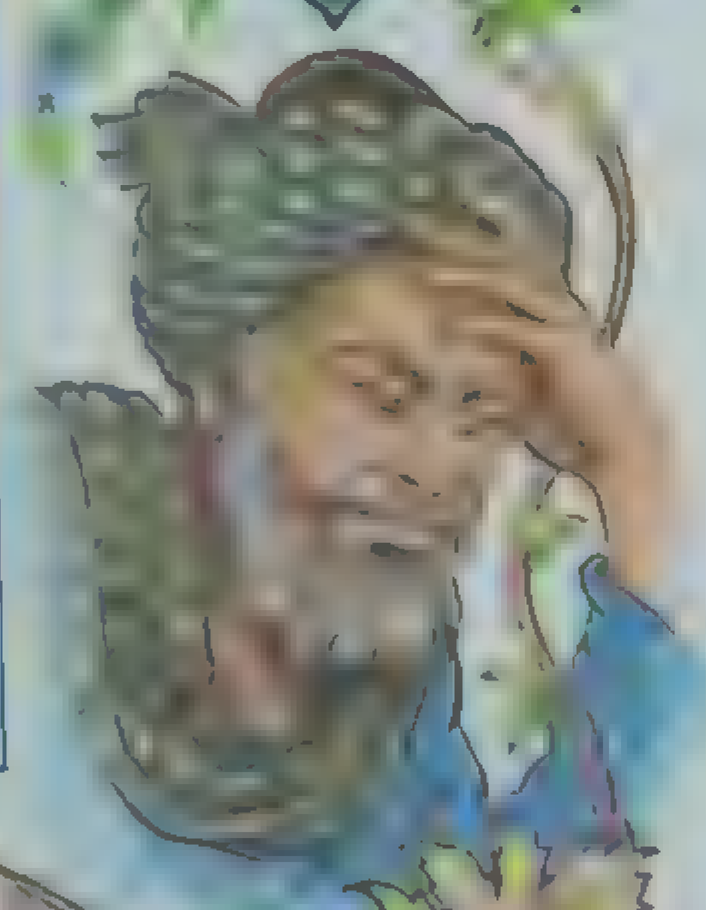
गी० ॥ त्वमहोवतमाभार्णाः केभ्योऽपि रहस्यमेतदानि गूढम्
न विकसति स्थलपद्मं शुष्कीभूतं पुनः कदाचिदपि
यष्टिमधुनार्द्रलोष्टैः कतिकालं विरचयेयमंत्तुनिधौ ।
अहमपिजाग्लेयेया ग्निपूजकैर्देवतालयैर्हन्त ।

చాఁగురేచెల్లిబి- స్తజ్జిక్క రేని ।
నిక్కముగా రేపు-నీవుకన్గొనుము ।
వేలుపునీడుత్త-పిడికిలినొబ్బలు ।

(౬౬) మూ॥ అమింటిమిద్దెలఁటమటి ।
యామీఁదన్తంచిసెబ్బ-లఁటయారౌరా ।
యేమీ వెడబెదరింపులిఁ ।
కేమియులేదిల్లు నెడల-నిదియు త్తుత్తే ।

చ॥ మేల్కొను చెప్పకు-మీయేరికేని ।
నులిమైనసీదాఁగి-యుండినకీటుకు ।
నెండైనముగ్గిపో-యిననన మెల్ల ।
నిఁకనలరారలే-దెన్నాళ్లకైన ।
నేలపెడ్డలనిట్టు-నేనుగడంగి ।





گر عاشق و مست دوزخی خواهد بود
فردا بینی بهشت را چون کف دست

(٦٦) زنهار بکس مگو تو این راز نهفت
هر لاله‌ئی که پژمرد نخواهد بشگفت
تا چند زنم بروی دریا ها خشت
بیزار شدم ز بت پرستان وکنشت



Gar ' āshiqi va mast dōzakhī khahad būd
Fardā bīnī bihisht rā chūn kaffi dast.

(66) Zin hār bakas magū tū in rāzi nihuft
Har lālaī ki pizmurd na khāhad bishiguft
Tā chand zanam barūyi daryāhā khisht
Bīzār shudam zi buti parastan va kunisht



Alack, I doubt the Prophet's Paradise
Were empty as the hollow of one's Hand.

LXVI

Oh threats of Hell and Hopes of Paradise!
One thing at least is certain—THIS Life flies;

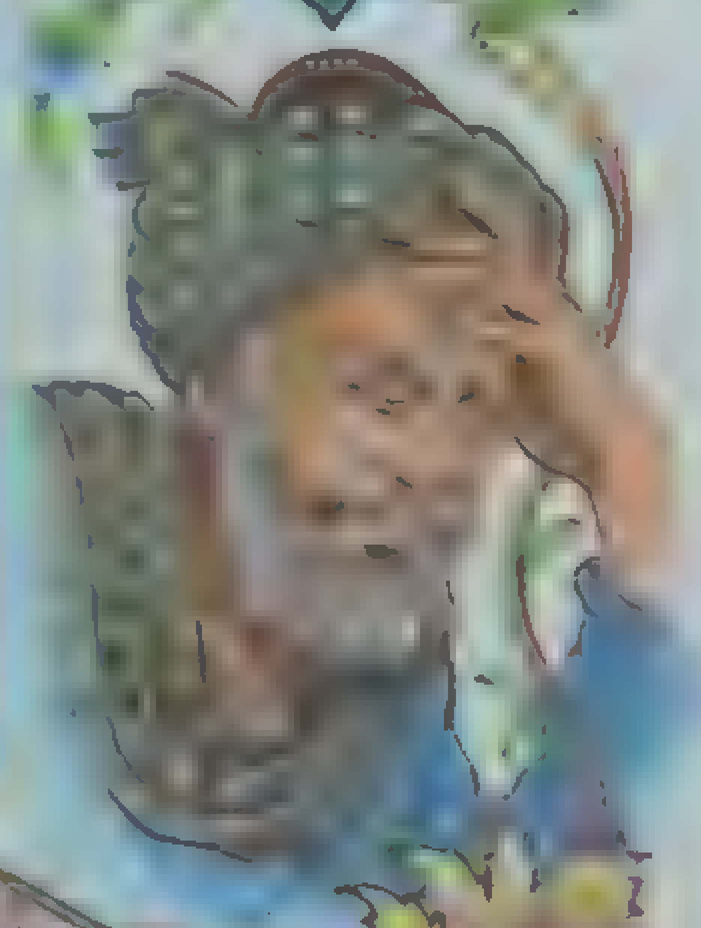
श्लो० ॥ त्यजेयमद्यकिंसौख्यं पश्चात्ताप कलङ्कितः ।
पिबेयंमूढविश्वास कल्पितंमधुसंस्थितः ॥ ६४ ॥

गी० ॥ निपतेरप्यध्यग्नि प्रसभंनरकेविचारणीयदिने ।
मापिबमद्यंमध्ये विपदं निवसेस्त्वमिति वदन्त्येते ।
अस्त्वेवमुभयजगतो रन्तः सारोऽपि यदिविचार्येत ।
सस्यान्मुहूर्त एव त्वंमधुमत्तोभवेर्यदानूनम् ।
त्वमिहैवस्वर्गंकुरु वरुणात्मजयापिपानपात्रेण ।
सुरलोकोयत्रस्या त्मेयास्तत्रापिवानवाहन्त ।

(౬౪) మూ ॥ అలంతి వెలుచుమైనేల ।
గ్గలిసినయెడ నిందతనివి-గసంగలనేనిన్ ।
బెలుచననేనొట్టిడుకొని ।
తొలఁగవలయుఁదప్పకీబ్ర-దుకు పైఁడిపిన్ ।

చె ॥ బెడఁదజిక్కె-దవుసీ-విరిత్రావకీవు ।
నీవు పెన్గూకునన-న్లేచిన మొదలు ।
మంటలోమలమల-మాఁడుచుండెదవు ।
విడిపోవునన్వేల్పు-వీడుపన్నించు ।
చదలుకాపునగరు-ఛనెదవ్రో లేదో ।





(۶۴) گویند مخور می که بلا کش باشی
در روز مکافات بر آتش باشی
این هست ولی هر دو جهان می ارزد
آن یکدمه کز شراب سر خوش باشی
اینجا بمی و جام بهشتی می ساز
کانجا که بهشتست رسی یا نرسی



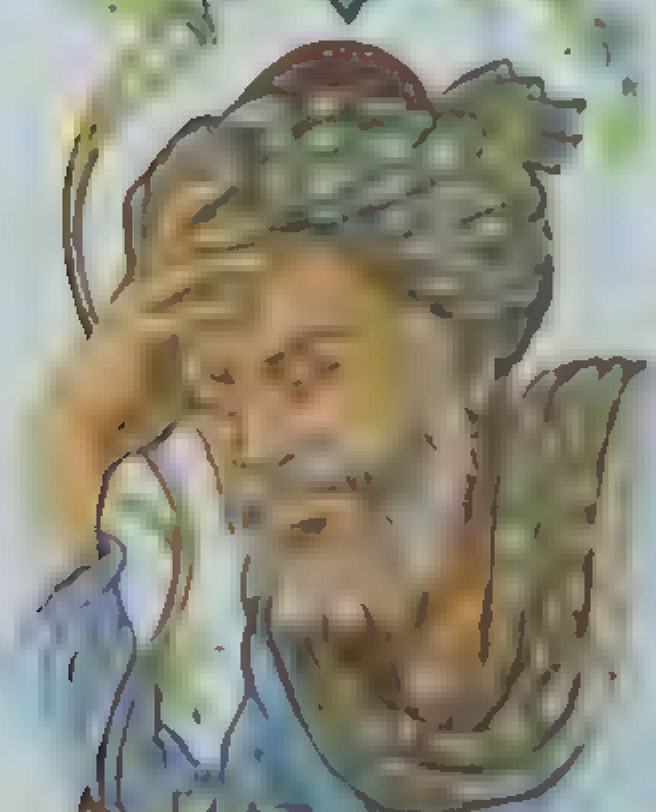
(64) Gōyand makhur mai ki balā kash bāshī
Dar rōzi mukāfāṭ bar ātish bāshī
Īn hast walē har dō jahān mī arzad
Ān yakdama kaz sharāb sar khush bashī
Īnjā bamai wa jām bihishtī mī sāz
Kānja ki bihishtast rasī yā na rasī.

LXIV

I must abjure the Balm of Life, I must,
Scared by some After-reckoning ta'en on trust,
Or lured with Hope of some Diviner Drink,
When the frail Cup is crumbled into Dust!







श्लो० ॥ नाममात्रावशिष्टा विभ्रष्टा नष्टाः पुरानराः ।
अद्यापि फलिताद्राक्षा पुष्पिता वनमालिका ॥ ५ ॥

गी० ॥ कस्मैचिदपि रहस्यं नहिविज्ञपयति कालचक्रमिदम् ।
विंशतिसहस्रगुणितान् गमयति महतोऽपि यमपुरम् मर्त्यान् ।
गन्धोत्तमां ततः पिब जन्तोर्नायुर्द्विवारमुपदत्तम् ।
जगतः प्रयाति योऽतः स्वभावतः सन्पुनः समायाति ।

श्लो० ॥ कोऽप्यालपन्नागरकं माध्वीशब्दं विमुह्यति ।
पल्लवस्पृहया गायन्कोकिलो लोहितायते ॥ ६ ॥

---

(౫) మూ॥ మునుపెట్టి యుంగుకాఁడో ।
కను మొలఁగె మఱట్టిచేఁడు-కన్పట్టండై ।
ననిఁక వెలుఁగు మైమఱువునఁ ।
గననాఁదడిగల్గుచోటఁ-గల్గిచెలంగున్ ।

చ॥ ఈతఁడిగిలి తెల్ప-దేఁకినొకవు ।
నేను నాల్గులవేల-మెకమొంగ్రుఁ గెడపె ।
త్రాగుకోపినుమాఱు-రాఁబోదుబ్రతుకు ।
మ్రందినవారెల్ల-మఱిమళ్లలేరు ।

(౬) మూ॥ [illegible]పరియా ।
నెఱంగుమషివాఁదునోరు-విప్పకపోనీ ।
అదుగడుగునలాహిరిచవి ।
నశిగెనువగకాని బ్రదుకు-హాయిగఁగనుచున్ ।

گر مست و خرابِ خفته باشم امروز
فردا بخشاد بر استخوانهای رحیم

(٦٣) می می خورم و هرکه چو من اهل بود
مِی خوردنِ من بنزدِ او سهل بود
مِی خوردنِ من حق بازل می دانست
گر می نخورم عِلمِ خدا جهل بود

Gar mast ō kharābi khufta bāsham imrōz
Fardā bakhshād bar ustu khānhā yīrahīm.

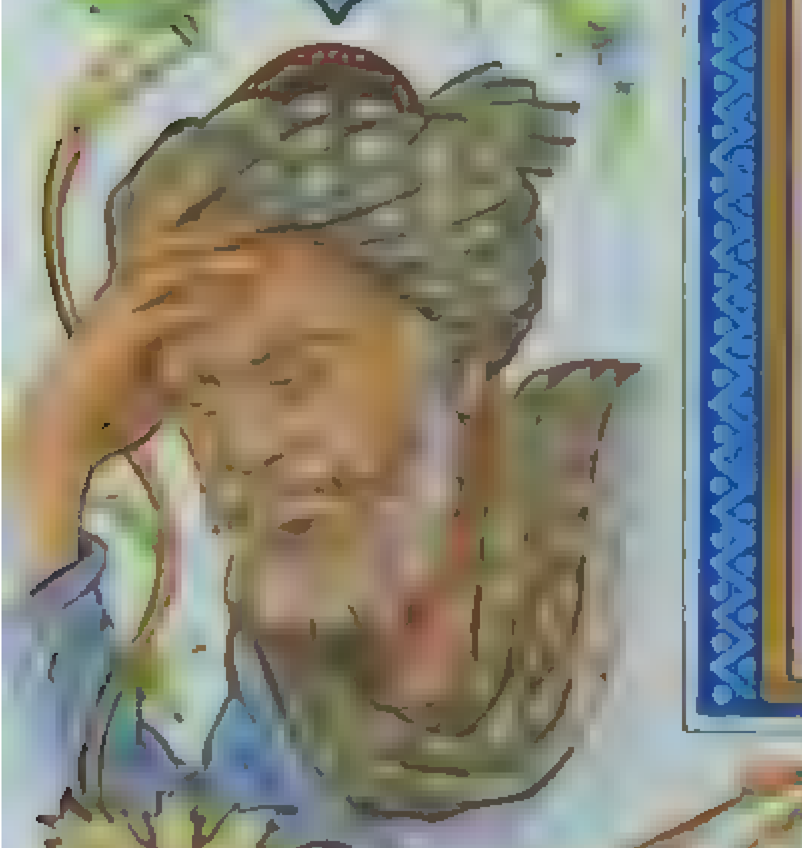
(63) Mai mī khuram va har ki chū manahl būd
Mayi khurdani man banazdi ū sahl būd
Maiyi khurdani man haqqi bāzal mī danist
Gar mai na khuram 'ilmi khuda jahl būd.

Of Fears and Sorrows that infest the Soul
Scatters before him with his whirlwind Sword.

LXIII

Why, be this Juice the growth of God, who dare
Blaspheme the twisted tendril as a Snare?
A Blessing, we should use it, should we not?
And if a Curse—why, then, Who set it there?





गी० ॥ वरुणात्मजांपिबनतः प्रभूतनानापदः पलायेरन् ।
सुतरामपिद्विसप्तति विभिन्नमतसंशयाः प्रणश्येयुः ।
मात्वंत्याक्षीर्जात्व प्यमृतकरंधातुवादिनंमित्र ।
लेशमपितेनदत्तं भुङ्क्ष्वसविपदः सहस्रशोहन्ति ।

श्लो० ॥ भुञ्जानोऽप्यखिलान्भोगा न्विदेहः पुरुषोत्तमः ।
जगद्गुरुः पुराराजी ज्जीवन्मुक्तः परन्तपः ॥ ६२ ॥

गी० ॥ जयतु परमेश्वरस्त्वं हाला तत्त्वं यथार्थतोवेत्सि ।
मानसपीडाश्शतशो विनाशयति कृष्णगोस्तनीमदिरा

చె ॥ పుచ్చుకోఁపునీ-పొక్కిల్లదుల్లు ।
నీనాలుదిక్కుల-న్నెడఁగొట్టుఁగోవు ।
పొన్నుసల్పెడివాని-పొత్తువీడకుము ।
త్రాగుమువాఁడిచ్చు-దానిఁజిత్తైన ।
దుల్పెదునదివేయి-దుమలెల్లవడిగ ।

(౬౨) మూ ॥ వేలుపునమ్మికఁబడనగు ।
న్యాలాహిరియఁలుఁగుబ్రతుకు-నందోర్పుఁగొనన్ ।
జాలనితుందుడుకులవడి ।
నేలఁగలిపిమంచివారి-నెమ్మిన్పెంచున్ ।

చె ॥ మిక్కిలివేలుపు-మేలైనవాఁడు ।
నీవుకొండాడుకొం-టివిచొక్కుచాదుగు ।
నెల్లదిన్నులువన్ని-యేలెదుమేః ।
మింటితెర్వరినాకు-మేల్పల్పనిమ్ము ।







پرهیز مکن ز کیمیائی که ازو

یک جرعه خوری هزار علت ببرد

(۶۲) سبحانه الله تو باده می پنداری

آبی که ز صد درد دلت بردار ی

از خالق کردگار و از رب رحیم

نومید نیم بجرم و عصیان عظیم

Par hēz makun zi kīmiyā ī ki azū

Yak jura' khurī hazār illat baburd.

(62) Subhanallāh tū bāda mī pindārī

Ābī ki zi sad dardi dilat bardārī

Az khāliqi khirdigār wa az rabbi rahīm

Naumēd nayam bajurm wa 'isyāni 'azīm

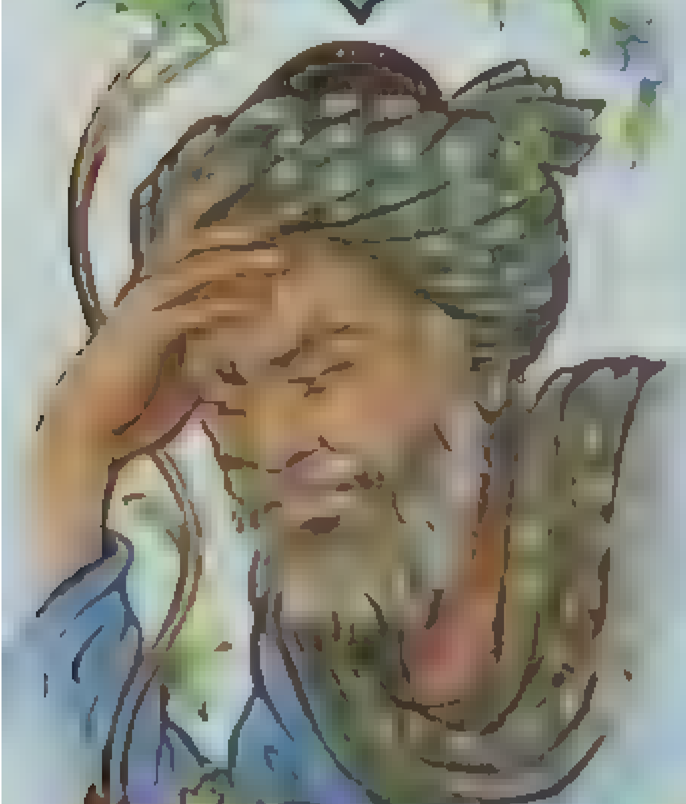
The sovereign Alchemist that in a trice

Life's leaden metal into Gold transmute :

LXII

The mighty Mahmud, Allah-breathing Lord,

That all the misbelieving and black Horde



श्लो० ॥ पानद्वारादिव्यमूर्ति र्मुजन्यस्तघटागता ।
विवृतास्याज्ञयातस्याः पीतंयत्तन्मधूयते ॥ ६० ॥

गी० ॥ पूर्वेद्युर्मदमत्तोऽ योभूयिषिपानगोष्ठिकाप्रान्ते ।
दोर्भृतहालाभाण्डं मत्तमदर्शमतिवृद्धमपितत्र ।
किं लज्जसेनदेवा दयिवृद्धेत्यहमजागादिषितमपि ।
सोऽब्रवीवदस्यामय ईशःपिबमध्वभीष्टमेहीति ।

श्लो० ॥ एकीकुर्वीतमधुय धन्योऽन्यविमतान्गुरून् ।
तेनामृतोभवेन्मर्त्योऽ योभर्ममणिना यथा ॥ ६१ ॥

---

(౬౦) మూ ॥ చొక్కంగడిగుమ్మముపై ।
కెక్కుచునెలనగవులోన- దేవతో మబ్బున్ ।
మిక్కిలిచవిగొల్పినను ।
న్జిక్కించినదిప్పయలరు-చెలువగుమోవిన్ ।

చె ॥ మిగులలాహిరితోడ-మెలఁగితిన్నిన్న ।
టీకుగాఁగోపంగ-డిసరసనేను ।
మూఁపునసీవిరి-బుంగగదించి ।
తూగాఁడుముదుకని-తోడనిట్లంటి ।
న్నారబడుగబిడి-యముగొనవేల ।
యులిమైననంకుని-యూనుతలఁపక ।
ముదుసలియనియెఁబో-పోపొమ్ముకోపు ।
నానుమావేల్పున-యమ్ముగుండెఁవాడు ।

(౬౧) మూ ॥ దండిన్ద్రొమ్మిదెనిమిదుల ।
రెండు తెగలవారిచదువు-రిమ్మనడఁచునా ।
పండునఁబొడమిన మైకము ।
మెండుగనీయినుపఁ బతుఁకు-మేలిమిసల్పున్ ।





سرمست بمیخانه گذر کردم دوش (۶۰)
پیری دیدم مست و سبوئی بر دوش
گفتم ز خدا شرم نداری ای پیر
گفتا کرم از خداست رو باده بنوش

می خور که ز تو کثرت علت ببرد (۶۱)
و اندیشهٔ هفتاد و دو ملت ببرد

(60) Sarmast bamaikhana guzar kardam dōsh
Pīrī dīdam mast va sabō ī bar dōsh
Guftam zi khudāsharm nadārī ai pīr
Guftā karam az khudāst rau bāda banōsh.

(61) Mai khur ki zi tū kasrati 'illat baburd
Wāndēshaī haftād wa dō millat ba burd

LX

And lately, by the Tavern Door agape,
Came shining through the Dusk an Angel Shape
Bearing a Vessel on his Shoulder ; and
He bid me taste of it ; and 'twas—the Grape !

LXI

The Grape that can with Logic absolute
The Two-and-Seventy jarring Sects confute :



श्लो० ॥ अयं स्वतन्त्रसिद्धान्तः कथमाक्षिप्यतेजनैः ।
श्वोऽजातस्य परासोर्ह्यः सुखमद्यैवदेहिनः ॥ ५९ ॥

गी० ॥ भ्रान्त्यावेदान्त्यहमि त्यजागदिष्टास्मदीय परिपन्थी ।
जानानिदेव एवा स्मिवानवानादशो यथा कथितः ।
दुःखात्मकनीडेऽस्मि न्यथा नथा वा समागतोऽस्मीत्थम् ।
चरमदशाकष्टनरै वास्तिमदीयायनानमांजानं ।
दिनयोर्द्वयोर्नकर्षति दुःख स्मृतिरपिदापि मदीयमनः ।
एकत्राप्यन्येद्युः पूर्वेद्युर्वोभयेद्युरितरत्र ॥

---

(౫౯) మూ ॥ పొలిసెన్నిన్న న్రేపిఁక ।
[illegible] ।
కొలతలుకిట్టవివే వై ।
పులు తేలవుకుంద కేమి-పోసిరానీ ।

చె.॥ ననుఁగూర్చి-యేమటి-నాఁడునాయెదిరి ।
పలికెనా నెఱిఁగిన-నాఁడ నేననుచు ।
నరఁడన్నయట్లుకా-ననివేల్పు తెలియు ।
వచ్చితినీవల-వంత పట్టునకుఁ ।
గొట్టకొసకిటుచి-క్కు-నఁదగుల్కొంటి ।
నేనెనేనెవఁడనో-యెఱుఁగలేకుంటి ।





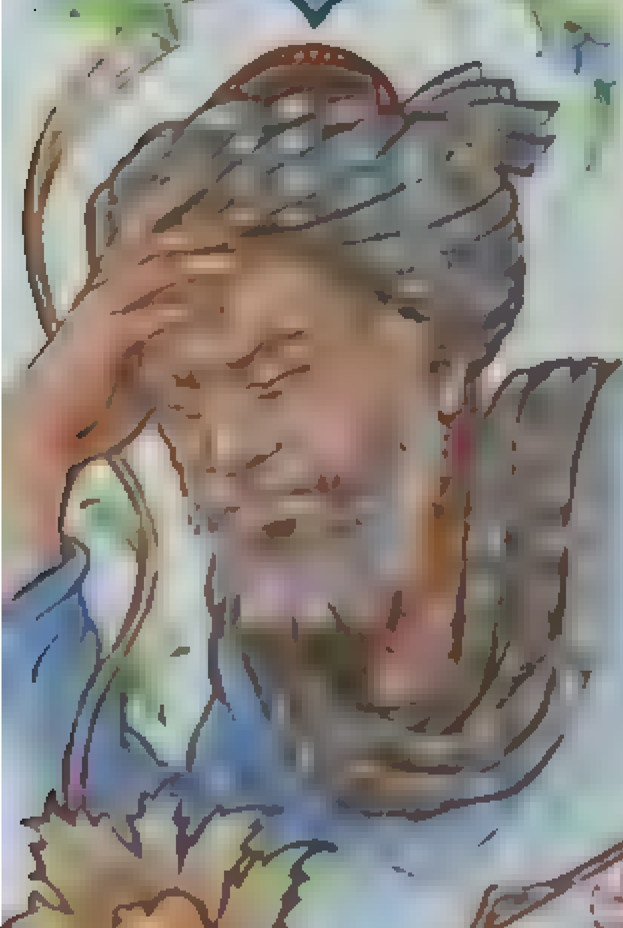
(٥٩) دشمن بغلط گفت که من فلسفیم
ایزد داند که آنچه او گفت نیم
لیکن چو درین غم آشیان آمده ام
آخر کم ازآن که من ندانم که کیم
هرگز غم دوروز مرا یاد نگشت
روزی که نیامدست و روز که گذشت

(59) Dušhman, baghalat guft ki man falsafīm
Īzad dānad ki ānchi ū guft nīm
Lēkin chū darīn ghammi āshyān amada am
Ākhir kam azān ki man nadānam ki kī m
Hargiz ghammi dōrōzmarā yād na kisht
Rōzī ki nēyāmadast va rōz ki guzasht.

LIX

Ah, but my Computations, People say,
Have squared the Year to human compass, eh?
If so, by striking from the Calendar
Unborn To-morrow, and dead Yesterday.





गी० ॥ वाञ्छेयमेकभार प्रमाणमद्यप्रपूर्ण चषकमहम् ।
इन्द्रीयियिषामि पुनः स्वयंद्विसाहस्रपलपरिप्लुतया ।
मेधाश्रद्धोत्सर्जन शपथं कुर्वैंत्रिवारमेवादौ ।
वरुणात्मजां यथाविधि पाणीकृत्यचिरमहमपिरिरंसे ।

श्लो० ॥ सप्रमाणं जगद्धेतु रस्तुमास्तूर्ध्वतोऽप्यधः ।
अत्यन्तंमदमत्तस्य वृथातर्केणकिम्मम ॥ ५८ ॥

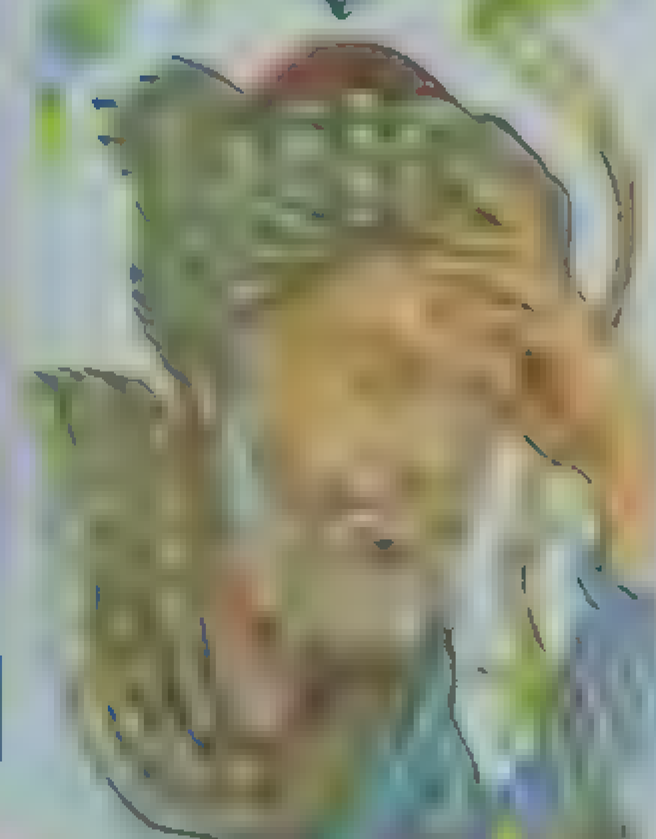
गी० ॥ जानेऽहमस्तितायां अपिनास्तित्वस्यवा वहिस्तत्वम् ।
जानाम्यूर्ध्वाधः स्थिति रहस्यमखिलंपुनःप्रपञ्चस्य ।
आत्मस्तवप्रियोऽहं जिह्रीयां माम के दृशज्ञानात् ।
यद्यधिकं जानीयां परिप्लुता मत्ततां विनातत्त्वम् ।

పా ॥ ఇంకనాకుఁగావలయుమ-ధుంగుకోపు ।
చాలుమఱియు రెండురతుల-మేలుపదను ।
ముమ్మఱున్దెల్వికొల్పుల-న్సొనుడివెద ।
నల్లయంగూరుకూఁతుఁబెం-డ్లాడుకొనెద ।

(౫౮) మూ ॥ కలదుమఱిలేదువఱిక ।
ట్లల్లరెకునిక్రిందుమీఁదు-లందెల్లెడలన్ ।
బలుమఱులోఁతెం దైన ।
న్దెలియుటకేనొప్పుద్రాగు-నేపుఁనఁదప్పన్ ।

పా ॥ కలిమిలేములతీరెల్లఁదెలిసికొంటి ।
హెచ్చుతగ్గులలోగిటు-కెఱుఁగుకొంటి ।
మ్రొగ్గినాయీతెలివిఁగూర్చి-సిగ్గుపడుదు ।
నెన్నఁగలనేని లాహిరి-కన్ననేటు ।





اوّل سه طلاق عقل و دین خواهم گفت
پس دختر رز را بزنی خواهم کرد

(۵۸) من ظاهر نیستی و هستی دانم
من باطن هر فراز و پستی دانم
با این همه از دانش خود شرمم باد
گر مرتبهٔ ورای مستی دانم

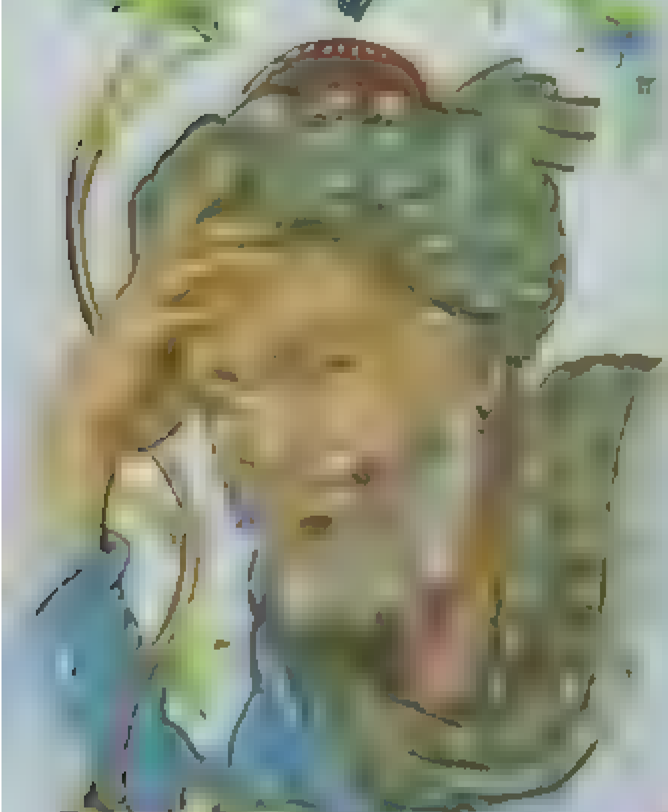
Awwal sih talāqi 'aql wa dīn khāham guft
Pas dukhtari razrā bazanī khāham kard.

(58) Man zāhiri nīstī va hastī dānām
Man bātini har farāz wa pastī dānām
Bā īn hama az dānishi khud sharmam bād
Gar marta baī wa rāyimastī dānam.

Divorced old barren Reason from my Bed,
And took the Daughter of the Vine to Spouse.

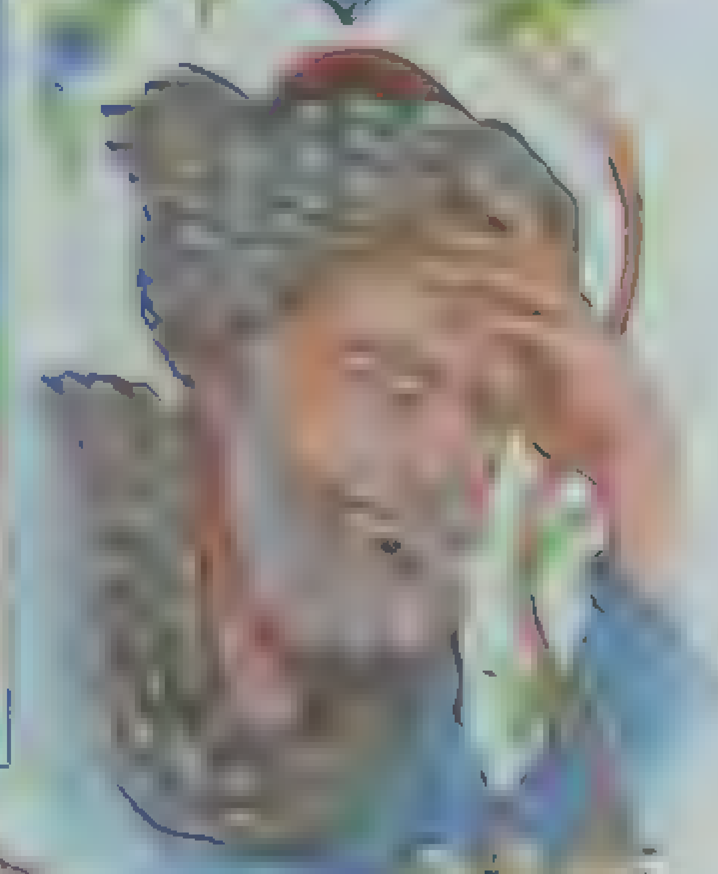
LVIII

For "IS" and "IS-NOT" though with Rule and Line,
And "UP-AND-DOWN" by Logic I define,
Of all that one should care to fathom, I
Was never deep in anything but—Wine.



गी० ॥ तत्वविजिज्ञासाया ये ये दासाविवेचका ये ये ।
तेतेसदास्ति नास्ती त्यर्नानिशंश्चर्चयैवनिजमायुः ।
देवानांप्रियमौले द्रागगच्छेतस्ततोवरयमाध्वीम् ।
सन्ति यथाजाताभ प्यपक्वमार्द्वीकवद्यतोविरसाः ।
कोऽवधिरनाद्यनन्तवि शेषात्मकभूतभाविचरितस्य ।
उत्सवसमयः संप्रति नास्त्येवप्रतिनिधिः प्रसन्नायाः ।
ज्ञानक्रियापटुत्वं ममनिश्शेषंविनष्टमेवाभूत् ।
किन्तुसुरैवशमयति मनिबन्धानप्यतीवदुःसाध्यान् ।
श्लो० ॥ शुष्क वेदान्तमीमांसा वृद्धभार्यामतित्यजम् ।
हालाकन्यामुद्व्यवाक्षं जगन्मित्रमवीभवम् ॥ ५७ ॥

ఈబరులువారువారియూ-సేలమనకు ।
దెమ్ముకోపువెడంగపో-పొమ్ముపడిగ ।
తె ॥ మొదలుతుదయులేని-ముందుపిదపల ।
తలులముచ్చటలవిం-తలుమతేవలకు ।
హాయిలోమున్గుట-కదనరుదెంచె ।
విడికోపునకుమాఱు-వెదకిననేదు ।
గేరుపువనియున-న్వీడనాడిపోయె ।
నిడుముడిముళ్లగో-పేవదిలించు ।
(౫౭) ము ॥ మరగితిలాహిరికాంతు ।
న్దరహితినాముసలియాలు-తడకనవలకే ।
వరయమునాక్రొంబెండిలి ।
కరుదెంచిరి తాగితినట-కదిగోసనుంగుల్ ।





تا کی زِ اَبَد حدیث و تا کی زِ اَزَل
هنگامِ طَرَب شراب را نیست بَدَل
بگذشت زِ اندازهٔ من عِلم و عَمَل
هر مشکل را شراب گرداند حَل

(۵۷) مَن بادہ بجامِ یکمنی خواهم کرد
خود را بدو رطلِ می غَنی خواهم کرد

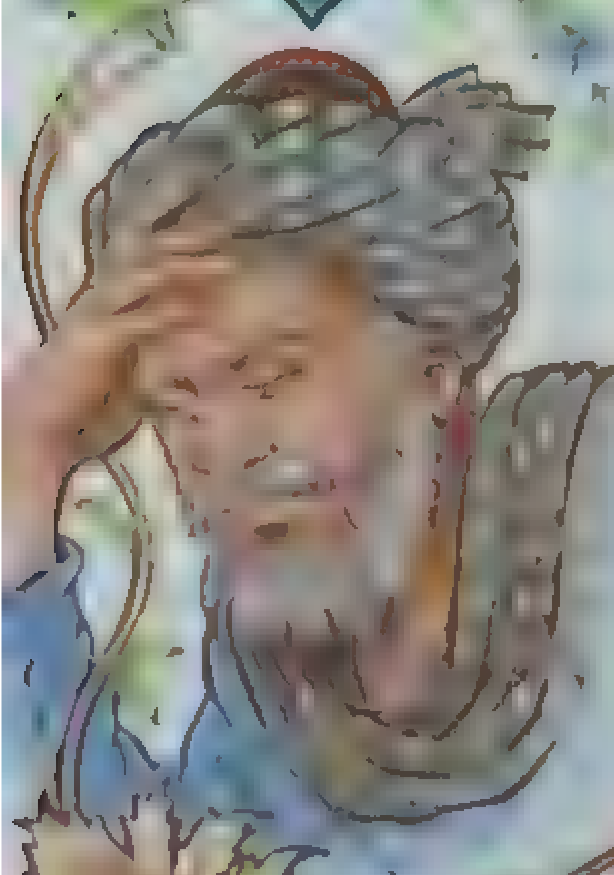
Tā kai zi abadi hadīs va tā kai zi azal
Hangām-itarab sharāb ra nīst badal
Ba guzasht zi andāzaī man'īlm va 'amal
Har mushkil rā sharāb gardānd hal.

(57) Man bāda bajāmi yak manī khāham kard
Khud rā badō ratli mai ghanī khāham kard

Better be merry with the fruitful Grape
Than sadden after none, or Bitter, Fruit.

LVII

You know, my Friends, how bravely in my House
For a new Marriage I did make Carouse;



गी० ॥ ऐहिकविषयासक्तिं सङ्कुच्यार्तीवजीवसन्तुष्टः ।
सुकृतं वा दुष्कृतमपि बन्धनमखिलं लुनीहिनिश्शेषम् ।
हालां हस्ते कृत्य प्रियाङ्गनाचूर्णकुन्तलान्धेहि ।
गच्छाति यतोऽखिलंद्रा क्षिणन्तिनपारिमितान्यपि दिनानि ।
सुचिरविलम्बितभावि श्रीभोगेच्छामतीवखलुकृत्वा ।
आयतचिकुरयुवत्या क्रीडामापिसहवल्लकीश्रुत्या ।
श्रेयानेवायाखिल विद्याध्ययनप्रयत्नसङ्कोचः ।
श्रेष्ठवातिमनोहर कान्तालकजाललोलकरकेलिः ।

श्लो० ॥ चिन्त्येते किं मुधास्वर्ग नरकौभ्रान्तिकल्पितौ ।
यथेष्टं भोक्तव्यमेव त्वयामं साम्प्रतं सुखम् ॥ ५६ ॥

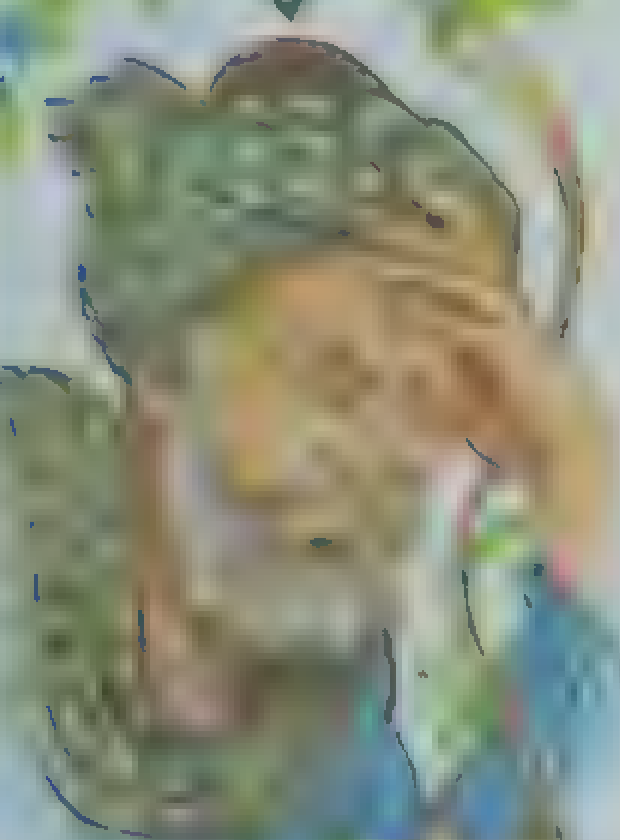
కొప్రకలికినెటులుగను-కొసుమువడిగ ।
నెల్లఁజెడునీమిగులుపూఁట-లేగుఁగనుక ।

చె ॥ కైమఱచికొందమిఁక-కన్గోర్కెనుండి ।
పెన్గొప్పచెంగుల-స్వేడ్క-మీటుదము ।
నయమెల్లచదువువం-తలుమానుకొంట ।
వెలఁదిపెన్నెఱకల-పెనవిప్పుచుంట ।

(౫౬) మూ ॥ తెరలుచుకొనకీవీయూ ।
పిరినూఁరక లేనిపోని-బెడఁదఁగొనకునీ ।
దొరకిన తేనియఁ గ్రోలుట ।
నెరవాముందండతలుల-నెగులుటకన్నన్ ।

పా ॥ అట్టిచదువులబానిసీం-గ్రైడ నవారు ।
కలదు లేదనుతగవుల-నొప్పలిసినారు ।





دست از املِ درازِ خود باز کشیم
در زلفِ دراز و دامنِ چنگ زنیم
از درسِ علومِ جمله بگریزی به
و اندر سرِ زلفِ دلبر آویزی به

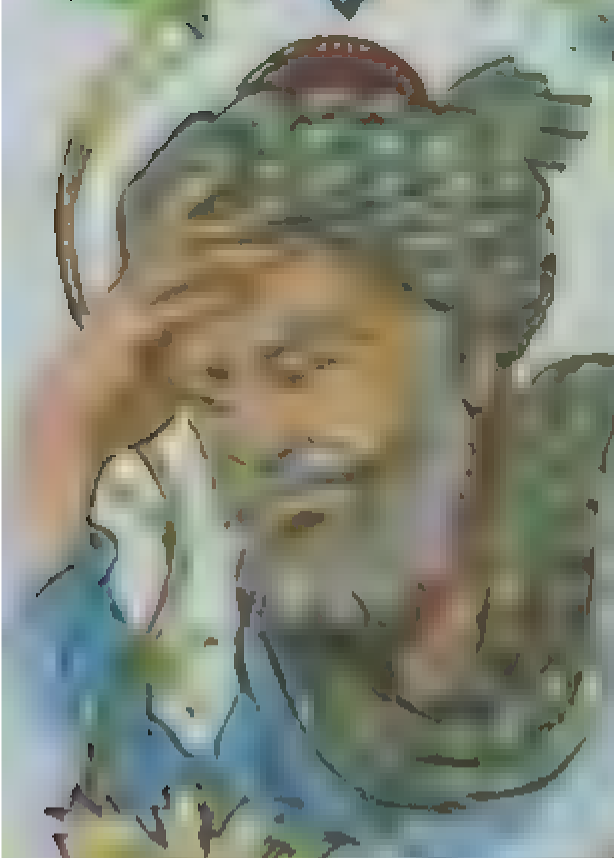


آنان که اسیرِ عقل و تمیز شدند (۵٦)
در حسرتِ هست و نیست ناچیز شدند
رو بیخبری و آبِ انگور گزی
کان بیخبران بغورهٔ میویز شدند

Dast az amali darāzi khud bāz kashīm
Dar zulfi darāz wa dāmani chang zanīm.
Az darsi ʻulūmi jumlayi bagurēzī bih
Vāndar sar zulfi dilbar āwēzī bih.

(56) Ānān ki asiri ʻaql wa tamīz shudand
Dar hasrati hast wa nīst nāchīz shudand
Rau bīkhabarī wa ābi angur guzī
Kān bīkhabr āni baghorayi maiyi wēz shudand

And lose your fingers in the tresses of
The Cypress-slender Minister of Wine.



LVI

Waste not your Hour, nor in the vain pursuit
Of This and That endeavour and dispute;

श्लो० ॥ अत्याशयादुः ख्यतियः सदेवानांप्रियाग्रणीः ।
यावज्जीवं सुख्यतियःसविचक्षणग्रामणीः ॥ ५४ ॥

गी० ॥ जीवितरहस्यमेत यथास्थितं यदि मनोविजानाति ।
वेत्त्येवदीर्घनिद्रा समाधिकृतमतीवदेवगुह्यमपि ।
अयभवन्स्ववशस्त्वं नहियादियात्किञ्चिदपि विजानासि ।
श्वश्चेदन्यायत्तः प्रभवसिवेत्तुकथं किमपि तत्वम् ।

श्लो० ॥ माकाङ्क्षीस्त्वंभाविभोगा न्वर्तमानेसुखीभव ।
नकोऽपि शक्यते ज्ञातुं किं भवेदुत्तरोत्तरम् ॥ ५५ ॥

---

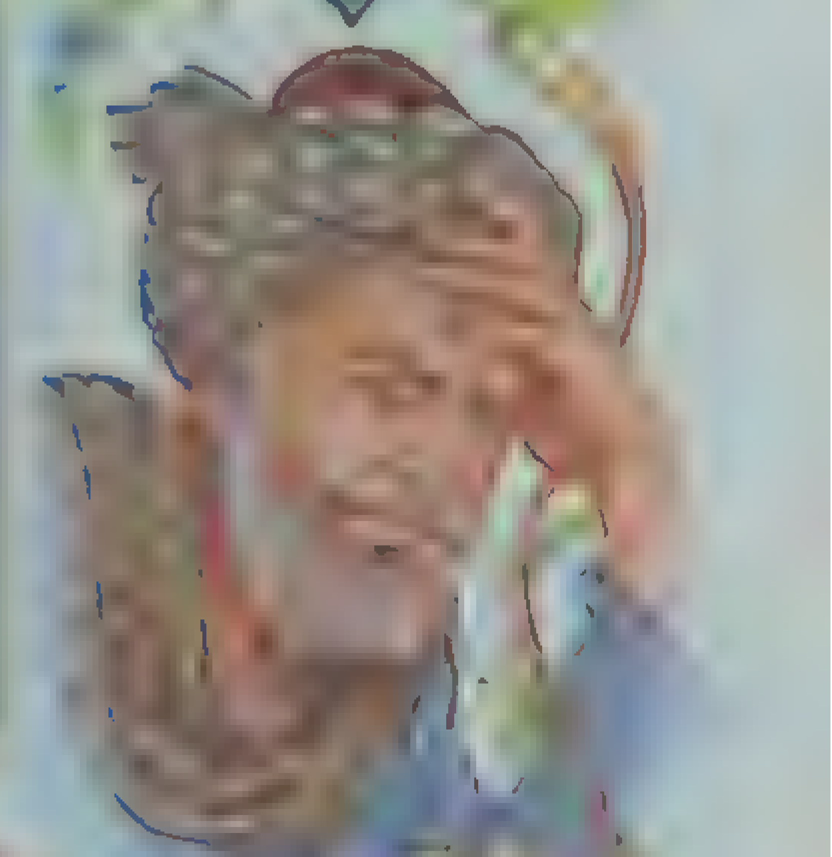
(౫౪) మూ॥ నీవే నీవయ్యున్నం ।
దేవరయజ్ఞాలకుంటి-వేనేలోకం
బీదినిమింటికేటన్ ।
నీవేమటికాని రేపి-కేమిట నెదవ్వో ।

చె॥ ఆశ్రబదుకు నెళ-వరయుఁగలిగిన ।
వీడుకోలున్గూక-వేల్పుటానెఱుగు ।
నీవునీవైయున్న-నేఁడెన్నవేని ।
నీవీవు కానిచో-నెటు తెలియుదువు ।

(౫౫) మూ॥ ఓ రాతలఁచకు రేపు ।
న్గూరిచి మైతాలు పేనిఁ-గొనవే లైవనన్ ।
గోరితగుల్పుకొనకుచి ।
కూర్పరక నేఁడీవు మాన-కుండినవేడ్కన్ ।

పా॥ కోర్కెలతగ్గించుకొని తన్వి-గొని బ్రదుకుము ।
మంచి సెబ్బలపడి కట్లు-బ్రతెంచుకొనుము ।





(۵۴) دل سرّ حیات اگر کماهی دانست
در موت هم اسرار الهی دانست
امروز که باخودی ندانستی هیچ
فردا که ز خود روی چه خواهی دانست

(۵۵) کم کن طمع از جهان و می زی خرسند
وز نیکی و بد زمانه بگسل پیوند
می بر کف و زلف دلبری گیر که زود
هم بگذرد و نماند این روزی چند

(54) Dil sirrī hayāt agar kamāhī dānist
Dar maut ham asrāri ilāhī dānist
Imrōz ki bākhudī nadānistī hēch
Fardā ki zi khud ravī chi khāhī dānist.

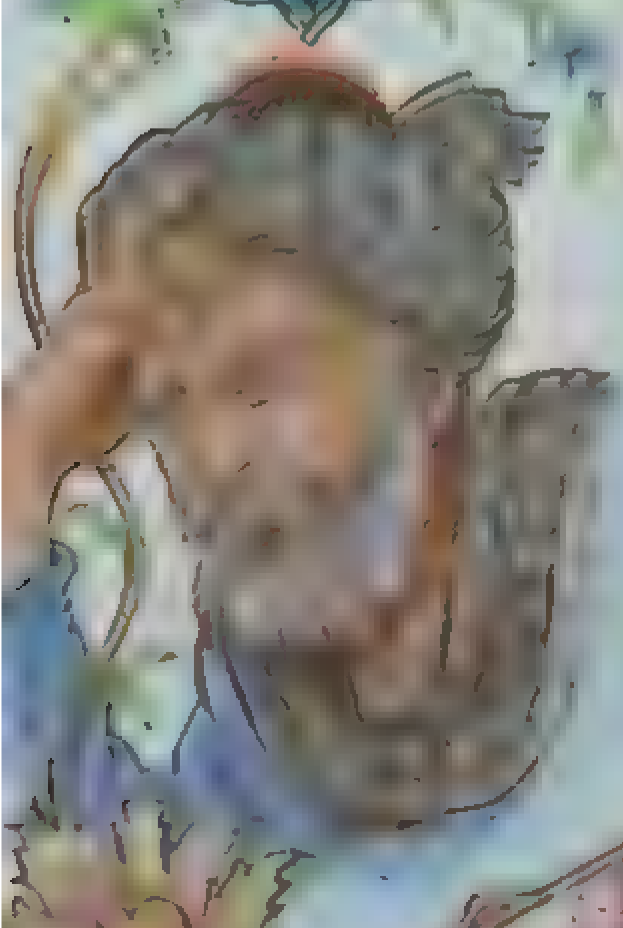
(55) Kam kun tam'a az jahān va mī zī khursand
Vaz nēkī va badī zamāna bagusil paiwand
Mai bar-kaff wa zulfi dilbarī gīr ki zūd
Ham baguzarad va namānd īn rōzīyi chand

LIV

But if in vain, down on the stubborn floor
Of Earth, and up to Heav'n's unopening Door,
You gaze TO-DAY, while You are You—how then
TO-MORROW, You when shall be You no more?

LV

Oh, plagued no more with Human or Divine,
To-morrow's tangle to itself resign,



सन्नद्धोभवतरसा जाग्रत्संपश्यतः पुनः स्वपिति ।
जानीहियौवनाग्नि ईन्नहठादेवबोभवीतियम्भः ।

श्लो० ॥ सन्तुष्यत्येवतत्त्वज्ञः सदासर्वत्रसर्वथा ।
केनापिकर्मणानैव लिप्यतेपरमार्थवित् ॥ ५३ ॥

गी० ॥ परिपक्वकालपिहित प्रदर्शयस्याननंनकेभ्योऽपि ।
जगदाकारेणैवं स्वयमेवकदाचि दाविरसिभूयः ।
स्वयमेव न किं भवसि प्रदर्शकः सर्वथेदशमहिम्नः ।
दृग्दृश्योभयवस्तु प्रकृतिं दीपयसि केवलोऽपित्वम् ।

వసిఁదసివెంసి కై-వసిమిమకసిసు ।
లెమ్ముమేల్కొ-న్నక-లిమికూర్కు-వెట్టు ।
నెఱపదుచుతికొంబు-నిప్పులడియగు ।

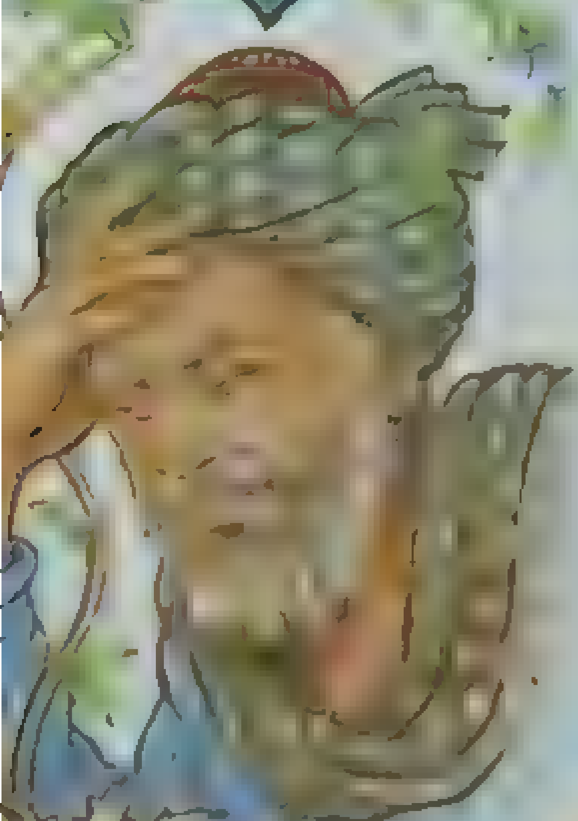
(౫౩) మా ॥ తలఁపొదలినతోడ్తోనే ।
చెలువుగనీబొమ్మలాట-చెలఁగించున్గాఁ ।
దెలియుఁదెలుపుఁదెలిపించు ।
న్బలుమఱునావేల్పుకాని-పనిలేదెదియున్ ।

చె ॥ కానిపించవుమూఁతి-ఁగడఁగియందంద ।
నెల్లదిన్నులనునీ-వేయాదువట్టె ।
కనుఁగొందువీవెని-కముగనీగొప్ప ।
కనువాఁడుకన్నని-క్కముకెండునీవె ।









بر خیز که بیداریِ دولت خوابست
دریاب که آتشِ جوانیِ آبست

(۵۳) گه گشتهٔ نهانِ رو بکسی ننمائی
گه در صورِ کون و مکان پیدائی
این جلوه گری بخویشتن بنمائی
خود عینِ عیانِ خودی وهم بینائی

Bar khēz ki bīdārīyi daulat khābast
Daryāb ki ātīshi jawānī ābast.

(53) Gah gashtayi nihāni rū bakasī na numaī
Gah dar suwari kaun u makān paidāī
Īn jiilwa garī bakhēshtan banumāī
Khud 'aini 'iyāni khudī wahm bīnāī.

Taking all shapes from Mah to Mahi ; and
They change and perish all—but He remains ;

LIII

A moment guess'd—then back behind the Fold
Immerst of Darkness round the Drama roll'd
Which, for the Pastime of Eternity,
He does Himself contrive, enact, behold.

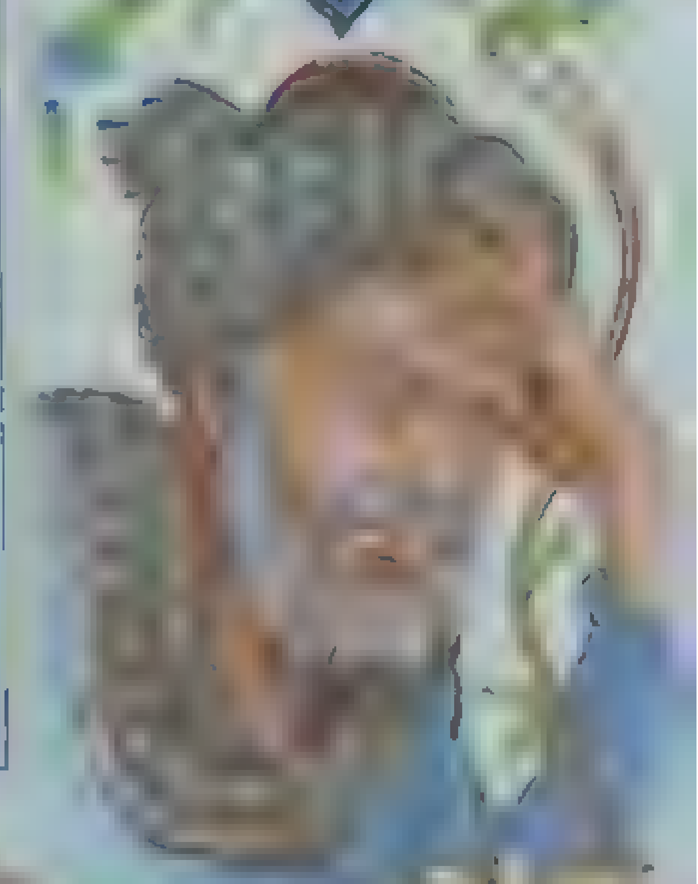
श्लो० ॥ भवबन्धाविनश्यन्ति परमार्थ विदश्शनैः ।
जीवन्मुक्तः सएवैकः सदानन्दोविशिष्यते ॥ ५२ ॥

गी० ॥ परिणामात्माचन्द्रः स्वभावसिद्ध प्रभावसंपन्नः ।
विविध स्थावरजङ्गम जीवोपाधीन्कदाचिदपिधत्ते ।
तस्मान्नश्यत्य यमिति जहीह्यसंभावनीय नास्तिकनाम् ।
लुप्यन्तिगुणाएवास्या सावपिकेवलश्चकास्तिसदा ।
पूरयममाञ्जलिपुटं गन्धोत्तमयायतस्तपतिहृदयम् ।
जीवितमिदंद्रुतपदं पारदइवचञ्चलंमुहुर्भवति ।



(౹-౩) మూ ॥ మంతునవేలుపుగడు ।
వింతగనీదినములెల్ల-(బేరిమిఁదానై ।
వంతలుడిపిలనపన్నన ।
లంతులఁబోకార్చియతఁడ-లోనమిగిలెమన్ ।

చె ॥ వాలకములనేరు-పరిచలివెలుఁగు ।
మైతాల్పుగానొండె-(మానుగామాఱుఁ ।
దలఁపకుమాతఁడు-త్తయవునంచీవు ।
పోపొమ్ముపొమ్మల్లు-పోరనత్తుకొనకు ।
నడుమఁగైకొన్నపా-నరుమానుఁగాని ।
యీతఁడునిల్పుఁదా-నేదియున్గాక ।
నీవునా కైనిండ-నింపుమాకోపు ।
మాటికినాగుంఽ-మందుచునుండె ।



آن ماه که قابلِ صُوَرْ هاست بذات

گاها حیوان میشود و گاه نبات

باطن نبری که نیست گردد هیهات

موصوف بذاتست اگر نیست صفات

می بر کفِ من نه که دلم در تابست

وین عمرِ گریز پای چون سیمابست



(52) An māh ki qābili suwarhāst bazāt

Gāhā haiwān mī shūd wa gāh nabāt

Bātīn na burī ki nīst gardad haihāt

Mausūf bazātast agar nīst sifāt

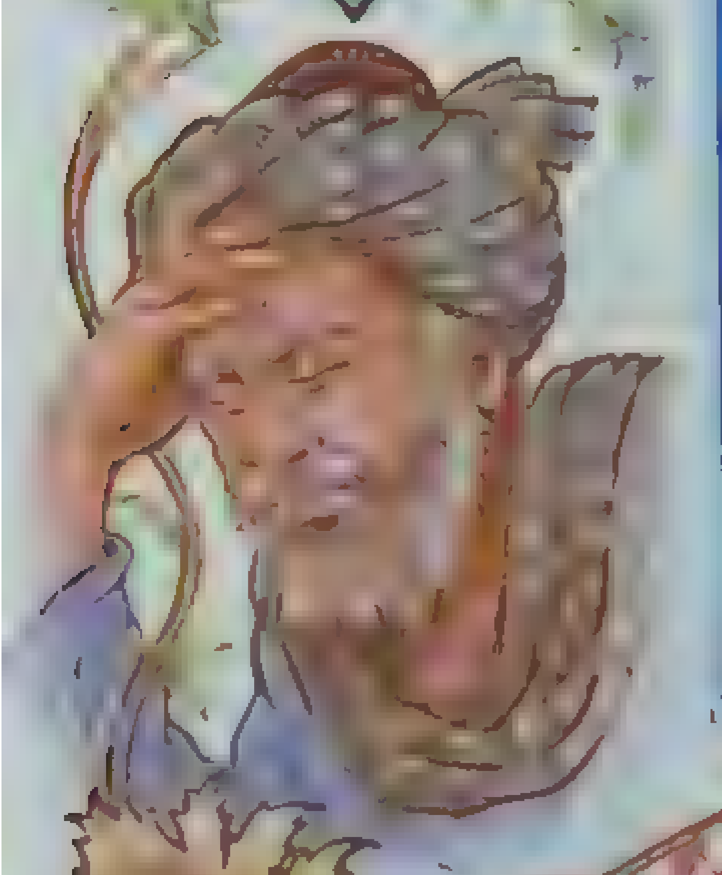
Mai bar kaffi man nih ki dilam dar tābast

Vīn 'umri gurēzi pāy chūn sīmābast

LII

Whose secret Presence, through Creation's veins

Running, Quicksilver-like eludes your pains;



श्लो० ॥ सूक्ष्मसूक्ष्मतमोधर्मः केनापिनहिबुध्यते ।
विद्येतचेत्सत्यवेत्ता पराधीनोभवेदसौ ॥ ५१ ॥

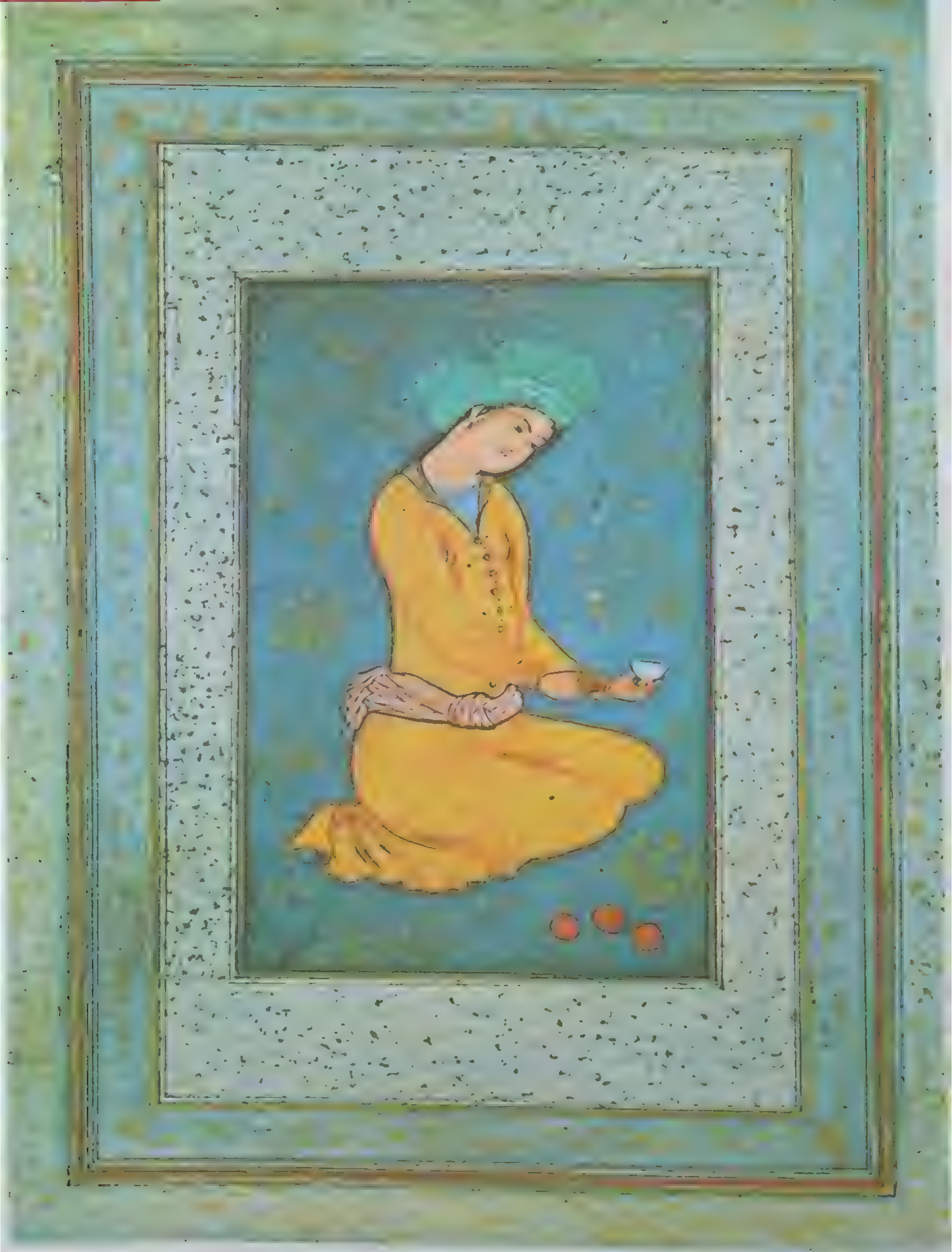
गी० ॥ नास्तिक्यादास्तिकता पर्यन्तं श्वसितमेव परिणमते ।
सन्देहादपि निश्चय दशावधिमाण एवसञ्चरति ।
असुमेव जीवनदशा मतिमिय मियतमां गृहाणमुदा ।
असुधारणोत्सवोऽयं मुहूर्तमात्रंहिसंभवत्यावाम् ।
बुद्धिरुपज्ञी भवितुं ममाभिलषतीत्यवोचदेवमनः ।
शिक्षय मां तत्त्वं यद्यसिशक्तोऽपीत्यहंतदमाक्षम् ।
आत्मापिमामवोच न्मादास्त्वमितः परं प्रतिवचांसि ।
हन्तैकज्ञानेना प्यखिलं विज्ञातमेव भवतीति ।

(౫౧) మూ ॥ క్రించరఁదోలెమెలోఁచు ।
న్మంచికి సెబ్బరకువాసి-మఱికల్లనికం ।
బెంచఁగవేఱ్ఱా-వాగుటి ।
గాంచఁగలిగదేనినీవు-కానిదిఁకేదీ ।

పా ॥ మంచిసెబ్బలరెంటికి-బ్రతుకేసీల ।
పానలున్న మృకంబునీ-బ్రతుకెకోలువు ।
పాడినెసఁగునీయుగముగా-పాడుకొనుమ ।
యూపిరిఁకనీకఁగడఁదోలె-ముందుఁగనుక ।

చె ॥ అవియెల్లనెఱుఁగనా-యూపోవకునికి ।
నాలోపలితలంపు-నాతోఁడఁజెప్పెఁ ।
బల్కు-నికమునీకు-వల్లనోనేని ।
యనుచునాయుల్లము-నడిగితినద్ది ।
తెలివకునోర్మి వె-దియయినఁగాని ।
తెలిసినచోనెల్లఁ-దెలియుదువనియె ।









از منزل کفر تا بدین یکنفس است (۵۱)
وز عالم شک تا بیقین یکنفس است
این یکنفسی عزیز را خوش میدار
کز حاصل عمر ما همین یکنفس است
دل گفت مرا علم لدنی هوس است
تعلیمم کن اگر ترا دست رس است
گفتم که الف گفت دگر هیچ مگو
در خانه اگر کس است یک حرف بس است

(51) Az manzili kufr tā badīn yaknafs ast
Vaz ‘ālami shakk tā bayaqīn yaknafs ast
Īn yaknafasi ‘azīzrā khush mī dār
Kaz hāsili ‘umri mā hamīn yaknafs ast
Dil guft marā ‘ilmi ladunīyi hawas ast
Ta‘līmam kun agar turā dast ras ast
Guftam ki alif guft digar hēch magū
Dar khāna agar kas ast yak harf bas ast.

LI

A Hair, they say, divides the False and True;
Yes; and a single Alif were the clue—
Could you but find it, to the Treasure-house,
And peradventure to THE MASTER too;

शौवस्तिक मियगतिं माशोचीस्त्वं वृथाधुनापात्रि ।
मधुसंपूर्णं चषकं मां द्राग्देहिप्रयाति रात्रिरियम् ।
सृष्टः कष्टात्मायं विधिनैवं दुःखमृण्मयाकारः ।
भुक्त्वा कचिन्निजोचित कर्मफलमवश्यमेवनिर्याति ।

श्लो० ॥ वृथा रहस्यजिज्ञासुः समापयासि जीवितम् ।
सत्यासत्यगतिः सूक्ष्मा स्वैरंविहर सुन्दरि ॥ ५० ॥

गी० ॥ अयि पुत्र त्वं सर्वे ष्वपिनिष्णातासि शास्त्रगुह्येषु ।
किंक्लिश्यसेदिवानिशं मनर्थकाभिर्वृथै वचिन्ताभिः ।
त्वदभिलषितमिहविहितं नभवेयदि सफलमेव निजकार्यम् ।
आत्मानं सन्तोषय जीवितकाले यथा कथञ्चिदपि ।

కందకు రేపటి-కై కోపుపడుచ ।
యిమ్ముసీవిరిబుద్ధి-యొడఁబాసెమావు ।
వనరువాఁడు త్తనె-వ్వగపారిబొమ్మ ।
యరుగు(బతుకుచవి-నరసియెయ్యెడల ।

(౫౦) మూ ॥ చెఱచుకొనకుమానీ వెలుఁ ।
గైఱుఁగఁదరము కానిదినును-నేల వెదకెదో ।
మఱివాసికల్లనికములఁ ।
గఁబక జగోతో, చు-మానుకొనకుము వేషా-ర్ ।

పా ॥ అస్నసీయెఱుఁగనిమఱు-(కునై చిన్న ।
కోరిచితక్కు-గైకొనియుట్లు-కుండెదేల ।
మరియునీతలఁచినపని-జరుగనియెడ ।
నుండ హాయినెట్లోయుగ-ము నఱక ।





مِحْنَتِ زَدهٔ سِرِشْتَه اَنْدَرْ گِلِ غَمْ
یَکْچَنْدْ جَهان بَخُورْدْ وُ داشْتْ قَدَمْ
چُونْ واقِفِی اَیْ پِسَرْ زِهَرْ اَسْرارِی (٥٠)
چَنْدِین چه بَرِی بَه بِیهُدَهٔ تِیمارِی
چُونْ مِی نَرَوَدْ باخْتِیارَتْ کارِی
خُوشْ باشْ دَرِینْ نَفَسْ کِه هَسْتِی بارِی

Mihnati zadaī sirishta andar gili ghamm
Yakchand jahān ba khurd wa dāsht qadam.
(50) Chūn wāqifī ai pisar zi har asrārī
Chandī chi burī ba bēhodayi tīmārī
Chūn mī narawad bākhtiyārat kārī
Khush bāsh darīn nafs ki hastī bārī.

The Stars are setting, and the Caravan
Draws to the Dawn of Nothing—Oh make haste!

L

Would you that spangle of Existence spend
About THE SECRET—quick about it, Friend!
A Hair, they say, divides the False and True—
And upon what, prithee, does Life depend?



ईषदपिनैलाभाय प्रभवतिलोकस्यमामकागमनम् ।
निर्याणमपिमदीयं प्रवर्धयतिनहिनदीय सौभाग्यम् ।
क्षणभङ्गुरावयंस्मः सदावरीवृत्यतेऽप्ययंलोकः ।
अस्माकं नामविना ऋतेऽस्मदीयेनवापिचिह्ने न ।
सुचिरमहोनाभूम प्रागिदमीषदपिनजगदक्षैषीत् ।
वयमेव नश्वराः किं न्त्वविशङ्कंस्थास्नुरेवलोकोऽयम् ।

श्लो० ॥ ब्रह्मप्रलयपर्यन्तं जायते क्षीयते जगत् ।
प्रेयस्यमादपि त्वावां सुख्यात्वप्रतिजन्मानि ॥ ४९ ॥
गी० ॥ जीवितकालोऽपि भव त्याश्चर्यकरोवणिक्प्रचारइव ।
अत्यन्त जागरूको भवन्गृहाणक्षणं प्रमदजनकम् ।

నయముకానేరదు-నారాక నెదియు ।
నాపోక నేదియు-న్యాసికాఁబోదు ।
మనముగొప్పతడవు-మన లేముకాని ।
యీనేలమఱిచెడ-దెన్నఁటికైన ।
మనకూరుపేరునె-మ్మయిఁగల్గఁబోఁదు ।
మఱికనున్నుఁదిఁక-మఱ నెను వెంట ।
నుడుగక తానుండి-యుండునిదెల్ల ।

(౪౯) మూ ॥ అట్టిబ్రతుకు చవిగొనిమెద ।
మట్టిఁదటఁగలసిమాయ-మగుచుండు మొహో
మెట్టుల్తప్పదు తరలిక ।
యిట్టికావునబిజాన-నెనయుము వేడ్కన్ ।
చె ॥ ఏగునివ్వెఱగున-నీచన్నబ్రతుకు ।
హాయిజగ్గెదుతతి-నరసికొమ్మీవు ।





زین پیش نبودیم و نبد هیچ خلل
زین پس چو نباشیم و همان خواهد بود

(۴۹) این قافلهٔ عمر عجب می گذرد
دریاب دمی که با طرب می گذرد
ساقی غم فردای حریفان چه خوری
درده قدح باده که شب میگذرد

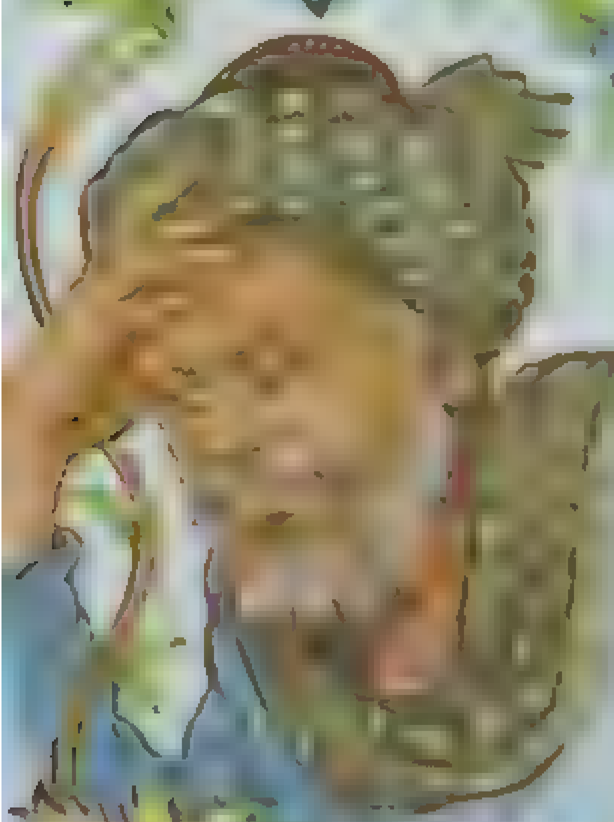
Zīn pēsh nabūdīm wa nabūd hēch khalal
Zīn pas chu nabāshīm wa hamān khāhad būd.

(49) Īn qāfilaī 'umri'ajab mī guzarad
Daryāb damī ki bā tarab mī guzarad
Sāqī ghammi fardāyi harīfān chi khurī
Dar dih qadahi bāda ki shab mī guzarad

Which of our Coming and Departure heeds
As much as Ocean of a pebble-cast.

XLIX

One Moment in Annihilation's Waste,
One moment, of the Well of Life to taste—



गी० ॥ नीलवितानीभूतं पश्यखचक्रंस्फुटंशिविरकार ।
समातिष्ठिपत्पटकुटी मवबन्धद्द्वारमखिलचर्चायाः ।
चपकीकृत स्वरूपे हलिप्रियात्यन्त सूक्ष्मबिन्दून्त्व ।
आद्यन्तशून्यपात्री विदधाति सहस्रशश्शिविरकारान् ।

श्लो० ॥ प्रियेत्वमप्यहंदीर्घं निद्राधीनौभवेवचेत् ।
स्याज्जगत्यावयोर्वार्ता समुद्रक्षिप्तलोष्टवत् ॥ ४८ ॥

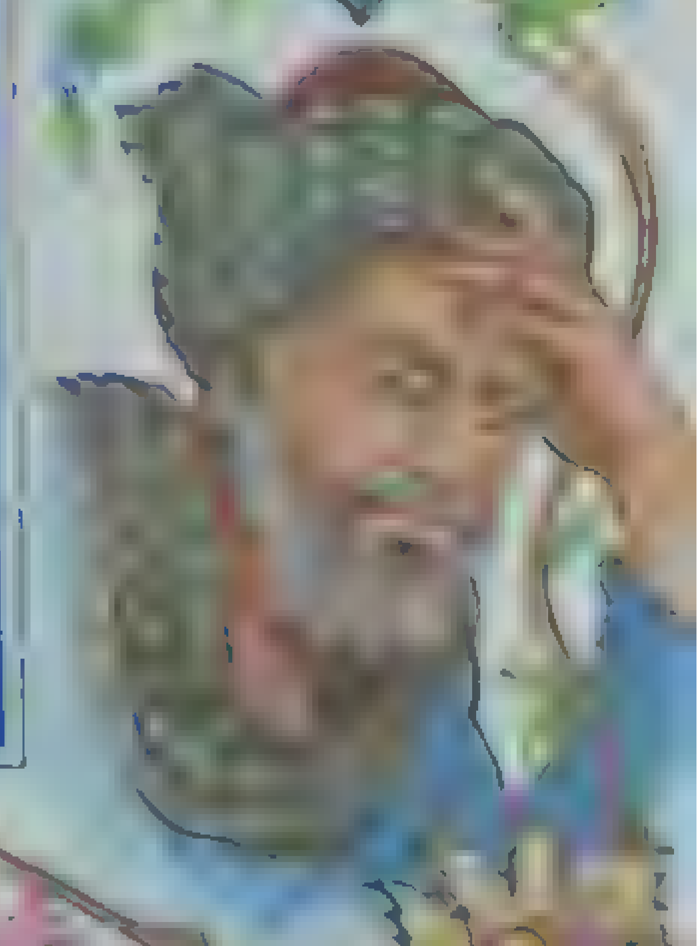
गी० ॥ जानीहित्वमवश्यं यदात्वदीयान्विमुञ्चसिप्राणान् ।
दैवरहस्य मापक काण्डपटान्तर्हिता-तदाभवसि ।

చె ॥ వరదేరావాఁడ-యిక్కఁ-ప్పుమిన్ను ।
మేల్కఁ-ట్టుగొల్లెన-న్నీగులబిగించి ।
తగవుతంటాలకు-ఁదలుపులుమూయు ।
బుద్ధియునిక్కఁ-న్గోపు-బుగ్గలమాడ్కిఁ- ।
నప్పనమలరాహు-నాసీవిరిచెలి ।
వేయిగొఅజవాంఁడ్ర-విదులుచుచుండు ।

(౪౮) మూ ॥ కనుమూయనిమ్మునీవే ।
ననయంబెన్నుకొనరాని-యయ్యుయవారల్ ।
మనుచుందురింకనీనా ।
పనినదుకడలిఁగలియునులి-వానచినుకగున్ ।

చె ॥ ఎంచుమునెమ్మేని-నెడసెదవీవు ।
సాఁగివేలుపుతట్టి-చాటుచొచ్చెదవు ।









چون شکلِ حبابِ باده در جامِ وجود
ساقیِ ازل هزار خیّام نمود

(۴۸) دریاب که از روح جدا خواهی رفت
در پردهٔ اسرارِ خدا خواهی رفت
از آمدنم نبود گردونرا سود
وز رفتنِ من جمال وجاهش نفزود
ای بس که نباشیم و جهان خواهد بود
بی نام زما و بی نشان خواهد بود

Chūn shakli habābi bāda dar jāmi wujūd
Saqīyi azal hazār khaiyām namūd.

(48) Dar yāb ki az rūh judā khāhī raft
Dar pardaī asrāri khudā khāhī raft
Az āmadanam nabūd gardōnrā sūd
Vaz raftani man jamāl wa jāhish nafuzūd
Ai bas ki nabāshīm wa jahān khāhad būd
Bī nām zī mā wa bī nishān khāhad būd

The Eternal Saki from that Bowl has pour'd
Millions of Bubbles like us, and will pour.

XLVIII

When You and I behind the Veil are past,
Oh but the long long while the World shall last,

श्लो० ॥ अन्तेददाति यत्तेऽपि मधुपानाधिदेवता ।
तत्कैवल्यामृतंसर्वं चारुभीरूररीकुरु ॥ ४६ ॥

गी० ॥ ज्योतिश्चक्रेदिव्या न्तरिक्षलोकस्थितेऽति गंभीरे ।
चषकंचकास्त्यखिलजन सामान्योस्वादनीय रसपूर्णम् ।
स्याद्यदि मधुवारस्ते जनसाम्यमुपेत्यतत्रमारोदीः ।
पिबमयंहृष्टस्त यथाविधि पुनस्त्वयाप्यमेव भवेत् ॥

श्लो० ॥ नविभीहितत:काला दायुर्भोगविनाशकात् ।
वारंवारं पुनर्जन्म नि इते सजगत्प्रभुः ॥ ४७ ॥

---

(౪౬) మూ॥ మొన్నకేటియొద్దునన్ని ।
గ్గనిచీకటిమబ్బువేల్పు-కప్పవడినీకు
దనసివిరిగిన్నె నిడన్ ।
వెనుదీయక త్రావుమీవు-వేడుకతోడన్ ।

తె॥ మిక్కిలిలోతైన-మినుగుచిలోనం ।
దగునెల్లవారల-త్రాగించుగిన్నె ।
నీవంతువచ్చిన-నీ వడలకుము ।
త్రాగుమీయుగనీకు-దప్పదారోపు. ।

(౪౭) మూ॥ రెంకకుములియున్నిబ్రతు ।
కింకగ్గానముట్టికలుగ-దెన్నటికనుచున్ ।
బంకించివేనవేలం ।
బంకిణితో మనలమఱల-మలకరిపన్నన్ ।





(۴۶) در دایرهٔ سپهر نا پیدا غور
جامیست که جمله را چشانند بدور
چون نوبت تو رسد تو هم آه مکن
می نوش بخوشدلی که دورست بخور

(۴۷) خیام اگر چه خرگه چرخ کبود
زد خیمه و در بست در گفت و شنود



(46) Dar dayiraī sipihr nā paidā ghaur
Jāmist ki jumla rā chashānand badaur
Chūn naubatī tū rasad tū ham ah makun
Mai nōsh ba khushdilī ki daurast bakhur

(47) Khaiyām agarchi khargahī charkhi kabūd
Zadkhīma wa darbast dar guft u shunūd



XLVI

So when at last the Angel of the drink
Of Darkness finds you by the river-brink,
And, proffering his Cup, invites your Soul
Forth to your Lips to quaff it—do not shrink.

XLVII

And fear not lest Existence closing YOUR
Account, should lose, or know the type no more;

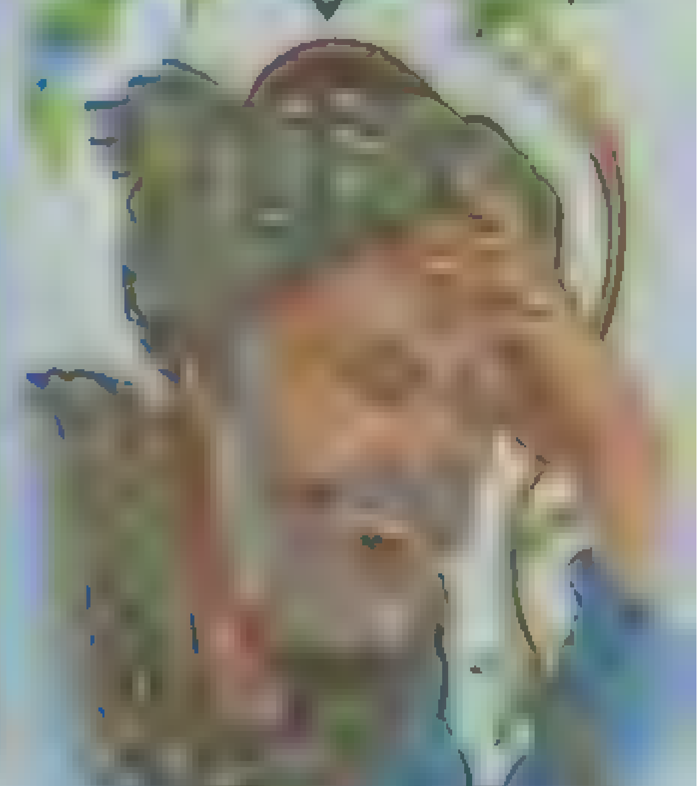
श्लो० ॥ संमायमधुनायात्र त्पीयते मधुराधरः ।
सार्थकं जीवितं सर्वं तावदेवावयोः प्रिये ॥ ४५ ॥

गी० ॥ त्वंयद्यासिमदमत्तः कामं सन्तोषयस्वमिहदेहिन् ।
अरविन्दाननयासह समुपविशसिचेत्प्रमोदयात्मानम् ।
नङ्क्ष्यसियतस्त्वमन्तेऽ थैवस्त्वं शून्यमिवहिमन्यस्व ।
आस्तिक्यं नास्तिक्यं विस्मृत्यात्मानमपिसदानन्द ।
मास्मार्षीर्ह्यश्वोऽपि त्वमीषदपिभृतभाविकर्माणि ।
मास्मरजननं मरणं सुरांपिबायुर्वृथैवमानैषीः ।

---

(౪౫) మూ ॥ ఎందుకింకిఁ బలుకఁబనుల ।
వందేమా యమగుచుండఁ-నప్పసమిఁకమీా ।
రెండవ రైనస్మోఱక ।
యుందురు కాఁగోరినట్టు-లొందుఁడు వేక్కన్ ।

చె ॥ కోపానెదేనిఁజో-క్కుముపేడ్కలోన ।
నెచ్చెలిగ్గూడదే-నియుహాయిగొనుము ।
నిల్వవృతుదకె వెం-దేఁగాననీకు ।
నీవు లేవనుకొని-నెమ్మికనుండు ।
నిన్న రేపులఁగూర్చి-నెగులందకట్టె ।
వేయకుమిడుకుసీ-విర్త్రాపుమీావు ।

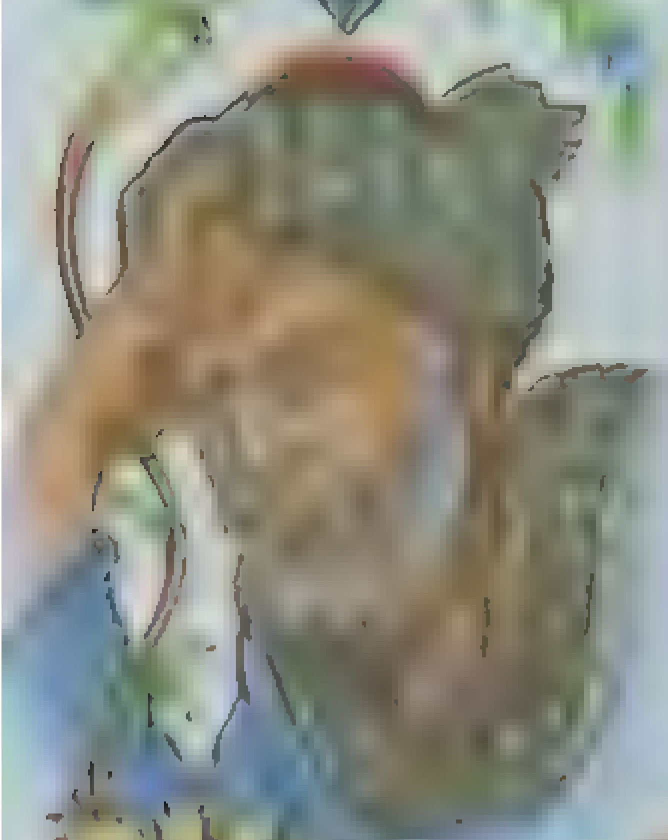


(۴۵) خیّام اگر زباده مستی خوش باش
با لاله رخی اگر نشستی خوش باش
چون آخر کار نیست خواهی بودن
انگار که نیستی چو هستی خوش باش
روزیکه ز تو گذشته است یاد مکن
فردا که نیامدست بیداد مکن
وز آمده و گذشته خود یاد مکن
حالی می نوش و عمر بر باد مکن

(45) Khaiyām agar zi bāda mastī khush bāsh
Bā lālayi rukhī agar nishastī khush bāsh
Chūn ākhiri kār nīst khāhī būdan
Angār ki nīstī chū hastī khush bāsh
Rōzēki zi tū guzashta ast yād makun
Farda ki nēyāmadast bīdād makun
Vaz āmada va guzashta khud yād makun
Hālē mai nōsh va 'umr bar bād makun.

XLV

And if the Cup you drink, the Lip you press,
End in what All begins and ends in—Yes;
Imagine then you ARE what heretofore
You WERE—hereafter you shall not be less!



श्लो० ॥ परस्परं परिष्वज्य मधुमत्तौ निरन्तरम् ।
जीवन्तावेव कैवल्या नन्दंविन्देवसुन्दरि ॥ ४४ ॥

गी० ॥ विविधोत्सवैर्यथेष्टं संमोदस्वत्वमिह दिवारात्रम् ।
सर्वाणि शरीराण्यपि यतो नशिष्यन्ति भाविकालेऽतः ।
स्वान्तं स्वभावतो मम कमलमुखी सङ्गमोत्सुकं भवति ।
मामकहस्तोऽप्यनिशं हलिप्रियापानभाजनंलगानि ।
प्रत्येकमिन्द्रियेभ्यः सारं सञ्चित्यभागशोभुङ्क्ते ।
प्रविलीयतेनयाव त्कार्यं सर्वमपिकारणेतावत् ॥

---

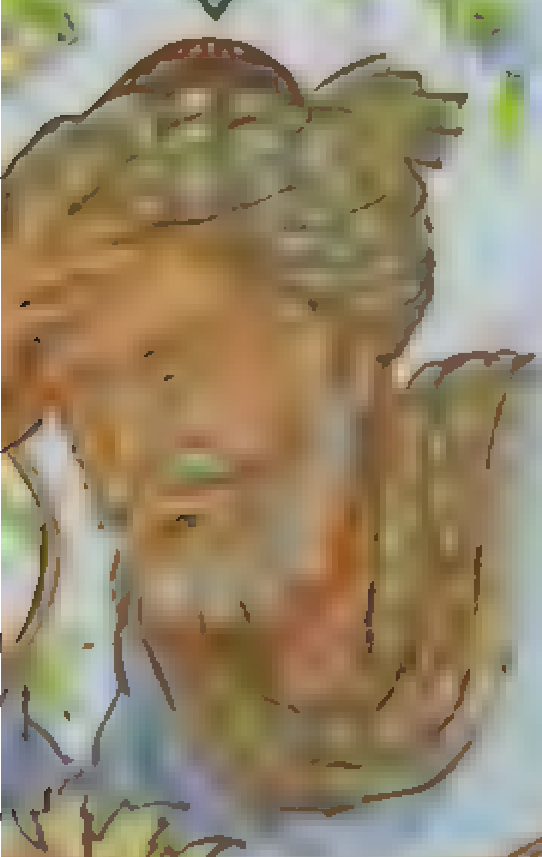
(౪౪) మూ ॥ నూనాఁగీడలమురోనుట ।
తోనారుమిక నానుకొనుఁడు-తోఁగరుపెదవులన్ ।
నానుడిబిడెములకోడకుఁ ।
డీనేలయులోనమిముమ-డిన్బెట్టుకొనున్ ।

చె ॥ కొడువుమువాయిగాఁ-గోరికలింక ।
మాయమామేనులుం-బారిలోఁగనుక ।
నాపుట్టుకగుతెల-నాగకెమ్మావి ।
నాకయికోపుబం-దలముకెనెమకు ।
నాడలివేడ్క-ఆనెల్ల-నోలలాడెదను ।
గూడివంతులివిటో-కునఁజేరికమును ।









شادیها کُن که آنزمان خواهد بود (۴۴)

جسمِ همه در خاک نهان خواهد بود

طبعِم همه با روی چو گل پیوندد

دستم همه با ساغرِ مل پیوندد

از هر جزوی نصیب خود بردارم

زان پیش که جزوها بکلّ پیوندد

---

(44) Shādihā kun ki ān zamān khāhad būd

Jismi hama dar khāk nihān khāhad būd

Taba 'ami hama bā rūy chu gul paiwandad

Dastami hama bā sāghari mul paiwandad

Az har juzwēyi nasībi khud bar dāram

Zān pēsh ki juzūhā bakull paiwandad.

XLIV

Do you, within your little hour of Grace,

The waving Cypress in your Arms enlace,

Before the Mother back into her arms

Fold, and dissolve you in a last embrace.

गी० ॥ प्रायोयोयोऽधस्ता न्मुहुरापिबिन्दुःप्रमादतोऽक्षेपि ।
ससकामाग्निसमुज्ज्वलदक्षणः सुतरामशीशमदुःखम् ।

श्लो० ॥ समग्रंफलितेवाद्राक्षा पानपात्री कृतंजगत् ।
निर्पीयमधु सर्वस्वं त्वयासुख्यामि कामिनि ॥ ४३ ॥

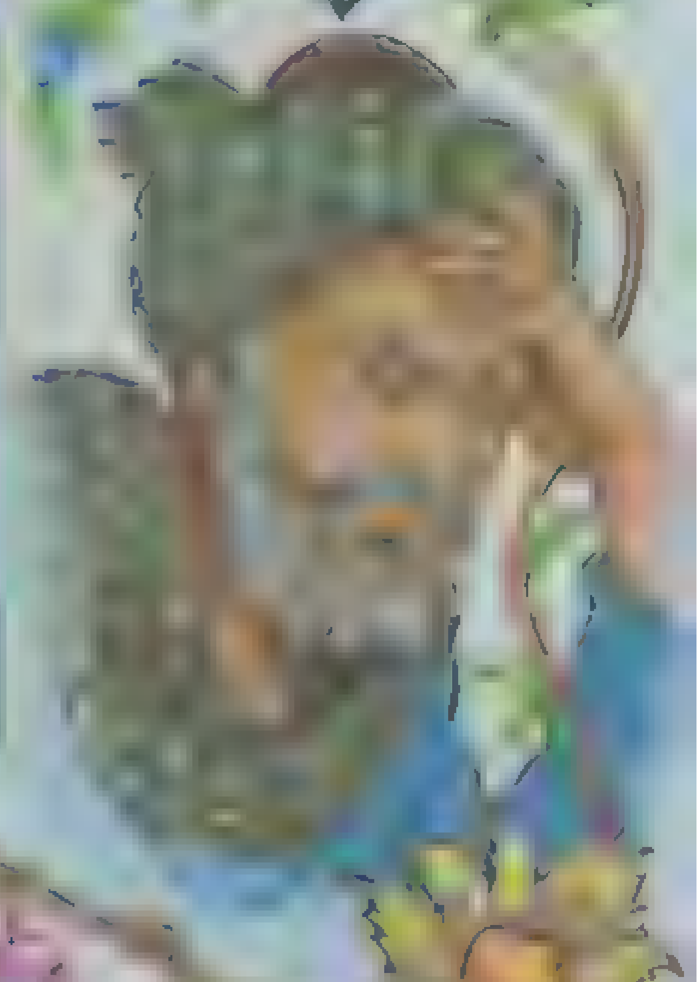
गी० ॥ कोकनदमिवाब्दादौ कुरुष्व तवपानपात्रमूर्ध्वमुखम् ।
संपूर्ण चन्द्रवदना यथाश्लिष्टा भवेत्त्वयारहसि ।
आमितोल्लासेनत्वं संप्रति वरुणात्मजांपिबावश्यम् ।
अतिजीर्ण कालचक्रं यस्मात्त्वांपातयेदधोऽकस्मात् ।

చె ॥ లాహిరీచెల్వనే-లఁగొల్పుచిన్కు- ।
కడిఁదిమైనదుగంటు-కనుడప్పిమాన్పు ।

(౪౩) మూ ॥ మొసఁగలాహిరిపండుట ।
కొంజిసనోదఁ అదిమింటి-నిప్పఁకనుఁగొనెన్ ।
నిండినయండిఁద్రావుము ।
పండువుగానిన్ను మిడుకు-వాయనిమున్నే ।

చెం ॥ పైకెత్తుమా ద్రోత్త-పండువుపూఁటఁ ।
గ్రోవినీకయిమూర-గోఁగుననవలె ।
నెలమూఁతిగోలసం-దిటఁజిక్కెనేని ।
హాయిగాఁబుచ్చుకో-మ్మాకెంపుసొంపు ।
దబ్బునసీయడ్వ-తతిబండియుండ ।
నినుబోరగిలఁద్రొబ్బు-నేలపైఁగనుక ।





در دیدهٔ گرم آتش غم بنشاند

(۴۳) چون لالهٔ بنوروز قدح گیر بدست

با ماه رخی اگر ترا فرصت هست

می نوش بخرمی که این چرخ کهن

ناگاه ترا چو خاک گرداند پست

Dar dīdai garmi ātishi ghamm banishānd.

(43) Chūn lālayi banaurōz qadah gīr badast

Bā māhi rukhī agar turā fursat hast

Mai nōsh bakhurramī ki īn charkhi kuhn

Nāgāh turā chū khāk gardānd past.

To quench the fire of Anguish in some Eye

There hidden—far beneath, and long ago.

XLIII

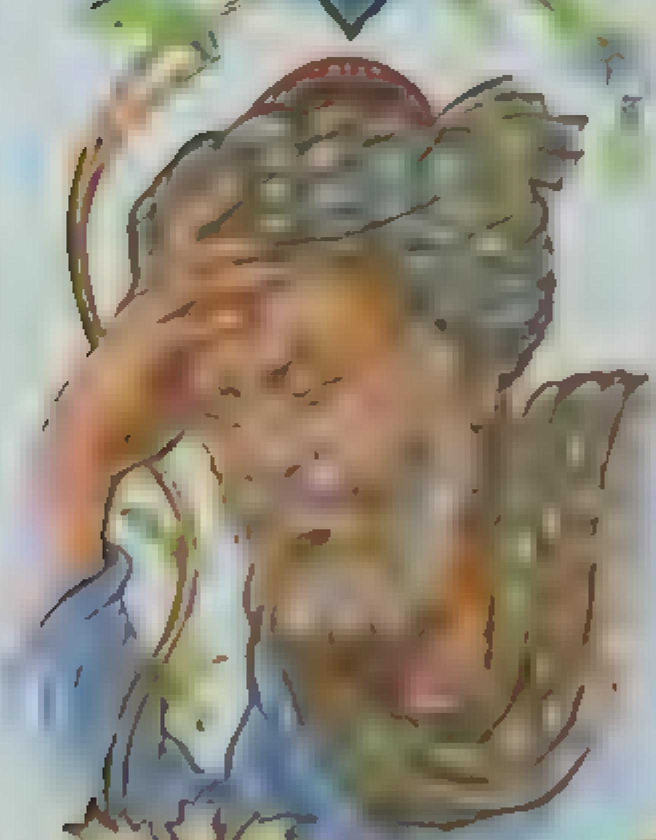
As then the Tulip for her wonted sup

Of Heavenly Vintage lifts her chalice up,

Do you, twin offspring of the soil, till Heav'n

To Earth invert like an empty Cup.





गी० ॥ अधिकृत्यशिल्पशाला मसात्समहमत्रकुंभकारस्य ।
चक्रच्छायास्थास्नुं कुल्यलमुख्यमपिसम्यगद्राक्षम् ।
सकलशकरकानामपि मस्तकहस्तं यथाक्रममकार्षीत् ।
भूपालकपालेभ्यः सारंगृह्णन्दरिद्रचरणेभ्यः ।
अहमपिसमयाकार्ष म्मुहुर्मुहुः कुंभकारसामीप्यम् ।
सोऽदीदृशत्स्वर्कीयं चातुर्यंमृत्तिकाविरचनायाम् ।
अहमेवादर्शंकि न्त्वन्येऽज्ञाः केऽपितन्नैक्षिषत ।
नूनंमतिपितृभस्म प्रत्यक्षंकुंभकारहस्तगतम् ।

श्लो० ॥ प्रमादतोऽप्यधःक्षिप्ता श्चषकान्मधुबिन्दवः ।
प्रत्येकशः प्रतीक्ष्यन्ते तृषितैश्चिरसंस्थितैः ॥ ४२ ॥

చె ॥ తలపోసినాఁడఁబి-డ్డలదుకాణమ్ము ।
నిలిచెఁగంటినాన్రె-నీడనాటంకు ।
కాగుమ్ముంతలకెఱ-కలుతలలలేఁదు ।
కావించెదొరవును-కలజోగికాళ్లఁ ।
దఱుచుపట్టడలోన-ఁదటివెలలింతు ।
ములుచలెజ్గరుకాని-పోల్చుకొన్నాఁడ ।
నలుఁగుబుడ్లపనుల-నాతంత్రిబుగ్గి ।

౪౨) ఘూ ॥ వశిపిమతగడివెడలనీ ।
కుడికెడునొడుదొడుకుబడియు-నుడివడిఁదడిగా ।
[illegible] ।
[illegible] ।





گردانیدن و جور بی ادبان بردن



گفتا ای یار دست از دامنم بدار که بارها درین مصلحت که تو می بینی اندیشیدم



بر كوزه گرانِ دهر كردم گذری

از خاكِ همی نمود هر دم هنری

من دیدم اگر ندید هر بی بصری

خاكِ پدرم بر كفِ هر كوزه گری

(۴۲) هر جرعه كه ساقیش بخاك افشاند

Bar kūzagarāni dahr kardam guzarī

Az khākihamī namūd har dam hunarī

Man dīdam agar nadīd har bēbasarī

Khāki pidaram bar kaffi har kūza garī.

(42) Har jura'a ki sāqīsh bakhāk afshānd

Of such a clod saturated Earth

Cast by the Maker into Human mould ?

XLII

And not a drop that from our Cups we throw

On the parcht herbage but may steal below



श्लो० ॥ स्मरामिकुंभकारस्य घटनिर्माणचातुरीम् ।
शनैश्शनैर्मास्पृशेति तंप्रार्तथतभाजनम् ॥ ४० ॥

गी० ॥ पूर्वेद्युरहंविपणि प्रान्तेकमपिघटकारमद्राक्षम् ।
मृत्स्नांकृत्वाधः पद मार्द्रामत्यन्तमभ्यमर्दीत्सः ।
सामृत्तिकाप्यवादी तंपरिभाषापदंप्रयुज्यैवम् ।
त्वादृगवोभूवंप्रा गेवाहंत्वंप्रसीदमय्यस्मात् ।

श्लो० ॥ केवलंपार्थिवंमर्त्य शरीरंविधिकल्पितम् ।
इतिप्राचीनगाथासं प्रवृत्तासार्वलौकिकी ॥ ४१ ॥

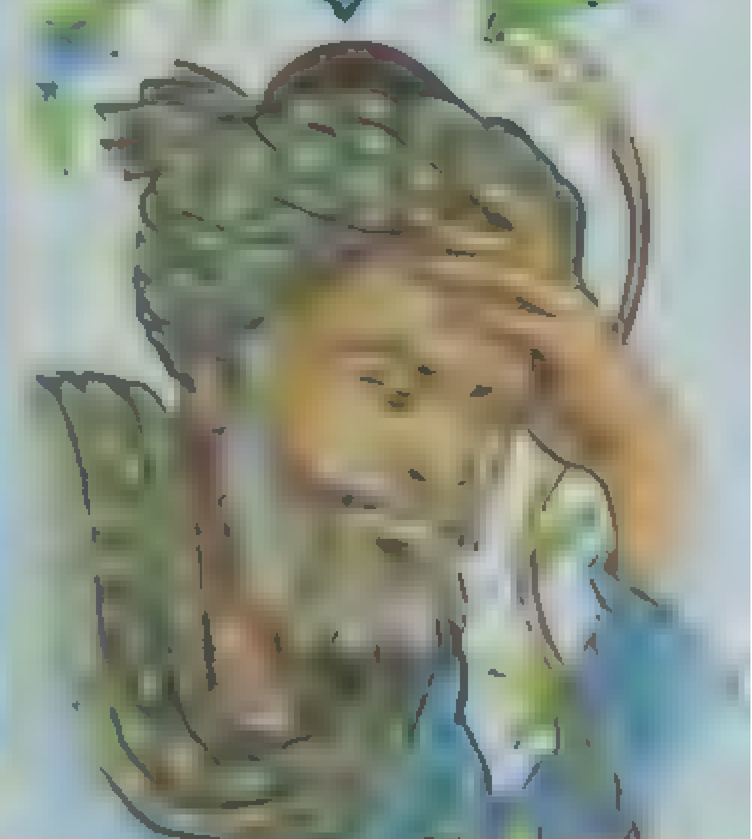
---

(౮౦) మూ ॥ తలఁపునకువచ్చెఁగొబ్బున ।
వెలలుచుఁబనివాఁడుపారిఁ-బిసుకుచునుండన్ ।
గలఁచకునన్నన్నాయని ।
పలుమఱు రేగడియునతని-బతిమాలుకొనెన్ ।

చె ॥ కనుఁగొంటిఁబిడుతయం-గడివానినిన్నఁ ।
దడినేలఁగాళ్లనం-దడిఁద్రొక్కు-చుండఁ ।
బాడియొప్పరనా-పాఁటియున్నలెక్క ।
నీవంటివాఁడనే-నెనరుంచుమనుచు ।

(౮౧) మూ ॥ మందియొడళ్లద్దన్వి ।
న్బొందరికిటుల మాఱుపారి-మార్దన్నల్పెన్ ।
బొందుగవేలుపనుచుము ।
న్మందుండియు నేటివఱకు-ముచ్చటవినమే ।





دی کوزه گری بدیدم اندر بازار (۴۰)
بر تازه گلی لگد همی زد بسیار
و آن گل بزبان حال با او می گفت
من همچو تو بوده ام مرا نیکو دار

درکارگه کوزه گری کردم رای (۴۱)
در سایهٔ چرخ دیدم استاد بپای
میکرد سبو و کوزه را دسته و سر
از کلهٔ پادشاه و از پای گدای



(40) Dī kūza garī badīdam andari bāzār
Bar tāzayigilī lakad hamī zad bisyār
Wān gil bazabāni hāl bā ū mī guft
Man hamchū tū būda am marā nēkūdār.

(41) Dar kārgahi kūza garī kardam rāy
Dar sāyaī charkh dīdam ustādibapāy
Mīkard sabū wa kūza rā dasta wa sar
Az kallaī pādshāh wa az pāyi gadāy



XL

For I remember stopping by the way
To watch a Potter thumping his wet Clay:
And with its all-obliterated Tongue
It murmur'd—"Gently, Brother, gently, pray!"

XLI

For has not such a Story from of Old
Down Man's successive generations roll'd

चषकोऽवादीदास्ये नाधरमप्यस्मदीयमाचुम्ब्य ।
गन्धोत्तमां पिबैवं भूयस्त्वं नागमिष्यसीहेति ।
गन्धोत्तमां पिबत्वं मुहुस्त्वयावोचमहमितः पूर्वम् ।
इहनपुनरागमिष्यसि यदि यातो यातएवसपदिभवेः ।

श्लो० ॥ पानपात्राधरोऽत्राभू त्सुरामन्येऽतिकामुकः ।
मधुपार्थीप्रियालापः सदाचुम्बनलोलुपः ॥ ३९ ॥

गी० ॥ प्रायोमादृशएवे हाभून्मदनातुरोऽप्ययंचषकः ।
सुन्दरवदनमसाव प्यन्वैषिषिषीद्दिवानिशंकामी ।
सैषत्वयासमालो क्यस्यग्रीवानिबद्धसङ्ग्राहः ।
हन्ताभूत्मायोऽपि प्रियप्रियागलविलग्नकरएव ।

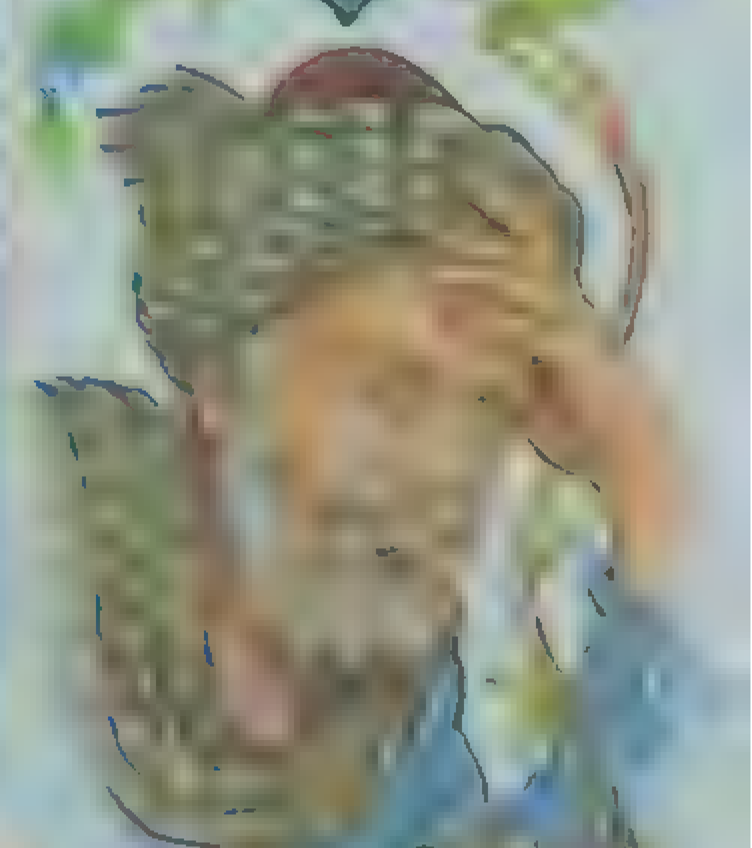
యదియుమజిలనాపల్కు-ప్పు-నానిపల్కు ।
దరలెదేనిదిరిగిరావు-త్రావుమనుచు ।

చె ॥ వేసారులంటిసీ-విరిద్రావుమీావు ।
తరలెదవేనిబి-దప మల్లీరావు ।

(౩౯) మూ ॥ అనుకొనెదఁదోఁచినటుప ।
లి-నబుద్ధియుఁదప్పఁద్రాగి-కేరుచుమనిమెక్ ।
బెనఁగొనిమోవిజ్జమిగాం ।
టినాపెదవియంటులెప్ప-టిరకముగొనెనో ।

చె ॥ మరులుతెవులునన్ను-మాడ్కిఁబిడుతయ× ।
తెనసిక మ్మునిోరు-మెదకెఁగాఁబోలు ।
నద్దానికుతుకనీ-వరసినకొంకి ।
యలరఁబోడిమెడకు-నలముకొన్నకయి ।









مَی خُوْر کِه هَزَارْ بَارْ پِیشَتْ گُفتَم
بَازْ آمَدَنَتْ نِیسْتْ چُو رَفْتِي رَفْتِي
(٣٩) اِینْ کُوزَه چُو مَنْ عَاشِقِ زَارِی بُودَسْتْ
وَ انْدَرْ طَلَبِ رُوِی نِگَارِی بُودَسْتْ
اِینْ دَسْتْ کِه در گَرْدَنِ اُو مِي بِینِي
دَسْتِیسْتْ کِه دَرْ گَرْدَنِ یَارِی بُودَسْتْ

Mai khur ki hazār bār pēshat guftam
Bāz āmadanat nīst chū raftī raftī.
(39) Īn kūza chū man ʻ āshiqi zārī būdast
Wāndar talabi rūyi nigārī būdast
Īn dast ki dar gardani ū mī bīnī
Dastist ki dar gardani yārī būdast.

And Lip to Lip it murmur'd—"While you live,
Drink!—for, once dead, you never shall return."

XXXIX

I think the Vessel, that with fugitive
Articulation answer'd, once did live,
And drink; and that impassive Lip I kiss'd,
How many Kisses might it take—and give!

गी० ॥ त्वां मम विपुलगभीर प्रमाणधीरपि न शक्यते मातुम् ।
अस्मदखण्ड ध्यानस माधिदशायांतथैवनत्वमसि ।
अहमिह यथार्थतस्तव निजस्वरूपं नहीषदपिजाने ।
त्वां नविनाधीमानपि जानीते तावकीन माहात्म्यम् ।

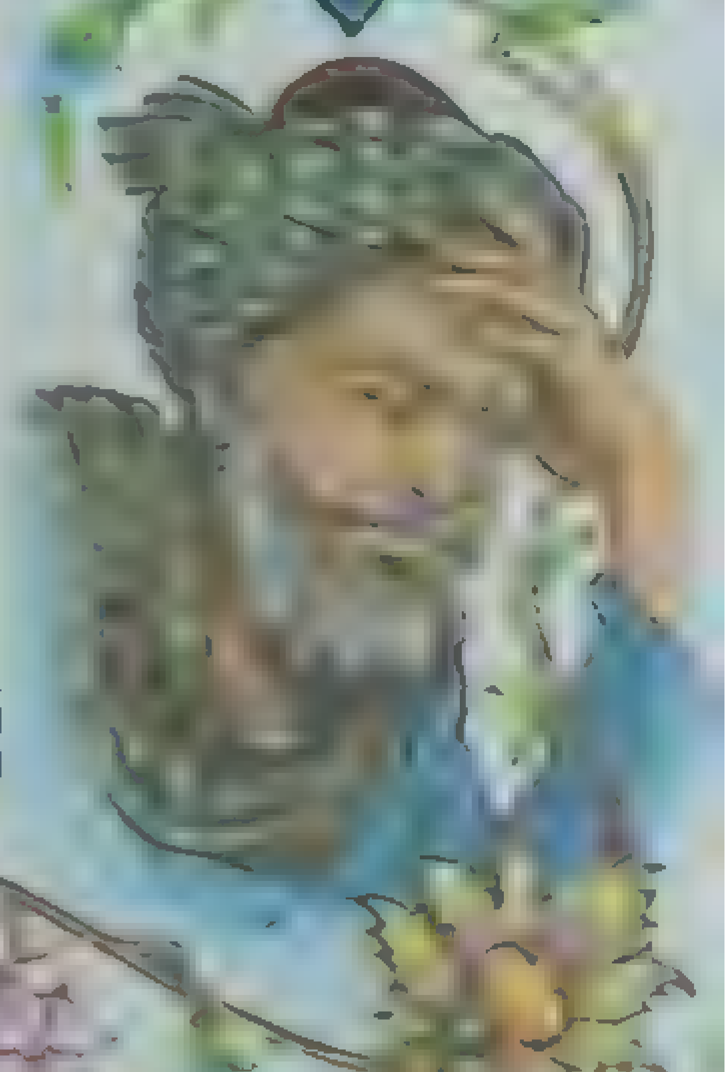
श्लो० ॥ अतोऽहं पातुकामोऽस्मि पानपात्राधरं मुहुः ।
यतः पुनर्नजागर्ति दीर्घनिद्रा वशीकृतः ॥ ३८ ॥

गी० ॥ अधरेणाजिघ्रहमह मोष्ठं पात्रस्य तृष्णयात्यन्तम् ।
तस्मात्सम जगवेषं सम्यङ्माम कचिरायुषश्शेषम् ।

చ ॥ నావె త్రితలఁపులో-నన్నీవు లేవు ।
నామెరమెరకొల్పు-నన్గాని లేవు ।
చాలని నన్నే నెఱ్ఱఁజా లెదవెట్టు ।
తెలియక నీ తీరు నా-యెడఁ దోఁచవీవు ।

(౩౮) మ్యా ॥ పరువడి బ్రతు కెఱుఁగుట కై ।
మరగితి నీ పారిబుద్ధి-మైకము పెదవి ।
న్దొరయుచుఁ బల్కె-నదియున ।
ద్దిరమోవి న్ద్రావురావు-తెరలిన మరలన్ ।

పా ॥ వెదకుకొనుటకు నా గొప్ప-బ్రతుకు కడమ ।
మోఁచిఁదమునానుకొన్నాఁడ-బుద్ధి పెదవి ।





من ذات ترا بواجبی کی دانم
دانندهٔ ذات تو بجز ذات تو نیست

(۳۸) لب بر لب کوزه بردم از غایت آز
تا زو طلبم واسطهٔ عمر دراز
لب بر لب من نهاد و می گفت براز
می خور که بدین جهان نمی آیی باز

Man zātī turā bawājibī kai dānam
Dānindaī zāti tū bajuz zāti tū nīst.

(38) Lab bar labi kūja burdam az ghāyatī āz
Tāzū tālabam wāsitaī ' umri darāz
Lab bar labi man nihād wa mī guft barāz
Mai khur ki badīn jahān namī āyī bāz

A Lamp to guide me through the Darkness; and
Something then said—" An Understanding blind."

XXXVIII

Then to the Lip of this poor earthen Urn
I lean'd, the Secret Well of Life to learn:



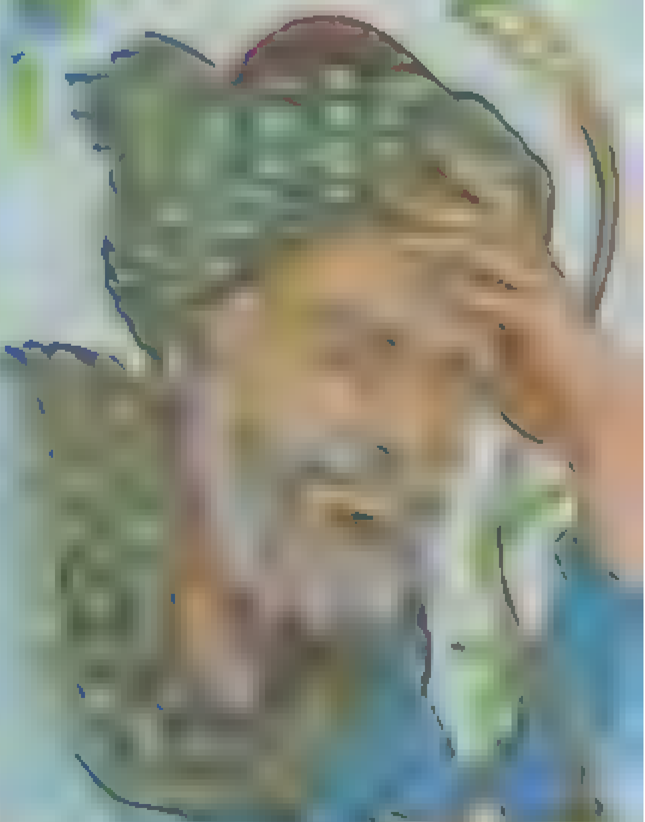
गी० ॥ दृष्ट्वाब्धिं तत्वजिज्ञासु रवोचत्कोऽपिवारिधिं ।
कुतस्त्वं नीलनीलोऽसि किमहो बहुरोदिषि ।
तप्यसेकिं नात्रवह्निः प्रत्यवादीत्पयोनिधिः ।
सुहृद्वियोगाद्दुःख्यामि किम शक्तः करोम्यहम् ।
नार्हामि तत्पदं गन्तुं नपुनस्तम वेक्षितुम् ।
नविहर्तुं तेनसाक मतोनीलीभुनोम्यहम् ।

श्लो० ॥ अपित्वामन्तरात्मानं वेत्तुं किं तप्यतेमया ।
विभ्रान्तोऽहं न जानेन ज्ञाताज्ञेयो भवेदिति ॥ ३७ ॥

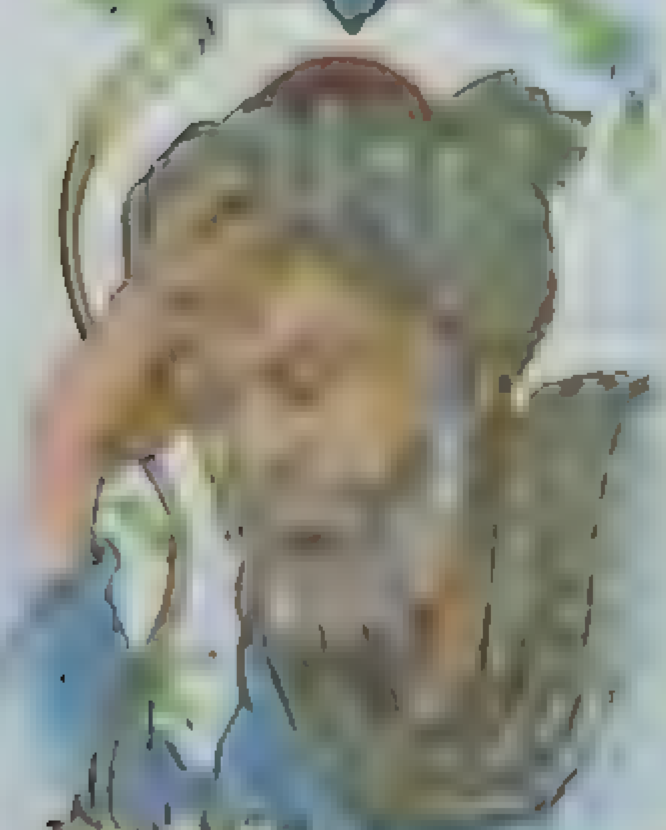
నెఱుకువగలయాతఁ-డేనాదమేగి ।
కడలితోననియెన-క్కటయేటిఱేఁడ ।
యీవుకావిరిఁక్రమ్మి-తేలనన్నన్న ।
కప్పదుస్తునఁగని-కరమందదెట్టు ।
లుడికెదవెందుకో-హానిప్పులేదు ।
మాఱుమాటాడని-మ్మాడ్కినాకడలి ।
నాచెలియెడయిక-నన్నెడిపించుఁ ।
గొఱకానివాఁడనా-గొప్పపొందునకుఁ ।
డగనని నేనిటు-ల్తమకించుచుంటిఁ ।
గావునఁగందుకో-కన్గట్టుకొంటి ।

(32) మూ॥ అరుదుగనాలో నిన్నే ।
నరయఁగలిగినాఁడ వెలుతు-రైనీవేయూ ।
యిరులుడిపితట్టిడపిత ।
ద్దిరకొద్దిగ గ్రుడ్డితెలివి-తెచ్చితివిటులన్ ।









دیده‌وری مردی بدریا شد فرود
گفت ای دریا چرا داری کبود

جامهٔ ماتم چرا پوشیده‌ٔ
نیست هیچ آتش چرا جوشیده‌ٔ

داد دریا آن نکو دل را جواب
کز فراق دوست دارم اضطراب

چو ز نا مردی نیم من مرد او
جامه نیلی کرده ام از درد او

کنه خردم در خور اثبات تو نیست
و اندیشهٔ من بجز مناجات تو نیست

Dīdawari mardē badaryā shud farūd
Guft ai daryāchira dārī kabūd
Jāmaī mātam chirā pōshīdaī
Nīst hēch ātish chirā jōshīdaī
Dād daryā ān nikūdil rā jawāb
Kaz firāqi dōst dāram iztirāb
Chū zi nā mardī nayam mani mardi ō
Jāma nīlī karda am az dardi ō.
(37) Kunhi khiradam dar khur is bāti tū nīst
Wāndēshaī man bajuz munājātitū nīst

Nor Heaven, with those eternal Signs reveal'd
And hidden by the sleeve of Night and Morn.

XXXVII

Then of the THEE IN ME who works behind
The Veil of Universe I cried to find

कस्यापिनास्तिपन्थाः प्रतिसीरान्तर्हितार्थमवगन्तुम् ।
आत्मस्वरूपमेन त्वसमूहयितुंप्रशक्यते कोऽपि ।
केनापितिरस्कारिणी प्रच्छन्नदविष्टवस्तुनाज्ञायि ।
नहिकोऽपिशक्यतेखलु शासितुर्माषदपिदैवकृत्यमिह ।
श्लो० ॥ सृष्टिस्थिति विनाशानां जगतः कारणात्मनः ।
ज्ञानाविज्ञापकोत्रापि नास्त्येवशशशृङ्गवत् ॥ ३६ ॥
गी० ॥ कृत्वाधः पदमखिलं माशिषुराखिलावनीतलं केचित् ।
इहपरलोकावपिस ङ्क्वेषयन्तोऽप्यर्मामपन्केचित् ।
अस्यचराचरसृष्टेः कारण विज्ञानवान्पुमान्कोऽपि ।
न भवति न भविष्यति ना भूदेवेति प्रमीमहेऽयवयम् ।

దక్కు-నీనాముచ్చ-టలుతట్టిపట్ల ।
నాటముగింపున-కాతుట్టతుదకు ।
నాయద్దులోఁగని-మ్మానీవుగాని ।
యేనుగానివాలిక్కి-యేయాదుమింక ।
(౩౬) మూ ॥ ఈ నేలగానికరదుల ।
తోనడరెదుకడలిగాని-తుట్టతుదకునీ ।
నీ నామాటకుమాఱిన ।
దేనింగియుఁగానియెన్న-ఁడేనెట్లైనన్ ।
చె ॥ అదిమియెల్లెడఁగాళ్ల-నరిగించువారు ।
నింగినేలలఁకోల-నెమకినవారు ।
కలరైననిక్కము-గా నెవ్వరేని ।
నికముకన్గొనిరంచు-నేనమ్మఁజాల ।





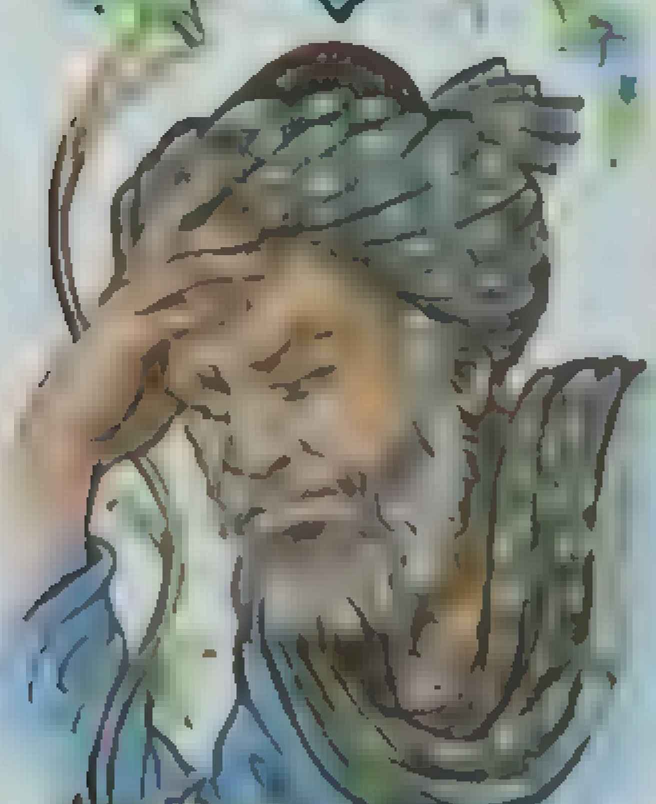
در پردهٔ اسرار کسی را ره نیست
زین تعبیهٔ جان هیچکس آگه نیست
کس را پس پردهٔ قضا راه نشد
وز سرّ قدر هیچ کس آگاه نشد

آنان که جهان زیر قدم فرسودند (۳۶)
واندر طلبش هر دو جهان پیمودند
آگاه نیم از آنکه ایشان هرگز
زین حال چنانکه هست آگه بودند



Dar pardaī asrār kasī rā rah nīst
Zīn ta'abiyayijān hēch kas āgah nīst
Kas rāpas pardaī qazā rāh na shud
Waz sirri qadr hēch kas āgāh na shud.

(36) Āñan ki jahān zēri qadam farsūdand
Wāndari talabash har dō jahān paimūdand
Āgāh nayam az ānki īshān hargiz
Zīn hāl chunānki hast āgah būdand



Some little talk awhile of ME and THEE
There was—and then no more of THEE and ME.

XXXVI

Earth could not answer; nor the Seas that mourn
In flowing Purple, of their Lord forlorn;

गी० ॥ पातालाच्छनिमण्डल पर्यन्तमलीलवंनिखिलवन्धान् ।
दुस्साध्यानप्यचिराद हंमुद्दुःकेवलंविनादैवम् ।

श्लो० ॥ कपाटंनिविडंवद्धं कुञ्चिकानहिविद्यते ।
सत्यमन्तर्हितंज्ञान मपिक्षणिकमीदृशम् ॥ ३५ ॥

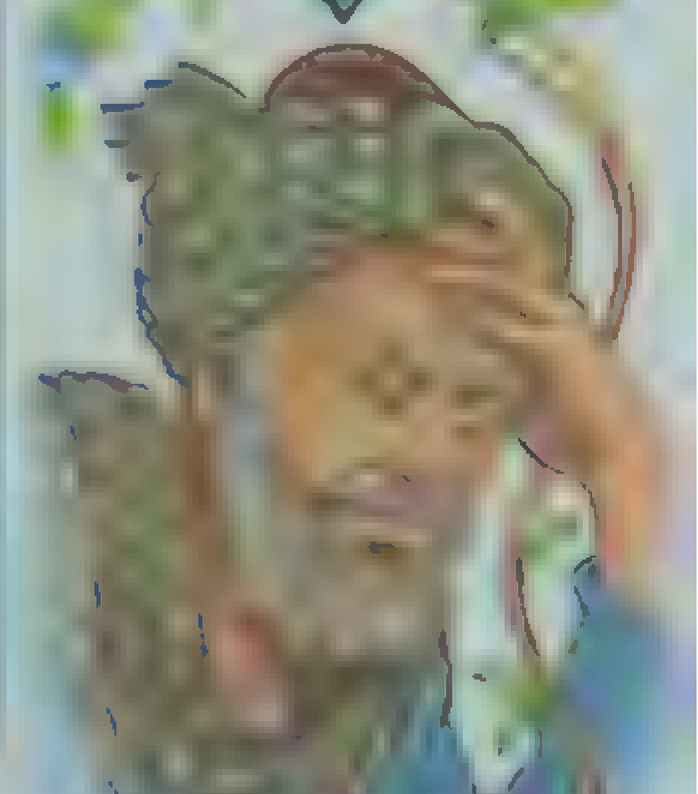
गी० ॥ जानीवहेनजातु त्वमप्यहंनित्यविधिरहस्यानि ।
नह्यशकावसमस्यां कठिनामेनांत्वमप्यहंपठितुम् ।
आवांप्रतिकाण्डपटा न्तरमेवैषाप्रवर्तते चर्चा ।
विगलत्यधोयदायं नहित्वमसिजातुनाहमप्यस्मि ।

చె ॥ నేలయడుగునుండి-నింగి పైకొనకు ।
నెగురఁగలిగినాడ-నెందేని నేను ।
చద్ధ్వెరవిప్పితి-న్జిక్కులనెల్ల ।
దినుమలయెడనాను-దిట్రివాలఁదప్ప ।

(3౫) మూ ॥ తలుపుండెబిగ మేదీ ।
కలదేదో తట్టికనుక-ఁగనలేమెదియున్ ।
నిలువఁగలమునులిసేప ।
వ్వాలనీవున్నే నిఁక మన-పనియుత్తుత్తే ।

చె ॥ కానిపించకపిడి-గానున్న దినుము ।
నిక్కమగుకిటుకు-నీపైన నేను ।
నెఱుఁగఁజాలముమఱి-యాచిక్కువాఁత
సాఁగినీవున్నేను-జదువులోలేము ।





بیرون جستم ز بند هر مکر و حیل
هر سد کشاده شد مگر بند اجل

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من
وین حرف معما نه تو خوانی و نه من
هست از پس پرده گفتگوئی من و تو
چون پرده بر افتد نه تو مانی و نه من

Bērūn jastam zi band har makr wa hial
Har sudd kushāda shud magar bandi ajal.

(35) Asrāri azal rā na tū danī wa na man
Vīn harfi mu'ammā na tū khānī wa na man
Hast az pasiparda guftagūī man ō tū
Chūn parda baruftad na tū mānī va na man.

And many Knots unravel'd by the Road;
But not the Master-knot of Human Fate.

XXXV

There was the Door to which I found no Key:
There was the Veil through which I could not see:





गी० ॥ सृष्टिप्रारंभदिनेऽ जनिसुनरामस्वतन्त्रएवाहम् ।
दिष्ट्यानिर्णीतमभू दायुर्भाग्यमपिमामकीनमतः ।
निविडंवधानकाञ्च्या वलग्नमपिर्धामतिप्रियेपात्रि ।
सन्नद्धाभवयदहं मधुनासंक्षालयामिदुःखमलम् ।
यद्यस्मदागमःस्या न्ममनिघ्नोमेस्थितिर्भवेन्नैवम ।
अभविष्यदधीनंचे न्मद्गमनंनापिकिमहमगामिष्यम् ।
श्रेयानवोभविष्य ल्लोकेऽस्मिस्तादृशाद्धतविशेषात् ।
नह्यगमिष्यं नापि प्रायास्यंयदिहिनाजिर्जाविष्यम् ।
श्लो० ॥ सप्तमद्वारतोमध्य लोकस्याहंसमुद्गतः ।
बन्धनंमंदपर्यन्तांविनाविधिमलीलवम् ॥ ३४ ॥

సా ॥ నేనుబోముగావచ్చితి-నేలకిట్లు ।
కనుక నాకోరినట్లు నే-గడవలేను ।
నడుచుటకుకోపు పోటిసే-నడుముకట్టు ।
వంతఁగడిగెదసీవిరి-న్వడిగఁదెమ్ము ।
చె ॥ నాయుజ్జనిచటికిఁ-రాఁగల్గునెడల ।
నొంజలినిటువచ్చి-యుందునానేను ।
నాపోక వెండియు-న్నాతరమైన ।
పట్లఁబోవలసిన-పనియేమినాకు ।
వచ్చుటచనుటయు-న్నరితుకుటమాని ।
యేనుండకన్నమే-లేదియుల్లేదు ।
(౩౮) మః ॥ ఈ నేలనట్టనడుమం ।
దేనేడవతలుపు తెఱచి-యెగిరితినిట్టె ।
ట్టోనింగిమీఁదియురవ ।
స్వేనుగఁదలఁ్రవాఁతఁదప్ప-విప్పితిముళ్లన్ ।









گر آمدنم بمن بدی نامدمی
ور نیز شدن بمن بدی کی شدمی
به زان نبدی که اندرین عالم خاک
نه آمدمی نه شدمی نه بدمی

(۳۴) از جرم حضیض خاک تا اوج زحل
کردم همه مشکلات گردون را حل

Gar āmadanam baman budī nāmadamē
War nīz shudan baman budī kai shudamē
Bihzān na budī ki andarīn 'ālami khāk
Na āmadamē na shudamē na budamē.

(34) Az jarri hazīzī khāk tā au ji zuhal
Kardam hama mushkilāti gardūn rā hal

Ah! contrite Heav'n endowed us with the Vine
To drug the memory of that insolence!

XXXIV

Up from Earth's Centre through the Seventh Gate
I rose, and on the Throne of Saturn sate;

गी० ॥ तापत्रयेणसह मा मजीजन द्विधिरसाविहैवादौ ।
निर्वेदनात्परमहं किमापिपं मम्मकायुपिविशेषम् ।
वयमित्थं विवशाए वागामे तस्ततोऽपिनिर्विण्णाः ।
अस्मद्गमनागमन स्थितिकारणमीषदपि न जानीमः ।
अन्तर्जलमिव नद्या मन्दसमीरो यथामहाटव्याः ।
हन्त मम जीवितस्या प्यभूद्गतं विफलमेत्रदिनमपरम् ।

श्लो० ॥ कथं हठादिहानीताः क्षेपणीया वयं कुतः ।
ईदग्विचारोपशान्ति र्भवेत्किमधुनाविना ॥ ३३ ॥

చె ॥ ఇసుముడి బ్రతుకునా-కిటు తెచ్చినాఁడు ।
నెగడ దెద్దియునిట-నివ్వెఱ తప్ప ।
మఱికోర్కె కద్దుగా-మన మేగవలసె ।
బోర్చ లేమీ రాక-పోకల లోఁపు ।
లోఁతైన నట్టేటి-లోఁ దడినూడ్కి ।
గాఁసిలోఁ [illegible]-గాలి [illegible] ।
నా బ్రతుకున నెదో-నాఁడిటు కడచె ।

(33) మూ ॥ ఎటుల న్మఱుకువ వచ్చితి ।
మెటు తెలియక మాయమౌదు-మిట్టిట్టేయ ।
క్కటకటయతిముతిఁ గొన్నవ ।
నటబురదన్గదుగుకొనెద-నాకోపిన్మా ।





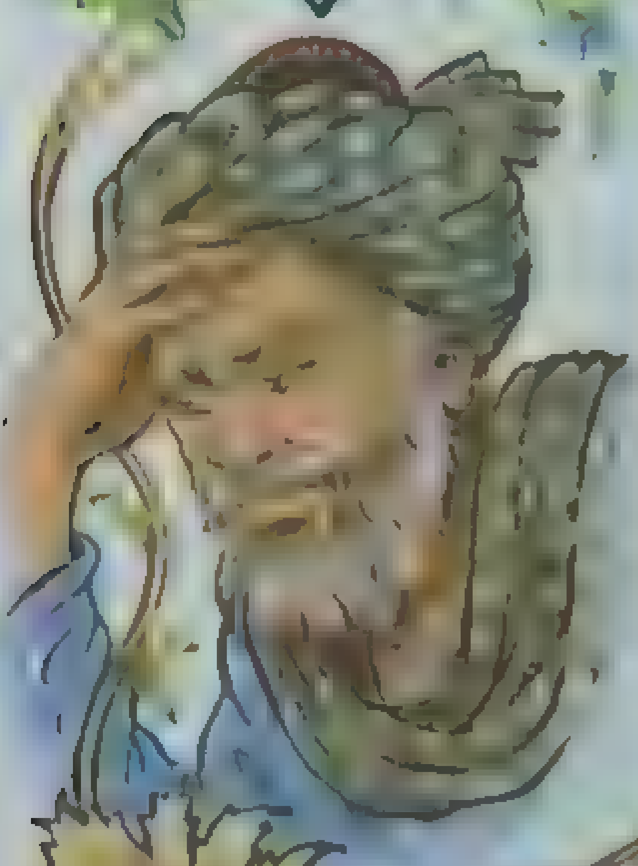
چون آبِ بجویبار و چون بادِ بدشت
روزیِ دگر از نوبتِ عمرم بگذشت

(۳۳) چون آمدنم بمن نبد روزِ نخست
وین رفتنِ بی مرادءعزمیست درست
برخیز و میان به بند ای ساقیِ چست
کاندوهِ جهان بمی فرو خواهم شست



Chūn ābi bajuybār wa chūn bādi ba dasht
Rōzīyi digar az naubati umram baguzasht.

(33) Chūn āmadanam baman nabud rōzi nukhust
Wīn raftani bī murād 'azmīst durust
Bar khēz wa miyān ba band ai sāqī yi chust
Kāndūhi jahān bamai farō khāham shust



And out of it, as Wind along the Waste,
I know not WHITHER, willy-nilly blowing.

XXXIII

What, without asking, hither hurried WHENCE?
And, without asking, WHITHER hurried hence!

गी० ॥ शास्त्रमपि देशिकमुखा दध्यैष्महि शैशवे वयं किञ्चित् ।
स्वयमपि तदन्तरङ्गप्राह्लादिष्महि विचक्षणं मन्याः ।
पश्यविवादस्यान्ते प्राप्यस्माभिर्विचारफलमित्थम् ।
जलमिव समभूमवयं प्रागाममरुद्यथानथा वश्यम् ।
संन्दिग्ध नित्यतत्त्व स्येहरहस्यं न कोऽपिविहितक्रन ।
उल्लङ्घ्य कालचक्रं नह्यशकत्पादमेकमपि गन्तुम् ।
शिष्याद्याचार्यान्तं समदर्शमिदं यथा कथञ्चिदपि ।
मातृजनित जननायां हन्त सदामर्वथापि दौर्बल्यम् ।

श्लो० ॥ अत्रजातः कथमहं न ज्ञातं कारणं मया ।
पराधीनं क्लिष्टमपि क्षणिकं मर्त्यजीवितम् ॥ ३२ ॥

చె ॥ లోఁ దెలుంగని దిన్న-లోఁ దిక్కు-చిక్కు- ।
విప్పుట కెవనికి-నీవలు కాఁబోవ ।
దాగిలిదాఁటియు-(కడు గెనఁ బెకి ।
[illegible] ।
బిన్నలు మొదలు తెల్సి కాండదనుకఁ ।
హొడగంటి నేఁ లిప్పట్టకఁబుట్ట ।
టకోఁ అకానివా-రేమెలవారు ।

(3_౨) మూ ॥ ఎందుండి వచ్చినాఁడమ ।
[illegible] ।
యుందున్నగిలియుఁదగులకి ।
కెందిదిమాయనుగునెఱుఁగ-నేనలినొనకి ।





کس مشکلِ اسرارِ ازل را نگشاد
کس یک قدم از دایرهٔ بیرون ننهاد
چون بنگرم از مبتدی و از استاد
عجزست بدست هر که از مادر زاد

(۳۲) آورد باضطرابم اوّل بوجود
جز حیرتم از حیات چیزی نفزود
رفتیم باکراه و ندانیم چه بود
زین آمدن و رفتن و بودنِ مقصود



Kas mushkili asrāri azal rā nakushād
Kas yakqadam az dāyira birūn nanihād
Chūn banigaram az mubtadī wa az ustād
'Ajzast badast har ki az mādarzād.

(32) Āward bāztirābam awwal bawujūd
Juz hairatam az hayāt chīzē nafuzūd
Raftīm bākrāh wa nadānīm chi būd
Zīn āmadan wa raftan wa būdani maqsūd

And this was all the Harvest that I reap'd—
"Came like Water, and like Wind I go."

XXXII

Into this Universe, and WHY not knowing,
Nor WHENCE, like Water willy-nilly flowing



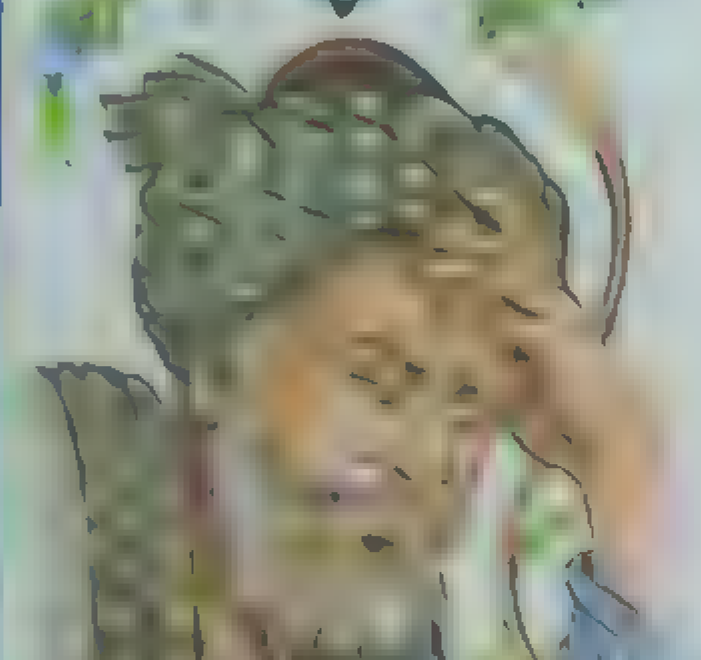
गी० ॥ श्येनोऽभूवमगममपि सर्वस्मिन्नेवगुप्त लोकेऽस्मिन् ।
ऊर्ध्वमधः परितःप यैर्ह्यदं विश्वमखिलमेवमया ।
विश्वासपात्रमस्य न्मियामित्रं नात्रकिम पिलोकित्वा ।
द्वारायतोऽहमगमं ततएवपुनः पुनर्वतन्यत्रनम् ।

श्लो० ॥ स्वयंवपञ्ज्ञानवीजं ततोवृक्षम जीजनम ।
तत्फलास्वादनेनाहं जगन्मिथ्येत्यवोधिषि ॥ २१ ॥

చె ॥ పసివారమైబడి-పంతులచెంత ।
ఁజదువుకొన్నామింకఁ-జనువారమనుచు ।
నొండేనిలోలోన-నుబుకుచున్నాము ।
మాకుఁదేలినదిక-న్నాయిదివఱకు ।
మారాకతడియింక-మాపోకగాలి ।
యెటిరితి బైరిలా-గల్లెడ న్నిన్ను ।
నేలలందలితాపి-నేఁగనుఁగొంటి ।
నిక్క-మానచ్చెలి-న్నేఁగనకిట్లు ।
[illegible] ।

(30) మూ ॥ ఇప్పట్లనాయెఱింగిన ।
చొప్పునఁదగనరసికొంటి-ఁజొరవమెయి న్నేఁ ।
[illegible] ।
చెప్[illegible] ।







اینجا چو نیافتم کسِ محرمِ راز
زان در که در آمدم بِرون رفتم باز

یکچند بکودکی باستاد شدیم (۳۱)
یکچند باستادیِ خود شاد شدیم
پایانِ سخن نگر که مارا چه رسید
چون آب در آمدیم و چون باد شدیم

Injā chū nayāftam kasī mahrami rāz
Zān dar ki dar āmadam birūn raftam bāz.

(31) Yakchand bakūda kī bāstād shudīm
Yakchand bāstādī khud shād shudīm
Pāyāni sukhun nigar ki mārā chi rasīd
Chūn āb dar āmadīm wa chūn bād shudīm

About it and about: but evermore
Came out by the same door as in I went.

XXXI

With them the seed of Wisdom did I sow,
And with my own hand wrought to make it grow;



गी० ॥ यातोयोऽस्मत्पुरतोऽप्यशयिष्ठाधोभुवोव्नुधंमन्यः ।
यात्ययिपात्रिपिबमुगंसत्यंशृणुवानएवनद्वचनम् ।
मानुषसर्वस्वंने स्वोह्याण्डजमप्यजागमन्नाकम् ।
जिज्ञासयात्वदर्थं समक्षुभन्सन्ततं वृथै वै ते ।

श्लो० ॥ पुराहं तत्वजिज्ञासु र्वेदशास्त्राण्यधीतवान् ।
गमनागमनद्वार मेकमेव न संशयः ॥ ३० ॥

చె ॥ మనకంటెముస్నుందె-ద్రమందినవారు ।
నేలపైసోలిరెం-దే దెగనీల్గి ।
పొమ్ముసీ[illegible]త్రావు- మా[illegible] ।
నిక్కముసామాట-నీవిటువినుము ।
వారలపల్కుడ-బ్బఱగాలికుప్ప ।
చదువరులెల్లవే-సారులుతలఁపు ।
పురిపుల్గునాల్గువై-పులఁగలదినును ।
లెక్కిగివచ్చుటకుఁదా-మొగిరించినారు ।
వేమాఱుబ్రతుకుల-వేసారినారు ।
తలక్రిందుగాఁదుద-న్దమకించినారు ।

(30) మ్రూ ॥ బడిదద్దడములమొడలం ।
బడికట్టులకొడరుచుంటి-మఱిపాడితమల్ల ।
బుడుతఁడనై తొలింక ।
న్వడలినగుమ్మంబెమల్లి-వెళ్లుచునుంటిన్ ।







آنها که خلاصهٔ وجود انسانند
بر اوج فلک براق فکرت رانند
در معرفت ذات تو مانند فلک
سرگشته و سرنگون و سرگردانند

بازی بودم پریدم از عالم راز (۳۰)
تا بو که رسم ز پست علوی بفراز

Ānhā ki khulāsai wujūdi insānand
Bar auji falak burāqi fikrat rānand
Dar ma'arifatī zātī tū mānandi falak
Sargashta wa sarnigūn wa sar gardānand.

(30) Bāzī būdam parīdam az 'ālami rāz
Tābū ki rasm zi past 'ulwīyi bafarāz

Like foolish Prophets forth ; their Words to Scorn
Are scatter'd, and their Mouths are stopt with Dust.

XXX

Myself when young did eagerly frequent
Doctor and Saint, and heard great argument



श्लो० ॥ स्वपन्तंमां काप्यवोच त्पुष्पंप्राग्व्यकसीदिति ।
रहोऽवादीत्सैवत्तुद्दं दृष्टं नष्टमभूदिति ॥ २८ ॥

गी० ॥ गन्धोत्तमांपिवत्वं भ्रश्येदेवाशुकेतकीपुष्पम् ।
सञ्जीवयथश्सुखं यौवनमन्तर्दधीतसौम्यइव ।
प्रमदेन जीवितंते समयापय सततमुपवनप्रान्ते ।
अस्मांदृशमेनदपि प्रायोभूयेतनश्वरं हन्त ।

श्लो० ॥ सर्वे हास्यास्पदा नष्टा आस्तिकावापिनास्तिकाः ।
वद्धाएवनमुक्तास्ते पण्डिताःपामराइव ॥ २९ ॥

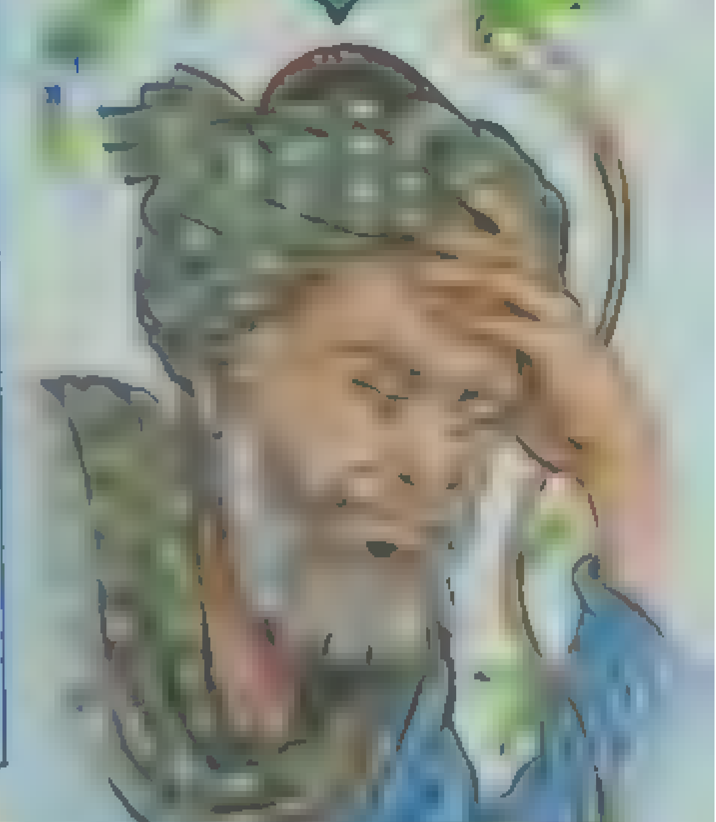
---

(౨౮) మూ॥ కలలోవలనాతోడ ।
న్వలికెనలరువిచ్చుమేలు-వకుమునుమున్నన్ ।
మెలఁకువఁగుసగుసలాడె ।
న్వలియవలయునెల్లవిడిన-విరియనిమరియున్ ।

చె ॥ హాయిగానానుకో-మ్మాకెంపుకోవు ।
పొల్పారుననముత్తీ-పోయెడున్గనుకఁ ।
బదుచురికఁబుత్త-ప్పకదాఱుఁగాన ।
నెల్లవేద్క-లఁబుట్టు-నీడేచుఁకోనుము ।
దండనీనఁదోఁట-పట్లనీఁబదుకు ।
దునవలెనద్దియు-న్మాయమౌఁదుదకు ।

(౨౯) మూ॥ ఏఁజెల్లనంబివాండ్రెం ।
దేఁబదువులనారితీఱి-నేచీనవార్తా ।
మేఁజాడయుఁగనఁజాలక ।
యోజన్గడువాఁడఁదేఱి-యొరిగిరినేలన్ ।





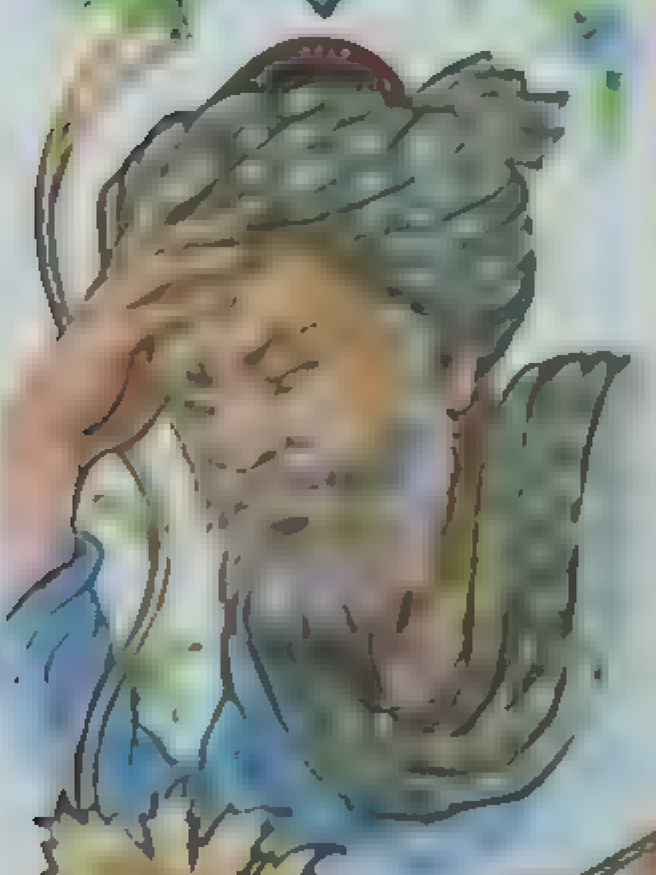
می خور که سمن بسی هوا خواهد شد (۲۸)
خوش زی که سهی بسی سبا خواهد شد
بر طرف چمن ز زندگانی بر خور
زیرا چمن بسی چو ما خواهد شد.

آنان که ز پیش رفته اند ای ساقی (۲۹)
در خاک غرور خفته اند ای ساقی
رو باده خور و حقیقت از من بشنو
با دست هر آنچه گفته اند ای ساقی



(28) Mai khur ki samanbasē hawā khāhadshud
Khush zī ki sahī basē suhā khāhad shud
Bar tarfi chaman zi zindaganī bar khur
Zirā chaman basē chū mā khāhad shud.

(29) Ānān ki zi pēsh rafta and ai sāqī
Dar khāki ghurūr khufta and ai saqī
Rau bāda khur wa haqīqat azman bashunū
Bādast harānchi gufta and ai sāqī



XXVIII

Another Voice, when I am sleeping, cries,
"The Flower should open with the Morning Skies."
And a retreating Whisper, as I wake—
"The Flower that once has blown for ever dies."

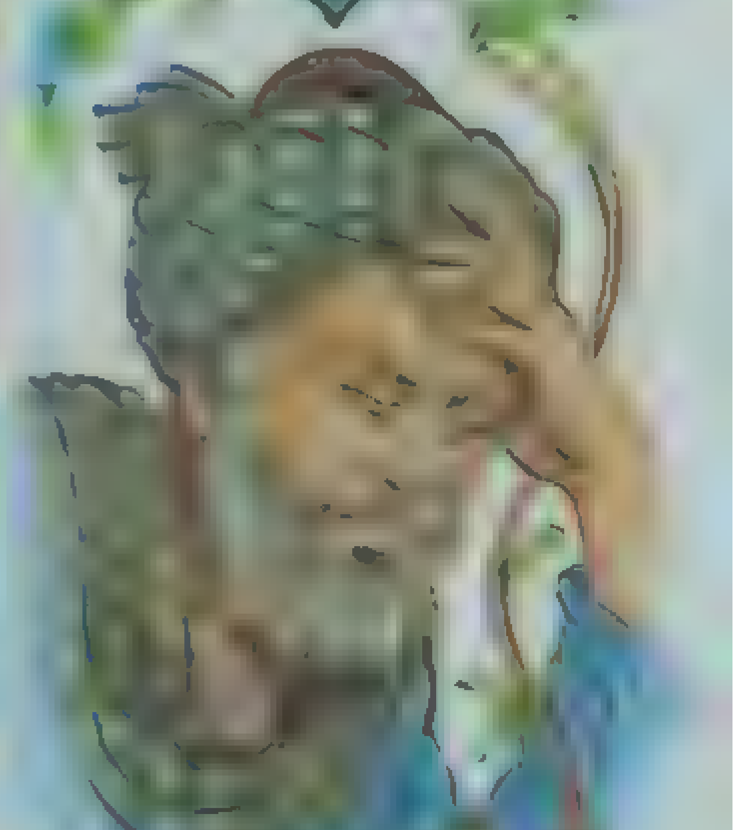
XXIX

Why, all the Saints and Sages who discuss'd
Of the Two Worlds so learnedly are thrust

त्वांपितृवेश्मानि नावत्समवर्त्ती यावदेवशाययति ॥
तस्मात्पिव मार्द्वीकं स्वप्नामि द्रागशो भुवोयस्मात् ।
असहायोऽप्यद्वन्द्वस्त्व ममित्रोऽनल्पएव भवितासि ॥
श्लो० ॥ ए हि कामुष्मिकपरा वुभावद्यविनिन्दति ।
ग्वचार्णाकिंवृथाभ्रान्तौ वेलाकुरुतइत्यपि ॥ २७ ॥
गी० ॥ विविधमत कलहनिरता व्यर्थी कुर्वन्ति जीवितं केचित् ।
संहत्यविस्मयन्ते विश्वासेनापि चर्चयाकेचित् ।
संबोधकोऽप्यकस्मा द्व्याहार्षीत्सरभसंसमागत्य ।
रे मूढायुष्माकं नास्ति गतिरमुत्रवापरत्रेति ।

కనుకఁగోవ్రన్దాన్న-కడువడినింక ।
[illegible] ।
యొలొటిగాఁడుకం-టేపట్టుగొమ్మ ।
వెలలఁబోదిఁకను త్త-విడిబెద్దతప్ప ।
(౨౭) మూ ॥ నేటికిఁగానీమఱీమఱు ।
నాటికిఁగానిమ్ముపని పెనయువారలకున్ ।
జాటిరివేగులో పూర్ణమిా ।
గోఁబెల్లన్నేలపాలు-కొసకిఁకననుచున్ ।
చె ॥ కొల్వునఁజదువరు-ల్గుమికూడి వేల్పుఁ ।
గూర్చిరమ్మి ముగ-గొలఁదమందికను ।
నురియాటని వ్వెఱ-గొందఁగాఁజాటి ।
చెప్పె వేగులవాఁడు-చెచ్చెరన్వచ్చి ।
వెడఁగులారామీకు-వెరవెందునైన ।
నీటుతన్నుకొనకు-ఁజీయిట్టులనుచు ।





مَي خُورْ كِه بِزِيرِ گِلْ بَسِي خواهِي خُفْتْ
بِي مُونِس وَبِي حَرِيفْ وَبِي هَمْدَمْ وجُفْتْ

(۲۷) قَوْمِي مُتَفَكِّرَنْد دَرْ مَذْهَبْ وَ دِين
جَمْعِي مُتَحَيِّرَنْد دَرْ شَكْ وَ يَقِين
ناگاهْ مُنادِيِي بَرآيَدْ زِ كَمِين
كايْ بِيخَبَران راهْ نَه آنَسْتْ وَ نَه اِين



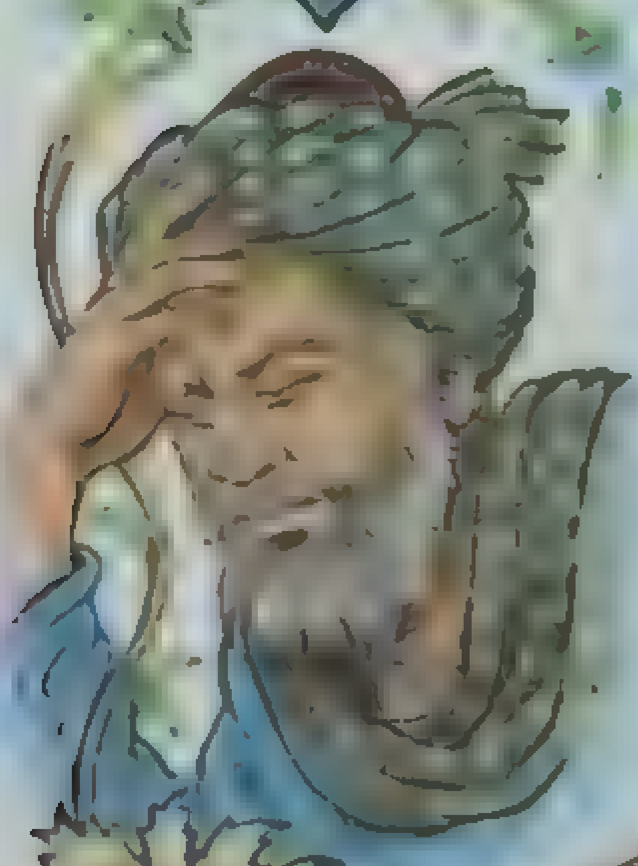
Mai khur ki bazēri gil basē khāhī khuft
Bī mūnis ō bī harīf ō bī hamdam ō juft.

(27) Qaumī mutafak kirand dar mazbab va dīn
Jam'ī mutahai yirand dar shakk va yaqīn
Nāgāh munādī bar āyad zi kamīn
Kāy bīkhabarān rāh na ānst wa na īn.

Dust into Dust, and under Dust, to lie,
Sans Wine, sans Song, sans Singer, and—sans End!

XXVII

Alike for those who for TO-DAY prepare,
And those that after some TO-MORROW stare,
A Muezzin from the Tower of Darkness cries,
"Fools! your Reward is neither Here nor There."



गी० ॥ कथयस्मिनदीतटस्थं शाद्वलममराङ्गनोष्ठजातमिति ।
मातीतङः पदेनेदं समभृदेत्र कामिनीवपुषः ।
श्लो० ॥ संश्रामंकामिनंभृङ्क्ष्व यावदायुस्समाप्यते ।
भोक्ताभोग्यं यतोजातं स्वभावाल्लीयतेततः ॥ २६ ॥

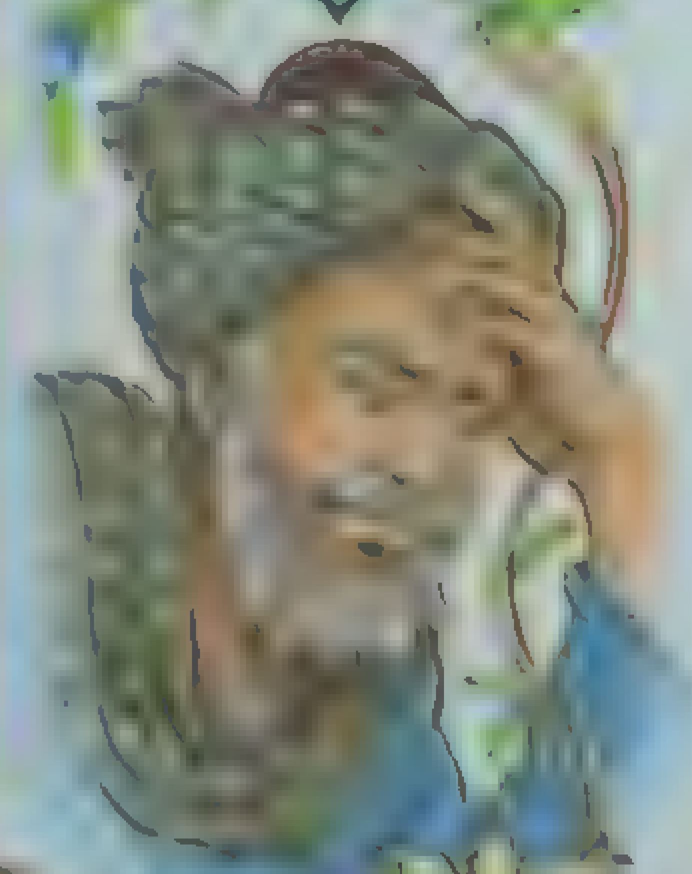
गी० ॥ त्वंमासमापिपस्त्व र्ज्जाविनशेषं वृथाशयाक्लिश्त्वा ।
मायाक्षीस्नावकदिन चर्यामपि भाव्यसंभवार्थेन ॥
मात्याक्षीस्त्वंपुस्तकमेकान्तवनं प्रियाधरोष्ठमपि ।

చె ॥ ఏటియొడ్డునఁజిన్న-రే త్తినబీడు ।
పేలుపుపడుచుమో-విన్న్యట్లైననేదు ।
త్రొక్కఁగూడదు కాలి-తో నిద్దిచెల్వ ।
చిన్నారిపొన్నారి-చెక్కిలినిగ్గు ।

(౨౮) మా ॥ కోరిక లెల్లన్దబ్బునఁ ।
దీరుచుకొనవలయుమనము-త్తెల్లికముందే ।
చేరున్బగ్గికిబుగ్గిమ ।
[illegible] ।

చె ॥ కుందునఘుగియుంచుకొనకునీబ్రతుకు ।
పూఁబెల్లవనటను-బునుపుచ్చుకొనకు ।
మానకుచదువును-స్మలికెంపుమోవి ।
యుగమున్నవఱకేటి-యొడ్డుపైనెలపు ।
పండుకొనెదునేలఁ-బ్రాలిపెద్దవు ।







هان بر سر سبزه پا بخواری ننهی

کان سبزه ز خاک لاله روئی رستست

مگذار که غصه در کنارت گیرد (٢٦)

و اندوه محال روزگارت گیرد

مگذار کتاب ولب یار ولب کشت

زان پیش که خاک در کنارت گیرد

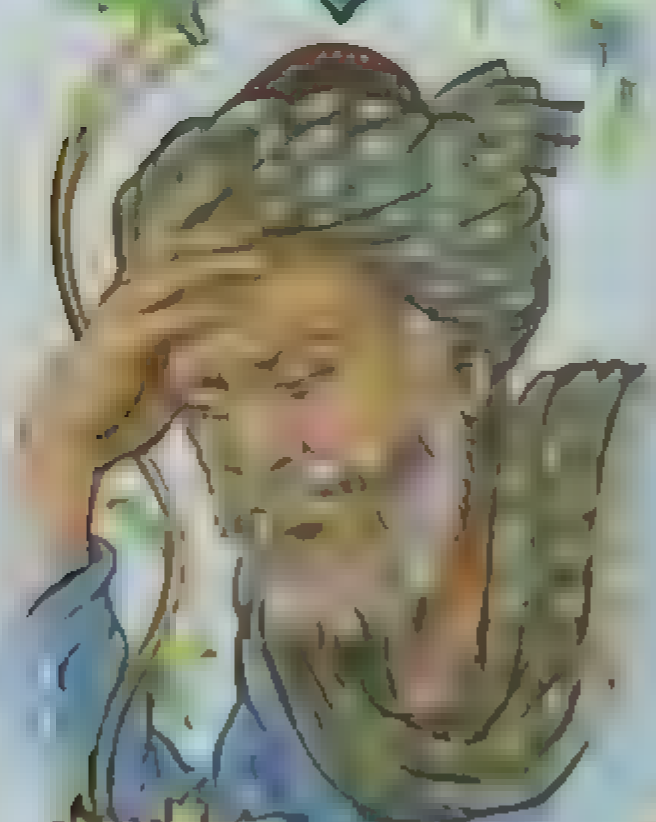
Hān bar sar sabzapā bakhārī nanahī
Kān sabza zi khākilālayi rūī rustast.

(26) Maguzār ki ghussa dar kinārat gīrad
Vāndūhi muhāli rozgārat gīrad
Maguzār kitab va labi yār va labi kisht
Zān pēsh ki khāk dar kinarat gīrad

Ah, lean upon it lightly! for who knows
From what once lovely Lip it springs unseen!

XXVI

Ah, make the most of what we yet may spend,
Before we too into the Dust descend;



श्लो० ॥ प्रायशःकारणगुणः कार्येऽप्यस्ति स्वभावनः ।
अशोकप्रसवेभाति ललिताचरणद्युतिः ॥ २४ ॥

गी० ॥ स्थलपद्म समृद्धमतिशाद्वल मतिदर्शनीयमस्त्येव
महतोऽपिरक्तधातुः परिणमतेर्हीदृशेनरागेण ॥
विकसेयद्यदशोकं प्रतिक्षणविजृंभमाणरागेण ।
तत्तत्सौन्दर्यश्री कपोलतलभाग्य चिह्नमेवस्यात् ।

श्लो० ॥ मञ्जुवञ्जुलकुञ्जोऽयं नदीतीरेविराजते ।
एनंमार्पापिडः कोऽस्य वियान्मार्दव कारणम् ॥ २५ ॥

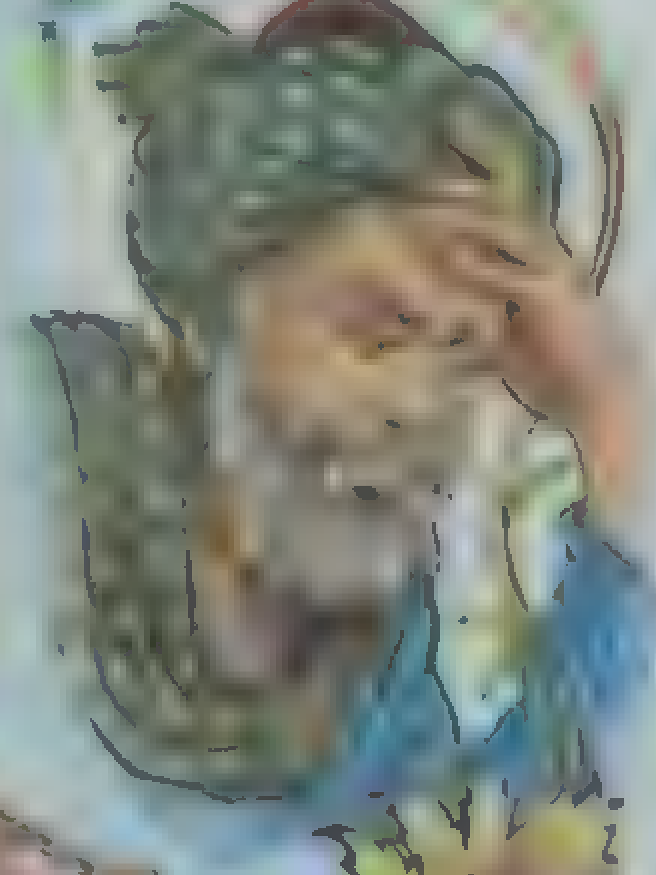
---

(౨౪) మూ ॥ ఒప్పులకుప్పపుట్టు ।
ద్దప్పక యందందమెచ్చఁ దగువారలకున్ ।
గుప్పునఁ గమ్మని తావి ।
న్గుప్పసనఁ దోఁట తేని గొప్పం జెప్పన్ ।

పా ॥ మిగులమంకెననలివి మేటిదొరల ।
నెత్తురెర్రగాఁ దొగరుమై నెగడుచుండఁ ।
గావిరివిరి రేకెల్లని క్కముగ మెఱుఁగఁ ।
బోడిడాపల చెక్కిలి పుట్టుమచ్చ ।

(౨౫) మూ ॥ మనమానుకొన్న నామె ।
చ్చినచివురులపాను పేటి చెంతనలరెడున్ ।
బెనఁగకట్టునలఁగునేమై ।
న నెవ్వఁ డెఱుఁగఁగలఁడిటుఁ బెనసికొన్న కవన్ ।







هرجا كه گلي و لاله زاري بودست (۲۴)
از سرخي خون شهرياري بودست
هر شاخ بنفشه كز زمين مي رويد
خاليست كه بر رخ نگاري بودست

هر سبزه كه در كنار جوئي رستست (۲۵)
گوئي ز لب فرشته خوئي رستست

---

(24) Har jā ki gulī va lālayi zārī būdast
Az surkhīyi khūni shahr yārī būdast
Har shākhi bunafsha kaz zamīn mī rōyid
Khālēst ki bar rukhi nigārī būdast

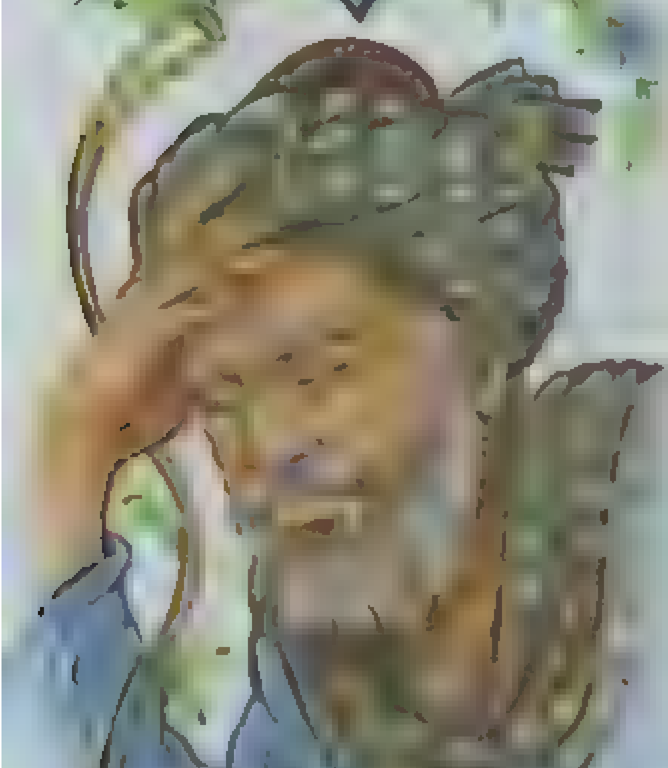
(25) Har sabza ki dar kinārī jūī rustast
Gō ī zi labi firishtayi khōī rustast

XXIV

I sometimes think that never blows so red
The Rose as where some buried Cæsar bled;
That every Hyacinth the Garden wears
Dropt in her Lap from some once lovely Head.

XXV

And this delightful Herb whose living Green
Fledges the River's Lip on which we lean—



श्लो० ॥ परेषामद्यतल्पेषु यथाकामं रमामहे ।
विसृजेम वयंकेभ्यः संस्थिता निजसंपदम् ॥ २३ ॥

गी० ॥ उत्तिष्ठस्वस्थोभव माशोचीरैहलौकिक विपत्त्यै ।
उत्प्लुत्यवोपविश्यानन्देनयथेष्ट भोगमनुभुङ्क्ष्व ।
त्वंयद्यपिप्रकृत्यानिष्कापद्येनजीवितुंप्रभवेः ।
इतरेषांसाहाय्यं नजातु वाञ्छेरभीष्टकार्येषु ॥
शाड्वलएषोऽस्माकं सम्प्रतिसंभवति रङ्गभूमिरिव ।
विधेतायं केषामास्पदमस्मासु संस्थितेषु पुनः॥
ममनेत्रोत्सवमूर्ते तावत्त्वंनड्वलेऽपि समुपविश ।
यावदसावावाभ्या मेकीसंभूय भूयतेभूयः ।

(౨౩) మూ ॥ మునుకొనితనివిఙ్గనియా ।
మునుపటి నేపఱులు విడిచి-పోయినగదులక్ ।
మనమిపుడుసల్పుకొనియిం ।
క నెవరికొఱకె వియువదలి-కదలవలయునో ।

చె ॥ వగవకుజరగిన-పనుల కైలెమ్మ ।
కుడువుమెట్లైననీ-కోరినకలిమి ।
నీకోర్కలవియెల్ల-నెగ్గిననేని ।
నలియైనలాతుల-యుబుసేలనీకు ।
నేటికిమనకాట-నేలవగుకొఱను ।
మఱెవరికిరవౌనో-మనమిందుండెద ।
నానీమొడలియెక్కువ-ననలరుదనుక ।
సీగయాశననుండ-వే పైఁడిబొమ్మ ।





بَرْ خیزْ وُ مَخُورْ غَمِ جَهانِ گُذَران (۲۳)

بِنْشِین وُ جهانِ بِشادِ کامِی گُذَران

دَرْ طَبعِ جهان اَگَرْ وَفائِ بُودِی

نُوبَتْ بِتُوْ خُودْ نَیامَدِی اَزْ دِگَران

اِینْ سَبْزَه کِه اِمْرُوزْ تَماشا گَهِ ماسْت

تا سَبْزَهٔ خاکِ ما تَماشا گَهِ کِیسْت

بَرْ سَبْزَه نَشِینِ بُتا کِه بَسْ دِیرْ نَمانْدْ

تا سَبْزَه بِرُونْ دَمَدْ زِ خاکِ مَنْ وُ تُو



(23) Bar khēz wa makhur ghammijahāni guzarān
Banashīn va jahāni bashādi kāmī guzarān
Dar tāba'i jahān agar wafāī būdī
Naubat batū khud nayāmadī az digarān
Īn sabza ki imrōz tamāshā gahimāst
Tā sabzaī khākimā tamāshā gahikīst
Bar sabza nashīn butā ki bas dōr namānd
Tā sabza birūn damad zī khākiman ō tū.



XXIII

And we, that now make merry in the Room
They left, and Summer dresses in new bloom,
Ourselves must we beneath the Couch of Earth
Descend—ourselves to make a Couch—for whom?

गी० ॥ आयाहि मित्रनावपि शौवास्निकवेदनायथानम्यात ।
अधिगणयावस्सद्यः सम्प्राप्तं सम्मदेन मत्तम्वम ॥
आवांयावन्नश्वः पृथ्वीतलमुज्झिहावहैतावत् ।
सप्तसहस्राब्दीप्रा चीनैः सम्प्रतिलभावहै साम्यम् ॥

श्लो० ॥ अस्माभिरनुरक्ताये दिव्यसुन्दरविग्रहाः ।
पीत्वापुरा यथेष्टंते शनैस्सर्वेऽपि संस्थिताः ॥ २२ ॥

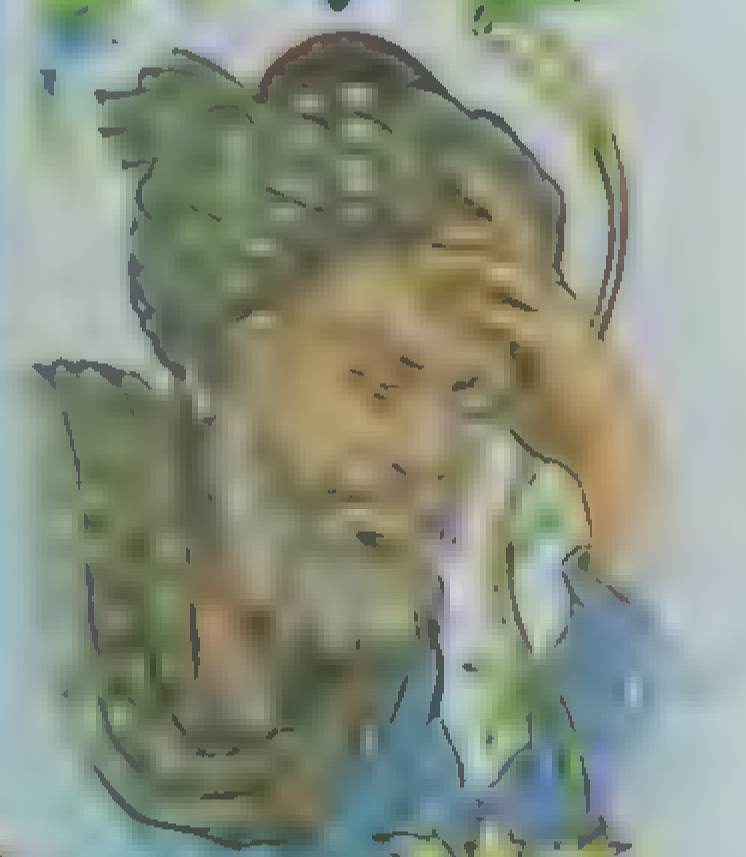
गी० ॥ संमानर्नीय सुहृदः समानमर्यादयागमन्सर्वे ।
प्रत्येकंतेप्रसभं कालपदाधः समन्ततोऽपमन्।
आपानबान्धवाये समभूवंन्नकदायुरास्थाने ।
तेकानि मधुवागननु भूयावामग्रतोऽप्याचिक्षावन ॥

చె ॥ రేపటినాగులుపే- క్షిగనకముందు ।
[illegible] ।
[illegible] ।
[illegible] ।
[illegible] ।
యేమువేలేండ్లక్రిం-దెడలినగొప్ప ।
[illegible] ।

(౨-౨) మూ ॥ పొందుసలుపుకొన్నామం ।
దండన్గమసరులుతగిస-యట్లుమ్మడిమై ।
సందడిగా మున్ముందుగ ।
(బొందిరిగిట్టింపుమబ్బు-పొసఁగిన హాయిన్ ।

చె ॥ మంచినెచ్చెలులెల్ల-మాయమైనారు ।
[illegible] ।
బ్రదిమియంగడిబదం-పడిరెండుచుట్ల ।
[illegible] ।





فردا که ازین روی زمین درگذریم
با هفتهزار سالگان سر بسریم

(۲۲) یاران موافق همه از دست شدند
در پای اجل یکان یکان پست شدند
بودند بیک شراب در مجلس عمر
دوری دو زما پیشترک مست شدند

Fardā ki ázīn rūyi zámīn dar guzarīm
Bā haftházār sālagān sar basarīm.

(22) Yārāni muwāfiqi hama az dast shudand
Dar pāyi ajal yakān yakān past shudand
Būdand bayak sharāb dar majlisi umr
Daurī dō zi mā pēshtark mast shudand.

TO-MORROW!—Why, To-morrow I may be
Myself with Yesterday's Sev'n thousand Years.

XXII

For some we loved, the loveliest and the best
That from his Vintage rolling Time has prest,
Have drunk their Cup a Round or two before,
And one by one crept silently to rest.



श्लो० ॥ यस्य सौधं नाकपृष्ठं दासायस्याखिलानृपाः ।
तस्यावरोधेक्कणति क्कक्ककंकनिक्कुक्कुभः ॥ २० ॥

गी० ॥ नाराचुंबितसौधः प्रणतनृपकिरीट विविनास्थानम ।
तत्रनिवसन्नहरहः क्कक्ककंकनिक्कुक्कुभः क्कणति ॥

श्लो० ॥ सर्वशोकोपशमनम पात्रंसंपूरय प्रियं ।
विस्मृत्य कालकर्माणि शाश्वतानन्दमाप्नवः ॥ २१ ॥

(౨౦) మూ ॥ ఏజేనిమేడనుబ్బుల ।
మీాఅెమఉుక్కుతునియయెకి-మీానికొలుపువే ।
నూఉుదొరల జోహారుల ।
గిఅలుగొనెజ్టియచట-గిఱకొనికూసెక్ ।

ా ॥ మిన్నేటియీామిరి-న్నిగుఁగఁ మేడ ।
గొప్పదొరలు(మొక్కు-కొల్వుకూటంబు ।
కుంగ(గొత్తపమెక్కి-కూసెనొక్కకయు ।
[illegible] ।

(౨౧) మూ ॥ తొఅఁగినముప్పు(నాఁగల ।
వెఱగుమనముమఱచుచట్టి-వెరవుదెలుపుమా ।
యాఱముఱమురులుకఱలమఱ ।
మఱియేమూఉుకలలేక-మందుము [illegible] ।







آن قصر که با چرخ همی زد پهلو (۲۰)
بر درگه او شهان نهادندی رو
دیدیم که بر کنگره‌اش فاخته‌ای
آواز همی داد که کو کو کو کو

ای دوست بیا تا غم فردا نخوریم (۲۱)
وین یکدمه نقد را غنیمت شمریم

(20) Ān qasr ki bā charkh hamī zad pahlū
Bar dar gahi ū shahān nihādandī rū
Dīdīm ki bar kungarayi ash fākhtai
Āwāz hamī dād ki kū kū kū kū.

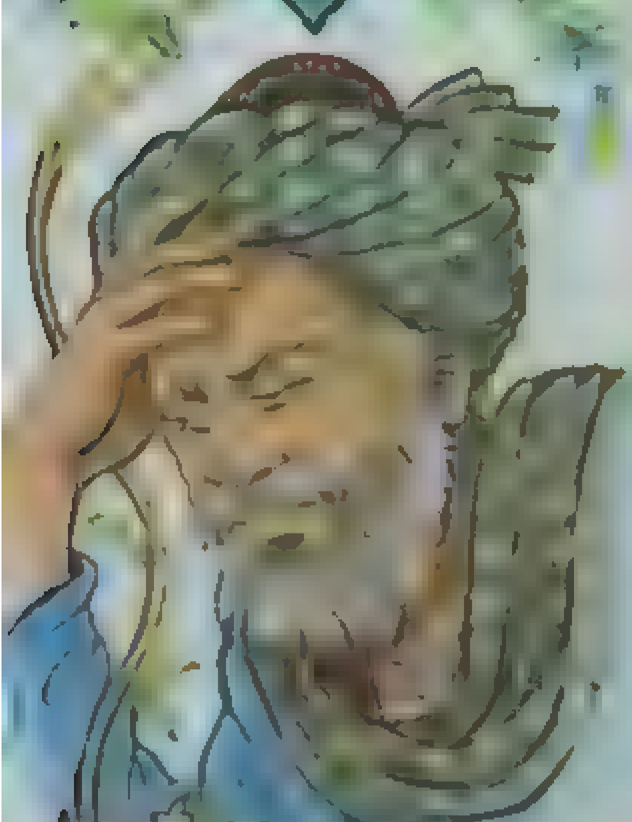
(21) Ai dōst biyā tā ghammi fardā nakhurīm
Vin yak damayi naqd rā ghanīmat shumurīm

XX

The Palace that to Heav'n his pillars threw,
And Kings the forehead on his threshold drew—
I saw the solitary Ringdove there,
And "Coo, coo, coo," she cried; and "Coo, coo, coo,"

XXI

Ah, my Beloved, fill the Cup that clears
TO-DAY of past Regret and Future Fears!



गी० ॥ शिविरमिवप्राचीनं जगतीवलयंप्रसिद्धमेवेदम् ।
दिनरात्रि शुक्लकृष्णो भयवर्णसमन्विताश्रमोऽप्यस्ति ॥
विवृतपटकुटी जगती त्यक्ताभूच्चक्रवर्तिशतकेन ।
विततमासादेऽस्मि न्विश्रान्तिमगुरापिशतमहावीराः ॥

श्लो० ॥ निवसन्तिक्रूरमृगाः सार्वभौमसभान्तरे ।
यःखरोंनिर्जितोयेन नृपंशास्ति सएवतम् ॥ १९ ॥

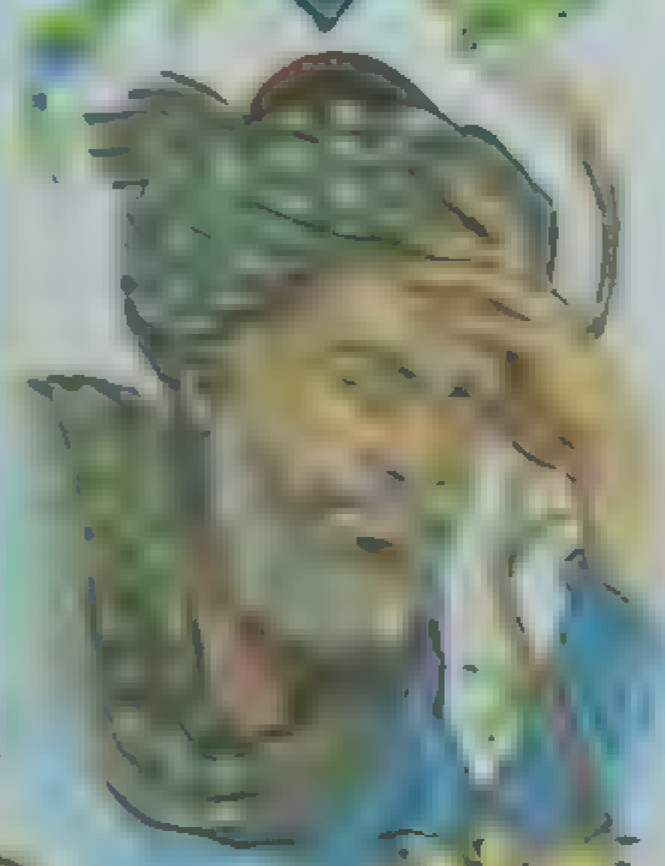
गी० ॥ चषकमिहसार्वभौमो यस्मिन्सौधे पुराकरे समधात् ।
तस्मिन् प्रासोष्टशिवा हाहन्तव्यश्रमीन्मृगेन्द्रोऽपि ॥
यस्त्रिभुवनैकवीरः कालमभान्तसात् यथेष्टमनवरतम् ।
पश्यविचित्रं संप्रति ससार्वभौमोन्यवन्दितेनैव ॥

చె ॥ బొల్లికావిరిపగ-ల్బంటలనలరు ।
నేలయుడువదేర-నిగ్గులురెండు ।
కొద్దినాళ్లటనూళ్లుకొలఁదినెలలోని ।
మొంతేనిగొప్పతేం-ద్రుఁడరితొల్లి ।

(౧౯) మూ ॥ పండుకొనెరెంటఁద్రాగుడు ।
తిండిదొరకొలువుననడుగ-దివ్యజడీనెన్ ।
నిండసుగనేలలోఁగొను ।
దండిమగఁడునేలకొల్లు-తాలోనయ్యెన్ ।

చె ॥ ఎల్లవేడ్క-లఁజొక్కు-నెకిమానిమేడ ।
దిగరెంటఁద్రాగుడు-తిండీనెవఅడు ।
సీవద్దిరాశను-వెంట్రులనెల్ల ।
నేలనేలినవాని-నేలలోఁగొనియె ।







بزمیست که و ماندهٔ صد جمشید است
قصریست که تکیهٔ گه صد بهرامست

(19) آن قصر که بهرام درو جام گرفت
روبه بچه کرد و شیر آرام گرفت
بهرام که گور میگرفتی دائم
امروز نگر که گور بهرام گرفت

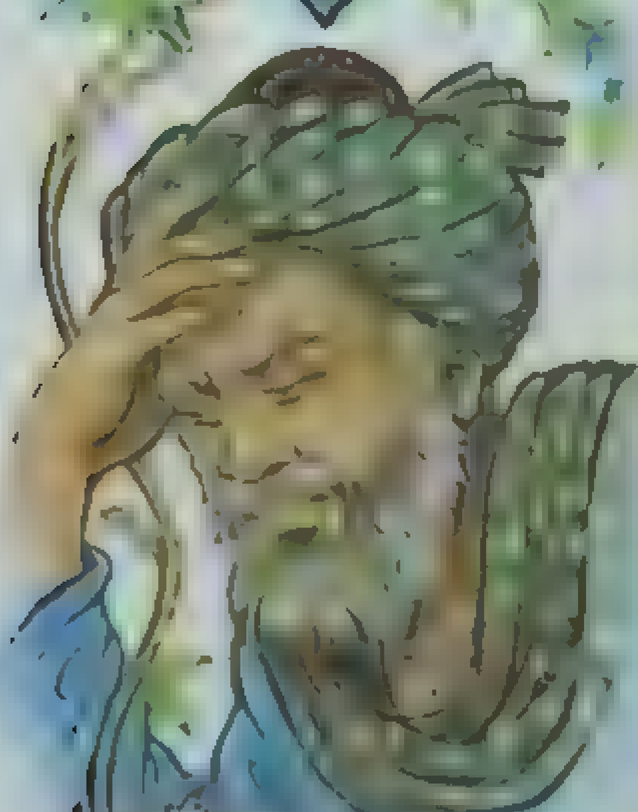
Bazmīst ki vamāndaī sad Jamshēdast
Qasrīst ki takyayi gahi sad Bahrāmast.

(19) Ān qasr ki Bahrām darō jām girift
Rūba bachcha kard va shēr ārām girift
Bahrām ki gōr mī giriftī dāʾim
Imrōz nigar ki gōr Bahrām girift.

How Sultan after Sultan with his Pomp
Abode his destined Hour, and went his way.

XIX

They say the Lion and the Lizard keep
The Courts where Jamshed gloried and drank deep:
And Bahram, that great Hunter—the Wild Ass
Stamps o'er his Head, but cannot break his Sleep.



श्लो० ॥ वर्धन्तांवा विनश्यन्तु मनुष्याणां मनोरथाः ।
क्षणभङ्गुरमेवायुः सैकतेहिमविन्दुवत् ॥ १७ ॥

गी० ॥ जगतःसमस्त वस्तु प्रचयोऽवेहिनवानित्र इति चित्त ।
सकलं चराचरमपि प्रवर्ततांत्वद्वशंवदं तदिति ॥
सर्वस्वातन्त्र्यवतः किंतेननवेह लौकिकधनेन ।
हा हन्त क्षणभङ्गुर मेवभवेः सैकतेयथातुहिनम् ॥

श्लो० ॥ दिवानिशा द्वारमध्ये देहयात्रापरोनरः ।
धनिको वा दरिद्रो वा विपणीसार्थ वाहवत् ॥ १८ ॥

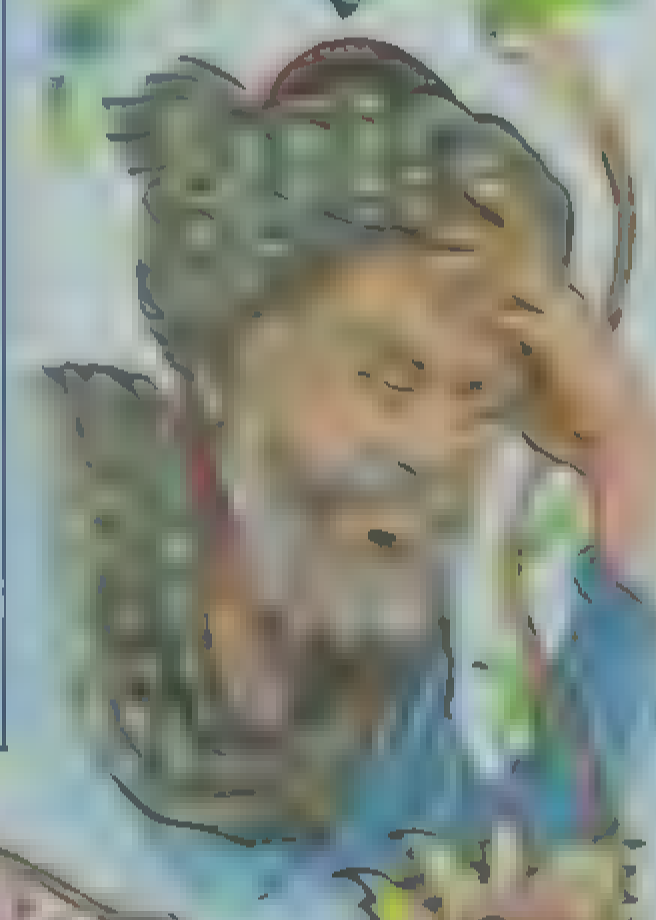
---

(౧౭) మూ ॥ మెయితాల్పు బ్రదుకుకోరిక ।
నయముగఁదోలుదోలుతఁదోఁచి-నన్నిమ్మటని ।
మ్మెయినయినఁజెడ్డుసగిలిన ।
ప్రోయిమీఁదప్రాలుమంచు-బుగ్గ తెలఁగునక్ ।

చె ॥ తలఁచుమిదెల్లడెం-డమకల్లయనుచు ।
నవియుపుట్టుకలో-నైయున్ననుచు ।
మంచుచిన్కు-నుకపై-మాయమానట్లు ।
పోవునీమూనాళ్ల-ముచ్చట బ్రతుకు ।

(౧౮) మూ ॥ తలఁచుబ్రతుకరుగుచావడి ।
తలుపులవలెమూయుఁదెఱచు-దమకడఁకన్నా ।
పులుఐవఖిలచటదోరలె ।
ట్లలరుచుఁగన్నొఁఱఁగుచుందు-రదనుకోలందన్ ।





ای دل همه اسباب جهان ساخته گیر (۱۷)
دنیا همه سر بسر ترا خواسته گیر
وانگاه بروی آن چو در صحراء برف
روز دو سه نشسته و برخاسته گیر

این کهنه رباط را که عالم نامست (۱۸)
آرامگه ابلق صبح و شام است

---

(17) Āi dil hama asbābi jahansākhta gīr
Dunyāyi hama sar basar turā khāsta gīr
Vāngāh barūyi ānchū dar sahrāī yi baraf
Rozi dō sih nishasta va barkhāsta gīr.

(18) Īn kuhnayi ribātrā ki ʻālami nāmast
Ārām gahi ablaqi subh va shām ast

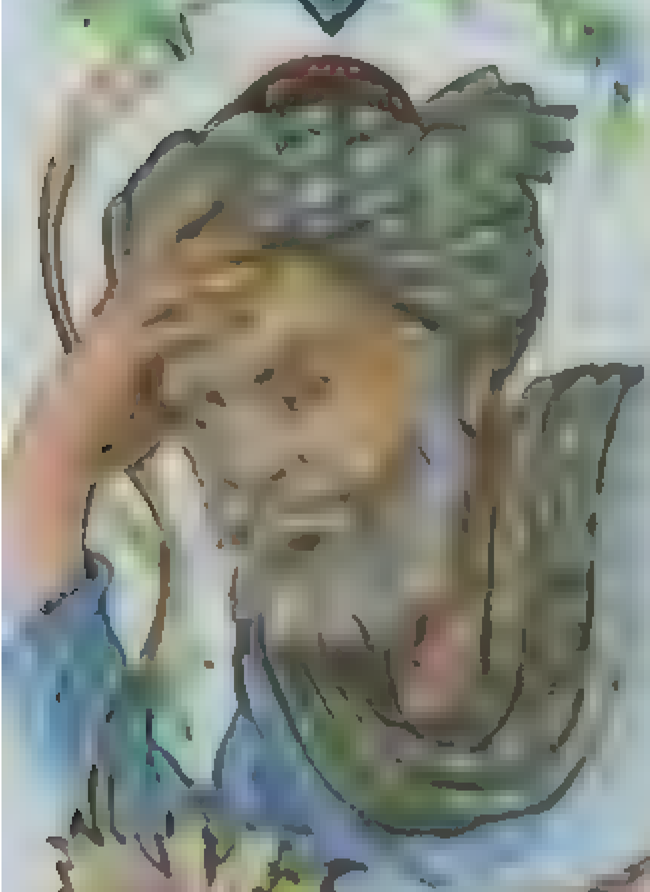
XVII

The Worldly Hope men set their Hearts upon
Turns Ashes—or it prospers; and anon,
Like Snow upon the Desert's dusty Face,
Lighting a little hour or two—was gone.

XVIII

Think, in this batter'd Caravanserai
Whose Portals are alternate Night and Day,





गी० ॥ हासं हासं चम्पकमगदीद्वर्षाम्यहं सुवर्णमिह ।
पात्राय मम हिरण्मय वपुरपिविनरामि केवलं यामि ।

श्लो० ॥ येयेभूमाववक्षिप्ता लुब्धावापि बहुप्रदाः ।
उद्धर्तव्या नैववंते यथास्वर्णं पुनः पुनः ॥ १६ ॥

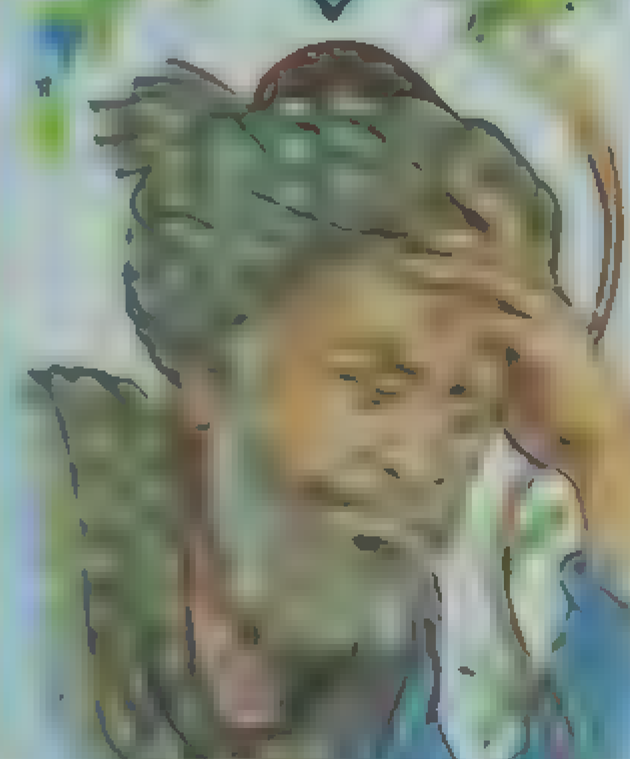
गी० ॥ निपतेन्नहि यावद्यम दंडस्तवशिरसि तावदेवबलात् ।
आज्ञापयतान्सद्य स्त्वमवश्यं रक्तमधुममाहर्तुम् ॥
भूयोभूयोभूमौ निक्षेप्तुं कांक्षयाससुद्धर्तुम् ।
रे रे देवानांप्रिय नासित्वंतुन्दपरिमृजस्वर्णम् ॥

చె ॥ వనయుచున్గలకల-నవ్వెడునలరు ।
పలికెఁదానిట్లునా-పైడి పైఁగవను ।
విదులుచనిచ్చోట-విచిరితిన్నాకుఁ ।
గలిగినయా స్తిని-గన్నించిచనెద ।

(౧౬) మూ ॥ పిసినారులుకానీ మతి ।
పసిఁడిఁబిదియఁజల్లుగొప్ప-వారలుకాని ।
కసిమసఁగికొనమిడుకెడసి ।
మిసమిసఁబసమెసలలేరు-మేనులమఱలఁ ।

చె ॥ కడ్డాయమెడఁబాయ-కమునునీమిదుకు ।
నిప్పట్లఁదెమ్మను-మీకెంపుఁగోపు ।
పారిలోఁబూన్చివే-పాఱఁగోయ్యారఁ ।
పైకిఁదీయుటకుమే-ల్పైడికావీవు ।







بند از سرِ کیسه بر گرفتم رفتم
هر نقد که بود درمیان آوردم

(۱۶) زان پیش که برسرت شبیخون آرند
فرمای که تا بادهٔ گلگون آرند
تو زر نه ای غافلِ نادان که ترا
در خاک نهند و باز بیرون آرند

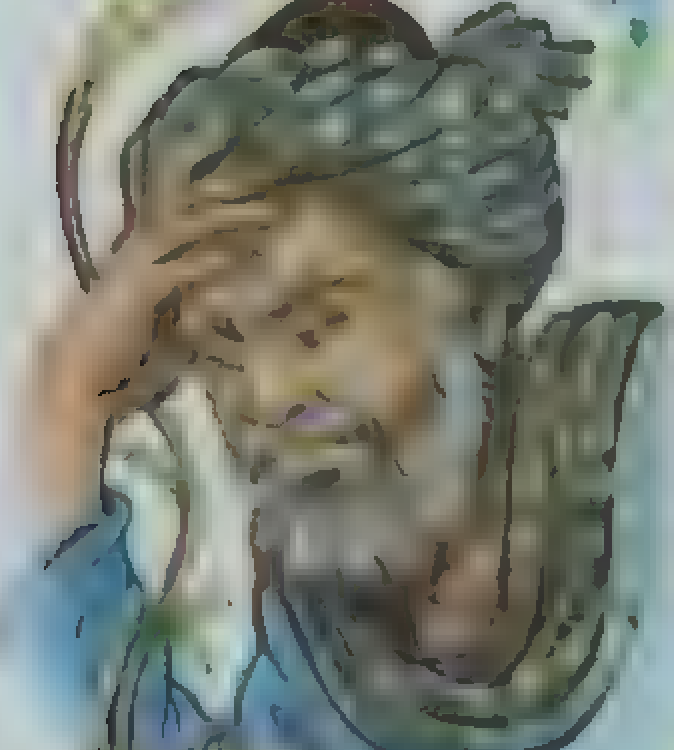
Band az sari kīsa bar giriftam raftam
Har naqd ki būd darmiyān āwardam.

(16) Zān pēsh ki bar sart shabī khūn ārand
Farmāy ki tā bādaī gulgūn ārand
Tū zar na ai ghāfili nādān ki turā
Dar khāk nihānd va bāz bīrūn ārand.

At once the silken tassel of my Purse
Tear, and its Treasure on the Garden throw."

XVI

For those who husbanded the Golden grain,
And those who flung it to the winds like Rain,
Alike to no such aureate Earth are turn'd
As, buried once, Men want dug up again.



श्लो० ॥ मृतावर्त्तिप्राणतन्तून्विसृजामिवृथाशया ।
नजानेमे संस्थितस्य पुनर्जन्मास्तिवानवा ॥ १४ ॥

गी० ॥ हन्तकियत्पर्यन्तं सुखमपिदुःखं विचिन्त्यदोधूये ।
स्वयमिदमेवपुनः प्रेत्यायुर्भाग्यंमदीप्सितंविभृयाम् ।
पुरयत्नपकं किमपिन जाने ममजीवितं यथात्रास्यात् ।
ममजीवनंनयेयंयथासुखं वाहमिदमपिनवेति ।

श्लो० ॥ पश्यप्रफुल्लं प्रहसद्वदनीवात्रचम्पकम् ।
ददामि मम सर्वस्वमन्तर्दध इति स्वयम् ॥ १५ ॥

---

(౧౪) మూ॥ అసలువదలి తే మానము ।
మెసఁగుట కైయిట్టునిట్టు-మోనసేలా ।
విసుగకుమింక స్తందల ।
యసురసురనిపోయివచ్చు-నో మఱిరాదో ।

చె ॥ ఆగు వత్తాం మొనాకు-హాయియొాతుడకు ।
నోరిమిన్గొ సముట్టు-నోబ్రదుకెల్ల ।
సిడిసిపోయిఁ యుగ-మే వచ్చునంచు ।
నాకేటిసిరుకదూ-ననుద్రావించు ।

(౧౫) మూ॥ నెఱవిచ్చిన క్రొవ్విరియ ।
కగ్గనవ్వుచుఁబలికెఁబసిఁడిఁగైవిదిలిచెదన్ ।
మఱినాడబ్బెందేబిఱ ।
బిఱఁజల్లెదఁజనెదనంచు-విచ్చలవిడిగాన్ ।









تا کی غمِ آن خورم که دارم یا نه (۱۴)

وین عمر بخوش دلی گذارم یا نه

پُر کن قدحِ باده که معلومم نیست

کین دم که فرو برم بر آرام یا نه

گُل گفت که دستِ زرفشان آوردم (۱۵)

خندان خندان سر بجهان آوردم

(14) Tā kai ghammi ān khuram ki dāram yā na
Vīn ' umr bakhush dilī guzāram yā na
Pur kun qadahi bāda ki ma'lūmam nīst
Kīn dam ki firō buram bar ārām yā na.

(15) Gul guft ki dasti zar-fishān āwardam
Khandān khandān sar bajahān āwardam

XIV

Were it not Folly, Spider-like to spin
The Thread of present Life away to win—
What ? for our selves, who know not if we shall
Breathe out the very Breath we now breathe in !

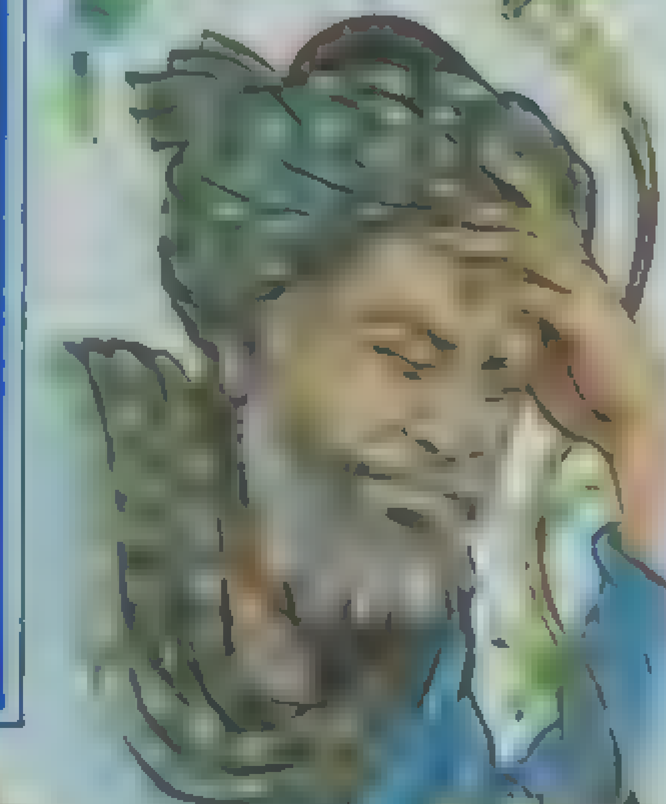
XV

Look to the blowing Rose about us—" Lo,
Laughing," she says, "into the world I blow:

आस्तांत्रिविष्टपमपि स्वर्गङ्गासन्ततं ततःप्रभवेत् ।
मार्द्वीकमतिस्वच्छं मैरेयंवियनामर्पीक्षुसिता ।
पूरयचषकंपरितो गन्धोत्तमया शयेनिवेशयमे ।
हस्तगतं वित्तंस्याद्भविष्यदर्थात्सहस्रगुणमेव ।
सर्वेऽपियायजूका महाकुलागर्वपर्वतारूढाः ।
नश्यन्त्यसंभवत्स्वर्वेश्याप्रासाद लम्पटाधूर्ताः ।
जातुनजानेऽहमहो मामस्राक्षीदिदैवयः कोपि ।
स्वर्गायवापिर्भाकर नरकायापि स्वयंनियुञ्जीत ।
मृष्टान्नमपिश्यामा केदारतलेहालिप्रियापानम् ।
ममधनमेतत्त्रितयं छांदसतत्वभाव्यनिश्चितः स्वर्गः ।

నానసీమంచితి-యనికోపుమడ్డి ।
చిన్నియలరు తేనె-చెలికునవాతు ।
నించు కెంగోపుగి-న్నియయోరమీఁజ ।
గ్రచ్చరన్నివునా-కయిడఁప్పనిడుమ ।
యాస్తీవేరెట్లర్యు-కస్నసయమ్ము ।
తెలిసియున్దెలియక-తెగనీల్గువారు ।
నీల్గనీవేల్పుబా-నిసపొందుఁగోరి ।
యరయఁబుట్టించిన-యతఁడింకనన్ను ।
దేల్చునో ముంచునో-తెలియనాతరమ ।
కావలసినబువ్వ-కిలికి కెంగోపు ।
ని మూఁడునా పైకె-మిఁక మీఁద లేని ।
పనియంకాలయర-పునవరుఁదీ ।



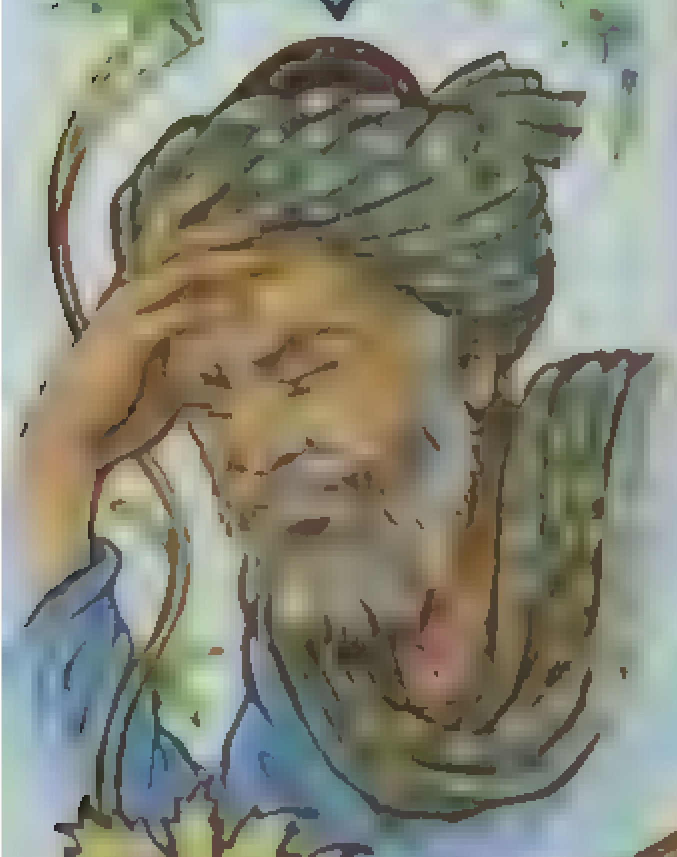




پر کن قدحِ باده و بر دست نه
نقدی که هزار نسیه بهتر باشد
قومی ز خیال در غرور افتادند
واندر طلبِ حور و قصور افتادند
من هیچ ندانم که مرا آنکه سرشت
از اهلِ بهشت گفت یا دوزخِ زشت
قوتی و بتی و بادهٔ بر لبِ کشت
این هر سه مرا نقد و ترا نسیهٔ بهشت

Pur kun qadahi bāda va bar dast nih
Naqdī ki hazār nasīya bihtar bāshad
Qaumī va khayāl dar ghurūr uftādand
Wāndar talabihūr va qusūr uftādand
Man hēch nadânam ki marā ānki sirisht
Azahli bihisht guft yā dōzakhi zisht
Qūtī va butī va bādaībar labi kisht
In har sih marā naqd va tura nasīyayi bihisht.

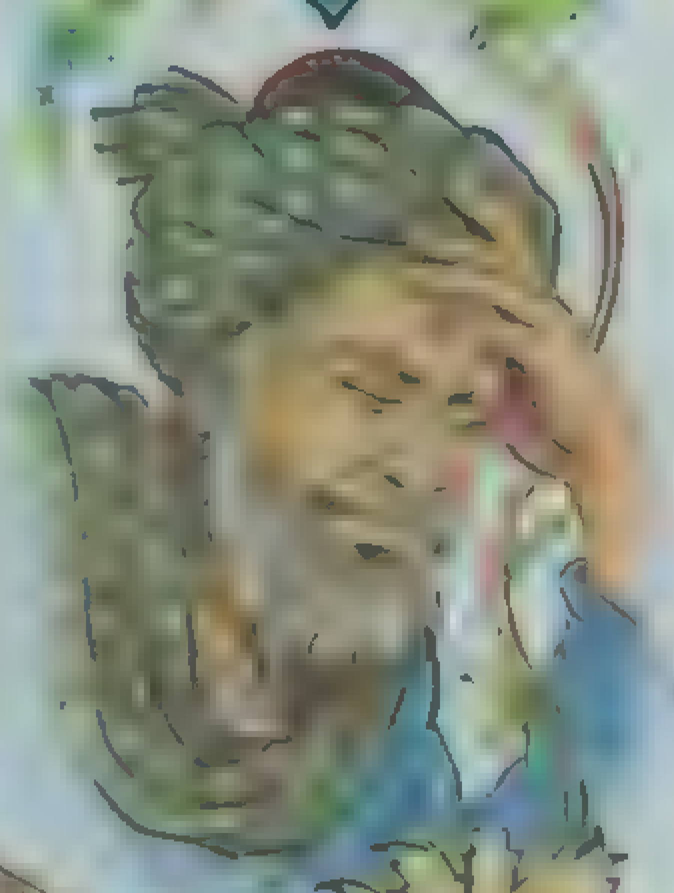
Ah, take the Cash, and let the promise go,
Nor heed the music of a distant Drum !



गी० ॥ अरुणासवमपिकाङ्क्षे महाकविकृतानिचाटुकाव्यानि ।
अर्धग्रासमवश्यं प्रोत्सहतांमामकान्त्यानि श्वसितम् ।
अप्यनवरतमहंत्वं परिरभ्यपरस्परंवसेवरहः ।
शतशतकोटिगुणंस्या दिदंवनंचक्रवर्तिनः सौधात् ।
श्लो० ॥ श्लाघनेऽप्सरसंयज्वा वयंद्राक्षारसंस्तुमः ।
श्राव्याभवेद्दूरभेरी पिबहस्तगतामृतम् ॥ १२ ॥
गी० ॥ नित्यंस्वर्गेनगर्यां रम्याअप्सरसइनिवदन्त्येके ।
द्राक्षासवएवायंमनोज्ञ इतिसर्वदाप्रशंसामि ।
हस्तगतं मात्याक्षीः पस्पृहथामाभविष्यदर्थाय ।
कामं भ्रातःश्राव्यः स्यादेवदविष्ठ दुन्दुभिध्वानः ।

ఆ ॥ కోరుకొన్న కెంపు-కోపుగంగాళముల్ ।
మాటలల్లువాని-తేటద్రాంత ।
యీవు నేను వేడ్క-నెనయఁగ[illegible] ।
తోడనీకు గా-గఁదో[illegible] ।
[illegible] । కురిడఁపవారలుగొప్పగా ।
నెందేమఱికానితలఁపు-నెనయుచుఁ జెడనీ ।
యు[illegible]ము గానువ ।
ముందేమేమొకయుఁపయిక-మున్విదువకుమా ।
చె ॥ వినువలనున వెల-వెలఁదమిలంద్రు ।
నీకముగనంగూరు-నేనయమందు ।
పోకుమరుఫజోలి-ముదుపుగైకొనుమ ।
యెడనున్నదప్పన్న-యింపుగానుండుఁ ।
డొలఁగంట్లనీటనె-తైనవేల్పుటేఱు ।





وانگه من و تو نشسته در ویرانی
خوشتر بود از مملکت سلطانی

(۱۳) گویند بهشت عدن با حور خوشست
من می گویم که آب انگور خوشست
این نقد بگیر و دست ازان نسیه بدار
کاواز دهل برادر ز دور خوشست
گویند بهشت و حوض کوثر باشد
آنجا می ناب و شهد و شکر باشد



Wāngah manwa tū nishasta dar wīrānī
Khushtar būd az mamlu kati sultānī.

(13) Gōyand bihishti ʻadan bā hūr khushast
Man mī gōyam ki ābi angūr khushast
Īn naqd bigīr va dastazān nasīyabidār
Kāwāzi duhul birādar zidūr khushast
Gōyand bihisht va hauzi kausar bāshad
Ānjā maiyi nāb wa shahad va shakkar bāshad

Beside me singing in the Wilderness—
Oh, Wilderness were Paradise enow!



XIII

Some for the Glories of This World; and some
Sigh for the Prophet's Paradise to come;

श्लो० ॥ अरण्यग्राममध्यस्थे वनेनिवसनोमम ।
येनकेनापिसंवन्धो नह्यल्पेनाधिकेनवा ॥ ११ ॥

गी० ॥ यद्यद्यसंभवेदिह बन्धुरगोधूमनवरसापूपः ।
मधुपूर्णपानपात्रं किंवक्तव्यः पुनर्ममानन्दः ।
त्वमहमपिरहःप्रत्यह मिहमाहिलेसहवसेवमहितवने ।
अतिरिच्यतेनकिंनौ मुदानदाचक्रवर्तिनः प्रमदः ।

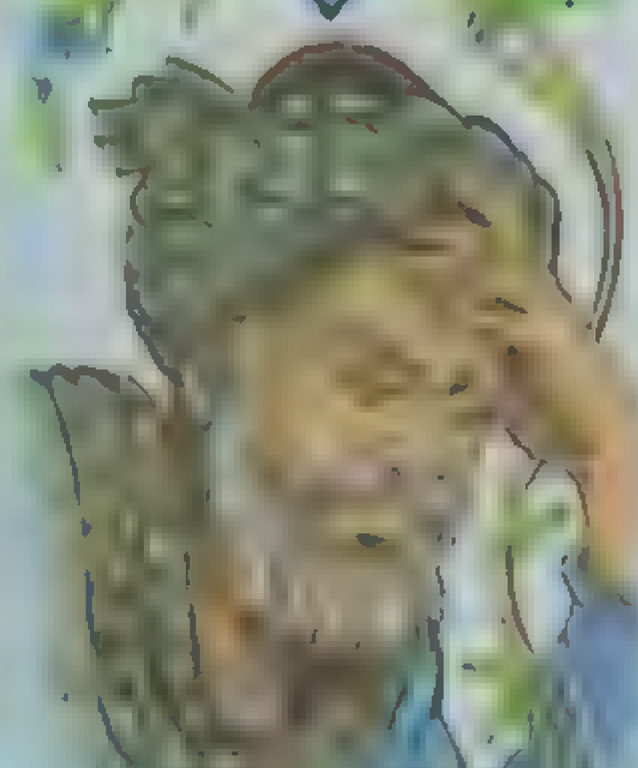
श्लो० ॥ इक्षुच्छायेकदुष्णान्न मभीष्टंमधुपुस्तुकम् ।
त्वमत्रयदिगायन्ती नूनंस्वर्गायतेमही ॥ १२ ॥



(౧౧) మూ ॥ నడికారునకున్నేలకు ।
నడుమనలరుతోటలోన-నావిడిదటసం ।
దడిలేదు కొదిగొప్పల ।
గొ[illegible]మల్ బ్రదుకు[illegible] ।

ఆటవెలది ॥ పట్టనీపాటలు-చట్టసైదముకొట్టె ।
కొలుబుడ్డిలాలు-కోపుమడ్డి ।
నేనునీవుచాటు-గానెనసినవేళ ।
దొరకుబెట్టులెట్టి-దొరలకైన ।

(౧౨) మూ ॥ పచ్చికబీడచోటట ।
నచ్చికతోనీవుకొలది-మైమఱపుననె ।
నచ్చినపాటలుగుల్కుడ ।
నెచ్చెలిమనకారు బ్రతుకు-నేమెచ్చదగున్ ।



(۱۱) گر دست دهد ز مغز گندم نانی
از می کدوی ز گوسفندی رانی
و انگه من و تو نشسته در ویرانی
عیشی بود آن نه حد هر سلطانی

(۱۲) تنگی میء لعل خواهم و دیوانی
سد رمقی باید و نصف نانی

(11) Gar dast dihidzi maghzi gandumi nānī
Az maiyi kadūy zi gōsfandīyi rānī
Wān gahmanū tūnishasta dar wīrānī
ʻaishī būd ān na khaddi har sultānī.

(12) Tangīyi maiī l'al khāham wa dīwānī
Saddi ramaqī bāyad wa nasfi nānī

XI

With me along the Strip of Herbage strown
That just divides the desert from the sown,
Where name of Slave and Sultan is forgot—
And Peace to Mahmud on his golden Throne!

XII

Here with a little Bread beneath the Bough,
A Flask of Wine, a Book of Verse—and thou



।त्वंदरीदर्शामिम केवल वाह्यस्वरूपमित्थमिति ।
ाहमपिमदन्तरङ्गेऽन्यन्तनिगूढयथा तथैवास्मि ।
ःकंपाणिमपिशृति कोशेन्यस्य नरं करं चपके ।
वेहितंनिषिद्धकर्माण्याचारि पुनः पुनर्मयासपादि ।
मामकपुराणसचिवा नंमामां यूयमयशोभ्रांत ।
माचावर्चीतिदं गोलमसद्रूपकं वृथै वैवम् ।
शरणागतरक्षणपटु स्वमभृकोणविविक्षत स्वस्थाः ।
चित्रं प्रपञ्चनटनं समुदासीनाः सदादिदृक्षध्वम ।

[illegible] ।
[illegible] ।
[illegible] ।
[illegible]
[illegible]
[illegible] ।
నీ రాత్రిక వెల-నే [illegible]
లలిఁ గొలువక ముస-ల్మానను గాక ।
నాయాస్వామునఁ గుల-న్నాతుడ మొదలు ।
లేనియాయుసేఁజే-లియు టేలమీఁకు ।
హేయిు సదోమూల-యందుఁ గూచుండి ।
యాయుఁ డీకసిపాప-లటు బొమ్మలాట ।







گویند مرا که می پرستم هستم
گویند مرا فاسق و هستم هستم
در ظاهر من نگاه بسیار مکن
کاندر باطن چنانکه هستم هستم
یکدست بمصحفیم و یکدست بجام
گه نزد حلالیم و گهی نزد حرام
مائیم درین گنبد نه پخته نه خام
نه کافر مطلق نه مسلمان تمام
بشنو ز من ای زندهٔ یاران کهن
دل تنگ مکن زین فلک بی سر و بن
بر گوشهٔ عرصهٔ سلامت بنشین
باز بچهٔ دهر را تماشا میکن



Gōyand marā ki maiyi parastam hastam
Gōyand marā fāsiq va hastam hastam
Dar zāhiri man nigāh bisyār makun
Kāndari bātin chunānki hastam hastam
Yak dast ba mushafīm wa yak dast bajām
Gahinazd halālīm va gahīyi nazd harām
Mā iyam darīn gunbad na pukhta na khām
Na kāfiri mut laq na musulmāni tamām
Bashunū zi man ai zindaī yārāni kuhn
Dil tang makun zīn falakbi sar va bun
Bar gōshai ' arsaī salāmat ba nishīn
Bāz bachchaī dahr rā tamāshā mīkun.

Let Rustam cry " To Battle! " as he likes,
Or Hatim Tai " To Supper " - heed not you.

गी० ॥ यावद्युष्मद्देहे ऽस्थिस्नायुर्धमनिरपिविराजन्ते ।
तावन्माकार्षीस्त्वं भाग्यनिवासाद्बहिः पदक्षेपम् ।
मार्नीनमस्तवगलोयदितेशत्रुर्महाबलोऽपिस्यात् ।
मानुग्रहमाक्राक्षीर्भवेत्सुहृच्चेत्सधर्मराजोऽपि ॥

श्लो० ॥ नचेन्मद्यंपिबेर्मत्ता न्मानिन्दीः पापमेवतत् ।
पानादपिक्षुद्रकर्म कुर्वन्किंश्लाघसे स्वयम् ।

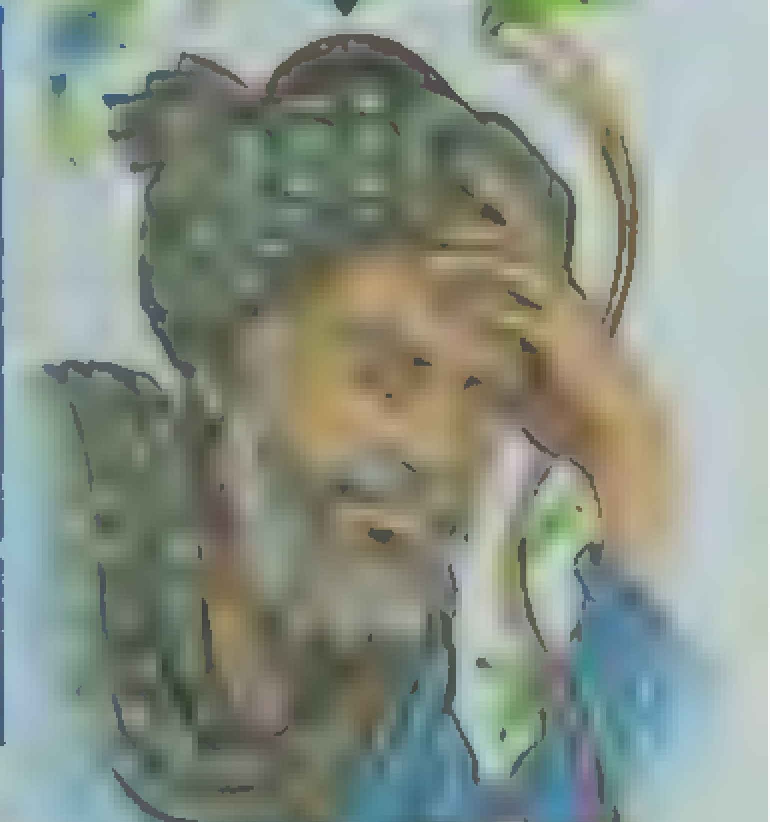
गी० ॥ माकुरुमैत्रींकेना प्ययदविष्ठो भवाखिलजनेभ्यः ।
यस्मिन्ननुरक्तः स्याः सएवतवतत्व तोभवेच्छत्रुः ।
तेऽद्यसुरार्चक इतिमां वावद्यन्तेऽहमपि तथैवास्मि ।
वावच्यन्तेपापी कामुकइत्यप्यहं तथैवास्मि ।

చె ॥ ఊపిరిలోఁడనీ-వుండినదనుకఁ ।
దల(వాఁతఁదప్పింప-ఁదలఁపకుమీవు ।
వంచకుమెనెట్టి-బరిజెట్టికైన ।
(మొక్క-కేవిద్వరి-పొత్తుకాఁడయిన ।

మూ ॥ అలకోపానవదూఱకో ।
డలుమఱచినవారిఁదిట్టు-టల్పోనోపన్ ।
తెలుపుకొనకు గొప్పన్నీ ।
కొలిచినమా తేలిపనులు-కోపునడియరుల్ ।

ఛ ॥ చలికాం(డనరుదుగాఁ-జేరుమునీవిఁ ।
కెడవయియుండుమా-యెల్లవారలకు ।
నెదుగునీసమ్మిక-యెనని పైనతఁడె ।
యుగునీకుమాఱుతుఁ-డక సెదవేని ।





گردن منه ار خصم بود رستم زال
منت مکش ار دوست بود حاتم طی

گر می نخوری طعنه مزن مستان را
ور دست دهد توبه کنم یزدانرا

تو فخر بدین کنی که من می نخورم
صد کار کنی که می غلامست آنرا

آن به که درین زمانه کم گیری دوست
با اهل زمانه صحبت از دور نکوست

آنکس که بکلی اعتماد تو بر اوست
چون چشم خرد باز کنی دشمنت اوست

Gardan manih ar khasm būd Rustami Zāl
Minnat ma kash ar dōst būd Hātimi Tai
Gar mai nakhurī ta'ana mazan mastānrā
War dast dihid tauba kunam yaz dānrā
Tū fakhri badīn kunī ki man mai nakhuram•
Sad kār kunī ki maiyi ghulāmast ānrā
Ān bihki darīn zamāna kam girī dōst
Bā ahli zamānayi suhbat az dūr nikūst
Ān kas ki bakullī i'timādi tū bar ūst
Chūn chashmi khirad bāz kunī dushmanat ūst

With Kaikobad the Great, or Kaikhusru?



श्लो० ॥ अन्तेददाति यत्तेऽपि मधुपानाधिदेवता ।
तत्कैवल्यामृतंसर्वं चारुभीरुरुरीकुरु ॥ ४६ ॥

गी० ॥ ज्योतिश्चक्रादिव्या न्तरिक्षलोकस्थितेऽति गंभीरे ।
चषकंचकास्त्यखिलजन सामान्यास्वादनीय रसपूर्णम् ।
स्यायादि मधुवारस्ते जनसाम्यमुपेत्यनत्रमागादीः ।
पिबमयंहृष्टस्त यथाविधि पुनस्त्वयाप्यमेव भवेत् ॥

श्लो० ॥ नविभीहिनतः काला दायुर्भोगविनाशकात् ।
वारंवारं पुनर्ज नि इते सजगत्प्रभुः ॥ ४७ ॥

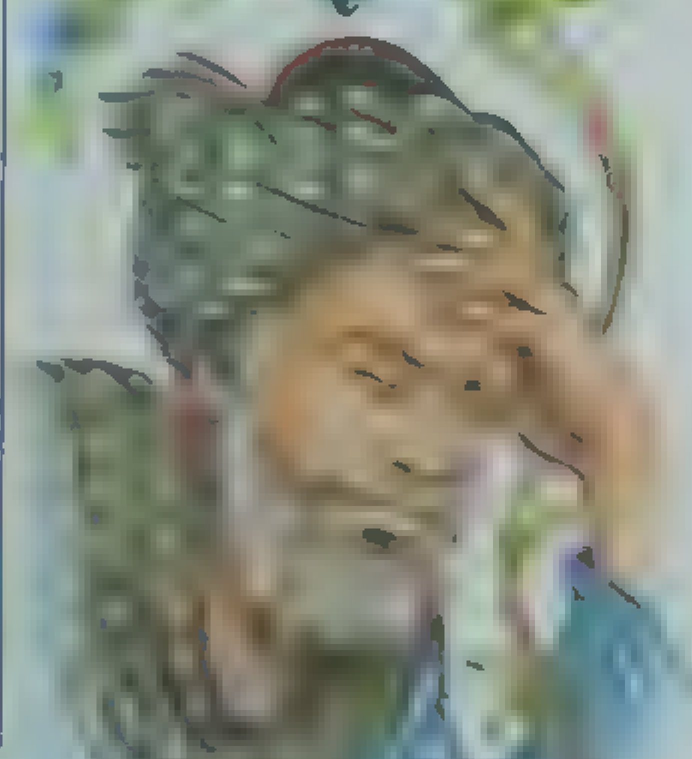
---

(౪౬) మూ॥ మొనకేటియొక్కనన్ని ।
నగనిచీఁకటిమబ్బువేల్పు-కడువడినీకుక్
దనసీవిరిగిన్నె నిడన్ ।
వెనుదీయకద్రాపుమీవు-వేడుకతోడన్ ।

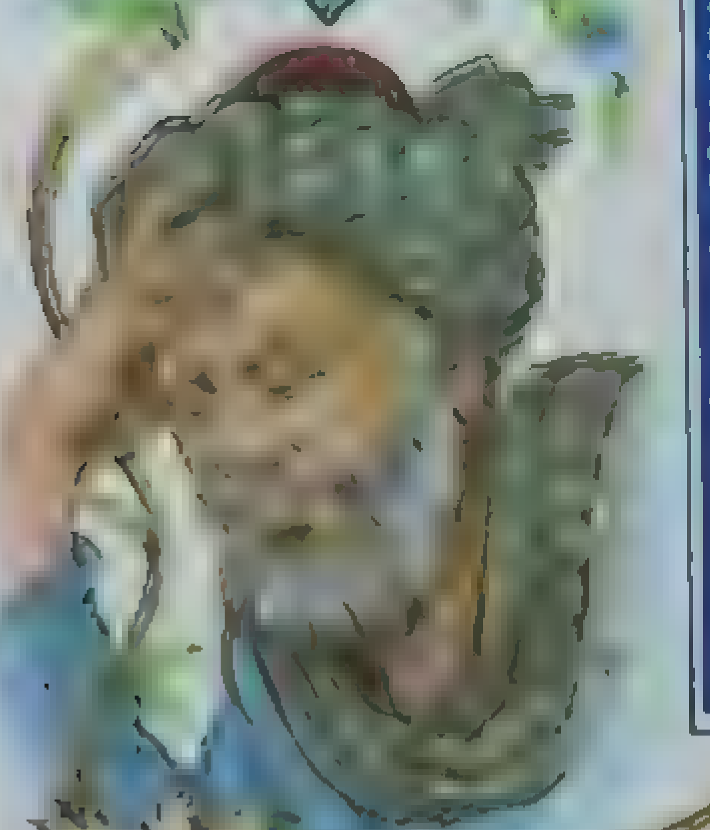
చె ॥ మిక్కిలిలోఁతైన-మినుగుపిలోనఁ ।
దగునెల్లవారల-నాదించుగిన్నె ।
నీకంతువచ్చినఁ-నీ వడలకుము ।
త్రాగుమోయిగనీకు-దప్పదాకోపు.।

(౪౭) మూ॥ కొంకకుములియున్న బ్రతు ।
కింకన్గాసముట్టికలుగ-దెన్నఁటికనుచున్ ।
బంకించివేనవేలం ।
బొంకిణీకో మసలమజల-మతకరిపన్నున్ ।









श्लो० ॥ ययद्याब्जशतं जातं किमभूद्देपमोऽब्रमम् ।
विकासयन्कुन्दमेप वसन्तोऽद्रिमर्नानशत् ॥ ९ ॥

गी० ॥ संपत्युपविशकुसुमच्छायेऽस्मिंस्त्वंयथासुखंनोचेत् ।
पात्येनसुमंवहुशः प्रभञ्जनेनापिमृदिवि नश्येत ॥
पुष्पसमयागमनाञ्जसैव हेमन्तऋतुविपाकेन ।
अभिवर्धन्तेऽपिप्रक्षीयन्ते नोऽसवो दलानीव ॥
प्रारभमाणवसन्तः क्रमशः प्रक्षीयमाणहेमन्तः ।
जनयन्तिविनाशयन्तिवा सहस्रशश्चक्रवर्तिनोभूमौ ।

श्लो० ॥ यथातथावाविधेर न्लोकसृष्टिस्थितिव्ययाः ।
वयंनटस्थामाशोचीः स्वभावोहिप्रवर्तते ॥ १० ॥

(౯) మూ ॥ అలపాదుపునేదుగ్రోన్నన ।
వెలిపుచ్చెన్గానియదువ-విరిఁబోలియుంచెన్ ।
అలఁతులఁబెంచినయామని ।
పలుమఱుందొల్లింటిగొప్ప-వారలఁద్రుంచెన్ ।
చ ॥ కుదుంవృహాయిఁగనీవు-కోరినదెల్ల ।
పెంటపాలగుబిలు-బిలునూచవుట్టు ।
చాలనామనిరాక-చలితఁగోక ।
మలయించుఁబోలియుంచు-మైతాల్పుమకన ।
విరితతిచలిపూఁట-విదుపుపొదుపుల ।
నూఱువేలదొరల-నూకెదున్నేల ।

(౧౦) మూ ॥ రానీపోనీయేమఁట ।
కానీయేపనులకున్య-గవనాకేలా ।
లేనికనికరంబెదియె ।
బైనన్నేమానుకొందు-నానావేడ్కన్ ।

در سایهٔ گل نشین که بس گل که ز باد (۹)
در خاک فرو رفته و با خاک نهاد
از آمدنِ بهار و از رفتنِ دی
اوراقِ وجودِ ما همیگردد طی
کافگند بخاک صد هزاران جم وکی
این آمدنِ تیرمه و رفتنِ دی
تا در تنِ تست استخوان ورگ و پی (۱۰)
از خانهٔ تقدیر منه بیرون پی



(9) Dar sāyaī gul nishīn ki basigul ki zi bād
Dar khāk firo rafta va bā khāk nihād
Az āmadani bahār va az raftani dai
Orāqi wuzūdi mā hamī gardad tai
Kāfgand bakhāk sad hazārān gam wa Kai
Īn āmadani tīri mahva raftani dai.

(10) Tā dar tanitust ustukhān va rag va pai
Az khānaī taqdīr manih bīrūn pai

IX

Morning a thousand Roses brings, you say;
Yes, but where leaves the Rose of Yesterday?
And this first Summer month that brings the Rose
Shall take Jamshed and Kaikobad away.



X

Well, let it take them! What have we to do

श्लो० ॥ यथाकथंचिन्नश्येन यत्रकुत्रापिजीवितम् ।
सुखदुःखविमिश्रायुर्मार्द्वीकं विन्दुशः क्षरेत् ॥ ८ ॥

गी० ॥ प्राणप्रयाणसमये सव्यंस्याद्वाऽपसव्यमपिशीर्षम् ।
अमृतेनवापि हालाहलेन पूर्येत पानपात्रमिदम् ॥
पिवमृद्वीकमयं नावनन्तरं सञ्चरेन्मुहुश्चन्द्रः ।
राकाप्रभृनिकुहूपर्यन्तं सर्वान् समापयेन्मासान् ॥
गृह्णीतास्मत्पात्री सुदृढं हस्तेन चषककण्ठविलम् ।
अथवासवासवः प्रष्यन्देयुर्विवृत भाजनोष्ठपुटात् ॥
तत्क्षणएवाहंयादि मृत्युसकाशात्पलायितुं शक्ये ।
भूयोविभ्राम्येयं द्राक्षाविटपाद्यथा शिथिलपत्रम् ॥



(౮) మూ ॥ ఏపాడేకానీమతి ।
యేవెన్నగరైన బ్రతుకె-లేనిఁగడవనీ ।
యోపికతగ్గునెల్లఁగ ।
నూతిరివైఁదీపి తఱుఁగు-చుంచున్నిదపక్ ।

చె ॥ ఎందున్ననేమిది-మ్రాఁడినపట్ల ।
వ్రెల్లిదీచినతీపి-వేదైననేల ।
ద్రాఁవుమునీవేను-దరలినపిదప ।
హెచ్చుతగ్గులనెల-యొడతెగకుండు ।
మాయనీజాడికొ-మ్ముగ్నోపుచెలియ ।
యెల్లకోపాల్కి-పోనీ దానినుండి ।
యీతఱినురితప్పి-యొక్కైననేను ।
గారాకువలెనుల్లిక దలిపోనిమ్ము ।

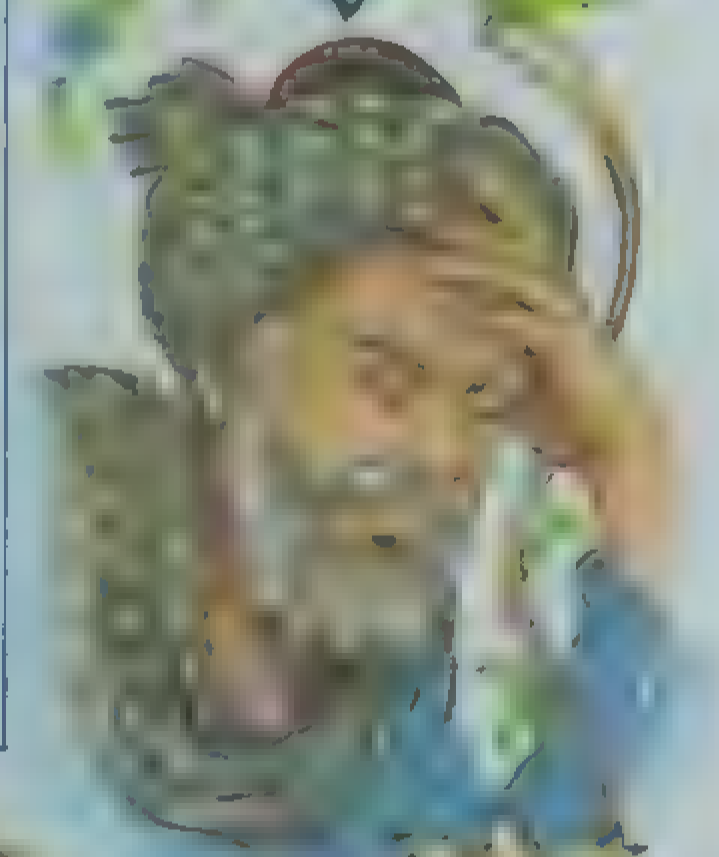


(۸) چون عمر همی رود چه بغداد و چه بلخ
پیمانه چو پر شود چه شیرین و چه تلخ
می خور که پس از من و تو این ماه بسی
از سلخ بغره آید از غره بسلخ

هم ساقی ما حلق صراحی در دست
هر بار لب ساغر آمده جان شرابست
آن لحظه که از اجل گریزان گردم
چون برگ رزان ز شاخ ریزان گردم



(8) Chun ' umr hamī raud chi baghdād va chi balkh
Paimana chi pur shūd chi shīrīn va chi talkh
Mai khur ki pas az man va tū īn māh basī
Az salkh baghurra āyadaz ghurra ba salkh
Ham sāqī mā halqi surāhī dar dast
Har bar labi sāgharāmada jāni sharābast
An lahza ki az ajal gurēzān gardam
Chūn bargi razān zi shākh rēzān gardam.



VIII

Whether at Naishapur or Babylon,
Whether the Cup with sweet or bitter run,
The Wine of Life keeps oozing drop by drop,
The Leaves of Life keep falling one by one.



गी०॥ दिनमत्यन्तसुखकरं समशीतोष्णमपि भवति गन्धवहः ।
सम्मार्ष्टि वाष्पपूर्णं पयोधरः पुष्पवाटिकावदनम् ।
संस्कृतवाण्यात्युच्चैर्मुहुर्मुहुर्मुहुस्समुपदिशति परपुष्टः ।
सौगन्धिकं तृषार्तं मद्यमवश्यं त्वया निषेयमिति ।

श्लो०॥ पात्रंसंपूरयायाहि किंतपस्यसि यौवने ।
पश्योर्द्धोनोन्मुखो जीवपक्षी दोधूयतेबलात् ॥ ७ ॥

गी०॥ नवनवविकासितपुष्पासवमद्भुतमानयेममयिपात्रि ।
सत्वरमेहिधुनीहि ऋतुव्रतकठोरकर्म हे पात्रि ॥

सुजङ्गी॥ डयिष्यन् । धुनोति ।
स्वपक्षौ । पतत्री ।

వ ॥ [illegible] ।
[illegible] ।
గ్రీష్మించుమబ్బునై-కో[illegible] ।
ననఁదోఁటనోటిన-నటబూఁజమదిఁ ।
బోలిగాఁడున్నఁడ-పోసిననుడుల ।
నాఁడెమనవకుఁద్రా-నన్జెప్పెఁదెరువు ।

(౭) [illegible] । జరిగినపనికై నగవకు ।
మరచుగనీకోరుకొన్న-హాయిరుదువుమూ ।
పిరిపులుఁగెగరిన నికది ।
దొరకదుమఱిమిగులఁదనివి-తోడ స్ననుమా ।

వ ॥ సీ[illegible]వనలు ।
మూలకుఁద్రొక్కునో-మున్గోపుచెలియ ।
వెషలిపోతెక్కలు-విదిలిచెన్నులుఁగు ।



بلبل بزبان پهلوی با گل زرد
فریاد همی زند که می باید خورد

بشگفت شگوفه می بیار ای ساقی
دست از عمل زهد بدار ای ساقی
مرغ گردون در رهش پر می زند

Bulbul bazabāni pahlawī bā guli zard
Faryād hamī zand ki mai bāyad khurd.

(7) Bashiguft shigūfa mai biyār ai sāqī
Dast az ʻamali zuhd bidār ai sāqī
Murgi gardūn dar rahsh par mī zand.

Red Wine!"—the Nightingale cries to the Rose
That sallow cheek of hers to incarnadine.

VII

Come, fill the Cup, and in the fire of Spring
Your Winter-garment of Repentance fling:
The Bird of Time has but a little way
To flutter—and the Bird is on the Wing.





श्लो० ॥ नाममात्रावशिष्टा विभ्रष्टा नष्टाः पुरानराः ।
अद्यापि फलिताद्राक्षा पुष्पिता वनमालिका ॥ ५ ॥

गी० ॥ कस्मैचिदपि रहस्यं नहिविज्ञपयति कालचक्रमिदम् ।
विंशतिसहस्रगुणितान् गमयति महतोऽपि यमपुरम् मर्त्यान् ।
गन्धोत्तमां ततः पिब जन्तोर्नायुर्द्विवारमुपदत्तम् ।
जगतः प्रयाति योऽतः स्वभावतः सन्पुनः समायाति ।

श्लो० ॥ कोऽप्यालपत्रागरकं माध्वीशब्दं विमुह्यति ।
पल्लवस्पृहया गायन्कोकिलो लोहितायते ॥ ६ ॥

---

(౫) మూ ॥ మునువెట్టి యంగురాఁడో ।
కనుమొఱఁగె మఱట్టితేఁడు-కన్పట్టండై ।
ననిఁక వెలుఁగు మైమఱుపునఁ ।
గననేఁడ శిగల్గు చోట-ఁగల్గి చెలంగున్ ।

చ ॥ ఈతఁటిగిటి తెల్ప-దేఁకినోళవు ।
నేను నాల్గులవేల-మొకిమీంద్రఁ గెడవె ।
క్రొంగుకోఁపినుమాఱు-రాఁబోదు బ్రతుకు ।
క్రమ్మందినవారెల్ల-మఱిమళ్ళ లేరు ।

(౬) మూ ॥ ఒకమికుకునోపనియా ।
వెడఁగుమరివాఁడునోరు-విప్పకపోని ।
అడుగడుగునలాహిరిచవి ।
నడిగెడువగ కాని బ్రదుకు-హాయిగఁగదుచున్ ।





این چرخ که باکسی نمیگوید راز
کشته بستم هزار محمود و ایاز
می خور که بکس عمر دوباره ندهند
هرکس که شد از جهان نمیآید باز

روزیست خوش و هوا نه گرمست نه سرد
ابر از رخ گلزار همی شوید گرد

(5) Īn charkh ki bā kasī namīgōyad rāz
Kushta bistumi hazār mahmūd va ayāz
Mai khur ki bākas umur dōbāra na dihind
Har kas ki shud az jahān namīāyad bāz.

(6) Rōzīst khush va hawā na garmast na sard
Abraz rukhi gulzār hamī shūyad gard



V

Iram indeed is gone with all his Rose,
And Jamshīd's Sev'n-ring'd Cup where no one knows;
But still a Ruby gushes from the Vine,
And many a Garden by the Water blows.

VI

And David's lips are lockt; but in divine
High-piping Pahlavi, with "Wine! Wine! Wine!





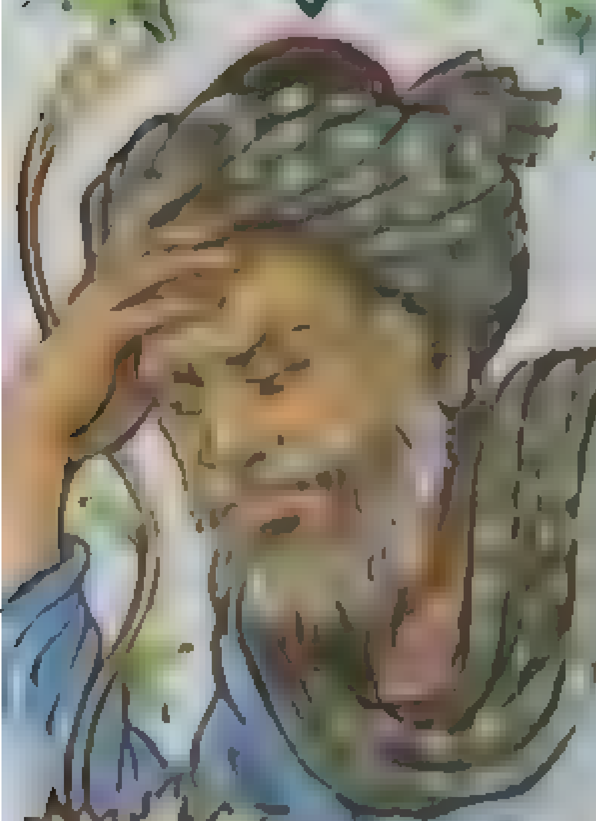
श्लो०॥ नूत्नोऽभूत्प्रत्नसंकल्पो रहस्यंचित्तमीप्सति ।
मुनयो यत्र तप्यन्ते तत्र मोक्षामहेवयम् ॥ ४ ॥

गी०॥ अयमवसरो विहर्तुं समुत्सुकानां वनेषु सर्वेषाम ।
प्रतिविटपं सौन्दर्यम् प्रतिगन्धवहं चकास्ति सौहित्यम् ।
नववासन्तिक मन्दानिलेन संप्रत्यलंकृतंभुवनम ।
वर्षेप्सया जलधरं पश्यत्युन्मीलितेक्षणेनेदम् ।

---

(౪) మూ ॥ ఈతఱి క్రొత్తేడు మరల ।
నీ తెగఁగొలియకుఁ జెల్గె-నిటుఁ నిగొనిరెు ।
ట్లో తొల్లిటి చదువరులటు ।
నాతోఁ జినకందువ న్మె-నన్ననెదనిఁకన్ ।

చ ॥ అదను మైతాల్పుల-క వ్వారికంకఁ ।
గంధువన్గారులఁ-గదు వేడ్క-మీఱఁ ।
గొమ్మనెల్లన్బట్టి-గోర్కె-లేఁతకయి ।
కొలుచుఁజల్లనిగాలి-కూఁమియావి ।
మెల్లనఁ దెమ్మెర-మెలఁగుచునుండె ।
తొలుచూలుమబ్బుక-న్దొగలబెల్లించె ।

اکنون که جهانرا بخوشی دسترسیست

هر زنده دلی را سوی صحرا هوسیست

بر هر شاخی طلوع موسی دستیست

در هر نفسی خروش عیسی نفسیست

وقتست که از صبا جهان آرایند

وز چشم سحاب چشمها بگشایند

موسی دستان ز شاخ کف بنمایند

عیسی نفسان ز خاک بیرون آیند



(4) Aknūn ki jahān ra bakhushī dastirasīst
Har zindayi dilīrā suwīsahrāyi hawasīst
Bar har shākhī tulūyi mūsāyi dastist
Dar har nafsīyi khurōsh ' isāyi nafsīst
Waqtāst ki az sabā jahān ārāyand
Waz chashmi sahāb chashmhā bakushāyand
Mūsāyidastān zi shākh kaff banumāyand
' Isāyinafsān zi khāk birūn āyand.

IV

Now the New Year reviving old Desires,
The thoughtful Soul to Solitude retires,
Where the WHITE HAND OF MOSES on the Bough
Puts out, and Jesus from the Ground suspires.



पातव्यं मृद्वीकं कर्तव्यं हृदय वाञ्छितं सफलम् ।
तावकजीवितकालावधिर्भवेदेव जगति विस्पष्टः ॥
अयि हृदयानन्द निधे सत्वरमुत्तिष्ठ सुप्रभातोऽयम् ।
मन्दम्मन्दम् मद्यं पीत्वा वादय विपञ्चिकामद्य ॥
नष्टस्पृहश्शयालुः कथमैहिक भोगभाग्यभाग्भवति ।
नहिशक्यते गतासुर्देही निजवाञ्छितं पुनर्भोक्तुम् ॥
प्रत्यूषस्संप्राप्ता जागृहिबालेनवीन गुणजाले ।
मधुनाधुना समन्ता द्रक्तां कुरुकाचभाजनं स्वच्छम् ॥
अन्यार्धानं क्षणिकं सत्यापन मैह लौकिकं वित्तम् ।
अन्वेषयन्नपिचिरं कामितमाप्तुं नशक्यसेऽत्यर्थम् ॥

ఇంక నీనో మేల-నేనోపుపోతి ।
తొలుచదువులమూల-ద్రొక్కి-బితీనఁ ।
గొపుమద్ధిర్నార్వ-కుత్తుకబంటి ।
తప్పకయానుమి-త్తతివిడికొపు ।
నొప్పుగానీకోర్కు-నొడఁగూచుకొనుమ ।
యిలవియే బ్రతుకనీ-పస్నొన్నవలకు ।
తెలియదానికిది-తేటగానింక ।

పా ॥ మెలఁగలేఁబగల్లెమ్మరా-మిసుకులొడవ ।
త్రాగిమెల్లమెల్లనజెంగఁ-మ్రోఁగనిమ్ము ।
గిఁలకఁబోతులీరైనన-క్కలకఁగారు ।
మఱియుఁజెల్లిపోయినవారు-మల్లిరారు ।

చె ॥ పొడుపమ్యేమేల్కొను-మోవింతపాప ।
వైపునగంగసా-గరములాల్పల్పు ।
నీ మొరవుబ్రతుకిం-కేవలకుండఁ ।
దాఁగనిపమఱి-తపవినద్రాడు ।





مَیْ بایَدْ خوردْ وَ کامِ دِلْ بایَدْ رانْدْ
پیداسْت که چنْد دَرْ جَهان خواهی مانْد
وَقْتِ سَحَر اَسْت خیز اَیْ مایهٔ ناز
نَرْمَکْ نَرْمَکْ بادَه خور چَنْگْ نَواز
کاینْها که بِخوابَنْد نَیابَنْد بَسی
وانها که شُدَنْد کَسی نَمی آیَدْ باز
وَقْتِ سَحَر اَسْت خیز اَیْ طُرْفِه پِسَر
پُرْ بادَهٔ لَعْل کُنْ بلورین ساغَر
کین یَکْدَمِه عارِیَت دَرین کُنْجِ فَنا
بِسْیار بِجُوئی وَ نَیابی دیگَر



Mai bāyad khurd va kāmi dil bāyad rānd
Paidāst ki chand dar jahān khāhī mānd
Waqtīsaharāst khēzai māyaī nāz
Narmak narmak bāda khur chang nawāz
Kāinhā ki bakhāband nayāband basī
Wānhā ki shudand kasī namī āyad bāz
Waqtīsaharāst khēz ai turfayi pisar
Pur bādaī l'al kun bulurīni sāghar
Kīn yakdamayi 'āriyat darīn kunji fanā
Bisyār ba jūī va nayābī dīgar.

You know how little while we have to stay,
And, once departed, may return no more."



श्लो० ॥ गतेमायाव तमसे प्रातः पानमजागर्दीत् ।
हृदिस्थंदैवतंमूढ गवेषयसि किम्र बहिः ॥ २ ॥
गी० ॥ प्रातश्श्रुतमाह्वानम् शुण्डायास्तिष्ठ रे सुरापायिन् ।
पूरयपात्रं तूर्णं नयावदसुभाजनं भवनिपूर्णम् ॥
श्लो० ॥ पानागताअवोचन्मांवोधात्तुषसि घोषनि ।
उन्मीलयकवाटं द्राग्नावर्तन्ते गताः पुनः ॥ ३ ॥
गी० ॥ मधुवारोऽयम् प्रातः पायय मां पात्रि कुक्कुटारौति ।
पानस्य नौसुराया अहो वतात्रैकदा समावेशः ॥
नहिदीक्षावसरोऽयम् माशोचीरीदृशं वृथा पात्रि ।
धर्मस्य काद्य चिन्ता पिवहालासारमखिलमयिपात्रि ॥

(౨) మూ ॥ వేకువచీఁకటి పోఁకుడు ।
తోఁకమడఁచి పరుగువెట్టెఁ-దోఁట్లోనిచెన్ ।
నాకానుడిదీలోనీ ।
జోక వెదకు కనకుము వెలి-చోటులనసుఖున్ ।
పా ॥ వినఁదగెన్బిల్పదిగోఁగోపు-వెంటనుండి ।
తఱలెమాపులేనా వెట్టి-తాగుఁబోత ।
కనుము మై బుద్ధిమిడుకు త్రి-గాకమనుపు ।
కొల్లగానింపుకొండమా-కోపుఁగోవి ।
(3) మూ ॥ మేలగుఁగోక్కా-రమువిని ।
తాళకకోపుగడితలుపు-తట్టియనెన్వాఁ ।
కీలోగుమ్మము తెఱవవి ।
దేలాయుగ మెడయమల్లి-యిటరామనుచున్ ।
చెంపు ॥ తఱియమ్యోకుబితాన-ఁద్రావించునన్ను ।
మలుపుంజుకూసెఁగ-మ్మనికోపుపడుచ ।
కోపువెంటమనము-కోపునిచ్చోట ।
కీవిరిడాలితార-సిల్లితిమిట్టు ।





آمد سحری ندا ز میخانهٔ ما
کای رند خراباتی دیوانهٔ ما
برخیز که پر کنیم پیمانه ز می
زان پیش که پر کنند پیمانهٔ ما

هنگام صبوح است و خروش ای ساقی
ما و می و کوی میفروش ای ساقی
چه جای صلاحست خموش ای ساقی
بگذر ز حدیث و درد نوش ای ساقی



(2) Āmad sahari nidā zi mai khānai mā
Kāy rindi kharābā tī dīwānai mā
Bar khēz ki pur kunīm paimāna zi mai
Zān pēsh ki pur kunand paimānai mā.

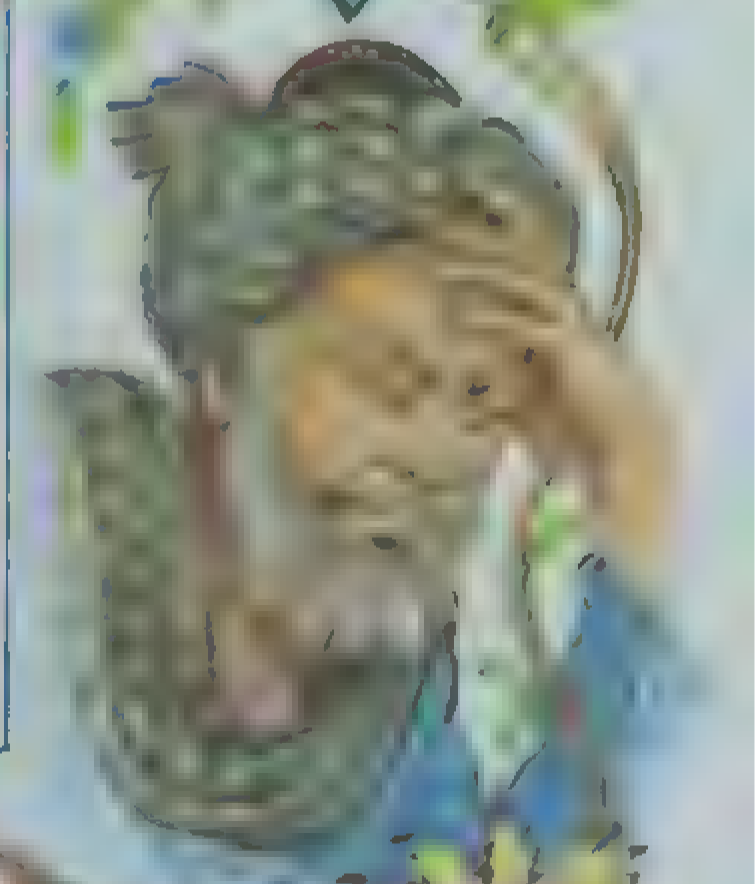
(3) Hangāmi subūh ast va khurōsh ai sāqī
Mā va mai va kūyi maifarōsh ai sāqī
Chi jāyi salāhast khamōsh ai sāqī
Baguzar zi hadīs va durd nōsh ai sāqī

II

Before the phantom of False morning died,
Methought a Voice within the Tavern cried,
"When all the Temple is prepared within,
Why lags the drowsy Worshipper outside?"

III

And, as the Cock crew, those who stood before
The Tavern shouted—"Open then the Door!





॥ सुप्रभातम् ॥

श्लोकः ॥ प्रबोधयप्रभातो नक्षत्राण्यन्तर दीपयत् ।
इनोऽक्षैप्सीन्नवीनांशु जालंराजगृहोपरि ॥ १ ॥

गीतिः ॥ सूर्यःप्रभातजालंगृहो परितले समन्ततोऽक्षैप्सीत् ।
दिन पतिरप्यास्थत्प्रस्थानमणिभाजनेप्रयाणाय ॥
प्रातः सजागरूकः प्रतिहार्यप्यहरहःसउत्तिष्ठन् ।
पिबहालामित्युच्चैर्व्यजिज्ञपत्संभ्रमेणकर्तव्यम् ॥

—:(మేల్కొలుపులు):—

(౧) మూఁపు ॥ మేలుఁకువగనుమీయదెసూ ।
వెలరారెమినుమినుకులను-గంటదొడంగెన్ ।
మెలఁగివగటివేలుపుమే ।
డల్లయూదలకెండవిడియొ-డవలదవిలిచెన్ ।

పాట ॥ కావిరాపొద్దువల వైచె-గప్పుమీఁద ।
వెలుఁగుతేఁడదిగోఁదనయి-ల్వెడలుచుండెఁ ।
బ్రాగుడనివేగరియుఁ బాఱి-వేగఁ బోక ।
హాయిగామీఁదుసీవిరి-నానుకోనుఁడు ।



رُباعِیاتِ عُمَرْ خَیّام

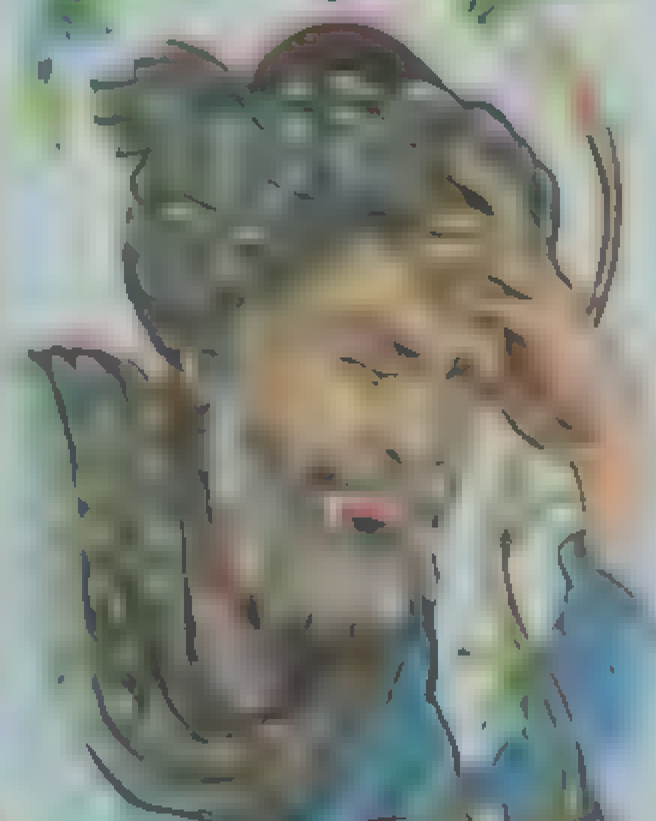
(1) خُورْشِیدْ کَمَنْدِ صُبْح بَرْ بامْ اَفْگَنْدْ
کَیْ خُسْرَوِ رُوزْ مُهْرَه دَرْ جامْ اَفْگَنْدْ
مَیْ خُورْ کِه مُنادِیِ سَحَرْ گَه خِیزانْ
آوازِهٔ "اِشْرَبُوا" دَرْ اَیّامْ اَفْگَنْدْ

RUBĀ'I YATĪ UMAR KHAIYĀM.

(1) Khurshīd kamandi subh barbām afgand
Kai khusravi rōz muhra dar jām afgand
Mai-khur ki manādī-ī sahar ga khēzān
Āwāzaī " Ishrabwā " dar ayyām afgand.

I

Awake! for morning in the Bowl of night
Has flung the Stone that puts the Stars to Flight;
And lo! the Hunter of the East has caught
The Sultan's Turret in a noose of light.





رباعیات عمر خیام

RUBÂIYÂT

OF

OMAR KHAIYÂM

With English Translation by

EDWARD FITZGERALD

Translated into

SANSKRIT and DĒSYĀNDHRAM

BY

A. NARAYANADAS

PRINCIPAL

SREE VIZIARAMA GANA PATASALA

VIZIANAGRAM





purpose of Life, only *diverted* himself with speculative problems of Deity, Destiny, Matter and Spirit, Good and Evil, and other such questions, easier to start than to run down, and the pursuit of which becomes a very weary sport at last!

With regard to the present Translation. The original Rubáiyát (as, missing an Arabic Guttural, these *Tetrastichs* are more musically called) are independent Stanzas, consisting each of four Lines of equal, though varied, Prosody; sometimes *all* rhyming, but oftener (as here imitated) the third line a blank. Somewhat as in the Greek Alcaic, where the penultimate line seems to lift and suspend the Wave that falls over in the last. As usual with such kind of Oriental Verse, the Rubáiyát follow one another according to Alphabetic Rhyme—a strange succession of Grave and Gay. Those here selected are strung into something of an Eclogue, with perhaps a less than equal proportion of the "Drink and make-merry," which (genuine or not) recurs over-frequently in the Original. Either way, the Result is sad enough: saddest perhaps when most ostentatiously merry. more apt to move Sorrow than Anger toward the old Tent-maker, who, after vainly endeavoring to unshackle his Steps from Destiny, and to catch some authentic Glimpse of TO-MORROW, fell back upon TO-DAY (which has outlasted so many To-morrows!) as the only Ground he had got to stand upon, however momentarily slipping from under his Feet.

EDWARD J. FITZGERALD





"If I myself upon a looser Creed
Have loosely strung the Jewel of Good deed,
Let this one thing for my Atonement plead:
That One for Two I never did misread."

The Reviewer,[6] to whom I owe the Particulars of Omar's Life, concludes his Review by comparing him with Lucretius, both as to natural Temper and Genius, and as acted upon by the Circumstances in which he lived. Both indeed were men of subtle, strong, and cultivated Intellect, fine Imagination, and Hearts passionate for Truth and Justice; who justly revolted from their Country's false Religion, and false, or foolish, Devotion to it; but who fell short of replacing what they subverted by such better *Hope* as others, with no better Revelation to guide them, had yet made a Law to themselves. Lucretius indeed, with such material as Epicurus furnished, satisfied himself with the theory of a vast machine fortuitously constructed, and acting by a Law that implied no Legislator; and so composing himself into a Stoical rather than Epicurean severity of Attitude, sat down to contemplate the mechanical drama of the Universe which he was part Actor in; himself and all about him (as in his own sublime description of the Roman Theater) discolored with the lurid reflex of the Curtain suspended between the Spectator and the Sun. Omar, more desperate, or more careless of any so complicated System as resulted in nothing but hopeless Necessity, flung his own Genius and Learning with a bitter or humorous jest into the general Ruin which their insufficient glimpses only served to reveal; and, pretending sensual pleasure, as the serious

[6] Professor Cowell.



his Poems, mutilated beyond the average Casualties of Oriental Transcription, are so rare in the East as scarce to have reacht Westward at all, in spite of all the acquisitions of Arms and Science. There is no copy at the India House, none at the Bibliothèque Nationale of Paris. We know but of one in England: No. 140 of the Ouseley MSS. at the Bodleian, written at Shiráz, A.D. 1460. This contains but 158 Rubáiyát. One in the Asiatic Society's Library at Calcutta (of which we have a Copy), contains (and yet incomplete) 516, though swelled to that by all kinds of Repetition and Corruption. So Von Hammer speaks of *his* Copy as containing about 200, while Dr. Sprenger catalogues the Lucknow MS. at double that number.[6] The Scribes, too, of the Oxford and Calcutta MSS. seem to do their Work under a sort of Protest; each beginning with a Tetrastich (whether genuine or not), taken out of its alphabetical order; the Oxford with one of Apology; the Calcutta with one of Expostulation, supposed (says a Notice prefixed to the MS.) to have arisen from a Dream, in which Omar's mother asked about his future fate. It may be rendered thus:—

"Oh Thou who burn'st in Heart for those who burn
In Hell, whose fires thyself shall feed in turn,
How long be crying, 'Mercy on them, God!'
Why, who art Thou to teach, and He to learn?"

The Bodleian Quatrain pleads Pantheism by way of Justification.

[6] "Since this paper was written" (adds the Reviewer in a note), "we have met with a Copy of a very rare Edition, printed at Calcutta in 1836. This contains 438 Tetrastichs, with an Appendix containing 54 others not found in some MSS."





Country. He is said to have been especially hated and dreaded by the Súfis, whose Practise he ridiculed, and whose Faith amounts to little more than his own, when stript of the Mysticism and formal recognition of Islamism under which Omar would not hide. Their Poets, including Háfiz, who are (with the exception of Firdausi) the most considerable in Persia, borrowed largely, indeed, of Omar's material, but turning it to a mystical Use more convenient to Themselves and the People they addressed; a People quite as quick of Doubt as of Belief; as keen of Bodily sense as of Intellectual; and delighting in a cloudy composition of both, in which they could float luxuriously between Heaven and Earth, and this World and the Next, on the wings of a poetical expression, that might serve indifferently for either. Omar was too honest of Heart as well of Head for this. Having failed (however mistakenly) of finding any Providence but Destiny, and any World but This, he set about making the most of it; preferring rather to soothe the Soul through the Senses into Acquiescence with Things as he saw them, than to perplex it with vain disquietitude after what they *might* be. It has been seen, however, that his Worldly Ambition was not exorbitant; and he very likely takes a humorous or perverse pleasure in exalting the gratification of Sense above that of the Intellect, in which he must have taken great delight, although it failed to answer the Questions in which he, in common with all men, was most vitally interested.



For whatever Reason, however, Omar as before said, has never been popular in his own Country, and therefore has been but scantily transmitted abroad. The MSS. of

teacher, Omar Khayyám, in a garden; and one day he said to me, 'My tomb shall be in a spot where the north wind may scatter roses over it.' I wondered at the words he spake, but I knew that his were no idle words.[4] Years after, when I chanced to revisit Naishápúr, I went to his final resting-place, and lo! it was just outside a garden, and trees laden with fruit stretched their boughs over the garden wall, and dropped their flowers upon his tomb, so that the stone was hidden under them." ' "

Thus far—without fear of Trespass—from the *Calcutta Review*. The writer of it, on reading in India this story of Omar's Grave, was reminded, he says, of Cicero's Account of finding Archimedes' Tomb at Syracuse, buried in grass and weeds. I think Thorwaldsen desired to have roses grow over him; a wish religiously fulfilled for him to the present day, I believe. However, to return to Omar.

Though the Sultan "shower'd Favors upon him," Omar's Epicurean Audacity of Thought and Speech caused him to be regarded askance in his own Time and





[4] The Rashness of the Words, according to D'Herbelot, consisted in being so opposed to those in the Korán: "No Man knows where he shall die."—This story of Omar reminds me of another so naturally—and when one remembers how wide of his humble mark the noble sailor aimed—so pathetically told by Captain Cook—not by Doctor Hawksworth—in his Second Voyage (i. 374). When leaving Ulietea, "Oreo's last request was for me to return. When he saw he could not obtain that promise, he asked the name of my *Marai* (burying-place). As strange a question as this was, I hesitated not a moment to tell him 'Stepney'; the parish in which I live when in London. I was made to repeat it several times over till they could pronounce it; and then 'Stepney Marai no Toote' was echoed through an hundred mouths at once. I afterwards found the same question had been put to Mr. Forster by a man on shore; but he gave a different, and indeed more proper answer, by saying, 'No man who used the sea could say where he should be buried.' "

ikshâhí,' and the French have lately republished and translated an Arabic Treatise of his on Algebra.

"His Takhallus or poetical name (Khayyám) signifies a Tent-maker, and he is said to have at one time exercised that trade, perhaps before Nizám-ul-Mulk's generosity raised him to independence. Many Persian poets similarly derive their names from their occupations; thus we have Attár, 'a druggist,' Assár, 'an oil presser,' etc.[2] Omar himself alludes to his name in the following whimsical lines:—

> "'Khayyám, who stitched the tents of science,
> Has fallen in grief's furnace and been suddenly burned;
> The shears of Fate have cut the tent ropes of his life,
> And the broker of Hope has sold him for nothing!'

"We have only one more anecdote to give of his Life, and that relates to the close; it is told in the anonymous preface which is sometimes prefixed to his poems; it has been printed in the Persian in the Appendix to Hyde's *Veterum Persarum Religio,* p. 499; and D'Herbelot alludes to it in his Bibliothèque, under *Khiam.*[3]—

"'It is written in the chronicles of the ancients that this King of the Wise, Omar Khayyám, died at Naishápúr in the year of the Hegira, 517 (A.D. 1123); in science he was unrivaled,—the very paragon of his age. Khwájah Nizámi of Samarcand, who was one of his pupils, relates the following story: "I often used to hold conversations with my





[2] Though all these, like our Smith, Archers, Millers, Fletchers, etc., may simply retain the Surname of an hereditary calling.

[3] "Philosophe Musulman qui a vécu en Odeur de Sainteté dans sa Religion, vers la Fin du premier et le Commencement du second Siècle," no part of which, except the "Philosophe," can apply to our Khayyám.

victims of the Assassin's dagger was Nizám ul Mulk himself, the old school-boy friend.[1]

"Omar Khayyám also came to the Vizier to claim his share; but not to ask for title or office. 'The greatest boon you can confer on me,' he said, 'is to let me live in a corner under the shadow of your fortune, to spread wide the advantages of Science, and pray for your long life and prosperity.' The Vizier tells us, that when he found Omar was really sincere in his refusal, he pressed him no further, but granted him a yearly pension of 1200 *mithkáls* of gold from the treasury of Naishápúr.

"At Naishápúr thus lived and died Omar Khayyám, 'busied,' adds the Vizier, 'in winning knowledge of every kind, and especially in Astronomy, wherein he attained to a very high pre-eminence. Under the Sultanate of Malik Shah, he came to Merv, and obtained great praise for his proficiency in science, and the Sultan showered favors upon him.'

"When the Malik Shah determined to reform the calendar, Omar was one of the eight learned men employed to do it; the result was the *Jaláli* era (so called from *Jalál-ud-din,* one of the king's names)—'a computation of time,' says Gibbon, 'which surpasses the Julian, and approaches the accuracy of the Gregorian style.' He is also the author of some astronomical tables, entitled 'Ziji-Mal-





[1] Some of Omar's Rubáiyat warn us of the danger of Greatness, the instability of Fortune, and while advocating Charity to all Men, recommending us to be too intimate with none. Attár makes Nizám-ul-Mulk use the very words of his friend Omar [Rub. xxviii.], "When Nizám-ul-Mulk was in the Agony (of Death) he said, 'Oh God! I am passing away in the hand of the wind.' "

went from Khorassán to Transoxiana, and wandered to Ghazni and Cabul; and when I returned, I was invested with office, and rose to be administrator of affairs during the Sultanate of Sultan Alp Arslán.'

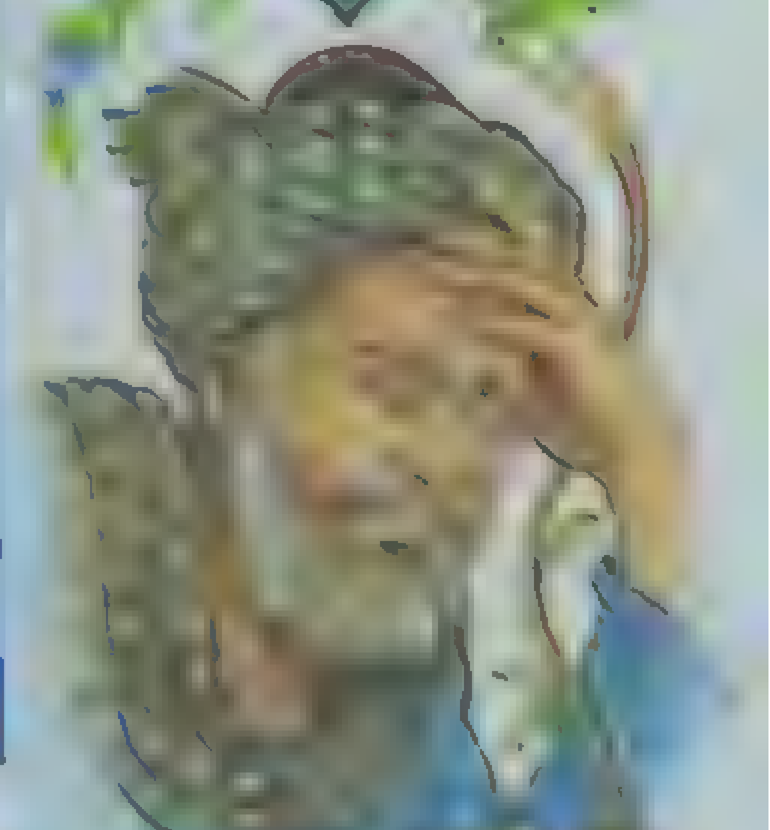
"He goes on to state, that years passed by, and both his old school-friends found him out, and came and claimed a share in his good fortune, according to the school-day vow. The Vizier was generous and kept his word. Hasan demanded a place in the government, which the Sultan granted at the Vizier's request; but discontented with a gradual rise, he plunged into the maze of intrigue of an oriental court, and, failing in a base attempt to supplant his benefactor, he was disgraced and fell. After many mishaps and wanderings, Hasan became the head of the Persian sect of the *Ismailians,*—a party of fanatics who had long murmured in obscurity, but rose to an evil eminence under the guidance of his strong and evil will. In A.D. 1090, he seized the castle of Alamút, in the province of Rúdbar, which lies in the mountainous tract south of the Caspian Sea; and it was from this mountain home he obtained that evil celebrity among the Crusaders as the OLD MAN OF THE MOUNTAINS, and spread terror through the Mohammedan world; and it is yet disputed whether the word *Assassin,* which they have left in the language of modern Europe as their dark memorial, is derived from the *hashish,* or opiate of hemp-leaves (the Indian *bhang*), with which they maddened themselves to the sullen pitch of oriental desperation, or from the name of the founder of the dynasty, whom we have seen in his quiet collegiate days, at Naishápúr. One of the countless





and reverenced,—may God rejoice his soul; his illustrious years exceeded eighty-five, and it was the universal belief that every boy who read the Koran or studied the traditions in his presence, would assuredly attain to honor and happiness. For this cause did my father send me from Tús to Naishápúr with Abd-us-samad, the doctor of law, that I might employ myself in study and learning under the guidance of that illustrious teacher. Towards me he ever turned an eye of favor and kindness, and as his pupil I felt for him extreme affection and devotion, so that I passed four years in his service. When I first came there, I found two other pupils of mine own age newly arrived, Hakim Omar Khayyám, and the ill-fated Ben Sabbáh. Both were endowed with sharpness of wit and the highest natural powers; and we three formed a close friendship together. When the Imám rose from his lectures, they used to join me, and we repeated to each other the lessons we had heard. Now Omar was a native of Naishápúr, while Hasan Ben Sabbáh's father was one Ali, a man of austere life and practise, but heretical in his creed and doctrine. One day Hasan said to me and to Khayyám, "It is a universal belief that the pupils of the Imám Mowaffak will attain to fortune. Now, even if we *all* do not attain thereto, without doubt one of us will; what then shall be our mutual pledge and bond?" We answered, "Be it what you please." "Well," he said, "let us make a vow, that to whomsoever this fortune falls, he shall share it equally with the rest, and reserve no pre-eminence for himself." "Be it so," we both replied, and on those terms we mutually pledged our words. Years rolled on, and I









OMAR KHAYYÁM,

THE ASTRONOMER-POET OF PERSIA.

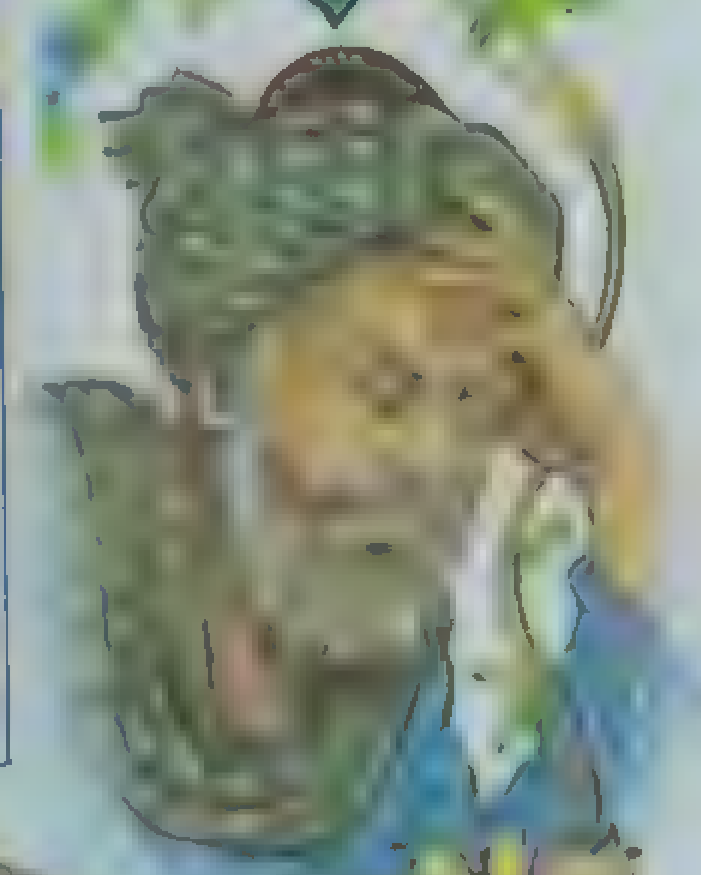
Omar Khayyám was born at Naishápúr in Khorassán in the latter half of our Eleventh, and died within the First Quarter of our Twelfth Century. The Slender Story of his Life is curiously twined about that of two other very considerable Figures in their Time and Country: one of whom tells the Story of all Three. This was Nizám ul Mulk, Vizier to Alp Arslan the Son, and Malik Shah the Grandson, of Toghrul Beg the Tartar, who had wrested Persia from the feèble Successor of Mahmúd the Great, and founded that Seljukian Dynasty which finally roused Europe into the Crusades. This Nizám ul Mulk, in his *Wasiyat*—or *Testament*—which he wrote and left as a Memorial for future Statesmen—relates the following, as quoted in the *Calcutta Review*, No. 59, from Mirkhond's History of the Assassins.

" 'One of the greatest of the wise men of Khorassán was the Imám Mowaffak of Naishápúr, a man highly honored

the Spaniard's finest work); but they also were withheld from the public and all but half a dozen friends.

When his old boatman died, he abandoned his nautical exercises and gave up his yacht forever. During the last few years of his life, he divided his time between Cambridge, Crabbe's house, and his own home at Little Grange, near Woodbridge, where he received occasional visits from friends and relatives. He was one of the most modest men who have enriched English literature with poetry of distinct and permanent value, and his best epitaph is found in Tennyson's "Tiresias and other Poems," published immediately after our author's quiet exit from life, in 1883, in the seventy-fifth year of his age.





BIOGRAPHICAL PREFACE



Reverend George Crabbe (the poet's grandson) was an intimate friend of his, and it was on a visit to Morton Rectory that Fitzgerald died. As we know that friendship has power to warp the judgment, we shall not probably be wrong in supposing that his enthusiastic admiration for Crabbe's poems was not the product of sound, impartial criticism. He attempted to reintroduce them to the world by publishing a little volume of "Readings from Crabbe," produced in the last year of his life, but without success. A different fate awaited his "Agamemnon: a tragedy taken from Æschylus," which was first printed privately by him, and afterwards published with alterations in 1876. It is a very free rendering from the Greek, and full of a poetical beauty which is but partly assignable to Æschylus. Without attaining to anything like the celebrity and admiration which have followed Omar Khayyám, the "Agamemnon" has achieved much more than a *succès d'estime.* Mr. Fitzgerald's renderings from the Greek were not confined to this one essay; he also translated the two Œdipus dramas of Sophocles, but left them unfinished in manuscript till Prof. Eliot Norton had a sight of them and urged him to complete his work. When this was done, he had them set in type, but only a very few proofs can have been struck off, as it seems that, at least in England, no more than one or two copies were sent out by the author. In a similar way he printed translations of two of Calderon's plays not included in the published "Six Dramas"—namely, "La Vida es Sueño," and "El Magico Prodigioso" (both ranking among



fore the book was reprinted in America. Its editions have been relatively numerous, when we consider how restricted was the circle of readers who could understand the peculiar beauties of the work. A third edition appeared in 1872, with some further alterations, and may be regarded as virtually the author's final revision, for it hardly differs at all from the text of the fourth edition, which appeared in 1879. This last formed the first portion of a volume entitled "Rubáiyát of Omar Khayyám; and the Salámán and Absál of Jámí; rendered into English verse." The "Salámán" (which had already been printed in separate form in 1856) is a poem chiefly in blank verse, interspersed with various meters (although it is all in one measure in the original) embodying a love-story of mystic significance; for Jámí was, unlike Omar Khayyám, a true Súfi, and indeed differed in other respects, his celebrity as a pious Mussulman doctor being equal to his fame as a poet. He lived in the fifteenth century, in a period of literary brilliance and decay; and the rich exuberance of his poetry, full of far-fetched conceits, involved expressions, overstrained imagery, and false taste, offers a strong contrast to the simpler and more forcible language of Khayyám. There is little use of Arabic in the earlier poet; he preferred the vernacular speech to the mongrel language which was fashionable among the heirs of the Saracen conquerors; but Jámí's composition is largely embroidered with Arabic.

Mr. Fitzgerald had from his early days been thrown into contact with the Crabbe family; the

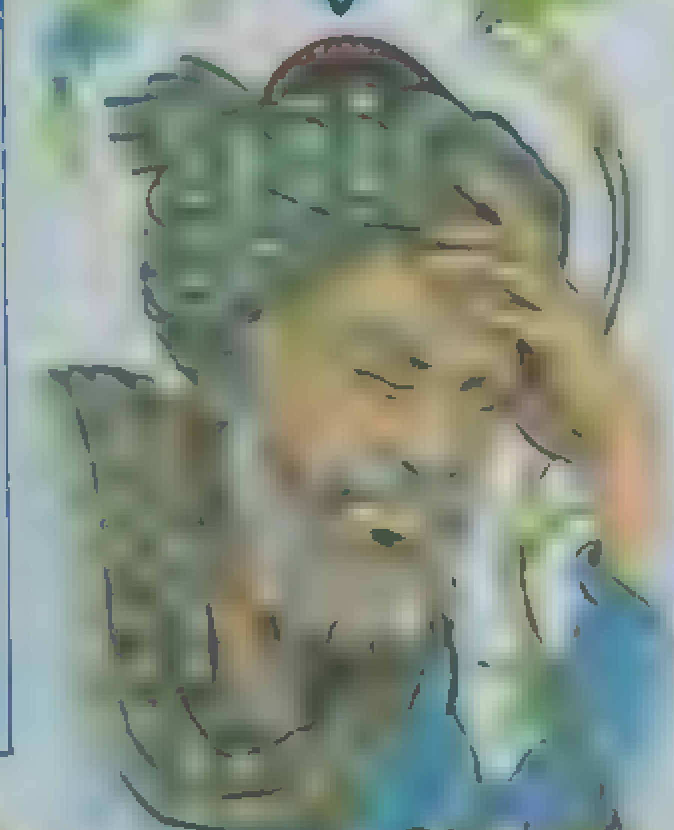






quent, and in the year 1868 he gave the MS. of his second edition to Mr. Quaritch, and the "Rubá'iyyat" came into circulation once more, but with several alterations and additions by which the number of stanzas was somewhat increased beyond the original seventy-five. Most of the changes were, as might have been expected, improvements; but in some instances the author's taste or caprice was at fault,—notably in the first *Rubá'iy.* His fastidious desire to avoid anything that seemed *baroque* or unnatural or appeared like plagiarism, may have influenced him; but it was probably because he had already used the idea in his rendering of Jámí's "Salámán," that he sacrificed a fine and novel piece of imagery in his first stanza and replaced it by one of much more ordinary character. If it were from a dislike to pervert his original too largely, he had no need to be so scrupulous, since he dealt on the whole with the "Rubá'iyyát" as though he had the license of absolute authorship, changing, transposing, and manipulating the substance of the Persian quatrains with a singular freedom. The vogue of "old Omar" (as he would affectionately call his work) went on increasing, and American readers took it up with eagerness. In those days the mere mention of Omar Khayyám between two strangers meeting fortuitously acted like a sign of freemasonry and established frequently a bond of friendship. Some curious instances of this have been related. A remarkable feature of the Omar-cult in the United States was the circumstance that single individuals bought numbers of copies for gratuitous distribution be-

name but not the author's; and although apparently a complete failure at first,—a failure which Mr. Fitzgerald regretted less on his own account than on that of his publisher, to whom he had generously made a present of the book,—received, nevertheless, a sufficient distribution by being quickly reduced from the price of five shillings and placed in the box of cheap books marked a penny each. Thus forced into circulation, the two hundred copies which had been printed were soon exhausted. Among the buyers were Dante Gabriel Rossetti, Swinburne, Sir Richard Burton, and William Simpson, the accomplished artist of the *Illustrated London News*. The influence exercised by the first three, especially by Rossetti, upon a clique of young men who later grew to distinction, was sufficient to attract observation to the singular beauties of the poem anonymously translated from the Persian. Most readers had no possible opportunity of discovering whether it was a disguised original or an actual translation;—even Burton enjoyed probably but little chance of seeing a manuscript of the Persian "Rubá'iyyát." The Oriental imagery and allusions were too thickly scattered throughout the verses to favor the notion that they could be the original work of an Englishman; yet it was shrewdly suspected by most of the appreciative readers that the "translator" was substantially the author and creator of the poem. In the refuge of his anonymity, Fitzgerald derived an innocent gratification from the curiosity that was aroused on all sides. After the first edition had disappeared, inquiries for the little book became fre-



phrast has made them; but the essential spirit has not escaped in transfusion. Only a man of singular gifts could have perfomed the achievement, and these works attest Mr. Fitzgerald's right to rank amongst the finest poets of the century. About the same time as he printed his Calderon, another set of translations from the same dramatist was published by the late D. F. MacCarthy, a scholar whose acquaintance with Castilian literature was much deeper than Mr. Fitzgerald's, and who also possessed poetical abilities of no mean order, with a totally different sense of the translator's duty. The popularity of MacCarthy's versions has been considerable, and as an equivalent rendering of the original in sense and form his work is valuable. Spaniards familiar with the English language rate its merit highly; but there can be little question of the very great superiority of Mr. Fitzgerald's work as a contribution to English literature. It is indeed only from this point of view that we should regard all the literary labors of our author. They are English poetical work of fine quality, dashed with a pleasant outlandish flavor which heightens their charm; and it is as English poems, not as translations, that they have endeared themselves even more to the American English than to the mixed Britons of England.

It was an occasion of no small moment to Mr. Fitzgerald's fame, and to the intellectual gratification of many thousands of readers, when he took his little packet of "Rubá'iyyát" to Mr. Quaritch in the latter part of the year 1858. It was printed as a small quarto pamphlet, bearing the publisher's





ease and skill. There is no waste of power in diffuseness and no employment of unnecessary epithets. It gives the impression of a work of the Shakespearean age, and reveals a kindred felicity, strength, and directness of language. It deserves to rank with his best efforts in poetry, but its ill-success made him feel that the publication of his name was an unfavorable experiment, and he never again repeated it. His great modesty, however, would sufficiently account for his shyness. Of "Omar Khayyam," even after the little book had won its way to general esteem, he used to say that the suggested addition of his name on the title would imply an assumption of importance which he considered that his "transmogrification" of the Persian poet did not possess.

Fitzgerald's conception of a translator's privilege is well set forth in the prefaces of his versions from Calderon, and the "Agamemnon" of Æschylus. He maintained that, in the absence of the perfect poet, who shall re-create in his own language the body and soul of his original, the best system is that of a paraphrase conserving the spirit of the author,—a sort of literary metempsychosis. Calderon, Æschylus, and Omar Khayyám were all treated with equal license, so far as form is concerned,—the last, perhaps, the most arbitrarily; but the result is not unsatisfactory as having given us perfect English poems instinct with the true flavor of their prototypes. The Persian was probably somewhat more Horatian and less melancholy, the Greek a little less florid and mystic, the Spaniard more lyrical and fluent, than their meta-





spells the name *Jallaladin*, an incorrect form of which he could not have been guilty at the time when he produced Omar Khayyám, and which thus betrays that he had not long been engaged with Irani literature. He was very fond of Montaigne's essays, and of Pascal's "Pensées"; but his "Polonius" reveals a sort of dislike and contempt for Voltaire. Amongst the Germans, Jean Paul, Goethe, Alexander von Humboldt and August Wilhelm von Schegel attracted him greatly; but he seems to have read little German, and probably only quoted translations. His favorite motto was "Plain Living and High Thinking," and he expresses great reverence for all things manly, simple, and true. The laws and institutions of England were, in his eyes, of the highest value and sacredness; and whatever Irish sympathies he had would never have diverted his affections from the Union to Home Rule. This is strongely illustrated by some original lines of blank verse at the end of "Polonius," annexed to his quotation, under "Æsthetics," of the words in which Lord Palmerston eulogized Mr. Gladstone for having devoted his Neapolitan tour to an inspection of the prisons.

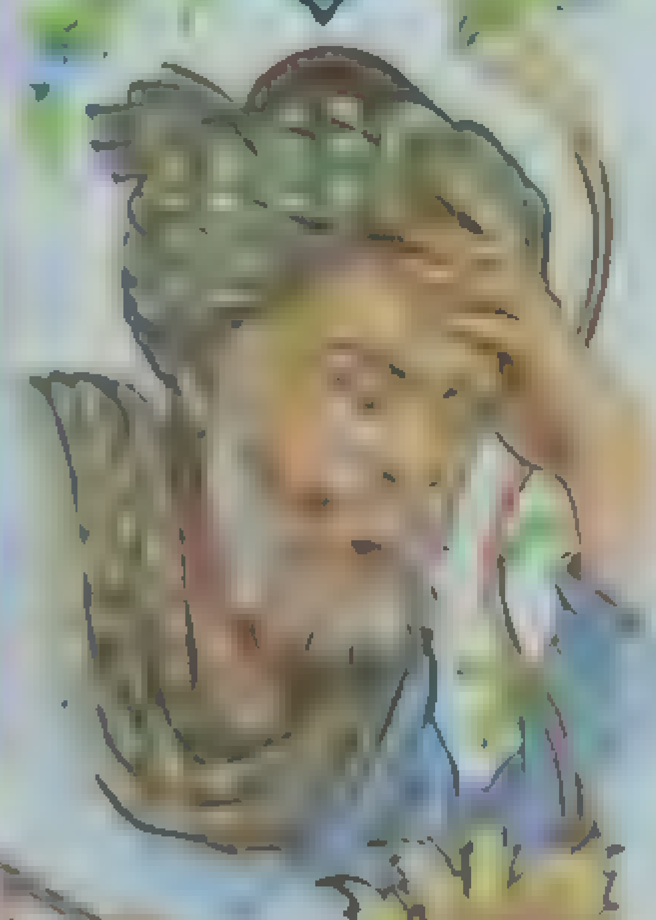
Fitzgerald's next printed work was a translation of Six Dramas of Calderon, published in 1853, which was unfavorably received at the time, and consequently withdrawn by him from circulation. His name appeared on the title-page,—a concession to publicity which was so unusual with him that it must have been made under strong pressure from his friends. The book is in nervous blank verse, a mode of composition which he handled with great



which he used to read Montaigne's essays and Madame de Sévigné's letters, and the various works from which he extracted and published his collection of wise saws entitled "Polonius." This taste was allied to a love for what was classical and correct in literature, by which he was also enabled to appreciate the prim and formal muse of Crabbe, in whose grandson's house he died.

His second printed work was the "Polonius," already referred to, which appeared in 1852. It exemplifies his favorite reading, being a collection of extracts, sometimes short proverbial phrases, sometimes longer pieces of characterization or reflection, arranged under abstract headings. He occasionally quotes Dr. Johnson, for whom he entertains sincere admiration; but the ponderous and artificial fabric of Johnsonese did not please him like the language of Bacon, Fuller, Sir Thomas Browne, Coleridge, whom he cites frequently. A disproportionate abundance of wise words was drawn from Carlyle; his original views, his forcible sense, and the friendship with which Fitzgerald regarded him, having apparently blinded the latter to the ungainly style and ungraceful mannerisms of the Chelsea sage. (It was Thackeray who first made them personally acquainted; and Fitzgerald remained always loyal to his first instincts of affection and admiration.) Polonius also marks the period of his earliest attention to Persian studies, as he quotes in it the great Sufi poet, Jalál-ud-dín-Rúmi, whose "Masnavi" has been translated into English by Mr. Redhouse, but whom Fitzgerald can only have seen in the original. He, however,

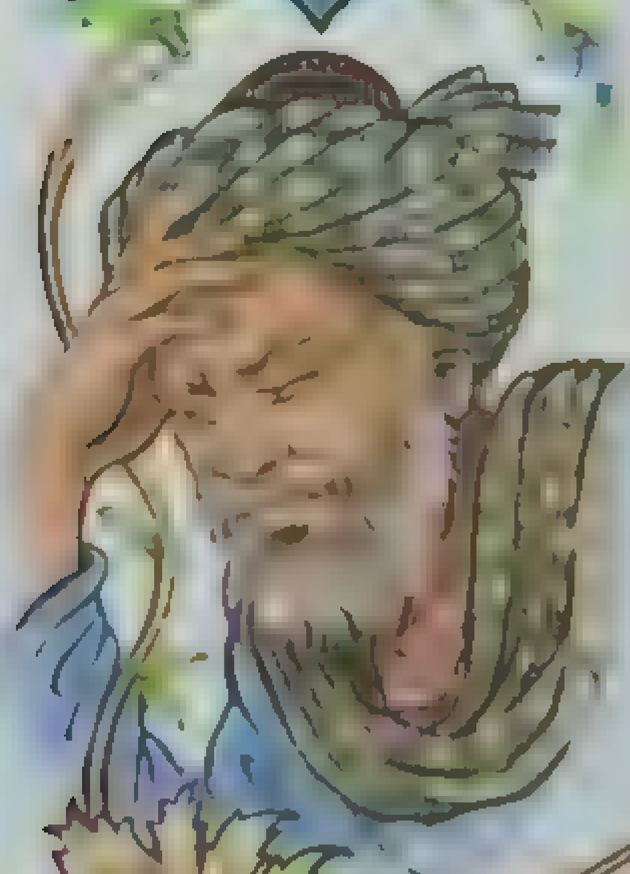




BIOGRAPHICAL PREFACE

One of Mr. Fitzgerald's Woodbridge friends was Bernard Barton, the Quaker poet, with whom he maintained for many years the most intimate and cordial intercourse, and whose daughter Lucy he married. He wrote the memoir of his friend's life which appeared in the posthumous volume of Barton's poems. The story of his married life was a short one. With all the overflowing amiability of his nature, there were mingled certain peculiarities or waywardnesses which were more suitable to the freedom of celibacy than to the staidness of matrimonial life. A separation took place by mutual agreement, and Fitzgerald behaved in this circumstance with the generosity and unselfishness which were apparent in all his whims no less than in his more deliberate actions. Indeed, his entire career was marked by an unchanging goodness of heart and a genial kindliness; and no one could complain of having ever endured hurt or ill-treatment at his hands. His pleasures were innocent and simple. Amongst the more delightful, he counted the short coasting trips, occupying no more than a day or two at a time, which he used to make in his own yacht from Lowestoft, accompanied only by a crew of two men, and such a friend as Cowell, with a large pasty and a few bottles of wine to supply their material wants. It is needless to say that books were also put into the cabin, and that the symposia of the friends were thus brightened by communion with the minds of the great departed. Fitzgerald's enjoyment of gnomic wisdom enshrined in words of exquisite propriety was evinced by the frequency with





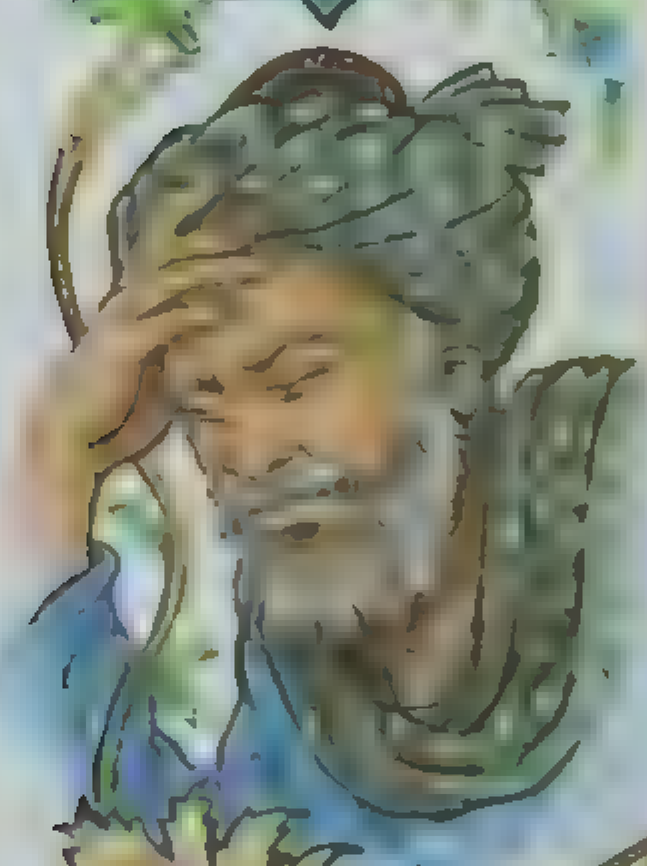
sumed in the present age of Christendom, is found admirably foreshadowed in the fantastic verses of Khayyám, who was no more of a Mohammedan than many of our best writers are Christians. His philosophical and Horatian fancies—graced as they are by the charms of a lyrical expression equal to that of Horace, and a vivid brilliance of imagination to which the Roman poet could make no claim—exercised a powerful influence upon Fitzgerald's mind, and colored his thoughts to such a degree that even when he oversteps the largest license allowed to a translator, his phrases reproduce the spirit and manner of his original with a nearer approach to perfection than would appear possible. It is usually supposed that there is more of Fitzgerald than of Khayyám in the English "Rubá'iyyát," and that the old Persian simply afforded themes for the Anglo-Irishman's display of poetic power; but nothing could be further from the truth. The French translator, J. B. Nicolas, and the English one, Mr. Whinfield, supply a closer mechanical reflection of the sense in each separate stanza; but Mr. Fitzgerald has, in some instances, given a version equally close and exact; in others, rejointed scattered phrases from more than one stanza of his original, and thus accomplished a feat of marvelous poetical transfusion. He frequently turns literally into English the strange outlandish imagery which Mr. Whinfield thought necessary to replace by more intelligible banalities, and in this way the magic of his genius has successfully transplanted into the garden of English poesy exotics that bloom like native flowers.





joyed in the history of Persian literature a celebrity like that of Occleve and Gower in our own. In the many *Tazkirát* (memoirs or memorials) of Poets, he was mentioned and quoted with esteem; but his poems, laboring as they did under the original sin of heresy and atheism, were seldom looked at, and, from lack of demand on the part of readers, had become rarer than those of most other writers since the days of Firdausi. European scholars knew little of his works beyond his Arabic treatise on Algebra, and Mr. Cowell may be said to have disentombed his poems from oblivion. Now, thanks to the fine taste of that scholar, and to the transmuting genius of Fitzgerald, no Persian poet is so well known in the western world as Abu-'l-fat'h 'Omar, son of Ibrahim the tentmaker of Naishápúr, whose manhood synchronizes with the Norman conquest of England, and who took for his poetic name (*takhallus*) the designation of his father's trade (*Khayyám*). The "Rubá'iyyát" (Quatrains) do not compose a single poem divided into a certain number of stanzas; there is no continuity of plan in them, and each stanza is a distinct thought expressed in musical verse. There is no other element of unity in them than the general tendency of the Epicurean idea, and the arbitrary divan form by which they are grouped according to the alphabetical arrangement of the final letters; those in which the rhymes end in *a* constituting the first division, those with *b* the second, and so on. The peculiar attitude towards religion and the old questions of fate, immortality, the origin and the destiny of man, which educated thinkers have as-



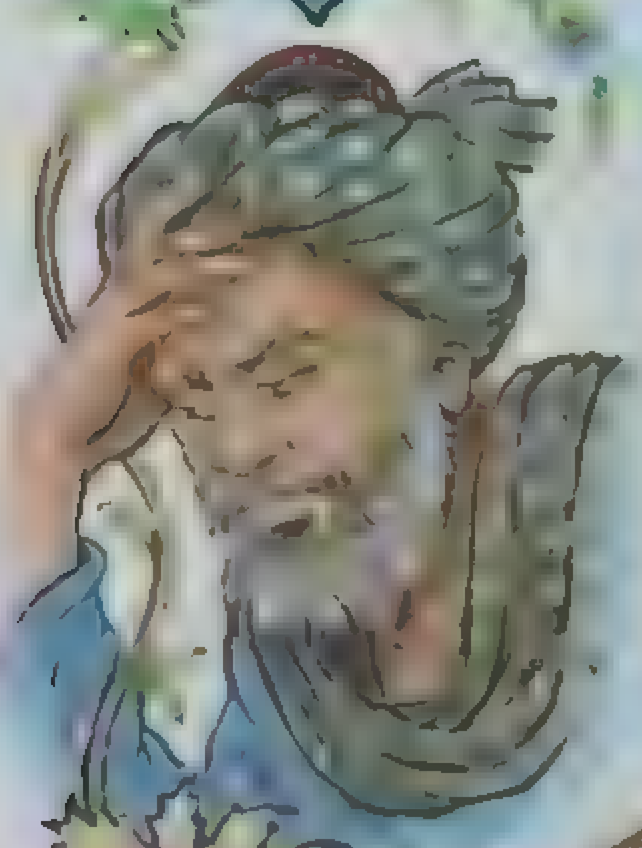


and which induced him in later days to make frequent visits to Cambridge, renewing and refreshing the old ties of custom and friendship. In fact, his disposition was affectionate to a fault, and he betrayed his consciousness of weakness in that respect by referring playfully at times to "a certain natural lubricity" which he attributed to the Irish character, and professed to discover especially in himself. This amiability of temper endeared him to many friends of totally dissimilar tastes and qualities; and, by enlarging his sympathies, enabled him to enjoy the fructifying influence of studies pursued in communion with scholars more profound than himself, but less gifted with the power of expression. One of the younger Cambridge men with whom he became intimate during his periodical pilgrimages to the university, was Edward B. Cowell, a man of the highest attainment in Oriental learning, who resembled Fitzgerald himself in the possession of a warm and genial heart and the most unobtrusive modesty. From Cowell he could easily learn that the hypothetical affinity between the names of Erin and Iran belonged to an obsolete stage of etymology; but the attraction of a far-fetched theory was replaced by the charm of reading Persian poetry in companionship with his young friend, who was equally competent to enjoy and to analyze the beauties of a literature that formed a portion of his regular studies. They read together the poetical remains of Khayyám—a choice of reading which sufficiently indicates the depth and range of Mr. Cowell's knowledge. Omar Khayyám, although not quite forgotten, en-









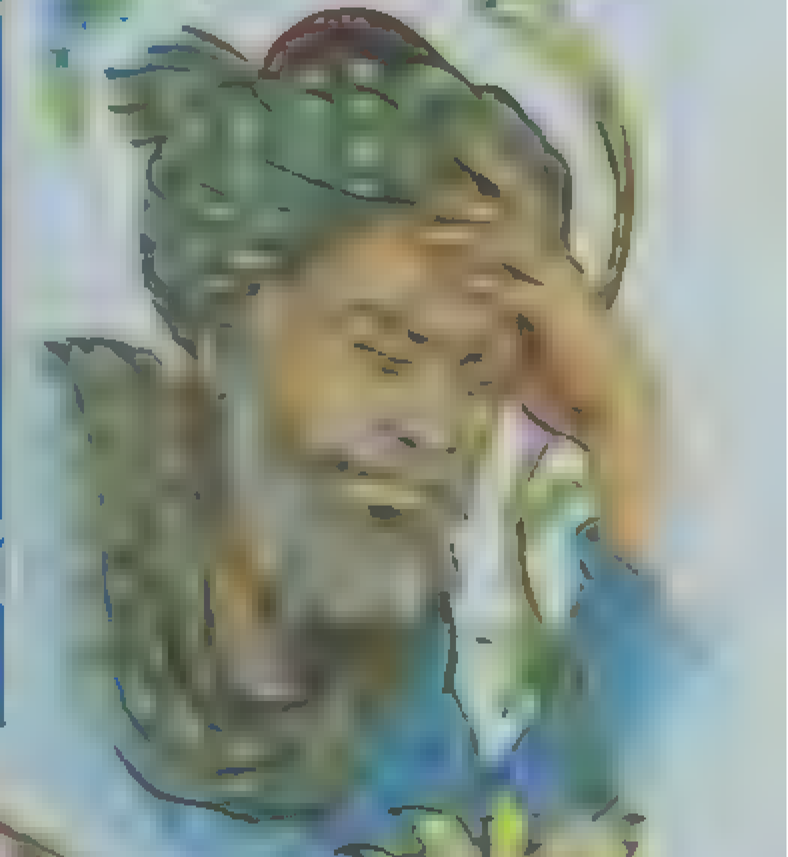
ham Donne, John Mitchell Kemble, and William Makepeace Thackeray; and their long friendship was touchingly referred to by Tennyson in dedicating his last poem to the memory of Edward Fitzgerald. "Euphranor," our author's earliest printed work, affords a curious picture of his academic life and associations. Its substantial reality is evident beneath the thin disguise of the symbolical or classical names which he gives to the personages of the colloquy; and the speeches which he puts into his own mouth are full of the humorous gravity, and whimsical and kindly philosophy, which remained his distinguishing characteristics till the end. This book was first published in 1851; a second and a third edition were printed some years later; all anonymous, and each of the latter two differing from its predecessor by changes in the text which were not indicated on the title-pages.

"Euphranor" furnishes a good many characterizations which would be useful for any writer treating upon Cambridge society in the third decade of this century. Kenelm Digby, the author of the "Broadstone of Honour," had left Cambridge before the time when Euphranor held his "dialogue," but he is picturesquely recollected as "a grand swarthy fellow who might have stepped out of the canvas of some knightly portrait in his father's hall—perhaps the living image of one sleeping under some cross-legged *effigies* in the church." In "Euphranor," it is easy to discover the earliest phase of the unconquerable attachment which Fitzgerald entertained for his college and his life-long friends,

BIOGRAPHICAL PREFACE

EDWARD FITZGERALD

Edward Fitzgerald, whom the world has already learned, in spite of his own efforts to remain within the shadow of anonymity, to look upon as one of the rarest poets of the last century, was born at Bredfield, in Suffolk, on the 31st March, 1809. He was the third son of John Purcell, of Kilkenny, in Ireland, who, marrying Miss Mary Frances Fitzgerald, daughter of John Fitzgerald, of Williamstown, County Waterford, added that distinguished name to his own patronymic; and the future Omar was thus doubly of Irish extraction. (Both the families of Purcell and Fitzgerald claim descent from Norman warriors of the eleventh century.) This circumstance is thought to have had some influence in attracting him to the study of Persian poetry, Iran and Erin being almost convertible terms in the early days of modern ethnology. After some years of primary education at the grammar school of Bury St. Edmunds, he entered Trinity College, Cambridge, in 1826, and there formed acquaintance with several young men of great abilities, most of whom rose to distinction before him, but never ceased to regard with affectionate remembrance the quiet and amiable associate of their college-days. Amongst them were Alfred Tennyson, James Spedding, William Bod-



worse for the Profane in proportion as the Devotion of the Initiated grew warmer. And all for what? To be tantalized with Images of sensual enjoyment which must be renounced if one would approximate a God, who according to the Doctrine, *is* Sensual Matter as well as Spirit, and into whose Universe one expects unconsciously to merge after Death, without hope of any posthumous Beatitude in another world to compensate for all one's self-denial in this. Lucretius blind Divinity certainly merited, and probably got, as much self-sacrifice as this of the Súfi; and the burden of Omar's Song—if not "Let us eat"—is assuredly—"Let us drink, for To-morrow we die!" And if Háfiz meant quite otherwise by a similar language, he surely miscalculated when he devoted his Life and Genius to so equivocal a Psalmody as, from his Day to this, has been said and sung by any rather than Spiritual Worshippers.



However, as there is some traditional presumption, and certainly the opinion of some learned men, in favour of Omar's being a Súfi—and even something of a Saint—those who please may so interpret his Wine and Cup-bearer. On the other hand, as there is far more historical certainty of his being a Philosopher, of scientific Insight and Ability far beyond that of the Age and Country he lived in; of such moderate worldly Ambition as becomes a Philosopher, and such moderate wants as rarely satisfy a Debauchee; other readers may be content to believe with me that, while the Wine Omar celebrates is simply the Juice of the Grape, he bragged more than he drank of it, in very defiance perhaps of that Spiritual Wine which left its Votaries sunk in Hypocrisy or Disgust.



Quatrains in the Teheran, as in the Calcutta, Copies, are spurious; such *Rubáiyát* being the common form of Epigram in Persia. But this, at best, tells as much one way as another; nay, the Súfi, who may be considered the Scholar and Man of Letters in Persia, would be far more likely than the careless Epicure to interpolate what favours his own view of the Poet. I observe that very few of the more mystical Quatrains are in the Bodleian MS. which must be one of the oldest, as dated at Shiraz, A.H. 865, A.D. 1460. And this, I think, especially distinguishes Omar (I cannot help calling him by his—no, not Christian—familiar name) from all other Persian Poets: That, whereas with them the Poet is lost in his Song, the Man in Allegory and Abstraction; we seem to have the Man—the *Bonhomme*—Omar himself, with all his Humours and Passions, as frankly before us as if we were really at Table with him, after the Wine had gone round.



I must say that I, for one, never wholly believed in the Mysticism of Háfiz. It does not appear there was any danger in holding and singing Súfi Pantheism, so long as the Poet made his Salaam to Mohammed at the beginning and end of his Song. Under such conditions Jeláluddín, Jámí, Attár, and others sang; using Wine and Beauty indeed as Images to illustrate, not as a Mask to hide, the Divinity they were celebrating. Perhaps some Allegory less liable to mistake or abuse had been better among so inflammable a People: much more so when, as some think with Háfiz and Omar, the abstract is not only likened to, but identified with, the sensual Image; hazardous, if not to the Devotee himself yet to his weaker Brethren; and





spontaneous growth of a Philosopher living in an Age of social and political barbarism, under shadow of one of the Two and Seventy Religions supposed to divide the world. Von Hammer (according to Sprenger's Oriental Catalogue) speaks of Omar as "a Free-thinker, and *a great opponent of Sufism;*" perhaps because, while holding much of their Doctrine, he would not pretend to any inconsistent severity of morals. Sir W. Ouseley has written a note to something of the same effect on the fly-leaf of the Bodleian MS. And in two Rubáiyát of Mons. Nicolas' own Edition Súf and Súfi are both disparagingly named.

No doubt many of these Quatrains seem unaccountable unless mystically interpreted; but many more as unaccountable unless literally. Were the Wine spiritual, for instance, how wash the Body with it when dead! Why make cups of the dead clay to be filled with—"La Divinité"—by some succeeding Mystic? Mons. Nicolas himself is puzzled by some "bizarres" and "trop Orientales" allusions and images—"d'une sensualité quelquefois révoltante" indeed—which "les convenances" do not permit him to translate; but still which the reader cannot but refer to "La Divinité."[3] No doubt also many of the

[3] A Note to Quatrain 234 admits that, however clear the mystical meaning of such Images must be to Europeans, they are not quoted without "rougissant" even by laymen in Persia—"Quant aux termes de tendresse qui commencent ce quatrain, comme tant d'autres dans ce recueil, nos lecteurs, habitués maintenant à l'étrangeté des expressions si souvent employés par Khéyam pour rendre ses pensées sur l'amour divin, et à la singularité de ses images trop orientales, d'une sensualité quelquefois révoltante, n'auront pas de peiné à se persuader qu'il s'agit de la Divinité, bien que cette conviction soit vivement discutée par les moullahs musulmans et même par beaucoup de laïques, qui rougissent véritablement d'une pareille licence de leur compatrioté à l'égard des choses spirituelles."

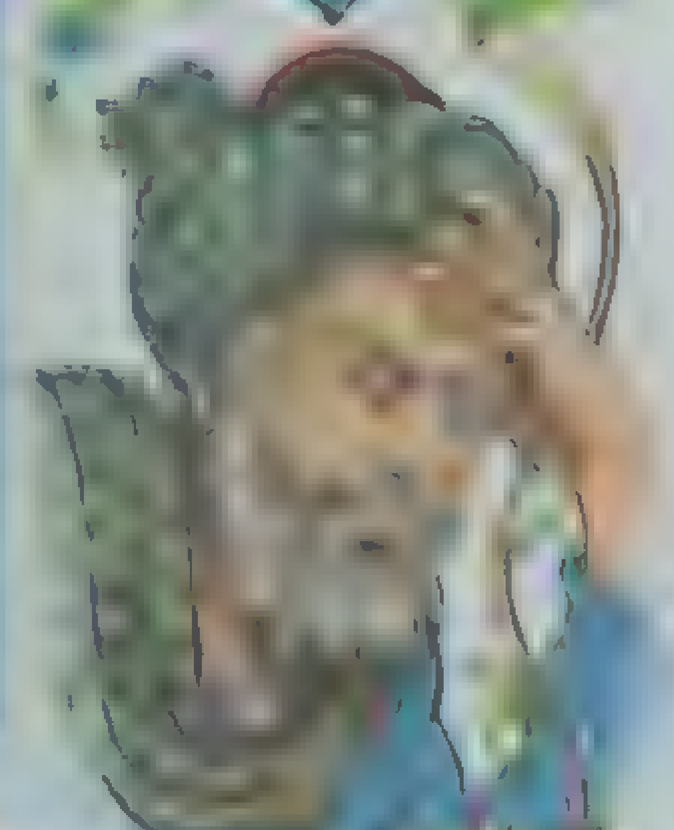


appears by his Paper in the Calcutta Review already so largely quoted; in which he argues from the Poems themselves, as well as from what records remain of the Poet's Life.

And if more were needed to disprove Mons. Nicolas' Theory, there is the Biographical Notice which he himself has drawn up in direct contradiction to the Interpretation of the Poems given in his Notes. (See pp. xiii-xiv of his Preface.) Indeed I hardly knew poor Omar was so far gone till his Apologist informed me. For here we see that, whatever were the Wine that Háfiz drank and sang, the veritable Juice of the Grape it was which Omar used, not only when carousing with his friends, but (says Mons. Nicolas) in order to excite himself to that pitch of Devotion which others reached by cries and "hurlemens." And yet, whenever Wine, Wine-bearer, &c., occur in the text—which is often enough—Mons. Nicolas carefully annotates "Dieu," "La Divinité," &c.: so carefully indeed that one is tempted to think that he was indoctrinated by the Súfi with whom he read the Poems. (Note to Rub. ii. p. 8.) A Persian would naturally wish to vindicate a distinguished Countryman; and a Súfi to enrol him in his own sect, which already comprises all the chief Poets of Persia.



What historical Authority has Mons. Nicolas to show that Omar gave himself up "avec passion *à* l'étude de la philosophie des Soufis"? (Preface, p. xiii.) The Doctrines of Pantheism, Materialism, Necessity, &c., were not peculiar to the Súfi; nor to Lucretius before them; nor to Epicurus before him; probably the very original Irreligion of Thinking men from the first; and very likely to be the





NOTES ON RUBÁIYÁT

by EDWARD FITZGERALD

WHILE THE SECOND Edition of this version of Omar was preparing, Monsieur Nicolas, French Consul at Resht, published a very careful and very good Edition of the Text, from a lithograph copy at Teheran, comprising 464 Rubáiyát, with translation and notes of his own.

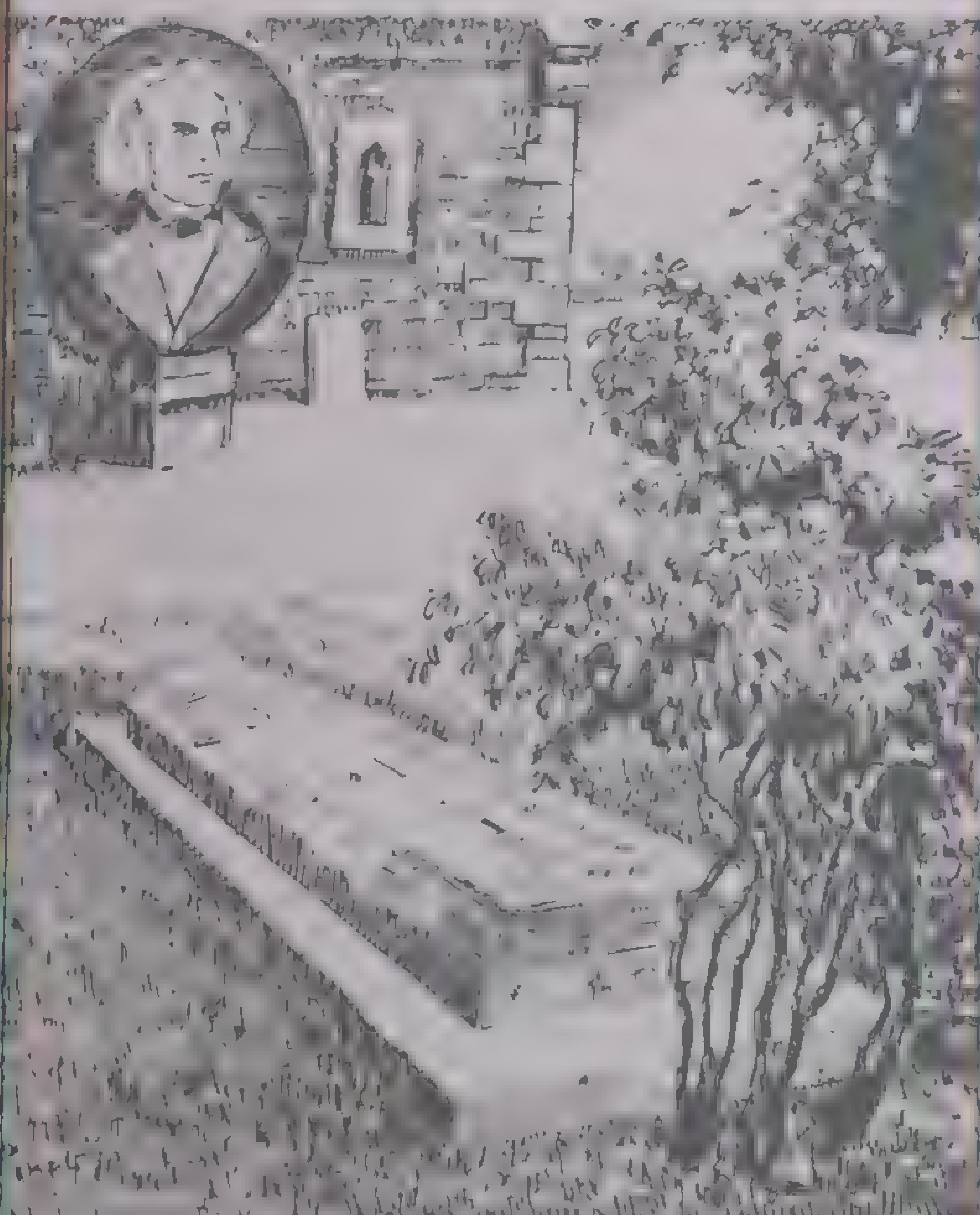
Mons. Nicolas, whose Edition has reminded me of several things, and instructed me in others, does not consider Omar to be the material Epicurean that I have literally taken him for, but a Mystic, shadowing the Deity under the figure of Wine, Wine-bearer, &c., as Háfiz is supposed to do; in short, a Súfi Poet like Háfiz and the rest.

I cannot see reason to alter my opinion, formed as it was more than a dozen years ago[1] when Omar was first shown me by one to whom I am indebted for all I know of Oriental, and very much of other, literature. He admired Omar's Genius so much, that he would gladly have adopted any such Interpretation of his meaning as Mons. Nicolas' if he could.[2] That he could not,

[1] Perhaps would have edited the Poems himself some years ago. He may now as little approve of my Version on one side, as of Mons. Nicolas' Theory on the other.

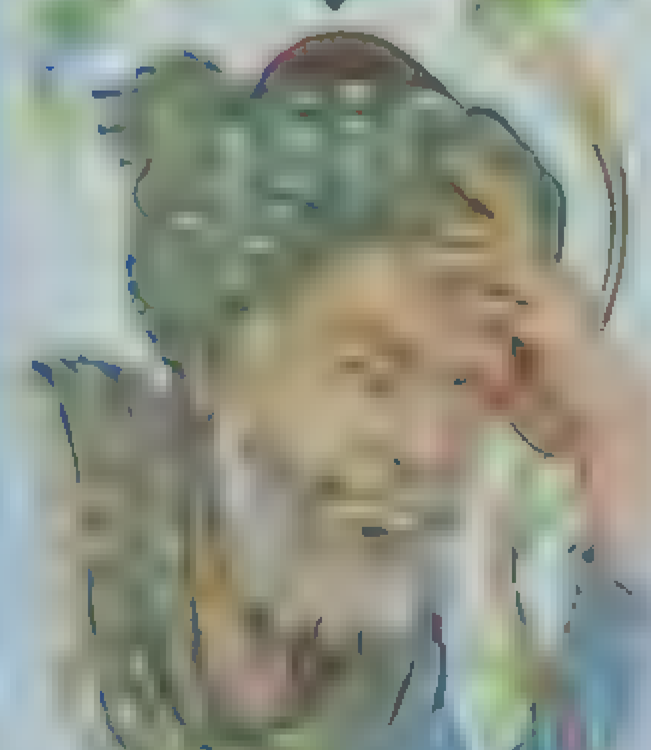
[[2] This was written in 1868. W. A. W.]





The Grave of Edward Fitzgerald ;
Boulge, Suffo"







Lucky bearing so large and large numbers of toils in this roughly way that all them were so sweetly suitable for me. And so as more and more studing with using long long times growthing up and geting new ideas changing them again and again; comparazing some ones with each others as 16 langues were used, as one off Indians teachers had booked 75 poems in Hendu and Sanscreat. Also using some paints of two great British artists in this aditionz «Gordon Rosen» and «Edward Solivan», also some beautiful coloured persian paints.

And using thanks to all my good friends which they had helped me in any cases, as Mr. Ahmad Tahery, who collected several Khayyam,s in several years - which it is in really only one treasure - putting them all free to me studing and comparising.

The first word about khayyam,s is Fitzgerald's in Europe; as he is the first translater for khayyam's ROBAEYYAT in English; introducing him and his to the world; and made up himself immortaliment as like as khayyam's. But without any envestigate upon himself and his ROBAEYYAT. By the case Mr. Masoud Farzad - The great Persian (IRANIAN) realiser - criticated that Fitzgerald,s only collected every things which had related to Khayyam's. And translated all them one and one or mixturing some ones to each others , and so with out any attentive to that are those in really his or not. But This Fitzgerald's Translation is the best one in English Litrature after THE HOLY BOOK.

And the resolute the noble English Knowledgements mad up «OMAR KHAYYAM'S CLUB» there in England, and those club's members representators had had a traveling to Khayyam's tomb in NAYSHABOOR - IRAN in 1894, with some special ceremonies for him and his, adding picking up 2 red roses as a symbolizing as like as khayyam's gifts sending to Fitzgerald's tomb; there in Britain. Bringing the 2 roses form IRAN - NAYSHABOOR to ENGELAND with a large numbers of toils; carring the 2 roses, by horses and donkies more than 3/000 Mails; puting those 2 roses up on Fitzgerald's tomb using so some special ceremonies else.

Khayyam's celebrate is so large in Europe and America that by using his name is equalit of IRAN.

In the other words ; every one of the great ones there knows his name and his, in any cases.

Althogh there are some special movementes litraturally in any langues wich made up some very too much complicated, Khayyam,s words are using in human,s common senese, so that his poems are according as some others, underestanding softly for all.

For those reasons this is my glory satisfactories that I could present this new adition of khayyam,s ROBAEYYAT in 30 langues dedicating to all human arround the world; this naw and in future and also in eternal life.

Khayyam - the noble - and highest among his coordinates in philosophia; dialictique; medicin; history; dictions and so on; with Quran's knowledgment comments which GAZZALLY - the greatest MOJTAHED - was using some ones of his.

Khayyam made up «JALALY CALENDER» before 900 year ago, with ability using until 700/000 years after; as it is said:

«but with one minut differnt Only.».

Khayyam found that the essence of religious are honesty and human service; and also returning back unjusties to one or ones who does or do and inheritances else.

As one of human's characters is prouding to lasts, it is and act. But not this shortly explain could be able about khayyam's eternol acts. Although there had been written about his more than 2/000 books and essays.

As R.H. Pro. Mr. Mojtaba Minavy had found more than 1500 numbers book about khayyam's in Europe and North Americal, only.

And also Pro. Mr. Saeid Naffisy said in his lectur:

«There are large numbers of translations of khayyam's in many langues, as 32 English; 16 French; 11 Erdue; 12 Germany; 8 Arabic; 4 Italian; 4 Turkish; 4 Russian; 2 Danish; 2 sewdish; 2 Arminian. As so Fitzgrald's translation had been published 139 aditions up to 1925.

And as Pier Paskal says:

«It is imposilde geting a translation's list of his «Robaeyyat»; So there is only more than 500 tittling of its in New York Poblic Library up on 1958.

Also Pro. Mr. Saeid Naffisy in his speech in Persian National Library (1950) explained that he had found 119 several numbers of khayyam's ROBAEYYAT translated. The most complet one of them contains 772 ROBAEYYAT - Leknhor Print. And also he himself had collected 1224 ROBAEYYAT from 162 books. So one writers had explained about Fitzgerald's:

Omar Khayyam is so well known in all part of any nations, more or less as like as Socrates; Archimedos; shakespear; Epicure; Hugo; Tolestoye; Molier; Enstein; and hundreds of the otheres westernians scientists, inveturs and so on.

Khayyam - Persian (IRANIAN) authority ideologist philosopher - although he was a highest astronomist and a great mathematic teacher, is a famous poet. So that on his birth's period, there was poetry a mobilized social verse for geting gold from treatment governers by glorizing theirs ɓad acts, but khayyam had elected some else way that was unacceptable for others.

Khayyam's way was opposite to treatments; imaginations; fictions; foolishness; bad traditions; and also weaking religions by unblivers clergies; so that he himself was only one who passing that way; using his excellent wise by his wanderfull words, with good abilities to explain them.

Khayyam's sharp vision used his clear words against hallucinations and thinking that there problems in creation which not any body could svolve any one of them; looking daubtfully to the next world after death. So Khayyam makes up a best paradise life from those dark mirage; with covering a glory fine curtain up on this deppreciated living.

Khayyam's words contains philosophiated ideas mixtured with soft thoughts which kept him imortaliment in mellions human's hearths arround world.

ĉi kolekto la tradukoj en 16 lingvoj estas identigitaj kun la originaloj. En la lasta parto, 75 robaioj de Fitzgerald estas identigitaj kun la originaloj, far de iu hinda Profesoro, kun transskribo de araba alfabeto.La nigroblankajn pentritajn bildojn verkis famaj britaj pentristoj Gordon Rose, kaj Edmond Sulivan.La kolorajn miniaturojn pentris iranaj artistoj.

Mi sincere ŝuldas dankojn al ĉiuj kunlaborantoj,speciale al S-ro Saba Zangene, vicministro pri klerigado,kaj al S-ro Hormoz Huŝmand, la Direktoro de Centra Oficejo de Verkistoj kaj Eldonistoj,kaj al S-ro Ahmad Taheri,kiu helpis min afable pri la kolektado de diverslingvaj robaioj. La Esperantan tradukon de mia antaŭparolo mi ŝuldas, kun elkoraj dankoj, al S-ino Ĵ.S. Saheb-Zamani.

Mohsen Ramezani

Tehrano, oktobro 1987

Dua Eldono, Marto 1988

* " Kajjam-libro: mirinda atingo!...Gravega Sukceso!", William Auld, 05.01.88

* " Mi ĵus ricevis la mirindan donacon — tian ĉefverkon de poezio kaj de eldonarto — por komenco de la nova jaro, kaj mi neniam ricevis tian, tiel luksan, kaj tiel superan al ĉiaj esperoj!...Granda evento...vere mirakla! ...la releviĝo de nia glora poeto !...Por Esperanto ankaŭ tio estas eksterordinare potenca reklamo. Dankojn ! Prof.G. Waringhien (07.01.88) al d-ro M.H. Saheb-Zamani

* " Monumento el Irano...ĉiu intelektulo en la mondo povos legi en almenaŭ unu el la 30 lingvoj, kaj devige malkovros la ekziston, aŭ pruvon pri la plua vivo kaj la kultura valoro de Esperanto! La Internacia Lingvo gajnas de tio konsiderindan prestiĝon — ne nur en Irano !... Pruvo de senlima, kaŝa, fortega potencialo, malgraŭ inundaj mal-helpiloj samtempaj, malantaŭ la fasado de la Tria Mondo..." Henri Masson, SAT-Amikaro, n-ro 1, 1988

* "...La plej elstaraj...Eksterordinara Eldono en Irano!", Esperanto, en Rilato kun UNESKO , n-ro 2, 1988

* " La Robaioj de Kajjamo!...Granda Evento en Irano!..!", Heroldo de Esperanto, n-ro 2, 1988

la unua, kiu impone prezentis Kajjamon plivaste al la mondo, kaj per tio li famigis sin, kaj konatigis la Okcidenton kun Kajjamo !"

Sed, Fitzgerald ne faris ian penon traserĉi inter diversaj Kajjameskaj robaioj la aŭtentajn. Li nur legis ĉiun disponeblan eldonon, kaj rave inspirita, verkis sian propran Kajjamon. Efektive, Fitzgerald ne tradukis robaion post robaio, sed elektis la plej taŭgajn — inkluzive de ne-malmultaj Kajjameskaj robaioj — kiuj pleje akordiĝis al sia poezia genio; kaj li sincere atentigas pri ĉio-ĉi.

Onidire, post la angla Biblio, kiun oni kredas la plej elokvente bela traduko de ĉiu ajn Orienta Verko en anglan, tiuj Kajjameskoj de Fitzgerald venas tuj duavice!Tio plej verŝajne, kaŭzis ke, en Britio oni ekfondis Kajjam-amantaran klubon, kies membroj estas verkistoj,poetoj kaj kleruloj. En 1894 reprezentantoj de la klubo venis al Irano , kaj en Nejŝapuro — urbo en oriento de Irano — ili vizitis la tombon de Kajjam,depikis kelkajn ruĝajn rozojn de sur la tombo,kaj pene kunportinte ilin al Britio,transplantis ilin sur la tombon de Fitzgerald. Kaj ankaŭ ĵus denove,antaŭ kelkaj jaroj,oni faris preskaŭ la saman solenan ceremonion.

Interalie,menciindas,ke ofte,se oni ne povus rekoni , laŭ-nacie,iun irananon en okcidentaj landoj,aŭdinte la nomon de Kajjamo tre facile rekonus tion ke,de kiu lando Ri (li aŭ ŝi) venas !

Kompreneble,ĉiu lingvo havas sian propran esprim-manieron. Kajjam poemis perse,sed liaj konceptoj estas universalaj. Tial,ankaŭ lia lingvo jam iĝis universala.Preskaŭ ĉiu nacio elprenas,relative, la saman idearon, pens- kaj esprim-stilon, tradukante la robaiojn en sian propran lingvon. Kajjamo jam ekŝajnas esti Super-nacia Poeto, kies lingvo, ĉiu-lingve, povus esti plaĉe komprenebla.

Nu,por ni estas granda plezuro,eldoni la Robaiojn,unuvolume,en 30 lingvoj. Tio ja postulis grandan laboron,sed la laboro meritis,kaj -as,ĉian penon ! Proprapersone, ĉiu-ali-foje,kiam mi re-legadas la Robaiojn, plie mi amas,kaj ĝisfunde admiras ilin.

En diversaj tradukoj de Robaioj,ne malofte,estas malfacile identigi la tradukon kun la originalo. Tamen,en tiu-

duko de E. Fitzgerald eldoniĝis 139-foje, ĝis 1925.Ni devas aldoni,ke la robaioj ankaŭ dufoje tradukiĝis Esperanten. Foje tion faris William Auld el la angla traduko de Fitzgerald, kaj duan fojon Prof. Gaston Waringhien el la persa originalo. Esperanta versio de la robaioj en tiu-ĉi kolekto estas la tria eldono, reviziita kaj plivastigita far Prof. G. Waringhien. Feliĉe, la plej fidela traduko de Omar Kajjamo estas la araba, kaj tiu de Prof. Waringhien,la Esperanta. " Ĉu al Kajjam pli taŭgas la Esperanta kostumo,ol la angla? Iom,jes...kaj mi volonte kredas la aserton...ke la plej fidela traduko de Omar Kajjam estas la Esperanta " , jam skribis D-ro Sadler(esperanto,950,1985,p.13).

Prof. Gaston Waringhien (1901-) nun 86-jaraĝa "...estas la aganta Majstro de la Internacia Lingvo,kaj , se la lingvo kaj movado konus kronon kaj tronon, ĝuste li havus ĝin kaj sidus tie ...". Li estas "... eminenta leksikologo, gramatikisto, erudicia eseisto kaj poemotradukisto,kaj unu el la plej atentindaj talentoj de la originala Esperanta poezio ..." (M.D. Goninaz : esperanto 907-8,1981,p.121-24). Jam antaŭ 52 jaroj Enciklopedio de Esperanto, en 1935 rimarkigis pri Prof. Waringhien ke : "... li aperigis krom recenzoj kaj literaturaj studoj poemojn originalajn, kaj tradukitajn el Heine, Baudelaire, Hugo, Heredia,ktp.Liajn tradukojn distingas brila formo, granda enhava fideleco , arta lingvo, perfekta transdono de sento kaj penso ".

Pier Paskal, tamen, konstatas, ke estas vere neeble , doni kompletan liston de ĉiuj tradukoj de Robaioj. En la indekso de Publika Biblioteko en Nov Jorko, troviĝas 500 titoloj, kaj tio inkluzivas nur eŭropajn kaj amerikajn landojn.

Pri la originalaj eldonoj de Robaioj,Prof. Nafisi jam notis, ke ekzistas 119 diversaj eldonoj de Robaioj perslingvaj nur ĝis 1938, el kiuj la plej ampleksa estas Lakanbura eldono, kiu entenas 772 robaiojn, kaj li mem, elprenis 1224 robaiojn el 162 diversaj libroj kaj manuskriptoj.

Pri la angla traduko de Fitzgerald iu irana verkisto jam skribis ke :

" Sendube, kiam oni parolas pri Kajjamo en Eŭropo, la traduko de Fitzgerald staras super la aliaj.Tamen, li ne estis la unua tradukanto de Robaioj,sed versajne

ANTAŬ-PAROLO DE ELDONISTO

Ni vere ne troigus, se ni emfaze konstatus, ke inter diversaj nacioj, Omar Kajjam (1040-1123) estas same bonkonata, kiel Sokrato, Epikuro, Ŝekspiro, Muliero, Niĉeo, Tolstojo, k.a.

Omar Kajjam poeto irana, naskiĝis en epoko, dum kiu poezio estis superluksa rimedo en la manoj de panegiristoj kaj servis nur la diojn de oro kaj povo. Kajjam, kun sia ribelema spirito,elektis vojon en poezio,kiun neniu alia, liatempe,eĉ kuraĝis revi !

Kajjamo, tutsola, batalis kontraŭ ĉiu ajn panegirado, superstiĉoj, nesciado kaj subpremado. Tion li faris plej bele nur perhelpe de vortoj revelaciitaj el vere homa intelekto. Li kritike kondamnis la tutan kreitan universon, kaj ironie dubadis pri malsanigaj iluzioj de mortideva kreaĵo — homo.Sur la nigran miraĝon — la vivon — li homame, sed ege triste etendas helan silkaĵon, kaj ĝin faras paradizon, por malgaja homo kun neevitebla fortuno. Liaj vortoj enhavas humane universalan filozofion, pro kio milionoj da homoj tra la tuta mondo havas lin admire en siaj koroj.

Kajjamo krome estis eksperto pri filozofio,matematiko, astronomio, medicino, lingvistiko, kaj religia jurisprudenco. Gazzali La Granda (1058-1111) eĉ citas lin kiel grandan ekzegiston de La Nobla Korano. La Iran-Islama kalendaro, al kies korekto li kontribuis,estis la plej preciza bazo de multaj hodiaŭaj kalendaroj, kiu postulas korekton de po unu tago post ĉiu 3770-a jaro — iom pli preciza ol Gregoria Kalendaro,kiun oni devas korekti post ĉiu 3300-a jaro.

Oni jam verkis pli ol du-mil librojn, disertaciojn , komentariojn, kaj artikolojn pri Kajjamo. Laŭ la forpasinta irana Prof. Said Nafisi,la robaioj de Kajjam tradukiĝis , ĝis 1958, 32-foje anglen, 16-foje francen, 12-foje germanen, 11-foje urduen, 8-foje araben, 5-foje italen, 4-foje turken kaj rusen, 2-foje danen, sveden kaj armenen.La tra-

Gapanese

Indian

English Fitzgerald

Marathi

Eujarati

Sıandhi

Yugoslavia

Polish

Holandee-Dutch

Cæech

Armenian«ussr»

Tashkende

Esperanto

Tamil

Argentine

Des&andhram

Persian

English

French

German

Itaeian

Spanish

Swedish

Russian

Armenian

Persian Fersi edition printed in Latin letters

Turkish Turkish edition Printed in Latin letters

Arabic

Turkish Turkish edition printed in Farsi letters

Urdu

Sanskrit

Turkish

translation of Introduction in Speranto language: By Dr. Naseredi-neh Sahebalzamani
Translation of Introduction in Arabic language: By Dr. Mohammad Khavar
Translation of Introduction in English language: By Sayyed Mohamad Hasan. HÁÉRYNIA.

Publishing effort : By Mohsen Ramezani
Khayyam illsutration : By Prof. Buick Ahmari
Margine of pages and covering : By Prof. Sadegh Sandoughi
Calligraphy of editions : By Prof. Sayfollah Yazdani
Cursive calligraphy : By Prof. Mohammad Salahshour
Calligraphy in Erdue and Turkish : By Prof. Djavad Sharifi
Calligraphy of Introduction and Cross : By Arash Matinnejad
Latin letters printings : By Secretarial Service
Litogeraphy of Margines : By Chancho Graphic
Litography of colored illustrations : By Shahin Graphic
Litogeraphy of coverings : By Part Graphic
Black and White films : By Bozourgmehr Litogeraphy
Enternal print of the book : By Poya Print
Bindings : By Zarrin. Binding
Size : 25 × 17.5 Cm
Print date : Nov. 1994
Published : By Padideh Publishing

AVE MELAT TEHRAN IRAN

TEL 3116700 303978

RUBAIYAT
OF
OMAR KHAYYAM

In 30 languages

preparation and Arrangement

BY

Mohsen Ramezani

خلاصه‌ی ترجمه از:

ماهنامه‌ی فرانسوی «سات آمکارو»

زبان اسپرانتو

شماره ۴۳۱، ژانویه [illegible]

[illegible]

نوشته: هانری ماسون

بی‌تردید، انتشار رباعیات سی‌زبانه‌ی حکیم عمرخیام، در پائیز گذشته در ایران، نه‌تنها یک حادثه‌ی مهم فرهنگی، بلکه به احتمال قوی، حتی یک رویداد، یا پیش‌درآمد آغاز یک سیاست فرهنگی، بشمار می‌رود. توجه به پاره‌ای از نکات، برای درک بهتر این پدیده، سودمند خواهد بود:

(۱) ــ چاپ کتابی این چنین نفیس، در ۷۱۲ صفحه، با تذهیب هفت‌رنگ، کاغذ گلاسه‌ی اعلا، جلدسازی ممتاز، حاوی ۸۶ مینیاتور اصیل (۲۴ رنگی، و ۶۲ مینیاتور سیاه و سفید) برای نخستین نمایشگاه بین‌المللی کتاب در تهران (نوامبر ۱۹۸۷)، تنها در مدت سه هفته، با تشویق و تأیید وزارت ارشاد اسلامی، همراه با ترجمه‌ی دویست و ده رباعی، سروده به‌شعر هم‌وزن رباعی، بزبان اسپرانتو، توسط پروفسور گاستن وارینگ‌نی‌ین [illegible]

(۲) ــ فروش سریع، و فراهم‌ساختن مقدمات تجدید چاپ آن، در مدتی بس کوتاه، حاکی از عطش استقبال عمومی از آن.

(۳) معرفی کتاب از شبکه‌ی تلویزیونی در سراسر کشور، با تأکید بر مقدمه و ترجمه‌ی رباعیات برای نخستین‌بار، بزبان اسپرانتو.

(۴) ــ جنبه‌ی استثنائی و مهم دیگر این کتاب در آنستکه هر تحصیل کرده‌ی روشنفکر، در هر گوشه از جهان، به‌آسانی می‌تواند، دست‌کم بر یکی از سی زبان آنرا بخواند، و از محتوی غنی رباعیات، برخوردار گردد!

(۵) ــ رباعیات سی‌زبانه، به هر زبان دانی، امکان مقایسه میان چند زبان، و [illegible] دیرباوران پیشداور، در انتقال میراث فرهنگی ملت‌ها، بسهولت آشکار می‌شود.

(۶) ــ و این‌ها هم، در کشوری که بالغ بر هشت سال تمام، در کشاکش جنگ و [illegible]

از اینرو، برای ما که در کشورهائی بسر می‌بریم که شرائط فعالیت فرهنگی، بویژه [illegible] استقرار صلح، رفاه، و پیشرفت اجتماعی در ایران، ابراز نمائیم.

Interalie, menciindas, ke ofte, se oni ne povus rekoni, laŭ-nacie, iun irananon en okcidentaj landoj, aŭdinte la nomon de Kajjamo tre facile rekonus tion, ke de kiu lando Ri (li aŭ ŝi) venas !

Kompreneble, ĉiu lingvo havas sian propran esprimmanieron. Kajjam poemis perse, sed liaj konceptoj estas universalaj. Tial, ankaŭ lia lingvo jam iĝis universala. Preskaŭ ĉiu nacio elprenas, relative, la saman idearon, pens- kaj esprimstilon, tradukante la robaiojn en sian propran lingvon. Kajjamo jam ekŝajnas esti Supernacia Poeto, kies lingvo, ĉiulingve, povus esti plaĉe komprenebla.

Nu, por ni, estas granda plezuro eldoni la Robaiojn, unuvolume, en 30 lingvoj. Tio ja postulis grandan laboron, sed la laboro meritis kaj meritas ĉian penon ! Propraparsone, ĉiuali-foje, kiam mi relegadas la Robaiojn, pli mi amas, kaj pli profunde admiras ilin.

En diversaj tradukoj de Robaioj, ne malofte, estas malfacile identigi la tradukon kun la originalo. Tamen, en tiu ĉi kolekto la tradukoj en 16 lingvoj estas identigitaj kun la originaloj. En la lasta parto, 75 robaioj de Fitzgerald estas identigitaj kun la originaloj, far de iu hinda Profesoro, kun transskribo de araba alfabeto. La nigroblankajn pentritajn bildojn verkis famaj britaj pentristoj Gordon R... kaj Edmond Sulivan. La kolorajn miniaturojn pentris iranaj artistoj.

Mi sincere ŝuldas dankojn al ĉiuj kunlaborantoj, speciale al S-ro Saba Zangene, vicministro pri klerigado, kaj al S-ro Hormoz Huŝmand, la Direktoro de Centra Oficejo de Verkistoj kaj Eldonistoj, kaj al S-ro Ahmad Taheri, kiu helpis min afable pri la kolektado de diverslingvaj robaioj. La Esperantan tradukon de mia antaŭparolo mi ŝuldas, kun elkoraj dankoj, al S-ino J.S. Saheb-Zamani.

Mohsen Ramezani
Tehrano, oktobro 1987


En la libro : foto de Prof. Waringhien

KULTURA EVENTO EN IRANO

Ni povas sendube konsideri, ke la eldonado de la Robaioj de Omar Kajjam, en la pasinta aŭtuno en Irano, estas evento ne nur kultura, sed supozeble ankaŭ (antaŭ- ?) signo socia kaj politika. Kelkaj klarigoj, kiujn havigis D-ro Saheb-Zamani el Tehera-no, kun la interesa antaŭparolo de la eldonisto de « La Robaioj », estas utilaj por kompreni kaj ĝuste taksi tiun atingon.

Dum la pasintaj jaroj, la eldonado kaj vendo de la Robaioj de Omar Kajjam estis malpermesataj ĝis kiam, en Oktobro, tute neatendite, la Irana ministrejo de la informado urĝe proponis al S-ro Mohsen Ramezani — eldonisto kaj amiko de D-ro Saheb-Zamani — tuj pretigi plurlingvan eldonadon de la Robaioj por la Unua Internacia Libro-Ekspozicio okazonta de la 6-a ĝis la 13-a de Novembro 1987. Estis nur 3 semajnoj, por pretigi tiun eldonadon antaŭ la malfermo de la ekspozicio ! Kaj nur 5 tagojn antaŭ la malfermo (la 1-an de Novembro), S-ro Mohsen Ramezani informis pri la afero D-ron Saheb-Zamani, kiu proponis enmeti ankaŭ la Esperantan tradukon.

Fine, 10 000 ekzempleroj kaj 712 paĝoj aperis ĝustatempe la verko en 30 lingvoj — inter kiuj Esperanto — kun 7-koloraj iranmanieraj ornamaĵoj en la marĝenoj de teksto. Normale, la eldonprocezo por tia verko postulas 2 jarojn en nuntempa Irano. Krome, manko de elektro po 8 horoj en la lastaj tagoj malhelpis la preparadon kaj la presadon.

En la libro troviĝas 210 Robaioj en traduko farita de Prof-ro Gaston Waringhien (de la paĝo 354 al la paĝo 405). La 2 nuraj fotoj aperantaj en la libro estas tiuj de E. Fitzgerald, kiu tradukis en la Anglalingvan version, kaj K-do G. Waringhien ; la nomo de ĉi tiu lasta bedaŭrinde ne estas menciita pro preseja eraro (universa Kompostado), kiun malkovris lastmomente D-ro Saheb-Zamani. Tamen novaj eldonoj — espereble poluritaj en la prezento — sendube rapide sekvos, ĉar la unua eldono rapide vendiĝas malgraŭ la alta kosto — laŭ Iranaj nuntempaj normoj — de tiu luksa libro. El la 86 miniaturoj (24 plurkoloraj kaj 62 nigra-blankaj), kiuj ornamas la libron, 2 plurkoloraj kaj 6 nigra-blankaj troviĝas kun la Esperantigitaj Robaioj.

La enkondukaj vortoj de la eldonisto aperas nur 4-lingve : de dekstre maldekstren en la Persa kaj Araba lingvoj, de maldekstre dekstren unue en Esperanto kaj due en la Angla lingvo ! La Esperantigon de la antaŭparolo prizorgis S-ino Jila Saheb-Zamani — la edzino de D-ro Saheb-Zamani (Malgraŭ memvola erariga mencio — fare de la eldonisto — pri la edzo kiel tradukinto al la Angla kaj Persa versioj... pro lia diskonigo en Irano kiel verkisto kaj Esperantisto !).

La eldonisto mem petis Prof-ron Waringhien pri konciza prezento de la antaŭparolo. Laŭ peto de D-ro Saheb-Zamani, la eldonisto promesis estontan apartan eldonadon de 2-lingva verko : Esperanta-Persa.

Grandegan, nekredeblan sukceson havis la libro dum la ekspozicio. 2 iamaj lernantoj de la Esperanto-kursoj de D-ro Saheb-Zamani prezentis kaj prezentos la verkon ĉe televido, kaj neeviteble parolas ankaŭ pri Esperanto. Alia grava aspekto de la afero estas, ke ĉiu intelektulo en la mondo povos legi en almenaŭ unu el la 30 lingvoj, kaj devige malkovros la ekziston aŭ pruvon pri la plua vivo kaj la kultura valoro de Esperanto. La Internacia Lingvo gajnas de tio konsiderindan prestiĝon ne nur en Irano. Por la iniciatintoj en nuna Irano la afero aspektis neimagebIe pro tio, ke Kajjam neniam montriĝis kiel por Islama pensulo, ĉetere nek kontraŭa. Ĉi tiu iniciato — en lando, kiu jam de 8 jaroj estas skuata de revolucio kaj milito, kaj kie regas neimagebla inflacio, manko de papero, malabundo da multaj necesaĵoj — estas laŭ D-ro Saheb-Zamani « pruvo de senlima, kaŝita, forta po-tencialo, malgraŭ inundaj malhelpiloj samtempe, malantaŭ la fasado de la Tria Mondo, pri kiu mi ade atentigis nian kolegaron en Oriento, kaj en Okcidento ».

Tio estu la konkludo por ni en landoj, kie la laborkondiĉoj por Esperanto estas tamen aliaj, ol en Irano, kaj la okazo esprimi deziron de paco, socia progreso kaj prospero al Irano.

Henri Masson

MONUMENTO

EL

IRANO

[illegible]

Se vere ne trompas, [illegible] diversaj nacioj. [illegible] (1048-1123) [illegible] konata, kiel Sokrato, Epikuro, Ŝekspiro, [illegible], Tolstojo, k.a.

Omar Kaj[illegible] poeto [illegible] kiu poezio estis superluksa [illegible] panegiristoj kaj servis nur la ĝuojn de [illegible] Kajjam kun sia ribelema spirito [illegible] poezio, kiun neniu alia, [illegible]

[illegible] ado, superstiĉoj, [illegible] faris plej bele nur perhelpe de vortoj [illegible] vere homa intelekto. [illegible]

[illegible] duzioj de mortdeva kreaĵo — homo. Sur la [illegible] miragon — la vivon — li homane, sed [illegible] etendas belan silkaĵon, kaj ĝin faras paradizon [illegible]

[illegible] da homoj tra la tuta mondo havas lin admire en siaj koroj.

[illegible] tiko, astronomio, medicino, lingvistiko, kaj religia [illegible]

[illegible] lin kiel grandan ekzegeziston de La Nobla Korano. La Iran-Islama kalendaro, al kies korekto li kontribuis, estis la plej preciza bazo de multaj hodiaŭaj kalendar oj, kiu postulas korekton de po unu tago post [illegible]

[illegible]

[illegible] tradukiĝis, ĝis 1958, 32-foje anglen, 16-foje francen, 12-foje germanen, 11-foje urduen, 8-foje araben, 5-foje italen, 4-foje turken kaj rusen, 2-foje danen, sveden kaj armenen. La traduko de E. Fitzgerald eldoniĝis 139-foje, ĝis 1925. Ni devas aldoni, ke la robaioj ankaŭ dufoje tradukiĝis Esperanten. Foje tion faris William Auld el la angla traduko de Fitzgerald

[illegible] originalo. Esperanta versio de la robaioj en tiu ĉi kolekto estas la tria eldono, reviziita kaj plivastigita far Prof. G. Waringhien. Feliĉe, la plej fidelaj tradukoj de Omar Kajjamo estas la araba, kaj tiu de Prof. Waringhien, la Esperanta. « Ĉu al Kajjam pli taŭgas la Esperanta kostumo, ol la angla ? Jom, jes... kaj mi volonte kredas la aserton... ke la plej fidela traduko de Omar Kajjam estas la Esperanta » [illegible] D-ro Sadler (Esperanto, 950, 1985, p. 13).

Prof. Gaston Waringhien (1901-) nur [illegible] « ... estas la aganta Majstro de la Internacia Lingvo. [illegible] movado konas kronon kaj tronon.

[illegible] talentoj de la originala Esperanta poezio... » (M. D. Gominaz, Esperanto 907-8, 1981, p. 121-24). Jam antaŭ 52 jaroj Enciklopedio de Esperanto, en 1935, rimarkiĝis pri Prof. Waringhien ke : « ... li aperigis

[illegible] ajn, kaj tradukitajn el Heine, Baudelaire, Hugo, [illegible] distingas brila [illegible]



[illegible] konatiĝis [illegible]

sian propran [illegible] tradukis robaiojn post [illegible] — inkluzive de [illegible] — kiuj [illegible]

) nun 86-jaraĝa "...estas la aganta Majstro de la Internacia Lingvo, kaj, se la lingvo kaj movado konus kronon kaj tronon, ĝuste li havus ĝin kaj sidus tie...". Li estas " eminenta leksikologo, gramatikisto, erudicia eseisto kaj poemotradukisto, kaj unu el la plej atentindaj talentoj de la originala Esperanta poezio..." (M. Duk-Goninaz: Esperanto 907-8, 1981, p. 121-24). Jam antaŭ 52 jaroj Enciklopedio de Esperanto, en 1935 rimarkigis pri Prof. Waringhien ke: " li aperigis krom recenzoj kaj literaturaj studoj poemojn originalajn, kaj tradukitajn el Heine, Baudelaire, Hugo, Heredia, ktp. Liajn tradukojn distingas brila formo, granda enhava fideleco, arta lingvo, perfekta transdono de sento kaj penso".

Pier Paskal, tamen, konstatas, ke estas vere neeble doni kompletan liston de ĉiuj tradukoj de Robaioj. En la indekso de Publika Biblioteko en Nov-Jorko, troviĝas 500 titoloj, kaj tio inkluzivas nur eŭropajn kaj amerikajn landojn. (...)

Pri la angla traduko de Fitzgerald iu irana verkisto iam skribis ke:

«Sendube, kiam oni parolas pri Kajjamo en Eŭropo, la traduko de Fitzgerald staras super la aliaj. Tamen, li ne estis la unua tradukanto de Robaioj, sed verŝajne la unua, kiu impone prezentis Kajjamon plivaste al la mondo, kaj per tio li famiĝis sin, kaj konatigis la Okcidenton kun Kajjamo!»

Sed, Fitzgerald ne faris ian penon traserĉi inter diversaj Kajjameskaj robaioj la aŭtentajn. Li nur legis ĉiun disponeblan eldonon, kaj rave inspirita, verkis sian propran Kajjamon. Efektive, Fitzgerald ne tradukis robaion post robaio, sed elektis la plej taŭgajn — inkluzive de ne-malmultaj Kajjameskaj robaioj — kiuj pleje akordiĝis al sia poezia genio; kaj li sincere atentigas pri ĉio-ĉi. (...)

Kompreneble, ĉiu lingvo havas sian propran esprim-manieron. Kajjam poemis perse, sed liaj konceptoj estas universalaj. Tial, ankaŭ lia lingvo jam iĝis universala. Preskaŭ ĉiu nacio elprenas, relative, la saman idearon, pens- kaj esprim-stilon, tradukante la robaiojn en sian propran lingvon. Kajjamo jam ekŝajnas esti Super-nacia Poeto, kies lingvo, ĉiu-lingve, povus esti plaĉe komprenebla.

Nu, por ni estas granda plezuro, eldoni la Robaiojn, unuvolume, en 30 lingvoj. Tio ja postulis grandan laboron, sed la laboro meritis, kaj -as, ĉian penon! Proprapersone, ĉiuali-foje, kiam mi re-legadas la Robaiojn, pli mi amas, kaj ĝisfunde admiras ilin. (...)

Mi sincere ŝuldas dankojn al ĉiuj kunlaborantoj, speciale al S-ro Saba Zangene, vicministro prai klerigado, kaj al S-ro Hormoz Huŝmand, la Direktoro de Centra Oficejo de Verkistoj kaj Eldonistoj, kaj al S-ro Ahmad Taheri, kiu helpis min afable pri la kolektado de diverslingvaj robaioj. La Esperantan tradukon de mia antaŭparolo mi ŝuldas, kun elkoraj dankoj, al S-ino J.S. Saheb-Zamani.

Mohsen Ramezani
Tehrano, oktobro 1987

[illegible]

Ni presigas parton de tiu enkonduko.

Ni vere ne troigus, se ni emfaze konstatus, ke inter diversaj nacioj Omar Kajjam (1040-1123) estas same bonkonata, kiel Sokrato, Epikuro, Ŝekspiro, Moliero, Niĉeo, Tolstojo, k.a.

Omar Kajjam, poeto irana, naskiĝis en epoko, dum kiu poezio estis superluksa rimedo en la manoj de panegiristoj kaj servis nur la diojn de oro kaj povo. Kajjam, kun sia ribelema spirito, elektis vojon en poezio, kiun neniu alia, liatempe, eĉ kuraĝis revi?

Kajjamo, tutsola, batalis kontraŭ ĉiu ajn panegirado, superstiĉoj, nesciado kaj subpremado. Tion li faris plej bele nur perhelpe de vortoj revelaciitaj el vere homa intelekto. Li kritike kondamnis la tutan kreitan universon, kaj ironie dubadis pri malsanigaj iluzioj de mortideva kreaĵo — homo. Sur la nigran miraĝon — la vivon — li homane, sed ege triste etendas helan silkaĵon, kaj ĝin faras paradizon, por malgaja homo kun neevitebla fortuno. Liaj vortoj enhavas humane universalan filozofion, pro kio milionoj da homoj tra la tuta mondo havas lin admire en siaj koroj.

Kajjamo krome estis eksperto [illegible] filozofio, matematiko, astronomio, medicino, lingvistiko, kaj religia jurisprudenco. Gazzali La Granda (1058-1111) eĉ citas lin kiel grandan ekzegiston de La Nobla Korano. La Iran-Islama kalendaro, al kies korekto li kontribuis, estis la plej preciza bazo de multaj hodiaŭaj kalendaroj. (...)

Oni jam verkis pli ol du-mil li-[illegible] kaj artikolojn pri Kajjamo. Laŭ la forpasinta irana Prof. Said Nafisi, la robaioj de Kajjam tradukiĝis, ĝis 1959, 32-foje anglen, 16-foje francen, 12-foje germanen, 11-foje urduen, 8-foje araben, 5-foje italen, [illegible] nen, sveden kaj armenen. La traduko de E. Fitzerald eldoniĝis 139-foje, ĝis 1925. Ni devas aldoni, ke la robaioj ankaŭ dufoje tradukiĝis Esperanten. Foje tion faris William Auld el la angla traduko de Fitzgerald, kaj duan fojon Prof. Gaston Waringhien el la persa origina[illegible] Esperanta versio de la robaioj en [illegible] Prof. G. Waringhien [illegible] traduko de Omar Kajjamo estas la [illegible] la Esperanta" (...).

Prof. Gaston Waringhien (1901-

SAT Amikaro — Esperanto-informations

EVENEMENT CULTUREL EN IRAN

Suite à une proposition pressante du ministère de l'Information d'Iran, les "Roba'iyat" d'Omar Khayyam (1040-1123) ont été rassemblés dans un volume de 712 pages en 30 langues dont l'espéranto. L'édition et la vente de ces poèmes persans (en espéranto : Robaioj) étaient interdites durant ces dernières années en Iran, vu l'attitude sage et raisonnée d'Omar Khayyam par rapport à la chose religieuse.

Réalisée trois semaines seulement après la prise de décision en vue de la Première Exposition Internationale du Livre (6 au 13 novembre à Téhéran), cette édition de 10 000 exemplaires est presque épuisée. D'autres éditions devraient suivre. A cela s'ajoutera une édition bilingue persan-espéranto, en traduction du professeur Gaston Waringhien (France), rehaussée par des illustrations supplémentaires en couleurs.

Deux anciens élèves du Dr M.H. Saheb-Zamani, qui a été à l'origine de la renaissance de l'espéranto en Iran, ont participé et participeront à des émissions télévisées de présentation de cet ouvrage diffusées dans tout le pays, ce qui les amènera à parler aussi de l'espéranto.

Cette édition revêt une importance particulière pour l'espéranto, car il n'est guère d'intellectuels au monde qui ne pourront lire au moins l'une des 30 langues de cet ouvrage et découvrir ainsi la Langue Internationale. La préface de l'éditeur paraît d'ailleurs en quatre langues seulement : persan et arabe à droite (en fin de volume pour notre système d'écriture), ainsi qu'en espéranto d'abord puis anglais à gauche (donc en début de volume - voir extrait au dos).

Toute obstruction à l'espéranto, toute censure ou négation de cette langue en tant que fait linguistique, social et culturel, même dans des pays présentés comme libres, démocratiques, civilisés et cultivés, seront donc ainsi contournées grâce à une initiative courageuse dans un pays où certains ne voient qu'obscurantisme...

Robaioj de Kajjamo en pluraj lingvoj kaj Esperanto

[illegible]

[illegible]

Préface aux Roba'iyat d'Omar Khayyam

Nous n'exagererions vraiment pas si nous mettions l'accent sur la constatation que, par [illegible] les diverses nations, Omar Khayyam (1040-1123) est aussi connu que Socrate, Epicure, Shakespeare, Moliere, Nietzsche, Tolstoï et autres.

Omar Khayyam, poete iranien, est né à une epoque durant laquelle la poesie etait un moyen éminemment luxueux dans les mains des panégyristes et ne servait que les dieux de l'or et du pouvoir. Avec son esprit rebelle, Khayyam a choisi dans la poesie une voie à laquelle nul autre n'avait même osé rêver en son temps.

Khayyam, tout seul, a lutté contre tout panégyrique de quelque espèce que ce soit, contre les superstitions, l'ignorance et l'oppression. Il ne le fit, tout en beauté, qu'à l'aide de mots révélés par un intellect veritablement humain. Il a condamné de manière critique tout l'univers créé et il a exprimé un doute ironique sur les illusions malsaines d'une créature mortelle - l'homme. Sur le noir mirage - la vie - il etend, mais avec un amour humain, un triste voile clair de soie qui le transforme en paradis avec une fortune inévitable pour un homme triste. Ses [illegible]

[illegible] universelle, ce pourquoi des millions d'hommes à travers le monde le portent en admiration dans leurs coeurs.

Khayyam a en outre été expert en philosophie, mathématiques, astronomie, médecine, linguistique et jurisprudence religieuse. Rhazali le Grand (1058-1011) le cite même comme un grand exégète du Noble Coran. Le calendrier iranien islamique, à la correction duquel il a contribué, a été la base la plus précise de nombreux calendriers qui exigent une correction d'un jour après chaque 3770ème année - un peu plus précise que le calendrier grégorien que l'on doit corriger après chaque 3300eme annee.

On a déjà écrit plus de 2000 livres, dissertations, commentaires et articles sur Khayyam. [illegible]

[illegible] allemand, 11 en ourdou, 8 en arabe, 9 en italien, 4 en turc et en russe, 2 en danois, suédois et [illegible]

[illegible] armenien. La traduction de E. Fitzgerald a ete editée 139 fois jusqu'en 1925. Nous devons ajouter que les Roba'iyat ont aussi été traduites deux fois en esperanto. Une fois, c'est William Auld qui a fait cela d'apres la traduction anglaise de Fitzgerald, la seconde fois, le professeur Gaston Waringhien d'apres l'original persan. La version esperanto des Roba'iyat dans cette collection est la troisieme édition, révisee et augmentée par le professeur G. Waringhien. Heureusement, les plus fideles traductions d'Omar Khayyam sont l'arabe et celle du professeur Waringhien en esperanto. "Est-ce que le costume esperanto convient mieux a Khayyam que l'anglais ? Un peu, oui... et je crois volontiers a l'affirmation selon laquelle la traduction la plus fidele de Omar Khayyam est celle en esperanto", a déjà écrit le Dr Sadler (esperanto, [illegible]

950, 1985, p. 137. Le professeur Gaston Waringhien (1901-), actuellement âgé de 86 ans, "... est un Maître actif de la Langue Internationale et, si la langue connaissait une couronne et un trône, ce serait justement lui qui s'y assoirait...". C'est "... un éminent lexicologue, grammairien, essayiste érudit et traducteur de poésie, et l'un des talents les plus dignes d'attention de la poésie originale en Espéranto..." (M. Duc-Goninaz : esperanto, 907-8, 1981, p. 121-24).

Voici déjà 52 ans, l'Encyclopédie de l'Espéranto fit remarquer, en 1935, au sujet du Professeur Waringhien "qu'il a publié, outre des critiques et des études littéraires, des poèmes originaux et traduits de Heine, Beaudelaire, Hugo, Heredia, etc. Ses traductions se distinguent par la forme brillante, la grande fidélité du contenu, le langage artistique, la parfaite transmission du sentiment et de la pensée". (...)

Téhéran - octobre 1987

[illegible]

اسلامی ایران، ضمن برنامه‌ی «مسابقه‌ی سی‌سؤالی» خود، قسمتی از برنامه را به‌معرفی خیام
سی‌زبانه، با تکیه بر رباعیات اسپرانتوی آن، اختصاص داد.

ماهنامه‌ی اسپرانتو
در همکاری مشورتی با یونسکو
ص ۲، شماره ۲/فوریه ۱۹۸۸

انتشار کتابی فوق‌العاده در ایران!

گزارش زیر، برگرفته‌ای فشرده از نامه‌ی سردبیر اسپرانتوی کتاب، به‌پروفسور **گاستون وارینگ‌ئی‌ین، مترجم خیام به‌زبان اسپرانتو است:**

***

بمناسبت نخستین نمایشگاه بین‌المللی کتاب در تهران ـ ۱۳ـ ۶ نوامبر ۲۲/۱۹۸۷ـ ۱۲ آبان ۱۳۶۷، با تشویق وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی، آقای محسن رمضانی، به‌چاپ سریع رباعیات خیام، درمدتی حدود سه هفته، بزبانهای متعدد، اقدام **نموده است...**

با شگفتی بسیار، کتاب رباعیات خیام، در ۷۱۲ صفحه، به‌سی زبان، با تذهیبی به‌هفت رنگ... و کاملاً بموقع، انتشار یافت... [آقای پروفسور!] ۲۱۰ رباعی از ترجمه‌ی زیبای شما [بزبان جهانی اسپرانتو]، همراه با بخشی از مقدمه‌ی آنها، با نشان سیره‌ی اسپرانتو (۱۹۸۷ـ ۱۸۸۷)، ضمن کتاب، منتشر شده است... خوشبختانه ما، به‌چاپ عکسی از شما نیز توفیق یافته‌ایم ـ یعنی تنها عکسی از یک مترجم رباعیات خیام، افزون بر طرحی از فیتزجرالد، مترجم انگلیسی رباعیات!... سالها پیش شما، ابراز اشتیاق نمودید که چاپ ترجمه‌ی شما از رباعیات، حاوی مینیاتورهای ایرانی نیز باشد. درضمن بخش رباعیات اسپرانتو، از مجموع ۸۶ مینیاتور کتاب، دو مینیاتور رنگی، و شش مینیاتور سیاه و **سفید، قرار دارد...**

پیشگفتار ناشر، به‌چهار زبان است: فارسی، عربی، اسپرانتو، و انگلیسی!

در طول نمایشگاه، بگونه‌ای باورنکردنی، مردم از کتاب رباعیات سی‌زبانه، استقبال نمودند، بطوریکه از هم‌اکنون از تجدید چاپ آن، سخن در میان است...

افزون بر همه چیز، تنها حروف چینی، گرفتن فیلم و زینک، چاپ، صحافی، و نشر کتاب، در مدتی بالغ بر سه هفته، آنهم در کشوری گرفتار مسائل انقلابی، و پس از هشت سال جنگ تحمیلی، همراه با کمبود کاغذ، و علی‌رغم مشکلات بسیار دیگر، همه و همه، خود شاهدی از توان بالقوه‌ی بیکران نهفته و بسیار نیرومند درفراسوی چهره‌ی بظاهر خسته‌ی **جهان سوم است!...**

Universala Esperanto-Asocio

Centra Oficejo: Nieuwe Binnenweg 176, 3015 BJ Rotterdam, Nederlando

MOVADAJ NOVAĴOJ

[illegible]

Eksterordinara eldono en Irano

La jena raporto estas ĉerpita el letero de M.H. Saheb-Zamani al G. Waringhien.

[illegible] Ekspozicio en Teherano, 6-13a de novembro 1987, la Ministerio de Informado urĝe proponis al s-ro M. Ramezani, eldonisto kaj mia bona konato, tujan eldonon de [la Robajoj de Omar] Kajjamo, multlingve, por la ekspozicio. La tempo por li disponebla estis tre streĉa — nur tri semajnojn ĝis la malfermo de la ekspozicio! Kvin tagojn antaŭ la malfermo, s-ro Ramezani sciigis min pri la afero. Mi proponis, ke li enmetu ankaŭ la Esperantan version de la [illegible] pe, en 712 paĝoj kaj 30 lingvoj, kun sepkoloraj iraneskaj ornamaĵoj ĉe la marĝenoj, en 10 000 ekzempleroj! Normale la procezo eldoni tian verkon daŭras du jarojn en nuntempa Irano.

"En la libro troviĝas 210 el viaj belaj robajoj, inkluzive de parto de via enkonduko. Feliĉe, ni povis eldonigi ankaŭ la emblemon de la Centjara Jubileo de Esperanto. . . kaj vian foton [la sola krom tiu de Fitzgerald, la angla tradu-[illegible] miniaturojn. Inter la Esperantaj robajoj troviĝas du koloraj kaj ses nigroblankaj miniaturoj, el entute 86. . . La enkondukaj vortoj de la eldonisto aperas kvarlingve: perse, [illegible]

"En la ekspozicio oni nekredeble bonvenigis la eldonon de Kajjamo, kaj oni jam parolas pri ĝia baldaŭa elĉerpiĝo — kvankam, Iran-norme, ĝi estas — tre multekosta. . . Dum la lastaj jaroj ĝis nun, neniu rajtis eldoni aŭ vendi la Robajojn de Kajjamo. Ankaŭ Esperanto, per si mem, havas problemojn en nia medio. Tamen Kajjamo, Esperanto kaj la Centjara Jubileo ensemble ekfariĝis subite la krono [illegible]

"[illegible] blikigado, dum malpli ol tri semajnoj, en iu tre revoluci-[illegible] manko de papero kaj malabundeco de multaj aliaj necesaĵoj, estas pruvo de senlima, kaŝa, fortega, potenciala malantaŭ la fasado de la Tria Mondo, pri kiu mi ade atentigis mian kolegaron en Oriento, en Okcidento!"

La 1-an de decembro la tutlanda kanalo de la irana televido dediĉis parton de la programo "30-Demanda Konkurso" al tiu libro, emfazante precipe la Esperantan sekcion.

خلاصه ترجمهٔ پروفسور وارینگ‌ئی‌ین مترجم رباعیات خیام بزبان اسپرانتو

پاریس، ۷/دسامبر ۱۹۸۷

۱۶/آذرماه ۱۳۶۷

... نامه شما... برای من واقعهٔ فوق‌العاده بود!...

حقیقتاً، اعتلای شاعر پرشکوه ما، با تشویق وزارت ارشاد اسلامی، درخور اعجاب و تقدیر است!... سپاس و درود بر شما همه، بخاطر زحمات و کوششهایتان!...

آکنده از ستایش و سپاس،

گاستون وارینگ‌ئی‌ین



Du neprafoj por kolektantoj: la iranaj **Robajoj** *kaj la impona* **Serta** *de Régulo Pérez.*

G. Waringhien

Tour TOKYO - App. 2215
20, avenue d'Ivry
F - 75645 PARIS CEDEX 13

☎ (1) 45-85-57-80

Pariso, la 7 XII 87

Tre estimata kaj kara Doktoro Saheb-Zamani!

Via letero (kies fotokopion bonvolis fari kaj sendi al mi s-ro Masson)estis por mi granda evento. Jes, dek jaroj, dum kiuj mi ofte pensis pri vi kaj via ĉarma edzino, kaj dum kiuj mi ĉiam hezitis skribi, timante kompromiti vin per miaj neortodoksaj tradukoj)... Mi estas treege feliĉa legi de vi informojn, kiaj ajn ili estas: mi kondolencas la malaperon de s-ro [illegible] Esfandiari, kaj mi relegis kun emocio la [illegible] dediĉon, kiun ŝi skribis al mi sur la ekzemplero de ŝia luksa eldono de la Robaioj.

Vere mirakla estis al mi la reeldoniĝo de [illegible] poeto, sub la aŭspicioj de la Ministerio de Informado; mi neniam estus supozinta, ke tia eldono okazus en la nunaj cirkonstancoj kaj sub tia [illegible]. Mi [illegible] vin [illegible] kaj elkore gratulas vin pro ĉiuj klopodoj, kiujn tia entrepreno postulis de vi! Por Esperanto ankaŭ tio estas eksterordinare potenca reklamo. Dankon!

Mi tute aprobas vian elekton de "Omar", kaj la [illegible], kiujn vi devis fari el la unua eldono. Lastjare mi ricevis de s-ro Shahram Nasimi el Shiraz ekzempleron de reeldono de parto de miaj tradukoj el Omar Kjjam, kun la persa teksto kaj ilustroj; mi skribis al li danke, sed pliajn sciigojn pri tiu riska entrepreno mi plu ne ricevis. Kaj nun alvenas via informo pri 712-paĝa libro, dediĉita al tiu [illegible]; ŝajne io ŝanĝiĝis en la Oriento! Mi tre ŝatis la paragrafojn, kiujn vi dediĉis al mi en la antaŭparolo - krom ,ke ili estas trolaŭdaj.

Mi kunsendas al vi suplementon, kiun mi lastatempe mem tajpis kaj [illegible] pri kelkaj aldonoj al mia traduko; mi esperas, ke ili ne tro malplaĉos al vi kaj al via kara edzino!(kies nomon mi ne kuraĝis [illegible] sur la paĝo 124 de la dua eldono, ĉiam pro la sama timo). Al vi, al ŝi kaj al ŝia fratino mi sendas plej korajn bondezirojn por la jarfino kaj por la reflorado de la paco.

Dankoplene kaj admire,

via

ترجمهٔ نامه‌ی ویلیام اولد، شاعر نامدار اسکاتلندی
مترجم غزل‌های حافظ به‌دو زبان اسپرانتو، و انگلیسی:

دلار، اسکاتلند
۲/مه ۱۹۸۸
۱۲/اردی‌بهشت ۱۳۶۷

آقای رمضانی بسیار محترم،

امکان ندارد که بحد کافی، سپاس عمیق خود را، نسبت بشما، بخاطر کتاب «رباعیات سی‌زبانه‌ی خیام» که با کمال لطف برایم ارسال داشته‌اید، ابراز نمایم. با این وصف، خواهشمندم از من بپذیرید که سپاس من بیکران است. من بخاطر نمی‌آورم که هرگز در زندگانی خود، کتابی این‌چنین زیبا، و با تأثیری این‌چنین ژرف، در دل و جان، دریافت داشته باشم. بی‌تردید، خیام شما، برای همیشه، گنج گرانبهای کتابخانه‌ی من، خواهد بود!

البته، سپاسِ من، قبل از هر چیز، بیشتر بخاطر ترجمه‌ی «پروفسور وارینگ‌نی‌ین»، از رباعیات خیام، بزبان جهانی اسپرانتو است که آنرا، در اختیار من گذارده‌اید؛ لیکن، همزمان نیز بسیار خوشوقتم که به‌صفحه‌شماری این کتاب بپردازم، و با همه آگاهی اندکم از الفبا و شیوه‌ی نگارش زبانهای بسیار، و برای من بیگانه، و با این وجود، این‌چنین «چشم‌نواز»، بشادکامی استمزاج نمایم. کتاب، شاهد ارزنده‌ای از تنوع زبانهای بشری است، و در عین حال نیز گواهی زنده بر وجود یک فرهنگ مشترک انسانی است که ما، بپاس زحمات مترجمان، در اختیار خود داریم.

بالغ بر نیم قرن است که من عاشق رباعیات خیام، به‌برکت ترجمه‌ی ادوارد فیتزجرالد هستم. من آن ترجمه را، در سال‌های نخستین نوجوانی خود، در کتابخانه‌ی پدربزرگم، یافتم، و بلافاصله، شیفته‌ی آن شدم.

اینک من، به‌برکت همّت دلیرانه‌ی شما، و همیاری مستمر دوستم صاحبُ‌الزّمانی، آغاز به‌شناخت غزل‌های حافظ کرده‌ام، و درنتیجه، به گسترش مرزهای فرهنگی خود، پرداخته‌ام. البته، در حدّ توان خود می‌کوشم، تا ترجمه‌ی شایسته‌ای از حافظ [به‌شعر اسپرانتو، و انگلیسی] بدست دهم.

آقای عزیز، شما مرا با ارمغانِ خود، بسیار شادمان کرده‌اید. از اینرو، همواره مدیون شما، باقی خواهم ماند.

با صمیمانه‌ترین سلام‌های گرم،
دوستدار شما ـــ ویلیام اولد

FK14 7HG

S-ro M. Ramezani
92 Av. de Crampel, App 43
Toulouse
France

1988.05.02

Tre estimata sinjoro!

Estas neeble sufiĉe esprimi al vi mian profundan dankon al vi pro la bonkore sendita ekzemplero de "Robaiyat of Omar Khayam in 30 Languages", sed mi petas vin kredi, ke mia dankemo estas senlima. Mi ne scias, ĉu mi iam en la vivo vidis libron tiel imponan kaj belaspektan. Certe ĝi estos ĉiama trezoro de mia biblioteko.

Kompreneble mi estas dankema posedi antaŭ ĉio la Esperantan version de Prof. Waringhien; sed samtempe mi treege ŝatas foliumi en la libro kaj legi laŭ miaj tro magraj lingvoscioj, kaj frandi la abocojn kaj skribmanierojn al mi nekonatajn, sed tiel belaspektajn! La libro estas viva atesto pri la lingva diverseco de la homaro, sed samtempe pri la komuna kulturo, kiun ni povas posedi nur dank' al niaj tradukistoj. Mi dum pli ol duonjarcento estas amanto de la poemoj de Omar, dank' al Edward Fitzgerald (la libron mi trovis kiel tre juna knabo en la biblioteko de mia avo, kaj tuj enamiĝis al ĝi). Nun, dank' al via kuraĝa entreprenemo kaj kun la kunlaborado de amiko Saheb-Zamani, mi ekkonas la poemojn de Hafezo kaj plilarĝigas mian kulturon. Mi laŭeble klopodos liveri taŭgajn tradukojn.

Kara sinjoro vi tre feliĉigis min per via donaco. Mi restas ĉiam via ŝuldanto.

Kun la plej sincere varmaj salutoj,

Via

W. Auld

سازمان جهانی اسپرانتو
در رابطه‌ی رایزنی با یونسکو
اداره‌ی مرکزی: رتردام، هلند
شعبه‌ی سازمان ملل متحد:
کاخ سازمان ملل، دفتر ۷۷۷

۲۱/آوریل ۱۹۸۸
۱/اردیبهشت ۱۳۶۷

به: ....

رئیس هیئت دائمی جمهوری اسلامی ایران
در سازمان ملل متحد، نیویورک
آقای سفیر محترم،

[illegible]
خوانندگان بین المللی قرار گیرد.

[illegible]
برقراری تفاهم، بویژه، در قلمرو فرهنگ، در میان ملل جهان است.

با صمیمیت بسیار،
پروفسور هسفری تانکین
رئیس سازمان جهانی اسپرانتو

Universala Esperanto-Asocio

Centra Oficejo
Nieuwe Binnenweg 176, 3015 BJ Rotterdam, Nederlando
Telefono (010) 36 15 39

Oficejo por rilato kun UN:
777 United Nations Plaza, New York, NY 10017, Usono
Telefono (212) 687-7041

April 21, 1988

H.E. Dr. Said Rajaie-Khorassani
Ambassador
Permanent Mission of the Islamic
Republic of Iran to the U.N.
622 Third Avenue, 34th Floor
New York, New York 10017

Dear Ambassador Rajaie-Khorassani:

We are pleased to send you with this letter a copy of the February issue of our journal which carries a report, on page 32, of a major publishing event in Iran, namely the publication of a de luxe edition of Omar Khayyam in a translation into the International Language Esperanto, along with a number of other languages. We thought you would be interested to see this report. We are greatly encouraged by the publication of this book, which will help to bring the culture of your country to the attention of a large international audience.

As you may know, the Universal Esperanto Association is a non-governmental organization in consultative relations with Unesco and, through the Economic and Social Council, with the United Nations. We work to stimulate cooperation and understanding, particularly in the cultural sphere, among the peoples of the world.

Sincerely,

Humphrey Tonkin /ct

Humphrey Tonkin
President, Universal
Esperanto Association

HT/ct

Enclosure

Cc. Cefdelegito

نظر پاره ای از
شخصیتها، مراجع
و مطبوعات بین المللی
درباره خیامی نامه

DATE LABEL

بابا طاهر عریان به پنج زبان: فارسی، انگلیسی، سریانی ۱۳٤۱

بابا طاهر عریان به چهار زبان: فارسی، انگلیسی، فرانسه، آلمانی ۱۳۵۵

گلستان سعدی به چهار زبان: فارسی فروغی، عربی محمد الفراتی، انگلیسی سر ریچارد برتن،

فرانسه پرسکار ۱۳۶۱ دیوان حافظ به ٤ زبان

فارسی ۱۳۱۹ هرمان برکهاوس، انگلیسی ۱۳۲۲ کلارک، عربی ۱۳۰۹ شواربی، آلمانی، روزن تسویگ ۱۳۶۳

غزلیات حافظ به ۲ زبان: فارسی، انگلیسی کلارک ۱۳۶۰

حافظ به پنج زبان: فارسی، انگلیسی، فرانسه، آلمانی، عربی

۵۰ غزل از حافظ به ۲ زبان: فارسی و انگلیسی ترجمه و گردآوری آربری ۱۳۶۷

رباعیات حافظ به ۲ زبان: فارسی، انگلیسی (سید عبدالمجید و کرامر بینگ) ۱۳۴۸

رباعیات حافظ به ۵ زبان: فارسی، انگلیسی، آلمانی، عربی، اردو با انضمام ترجمه مقدمه

کامل گرترود بل؛ حافظ به سی زبان همراه با حواشی و مینیاتورهای نفیس قدیمی در پاسخ به

دعوت جهانی یونسکو برای بزرگداشت ششصدمین سالگرد درگذشت جهانی حافظ.

چاپ کتاب حافظ به سی زبان از جهاتی حتی از خیام سی زبانه نفیس‌تر بوده، در حالی که

رباعیات خیام سی زبانه به شهادت بسیاری از مطبوعات جهان، در سال گذشته خود یک پدیدهٔ

فوق العاده فرهنگی سال در سطح بین المللی بشمار آمده است. خیام سی زبانه در سالگرد نخستین سده‌ی

زبان جهانی اسپرانتو ۱۸۸۷-۱۹۷۸ به عنوان یکی از دو کتاب برجستهٔ قرن انتخاب گردید.

حافظ و خیام سی زبانه بدون تردید شاهکارهایی هستند که در هر خانهٔ اهل ذوق در هر نقطهٔ دنیا

وارد و هر زبان دانی به آسانی و سادگی می‌تواند بوسیلهٔ این دو کتاب از خوان نعمت بدیع فرهنگ

ایران بهره‌مند گردد. خیام و حافظ سی زبانه سند زنده‌ای است که فرهنگ ایران ...

of

Omar Khayyám

IN 30 LANGUAGES

preparation and

BY

Mohsen F

